



درباره‌ی خاورمیانه

مجموعه مقالات





naghd.site@gmail.com



www.facebook.com/naghd.site



www.t.me/naghd_com



www.twitter.com/naghd_site



http://instagram.com/naghd_com



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بنواری - نقد ایدئولوژی

www.naghd.com

درباره‌ی خاورمیانه

مجموعه مقالات

تابستان ۱۴۰۲

با آثاری از (به ترتیب حروف الفبا):

زینب ابوالمجد، زیاد ابو ریش، آرش اسدی، توماس اشمیدینگر، کریستین آلف، آن الکساندر، زیدون ال‌کینانی، جووی ایوب، جوئل بنین، جیهان توغال، جاد ثاب، آرون جیکز، بسام حداد، عبدالسلام دلال، احمد شکر، ماکس عجل، سنا مارشال، تیموتی میچل، جولیا هرن، آدام هنیه

مترجمان (به ترتیب حروف الفبا):

مهرداد امامی، مژگان بدیعی، تارا بهروزیان، خورشید سیادتی، دلشاد عبادی، مریم فرهمند، حسن مرتضوی، سهراب نیکزاد

دیوار نوشته‌ی روی تصویر جلد - برشی از شعر محمود درویش، شاعر فلسطینی:

عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ مَا يَسْتَحِقُّ الْحَيَاةُ / بر این زمین چیزی هست که شایسته‌ی زیستن است.

توضیح نقد

هرچند ظرف تحولات اجتماعی/سیاسی، مرزهای «ملی» است و پی‌آمد این تحولات در نخستین گام بر زندگی مردمان ساکن در این مرزها اثر می‌گذارد، اما ریشه‌یابی و تبیین و نقد آن‌ها، بدون در نظر گرفتن عوامل موثر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی ممکن نیست؛ بسا که این عوامل و مناسبات خود پدیدآورنده‌ی همان ظرف‌هایی است که با مرزهای «ملی» تعریف و مشخص می‌شوند. برای ایران، آشنایی با تحولات منطقه و به‌ویژه خاورمیانه از اهمیتی غیرقابل انکار برخوردار است. امروز بیش از هر زمان دیگری روشن است که شکل‌گیری هر بدیل‌رهایی‌بخش در این منطقه از مسیر هم‌بستگی میان مردمان تحت ستم این جغرافیای خونین می‌گذرد. برای رویکردی نقادانه و رهایی‌بخش، آشنایی با اقتصاد سیاسی منطقه، شناسایی پیوندهای آن با مناسبات جهانی، و نقش‌گرایش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارد. از همین رو از سال ۱۴۰۰ انتشار مجموعه‌ای تازه را در «نقد» آغاز کردیم و کوشیدیم با ترجمه و نشر آثاری که به بررسی و واکاوی زمینه‌ها، گرایش‌ها، نیروها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی خاورمیانه پرداخته‌اند، سهمی کوچک در این راستا ادا کنیم. اینک مجموعه مقالات منتشرشده را در قالب کتاب پیش‌رو گردآوری کرده‌ایم.

بدیهی است ترجمه‌ی این آثار نشانه‌ی موافقت مترجم یا «نقد» با آرای نویسندگان آن‌ها نیست و فقط در راستای آگاهی‌رسانی پیرامون دیدگاه‌ها و استدلال‌های گوناگون و گاه متناقض است. شایان ذکر است که مجموعه مقالات پیش‌رو مقدمه‌ای برای ورود به مباحث گسترده‌ی مربوط به خاورمیانه است و بی‌گمان بسیاری از مسائل کلیدی و شماری از کشورها و ملت‌های منطقه را دربر نمی‌گیرد. امیدواریم در آینده با مشارکت پژوهش‌گران و علاقه‌مندان، از راه تالیف و ترجمه، این مجموعه کامل‌تر شود.

فهرست مقالات

۶	زمین‌داری، انباشت سرمایه و سرمایه‌داری چندریختی - مصر و شام
۳۱	دولت، بازار و طبقه - مصر، سوریه و تونس
۶۳	سرمایه‌داری در مصر یا سرمایه‌داری مصری؟
۹۲	چپ عرب و ناسیونالیسم: خطایی شوم
۱۰۴	خیزش اکتبر در عراق
۱۳۶	طبقه، قدرت و انقلاب در سودان
۱۶۸	ارتش‌های منطقه‌ای و مجموعه‌های نظامی
۱۹۴	ماهیت انقلابی قیام لبنان
۲۲۳	لبنان، فراتر از استثنائگرایی
۲۴۷	اتحاد آمریکا و اسرائیل
۲۸۲	روند ان‌جی‌اوسازی در انقلاب سوریه
۳۰۷	بازاندیشی طبقه و دولت در شورای هم‌کاری خلیج
۳۲۹	دلار نفتی و یک رویا
۳۴۰	ده‌گزاره درباره‌ی نفت
۳۶۱	دینامیسم معاصر امپریالیسم در خاورمیانه
۳۸۳	نقش کارگران در خیزش‌های مردمی کشورهای عربی در ۲۰۱۱
۴۱۱	روایت رنج و خشم - ابعاد غیرطبیعی زلزله‌ی ترکیه و سوریه
۴۲۸	ترمیم‌پذیری اردوغان



زمین داری، انباشت سرمایه و سرمایه‌داری چندریختی - مصر و شام

نوشته‌ی: کریستین آلف

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی

محققان خاورمیانه بیش از نیم سده است که درباره‌ی خاستگاه‌های سرمایه‌داری مدرن در مصر و شام بحث کرده‌اند. دو اثر اساسی پیرامون این مسئله، *اسلام و سرمایه‌داری* ماکسیم رودنسون و *ریشه‌های اسلامی سرمایه‌داری* اثر پیتر گران، نشان می‌دهند که یک بخش سرمایه‌داری بومی در جوامع تاجرپیشه‌ی اسلامی وجود داشت، [۱] پژوهش‌های جدیدتر جدول زمانی آن را از سده‌ی نوزدهم آغاز می‌کنند. مثلاً کنت کونو و بشارا دومان‌ی نشان می‌دهند که چگونه شکل‌های سرمایه‌داری در مصر و فلسطین با تکیه بر داربست‌های محلی مؤسسات کشاورزی و تولیدی که در سده‌ی هجدهم یا قبل از آن ایجاد شده بودند، ظهور کردند. [۲]

مطالعات بنیادی رودنسون و گران چالش‌های سودمندی را در مقابل تعریف‌های اروپامحور سرمایه‌داری که ریشه در خوانش‌های محدود از مارکس دارند، مطرح کرد. رودنسون تشخیص داد که تعریف‌های مارکسیستی فقط در صورتی با خط سیر سرمایه‌داری در جنوب جهانی سازگار است که به جای مارکسیسم

جزمی بسیاری از معاصرانش، به‌عنوان «مجموعه‌ای ایدئولوژیک» در نظر گرفته شود. [۳] گران توصیه کرد که باید از مدل‌های «علمی» مبتنی بر نمونه‌ی سرمایه‌داری صنعتی در انگلستان اجتناب کرد و در عوض به دنبال وجوه انباشت سرمایه در بافتارهای محلی مصر و مدیترانه بود. [۴] اما تاریخ فرهنگی گران برای این کار ناکافی است. [۵] به‌رغم تلاش‌های این محققان پیش‌گام برای به چالش کشیدن انواع تیپ‌های ایده‌آل انگلیسی، ما هنوز تاریخی از [تکوین] سرمایه‌داری در بافتارهای خاورمیانه نداریم که نشان دهد چگونه سرمایه‌داری شکل گرفته بر اساس فعالیت‌های تاجران‌بانه‌ای که ابتدا اس. دی. گواتین و بعدها رودنسون آن را توضیح دادند، با گسترش بنگاه‌ها در اوایل دوره‌ی مدرن متمایز است. [۶] علاوه بر این، بسیاری از محققان خاورمیانه هنوز یک مدل انتزاعی «علمی» – فهرستی از انتظارات دقیق برای مناسبات تولید – را ترجیح می‌دهند که شاید ناخواسته، روایت‌های نظریه‌ی مدرنیزاسیونی را تکرار می‌کنند که معطوف به کارخانه‌ی انگلیسی است. یافتن شواهد تجربی برای چگونگی ظهور و تکامل بالفعل سرمایه‌داری به صورت جهانی بدون نادیده‌گرفتن ویژگی تاریخی مکان و زمان وظیفه‌ی ماست. اما من با اذعان به سرشت جهانی سرمایه‌داری، در این مقاله بر جلوه‌های منطقه‌ای تمرکز می‌کنم که بخشی از فرایند جهانی جاری خود سرمایه‌داری است. در خاورمیانه، جلوه‌ها و تولیدات سرمایه‌داری در سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم با شکل‌های محلی و جهانی تولید پیشه‌ورانه و صنعتی، صورت‌بندی‌های تاریخی مانند برده‌داری و مقوله‌ی مورد بحث نوآبادنشینی استعماری (colonialism settler)، و هم‌چنین برداشت‌های محلی درباره‌ی مناسبات افراد با کار، مالکیت و سرمایه در هم تنیده شده است.

استدلال می‌کنم که رویه‌های سرمایه‌داری در بخش‌هایی از شام و مصر در سده‌ی نوزدهم به‌عنوان بخشی از گردش جهانی کالاها، سرمایه و ایده‌ها رواج یافت. اما ساخت‌وبافت محلی آن‌ها با آن‌چه کونو و دومانی پیشنهاد می‌کنند، اندکی متفاوت بود. بر اساس نمونه‌هایی از آثار موجود و تحقیقات من درباره‌ی شرکت‌های مدیترانه شرقی، ادعا می‌کنم که سرمایه‌داری جهانی توسط رویه‌های چندریختی در خاورمیانه تولید و بازتولید شده است. من با وارد کردن جنوب جهانی در گفت‌وگو با [مورخان] تاریخ‌های جدید آمریکامدار یا اروپامدار سرمایه‌داری، آن را در این مقاله به‌عنوان شکل‌های هم‌زمان عام و خاص منطقه‌ای برای ایجاد ارزش اضافی از طریق یک فرآیند در حال تکوین و ناقص انباشت اولیه، انباشت بی‌وقفه‌ی سرمایه، و شخصیت‌زدایی و انتزاع مناسبات اجتماعی، از جمله انتزاع نیروی کار تعریف می‌کنم. در بسیاری از مناطق شام و مصر، انتزاع نیروی کار به خشونت فیزیکی و معرفتی عظیمی نیازمند بود که در خلال جنگ جهانی اول به اوج خود رسید.

سرمایه و سرمایه‌داری در شام و مصر

شبکه‌های تاجران و حاکمان مبتنی بر قومیت، هم قبل از تشکیل امپراتوری عثمانی و هم در دوران عثمانی، ثروت و سرمایه را در خاورمیانه انباشته کردند. بازرگانان یهودی مستقر در قاهره استراتژی‌های تجاری را برای تسلط بر تجارت دریای مدیترانه و اقیانوس هند از اواسط سده‌ی دهم تا اواسط سده‌ی سیزدهم ابداع کردند. [۷] ارمنی‌های جلفای جدید از ارتباطات عمیق فردی و مناسبات وابسته برای ایجاد مسیرهای تجاری استفاده کردند و مبادله‌ی تجاری را در دریای مدیترانه و اقیانوس هند بین سده‌های شانزدهم و هجدهم گسترش دادند. [۸] بازرگانان و حاکمان مملوک [۱-۸] در مصر فعالانه پول و سرمایه به دست آوردند تا نیروی نظامی خود را حفظ کنند و کالاهای تجملی از اروپا بخرند. [۹]

از آن جایی که این بازرگانان به تجارت از راه دور مشغول بودند و سود خود را بازسرمایه‌گذاری می‌کردند، رودنسون و دیگران ثروت ایشان را سرمایه و سرمایه‌گذاری‌شان را جزیی از «بخش سرمایه‌داری» می‌دانند. [۱۰] گران از اصطلاحات **ثروت و سرمایه** به صورت مترادف استفاده می‌کند. [۱۱] اما انباشت ثروت به‌عنوان تعریف سرمایه یا سرمایه‌داری ناکافی است. بازرگانان در اوایل دوره‌ی مدرن، گاهی اوقات با هدف صریح به‌کارگیری نیروی کار انسانی برای افزودن ارزش به معنای اسمیتی - مارکسی، وجوهی را سرمایه‌گذاری می‌کردند، اما اغلب به این کار مبادرت نمی‌کردند. در حالی که آن‌ها می‌توانستند ثروت زیادی انباشت کنند، اقدامات آن‌ها لزوماً پشتیبان انباشت سرمایه در مقیاس بزرگ از طریق ایجاد ارزش اضافی، که فرآیند اساسی در سرمایه‌داری مدرن است، نبود. انباشت سرمایه مستلزم برآورده کردن منطلق سرمایه در مقابل نیازهای انسانی است که به سرریز کالاها و فشار بیش‌تر برای محدود کردن حقوق و نیازهای نیروی کار می‌انجامد.

با این حال، این عناصر کلاسیک تعریف سرمایه‌داری به تنهایی برای درک سرشت سرمایه‌داری اواسط سده‌ی نوزدهم در خاورمیانه و جنوب جهانی به‌طور گسترده‌تر (و در واقع حتی انگلستان) کافی نیستند. یکی از جنبه‌های متمایز سرمایه‌داری خاورمیانه در سده‌ی نوزدهم این بود که ارزش اضافی از شکل‌های محلی خاص انباشت اولیه‌ی در حال تکوین، مبتنی بر شرایط اجتماعی متغیر، رژیم‌های حقوقی محلی و مناسبات تولید ملازم ایجاد می‌شد. گرشون شفیر و راجر اوون، مزارعه (sharecropping) و بیگاری (corvée) را بقایای عصری قدیمی می‌دانند که در نهایت مستلزم واژگونی بود تا منطقه فرمان تاریخی جهانی سرمایه‌داری را تحقق بخشد. [۱۲] کونو و دومانی به‌نحو ارزش‌مندی به دنبال شرایط محلی مالکیت خصوصی و تولید برای بازارهای منطقه‌ای و جهانی هستند تا نشان دهند که چگونه نهادهای مصری و فلسطینی با تجربه‌ی مدل‌های صنعتی اروپایی ناسازگار نیستند. از طرف دیگر، استدلال می‌کنم که فقدان

معیارهایی مانند مالکیت خصوصی مطلق (freehold private property)، کار مزدی «آزاد» یا قراردادهای استیجاری نشانگر مناسبی برای عدم وجود سرمایه‌داری نیست. در عوض، آن‌ها جزیی جدایی‌ناپذیر از جلوه‌های خاص سرمایه‌داری هستند که در مناطقی از مصر و شام در سده‌ی نوزدهم به‌عنوان بخشی از نظام جهانی گردش سرمایه، کالاها، مردم و فرهنگ ظهور کرد. ارزش اضافی در زمین‌های قانوناً دولتی از طریق شکل‌های کار بیگاری در مصر، مزارعه در بخش‌هایی از شام، و چیزی شبیه به مالکیت مطلق در فلسطین در سده‌ی نوزدهم ایجاد شد. مناسبات اجتماعی مشابه مالکیت مطلق در شام و مصر در کنار مزارعه، قطعات دهقانی خرد و سایر نظام‌های کنترل کار، حتی در قطعات یک‌سانی از زمین، همزیستی داشتند. سرمایه‌داران عامدانه از طریق ترکیب همه‌ی این‌ها و همچنین با سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ی خود در شرکت‌های تولیدی در سراسر دریای مدیترانه ارزش اضافی ایجاد می‌کردند.

تلفیق مناسبات کار در خدمت انباشت سرمایه منحصر به خاورمیانه نیست. همین تنوع مناسبات کار-سرمایه و هنجارهای فرهنگی و اخلاقی مرتبط، تاریخ‌های محلی سرمایه‌داری را در سراسر جهان تشکیل می‌دهد. والتر جانسون معتقد است که تجارت برده‌های آن سوی اقیانوس اطلس و به‌ویژه تصورات نژادی، به سرمایه‌داری صنعتی شکل داده است. [۱۳] ایزابل گرن مطرح می‌کند که کار بندگی در هند پس‌مانده‌ای از سنت نیست که با مدرن‌سازی تولید از بین رفته باشد، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از ظهور و پایداری خود سرمایه‌داری است. [۱۴] مزارع تحت مالکیت و اداره‌ی خانواده (در مقابل کار مزدی «آزاد») وجود داشت، و گاهی حتی در اروپا و ایالات متحده تا عصر سرمایه‌داری صنعتی افزایش یافت. [۱۵] مناسبات کار محلی در شام و مصر جلوه‌های سرمایه‌داری را در آن‌جا آغاز و حفظ کرد. شکل‌های خاص منطقه‌ای انباشت اولیه با ساختارهای متغیر خانوادگی و پدرسالاری در هم آمیخته شد تا نیازهای سرمایه و جامعه را برآورده کند.

یک بخش دوم و مرتبط با فرآیند سرمایه‌داری در شام و مصر که آن را از فعالیت‌های سوداگرانه‌ی قبلی متمایز می‌کرد، این بود که این سرمایه‌داری بر اساس دگرگونی از پیوندهای شخصی به مناسبات «غیرشخصی» و «چیزمانند» برپا شد. [۱۶] ظهور نابسامان سرمایه‌داری لزوماً اصناف، بنگاه‌های غیررسته‌ای، برده‌داری یا مزارعه را نابود نکرد. در عوض، نوعی خشونت معرفتی را علیه آن‌چه میشل لوی در خوانش خود از مارکس می‌گوید یعنی «همه‌ی ارزش‌های کیفی: ارزش‌های مصرفی، ارزش‌های اخلاقی، مناسبات انسانی، احساسات انسانی»، اعمال کرد. [۱۷] نمونه‌ی شام نشان می‌دهد که معیارهای مرتبط با سرمایه‌داری از لحاظ تاریخی نیز، فرهنگی هستند. در سده‌ی نوزدهم، اعضای یک طبقه‌ی سرمایه‌دار پدرسالار جدید بر اساس دوگانگی‌هایی که هستی‌شناسی‌های بنیادی آن مکانیکی شده بودند شروع به فعالیت کردند: سرمایه از نیروی کار جدا شد؛ صاحبان سهام از شرکت‌های خود متمایز شدند؛ و جامعه از

محیط مادی خود جدا شد. نیروی کار، شرکت‌ها و طبیعت به موضوعاتی انتزاعی تبدیل شدند که سرمایه‌داران شام روی آن‌ها عمل کردند و مناسبات شخصی‌تر وابستگی متقابل را که قبلاً پروبال داده بودند، کنار گذاشتند.

زمین‌داری در امپراتوری عثمانی متأخر

رژیم مالکیت کشاورزی امپراتوری عثمانی و نهادهای قانونی محلی شام و مصر تا حد زیادی دلیل تمایز مدل‌های محلی مناسبات کار - سرمایه و روش‌های خاصی را که نیروی کار و مدل شرکتی به انتزاعات تبدیل شدند، بیان می‌کنند. از لحاظ نظری، دو دسته‌ی برجسته از مالکیت زمین بر اساس قوانین عثمانی عبارت بودند از زمین‌های **میری** و **مُلک**. **میری** املاک کشاورزی تحت کنترل چشم‌گیر دولت بود. **مُلک** شبیه مالکیت مطلق بود و املاک شهری، درختان زیتون، تاکستان‌ها، جنگل‌ها، ساختمان‌ها و دیگر بناهای روی زمین‌های کشاورزی را دربرمی‌گرفت. [۱۸] در مورد دسته‌ی اول و اغلب حتی در دسته‌ی دوم، مفهوم مالکیت برای مالک ادعای منحصربفرد منفرد یا مطلق بر خود زمین را به همراه نداشت. در عوض، تحت نظام حقوقی عثمانی، حقوق مالکیت بر زمین چند لایه و پراکنده بود.

حق بر یک قطعه زمین - برای اهداف انتفاعی یا استخراج درآمد - انواعی از مالکیت را دربرمی‌گرفت که معادل با مالکیت بر خود شیء نبود. [۱۹] یک فرد می‌توانست برای یک فصل بر محصول یک باغ زیتون حقی داشته باشد. او می‌توانست حق استفاده از آب را برای دو روز داشته باشد. این افراد گاهی اوقات به سرعت تمام یا قسمتی از این حقوق را به دیگران می‌فروختند تا از سود خود اطمینان حاصل کنند یا صرفاً خود را از ضرر کامل محفوظ بدارند. این شکل‌های چندگانه‌ی مالکیت همگی با حقوقی خاص و هم‌چنین تعهدات و فضاهایی برای مذاکره همراه بود. این شکل‌ها هم‌چنین در قانون و عمل با تکامل هنجارهای فرهنگی تغییر کردند، و مبارزه‌ی بین افراد صاحب‌نفوذ بر قانون یعنی **قاضی‌ها** و دهقانان محلی معانی و تعاریف این مقولات حقوقی را عوض کرد تا متناسب با موقعیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متغیر باشند. [۲۰]

بنیادهای مدرن اولیه در خلال سده‌ی هجدهم طولانی (۱۶۹۵-۱۸۲۰)

تغییرات سیاسی و اقتصادی در شام و مصر بین رواج سیستم **مالیکانه** (malikâne) در سال ۱۶۹۵ و آغاز کشت پنبه‌ی الیاف بلند در مصر در سال ۱۸۲۰، لزوماً نشان‌دهنده‌ی ظهور رویه‌های سرمایه‌داری بومی که به روش‌های صنعتی بریتانیا نزدیک باشد نبود. در عوض، آن‌ها به‌عنوان بنیاد و شالوده‌ی فرآیندهای غیرخطی خلق ارزش اضافی که مختص سرمایه‌داری خاص این مناطق بود عمل کردند.

در سده‌ی هفدهم، شکست نظامی و زوال اقتصادی خزانه‌داری مرکزی عثمانی، موقعیت‌های چانه‌زنی خانواده‌های سرشناس شهری در سوریه‌ی بزرگ و افسران هنگ و بیگ‌ها را در مصر تقویت کرد. (۲۱)

یکی از پیامدهای جنگ فاجعه‌بار ۱۶۹۹-۱۶۸۳، تغییر مسیر از نظام **تیمار** (timar) به نظام اجاره‌ی مقطوع مالیات (**ایلتزام** (iltizām) در شام و مصر بود. یک صاحب‌مقام به مثابه‌ی مالیات‌بگیری مشتاق (**ملتزیم** (multazim)، در حراج برای حق جمع‌آوری مالیات از یک روستا یا یک منطقه به قیمتی که منعکس‌کننده‌ی میزان مالیاتی بود که انتظار داشت جمع‌آوری کند و هم‌چنین سود احتمالی‌اش، پیشنهاد قیمت می‌داد. تعداد کل **ملتزیمان** مالیات در مصر بین اواسط دهه‌ی ۱۶۰۰ تا ۱۷۹۷، ۲۵۰ درصد افزایش یافت. [۲۲] علاوه بر این، باب عالی (Porte) [۱-۲] حقوق بیش‌تری را به مالیات‌بگیران که به‌طور فزاینده‌ای از گروه رو به رشدی از سرشناسان استانی تشکیل می‌شدند، اختصاص داد. دولت عثمانی برای افزایش ثبات درآمد در سال ۱۶۹۵ نظام **مالیکانه** را وضع کرد. برخلاف قراردادهای **ایلتزام** سالانه‌ی قبلی برای حقوق درآمد، صاحبان **مالیکانه** تصدی خود را مادام‌العمر و اغلب حتی موروثی می‌دانستند. [۲۳]

خانوارهای مملوک و بازرگانان قاهره یا خودشان به‌طور مستقل به‌عنوان مالیات‌بگیران، یا با ارتباط مستقیم با **ملتزیم‌ها** در روستا در تولید کالاهای محصولات نقدی مشارکت داشتند. [۲۴] به همین ترتیب، همان‌طور که تخصص در محصولات صادراتی در مناطقی مانند جنوب سوریه در اواخر سده‌ی هفدهم و اوایل سده‌ی هجدهم رشد کرد، نظام **مالیکانه** ثروت را در دست خانواده‌های مرتبط با استانبول متمرکز کرد. [۲۵]

در نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم، خانواده‌های برجسته در شرق مدیترانه شروع به انباشت ثروت و سرمایه از سرمایه‌گذاری‌های خود در تولید مواد خام از روستاهای بزرگ کردند. دولت عثمانی پس از دومین شکست در جنگ روسیه و ترکیه (۱۷۶۸-۱۷۶۸)، نظام **اشام** (esham) را برقرار کرد. این نظام به افراد دارای سرمایه اجازه می‌داد تا در ازای پرداخت یکجا، سهام مالیات سالانه‌ی زمین را به صورت نقدی بخرند. [۲۶]

دولت عثمانی قدرت قهری و اعتبار خود را برای حمایت از سرمایه‌گذاری‌های دریافت‌کنندگان مسلمان و غیرمسلمان مالیات و وام‌دهندگان در اختیار گذاشت. [۲۷] خانواده‌های برجسته‌ی ارتدوکس یونانی، مارونی و دروزی و دهقانان ثروتمند از حمایت قانونی در کنترل بر زمین‌های خود در مناطق حاصل‌خیز ساحلی سوریه برخوردار شدند. خانواده‌های مارونی خزین و حبیش برای به دست آوردن ثروت با نظارت بر زمین‌های گسترده در نواحی کسروان، باترون و جبیل در جبل لبنان، با خانواده سورسوق شریک شدند. جنبلاط‌ها اراضی **میری** را در بقاع کنترل می‌کردند. [۲۸]

هم‌زمان با ظهور خانواده‌های مالیات‌بگیر سرشناس در شام، بارآوری کشاورزی در مصر اواخر سده‌ی هجدهم به‌واسطه‌ی بی‌ثباتی سیاسی و مجموعه‌ای از بلایای طبیعی، از جمله خشک‌سالی و بیماری، کاهش پیدا کرد. [۲۹] نظام انحصاری و سایر نظام‌های متمرکز دولتی که دو حاکم ابراهیم بیگ و مراد بیگ (۱۷۷۵-۱۷۹۸) در نتیجه‌ی رکود ایجاد کردند، مالیات‌بگیران را از دهقانان روستاها بیش‌تر دور کرد. [۳۰] لشکرکشی ناپلئون به مصر در ۱۷۸۹ در واکنش به بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی مصر، به تصرف زمین، تحکیم مالکیت‌های مطلق و تشکیل بوروکراسی مرکزی برای کنترل آبیاری و مالیات انجامید. این اقدامات متکی بر تلاش‌های قبلی ابراهیم بیگ و مراد بیگ برای رهایی از یوغ عثمانی با هدف تشکیل یک دولت محلی متمرکز بود. [۳۱]

برای این که ابهامی باقی نماند، تأکید می‌کنیم که این واقعیت که طبقه‌ای از افراد سرشناس روستایی در سده‌ی هجدهم صاحب سرمایه‌های جدیدی در کشاورزی بودند به این معنی نیست که آن‌ها تمام‌وکمال مالک زمین بودند یا برعکس، حقوق افراد سرشناس و دهقانان به ترتیب به مالیات‌بگیری یا قدرت استفاده از آن محدود می‌شد. در عمل، دهقانان و مالیات‌بگیران خیلی قبل از این که سرمایه‌داری به مقوله‌ای مهم تبدیل شود، بر سر معنای تصدی زمین مبارزه می‌کردند. به‌طور کلی، دهقانان عثمانی زمین را با ترتیبات مزارعه (شریکا یا مزارعه) کشت می‌کردند که بنا به آن از حق استفاده از زمین **میری** یا حق انتفاع برخوردار بودند که به‌عنوان شکلی از مالکیت مؤثر تلقی می‌کردند. [۳۲] مقامات عثمانی، **قضات محلی**، **ملنزیم‌ها** و مملوک‌ها اغلب برای زراعت شروطی قائل بودند. هم‌هنگام، دهقانان نیز فضای وسیعی برای مذاکره درباره‌ی آن‌چه در قطعات خود پرورش می‌دادند، در اختیار داشتند. [۳۳] رهبران روستا (**مختارها**) قراردادهایی با مالیات‌بگیران امضا می‌کردند که بنا به آن درصدی از محصول کشاورزی را به‌عنوان مالیات و درصدی را به‌عنوان بازپرداخت ابزار و بذر و مواد دیگر تعهد می‌کردند. در مناطق دیگر، مناسبات اجتماعی موجود، موقعیت زمین، و منافع تجاری قدرت‌مند شرایط دیگری را ایجاب می‌کرد. برای مثال، در جبل لبنان، مالیات‌بگیران زمین را به روشی مشابه مالکیت مطلق در اختیار داشتند. آن‌ها به دهقانان اجازه می‌دادند بین درخت‌های توت محصول بکارند و در ازای نگه‌داری از درختان، مقداری زمین برای اجاره به دهقانان اعطا می‌کردند. [۳۴] در بخش‌هایی از مصر، برخی از خانوارهای مملوک شهری برای حفظ بالاترین درصد درآمد خود از محصولات نقدی، نظیر شکر، به نیروی کار بدون مزد متکی بودند. [۳۵]

اقتصادهای سیاسی مناطق خاصی از شام و مصر بر مسیر آینده‌ی خود در بازارهای داخلی و جهانی تأثیر گذاشتند. در خلال سده‌ی هجدهم طولانی، مالکان و بازرگانان داربست‌های موجود تجارت داخلی و خارجی و تولید کالایی ایجادشده از سوی دهقانان که از حمایت مؤسسات دولتی برخوردار بود، برای مشارکت در بازار جهانی کالاها یکپارچه کردند. نقش آن‌ها در بازار جهانی در درجه‌ی اول، اما نه منحصرأ، صادرات

مواد خام و محصولات تولیدشده به سایر نقاط امپراتوری عثمانی، دستگاه دولتی عثمانی و انگلستان بود. برای مثال، بازرگانان و دهقانان در جبل نابلس، به تجارت پنبه و منسوجات و تولید صابون و روغن زیتون برای بازار جهانی می‌پرداختند. [۳۶] پوشش‌های محلی، مانند دگرگونی مناسبات مالکیت، گسترش اعتبار به تولیدکنندگان، و استفاده بازرگانان و دهقانان از قراردادهای **سلام** — که این مسئولیت اخلاقی را بر دوش فروشنده می‌گذاشت تا محصولی را در تاریخی بعدتر تحویل دهد — به ایجاد شکل‌های بعدی خلق ارزش اضافی کمک کرد. [۳۷]

مناسبات موجود در تصدی زمین و معانی آن‌ها قطعاً در سده‌ی هجدهم در حال تغییر بود و در مصر متمرکزتر با شام تحت تسلط محلی متفاوت بود. در مصر، برخی از سرشناسان، بازرگانان و بوروکرات‌های دولتی در این زمان یا قبل از آن به کار به صورت انتزاعی نگاه می‌کردند. عمر لوفتی برکان (Ömer Lüfti Barkan) نمونه‌هایی از منطق احصاء و طبقه‌بندی کار و کارگران در ساختمان‌های مسجد سلیمانیه‌ی استانبول را در اسناد دولت عثمانی اواسط سده‌ی شانزدهم مستند کرده است. [۳۸] با این همه، مناسبات اجتماعی در سده‌ی طولانی هجدهم هنوز با انواع شخصیت‌زدایی از کار که دهقانان در سده‌ی نوزدهم تجربه کردند تفاوت داشت. در مصر شخصیت‌زدایی به شیوه‌های خرد و مجزا در دوره‌ی مراد و ابراهیم آغاز شد. اما این تنها با رواج الیاف بلند پنبه توسط محمد علی در ۱۸۲۰ و حتی بیش‌تر از آن در نظام **ایزبا** (izba) تشدید شد که در آن دهقانان یا مستأجرانی بودند که در زمین زندگی می‌کردند یا به‌عنوان **انفار** (کارگران روزمزد) به آن‌جا آورده می‌شدند. در سوریه‌ی بزرگ، کمبود نیروی کار و گروه‌های پراکنده‌تر قدرت سیاسی و اقتصادی، شکل‌گیری کارگر انتزاعی را در مقایسه با مصر به فرآیندی مبهم بدل کرد. ادامه کشت بر اساس مزارعه در مناطقی که تقریباً به‌طور انحصاری برای بازار تولید می‌کردند، منجر به ایجاد نوع متفاوتی بیگانگی شد، نوعی بیگانگی که ناشی از هجوم سرمایه‌های خارجی و محلی در زمین و صنعت شهری به دنبال دوره‌ی کاهش تقاضای اروپا در خلال جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵-۱۸۰۳) و پس از آن بود. [۳۹]

ایجاد یک رژیم متمرکز مدیریت منابع در مصر و تقویت و تبلور طبقه‌ای از مالیات‌بگیران شهری، طلبکاران و کارخانه‌داران تحت حمایت دولت در شام، پایه‌های تبدیل دهقانان به نیروی کار انتزاعی را بنا نهاد. شرایط سیاسی و اقتصادی متفاوت در شام و مصر در اواخر سده‌ی هجدهم اهداف مشابهی را در این زمینه ایجاد کرد. در هر دو منطقه، طبقه‌ی جدیدی از کارسالاران و کارگزاران مالی از نظر فرهنگی بیش از پیش از نیروی کار در روستاها دور شدند. به قول آلبرت حورانی (Albert Hourani)، بیروت به «نوع جدیدی از شهر، نوع جدیدی از جامعه‌ی شهری همراه با نوع جدیدی از رابطه با مناطق روستایی بدل شد.» [۴۰] مهاجرت سرسوق‌ها از جبل به بندر تجاری در حال توسعه‌ی بیروت در سده‌ی هجدهم بیانگر این تغییر

بود. [۴۱] خانواده‌های دیگر ارتدوکس یونانی – خانواده‌های آبالا، بوستروس، تراد، فیاض، جویلی، تونی و طباط – نیز برای نظارت بر تجارت و تامین اعتبار به مرکز شهری مهاجرت کردند. [۴۲] خانواده‌های بازرگان از ناحیه‌ی جمیزه شهر از طریق ساختارهای محلی خود به کنترل مناطق داخلی ادامه دادند. اما این امر بسیاری از پیوندهای فردی با کشاورزان را از بین برد. در مصر، دولت متمرکز جدید که در سده‌ی هجدهم پدید آمده بود، نهادهای قدرت‌مندی از جمله نهادهای خاص انباشت سرمایه را در قاهره ایجاد کرد. [۴۳]

بازرگانان در شام از طریق بیروت شروع به کسب پول به خاطر پول کردند، یعنی پول نقد انباشته‌ای را که از جمع‌آوری مالیات در مناطق کشاورزی به دست می‌آوردند به سرمایه تبدیل می‌کردند. تجدید کاپیتولاسیون فرانسه با باب عالی عثمانی و استقرار نظام **پرات** (که به کشورهای خارجی اجازه می‌داد امتیازات تجاری و حمایت قانونی را برای افراد غیرمسلمان گسترش دهند) در سال ۱۷۴۰ موجب رشد صادرات پنبه از فلسطین در عصر ظهیر العمر (۱۷۷۵-۱۷۳۰) و در نهایت صادرات ابریشم از جبل لبنان شد. در اوایل سده‌ی نوزدهم، بازرگانان از قایق‌های بادبانی به قایق‌های بخار روی آوردند که زمان سفر بین بیروت و ماریسی را کاهش داد. سفری که معمولاً سه ماه طول می‌کشید، ناگهان فقط دو هفته طول می‌کشید. [۴۴] خانواده‌های مستقر در شام به پیروی از برادران فرانسوی پورتالیس (Portalis) که نخستین کارخانه‌ها را در ۱۸۴۱ ساخته بودند، کارگاه‌های کوچکی در بیروت و کارخانه‌های ابریشم‌سازی در جبل لبنان تأسیس کردند. هم‌زمان فرانسوی‌ها روی شش کشتی بخار جدید سرمایه‌گذاری کردند که در بیروت توقف می‌کرد. [۴۵] خانواده‌های شامی ضمن آن که کارخانه‌های خود را اداره می‌کردند، از راه دور بر برداشت گندم در الجبیل کنترل بیش‌تری داشتند. در اوایل سده‌ی نوزدهم، آن‌ها در تولید ابریشم در کسروان، شوف، و جاهای دیگر در جبل لبنان سرمایه‌گذاری کردند تا تعداد فزاینده‌ی کارخانه‌های خود را تامین کنند. [۴۶] هم‌چنین در این زمان، برخی از این خانواده‌های بازرگان مسیحی – لبنانی به مصر مهاجرت کردند و بر اساس یک شبکه‌ی تجاری قدرت‌مند پیشین که شامل ماریسی و لیورنو نیز می‌شد، به فعالیت پرداختند. [۴۷]

اقتصاد کالایی و انباشت سرمایه، ۱۸۲۰-۱۹۲۰

سرمایه‌داری در شرق مدیترانه بین اوایل سده‌ی نوزدهم و پایان جنگ جهانی اول رواج یافت. این روند با فرآیندهای متنوع و تاریخی که تولیدکنندگان را از وسایل تولید از طریق شکل خاصی از انباشت اولیه و هم‌چنین انتزاع عمومی نیروی کار و بنگاه جدا می‌کرد، مشخص می‌شود. فرماندهان نظامی و بازرگانان شهری در مصر و سوریه‌ی بزرگ با شرکت در بازارهای بیروت، دمشق و اسکندریه به ثروت‌مند شدن خود

ادامه دادند. آن‌ها هم‌چنین پیوندهای قوی‌تری با دستگاه‌های دولتی محلی و مرکزی برقرار کردند و منظم‌اً شروع به بازسرمایه‌گذاری در تولید کالاهای کشاورزی در شام و مصر برای بازار جهانی کردند.

تشکیل شرکت‌های سهامی از ویژگی‌های جدید این دوره بود. خانواده‌ی سورسوق شرکت‌های خود را در اوایل دهه‌ی ۱۸۳۰ تشکیل دادند. [۴۸] در همان زمان، دو برادر از خانواده سنی بیهوم، شرکت بیهوم و شرکاء را ایجاد کردند. [۴۹] سایر خانواده‌های برجسته نیز همین کار را کردند. یهودیان، یونانی‌ها، ارمنی‌ها و مسیحیان سوری شرکت‌های خود را در مصر ایجاد کردند. آن‌ها کسب و کار خود را در تجارت، تامین مالی و تولید میوه، تنباکو، پنبه، ابریشم و پارچه توسعه دادند. [۵۰] دست‌اندرکاران این مشاغل ماهانه مبالغی را به سهام‌داران خود از جمله زنان خانواده پرداخت می‌کردند. اگرچه سرپرستان مرد خانواده اغلب کنترل امور مالی خانوار را به دست می‌گرفتند، زنان، به‌ویژه زنان بیوه در شرکت‌های خانوادگی، می‌توانستند سهام خود را بدون هیچ‌گونه تأیید خارجی بخرند، بفروشند، رهن کنند و اجاره کنند. آن‌ها هم‌چنین تصمیمات تجاری می‌گرفتند و با خریداران اروپایی برای ابریشم و پنبه تولیدشده در روستاهایی که در آن سهام داشتند به مذاکره می‌پرداختند.

در مناطق تولید پنبه مصر، شکل اقتصاد جدید تا حد زیادی به سیاست‌های ایالتی فرماندار استانی (ولی) و خدیو خود، محمدعلی پاشا بستگی داشت. محمدعلی پس از به قدرت رسیدن در ۱۸۰۵، بر اساس فعالیت‌های تجاری دهقانان و تکنیک‌های یکپارچه‌سازی زمین پیشینیان خود، استراتژی توسعه‌ی کشاورزی تحت رهبری دولت را برای بازارهای بین‌المللی آغاز کرد. برنامه‌ی او ایجاد پروژه‌های صنعتی، مانند زرادخانه‌ی دریایی، تولید سلاح‌های دیگر، و تولید مکانیزه‌ی ریسندگی و بافندگی، برای تامین ارتش رو به رشد مصر بود. صادرات پنبه‌ی پاشا نیز هزینه‌ی نوسازی و گسترش ارتش را می‌پرداخت. محمد علی با لغو کامل **ایلتزام‌هایی** که پرداخت‌های مالیاتی آن‌ها به نفع یک سیستم انحصاری بود، شروع کرد. با این کار، او دسترسی دولت به روستاها را بیش‌تر تقویت کرد. [۵۲] از دهه‌ی ۱۸۲۰، پاشا تولید پنبه الیاف بلند را از طریق احیای زمین در دلتای نیل گسترش داد. ریچاردز قتل مملوک‌ها توسط محمد علی و تصرف اموال آن‌ها، لغو **ایلیتزام** و ایجاد انحصار بر محصولات کشاورزی را نوعی انباشت سرمایه‌ی اولیه می‌داند، شبیه چیزی که دیوید هاروی آن را «انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت» می‌نامد. [۵۳] این شکل از انباشت اولیه در مدیترانه شرقی منحصر به مصر بود.

در اواسط سده‌ی نوزدهم، زمین‌داران بازرگان در بسیاری از مناطق سوریه‌ی بزرگ از دولت عثمانی خواستند تا از سرمایه‌گذاری‌های جدیدشان در کشاورزی محافظت کند. تولید کالاها در این منطقه به ویژه پس از این‌که کنوانسیون ۱۸۳۸ انگلیس و عثمانی (معاهده بالتا لیمانی) بازارها را به روی بازرگانان انگلیسی گشود

و وعده داد که از بازرگانان انگلیسی و عثمانی مالیات یک‌سانی بگیرد برجسته شد. این قانون در سال ۱۸۴۱ در مصر به اجرا درآمد، اما تأثیری جزئی بر تجارت اروپایی محور مصر داشت. شرکت‌های برجسته‌ی بیروتی با استخدام بازرگانان محلی برای مدیریت تولید در یافا، کاشت و برداشت محصولات نقدی را کنترل کردند. [۵۴] تولید و صادرات ابریشم در جبل لبنان، هم‌زمان با پنبه در مصر به شدت افزایش یافت. بین اوایل سده‌ی نوزدهم و جنگ جهانی اول، تعداد درختان توت در منطقه جبل لبنان ده برابر شد. [۵۵] قیمت و حجم کل صادرات ابریشم پس از جنگ داخلی مارونی - دروزی در ۱۸۶۰ افزایش یافت. ابریشم در سال ۱۸۵۷ تقریباً ۲۵ درصد از ارزش کل صادرات بیروت را به خود اختصاص داد. این کالا تا سال ۱۸۷۳، ۸۲/۵ درصد از کل صادرات را تشکیل می‌داد. [۵۶] در آن سوی دیگر، طیف طبقاتی زنان شرکت‌های خانوادگی بیروتی، اکثر زنان جوان در اواخر سده‌ی نوزدهم به کارگران کارخانه‌های ابریشم‌سازی جبل لبنان بدل شدند. [۵۷]

طبقه‌ی روبه‌رشد تجار شهری که برای بازارهای اروپایی تولید می‌کردند و با شرکت‌های اروپایی وارد مشارکت می‌شدند، بر تصمیمات قانونی محلی در پیرامون تجارت و تجارت تأثیر گذاشتند. در مصر، نیاز خانواده سلطنتی به سرمایه‌گذاری در کانال سوئز و دریافت وام برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی، موقعیت‌های سیاسی شرکت‌های مصری را با تزریق سرمایه تقویت کرد. به‌عنوان مثال، اعضای شرکت خانواده سورسوق با طلبکاران انگلیسی و فرانسوی مذاکره و خود در کانال سرمایه‌گذاری کردند. اسماعیل پاشا با دادن سهام اضافی در پروژه کانال از موجودی اوراق بهادار خویش، علاوه بر اعطای زمین‌های زیاد برای تولید پنبه، به آن‌ها پاداش داد. [۵۸] دولت عثمانی در ۱۸۳۹ شورای کشاورزی و تولیدی زیر نظر وزارت بازرگانی تأسیس کرد. اعتبار و ارزیابی مجدد مالیات در روستاها در ۱۸۴۳، با هدف بهبود حمل و نقل، بازسازماندهی و با شورای اصلاحات بزرگ یعنی مجلس والای احکام عدلیه ترکیب شد. نخبگان شهری در این شوراها و هم‌چنین سایر شوراهای اداری و نهادهای تجاری در اکثریت بودند. آن‌ها از این مؤسسات برای تأثیرگذاری بر تصمیمات تجاری، اعمال قوانین زمین و توسعه‌ی زیرساخت‌های حمل و نقل در طول مسیرهای زمینی سده‌ی هجدهم از دشت‌های حاصل‌خیز و مناطق آبیاری‌شده تا بنادر اصلی در سواحل مدیترانه شرقی استفاده کردند. [۵۹]

انباشت سرمایه‌ی محلی با هجوم سرمایه‌ی اروپایی در اواخر سده‌ی نوزدهم گسترش یافت. پس از بهبود اروپا از رکود بزرگ (۱۸۹۶-۱۸۷۳) صنعت‌گران جدید، آلمان و ایتالیا، شروع به رقابت با فرانسه و بریتانیا برای گندم، غلات، دورا، پنبه و فلزات مدیترانه‌ی شرقی کردند. مطابق با نظریه‌ی امپریالیسم رزا لوکزامبورگ، شرکت‌های اروپایی به مصر و شام به‌عنوان «مرزهای کالا» روی آوردند، زیرا شرکت‌های جدید از کمبود محسوس مواد خام ورودی به بنادر منچستر بهره‌برداری می‌کردند. [۶۰] از اواخر سده‌ی

نوزدهم به بعد، شرکت‌های اروپایی کوهی از پیشنهادات برای سرمایه‌گذاری در تولید بزرگ‌مقیاس محصولات نقدی برای بازار اروپا بر سر شرکت‌های محلی ریختند. در عین حال، شرکت‌های محلی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی استقبال کردند. سرمایه‌گذاری فرانسه در تولید کالاهای کشاورزی در شام در سال‌های منتهی به ۱۹۱۴ حداقل ۲۰ میلیون فرانک (۲۵ میلیون پوند) بود. [۶۱] در فلسطین، صهیونیست‌ها و انجمن معبدان آلمانی (German Templers) [۶۱-۱] مبالغ هنگفتی را برای خرید مستقیم املاک پیشنهاد کردند. عوامل خرید زمین صهیونیستی - انجمن استعمار یهودیان و صندوق ملی یهودیان - چهل برابر ارزش بازار زمین را عرضه کردند. [۶۲] سرانجام، شرکت‌های مستقر در شام و مصر در همکاری با شرکت‌های خارجی در داخل و خرید سهام شرکت‌های تولیدی در اروپا شروع به ادغام عمودی تجارت خود کردند.

در خلال جنگ جهانی اول، ظرفیت شرکت‌های محلی مدیترانه‌ی شرقی برای ایجاد سرمایه به منظور بازسرمایه‌گذاری افزایش یافت، زیرا آن‌ها با انحصار بازارهای گندم و غلات و حمل‌ونقل به سودهای فوق‌العاده‌ای دست یافتند. شرکت‌های خانواده‌های بیهوم، سورسوق، تبت و تراد اتحادهای سیاسی و اقتصادی خود را با کمیته‌ی اتحاد و ترقی (CUP) - رژیم حاکم در خلال جنگ به رهبری سه‌گانه‌ی انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا - تقویت کردند. [۶۳] با تکیه بر این اتحاد و سایر اتحادها که با شرکت‌های محلی و اروپایی در پیش از جنگ ایجاد شد، طبقه‌ی تجاری جدید هزاران پوند گندم، جو و ذرت از املاک کشاورزی خود را دوباره فروختند. این امر به افزایش چندبرابری قیمت مواد غذایی و سایر مایحتاج اساسی منجر شد که سودجویان جنگ آن را مجدداً در تولیدات جدید در روستاها و سایر مؤسسات اقتصادی محلی سرمایه‌گذاری کردند. [۶۴] در فلسطین و شام، شرکت‌های محلی معتبر از فروش زمین‌ها - گاه بر اساس ادعاهای مشکوک مبنی بر این که آن را به‌عنوان مالکیت مطلق در اختیار داشتند - به صهیونیست‌ها و انجمن معبدان به سودهای فوق‌العاده دست یافتند و درگیر سودجویی گسترده در جنگ بودند.

در مصر تحت حاکمیت بریتانیا، یک طبقه‌ی تجاری شهری شامل یونانی‌ها، یهودیان، و سوری‌ها و نیز مسلمانان و قبطی‌ها به وجود آمد و عناصر قدیمی‌تر شام را در خلال جنگ جهانی اول تقویت کرد. [۶۵] اما تجربه‌ی آن‌ها در خلال جنگ جهانی اول با شرکت‌های شهری مستقر در شام تفاوت داشت. [۶۶] حتی با این که مقامات بریتانیایی به مصریان در روستاها گفته بودند که مجبور نیستند در جنگ شرکت کنند، همین مقامات حیوانات مزرعه، پنبه، غذا و در نهایت سربازان جوان برای سپاهیان امدادی مصر را از آن خود کردند. بدین‌سان، **امداهای** (umdas) محلی یا روسای روستاها در موقعیتی بودند که از جنگ سود می‌بردند و زمینداران بزرگ از قیمت بالای پنبه نفع می‌کردند. تجار شهری در مصر اما برخلاف هم‌تایان خود در شام، از نظر اقتصادی سودی نبردند. زیان‌های اقتصادی آن‌ها به دلیل سیاست‌های بریتانیا بین

سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ دلیل اصلی حمایت کارآفرینان مسلمان مصری مانند طلعت حرب از انقلاب ۱۹۱۹ بود.

زمین و کار در شام و مصر

شرکت‌ها در شام و مصر هنگام انباشت سرمایه در اقتصاد کالایی رو به رشد، با استراتژی‌های متفاوتی در بافتارهای اروپایی و دیگر کشورها مواجه شدند. با این حال، آن‌طور که بسیاری از آثار مرتبط با تکوین سرمایه‌داری در خاورمیانه بیان می‌کنند، سرمایه‌داران محلی این تکنیک‌ها را به سادگی از غرب وارد نکردند. کیفیت سرمایه‌داری آن‌ها نیز از نزدیکی‌شان با کیفیت‌های فرضی مدل صنعتی بریتانیا ناشی نمی‌شود. در عوض، انباشت سرمایه بر پیکربندی زمین و نیروی کار به شرایط خاص تاریخی این مناطق متکی بود. یعنی، چه می‌خواستند و چه نمی‌خواستند، نسل‌های جدیدی از رهبران تجاری در داخل شام و مصر کار می‌کردند و به دنبال تأثیرگذاری بر واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی بودند که به ارث برده بودند. در بسیاری از موارد، این شرایط کارآمدترین شکل‌های انباشت سرمایه بودند. در زمان‌ها و مکان‌های دیگر، محدودیت‌های ساختاری در زمین و مناسبات کار، اهداف تجاری شرکت‌ها را عقیم می‌گذاشت و اقتصاد سیاسی محلی به کشاورزان کوچک اجازه می‌داد حق انتفاع و سایر حقوق مالکیت خود را حفظ کنند.

از اوایل سده‌ی نوزدهم، سیاست‌های محمد علی منجر به از دست دادن حق انتفاع توسط دهقانان مصری و تحکیم بیش‌تر املاک کشاورزی بزرگ تحت نظر تجار و شرکت‌های قدرت‌مند زمین‌دار شهری شد. دهقانان به واسطه‌ی مقررات کشاورزی دهقانی در سال ۱۸۲۹، که نظام متمرکزی را برای رشد، کاشت، و بازاریابی پنبه‌های اصلی تدوین کرد، بیش‌تر استقلال خود را از دست دادند. در دهه‌ی ۱۸۲۰، انباشت سرمایه مستلزم افزایش کار بیگاری به ۴۶۷۰۰۰ نفر در سال بود، به نحوی که برخی از دهقانان مجبور به کار در خارج از جامعه‌ی روستایی خود با دستمزد کم یا بدون دستمزد بودند. [۶۷] در حالی که دهقانان در راستای دیدگاه‌هایی از تصدی زمین مبارزه می‌کردند که بشدت زیرسوال رفته بود، محمد علی با لغو سیستم انحصاری در طول بحران اقتصادی جهانی ۱۸۳۷-۱۸۳۶، حقوق آن‌ها را حتی بیش‌تر محدود کرد. او زمین‌های زیادی را به نخبگان نظامی، سرشناسان شهری و اعضای خانواده‌اش اعطا کرد. هنگامی که خدیو اسماعیل (۱۸۷۹-۱۸۶۳) مالیات‌ها را برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی به‌بارآمده افزایش داد، چرا که رونق فروش پنبه به واسطه‌ی محاصره‌ی بنادر ایالات جنوبی از سوی ایالات شمالی آمریکا در طول جنگ داخلی این کشور ناگهان به پایان رسیده بود، تعداد این املاک افزایش یافت. دهقانان در مناطق بزرگی که به محصولات نقدی اختصاص یافته بودند، به‌طور فزاینده‌ای حق انتفاع خود را به دلیل عدم پرداخت مالیات از دست دادند. سهام‌داری‌های کوچک هم‌چنان رایج بود. اما در سال ۱۹۰۰، مالکان بزرگ، از جمله

برخی از سوری‌ها، مالکیت اکثر مناطق حاصل‌خیز در مصر را در اختیار داشتند که بخش اعظم آن از طریق تصاحب به دست آمده بود، و آن‌ها به‌طور فزاینده‌ای ادعای مالکیت مطلق را مطرح کردند.[۶۸]

از آن‌جایی که شرکت‌های محلی در شام و مصر شروع به ادغام مشاغل خود به صورت عمودی کردند، انتظار داشتند که خرید زمین به آن‌ها کمک کند تا سرمایه‌ی بیش‌تری را از طریق «جلوگیری از هزینه‌ی واسطه‌ها» برای تولید و توزیع گردآوری کنند.[۶۹] شرکت‌ها از اوایل سده‌ی نوزدهم ابتدا در مصر و سپس در سوریه شروع به کشت محصولات سرمایه‌بر و با ارزش بالا برای بازار جهانی کردند. در نتیجه، بیش‌تر در حوزه‌های حمل‌ونقل و ساختمان‌سازی سرمایه‌گذاری کردند، و از طریق مجموعه‌ای از قراردادهای تضامنی و اجاره‌ای بر ارزش آن‌ها می‌افزودند. آن‌ها به دنبال اختیارات حقوقی بیش‌تری بر زمین و محصولات آن بودند. بسیاری از این شرکت‌ها شروع به خرید زمین‌های بیش‌تری در خارج از بنادر رو به رشد اسکندریه، حیفا و مرسین کردند، زیرا کالاهای خام این مناطق با قیمت‌های بالایی برای پنبه، ابریشم، گندم، فلزات، فرآورده‌های نفتی و سایر مواد خام موجود در بازار جهانی به فروش می‌رسیدند.[۷۰] تا سال ۱۹۱۳، تقریباً ۶۰ درصد از زمین‌های زیر کشت سوریه در قطعاتی به مساحت ۱۰۰ هکتار یا بیش‌تر بودند.[۷۱] مالکان غالباً این زمین‌ها را از دهقانان به‌عنوان بازپرداخت بدهی‌ها مصادره می‌کردند. آن‌ها اغلب با رهن گذاشتن این زمین به ضمانت‌دهندگانی که مبلغی معین و توافقی بابت هزینه‌ها می‌پرداختند و در ازای آن سهمی از مازاد کشاورزی دریافت می‌کردند، بر ارزش آن‌ها می‌افزودند.

در این دوره بازرگانان خاصی در تعیین زمین‌های مرتبط با سرمایه‌ی داخلی و خارجی مشارکت فعال داشتند. خانواده‌های مردام بیگ، قوواتلی و دیگر خانواده‌های نخبه‌ی دمشق به‌عنوان شرکت‌های بازرگانی واسطه در بازار دمشق تثبیت شدند. آن‌ها با فروش محصولات کشاورزی خود از واحه‌ی غوطه برای مسیر زیارتی آذوقه تهیه می‌کردند.[۷۲] از آن‌جایی که صاحبان زمین‌های کشت نقدی سرمایه‌ی خود را برای ساختن نظام‌های آبیاری سرمایه‌گذاری کرده بودند و شخصاً مسئول مالیات بودند، این مالکان جدید به دنبال راه‌هایی برای تضمین سرمایه‌گذاری خود بودند.[۷۳] خانواده‌های سرشناس در دمشق از دادگاه‌های محلی درخواست کردند تا زمین در غوطه به‌عنوان مُلک (mulk) در نظر گرفته شود. این حرکات اغلب تضمین می‌کرد که زمین‌های این طبقه‌ی تجاری جدید مشمول امر وراثت قرار گیرند، از مصادره‌ی دولتی مصون شوند و صرفاً بخشی از محصول قابل‌دوام آن مشمول مالیات شود و مبلغ ثابت درآمد سالانه از مالیات معاف شود. دهقانان این زمین سپس به کارگران مزدبگیر تبدیل شدند. به‌طور مشابه، دشت عکار خارج از جبل لبنان تقریباً تماماً از اراضی بزرگی تشکیل شده بود که به مالکان ثروتمند تعلق داشت.[۷۴]

در دهه‌ی ۱۸۶۰، به ویژه پس از جنگ داخلی، فرآیندهای مشابهی در مناطق کشاورزی خشک مانند حوران، درست در جنوب واحه غوطه در جریان بود. تاثیر میزان بیش‌تر کنترل مرکزی دولت عثمانی بر

منطقه و افزایش منافع اقتصادی کارسالاران انگلیسی و فرانسوی منجر به انحراف حرکت گندم از مسیر زیارتی به نواحی ساحلی برای صادرات شد. مالکان بزرگ که قیمت‌های بالای گندم در بازار جهانی چشم‌شان را گرفته بود، در دهه‌ی ۱۸۷۰ کنترل بخش‌هایی از حورآن را به دست گرفتند. حورآنی‌های محلی علیه منافع تجاری دولت مرکزی عثمانی و عناصر تجاری داخلی و اروپایی در حال رشد در منطقه به مبارزه پرداختند. [۷۵]

در مصر، نخبگان ترک-مصری، بازرگانان شهری و خارجی‌ها به اتخاذ تدابیری برای کنترل تولید ادامه دادند و در این فرآیند، حقوق مالکیت دهقانان بر املاک کشت پنبه آبی الیاف متوسط در دلتا را کاهش دادند. در اواسط دهه‌ی ۱۸۶۰، دولت مصر مالیات‌ها را ۷۰ درصد افزایش داد تا با خطر ورشکستگی مبارزه کند. [۷۶] بسیاری از دهقانان نمی‌توانستند مالیات‌های بالاتر را پردازند، که منجر به از دست رفتن حق انتفاع آن‌ها شد. این روند پس از تصویب قانون وام مقابله در سال ۱۸۷۱ توسط دولت تشدید شد، قانونی که به نفع کارسالاران بزرگ بود یعنی تنها گروهی که می‌توانستند شش سال مالیات را پیش‌پرداخت کنند که برای کسب نام صاحب حقوقی مالکیت خصوصی لازم بود. [۷۷] اشغال بریتانیا در سال ۱۸۸۲ و تعهد بریتانیا به سیاست‌های آزادسازی، بیش‌تر مؤسسات را تشویق کرد که مالکیت خصوصی مطلق را به رسمیت بشناسند. تا جنگ جهانی اول، فقط حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد دهقانان زمین را به‌عنوان مزارع کوچک خانوادگی در مصر و سوریه در اختیار داشتند.

در بخش‌هایی از شام، تغییرات در مناسبات موجود در زمین و کار با چرخش به کار مزدی گسترده و مالکیت خصوصی در مصر متفاوت بود. از دهه‌ی ۱۸۳۰، بازرگانان برای حاصل‌خیزترین زمین‌ها در شام، اسناد مالکیت خریداری کردند. برخی از آن‌ها به احتمال زیاد تحت تأثیر تغییرات سیاسی و اقتصادی مصر بودند. پس از این‌که دولت عثمانی در دهه ۱۸۶۰ شروع به بررسی زمین و ثبت دارندگان سند مالکیت کرد تا مشخص کند از چه کسانی مالیات بگیرد، آن‌ها برخی از زمین‌های خود را به دست آوردند. دارندگان اسناد مالکیت جدید، حقوق خود را در خصوص املاک کشاورزی بزرگ به‌عنوان شکلی از مالکیت بر دارایی در نظر گرفتند، و حتی به املاک خود در مصر و شام با همان اسناد، تحت عنوان «مالک خصوصی» (مالک خاص)، اشاره می‌کردند. علاوه بر این، دولت عثمانی محدودیت‌های خود را برای کنترل صاحبان زمین در این دوره به رسمیت شناخت. [۷۹] در آغاز سده‌ی بیستم، اعضای مجلس تشخیص دادند که دولت نمی‌تواند شرایط کشت، رهن، اعتبار و غیره را بر زمین **میری** تحمیل کند که قبلاً محل سرمایه‌گذاری عمده از طریق شرکت‌های مرتبط سیاسی در استان‌ها بود.

اگرچه شرکت‌ها در حال به دست آوردن قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیش‌تری بودند، دولت عثمانی و خود صاحبان زمین از این واقعیت آگاه بودند که صاحبان اسناد مالکیت زمین از حقی بر خود زمین‌ها در شام برخوردار نیستند. دهقانان در بیش‌تر موارد، هم‌چنان از حقوق قانونی قابل دفاع به‌عنوان صاحب زمین در میان صاحبان متعدد حقوق بر زمین‌های کشاورزی برخوردار بودند. برخلاف مصر، شام یک منطقه‌ی ساحلی با مناطق اداری متعدد و متغیر بود. حتی قبل از محمد علی، این کشور به اندازه مصر از تمرکز اداری برخوردار نبود. هم‌چنین محصولی را تولید نکرد که از نظر ارزش با پنبه‌ی الیاف بلند قابل‌مقایسه باشد یا به ترغیب صنعتی شدن برای یک بازار بزرگ و (پس از سال ۱۹۳۰) تحت حمایت بپردازد. زمانی که آسیای شرقی ابریشم را زیرقیمت جبل لبنان فروخت، ابریشم نتوانست جایگاه خود را در سرمایه‌گذاری در توسعه صنعتی حفظ کند. قیمت‌ها در شام در اواخر سده‌ی نوزدهم در نوسان بود، زیرا کارخانه‌های فرانسوی شروع به واردات مقادیر فزاینده‌ی ابریشم ارزان‌تر و با کیفیت بهتر از ژاپن و چین کردند. در نتیجه، شرکت‌ها از جریان ورودی پایدار سرمایه‌ی لازم برای ادامه‌ی سرمایه‌گذاری در نوسازی تجهیزات خود برای رقابت با تولیدکنندگان آسیای شرقی و اروپایی برخوردار نبودند. آن‌ها نمی‌توانستند با هزینه‌های عملیاتی سنگین و لازم برای تولید ابریشم مبارزه کنند و بنابراین برایشان چاره‌ای جز تولید ابریشم بی‌کیفیت با استثمار فوق‌العاده‌ی کارگران، و اغلب زنان جوان خانواده‌های دهقانی، باقی نمی‌ماند. کاهش قیمت‌ها در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ ادامه یافت تا این‌که صنعت ابریشم نتوانست بهبود یابد. [۸۰] لبنان تا حد زیادی توسعه‌ی صنعتی (به جز تنباکو) را رها کرد و بیروت به یک مرکز تجاری و مالی بزرگ برای واردات تولیدات و صادرات مواد خام تبدیل شد، در حالی‌که اسکندریه میزبان نخستین کارخانه‌های نساجی مکانیزه‌ی مصر و سایر مؤسسات صنعتی پیش از جنگ جهانی اول بود.

پیوند با سرمایه‌ی اروپایی در شام از نظر تاریخی به اندازه‌ی اسکندریه مستحکم نبود. علاوه بر این، شرکت‌ها در شام با احتمال واقعی کمبود کار مواجه بودند. در منطقه آناتولی مرسین آدانا، شرکت‌ها به امنیت قراردادهای اجاره‌داری جدید با حقوق تخفیف‌یافته‌ی دهقانان نسبت به زمین در قطعاتی که کار کمیاب بود، متکی بودند. آن‌ها در طول فصل پرکار و کشت پنبه با کمک کارگران فصلی کشت‌کاران موجود را تکمیل می‌کردند. [۸۱] شرکت‌ها در مناطق داخلی اطراف ناصره، قراردادهای اجاره‌ای را با دهقانان امضا کردند که هم‌چنان صاحب حق مالکیت بودند. [۸۲] در مناطقی مانند عجلون، جنوبی‌ترین ناحیه در حوران، کاهش قیمت بین‌المللی غلات در دهه‌ی ۱۸۷۰ باعث شد تا مالکان بزرگ کم‌تر تمایل داشته باشند که سرمایه‌ی سیاسی خود را برای مبارزه با مخالفت با کنترل بر قطعات زمین مصرف کنند.

در نتیجه، در آغاز سده، فرآیندهای انباشت سرمایه در شام و مصر در مسیرهای متمایزی قرار داشتند. به دلیل کمبود کار، شرکت‌های محلی شرکت‌های اروپایی را متقاعد کردند که مزارعه کارآمدترین شکل

انباشت سرمایه در مناطق پنبه‌خیز خارج از مرسین است. اما در مصر، میراث توزیع زمین‌های بزرگ توسط محمد علی به عناصر طبقه تجاری شام اجازه داد تا با سرمایه‌گذاران اروپایی برای تأسیس شرکت‌های مستغلات و سوداگری املاک برای «خرید، توسعه و متعاقب آن اجاره یا فروش مجدد زمین‌های کشاورزی و ساختمانی» و «وام‌دادن پول به صورت رهن» متحد شوند. [۸۴] شرکت‌هایی از این نوع شامل شرکت کفرالزیات پنبه با مسئولیت محدود در سال ۱۸۹۴ [۸۵] و شرکت زمین‌های مصر متحد با مسئولیت محدود بود که نجیب ژوزف سورسوق (سورسوق و برادران) با مشارکت با الکساندر سیدنی هنتون کارور (از برادران کارور) و دیگران تأسیس کردند. در پشت درهای اتاق جلسات قاهره، سرمایه‌گذاران به این نتیجه رسیدند که منافع آن‌ها با استفاده از «افزایش مداوم ارزش دارایی» در مصر به بهترین وجه تامین می‌شود. [۸۶]

در فلسطین، حضور مهاجران به شکل‌گیری مناسبات کار و سرمایه کمک کرد. قیمت‌های بالای بازار برای حاصل‌خیزترین مناطق فلسطین که توسط انجمن معبدان آلمانی و کارگزاران خریدار صهیونیستی ارائه می‌شد، صاحبان اسناد مالکیت را وادار کرد تا آن‌ها را به‌عنوان زمین‌هایی با مالکیت مطلق جلوه دهند تا برای خرید این خریدارانی که قیمت بالایی می‌پرداختند مناسب باشد. انجمن استعمار یهودیان و صندوق ملی یهودیان چشم‌انداز مناسبات دهقانان و زمین‌داران را در مناطق حاصل‌خیز مرتبط با مراکز اروپایی سرمایه تغییر دادند. حتی با سیل پیشنهادهای که رسید، شرکت‌های شام در تغییر ترتیبات مزارعه‌کاری در زمین‌هایی که در اختیار داشتند تردید داشتند. آن‌ها به درستی گمان می‌کردند که همانند منطقه مرسین، کمبود کار توانایی آن‌ها را برای گماردن کارگران مزدی برای انباشت همان مقدار سرمایه که در قراردادهای اجاره‌داری انجام می‌دادند، در صورتی که فروش طبق برنامه پیش نرود، محدود می‌کند. [۸۷]

خشونت سرمایه‌داری: انتزاع نیروی کار

در خلال سده‌ی نوزدهم، طبقه‌ی مشخصی از تجار شهری به تلاش برای انباشت سرمایه جهت بازسرمایه‌گذاری ادامه دادند. آن‌ها این کار را با ساخت داربست‌های تجاری، مناسبات مالکیت و سرمایه‌گذاری در خلال سده‌ی طولانی هجدهم انجام دادند. هم کار دهقانی و هم شرکت‌ها یک فرآیند انتزاعی را از سر گذراندند. به این معنا که آن‌ها به‌جای این که به انسان‌ها، هر چند در مناسبات وابستگی، بدل شوند، به اشیایی «چیزمانند» تبدیل شدند که می‌توان روی آن‌ها عمل کرد.

در خلال جنگ جهانی اول، تغییرات سریع در پویای مرتبط با جنسیت و مناسبات کار و سرمایه با نمودهای خشونت‌آمیز جدایی‌شده کار و سرمایه و سهام‌دار و شرکت هم‌زمان بود که نزدیک به یک سده جریان داشت. هم کارگر و هم بنگاه شخصیت بینافردی خود را از دست دادند که نمونه‌ی آن خشونت علیه دهقانان و زنان بود. به‌علاوه، همان‌طور که آلن میخائیل بیان می‌کند، دهقانان و کارگران به

«قالب‌های بی‌جان انسان‌ها، ماشین‌های کارگری که برای انجام یک کار از آن‌ها استفاده می‌کردند» بدل شدند. [۸۸] این انتزاع تنها زمانی آشکار شد که دهقانان محروم در مصر برای کارهای صنعتی یا کارهای دیگر به شهرها نقل مکان کردند.

به‌رغم شیئیت بخشیدن به کار و شرکت، دهقانان تا زمان جنگ جهانی اول هنوز به‌طور رسمی برخی از حقوق خود را به‌عنوان مزارعه‌کار در بسیاری از مناطق شام حفظ کردند. شرکت‌های سهامی با کاهش «سهام دهقانان از صندوق ذخیره‌ی مسکن‌های شهری سهام‌داران‌شان» سرمایه انباشته کردند. برخلاف رژیم‌های قبلی اجاره‌داری زمین، شرکای شرکت‌ها با این دهقانان هم‌چون ماشین‌هایی برای کسب درآمد رفتار می‌کردند. با این حال، دهقانان از فضای محدودی برای ارائه‌ی دادخواست و مذاکره با دولت برای تأثیرگذاری بر شرایط اجاره‌ی زمین و کار برخوردار بودند. در اواسط سده‌ی نوزدهم، برخی از دهقانان با موفقیت حقوق مالکیت بر زمین را از شرکت‌های مستقر در شام پس گرفتند. آن‌ها با حمایت مقامات محلی عثمانی از خریدوفروش زمین‌های زیادی بین این شرکت‌ها و نمایندگان صهیونیستی خرید زمین در فلسطین جلوگیری کردند. به همین ترتیب، بیهوهای سهام‌داران شرکت‌ها با پدرسالاران خانواده‌هایشان مذاکره کردند. آن‌ها از طریق دادگاه‌های شرعی محلی، برای تداوم درآمدی که به‌طور منظم از مازاد کشاورزی از طریق قراردادهای کشاورزی دریافت می‌کردند، مبارزه می‌کردند. [۸۹] در مصر، کارگران قبل از جنگ در سازمان‌دهی نیروی کار تجربه کسب کرده بودند. نیروی کار صنعتی شهری نیز دسترسی به فضاهای جمعی و سازمان‌های رسمی را فراهم کرد. کارگران مصری به ابتکار کارگران دخانیات، شروع به احیای اتحادیه‌های کارگری خود کردند و جنبش کارگری پس از جنگ جهانی اول به سرعت رشد کرد.

با شروع جنگ جهانی اول، و در برخی موارد به دلیل آن، فرآیند انتزاع به شرکت‌ها اجازه داد تا حاکمیت سرمایه را بر مناسبات اجتماعی و حتی زندگی انسانی، هم در مصر و هم در شام، اولویت بخشند. در مصر، با گسترش بوروکراسی عثمانی و جابجایی دهقانان از روستاهایشان برای کار در پروژه‌های عظیم آبیاری، این جدایی خشونت‌آمیز در اواخر سده‌ی طولانی هجدهم رواج یافته بود. شهرک‌نشینان یهودی و شرکت‌های عربی در فلسطین برای کار پلیس نگهبانان مسلح استخدام کردند. بین سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۸، شرکت‌های مستقر در شام از شرایط جنگ برای توجیه برداشتن ۱۰۰ درصد محصول فصلی استفاده کردند و دهقانان را به حال گرسنگی رها کردند. در حالی که بسیاری از کشاورزان از گرسنگی تلف می‌شدند، شرکت‌ها مهمانی‌های شام مفصلی را برای مقامات عثمانی در باغ‌کاخ‌های خود برگزار می‌کردند. ناظران آن دوران داستان‌هایی درباره‌ی استیصال شدیدی نقل می‌کنند که طی آن بسیاری از خانواده‌های گرسنه دختران خود را برای غذا می‌فروختند. [۹۰] روستاها که مراکز ارتباطی عثمانی، مانند «افولا» (Afula)، را تشکیل می‌دادند، چندین بار توسط نیروهای هوایی سلطنتی مورد حمله قرار گرفتند. تقویت

کلی هنجارهای مردسالارانه هم‌چنین به رؤسای مرد شرکت‌های خانوادگی اجازه داد تا با استفاده‌ی اجباری از وکالت، خواهر و برادران همسر خود را از حقوق‌شان محروم کنند. در نتیجه، شرکت‌هایی ایجاد کردند که به‌طور قانونی از آن‌ها در مثابلهوس‌های فردی و مناسبات خویشاوندی محافظت می‌کرد.

تحول شکل‌های جهانی سرمایه‌داری با تمام تکرارهای محلی‌اش، همان‌طور که در این‌جا بازگو کردم، فرآیندی چندریختی بود. این فرایند مدام در شکل و جوهر تغییر می‌کرد. خشونت زمان جنگ به شرکت‌ها در شام این امکان را داد که بلافاصله پس از جنگ به صهیونیست‌ها و دیگر خریداران اروپایی در فلسطین زمین بفروشند. آن‌ها از هرج‌ومرج جنگ و جایگاه‌ی سیاسی پرنفوذ خود به‌عنوان عناصر وفادار به کمیته‌ی اتحاد و ترقی برای تحکیم سهام خود در زمین‌های میری استفاده کردند. اغلب، آن‌ها هم‌چنین یک گام فراتر رفتند تا رسماً از دهقانان در فهرست نفوس عثمانی سلب حقوق کنند و مرزهای املاک خود را از آن‌چه قانوناً حق داشتند، هم از نظر واقعی و هم در اسناد مکتوب، فراتر ببرند. سیاست‌های خدیو اسماعیل، پیامدهای جنگ جهانی اول در شام، و بعداً ورود انگلیسی‌ها به مصر، قدرت دولت عثمانی را که تشکیلات اجتماعی آن اغلب از حقوق چندگانه‌ی دهقانان حمایت می‌کرد، از بین برد یا به حداقل رساند.

در پایان جنگ، شرکت‌ها می‌توانستند ادعاهای خود را در مورد حقوق زمین، شیوه‌های مدیریتی و اهداف با عباراتی خوانا برای مقامات لیبرال‌اندیش دولت‌های بریتانیا و فرانسه مطرح کنند. شرکت‌های داخلی شروع به استخدام افسران نظامی خارجی به جای ناظران محلی کردند که نمونه‌ای از فاصله‌ی مادی و فرهنگی بسیار زیاد بین سرمایه و کار در اقتصاد کالایی جدید است. در دهه‌ی ۱۹۲۰، دولت‌های بریتانیا و فرانسه نسخه‌های متفاوتی از مناسبات کار و مالکیت را برای شام و مصر با سیاست‌ها و مؤسسات حقوقی به‌همراه آوردند. آن‌ها شامل اشکال متنوعی از مزارعه، کشاورزی معیشتی، و شکل‌های مختلف کار بودند که همگی جزیی از سرمایه‌داری محلی و جایگاه آن در نظام جهانی و بسیار مشروط سرمایه‌داری بودند. با این‌حال، حتی در زمین‌هایی در فلسطین، که شرکت‌ها آن‌ها را به‌عنوان مالکیت خصوصی مطلق به صندوق ملی یهودیان فروختند، رژیم‌های مربوط به مزارعه‌کاری، و قراردادهای اجاره‌داری در مجموعه‌ای از حقوق بر املاک بزرگ، مانند نوریس و معلول (Nuris and Ma'lul)، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در کنار هم وجود داشتند. [۹۱] شرکت‌های محلی و نیز کارگران، دهقانان و زنان هم‌چنان بر شکل این سرمایه‌داری تاثیر می‌گذاشتند.

سابقه‌ی تاریخی سرمایه‌داری در شام و مصر به دلیل بنیاد کشاورزی آن و بافتار اجتماعی و حقوقی عثمانی در مقایسه با کارخانه‌های اروپایی لزوماً متفاوت و به صورت محلی متنوع است. اما این تاریخ غیبت نیست. تاریخچه‌ای که در این‌جا بازگو شد تاریخ یکی از سرمایه‌داری‌هایی است که در واقع وجود داشت و شامل

ظهور طبقه‌ی تجاری جدید شهری و نحوه‌ی درک آن‌ها در استفاده از تکنیک‌ها و اهداف خود برای انباشت سرمایه و مناسبات اجتماعی و فرهنگی و جهانی سرمایه‌داری است که هم‌زمان با آن‌ها تغییر کرده بود.

* این مقاله ترجمه‌ای است از فصل اول کتاب زیر:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

یادداشت‌ها:

[1]. Maxime Rodinson, *Islam and Capitalism*, trans. Brian Pearce (New York: Pantheon, 1973), xii–xviii, 67–68.

[2]. Kenneth Cuno, *The Pasha's Peasants: Land, Society and Economy in Lower Egypt, 1740–1858* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992); Beshara Doumani, *Rediscovering Palestine: Merchants and Peasants in Jabal Nablus, 1700–1900* (Berkeley: University of California Press, 1995).

[3]. Rodinson, *Islam and Capitalism*, xvii.

[4]. Peter Gran, *The Rise of the Rich: A New View of Modern World History* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2009), 49–54.

[5]. Peter Gran, *Islamic Roots of Capitalism in Egypt, 1760–1840* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1998).

[6]. S. D. Gottein, *A Mediterranean Society: The Jewish Communities of the Arab World as Portrayed in the Documents of the Cairo Geniza*, Gustave E. Von Grunebaum Center of Near Eastern Studies (Berkeley: University of California Press, 1978).

[7]. Jessica Goldberg, *Trade and Institutions in the Medieval Mediterranean* (Cambridge: Cambridge University Press, 2012); Gottein, *A Mediterranean Society*.

[8]. Sebouh David Aslanian, *From the Indian Ocean to the Mediterranean: The Global Trade Networks of Armenian Merchants from New Julfa* (Berkeley: University of California Press, 2010).

[۸-۱]. مملوک‌ها یا ممالیک دودمان فرماندهان تُرک بودند که در شام و مصر فرمانروایی یافتند. در نزدیک به سه سده فرمانروایی مملوکان، یعنی از اوایل سده سیزدهم تا اوایل سده‌ی شانزدهم، دو دودمان از پادشاهان به حکومت رسیدند و به این ترتیب از این دوره با عنوان سلطنت مملوک یاد می‌شود.

[9]. Gran, *Islamic Roots of Capitalism in Egypt*, 18.

- [10]. Rodinson, *Islam and Capitalism*, 28–58.
- [11]. Gran, *Islamic Roots of Capitalism in Egypt*, 12–13.
- [12]. Gershon Shafir, *Land, Labor and the Origins of the Israeli-Palestinian Conflict, 1882–1914* (Berkeley: University of California Press, 1996); Roger Owen, *The Middle East in the World Economy, 1800–1914* (London: I. B. Tauris, 2002).
- [13]. Walter Johnson, *River of Dark Dreams: Slavery and Empire in the Cotton Kingdom* (Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press, 2013).
- [14]. Isabelle Guérin, “The Political Economy of Debt Bondage in Contemporary South India “ in *Bonded Labour and Debt in the Indian Ocean World*, ed. Gwyn Campbell and Alessandro Stanziani (New York: Routledge, 2013).
- [15]. Henry Bernstein, “‘The Peasantry’ in Global Capitalism: Whom Where and Why?” *Socialist Register* (2001).
- [16]. Michael Löwy, “Marx and Weber: Critics of Capitalism,” *New Politics* 11, no. 2 (42, Winter 2007) [https:// newpol .org/ issue post/ marx -and -weber -critics -capitalism/](https://newpol.org/issue/post/marx-and-weber-critics-capitalism/).
- [17]. Löwy, “Marx and Weber: Critics of Capitalism.”
- [18]. Halil İnalcik and Donald Quataert, eds. *An Economic History of the Ottoman Empire, Volume Two: 1600–1914* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997), 103–42.
- [19]. Engin Deniz Akarlı, “Gedik: A Bundle of Rights and Obligations for Istanbul Artisans and Traders, 1750–1840,” in *Law, Anthropology, and the Construction of the Social: Making Persons and Things*, ed. Alain Pottage and Martha Mundy (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 168.
- [20]. Akarlı, “Gedik,” 169.
- [21]. Richard van Leeuwen, *Notables and Clergy in Mount Lebanon: The Khazin Sheikhs and the Maronite Church (1736–1840)* (Leiden: E. J. Brill, 1994), 67.
- [22]. Kenneth Cuno, “Origins of Private Ownership of Land in Egypt,” *International Journal of Middle East Studies* 12 (1980): 251.
- [۱-۲۲]. Porte بابِ عالی یا بابِ همایون یا دیوانِ همایون عنوانِ رایجِ دیوانِ وزیرِ اعظمِ عثمانی در سده‌های هجدهم و نوزدهم است. از دیرباز به کاخِ سلاطینِ عثمانی و بعدها به کاخِ وزیرِ اعظم که محلِ ادارهٔ امورِ دولت و مرکزِ حل و فصلِ امورِ مردم بود درگاه (قاپی) می‌گفتند.
- [23]. Jane Hathaway, *The Politics of Households in Ottoman Egypt: The Rise of the Qadağlıs*, Cambridge Studies in Islamic Civilization (Cambridge: Cambridge University Press), 13–14.
- [24]. Cuno, *The Pasha’s Peasants*, 26.

- [25]. Jane Hathaway and Karl Barbir, *The Arab Lands under Ottoman Rule: 1516–1800*, 2nd ed. (London: Routledge, 2013), 50, 229.
- [26]. Murat Çizakça, “Evolution of Domestic Borrowing in the Ottoman Empire,” in *East Meets West—Banking, Commerce and Investment in the Ottoman Empire*, ed. Ian L. Fraser, Phillip L. Cottrell, and Monika Pohle Fraser (New York: Routledge, 2016); Ali Yaycioglu, *Partners of the Empire: The Crisis of the Ottoman Order in the Age of Revolutions* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2016), 29–30.
- [27]. Ariel Salzmann, “An Ancien Régime Revisited: ‘Privatization’ and Political Economy,” *Politics & Society* 21, no. 4 (December 1993): 205.
- [28]. Fawwaz Traboulsi, *A History of Modern Lebanon* (London: Pluto, 2007), 16–18, 34.
- [29]. André Raymond, “The Economic Crisis of Egypt in the Eighteenth Century” in *The Islamic Middle East, 700–1900*, ed. Abraham L. Udovitch (Princeton, NJ: Darwin, 1981).
- [30]. Cuno, *The Pasha’s Peasants*, 60–63.
- [31]. Alan Mikhail, *Nature and Empire in Ottoman Egypt: An Environmental History* (Cambridge: Cambridge University Press, 2011), 3–4.
- [32]. Kenneth Cuno, “Egypt’s Wealthy Peasantry, 1740–1820: A Study of the Region of Al-Mansura,” in *Land Tenure and Social Transformation in the Near East*, ed. Tarif Khalidi (Beirut: American University of Beirut Press, 1984), 314–15.
- [33]. Amy Singer, *Palestinian Peasants and Ottoman Officials: Rural Administration around Sixteenth-Century Jerusalem* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), 91–94.
- [34]. Joel Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East* (Cambridge: Cambridge University Press, 2001), 28–29.
- [35]. Alan Richards, *Egypt’s Agricultural Development, 1800–1980: Technical and Social Change* (Boulder, CO: Westview, 1982), 12.
- [36]. Doumani, *Rediscovering Palestine*, 131–35.
- [37]. Doumani, *Rediscovering Palestine*, 135–40; Kenneth M. Cuno, “Salam Contract and the Transformation of the Agricultural Sector in Ottoman Egypt,” *Annales* 4 (2006): 4.
- [38]. Ömer Lüfti Barkan, *Suleymaniye Cami Ve İmaret İnşaat (1550–1557)*, 2 vols. (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1972–1979).
- [39]. Doumani, *Rediscovering Palestine*, 134–35.
- [40]. Quoted in Traboulsi, *A History of Modern Lebanon*, 55.

- [41]. Lorenzo Trombetta, “The Private Archive of the Sursuqs, a Beirut Family of Christian Notables: An Early Investigation,” *Rivista Degli Studi Oriental* 82, no. 1–4 (2009).
- [42]. Traboulsi, *A History of Modern Lebanon*, 59.
- [43]. Mikhail, *Nature and Empire in Ottoman Egypt*, 3–4.
- [44]. Akram F. Khater, *Inventing Home: Emigration, Gender, and the Middle Class in Lebanon* (Berkeley: University of California Press, 2001), 28–31.
- [45]. Khater, *Inventing Home*, 29.
- [46]. Leeuwen, *Notables and Clergy in Mount Lebanon*, 67.
- [47]. Thomas Philipp, *The Syrians in Egypt, 1725–1975*, Berliner Islamstudien, Number 3 (Stuttgart: Franz Steiner, 1985), 2, 9, 22, 25.
- [48]. Trombetta, “Private Archive of the Sursuqs,” 202.
- [49]. Kristen Alff, “Levantine Joint-Stock Companies, Trans-Mediterranean Partnerships, and Nineteenth-Century Capitalist Development,” *Comparative Studies in Society and History* 60, no. 1 (2018): 155.
- [50]. Jacob N. Landau, *Jews in Nineteenth-Century Egypt*, Routledge Library Editions: Society of the Middle East (London: Routledge, 2016), 10.
- [51]. Kristen Alff, “The Business of Property: Levantine Joint-Stock Companies, Land, Law, and Capitalist Development around the Mediterranean, 1850–1925” (PhD diss., Stanford University 2019), 50.
- [52]. Richards, *Egypt’s Agricultural Development*, 19–21.
- [53]. David Harvey, “The ‘New’ Imperialism: Accumulation by Dispossession,” *Socialist Register* 40 (2004): 76.
- [54]. Alff, “Business of Property,” 156.
- [55]. Akram F. Khater, “‘House’ to ‘Goddess of the House’: Gender, Class, and Silk in 19th-Century Mount Lebanon,” *International Journal of Middle East Studies* 28, no. 3 (1996): 326.
- [56]. Khater, “‘House’ to ‘Goddess of the House,’” 327.
- [57]. Khater, “‘House’ to ‘Goddess of the House,’” 329–34.
- [58]. Samir Kassir, *Beirut*, trans. M. B. Devoise (Berkeley: University of California Press, 2010), 127.
- [59]. Alff, “Business of Property,” 59.
- [60]. Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital*, trans. Agnes Schwarzschild (London: Routledge, 2003); Aaron Jakes, “Boom, Bugs, Bust: Egypt’s Ecology of Interest, 1882–1914,” *Antipode* (2016): 1–25.

- [61]. Owen, *Middle East in the World Economy*, 248.
- [۱-۶۱]. German Templer مهاجرنشینان معبدان آلمانی در فلسطین نوآبادی‌هایی بودند که در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم توسط فرقه‌ای مذهبی و آلمانی در فلسطین عثمانی و فلسطین تحت قیمومت تأسیس شدند. این نوآبادی‌ها در طول جنگ جهانی دوم و اندکی پس از آن خالی از سکنه شدند.
- [62]. Alff, "Business of Property," 101.
- [63]. Alff, "Business of Property," 101.
- [64]. Alff, "Business of Property," 225.
- [65]. Robert L. Tignor, *State, Private Enterprise and Economic Change in Egypt, 1918–1952* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984), 7.
- [66]. Robert Vitalis, *When Capitalists Collide: Business Conflict and the End of Empire in Egypt* (Berkeley: University of California Press, 1995), xviii.
- [67]. Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East*, 26.
- [68]. Philipp, *Syrians in Egypt*, 93; Gabriel Baer, *A History of Landownership in Modern Egypt 1800–1950* (Oxford: Oxford University Press, 1962), 62.
- [69]. Alff, "Business of Property," 98.
- [70]. Alff, "Business of Property," 96–102.
- [71]. Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East*, 55.
- [72]. Phillip S. Khoury, *Urban Notables and Arab Nationalism: The Politics of Damascus 1860–1920* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 41–42.
- [73]. Kenneth Cuno, "Was the Land of Ottoman Syria Miri or Milk? An Examination of Juridical Differences within the Hanafi School," *Studia Islamica* 81 (June 1995): 148–50.
- [74]. Michael Gilsean, *Lords of the Lebanese Marches: Violence and Narrative in an Arab Society* (Berkeley: University of California Press, 1996), 69–78; Haim Gerber, *The Social Origins of the Modern Middle East* (Boulder, CO: Lynne Rienner, 1987), 84.
- [75]. Linda Schatkowski Schilcher, "The Hauran Conflicts of the 1860s: A Chapter in the Rural History of Modern Syria," *International Journal of Middle East Studies* 13, no. 2 (1981).
- [76]. Richards, *Egypt's Agricultural Development*, 233.
- [77]. Richards, *Egypt's Agricultural Development*, 35; Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East*, 55–56.
- [78]. Richards, *Egypt's Agricultural Development*, 69.

- [79]. Eric Davis, *Challenging Colonialism: Bank Misr and Egyptian Industrialization, 1920–1941* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1983), 26–27.
- [80]. Khater, “‘House’ to ‘Goddess of the House,’” 328–29.
- [81]. Martha Mundy and Richard S. Smith, *Governing Property, Making the Modern State: Law Administration and Production in Ottoman Syria* (London: I. B. Tauris, 2007), 235.
- [82]. Alff, “Business of Property,” 114–15.
- [83]. Mundy and Smith, *Governing Property, Making the Modern State*, 57–99.
- [84]. Mundy and Smith, *Governing Property, Making the Modern State*, 57–99; “United Egyptian Lands, Ltd” and “Sidi Salem Estates of Egypt, Ltd.,” *The Statist*, 58 (December 8, 1906), 1071.
- [85]. Samir Saul, *La France et L’Egypte de 1882 a 1914, Interets économiques et implications politiques* (Paris: Institut de la gestion publique et du développement économique, Comité pour l’histoire économique et financière de la France, 1997), 5–8.
- [86]. “The United Egyptian Lands, Ltd.,” *Times of London*, December 10, 1906.
- [87]. Alff, “Business of Property,” 136–42.
- [88]. Mikhail, *Nature and Empire in Ottoman Egypt*, 199.
- [89]. Alff, “Business of Property,” 176–77.
- [90]. “Diary of Archibald Crawford,” in Nicholas Z. Ajay, *Mount Lebanon and the Wilayah of Beirut, 1914–1918: The War Years* (Washington, DC: Georgetown University Press, 1972), 147.
- [91]. Alff, “Business of Property,” 248.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2Ty>



دولت، بازار و طبقه - مصر، سوریه و تونس

نوشته‌ی: ماکس عجل، بسام حداد، زینب ابوالمجد

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان

حاکمیت استعمار و نفوذ سرمایه‌داری در مصر، سوریه و تونس موجب (باز) شکل‌گیری دولت در این کشورها شد، و نیز، ساختارهای طبقاتی‌ای را که ریشه در دوران عثمانی داشتند تغییر داد و از نو شکل بخشید. اما خصوصیات معین سرمایه‌داری استعماری شکل‌دهنده‌ی جایگاه این کشورها در بازار جهانی سرمایه‌داری، شکل‌ها و ترکیب‌های طبقاتی جنبش‌های ملی، و ظرفیت‌های‌شان برای برنامه‌های پسااستعماری و بازتوزیع بود. این جمهوری‌های اقتدارگرای پوپولیستی که ذخایر نفت نسبتاً اندکی داشتند مثال‌های خوبی از ظهور و سقوط توسعه‌گرایی در خاورمیانه و شمال آفریقا هستند. شکست ارتش‌های عربی از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷، که با چراغ سبز ایالات متحده (به عبارت بهتر، با چراغ زردی که رئیس‌جمهور آمریکا، لیندون بی. جانسون، نشان داد و خوب می‌دانست که اسرائیل آن را نادیده خواهد گرفت) رخ داد، به طرز مهلک موجب بی‌ثباتی پروژه‌های توسعه‌گرایانه‌ی این کشورها شد. اما علت گذار این کشورها {از توسعه‌گرایی} به انباشت خصوصی به مدد دولت، که از دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز و در نهایت توسط سیاست‌های نئولیبرال اجماع واشنگتن [۱] تنظیم شد، صرفاً فشارهای خارجی از سوی اسرائیل، موسسات مالی بین‌المللی (IFIs)، واشنگتن و اروپا نبود. هم‌چنین عامل تعیین‌کننده‌ی این گذار را نمی‌توان اساساً تبعیت از یکی از جبهه‌های

جنگ سرد دانست. تاریخ پیشین این کشورها و صورت‌بندی‌های داخلی نیروهای طبقاتی بر خط سیر آن‌ها تأثیر گذاشت. تنش‌ها و تضادهای سرمایه‌داری ملایم و تحت مدیریت دولت دهه‌های ۱۹۵۰/۱۹۶۰ و محدودیت‌های نسخه‌های گوناگون پروژه‌ی **انفتاح** (درهای باز اقتصادی، یا لیبرال‌سازی) [۲] که در دهه‌ی ۱۹۷۰ — در مورد سوریه یک دهه بعدتر — اتخاذ شد، در ترکیب با شوک‌های خارجی و مشروعیت‌زدایی، از جمله از دست رفتن اعتبار ایدئولوژیک سوسیالیسم و توسعه‌گرایی در عرصه‌ی جهانی، به تغییر و تجدید آرایش این دولت‌ها در رابطه با ساختارهای طبقاتی‌شان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ انجامید. این سیاست‌ها بخش‌های بزرگی از باقی‌مانده‌ی سرمایه‌داری‌های اجتماعاً تثبیت‌شده را مکید و تهی کرد، و نارضایتی گسترده‌ای را به‌وجود آورد که در خیزش‌های مردمی ۲۰۱۰-۲۰۱۱ بارز شد.

پس از بیش از هشت دهه رقابت فزاینده میان فرانسه و بریتانیا و نفوذ اقتصادی اروپا در مصر، نیروهای ارتش بریتانیا در سال ۱۸۸۲ به خاک این کشور حمله کردند، و سیاست‌های مصر را تا زمان خروج‌شان پس از جنگ سوئز در ۱۹۵۶ تعیین می‌کردند. پنبه‌ی الیاف‌بلند مصر که به لحاظ جهانی ارزش‌مند بود و نیز کانال سوئز که به مسیر اصلی لندن به بمبئی، و در قرن بیستم، به مهم‌ترین گُردور جهانی برای حمل نفت با کشتی تبدیل شد، موجب شد تا سرمایه‌داری به عمیق‌ترین شکل ممکن در صورت‌بندی اجتماعی مصر رسوخ کند. جمعیت زیاد مصر، تجربه‌های پیش‌تازانه‌اش در مدرنیزاسیون نظامی و اداری تحت حکومت محمدعلی پاشا (دوران زمامداری ۱۸۰۵-۱۸۴۸) [۳]، جوش‌و‌خروش فکری پیرامون ناسیونالیست‌های اولیه‌ی «قیام عربی ۱۸۷۹» [۴]، و نقش این کشور به مثابه‌ی پناه‌گاهی برای روزنامه‌نگاران و روشنفکران منطقه‌ی شام که در دوران استبداد سلطان عثمانی عبدالحمید دوم (دوران زمامداری ۱۸۷۶-۱۹۰۹) در جست‌وجوی آزادی بیان بودند، مصر را به مرکز ثقل منطقه تبدیل کرد. از نیمه‌ی قرن نوزدهم تا همین اواخر، مصر تأثیری نیرومند بر سیاست و فرهنگ جهان عرب و فراتر از آن داشت.

سوریه به‌لحاظ جغرافیایی (بلاد الشام) از زمان‌های دور به واسطه‌ی تجارت به اروپا پیوند داشته است. اما مرزها و مناسبات هویت محلی آن، تا اواسط قرن بیستم هم‌چنان محل مناقشه بود. جاه‌طلبی‌های فرانسه باعث شکل‌گیری سوریه به مثابه‌ی دولت-ملتی مدرن شد، اکثریتی غیرمسیحی که دنباله‌ی استراتژیک لبنان به حساب می‌آمد. فرانسه به تدریج، در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ حاکمیت استعماری خود را در قالب **اتحاد قیومیت ملل** [۵] اعمال کرد. سیاست استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» فرانسه، جمعیت منطقه را به گونه‌ای از هم گسست و تکه‌تکه کرد که مشوق و مروج حاکمیت نظامیان بود. در نتیجه، اگرچه سوریه پس از استقلال رادیکال‌ترین اقدامات در زمینه‌ی برنامه‌ریزی و عظیم‌ترین هم‌سطح‌سازی و کاهش سطح نابرابری داخلی در جهان عرب را در پیش گرفت، ائتلاف حاکم آن نتوانست این پروژه را تداوم بخشد. **حزب عربی سوسیالیستی بعث** سوریه که در سال ۱۹۴۷ توسط میشل عفلق، صلاح‌الدین البیطار، اکرم الحورانی و ذکی الارسوزی بنیان گذاشته شد، الگو، متحد — و رقیب — مصر در دوران جمال عبدالناصر به شمار می‌آمد که بیش‌تر بر کاریزما متکی بود تا انسجام ایدئولوژیک.

جمعیت قابل توجه مهاجران ایتالیایی و فرانسوی مقیم تونس، گرچه در قیاس با الجزایر کم‌تعدادتر و به لحاظ سیاسی کم‌اهمیت‌تر بودند، اما شکلی متمایز از سرمایه‌داری استعماری و مطالبات ارضی جنبش‌های ملی را ایجاد کرد. فرانسه، تاحدودی در واکنش به طرح‌های بریتانیایی در مصر و تاحدودی هم در دفاع از سرمایه‌دارانش، تونس را در ۱۸۸۱ اشغال و این کشور را تحت قیمومیت خود قرار داد. سرمایه‌ی فرانسه مهم‌ترین بخش صنعتی تونس، یعنی صنعت فسفات، را توسعه داد و مقامات استعماری در پی همکاری با پرورش‌دهندگان بزرگ زیتون در منطقه‌ی ساحل [۶] بودند. نیروی کار تونس که در نهایت زیر چتر قدرت‌مند اتحادیه‌ی عمومی تونس (UGTT) [۷] متشکل شد در منطقه بی‌نظیر بود. حبیب بورقیبه، رهبر اصلی ناسیونالیست‌های تونس که فرانکوفیل و رهبر حزب دستور جدید [۸] بود، با هوشیاری و احتیاط تمام، رویکرد مبارزه‌ی مسلحانه را که برای برچیدن استیلای مهاجران اروپایی ضروری بود به کار گرفت. او پس از استقلال تونس گرایش‌های غرب‌گرایانه‌ی خود را به سیاست دولتی تبدیل کرد. با این وجود، رژیم تونس و آژانس‌های بین‌المللی که به آن کمک‌های بلاعوض و وام می‌دادند، سیاست‌های خود را، تحت فشارهای کشورهای همسایه که ادعای ناسیونالیسم عربی، سوسیالیسم عربی و عدم تعهد به جنگ سرد داشتند، اجرا می‌کردند.

از سرمایه‌داری استعماری تا استقلال

اجرای کنوانسیون تجاری انگلیس - عثمانی در ۱۸۳۸ (معاهده‌ی بلطه لیمان) «امپریالیسم تجارت آزاد» را بر مصر تحمیل کرد. [۹] حاکمان مصر در میانه‌ی قرن، سید پاشا (۱۸۵۴-۱۸۶۳) و اسماعیل (۱۸۶۳-۱۸۷۹) که عنوان خدیو به آنان اطلاق می‌شد، از سرمایه‌ی خارجی استقبال کردند که سرنوشت‌سازترین‌شان شرکت جهانی کانال دریایی سوئز [۱۰] مستقر در پاریس و نخستین وام بانکی اروپایی به حکومت مصر در زمان زمامداری اسماعیل بود. در زمان زمامداری او، مصر در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تحت سلطه‌ی اروپا ادغام شد، که با ورشکستگی کشور در ۱۸۷۸ به اوج خود رسید و بهانه‌ی لازم برای اشغال مصر توسط بریتانیا را فراهم کرد. [۱۱]

در پی اشغال مصر، سرمایه‌ی اروپایی در بانک‌ها، بنگاه‌های صنعتی و شرکت‌های خدماتی کشور سرمایه‌گذاری گسترده‌تری کرد. دولت استعماری دست به همکاری با سرمایه‌داران کشاورزی محلی زد که در دلتای نیل [۱۲] برای صنعت بافندگی بریتانیا پنبه کشت می‌کردند. [۱۳] مصر علیا [۱۴] به حاشیه رفت. اما سرمایه‌داری استعماری هم‌چنان به نفوذ خود در صنعت شکر ادامه می‌داد. دهقانان در دلتای مصر و مصر علیا به اروپاییان بدهکار بودند و با سلب مالکیت مواجه شدند. [۱۵]

در خلال جنگ جهانی اول، بریتانیا کارگران را، به ویژه از مصر علیا، به خدمت در جبهه‌های جنگ فرستاد. نابسامانی و جابه‌جایی اقتصادی دهقانان و جنبش کارگری در شرف تکوین پایگاه توده‌ای قیام ناسیونالیستی ۱۹۱۹ [۱۶] به رهبری حزب وفد [۱۷] و رهبر آن سعد زغلول را فراهم کرد. کارگران و دهقانان از طریق

اعتصاب‌ها، در اشغال املاک اربابی، و حمله به خطوط راه‌آهن و تلگراف و ساختمان‌های دولتی مشارکت چشم‌گیری در قیام ناسیونالیستی ۱۹۱۹ داشتند.

تاسیس **بانک مصر** در ۱۹۲۰، که خود را «بانکی مصری فقط برای مصری‌ها» می‌خواند، در بحبوحه‌ی قیام ملی به نوعی ناسیونالیسم اقتصادی تجسم بخشید که طلال حرب، بنیان‌گذار این بانک، و سهام‌داران مسلمان، مسیحی و یهودی‌اش مطرح کرده بودند. بانک مصر بنگاه‌های پیشگامی را در بخش‌های گوناگون ایجاد کرد، اما همان‌طور که آرون جیکس و احمد شکر در فصل دیگری از این کتاب [۱۸] نشان داده‌اند، بحث‌های زیادی در این باره وجود دارد که طلال حرب تا چه میزان به دنبال به چالش کشیدن سرمایه‌داری استعماری بود. حرب و هم‌کارانش در حالی که در هیات مدیره‌ی بانک مصر اهداف ناسیونالیستی بانک را با بوق و کرنا تبلیغ می‌کردند، فاصله‌ی خود را از عناصر مردمی جنبش ناسیونالیستی حفظ می‌کردند، این در حالی است که زغلول با افتخار خود را «فرزند توده‌ی عوام» می‌خواند. [۱۹] با این حال، حزب وفد به لحاظ اجتماعی سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفت که با متنفدترین هوادارانش، یعنی زمین‌داران بزرگ، سازگاری داشت.

دست‌آورد قیام ناسیونالیستی ۱۹۱۹ استقلالی نحیف بود. از ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۲ بلوک حاکم بر مصر تشکیل شده بود از: (۱) رژیم تازه‌تاسیس سلطنت مشروطه‌ی استبدادی؛ (۲) اشغالگران بریتانیایی که هم‌چنان بر چهار حوزه‌ی «محفوظ» (نیروی دفاعی، کانال سوئز، سودان، «حراست و حمایت» از اقلیت‌ها) استیلا داشتند؛ (۳) زمین‌داران بزرگ؛ (۴) تا دهه‌ی ۱۹۳۰، طبقه‌ی صنعتی نوظهور شامل **گروه مصر** و رقبای آن، حزب وفد و جنبش ناسیونالیستی مطالبات کارگران و دهقانان را تابع و زیرمجموعه‌ای از آن چه آن را آرمان بزرگ «ملی» می‌خواندند قرار دادند.

پیمان انگلیس و مصر در ۱۹۳۶ قدرت بریتانیا را در کشور کاهش داد. اما در تحقق و تضمین خواست «خروج کامل» قوای انگلیس از مصر ناکام ماند، امری که موجب رادیکالیزه شدن جنبش‌های سیاسی و اجتماعی مصر شد. کارگران اعتصاب‌های بزرگ بسیاری را شکل دادند. یکی از بزرگ‌ترین این اعتصاب‌ها، اعتصاب ۱۹۳۷ در **شرکت ریسندگی و بافندگی مصر** بود که نقطه‌ی عطفی در آگاهی طبقه‌ی کارگر مصر، هرچند هنوز سازمان نیافته، به حساب می‌آید. اتحادیه‌های کارگری تا سال ۱۹۴۲ قانونی نبودند اگرچه فدراسیون‌های کارگری هم‌چنان قانونی به حساب می‌آمدند. در نتیجه، اتحادیه‌های کارگری به شیوه‌ای متشکل‌تر در مبارزات ملی درگیر شدند. [۲۰] جنبش ناسیونالیستی عمدتاً منافع دهقانان را نادیده می‌گرفت اما کشاورزان خرد و کارگران فصلی کشاورزی روزانه در برابر زمین‌داران بزرگ و دولت استعماری مقاومت می‌کردند. زنان در دوران جنگ داخلی از مشاغل سنتی فراتر رفتند و به‌عنوان کارگر کارخانه، فروشنده در تالارهای فروشگاه‌های تجملی بزرگ، و نیز در مشاغلی که از نظر برخی‌ها کم‌تر «محترمانه» بودند، مانند اجاره‌دهنده‌ی مسکن به مردان کارگر صنعتی، خواننده و روسپی، وارد بازار کار سرمایه‌داری شدند. [۲۱]

در سوریه در دوران قیمومیت فرانسه (۱۹۲۲-۱۹۴۶)، رابطه‌ی میان نفوذ سرمایه‌داری، رشد طبقات مسلط — اشراف زمین‌دار، زمین‌داران تجاری، کارسالاران [۲۲] بازرگان، و صاحبان صنایع [۲۳] — و تطمیع از سوی قدرت دولتی، بر توسعه‌ی کشور حکم‌فرما شد. رهبری **بلوک ملی سوریه** [۲۴] و جنبش ناسیونالیستی عمدتاً از اشراف زمین‌دار مخالف استعمار، زمین‌داران غایب [۲۵]، تجار، و متخصصان تشکیل شده بود که تعدادی از مرفه‌ترین خانواده‌های سوریه را نمایندگی می‌کردند. برخلاف مصر و تونس، هیچ محصول کشاورزی نقدی [۲۶] واحدی در کشور وجود نداشت، هم‌چنین اقتصاد سوریه برخلاف تونس فاقد بخش مواد استخراجی قابل‌ملاحظه، یا برخلاف مصر فاقد شرکت‌های صنعتی بود. جریان محدود سرمایه‌گذاری به نفع بازرگانان، در رادیکالیزه شدن عمیق مناطق حاشیه‌ای نقش داشت و تاحدودی کشمکش زمین‌داران — بوروکرات‌ها و تجار — تولیدکنندگان را تعیین می‌کرد. [۲۷] با گسترش این طبقات، آن‌ها در اتحاد با رژیم استعماری بر سر قدرت با هم رقابت می‌کردند. این الگو که پیش و اندکی پس از استقلال سوریه حاکم بود عرصه را برای پنج دهه حاکمیت حزب بعث هموار کرد. [۲۸]

طبقات اجتماعی قدیمی که در دور کردن سوریه از جاذبه‌ی **ناسیونالیسم عربی** یا رشد طبقات روبه‌رشد شهری متخصص متحد با دهقانان فقیر ناموفق بودند، در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ به کودتاها و ضدکودتاها متوسل شدند. [۲۹] آنان دست به اقدامات رفرمیستی برای سازش با این بخش روبه‌رشد متشکل از گروه‌ها و طبقات اجتماعی به حاشیه‌رانده‌شده و سیاسی‌شده زدند که شروع به ایفای نقشی سیاسی در عرصه سیاست سوریه کرده بودند. اما این اقدامات مانع نارضایتی و بسیج مردمی علیه عملکرد ضعیف اقتصادی، نظامی و سیاسی طبقات حاکم نشد. سیاست‌های پوپولیستی، که به تعهدات بازتوزیعی دولتی اذعان داشت، توانست بر تمام جناح‌های طبقه‌ی حاکم که خود از قبل با هم در نزاع بودند چیره شود. [۳۰]

رهبران سیاسی روبه‌رشد مصر و سوریه، به سبب ایدئولوژی‌های طبقه‌محور و نوظهور **ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم عربی**، واکنش‌های مشابهی به طبقات سنتی نشان دادند و در جهت ایجاد تغییرات اجتماعی کوشیدند. هنگامی که دولت‌های توسعه‌گرا در سراسر جنوب جهانی در حال تکثیر بودند، فراخوان‌های ناسیونالیستی پان‌عرب، شکل‌های مداخله‌گرانه‌ی نفوذ سرمایه‌داری، و ترس از کمونیسم از سوی این اقشار اجتماعی جدید حاکم بر مصر و سوریه، این دو کشور را قادر به اتحادی کوتاه مدت (۱۹۵۸-۱۹۶۱) در قالب **جمهوری متحد عربی (UAR)** [۳۱] ساخت. برعکس، حبیب بورقبیه به جای دگرگونی بنیادین نظم استعماری در پی «بومی‌سازی» در تونس بود.

موفقیت‌های اندک و شکست‌های فراوان جمهوری متحد عربی، عاملی بنیادی در شکل‌گیری دو بخش مسلط بر سوریه پس از انحلال جمهوری متحد عربی بود. بخش نخست با طبقات اجتماعی قدیمی، ملغمه‌ای از زمین‌داران، صاحبان سرمایه و تجار تجدیدحیات‌یافته، و ژنرال‌های ارتش و بوروکرات‌های

هم‌بسته به یک‌دیگر، مصالحه کرد. بخش دوم یک گروه اجتماعی روبه‌رشد از روستاییان بود، شامل اقلیت‌هایی که برای مدت‌ها به حاشیه رانده شده بودند (از جمله علوی‌ها و دروزی‌ها)، سنی‌های فقیرتر و افرادی با موقعیت‌های مناسب در ارتش که همانند مصر یکی از مهم‌ترین مسیرهای پیشرفت اجتماعی به شمار می‌آمد. در سپتامبر ۱۹۶۱ این نیروها از کودتای کوتاه‌مدتی حمایت کردند که منجر به انحلال جمهوری متحد عربی شد.

از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ نیروهای اجتماعی «لیبرال» سوریه از پافشاری مصر برای تسلط بر جمهوری متحد عربی بهره بردند. در نتیجه‌ی این امر، این بلوک تاریخی به حاشیه‌رانده شده ایدئولوژی جمهوری متحد عربی و سیاست‌های بازتوزیعی را {در داخل سوریه} احیا کرد، در حالی که رقابت خود با مصر (و عراق) را نیز حفظ می‌کرد. [۳۲] این ائتلاف از اقلیت‌های عمدتاً روستایی، که ریشه در کشاورزان متوسط و فرودستی داشت که مصمم به ایجاد نقشی بازتوزیعی برای دولت بودند، سکان هدایت کشور را از ۱۹۶۳ تاکنون در دست دارد. [۳۳] مشخصه‌ی مسیر آنان، تغییرات عظیم در خصلت نخبگان حاکم و زیگ‌زاگ رفتن میان تسلط بخش‌های عمومی و خصوصی است، که تقاطع و همپوشانی منافع و اقتضائات طبقات حاکم و تغییر در اقتصاد سیاسی جهانی هدایت‌گر آن بوده است.

*

حاکمیت استعمار در تونس به‌طور رسمی از ۱۸۸۱ آغاز شد. اما پیش از آن هم در ۱۸۶۰ فرانسه، بریتانیا و ایتالیا، پس از اصلاحات مهندسی‌شده برای تسهیل مکیدن ثروت تونس‌ها توسط اروپاییان، ۹۲ درصد از تجارت خارجی و داخلی تونس را در کنترل خود داشتند. [۳۴] وام‌دهندگان اروپایی بیش‌تر وام‌هایی را که حکومت نایب‌السلطنه‌ی تونس [۳۵] نتوانسته بود آن‌ها را بازپرداخت کند تمدید کردند. اما تونس در ۱۸۶۹ ورشکسته شد و به واسطه‌ی تحمیل یک **کمیسیون مالی بین‌المللی** به رهبری اروپا که امور مالی تونس را در اختیار می‌گرفت - یعنی عملاً استعمار غیررسمی غیرنظامی - کنترل خود را بر اقتصاد از دست داد. حکومت رسمی فرانسه به دنبال حفظ منافع سرمایه‌داران فرانسوی و پیشی گرفتن از طرح‌های بریتانیا بود. [۳۶] انگیزه‌های اشغال تونس توسط فرانسه شبیه انگیزه‌های بریتانیا برای اشغال مصر بود. اما سرمایه‌داری استعماری مصر بر تجارت یا استخراج ارزش مالی متکی بود، در حالی که تونس به یک پروژه‌ی سرمایه‌داری مستعمره‌نشینان {اروپایی} تبدیل شد. تونس به مرکزی برای زمین‌داری و صنایع مواد استخراجی، عمدتاً فسفات، بدل شد. **شرکت فسفات قفصه و شرکت راه‌آهن** یکی از غنائم سرمایه‌داری استعماری فرانسه بود، که تا سال ۱۹۳۰ بر قله‌ی بازار فسفات جهان قرار داشت، که در کل ۲۰ درصد یا بیش‌تر از صادرات تونس از ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ را شامل می‌شد و یک طبقه‌ی پرولتاریای قابل توجه، و مبنایی برای اتحادیه‌گرایی صنعتی، به‌وجود آورد. [۳۷] طلوع قاهرانه‌ی استعمار باعث تشدید تفاوت‌های اجتماعی شد. زمین‌داران تونس غایب **بلدی** (ساکن شهر) زمین‌های ساحلی و شمالی را به

سرمایه‌داران کشاورزی اروپایی فروختند. قطعه‌زمین‌های اشتراکی به زمین‌داران تونس‌ی خصوصی واگذار شد تا وجود یک نیروی کار باثبات را در نزدیکی مزارع سرمایه‌داری استعماری تضمین کند و یک طبقه‌ی هم‌دست متحد با فرانسه را به‌وجود آورد. [۳۸] تا دهه‌ی ۱۹۳۰، طبقه‌ی چشم‌گیری از زمین‌داران تونس‌ی متولد شد که از همان روش‌های فرانسوی تقلید می‌کردند که مبتنی بر سهم اندک نیروی کار و سهم بالایی از سرمایه بود. در عین حال، خلع‌ید، شبه‌پرولتاریاسازی، و تنگدستی مردم روستایی را زیر فشار خود می‌فرسود و اقبال توده‌ای گسترده‌ای برای ناسیونالیست‌ها به همراه آورد، اما جنبش ناسیونالیستی اساساً توسط نخبگانی با تحصیلات بالا رهبری می‌شد. [۳۹]

در سال ۱۹۳۴، کادرهای جوان‌تر به رهبری حبیب بورقیبه از حزب دستور انشعاب کردند و **حزب دستور جدید** را در کنگره‌ای در شهر قصره‌لال تاسیس کردند. [۴۰] دستور جدید در ابتدا در پی تصاحب دستگاه دولت و در درست گرفتن بخشی از حاکمیت در کنار فرانسوی‌ها بود. کنترل مستقیم تولید برای انتقال ارزش از تونس به فرانسه موضوع کلیدی بود. هم‌چنین فرانسه برای تداوم کنترل استعماری، پایگاهی اجتماعی از مستعمره‌نشینان {اروپایی‌تبار} به‌وجود آورده بود. استعمارزدایی از تونس تنها در پی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی فلاقه [۴۱]، مبارزان روستایی بی‌زمین یا تقریباً بدون زمین، همراه با حزب دستور جدید و اتحادیه‌ی عمومی تونس رخ داد. در ۱۹۵۵، برخی از همین مبارزان و متحدشان، صالح بن یوسف، با پیشنهاد فرانسه برای استقلال ناکامل مخالفت کردند و قیام دوم (۱۹۵۵-۱۹۵۶) را به راه انداختند. [۴۲] آن‌ها خواستار استقلال کامل‌تری بودند. اما از آن‌جا که آنان در قیاس با نیروهای فرانکوفیل جناح بورقیبه‌ی دستور جدید، نیروهای اجتماعی به‌مراتب رادیکال‌تری را نمایندگی می‌کردند و به ناسیونالیسم عربی و فرهنگ مسلمانان گرایش داشتند، فرانسه و بورقیبه‌ایست‌ها آن‌ها را از میان بردند، این یکی از اقدامات فراوانی بود که باعث حذف این نیروهای اجتماعی از میثاق توسعه‌گرایی شد. [۴۳]

استقلال، برنامه‌ریزی دولتی، و «سوسیالیسم»

مصر، سوریه و تونس پس از استقلال از استعمار بریتانیا و فرانسه، پروژه‌های بلندپروازانه‌ی برنامه‌ریزی دولتی را آغاز کردند. این پروژه‌ها در مصر و سوریه به نام «سوسیالیسم عربی» مزین شد. تونس در دهه‌ی ۱۹۶۰ «تجربه‌ی سوسیالیستی» محدودتری را آغاز کرد. با این حال، این سه صورت‌بندی اجتماعی، که هر کدام اقتصادهای مختلط در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ داشتند، هم‌چنان بقایای سرمایه‌داری استعماری را حفظ کردند، در عین حال که تعداد معدودی بنگاه اقتصادی با مالکیت دولتی تاسیس کرده بودند — تونس دیرتر از دو کشور دیگر به این فرایند پیوست. این سه کشور در دهه‌ی ۱۹۶۰ به برنامه‌ریزی‌های متمرکزتر گذار کردند و سرمایه‌داری دولتی توسعه‌گرا و **صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات** (ISI) [۴۴] را در کنار تغییراتی در مالکیت زمین در دستور کار خود قرار دادند. این سیاست‌ها باعث شکل‌گیری طبقات جدیدی شد که اقتصاد و سیاست پسااستعماری را مدیریت می‌کردند. استانداردهای

شهری و روستایی زندگی در مصر و سوریه بهبود یافت، در حالی که در تونس ریاضت اقتصادی با بهبود خدمات اجتماعی ترکیب شد. اما بازارهای ضعیف داخلی، دسترسی ناکافی به سرمایه، وابستگی فناورانه و مشروعیت‌زدایی به دلیل جنگ ۱۹۶۷ موفقیت‌های صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات را محدود ساخت.

افسران آزاد در مصر به رهبری جمال عبدالناصر (دوران زمامداری ۱۹۴۵-۱۹۷۰) در ۱۹۵۲ کودتای نظامی کردند و پادشاهی را برانداختند. رژیم جدید نیروی استعماری بریتانیا را پس از جنگ سوئز در ۱۹۶۵ وادار به خروج از کشور کرد. وقتی رژیم نظامی جدید اصلاحات ارضی را با هدف تضعیف زمین‌داران بزرگ که سیاست مصر را از میانه‌ی قرن نوزدهم در کنترل خود داشتند به اجرا گذاشت، کودتا به سرعت به یک «انقلاب» اجتماعی «از بالا» تبدیل شد. دارایی‌های خانواده‌های سلطنتی مصادره شد. صاحبان مزارع بزرگ پنبه و شکر اجازه‌ی فروش مایملک‌شان را بالاتر از سقف مجاز (در ابتدا ۲۰۰ و در نهایت ۵۰ فدان، هر فدان برابر است با ۱۰۰۴ اکر) داشتند. دهقانان متوسط و ثروتمند (صاحبان زمین‌هایی به مساحت ۵ تا ۵۰ فدان)، و نه کارگران کشاورزی فصلی، اصلی‌ترین ذینفعان اصلاحات بودند. اغلب دهقانان فقیر ناچار بودند برای حمایت از خانواده‌هایشان زمین اجاره کنند و اساساً از نظام کنترل اجاره‌ها که با اصلاحات ارضی ایجاد شده بود منتفع شدند. [۴۵] رژیم بعدتر تعاونی‌های روستایی را تاسیس کرد که کاملاً تحت کنترل تک حزب حاکم - اتحاد سوسیالیستی عربی (ASU) - بودند.

در ابتدا افسران حاکم موضع منسجمی درباره‌ی سرمایه‌ی خصوصی نداشتند، تاحدی به این دلیل که از پس‌زمینه‌های سیاسی و اقتصادی-اجتماعی متفاوتی برخاسته بودند. اغلب آنان، همانند ناصر، از طبقات متوسط رو به پایین بودند. برخی از نخبگان پیش از ۱۹۵۲ بودند، برخی به اخوان المسلمین نزدیک بودند، و دیگران به احزاب مارکسیست. آن‌ها در خلال دهه‌ی ۱۹۵۰ آمیزه‌ای از برنامه‌ریزی اقتصادی و اقدامات مدافع بنگاه‌های خصوصی را با توجه به عدالت اجتماعی به کار گرفتند. آنان از طریق اصلاحات در قوانین تجارت، سرمایه‌ی داخلی و خارجی را تشویق می‌کردند، و در عین حال بنگاه‌هایی با مالکیت دولتی تاسیس کردند. افسران آزاد ضد کمونیست و در ابتدا به دنبال روابط حسنه با ایالات متحده بودند. با این حال، عدم تمایل آن‌ها به پذیرش شرایط دوگانه‌انگار مناسبات بین‌المللی که برادران دالس در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور قبل از جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ ترویج می‌کردند، آن‌ها را به اتحاد جماهیر شوروی نزدیک‌تر کرد. مصر کمک تسلیحاتی، مالی و فنی شوروی را برای ساخت بزرگ‌ترین پروژه‌ی دولتی آن دوران، یعنی **سد بلند اسوان**، پذیرفت. [۴۶]

مصر از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱، در دوران جمهوری متحد عربی، سوریه را هم‌چون یک استان خود اداره می‌کرد. حزب بعث نسخه‌ی مفصل و مبسوط‌تری از سوسیالیسم عربی و ناسیونالیسم عربی داشت و توقع داشت که به آموزگار سیاسی ناصر بدل شود. عدم تمایل ناصر برای پذیرش این نقش قوی‌ترین متحدان بالقوه‌اش را در سوریه با او بیگانه ساخت. دولت مصر در ۱۹۶۰ هم‌راه با ملی کردن بانک مصر کنترل بیش‌تری بر

فعالیت‌های اقتصادی پیدا کرد و اقدامات بازتوزیعی وسیع‌تری را در دستور کار قرار داد. هنگامی که ناصر تلاش کرد ملی‌سازی شرکت‌های خصوصی بزرگ را به سوره تحمیل کند، طبقه‌ی تجاری سوریه و عناصری از ارتش شورش کردند و جمهوری متحده عربی منحل شد.

ناصر از شخصیت کاریزماتیک خود برای اتخاذ ابتکارات سیاسی جسورانه بهره برد — نظیر شرکت در کنفرانس کشورهای آفریقایی آسیایی باندونگ، و جنبش عدم‌تعهد که از دل کنفرانس باندونگ به‌وجود آمد. قرارداد خرید تسلیحات از چکسلواکی در آن سال انحصار غربی‌ها در فروش تسلیحات را در منطقه در هم شکست. ملی‌سازی کانال سوئز توسط مصر در ۱۹۵۶ منجر به تجاوز سه‌جانبه‌ی اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به مصر شد. به‌رغم شکست نظامی مصر در جنگ سوئز، نیروهای بریتانیایی وادار به خروج از مصر شدند و ناصر به نماد ضدامپریالیسم در جنوب جهانی بدل شد.

ناصر با تکیه بر محبوبیت روزافزون خود، همه‌ی بنگاه‌های خصوصی مصر را در ۱۹۶۰-۱۹۶۲ ملی کرد. در ۱۹۶۲ در **منشور ملی** اعلام شد که ایدئولوژی رسمی رژیم سوسیالیسم عربی است و حزب اتحاد سوسیالیستی عربی به‌عنوان تنها حزب کشور تاسیس شد. متعاقباً، رژیم با یک برنامه‌ریزی متمرکز طرح صنعتی‌سازی بلندپروازانه‌ای را آغاز کرد. سرمایه‌گذاری صنعتی وارد مصر علیا شد که پیش‌تر به حاشیه‌رانده شده بود. شرکت‌های ریسندگی و بافندگی نساجی در سراسر دلتای نیل پراکنده شدند تا شغل و ارتقای تحصیلی برای دهقانان فراهم کنند. کارگران در شرکت‌های بخش عمومی از دستمزد معیشتی، امنیت شغلی و مسکن عمومی، غذای یارانه‌ای و خدمات بهداشتی بهره‌مند شدند. دختران و پسران با پس‌زمینه‌ی دهقانی یا کارگری به آموزش عمومی رایگان در دانشگاه‌ها دسترسی پیدا کردند. زنان از «فمینیسم دولتی» منتفع شدند که می‌کوشید بدون به چالش کشیدن خانواده‌ی پدرسالار، دسترسی برابر به آموزش و اشتغال عمومی را برای زنان فراهم کند. [۴۷] دولت خانواده‌های خوب سوسیالیست را تشویق می‌کرد که به کنترل جمعیت روی بیاورند. بسیاری از زنان خانواده‌های کارگری و طبقه‌ی متوسط شهری و بیش‌تر دانشجویان از روسری سرکردن دست کشیدند. [۴۸]

کارگران و زنان در دوران ناصر با وجود کسب حقوق مهم اقتصادی، آزادی‌های سیاسی خود را از دست دادند. حزب اتحاد سوسیالیستی عربی اتحادیه‌ها و انجمن‌های آنان را هضم و جذب کرد. [۴۹] دهقانان هرگز به‌طور کامل از ستم طبقات زمین‌دار قدیمی رها نشدند. [۵۰] ساخت سد اسوان برای تولید برق برای کارخانه‌ها و تنظیم جریان نیل برای کشاورزی باعث آوارگی بسیاری از نوبی‌های [۵۱] روستانشین شد. نوبی‌ها در مناطق شهری اسکان داده شدند و در نظام‌های آموزشی و اشتغال دولتی هضم و جذب شدند، درحالی‌که فرهنگ قومی و زبان ملی آنان توسط ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی به حاشیه رانده شد. افسران ارتش خود را به مدیریت بنگاه‌های حکومتی منصوب کردند و نخبگان جدیدی شکل دادند. به علاوه، یک گروه اجتماعی جدید از بوروکرات‌های طبقه‌ی متوسط و متوسط روبه‌پایین در بخش دولتی رشد کرد و از مزایای مالی و مناصب رده‌بالا درون اتحاد سوسیالیستی عربی منتفع شد.

رانه و فشار برای بازگرداندن نظم سرمایه‌داری سوریه پس از انحلال جمهوری متحده‌ی عربی، باعث به‌هم‌پیوستن و چسبیدن دو جنبه‌ی روستایی‌شدن و رادیکال‌شدن در حزب بعث شد. حزب بعث که در میان اقلیت علوی و دروزی و دیگر عناصر روستایی فقیر پایگاه داشت به سبب حاکمیت متزلزلش بر جمعیت‌های پیش‌تر تحت‌انقیاد که هنوز به نیروهای اجتماعی مسلط تبدیل نشده بودند سوریه را در مسیر توسعه‌گرایی رادیکال‌تر و سرکوب‌گرانه‌تری از مصر قرار داد. رهبری روستایی-اقلیتی حزب بعث بین سال‌های کودتای ۱۹۶۳، که کمیته‌ی نظامی شاخه محلی حزب بعث را به قدرت رساند، و ۱۹۶۶، در تلاش بود که سوریه را از میراث سلطه‌ی زمین‌داران بزرگ و منتفذان شهری سنی خلاص کند.

کودتای دوم، **صلاح جدید** [۵۲] و کمیته نظامی بعثی‌ها را از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ بر سر کار آورد. تحت رهبری او سوسیالیسم عربی سوریه رادیکال‌ترین شکل‌اش را اتخاذ کرد. سیاست صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات تلاش برای دستیابی به استقلال اقتصادی و صنعتی با رشد صنعت داخلی را شدت بخشید. دولت صنایع را بیش از پیش ملی کرد، واسطه‌ها را در بخش روستایی حذف کرد، و تحولات ارضی به مراتب گسترده‌تری را در قیاس با مصر و به‌طور قطع تونس ایجاد کرد. [۵۳] به لحاظ نظری، آمال و آرزوی دگرگونی سوسیالیستی می‌بایست قربانیان طبقات زمین‌دار را متحد می‌کرد، اما گروه صلاح جدید قادر به حفظ وحدت حزب بعث نبود.

رتوریک ضدامپریالیستی و سیاست‌های نسبتاً رادیکال اقتصادی حزب رادیکال بعث پس از ۱۹۶۶ به انزوای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی این حزب منجر شد. حزب بعث در عرض چند سال بسیاری از متحدان طبیعی خود را در میان چپ‌گرایان، از جمله بعثی‌های اخراج‌شده و تقریباً تمامی کمونیست‌ها، و هم‌چنین تقریباً دولت‌های مرتجع عرب، نظیر عربستان سعودی، از دست داد. روابط با مصر پس از انحلال جمهوری متحد عربی تیره شد. کشورهای عربی همسایه هراس داشتند که حمایت سوریه از اقدامات مسلحانه‌ی فتح باعث بی‌ثباتی منطقه شود، هراسی که بی‌راه نبود. حملات فتح از ژانویه ۱۹۶۵ عاملی مهم در تصمیم اسرائیل برای دست زدن به حمله‌ی پیشگیرانه در جنگ ۱۹۶۷ بود که به قلب رژیم سوریه ضربه زد. پیامدهای جنگ که با فقدان سرمایه، حاکمیت بی‌اندازه سرکوبگر و ضعف ظرفیت برنامه‌ریزی تشدید شد باعث محدود شدن تغییرات سوسیالیستی در بازه‌ی ۱۹۶۶-۱۹۷۰ شد. رژیم بی‌ثبات سوریه برای کودتای دیگری آماده بود. [۵۴]

حافظ اسد، وزیر دفاع وقت، گرچه حامی اصلاحات سوسیالیستی بود اما وحدت ملی و تقویت دستگاه سرکوبگر دولتی را بر تحولات سوسیالیستی اولویت داد. او بقایای پایگاه اجتماعی رژیم، یعنی طبقات میانی در مناطق روستایی سوریه را برای دستیابی به امنیت داخلی حیاتی می‌دانست. از نظر اسد، منافع این طبقات خط قرمزی بود که اصلاحات ارضی نباید از آن عبور می‌کرد، امری که نقطه‌ی اصلی پیوند او و

صلاح جدید بود. اسد پایگاه اجتماعی احیاشده‌ای از افراد وفادار درون ارتش و سرویس‌های اطلاعاتی را به مثابه‌ی وسیله‌ای برای جلوگیری از اصلاحات سوسیالیستی بیش‌تر به خدمت گرفت. در ۱۹۷۰ اسد برنامه‌ای را آغاز کرد که به اصطلاح **جنبش تصحیحی** [۵۵] خوانده می‌شد — کودتایی که همه‌ی رقبای او را در زندان تضعیف کرد و خطوطی را برای رژیم سوریه مشخص ساخت که به شکل‌های مختلف تا سال ۲۰۱۱ و پس از آن دوام یافت. این رویکرد «تغییر در تداوم» در تقابل با گسست آشکار و قاطع‌تری است که در مسیر اقتصادی سیاسی مصر پس از ناصر به وجود آمد.

*

رهبری تونس در دوران بلافاصله پس از استعمار، از برنامه‌ریزی گسترده یا ملی‌سازی فوری، آن‌گونه که در مصر و سوریه رخ داد، پرهیز کرد. اتحادیه‌ی عمومی تونس (UGTT) متحد حزب دستور جدید بود اما تا حدودی مستقل از آن عمل می‌کرد. اتحادیه‌ی عمومی تونس از ایدئولوژی کارگرگرای پیشرفته‌ای برخوردار بود، یک ایدئولوژی مبتنی بر کارگران مزدی که به حزب دهقان‌محور سوسیالیست عربی **حورانی** در سوریه (پیش از بعث) شباهت داشت. اما جناح بورقیه‌ی حزب که پس از استقلال در ۱۹۵۶ قدرت را به دست گرفت، طرفدار غرب، فرانکوفیل، لیبرال، و ضد ناسیونالیسم عربی بود. این جناح بر تشکیل دولت و تحکیم سیاسی تمرکز و بر روابط حسنه با سرمایه‌ی خصوصی تکیه کرد. بلوک حاکم شامل اتحادیه‌ی عمومی تونس بود که قوی‌ترین گروه در میان کارگزاران و کارگران، ضعیف‌ترین در میان پرولتاریای روستایی، و در معادن با فاصله‌ای زیاد از دیگران مبارزترین بود. [۵۶] پس از آن که بورقیه جنب‌وجوش اتحادیه‌ای برای فعالیت سیاسی مستقل، و جاه‌طلبی احمد بن صالح برای ادغام حزب — اتحادیه را از بین برد، اتحادیه تحت رهبری احمد تیلی که فرمان‌بردارتر بود، به شریک صغیر حزب دستور جدید تبدیل شد. اتحادیه‌ی عمومی تونس در نواحی غیرشهری فاقد توان اجتماعی برای اجرای برنامه‌ی ارضی‌اش — تعهدی پرابهام به اصلاحات ارضی، و سرمایه‌گذاری مالی گسترده در مرکز و جنوب — بود و قادر نبود به خوبی در مناطق روستایی نفوذ و سازماندهی کند، تا حدودی به این دلیل که حزب دستور جدید پیوسته در چنین اقداماتی پیش‌دستی می‌کرد و آن را به انحصار خود درمی‌آورد. [۵۷]

از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹ تونس فرار سرمایه‌ی عظیمی را تجربه کرد. در حالی که سرمایه‌ی خصوصی از این که تونس استقلال یافته با ثروت‌اش چه خواهد کرد و از این که شاید از سرمایه‌گذاری در صنعت خودداری ورزد، به وحشت افتاده بود، ایالات متحده آمریکا، و تا حدی فرانسه، از این هراس داشتند که اگر دولت در ترویج توسعه‌ی اقتصادی موفق نشود چه بر سر کل نظام سرمایه‌ی‌داری داخلی خواهد آمد. در بخش روستایی، کشاورزی متکی بر مالکیت غایبانه و کم‌بازده بر کشاورزی متکی بر کار (labor-intensive) چیره شد که به بحران بیکاری در نواحی روستایی و سطح پایین تولید انجامید. بیکاری در شهرها بیداد می‌کرد.

بورقیه شخصاً طرفدار اصلاحات ارضی، برنامه‌ریزی اقتصادی و ملی‌سازی بنگاه‌های خصوصی، مشابه آن‌چه در مصر و سوریه به اجرا درآمد، نبود. اما در ۱۹۶۲ برهه‌ای در اقتصاد جهانی و منطقه‌ای که مروج دخالت دولت در اقتصاد بود (توسعه‌ی دولت‌محور)، که سیاست‌های مصر و سوریه به شکل‌گیری آن کمک کرد، او را به اتخاذ این سیاست‌ها سوق داد. در ۱۹۶۴ تونس با سوسیالیسم حزب دستور لاس می‌زد، یعنی سطحی محدود از توسعه‌گرایی بدون بازتوزیع رادیکال که منافع زیتون‌کاران بزرگ را در منطقه‌ی ساحل یا کشاورزان بزرگ‌تر غله در شمال تونس در معرض تهدید قرار می‌داد. تجربه‌ی سوسیالیستی به عرصه‌ی ایدئولوژیکی بدل شد که در آن برنامه‌ریزان، اتحادیه‌گراها و سیاست‌مداران برای تعیین نقش سرمایه‌داری خصوصی با هم می‌جنگیدند. [۵۸]

قانون عمومی شماره ۴۸۰ ایالات متحده اجازه‌ی فروش غلات آمریکایی به تونس را، همانند مصر، می‌داد و پرداخت آن را با ارز محلی مجاز می‌دانست. این کمک غذایی همزمان به کشاورزان آمریکایی یارانه پرداخت می‌کرد و فشار شدیدی بر تونس وارد می‌ساخت، و فضای سیاسی را برای دولت باز می‌کرد که یک رژیم برنامه‌ریزی اساساً متمایل به خارج را با تکیه بر تزریق سرمایه‌ی عظیم خارجی و واردات تکنولوژی به اجرا گذارد. تونس به یکی از بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان کمک غذایی بر حسب سرانه در جهان تبدیل شد.

از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۹، برنامه‌ریزی مبتنی بر چندین سیاست بود: (۱) جنبش تعاونی، (۲) سرمایه‌گذاری عظیم دولتی در حوزه‌ی صنعتی‌سازی جایگزین واردات، (۳) توسعه‌ی زیرساخت‌ها، (۴) بازپرداخت وام از طریق کانال‌های تجاری برای جلب سرمایه‌گذاری در تولید و بنگاه‌های اشتغال‌زا، و (۵) محدود نگاه‌داشتن دستمزدها. [۵۹] مانند مصر و سوریه، صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات بنیان صنعتی عظیم با مالکیت دولتی ایجاد کرد. [۶۰] در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، سهم عظیمی از سرمایه‌ی خصوصی در صنعت گردشگری تحت حمایت دولت گذاشته شد که به مبنایی مهم برای انباشت سرمایه تبدیل شد. با این حال، برخلاف مصر و سوریه، اصلاحات ارضی جدی صورت نگرفت. تعاونی‌ها به نارضایتی بین‌طبقاتی دامن زدند، زیرا محیط زندگی و کار کشاورزان کوچک‌تر را به‌طور بنیادی تغییر دادند و در عین حال ثروت کشاورزان بزرگ‌تر را تهدید می‌کردند. اما این تعاونی‌ها توانستند بخش زیادی از دهقانان کوچک‌تر و برخی از دهقانان متوسط را، به ویژه در شمال کشور، جذب و مشاغل آبرومندانه‌ای را برای بی‌زمین‌ها فراهم کنند. زمین‌داران کم‌تر از این وضع رضایت داشتند، زیرا کشاورزان کوچک‌تر در واقع به پرولتاریای روستایی تبدیل شدند و برای دولت کار می‌کردند. در مراحل پایانی تعاونی‌ها، کوچک‌ترین کشاورزان سرمایه‌ی در گردش خود، به ویژه حیوانات‌شان، را فروختند و درواقع امکان بازگشت به کشاورزی خصوصی از بین رفت. در همین حال، بورژوازی زمین‌دار از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۹ دارایی‌های خود را در سراسر کشور به روش‌های مختلف افزایش چشم‌گیری داد: خرید زمین از خرده‌مالک‌ها و مهاجران فرانسوی و ایتالیایی در حال خروج، یا به نوعی تصاحب زمین‌های مستعمره‌نشینان اروپایی سابق که در خلال استعمارزدایی ارضی سال‌های

۱۹۶۴-۱۹۵۶ به مالکیت دولتی درآمده بود. در همین حال، انباشت خصوصی با شتاب ادامه یافت و منجر به تمرکز ثروت در دست طبقه‌ی حاکم تونس شد. [۶۱]

در تمام این سال‌ها، سیاست‌های بورق‌بیه در قبال مسئله‌ی فلسطین، هم‌سو با گرایش رژیم تونس به فرانسه و اتحادش با امپریالیسم آمریکا، حتی راست‌گراتر از دولت‌های عرب حاشیه‌ی خلیج بود. این امر به تضاد و تقابل با جمال عبدالناصر و دیگر چهره‌های نمادین ناسیونالیسم عرب و ضداستعمار انجامید. در نهایت، با فعال شدن ناآرامی‌های اجتماعی داخلی به واسطه‌ی رخداد‌های ویتنام و فلسطین، حمایت آشکار رژیم تونس از دستور کار منطقه‌ای آمریکا باعث شد توانایی این کشور برای ایفای نقش ضامن و معمار چارچوب انباشت خصوصی تضعیف شود.

عقب‌گرد از توسعه‌گرایی، برنامه‌ریزی و خط‌مشی صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات

شکست سخت مصر و سوریه از اسرائیل در ۱۹۶۷ [۶۲] باعث مشروعیت‌زدایی از ایدئولوژی‌های رسمی این کشورها، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم عربی شد و بحران‌های اقتصادی پیش از جنگ را تشدید کرد. برنامه‌ی ۳۰ مارس ۱۹۶۸ نشان‌دهنده‌ی قصد ناصر برای سازماندهی مجدد اقتصاد سیاسی مصر بود. اما با **جنگ فرسایشی** [۶۳] و مرگ ناصر این امر به تعویق انداخت و آن را به انور السادات (دوران زمامداری ۱۹۷۰-۱۹۸۱) سپرد. تونس در ۱۹۶۹ از تجربه‌ی سوسیالیستی‌اش دست کشید. اما در سوریه دنبال کردن این گرایش تا یک دهه‌ی بعد به طول انجامید.

اعلام **انقلاب تصحیحی** در ۱۵ مه ۱۹۷۱ توسط سادات و دستگیری رهبران ناصریست‌ها خبر از تغییری بنیادین در خط‌مشی مصر می‌داد. اما تا زمانی که سادات صلاحیت و مشروعیت خود را با پیروزی نسبی مصر در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ تثبیت نکرد، هیچ تغییر اساسی‌ای رخ نداد. سادات در «گزارش کار اکتبر» خود در ۱۹۷۴ سیاست **انفتاح** — «باز کردن درها» به روی سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی و خارجی — را اعلام کرد. او با درک این نکته که تغییر جهت‌گیری اقتصادی مدنظر او مستلزم سرمایه‌ای است که فقط در غرب موجود است، جبهه‌ی خود را در اردوگاه جنگ سرد از اتحاد جماهیر شوروی به ایالات متحده تغییر داد، و مصر در ۱۹۷۸ کمک نظامی‌ای بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار از آمریکا دریافت کرد که این کشور را به دومین دریافت‌کننده‌ی غیرناتوی کمک‌های نظامی از ایالات متحده پس از اسرائیل بدل ساخت، و نیز نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار کمک اقتصادی دریافت کرد. [۶۴] سادات از سرمایه‌داران مصری تبعیدی، از جمله اعضای ثروت‌مند اخوان المسلمین که در کشورهای نفت‌خیز خلیج سرمایه انباشت کرده بودند، و سرمایه‌گذاران خارجی دعوت به بازگشت به کشور کرد. عربستان سعودی و دیگر دولت‌های عربی خلیج در مصر سرمایه‌گذاری گسترده‌ای کردند تا زمانی که به دلیل پیمان صلح مصر با اسرائیل روابط آن‌ها برای نزدیک به یک دهه متوقف شد. دولت در ژانویه‌ی ۱۹۷۷ به توصیه‌ی

صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که کاهش شدیدی در یارانه‌های مصرف‌کنندگان را به اجرا می‌گذارد. پاسخ به این سیاست، «شورش نان» بود که نزدیک بود به سرنگونی رژیم شود؛ این شورش حکومت را وادار کرد که از سیاست کاهش یارانه‌ها عقب‌نشینی کند و به ناچار با روند کندتری از آنچه رژیم و موسسات مالی بین‌المللی می‌خواستند سیاست‌های ناصریست‌ها را معکوس کند.

همان تکنوکرات‌هایی که مدیریت بنگاه‌های بخش عمومی را بر عهده داشتند از گذار به این مدل جدید استقبال کردند، البته تا آنجا که این مدل جدید بخش عمومی را آنقدر کم‌اهمیت نکند که قدرت آنان را کاهش دهد. در کنار آنان، سرمایه‌داران پیش از ناصر که به مصر بازگشته بودند و آنان که با پول‌های جدید خلق شده در لیبی و کشورهای خلیج مرتبط بودند (بسیاری از این سرمایه‌داران را اسلام‌گراها تشکیل می‌دادند) از فرصت‌های اقتصادی جدید سود بردند. [۶۵] افتتاح درهای عصری جدید از کالاهای مصرفی، سرمایه‌داری رفاقتی و فساد را گشود، زیرا سرمایه‌داران نوظهور روبه‌ترقی پیوندهای تجاری و خانوادگی با رژیم را عمیق‌تر کردند. پولدارهای قدیم و جدید دیگر از این که تمتع خود را به شکل افراطی به نمایش بگذارند احساس شرمساری نمی‌کردند. در نتیجه، آنان را اغلب یک طبقه‌ی سرمایه‌دار «انگلی» می‌دانستند که، درست همانند تجربه‌ی سوریه، بر مبنای روابط حامی‌پرورانه با مقامات دولتی، به موفقیت رسیده بودند. [۶۶]

*

سوریه در قیاس با مصر با احتیاط بیش‌تری از سوسیالیسم عربی پا پس کشد، زیرا رژیم بیم آن داشت که ادغام تمام‌عیار در بازار جهانی ممکن است قدرتش را تهدید کند. همچنین رژیم نیاز داشت همچنان که نقش منطقه‌ای تهاجمی‌تر به خود می‌گرفت، نوعی حمایت توده‌ای را هم حفظ کند. به علاوه، لیبرال‌سازی سوریه غیررسمی بود و از مزایا و محدودیت‌های رایج و مفروض در ارتباط با موسسات مالی بین‌المللی اجتناب می‌کرد تا اقداماتش الغاپذیر و آزادانه باشد. [۶۷] سوریه هم مانند مصر در پی نزدیک شدن دوباره به نیروهای اجتماعی محافظه‌کار داخلی و نیز دولت‌های عربی بود که سابقاً آن‌ها را مرتجع می‌دانست. حافظ اسد تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ رویکردی محدود، غیررسمی، و تدریجی برای لیبرال‌سازی در پیش گرفت، [۶۸] در حالی که چپ‌های بعثی و کمونیست‌های منتقد را به زندان می‌انداخت یا بازداشت می‌کرد.

اسد اقتصادی آمیخته را باب کرد که بخش عمومی مسلط را با فضایی گسترده برای هم‌کاری بخش عمومی و بنگاه‌های خصوصی گزینشی ترکیب می‌کرد. او پایگاه اجتماعی رژیم را از طریق ساختن طبقه‌ی جدیدی از کارسالارها و شبکه‌های اقتصادی غیررسمی که سرنوشت و موفقیت‌شان در گرو دستگاه امنیتی رژیم بود گسترش داد. وفاداری بخش‌های مهم اقتصادی رژیم را تثبیت کرد و اجازه داد که به تدریج ادعاهای سوسیالیستی و پایگاه اجتماعی کارگری-دهقانی خود را کنار بگذارد، ولی بدون آن که مشاغل از دست‌رفته‌ی بخش عمومی را احیا و جایگزین کند. کارگران نیز بسیاری از حقوق و دستاوردهایی را که

در دهه‌ی ۱۹۶۰ کسب کرده بودند از دست دادند. [۶۹] مشروعیت رژیم در میان طبقات کارگر حتی سریع‌تر از نرخ بارآوری بخش عمومی کاهش یافت.

*

در تونس، بلوکی که کشور را به استقلال رسانده بود و تا ۱۹۵۶ در قدرت بود، به دلیل ریاضت اقتصادی و نارضایتی از دولت در ۱۹۶۹ از هم پاشید. تعاونی‌ها نهادهایی از بالا به پایین تلقی می‌شدند و کشاورزان خرد سابق که از آن‌چه بر سرشان آمده بود بیزار بودند، از آن تعاونی‌ها حمایت اندکی می‌کردند. اگرچه بانک جهانی از دادن بودجه برای توسعه‌ی تعاونی‌ها برای زیتون‌کاران منطقه‌ی ساحل خودداری می‌کرد، تهدید به گسترش تعاونی‌ها در سطح ملی موجب نگرانی کشاورزان بزرگی شد که با کانال‌های غیررسمی کار می‌کردند. اعتراضات در سال‌های ۱۹۶۷/۱۹۶۸ علیه سیاست خارجی پروآمریکایی بورقیبه، سکوت در قبال فلسطین، میزبانی از هوپرت هامفری [۷۰] در بحبوحه‌ی تجاوز آمریکا به ویتنام، و ریاضت اقتصادی، و سیاست فرماندهی و کنترل روستایی آغاز شد. [۷۱] در پایان سال ۱۹۶۹، در بحبوحه‌ی اعتراضات خودجوش [۷۲] در صنایع حیاتی استخراج مواد اولیه، ناآرامی در میان بخش‌های دانشجویی و کارگری و نارضایتی‌های نخبگان زمین‌دار که رابطه‌ای پنهان با حزب حاکم داشت (حزبی که از ۱۹۶۴ تغییر نام داده بود و **حزب سوسیالیست دستوری PSD** خوانده می‌شد)، تجربه‌ی تعاونی‌ها از هم فرو پاشید.

در ۱۹۷۲، دولت روش جدیدی را در پیش گرفت و به سمت سرمایه‌داری تحت هدایت دولت حرکت کرد. بخش‌های متنوع خصوصی که از ثمرات سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ بهره‌مند بودند از این وضعیت سود بردند. [۷۳] رونق کوچک نفت، وجوه ارسالی [۷۴] از سوی مهاجران به لیبی و فرانسه، و صادرات فسفات پشتوانه‌ی عظیمی برای سرمایه‌گذاری‌های حوزه‌ی آب به‌وجود آورد، و عرصه را برای رونق صادرات کشاورزی فراهم کرد. بورژوازی کشاورزی از حمایت دولت در پرداخت یارانه به نهادهای مکانیزه کردن، تنوع محصولاتی با سهم بالای نهادهای، و **انقلاب سبز** [۷۵] سود برد؛ همه‌ی این اقدامات معطوف به سرمایه‌داران بزرگ‌مقیاس پرورش‌دهنده‌ی غله در شمال کشور بودند که به حرکت‌های بطئی سابق‌شان برای افزایش تولید شتاب بخشیدند. [۷۶] نظام یارانه‌ای منجر به ترغیب مزارع متوسط برای افزایش استفاده از کار خانوادگی شد. قیمت کف روغن زیتون، و نه خود زیتون، این امکان را برای تولیدکنندگان روغن، و نه پرورش‌دهندگان زیتون، فراهم کرد تا سودشان بیش‌تر شود. تولید روغن زیتون هم‌چنان برای انباشت سرمایه، به ویژه در حوالی بندر جنوبی صفاقس، عنصری حیاتی باقی ماند.

قانونی در سال ۱۹۷۲ وضع شد که، همانند گشایش کنترل‌شده‌ی سوریه به روی سرمایه‌ی خارجی، پلتفرمی بالقوه «خارج از مناطق ساحلی» در تونس ایجاد کرد که منجر به رونق صنعت مونتاژ پوشاک آماده [۷۷] شد. کارخانه‌های نساجی اساساً از نوع **آماده برای استفاده** بودند. پارچه وارد می‌شد، و محصولات نهایی در بازارهای اروپایی به فروش می‌رفت. در نتیجه، مونتاژ پوشاک پیوندهای پسین و پیشین اندکی داشت و

به لحاظ اجتماعی کم‌تر از کارخانجات صنعتی متالورژی و فرآوری مواد اولیه که در دهه‌ی ۱۹۶۰ ایجاد شده بودند، درونی و تثبیت شده بود. در بخش خدمات، گردشگری به محور اصلی انباشت تبدیل شد. نفت تا حدودی نظامی یارانه‌ای را فعال کرد که هزینه‌های بازتولید اجتماعی را از طریق کاهش قیمت اقلام خوراکی مصرفی اولیه، مانند پاستا و نان، کاهش می‌داد، و از این‌رو امکان پرداخت دستمزدهای پایین‌تر را مهیا می‌کرد. در همین حال، در دهه‌ی ۱۹۷۰، اتحادیه‌ی عمومی تونس افسار کورپوراتیستی [۷۸] خود را گسست و موج اعتصابی تدارک دید که یک دهه به طول انجامید. دولت که هراسش از اتحادیه‌ی عمومی تونس بار دیگر شدت گرفته بود، در پی اعتصاب عمومی ژانویه ۱۹۷۸، به امید مهار دستمزدها اتحادیه را به خاک و خون کشید.

رونق نفتی، رکود نفتی، بحران بدهی

بین افزایش بدهی داخلی و رکود نفتی سال ۱۹۸۶ که عواید صادراتی و درآمدهای حواله‌ای را کاهش داد، کشورهای توسعه‌گرای عرب میان دو انبر گرفتار آمدند. کشورهایی با بدهی‌های بالا ناگهان با تهاجمی از سوی موسسات مالی بین‌المللی برای تجدید ساختار اقتصادهایشان و اجبار به هرچه بیشتر باز کردن درهایشان به روی سرمایه‌ی خارجی، و در عین حال کاهش مقررات دولتی و حمایت‌های اجتماعی مواجه شدند. موسسات مالی بین‌المللی شرایطی را برای اعطای وام‌ها و حمله‌ی ایدئولوژیک به مشروعیت توسعه‌گرایی در دستور کار قرار دادند. تونس در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ با تغییر ساختار اقتصادش دست و پنجه نرم می‌کرد. مصر در برابر این امر مقاومت کرد تا زمانی که حمله به عراق در ۱۹۹۱ فضای سیاسی برای اجرای بازسازی اقتصادی را به وجود آورد. سوریه آماده بود تا مسیر مشابهی را در پیش گیرد، زیرا این مسیر به منافع طبقاتی رهبری و شبکه‌ی آن کمک می‌کرد، اما تسلیم شروط موسسات مالی بین‌المللی یا مناسبات رسمی نمی‌شد تا بتواند اعتبار ناسیونالیستی خود را حفظ کند.

چهارمین رئیس‌جمهور نظامی مصر، حسنی مبارک (دوران زمامداری ۱۹۸۱-۲۰۱۱)، سیاست‌های انفتاح را حفظ کرد. اما او به دلیل هراس از تکرار شورش نان ژانویه ۱۹۷۷، در برابر فشار ایالات متحده و صندوق بین‌المللی پول برای لیبرالی کردن کامل اقتصاد مقاومت کرد. مصر در زمان جنگ خلیج در ۱۹۹۱، نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار آمریکا بدهی خارجی داشت. به‌عنوان پاداشی در ازای حمایت از کارزار نظامی به رهبری آمریکا برای بیرون راندن عراق از کویت، وام‌دهندگان غربی مصر نیمی از این بدهی را لغو کردند. این مداخله‌ی سیاسی این امکان را برای مصر فراهم کرد که برای شروع جدی خصوصی‌سازی بخش عمومی، موافقت‌نامه‌ای را برای **اصلاحات اقتصادی و برنامه‌ی تنظیم ساختار** با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منعقد کند.

یکی از نمادهای مهم معکوس شدن سیاست‌های ناصریستی لغو نظام کنترل بر اجاره‌های کشاورزی بود که از زمان اجرای اصلاحات ارضی در ۱۹۵۲ همراه با قانون جدید مالکیت روستایی وضع شده بود.

صدها هزار دهقان از زمین‌ها بیرون رانده شدند به این دلیل که دیگر توان پرداخت اجاره را نداشتند، یا به این سبب که دولت زمین را به خانواده‌های متنفذ دوران پیش از ۱۹۵۲ باز گردانده بود. پلیس با خشونت علیه این کشاورزان اخراج‌شده از بازگرداندن سرمایه‌داران کشاورزی اقدام می‌کرد. [۷۹]

نماد دیگری از گذار به سیاست‌های توافق‌واشنگتن و درهم‌تنیدگی دولت و بنگاه‌های خصوصی، انتصاب «دولتی متشکل از صاحبان کسب‌وکار» [۸۰] به ریاست احمد نظیف در ۲۰۰۴ بود. جمال مبارک، جوان‌ترین پسر رئیس‌جمهور، کنترل **حزب دموکراتیک ملی (NDP)** را از طریق ایجاد یک **کمیته‌ی سیاست‌گذاری** متشکل از انجمنی از دوستان بنگاه‌دار خود که از رشد خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی و حذف کنترل بر اجاره زمین سود برده بودند به دست گرفت. جمال، که سابقاً بانک‌دار و معتقد به سیاست‌های ترویج‌شده توسط موسسات مالی بین‌المللی بود، خود را برای جانشینی پدر آماده می‌کرد. متحدان او از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ بر پارلمان مسلط بودند. سرمایه‌ی بزرگ‌مقیاس نمی‌توانست بدون ارتباط با دارودسته‌ی جمال، دستگاه‌های امنیتی مختلف حکومتی، یا حزب دموکراتیک ملی در مصر به کار بپردازد. [۸۱]

مصر در میانه‌ی دهه‌ی ۲۰۰۰ شاهد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چشم‌گیری بود، و تولید ناخالص داخلی سالانه حدود ۷ درصد رشد کرد. سرمایه‌ی کشورهای خلیج با سرمایه‌گذاری در کشاورزی تجاری، استراحت‌گاه‌های ساحلی و خانه‌های لوکس بازار را در اختیار گرفت. حومه‌ی قاهره که محل سکونت طبقه‌ی فرادست دوران سادات بود، به سرعت رشد کرد. جماعت‌های محصور در این محلات یک بورژوازی جدید جهانی‌شده و در حال گسترش را به وجود آوردند.

سادات در ۱۹۷۲، در بخشی از تلاش‌هایش برای جذب سرمایه و تقویت وزنه‌ی نیروهای مخالف ناصریست‌ها، از اعضای اخوان‌المسلمین که در دوران رژیم ناصر از کشور گریخته و با زندگی در تبعید در کشورهای تولیدکننده‌ی نفت ثروت‌مند شده بودند دعوت کرد تا به مصر بازگردند. از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا دهه‌ی ۲۰۰۰، رژیم به اخوان‌المسلمین اجازه داد کرسی‌های پارلمان را به دست آورند و کسب‌وکارهای پرمفعتی را راه‌اندازی کنند اما به‌طور دوره‌ای آنان را، هنگامی که از حدودمرزهای مبهم سیاسی و اقتصادی رژیم تخطی می‌کردند، سرکوب می‌کرد. مثلاً، مبارک اغلب از کسب‌وکارهای اسلامی استقبال می‌کرد اما در ۱۹۸۸ هنگامی که به این نتیجه رسید که شرکت‌های سرمایه‌گذاری اسلامی تهدیدی سیاسی به شمار می‌آیند آن‌ها را متلاشی کرد و برخی از مالکان آن‌ها را به زندان انداخت. [۸۲]

مبارک از آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ به ارتش اجازه داد با برخورداری از امتیازات قانونی و مالی‌ای که بخش‌های عمومی و خصوصی از آن محروم بودند بنگاه‌های تجاری سودآوری ایجاد کنند. کارسالا‌های نظامی برای توسعه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها در صنایع سنگین مانند تولید سیمان، فولاد، و وسایل نقلیه، با سرمایه‌ی خارجی،

به‌ویژه از کشورهای عربی خلیج، هم‌کاری کردند. آنان مبادرت به احیای اراضی برای فعالیت‌های کشاورزی تجاری کردند و بر بخش عمومی ساخت‌وساز تسلط یافتند. [۸۳]

دستگاه امنیتی به‌طور کلی از نخبگان تجاری در برابر دهقانان و کارگران ناراضی که بازنده‌ی پروژه‌ی لیبرالی کردن اقتصاد بودند حمایت می‌کرد. سرمایه‌ی خصوصی شغل‌های جدیدی ایجاد کرد، اما عمدتاً با شرایطی بدتر از بخش عمومی که صدها هزار کارگر را اخراج یا آنان را وادار به بازنشستگی زودهنگام کرده بود. موجی از اعتصاب‌ها در دهه‌ی ۲۰۰۰ به وقوع پیوست. [۸۴] جنبش کارگری به‌طور مستقیم باعث خیزش مردمی ۲۰۱۱ نشد، اما سیاست و فرهنگ اعتراضی را رواج داد که از رژیم مشروعیت‌زدایی کرد.

*

نقطه‌ی عطف فاصله‌گیری و خروج تهاجمی‌تر سوریه از توسعه‌گرایی بحران شدید تراز پرداخت‌ها در ۱۹۸۶ بود. [۸۵] رژیم هیچ گزینه‌ی دیگری پیش‌روی خود نمی‌دید، به ویژه با توجه به بورژوازی‌سازی طبقه‌ی سیاسی. [۸۶] با انباشت سرمایه توسط مقامات دولتی و شرکایشان در بخش «خصوصی» [۸۷]، قدرت ساختاری آن‌ها نیز افزایش یافت. در اوایل میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، بخش خصوصی شروع به رقابت با قدرت اقتصادی دولت کرد، و آن را به لنگر قدرت دیگری برای دولت و اقشار اجتماعی گزینش‌شده، از جمله «بورژوازی دولتی» — مقامات دولتی که از طریق فعالیت‌های اقتصادی فاسد ثروت‌مند شده بودند — تبدیل کرد. [۸۸]

پس از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، از هم‌گسیختگی تدریجی اقتصاد کنترل‌گر مرکزی و گسترش لیبرال‌سازی منجر به ایجاد یک طبقه‌ی حاکم دگرگون‌شده و قطبی‌شدن شدید اجتماعی در سوریه شد. طبقات مردمی از فرسایش شبکه‌های امنیت اجتماعی دولتی، که رفاه اجتماعی و اشتغال در بخش عمومی را کاهش چشم‌گیری داده بودند، آسیب دیدند. هم‌سویی مقامات رژیم و فعالان بخش خصوصی در انباشت سرمایه در اصل در مداخله‌گری پیشین دولت در اقتصاد، و متعاقب آن جست‌وجوی سرمایه‌گذاری‌های پرمفعت و تضمین‌شده ریشه داشت. تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، توسعه‌ی شبکه‌های اقتصاد غیررسمی، هم‌راه با نهادهای سایه و ملازم با آن، راه را برای مقامات قدرت‌مند دولت و فعالان ریسک‌پذیر اقتصادی باز کرد، بدون آن‌که به‌طور علنی مجبور به پاسخ‌گویی درباره‌ی شکاف فزاینده‌ی میان گفتمان «سوسیالیستی» رژیم و گرایش به سیاست‌های شبه‌نئولیبرالی باشند.

سوریه نیز از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد بسیار شبیه مصر و تونس شد: فقط منافع اقتصادی مورد تایید دولت، در بسیاری موارد در مشارکت با مقامات برجسته‌ی دولتی، می‌توانست فراتر از آستانه‌ی معینی از انباشت سرمایه شکوفا شود. رژیم بازار را شکل داد؛ خط‌مشی‌ها، با میانجی‌گری **کمیته‌ی هدایت حکومت و شورای عالی سرمایه‌گذاری**، در خدمت منافع تجاری خاصی بودند. در آن زمان، قدرت ساختاری

سرمایه به اندازه‌ی کافی رشد کرده بود تا دولت دیگر تنها وسیله‌ی رسیدن به ثروت، قدرت و موقعیت نباشد.

بشار اسد، پسر و جانشین حافظ اسد، در سال ۲۰۰۵ مدل **اقتصاد بازار اجتماعی** [۸۹] را برای هدایت «مدرنیزاسیون» سوریه در پیش گرفت، که در نهایت ناقوس مرگ نظم اجتماعی پیش از ۲۰۱۱ را به صدا درآورد. سه عامل اصلی باعث ایجاد نارضایتی بی‌سابقه و قطبی‌شدن اجتماعی از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ شد. سیاست‌های نئولیبرال در دوران بیکاری گسترده و بازار کار در حال گسترش، آخرین بقایای سیاست‌های بازتوزیعی را خشکاند. در مقابل، دولت از طریق ایجاد یک نظام بانکی جدید، تبلیغات گران‌قیمت و باکیفیت و سرمایه‌گذاری پرریسک در ارتباطات، و شرکت‌های هدلینگ، از بخش خصوصی — از جمله شبکه‌های تحت سیطره یا نزدیک به محافل اجتماعی رژیم — حمایت گسترده‌ای کرد. و عامل آخر، بخش کشاورزی به دلیل دهه‌ها بی‌توجهی و مدیریت ضعیف و موج‌های ویرانگر خشکسالی‌های بی‌سابقه، تقریباً رو به نابودی بود که منجر به مهاجرت بیش از ۴۰۰ هزار خانواده به مناطق شهری شد، مناطقی که خود از قبل به سبب اشتغال ناقص و شرایط بد و فقیرانه‌ی زندگی تحت فشار زیادی قرار داشتند. [۹۰] در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۵ در پی نابودی عراق و کوبیدن بر طبل بمباران سوریه از سوی نومحافظه‌کاران، هیچ رغبتی به اعتراض عمومی مشاهده نمی‌شد. با این وجود، نارضایتی در سوریه به بالاترین و گسترده‌ترین سطح خود در تقریباً سه دهه‌ی گذشته رسیده بود و برای نخستین بار طبقات متوسط تحلیل‌رفته را نیز دربرمی‌گرفت که نمی‌توانستند از شهرهای جدید پر زرق و برق یا بازار کار جدید مبتنی بر بازرگانی که عمدتاً به افراد غیرماهر و نیمه‌ماهر نیاز داشت، بهره‌ای ببرند. این نارضایتی، به یاری الگوهایی که مصر و تونس در اختیار گذاشتند، به فوران اعتراض در ۲۰۱۱ انجامید.

*

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، تونس به سمت نوعی نئولیبرالی‌شدن تعدیل‌شده‌ی محتاطانه حرکت کرد. به دلیل قدرت اجتماعی اتحادیه‌ی عمومی تونس و شبکه‌ی ریشه‌دار کسب‌وکارهای خانوادگی شکستن کنترل مستقیم دولت بر اقتصاد پیچیده‌تر و مجادله‌برانگیزتر از مصر و سوریه بود. از این رو گذار تونس زودتر اما خفیف‌تر بود. با این وجود، تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، افزایش انفجاری هزینه‌های یارانه‌های کالاها تعادل حساب‌های جاری را دچار تنش کرد که با سقوط قیمت نفت در ۱۹۸۶ و کاهش وجوه واریزی کارگران مهاجر، دیگر قابل‌مدیریت نبود.

بسته‌ی تعدیل ساختاری تونس به معنای «باز شدن» اقتصاد، کاهش یارانه‌ها، و وادار کردن کشاورزی به رقابت با تولیدات جهانی بود. گشایش به‌طور نسبی اتفاق افتاد، از طریق بخش‌های مافیای‌گونه‌ای که سهم تضمین‌شده‌ی قابل‌توجهی از ثروت ملی را در اختیار داشتند. [۹۱] این انفتاح نصفه‌نیمه شامل «روزآمد کردن صنعتی» بود: کارخانجات گزینش‌شده‌ای برای مدرن‌سازی فرایندهای تولید به کمک‌های دولتی

دسترسی پیدا کردند. بخش‌های مهم سرمایه‌داری به‌طور غیررسمی از محدودیت‌ها فرار می‌کردند و از رشوه دادن طفره می‌رفتند. در نهایت آن‌هایی که به دیکتاتوری بن علی نزدیک بودند، به ویژه طایفه‌ی ترابلسی، خانواده‌ی لیلای، همسر دوم بن علی، بخش اعظم اقتصاد را در کنترل خود داشتند. [۹۲]

زنان کارگر که قبلاً در نساجی‌ها تمرکز یافته بودند در مراکز پاسخ‌گویی تلفنی و بخش روستایی تقسیم شدند. [۹۳] قانون سرمایه‌گذاری ترجیحی برای صاحبان سرمایه عرصه را برای تجدیدحیات سرمایه‌داری کشاورزی مهیا کرد. [۹۴] بورژوازی نوپای روستایی به ویژه در میان تولیدکنندگان نیرومند زیتون، از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ منتفع شد. [۹۵] از آن‌جا که سرمایه‌داری ماهیتاً قطبی است، بر بیگانگی گسترده‌ی خرده‌مالکان از زمین نیز استوار است. [۹۶] در مناطق معدن فسفات، فساد در تخصیص مشاغل به انفجارهای اجتماعی پی‌درپی انجامید. در سال ۲۰۰۸ یک شورش / خیزش در حوضه‌ی معدنی قفصه رخ داد که شش ماه به طول انجامید، و مردم علیه فقر و کمبود فرصت‌ها شورش کردند، در حالی که نرخ بیکاری از میانگین ملی پایین‌تر بود. اعضای ناراضی غیرسازمان‌یافته و بیکار اتحادیه عمومی تونس نیز در میان شرکت‌کنندگان این خیزش حضور داشتند. این شورش کشور را متلاطم کرد که پیش‌درآمدی بود برای خیزش‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ که مستقیماً اقتدارگرایی سیاسی را هدف گرفت. [۹۷]

خیزش و پس از آن

خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس جرقه‌ای بود که منطقه را در ۲۰۱۰-۲۰۱۱ به آتش کشید. قیام‌هایی که از حیث ابعاد، شتاب وقایع و میزان نفوذ و دخالت نیروهای خارجی گونه‌گون و متفاوت بودند، سرتاسر منطقه را درنوردید. [۹۸] در اغلب موارد، نارضایتی تا حدودی ناشی از نئولیبرالیسم بود. یارانه‌های کالاها کاهش یافتند، دستمزدها راکد شدند، و نرخ فقر در سراسر منطقه افزایش یافت. اگرچه خیزش‌ها تقریباً همزمان نظم سیاسی در این سه کشور (مصر، تونس و سوریه) را رویداد و زودود، رابطه‌ی سرمایه و دولت در مصر دچار چرخش جدیدی شد که آن را از اقتصاد جنگی در سوریه یا نئولیبرالیسم امتدادیافته در تونس متمایز می‌کند.

از زمانی که ژنرال سابق، عبدالفتاح السیسی، ریاست‌جمهوری مصر را در سال ۲۰۱۴ برعهده گرفت، کارسالارهای نظامی، به‌عنوان نیروهای پیشتاز در دولت و بازار، جایگزین سرمایه‌ی خصوصی شدند. دستگاه دولتی بیش از پیش از افسران بازنشسته‌ای تشکیل شده است که مناصب رده‌بالای حکومتی کنترل‌کننده‌ی اقتصاد را در دست دارند. آن‌ها انحصارهای نهادهای نظامی در بخش تولید و خدمات شهری را تقویت می‌کنند. از آن‌جا که رژیم نظامی جدید اقدامات شدید نئولیبرالی را دنبال می‌کند، نخبگان اقتصادی سابق یا تنها به پیمانکاری فرعی برای کسب و کارهای نظامیان محدود شده‌اند یا کاملاً کنار گذاشته شده‌اند. [۹۹]

در تونس نیز، همانند مصر و سوریه، مناسبات مبتنی بر حذف و مستثنی‌سازی به ایجاد بخش بزرگ و مهمی از خلع‌یدشدگان در اقتصاد انجامید. این بخش از کسانی تشکیل می‌شد که در انقلاب شرکت جسته

بودند و از فقیرترین و خشک‌ترین مناطق آغاز شد و سرانجام به سواحل رسید. اگر به یاد داشته باشیم که عموماً این طبقه‌ی کارگر است که دموکراسی سیاسی را پیش می‌برد، قیام ۲۰۱۱ با الگوی کلاسیک انقلاب‌های بورژوازی هم‌خوان است. [۱۰۰] در نتیجه، در بحبوحه‌ی نظامی‌سازی فراگیر «ضدتروریستی»، دموکراسی ابزاری برای ادغام بیش‌تر تونس در سرمایه‌داری جهانی بوده است. [۱۰۱]

دولت اثرات سیاسی بینواسازی توده‌ای را، از طریق توزیع یارانه میان طبقات مردم، هضم و جذب می‌کند تا از ناآرامی اجتماعی جلوگیری کند. نقش اولیه‌ی دولت مهار نارضایتی از طریق سیاست چماقِ خشونت دولتی و هویجِ یارانه‌ها است و در عین حال به‌مثابه‌ی سازوکاری برای ادغام بیش‌تر تونس در تقسیم کار جهانی عمل می‌کند: از طریق انقیاد و تبعیت بیش‌تر از قانون جهانی ارزش به واسطه‌ی کاهش ارزش پول رایج، تعمیق توافقات تجاری با اتحادیه‌ی اروپا، و باز کردن درهای بخش کشاورزی به روی سرمایه‌گذاری خارجی، [۱۰۲] ناآرامی‌ها تشدید شده است. حکومت تقریباً به تمامی به سازوکاری برای انباشت دائم بدل شده است. [۱۰۳]

برخلاف قیام‌های مصر و تونس، سوریه از همان آغاز عمیقاً تحت نفوذ متحدان و دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفت، که انباشت و بازتولید اجتماعی ملی را از هم پاشاند، و روابط دولت/بازار/طبقه را از نو شکل داد. کم‌تر از دو سال پس از انفجار قیام سوریه، فرصت‌های جدیدی برای انباشت سرمایه و بازصورت‌بندی طبقاتی پدیدار شد مانند نفت، قاچاق، تجارت عتیقه‌جات باستانی، تجهیزات نظامی و دیگر کالاها، مالیات‌های عجیب و غریب و اخاذی. این فرصت‌ها قدرت فعالان اقتصادی جدید از جمله جنگ‌سالاران در مناطق تحت کنترل شورشیان، و شرکای کارسalar گوناگون را در مناطق تحت کنترل رژیم یا مناطق تحت کنترل کردها افزایش می‌داد. آن‌ها به‌عنوان قوی‌ترین تکیه‌گاه «جامعه‌ی تجاری» جدید پدیدار شده‌اند و به سرعت از پیشینیان پیش از قیام خود پیشی می‌گیرند. البته بقایای قابل توجهی از نظم پیش از قیام هم وجود دارد، مانند غول تجاری رامی مخلوف [۱۰۴]، پسردایی رئیس‌جمهور.

اینک جنین یک سوریه‌ی جدید، معیوب و ازریخت‌افتاده، در حال شکل‌گیری است که رژیم سوریه مسئول نهایی آن است. مناسبات در حال تحولی که پس از ۲۰۱۳ میان دولت، بازار و طبقه‌ی «کارسالارهای» جدید شکل گرفت، و در کنار نقشی که دولت‌های دور و نزدیک ایفا می‌کنند، باعث تداوم درگیری شده و صلح و مصالحه را با مانع روبه‌رو می‌کند. برای همه‌ی بازیگران اصلی — رژیم، اپوزیسیون، داعش، دولت‌های همسایه — اقتصاد جنگی، سودآورتر از آن است که بتوان به آن پایان داد. شکل‌گیری و تحکیم گروه‌های جدید سرمایه‌داران در مناطق جداگانه‌ی سیاسی و سرزمینی در میانه‌ی زدوخوردها در حال پیش‌روی است. این که تا چه اندازه این گروه‌ها می‌توانند در هرگونه پیکربندی سیاسی آینده سهیم باشند، هنوز ناروشن است. بعید است که سرمایه‌داران جدید از جریان‌های ثروت نامشروع دست بشویند، آن هم در شرایطی که رژیم که از هرطرف تحت فشار نیروهای متخاصم قرار دارد در حال بازیابی قلمروها و منابعش است. این

«کارسالاها»ی جدید شاید بتوانند به لنگری اجتماعی تبدیل شوند که ایجاد ثباتی میان مدت را در بحبوحه‌ی افزایش نارضایتی، فقر، سرکوب و بازگشت پناهندگان تسهیل کند.

به‌رغم تلاش‌های بقایای رژیم سابق تونس برای فرونشاندن سیاست طبقاتی و بازگشت به خط‌مشی‌های اقتصادی اجماع واشنگتن، وجود **اتحادیه‌ی عمومی تونس** دامنه‌ی مانور آزادانه‌ی این تلاش‌ها را محدود می‌کند. اقتدارگرایی نظامی و سرکوب ادامه‌دار سیاست مردمی باعث به تاخیر افتادن ظهور مجدد سیاست طبقاتی در مصر و سوریه شده است. اما خیزش‌های مردمی در سودان، الجزایر، لبنان و عراق در ۲۰۱۸ - ۲۰۲۰، و جنبش ریف (حراک الریف) در مراکش ۲۰۱۶-۲۰۱۷ نشان می‌دهد که بحران‌های ساختاری شکل منطقه‌ای انباشت سرمایه و حاکمیت که در خیزش‌های مردمی ۲۰۱۰-۲۰۱۱ تجلی یافت هنوز حل نشده است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از فصل دوم کتاب زیر:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

عنوان اصلی مقاله:

State, Market, and Class: Egypt, Syria, and Tunisia, by Max Ajl, Bassam Haddad, and Zeinab Abul-Magd.

درباره‌ی نویسندگان:

- بسام حداد مدیر برنامه‌ی مطالعات اسلامی و خاورمیانه است و استاد دانشیار مدرسه‌ی سیاست و دولت شار در دانشگاه جورج میسون آمریکاست. حداد از سردبیران و بنیانگذاران نشریه‌ی الکترونیکی **جدلیه** و از بنیانگذاران پروژه‌ی آموزشی مطالعات خاورمیانه (*MESPI.org*) نیز هست. از آثار مهم او می‌توان به کتاب زیر اشاره کرد:

Business Networks in Syria: The Political Economy of Authoritarian Resilience

- زینب ابوالمجد، استاد تاریخ خاورمیانه در کالج اوپرلین است. او دکترای خود را در رشته تاریخ اقتصادی از دانشگاه جورج‌تاون و مدرک کارشناسی خود را در رشته علوم سیاسی از دانشگاه قاهره دریافت کرده است. از آثار او:

Militarizing the Nation: The Army, Business, and Revolution in Egypt and Imagined Empires: A History of Revolt in Egypt

- ماکس عجل، پژوهشگر پست‌دکترا در دانشگاه واخنینگن و از هم‌کاران پژوهشی در دیده‌بان *استقلال غذایی و محیط زیست تونس* (Tunisian Observatory for Food Sovereignty and the Environment) است. او مقالات زیادی در نشریه‌ی *Peasant Studies and Review of African Political Economy* منتشر کرده و درباره‌ی آزادسازی ملی و توسعه‌ی پسااستعماری در منطقه‌ی عرب می‌نویسد.

یادداشت‌ها:

[۱]. اجماع یا توافق واشنگتن مجموعه‌ای از خط‌مشی‌های اقتصادی است که به‌عنوان بسته‌ی اصلاحات «استاندارد» توسط موسسات مستقر در واشنگتن مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانه‌داری ایالات متحده برای کشورهای بحران‌زده ترویج شد. این مجموعه خط‌مشی‌های بازاربنیان که در جهت کوچک‌سازی دولت طراحی شده‌اند، شامل سیاست‌های مروج بازار آزاد، خصوصی‌شدن شرکت‌های دولتی و سیاست‌های مشوق سرمایه‌گذاری خارجی هستند. آزادی‌سازی نرخ‌های بهره، ایجاد یک نرخ ارز رقابتی، آزادسازی تجاری، آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و مقررات‌زدایی از بازار کار برخی از اصلاحات پیشنهادی اجماع واشنگتن به شمار می‌آیند که هموارکننده‌ی مسیر و همسو با چرخش نولیبرالیستی سرمایه‌داری بودند - م.

[۲]. افتتاح به مجموعه سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که انور سادات، رئیس‌جمهور وقت مصر، پس از جنگ ۱۹۷۳ با اسرائیل، اعلام کرد. این پروژه درهای اقتصاد را به روی سرمایه‌داری داخلی و خارجی برای سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی گشود، به استیلاي بخش عمومی در اقتصاد پایان داد و بسیاری از سیاست‌های توسعه‌گرایانه‌ی دوران جمال عبدالناصر را معکوس کرد. سیاست‌های افتتاح در کشورهای دیگر عربی نیز به نوعی دنبال شد. در ادامه‌ی این مقاله به تفصیل به دلایل و روند این سیاست‌ها پرداخته خواهد شد - م.

[۳]. مصر تا ۱۸۸۲ میلادی تابع امپراتوری عثمانی بود. فرمانروایان مصری این دوره نایب‌السلطنه امپراتور عثمانی بودند اما با نوعی استقلال و خودمختاری حکومت می‌کردند. محمدعلی پاشا (۱۷۶۹-۱۸۴۸)، از سال ۱۸۰۵ تا هنگام مرگش والی مصر بود. او آلبانیایی‌تبار و یکی از فرماندهان ارتش عثمانی بود که عنوان والی گرفت و خود را خدیو مصر و سودان خواند. به سبب اصلاحاتی که او در ارتش، اقتصاد و فضای فرهنگی انجام داد برخی وی را بانی مصر نوین می‌دانند. محمدعلی پاشا علاوه بر مصر بر منطقه‌ی شام نیز حکمرانی می‌کرد. سلسله‌ای از خدیوها که وی بنا نهاد تا انقلاب سال ۱۹۵۲ بر مصر حکمرانی می‌کرد. هرچند از اواخر قرن ۱۹ سلطه‌ی دولت عثمانی بر مصر از بین رفت و با اشغال مصر توسط بریتانیا، حکمرانان مصر تحت سلطه‌ی بریتانیا حکومت می‌کردند - م.

[۴]. Urabi revolt، خیزش و جنبشی ملی‌گرایانه بود که از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۲ به رهبری احمد عرابی (اورابی یا اعرابی هم خوانده شده) علیه خدیو توفیق پاشا و سلطه‌ی بریتانیا و فرانسه بر مصر به راه افتاد. با بمباران و اشغال مصر توسط بریتانیا در ۱۸۸۲ عرابی و یارانش دستگیر و به سیلان (سری‌لانکا) تبعید شدند - م.

[۵]. League of Nations Mandate، نظامی قانونی بود که پس از جنگ جهانی اول برای انتقال سرزمین‌های معینی از یک کشور به کشور دیگر، یا ایجاد ابزارهای قانونی بین‌المللی برای اداره‌ی مناطق تحت قیمومیت کشورها به‌وجود آمد. طرح قیمومت جامعه‌ی ملل بر اساس ماده‌ی ۲۲ میثاق جامعه‌ی ملل (سلف سازمان ملل متحد) تشکیل شد. پس از پایان جنگ جهانی اول، متفقین باید درباره‌ی مستعمرات امپراتوری آلمان در آفریقا و اقیانوس آرام و سرزمین‌های عرب‌نشین امپراتوری عثمانی تصمیم می‌گرفتند. در کنفرانس صلح پاریس تصمیم گرفته شد که در هر کدام از این مناطق دولتی جدا و وابسته به جامعه‌ی ملل، حاکمیت داشته باشد، به شکلی که مسئولیت ملی این دول تحت نظارت بین‌المللی قرار بگیرد. مدیریت سرزمین‌های تحت قیمومیت تا زمانی که قادر به خودمختاری شناخته می‌شدند، به «قوای قیم»، مثلاً بریتانیا برای فلسطین یا اتحادیه آفریقای جنوبی برای جنوب غربی آفریقا سپرده شده بود. در کل چهارده قیمومت بین

هفت قدرت قیام (بریتانیا، اتحادیه آفریقای جنوبی، فرانسه، بلژیک، نیوزیلند، استرالیا، و ژاپن) تقسیم شد. قیاموت فرانسه بر سوریه و لبنان بر این اساس اعمال شد که به تداوم استعمار فرانسه به شیوه‌ای جدید در این مناطق انجامید - م.

[۶]. Sahel (به عربی: الساحل)، مناطق ساحلی قسمت مرکزی شرق تونس که مرکز کشت زیتون به شمار می‌آیند - م.
[7]. Générale Tunisienne du Travail.

[۸]. The New Constitutional Liberal Party (به عربی: الحزب الحر الدستوری الجديد) که اغلب با عنوان **دستور جدید** شناخته می‌شود در سال ۱۹۴۳ توسط گروهی از سیاستمداران ملی‌گرای تونس در دوران قیاموت فرانسه تشکیل شد. این حزب از حزب دیگری به نام حزب دستور منشعب شده بود. دستور جدید به رهبری بورقیبه، پس از استقلال تونس در سال ۱۹۵۶ به حزب حاکم تبدیل شد. در سال ۱۹۶۴ این حزب به «حزب سوسیالیست دستوری» (به عربی: الحزب الاشتراکی الدستوری) تغییر نام داد. - م.

[9]. John Gallagher and Ronald Robinson, "The Imperialism of Free Trade," *Economic History Review*, New Series 6, No. 1 (1953): 1-15.

[10]. Universal Maritime Suez Canal Company

[11]. Roger Owen, *The Middle East and the World Economy, 1800-1914* (London: I. B. Taurus, 1993); Zeinab Abul-Magd, *Imagined Empires: A History of Revolt in Egypt* (Berkeley: University of California Press, 2013); Alan Richards, *Egypt's Agricultural Development, 1800-1980: Technical and Social Change* (Boulder, CO: Westview, 1982); Alexander Schölch, *Egypt for the Egyptians! The Socio-Political Crisis in Egypt, 1878-82* (London: Ithaca, 1981).

[۱۲]. Nile Delta، مصر سفلی (در عربی: الدلتا) شمالی‌ترین بخش مصر است که با ورود نیل به دلتایش آغاز می‌شود و تا دریای مدیترانه امتداد می‌یابد. در زمان حاضر، محدوده‌ی آغاز این منطقه‌ی حاصل‌خیز را می‌توان از شهر دهشور، در جنوب قاهره، دانست - م.

[13]. E. R. J. Owen, *Cotton and the Egyptian Economy: 1820-1914* (Oxford: Clarendon, 1969).

[۱۴]. Upper Egypt، مصر علیا (در عربی: صعید مصر)، یا همان مصر بالایی، منطقه‌ای در جنوب مصر کنونی است که رود نیل در آن جریان دارد. نیل پس از در نوردیدن مصر به سوی شمال، در دلتای نیل به دریای مدیترانه می‌ریزد. از روی قانون حرکت آب‌ها روی زمین می‌توان پی برد که جنوب مصر بالاتر از شمال آن قرار دارد - م.

[15]. Abul-Magd, *Imagined Empires*, 122-46; Jennifer L. Derr, *The Lived Nile: Environment, Disease, and Material Colonial Economy in Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2019), 75-98.

[۱۶]. نتایج قیام ۱۹۱۹ (علیه سلطه بریتانیا) که در نهایت منجر به استقلال مصر شد، تا سال ۱۹۲۲ ادامه پیدا کرد. در سال ۱۹۲۳ با اعلام قانون اساسی و تاسیس پارلمان، حکومت مصر به پادشاهی مشروطه تبدیل شد. اما با وجود استقلال، انگلیسی‌ها همچنان نفوذ خود را تا قیام ۱۹۵۲ و تشکیل جمهوری مصر بر این کشور حفظ کردند - م.

[۱۷]. حزب الوفد یک حزب لیبرال ملی‌گرا در مصر بود که از سال‌های پایانی جنگ جهانی اول تا دهه‌ی ۱۹۳۰ حزبی تاثیرگذار و پرطرفدار بود و رهبری قیام سال ۱۹۱۹ را برعهده داشت. این حزب در تشکیل قانون اساسی مشروطه ۱۹۲۳ نقش اساسی ایفا کرد. حزب وفد پس از قیام ۱۹۵۲ و در دست گرفتن حکومت توسط جمال‌الناصر منحل شد. در سال ۱۹۸۳ حزب وفد جدید برای تجدید حیات حزب وفد تاسیس شده است - م.

- [۱۸]. این مقاله ترجمه‌ی فصل دوم کتابی است با عنوان *نقد اقتصاد سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا* - م.
- [19]. Joel Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East* (Cambridge: Cambridge University Press, 2001), 84.
- [20]. Beinin and Lockman, *Workers on the Nile*, 285–362.
- [21]. Hanan Hammad, *Industrial Sexuality Gender, Urbanization, and Social Transformation in Egypt* (Austin: University of Texas Press, 2016); Nancy Reynolds, *A City Consumed: Urban Commerce, the Cairo Fire, and the Politics of Decolonization in Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2012); Mona Russell, "Marketing the Modern Egyptian Girl: Whitewashing Soap and Clothes from the Late Nineteenth Century to 1936," *Journal of Middle East Women's Studies* 6, no. 3 (2010): 19–57; Karin van Nieuwkerk, "A Trade Like Any Other": *Female Singers and Dancers in Egypt* (Austin: University of Texas Press, 1995).
- [۲۲]. واژه‌ی entrepreneur اغلب در فارسی به ایدئولوژیک‌ترین وجه ممکن به «کارآفرین» ترجمه شده است. اما این لغت به معنای صاحبان کسب‌وکار و سرمایه‌دارانی است که اقدام به راه‌اندازی بنگاهی اقتصادی می‌کنند و به امید رسیدن به سود بیش‌تر دست به ریسک‌های اقتصادی فراتر از حد معمول می‌زنند. از این رو برای انتقال مفهوم این واژه، به ویژه در کشورهایی که در آغاز راه توسعه‌ی سرمایه‌دارانه هستند، استفاده از معادل «کارسالار» در این متن ترجیح داده شده است - م.
- [۲۳]. بنا به نظر فلیپ خوری، «صنعت داخلی سوریه بر سیمان، فرآوری مواد غذایی، سیگار، و ریسندگی و بافندگی پنبه متمرکز بود که سهم نیروی کار {در قیاس با سرمایه} در آن بالا بود، و می‌توانست تا حدودی با خارج رقابت کند.»
- "The Syrian Independence Movement and the Growth of Economic Nationalism in Damascus," *Journal of the British Society for Middle Eastern Studies* 14, no. 1 (1988): 27.
- [۲۴]. National Bloc بلوک ملی (به عربی: الكتلة الوطنية) یک حزب سیاسی سوری بود که در میدان سیاست سوریه نقش بارزی داشت. خصوصاً مبارزه با قیمومیت فرانسه بر سوریه (۱۹۲۰-۱۹۴۶) و در زمان جمهوری اول سوریه (۱۹۳۲-۱۹۶۳) به‌عنوان قوی‌ترین حزب سیاسی توصیف شده‌است. تعداد زیادی از رهبران سیاسی سوریه در خلال جمهوری اول سوریه به آن ملحق شدند - م.
- [۲۵]. absentee landowner، به زمین‌دار یا صاحب ملکی گفته می‌شود که خود در محل ملکش ساکن نیست - م.
- [۲۶]. cash crop، کشاورزی نقدی یا نقدکاری، گونه‌ای از کاشت در کشاورزی است که با هدف فروش و کسب سود انجام می‌گیرد. از این اصطلاح برای تمایز با محصولات کشاورزی معیشتی استفاده می‌شود. در گذشته محصولات نقدی معمولاً تنها بخش کوچکی از کل محصول مزرعه بودند، در حالی که امروزه در جامعه‌ی سرمایه‌داری، به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته و در میان مالکان خرد، تقریباً همه‌ی محصولات عمدتاً برای درآمد کشت می‌شوند. در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، محصولات نقدی معمولاً محصولاتی هستند که تقاضا را در کشورهای توسعه‌یافته‌تر جذب می‌کنند و از این رو دارای ارزش صادراتی هستند. پنبه در مصر و زیتون در تونس، محصول کشاورزی نقدی بودند و عمدتاً برای صادرات کشت می‌شدند - م.
- [27]. Philip Khoury, *Syria and the French Mandate: The Politics of Arab Nationalism 1920–45* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1987), 624–26.

[28]. Philip Khoury, "Continuity and Change in Syrian Political Life: The Nineteenth and Twentieth Centuries." *American Historical Review* 96, no. 5 (December 1991): 1374–95.

[29]. Khoury, *Syria and the French Mandate*, 619–30.

[30]. Raymond Hinnebusch, *Authoritarian Power and State Formation in Ba'athist Syria* (Boulder, CO: Westview, 1990), 1–7; Steven Heydemann, *Authoritarianism in Syria: Institutions and Social Conflict 1946–1970*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999), 12–16; Patrick Seale, *The Struggle for Syria: A Study in Post-War Arab Politics, 1945–1958* (London: I. B. Tauris, 1988).

[۳۱]. جمهوری متحد عربی نام کشوری است که از اتحاد سیاسی کوتاه‌مدت بین مصر و سوریه بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ شکل گرفت. این اتحاد در سپتامبر ۱۹۶۱ پس از کودتای نظامی در سوریه، از هم پاشید و نام سوریه به جمهوری عربی سوریه تغییر یافت. مصر، اما تا سال ۱۹۷۱ نام جمهوری متحد عربی را حفظ کرد و سپس به جمهوری عربی مصر تغییر نام داد – م.

[32]. Malcolm H. Kerr, *The Arab Cold War: Gamal 'Abd al-Nasir and His Rivals, 1958–1970*, 3rd ed. (London: Oxford University Press, 1971)

[33]. Hanna Batatu, *Syria's Peasantry, the Descendants of Its Lesser Rural Notables, and Their Politics* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1999), 144–154

[34]. Abdel-Jawed Zouari, "European Capitalist Penetration of Tunisia, 1860–1881: A Case Study of the Regency's Debt Crisis and the Establishment of the International Financial Commission" (PhD diss., University of Washington, 1998), 10–11.

[۳۵]. اشاره به حکومت‌های نایب‌السلطنه امپراطوری عثمانی در تونس. تونس تا ۱۸۸۱ و آغاز حاکمیت استعماری فرانسه، جزئی از امپراطوری بزرگ عثمانی به شمار می‌آمد. در سال ۱۵۷۴ تونس توسط امپراطوری عثمانی فتح شد که پیروزی نهایی امپراتوری عثمانی بر امپراتوری اسپانیا در این منطقه بود. از ۱۷۰۵ تا ۱۸۸۱ تونس گرچه هم‌چنان تابع امپراتوری عثمانی بود اما حکومت‌هایی خودمختار داشت و حاکمان آن نایب‌السلطنه‌ی امپراتور عثمانی بودند و با استقلال حکومت می‌کردند و بیگ (عربی: بای) خوانده می‌شدند. در زمان امپراطوری عثمانی، بیگ لقبی بود برای فرماندار یک استان که با پرچم خود از سایرین متمایز بود. در تونس پس از ۱۷۰۵ این عنوان برای شخص اول کشور (سلطان، حاکم یا شاه) بکار برده شد – م.

[36]. Zouari, "European Capitalist Penetration of Tunisia," 259–71.

[37]. Noureddine Dougui, *Histoire d'une grande entreprise coloniale: La Compagnie des Phosphates et du chemin de fer de Gafsa, 1897–1930* (Tunis: Faculté des lettres de la Manouba, 1995); Abdesslem Ben Hamida, *Le syndicalisme tunisien de la Deuxième Guerre mondiale à l'autonomie interne* (Tunis: Université de Tunis, 1989), 118.

[38]. Jean Poncet, *La colonisation et l'agriculture européennes en Tunisie depuis 1881* (Paris: Impr. Nationale, 1962); Habib Attia, "Les hautes steppes tunisiennes de la société pastorale à la société paysanne" (PhD diss., Université Paris Diderot–Paris 7, 1977).

[39]. Mohamed Moncef M'Halla, "Le developpement du capitalisme dans la Tunisie coloniale (1881–1936)" (PhD diss., Université Paris Diderot–Paris 7, 1979); Hassen El-Annabi, "La Crise de 1929 et ses conséquences en Tunisie" (PhD diss., University of Tunis, 1975).

[40]. Hassine Raouf Hamza, "Eléments pour une réflexion sur l'histoire du Mouvement National pendant l'entre-deux-guerres: la scission du Destour de mars 1934," *Les Mouvements Politiques et Sociales Dans La Tunisie Des Années Trente* (Tunis: CNUDST, 1987), 51–78.

[۴۱]. فلاقه (در لغت به معنای «راهزنان») به گروهی از چریک‌های مبارز جنبش‌های ضداستعماری در شمال آفریقا اطلاق می‌شود. این واژه اغلب برای اشاره به ملی‌گرایان مسلح الجزایری و تونس‌ی به کار می‌رود که برای بیرون راندن فرانسوی‌ها فعالیت می‌کردند. آن‌ها به ویژه در جنگ الجزایر (۱۹۵۴–۱۹۶۲) به رهبری جبهه آزادی‌بخش خلق الجزایر اهمیت داشتند. در تونس، فعالیت فلاقه شامل حمله به زیرساخت‌های حکومتی استعمار فرانسه و هم‌چنین دارایی مستعمره‌نشین‌ها یا مهاجران فرانسوی می‌شد. جنبش فلاقه تا حدودی سازماندهی نشده بود، اما پیوندهایی با اتحادیه‌ی فرحات حشاد (سندیکالیست و سوسیالیست تونس‌ی)، اتحادیه عمومی تونس و حزب نئودستور داشت. نئودستور توانست از نفوذ خود بر فلاقه استفاده کند تا فرانسه را متقاعد سازد که خودمختاری داخلی تونس را به رسمیت بشناسد – م.

[42]. Arousiyya Triki, *al-Haraka al-yusififiyya fi tunis, 1955–1956* (Sfax, Tunisia: Maktabat 'Ala al-Din, 2011).

[43]. Max Ajl, "Farmers, Fellaga, and Frenchmen" (PhD diss., Cornell University, 2019), 56–210.

[44]. import-substitution industrialization (ISI)

[45]. Mahmoud Abdel-Fadil, *Development, Income Distribution and Social Change in Rural Egypt (1952–1970)* (Cambridge: Cambridge University Press, 1976); Ellen Kay Trimmerger, *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru* (New Brunswick, NJ: Transaction, 1978), 41–43.

[46]. Anouar Abdel-Malek, *Egypt: Military Society; the Army Regime, the Left, and Social Change under Nasser* (New York: Random House, 1986); Robert Tignor, *Capitalism and Nationalism at the End of Empire: State and Business in Decolonizing Egypt, Nigeria, and Kenya, 1945–1963* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1998).

[47]. Mervat Hatem, "Economic and Political Liberation in Egypt and the Demise of State Feminism," *International Journal of Middle East Studies* 24, no. 2 (May 1992): 231–51.

[48]. Laura Bier, "The Family Is a Factory: Gender, Citizenship, and the Regulation of Reproduction in Post-War Egypt," *Feminist Studies* 36, no. 2 (2010): 404–32.

[49]. Joel Beinin, "The Communist Movement and Nationalist Political Discourse in Nasirist Egypt," *Middle East Journal* 41, no. 4 (1987): 568–84.

[50]. Timothy Mitchell, *Rule of Experts: Egypt, Techno-Politics, Modernity* (Berkeley: University of California Press, 2002), 153–78.

[۵۱]. نوبی‌ها یگ گروه اتنیکی- زبانی هستند که در شمال سودان و جنوب مصر زندگی می‌کنند. بیش‌تر در امتداد رود نیل و منطقه‌ی اسوان ساکن‌اند. نوبی‌ها به زبان‌های نوبیایی صحبت می‌کنند - م.

[۵۲]. صلاح جدید (۱۹۲۶-۱۹۹۳)، ژنرال سوری، رهبر جناح چپ حزب بعث در سوریه. او توسط جنبش تصحیحی حافظ اسد برکنار شد - م.

[53]. Max Ajl, "The Political Economy of Thermidor in Syria: National and International Dimensions," in *Syria: From National Independence to Proxy War*, ed. Linda Matar and Ali Kadri (Cham, Switzerland: Springer, 2019), 209-45

[54]. Bassam Haddad, *Business Networks: The Political Economy of Authoritarian Resilience* (Stanford CA: Stanford University Press, 2012), 36-60

[۵۵]. Corrective Movement (به عربی: الحركة التصحيحية)، روندی سیاسی در سوریه بود که با کودتایی به رهبری حافظ اسد با هدف حفظ و بهبود «خط سوسیالیست ناسیونالیستی» دولت و حزب بعث آغاز شد - م.

[56]. Habib Belaid, "La crise de l'autonomie syndicale au Maghreb, 1956-1965: de l'alliance avec les partis nationaux au contrôle par les Etats indépendants" (PhD diss., Université de Paris 1, 1982), 222-28, on mines, 137, 258-365, 413-14.

[57]. Max Ajl, "Farmers, Fellaga, and Frenchmen" (PhD diss., Cornell University, 2019), 246-85

[58]. Lars Rudebeck, "Developmental Pressure and Political Limits: A Tunisian Example," *Journal of Modern African Studies* 8, no. 2 (1970): 173-98; Fadhila Amrani, "La réforme agraire" (PhD diss., FDSE, 1979).

[59]. Amrani, "La réforme agraire;" Khalil Zamiti, "Culture, idéologie de la modernité et obstacles au développement en Tunisie" (PhD diss., Paris V

[60]. Eva Rana Bellin, *Stalled Democracy: Capital, Labor, and the Paradox of State-Sponsored Development* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2002).

[61]. Rida al-Zuwari, *al-Sira ' al-tabaqi fi tunis, 1956-1980* (Sfax, Tunisia: Dār Sāmid lil-Nashir, 2009).

[۶۲]. جنگ شش‌روزه‌ی ۱۹۶۷ نبردی بود که از ۵ ژوئن تا ۱۰ ژوئن ۱۹۶۷ میان اسرائیل و کشورهای عربی مصر، سوریه و اردن رخ داد و با پیروزی مطلق اسرائیل به پایان رسید. این نبرد نقطه اوج بحرانی بود که از تاریخ ۱۵ مه تا ۱۲ ژوئن ۱۹۶۷ به درازا انجامید و در آن اسرائیل با شکست ارتش چند کشور عربی قسمتی از خاک آن‌ها را تصرف کرد - م.

[۶۳]. War of Attrition (به عربی: حرب الاستنزاف)، جنگی است که جمال عبدالناصر آن را «جنگ فرسایشی» نام نهاد. این جنگ بین مصر، اردن و سازمان آزادی‌بخش فلسطین از یک سو و اسرائیل از سوی دیگر در سال ۱۹۶۷ درگرفت و تا سال ۱۹۷۰ ادامه یافت. هدف اعراب از آغاز جنگ بازپس‌گیری مناطق از دست رفته‌ی کشورشان در جنگ شش‌روزه بود - م.

[64]. Jeremy Sharp, "Egypt: Background and U.S. Relations," (Washington, DC: Congressional Research Service, March 2019), 26-27, <https://sgp.fas.org/crs/mideast/RL33003.pdf>.

[65]. Raymond Hinnebusch, *Egyptian Politics under Sadat: The Post-Populist Development of an Authoritarian-Modernizing State* (Cambridge: Cambridge

University Press, 1985); Samia Sa'id Imam, *Man yamluk misr? dirasa tahliliyya lil-usual alijtima'iyya li-nukhbat al-infatah al-iqtisadi fi al-mujtama' al-misri, 1974-1980* (Cairo: Dar al-Mustaqbal al-'Arabi, 1986).

[66]. Ibrahim al-'Isawi, *Fi islah ma afsadahu al-infatah* (Cairo: Kitab al-Ahali, 1984).

[67]. Haddad, *Business Networks*, 32 and 175, and "The Political Economy of Development," 131-35 in Hinnebusch, *Syria: Revolution from Above*.

[68]. Haddad, *Business Networks*, 32 and 175, and "The Political Economy of Development," 131-35 in Hinnebusch, *Syria: Revolution from Above*.

[69]. Volker Perthes, *The Political Economy of Syria Under Asad* (London: I. B. Tauris, 1995)

[۷۰]. Hubert Humphrey سیاستمدار آمریکایی که به عنوان معاون رئیس جمهور آمریکا از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ در دوره ریاست جمهوری لیندون جانسون فعالیت کرد - م.

[71]. Burleigh Hendrickson, "Imperial Fragments and Transnational Activism: 1968 (s) in Tunisia, France, and Senegal" (PhD diss., Northeastern University, 2013); Ajl, "Farmers, Fellaga, and Frenchmen," 408-24.

[۷۲]. Wildcat strike (تحت اللفظی به معنای اعتصاب گربه‌ی وحشی‌وار) یا Wildcat action، اعتصاب یا کنش اعتراضی ناگهانی است که توسط کارگران متشکل اما بدون مجوز، حمایت و یا تایید رهبران اتحادیه‌هاشان انجام می‌شود؛ این گونه کنش‌ها که به علت خصوصیت غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی بودن‌شان به این نام خوانده می‌شوند، اغلب غیررسمی و غیرقانونی تلقی می‌شوند - م.

[73]. Ridha Gouia, "Régime d'accumulation et modes de dépendance: le cas de la Tunisie" (PhD diss., University of Tunis, El Manar, 1988).

[۷۴]. بخش بزرگی از نیروی کار کشورهایمانند تونس و مصر در خارج از کشور - در اروپا، و در دوران‌های رونق نفت در کشورهای نفت‌خیز منطقه - مشغول به کار بودند. برای مثال در دهه‌ی ۸۰ میلادی، در دوران رونق نفت بیش از ۳.۵ میلیون مصری، حدود یک سوم نیروی کار رسمی، به کشورهای تولیدکننده‌ی نفت عمدتاً عربستان سعودی و لیبی مهاجرت کردند. در سال ۱۹۸۸ حداقل ۲۰ درصد از حقوق‌بگیران مصری در خارج از کشور شاغل بودند و مبلغ سالانه‌ای که مهاجران می‌فرستادند به‌طور رسمی حدود ۳.۲ میلیارد دلار بود. این مبلغ بین ۱۰ تا ۱۱.۸ درصد از تولید ناخالص داخلی مصر در دهه ۱۹۸۰ را شامل می‌شد. همین مهاجرت گسترده نیروی کار به کشورهای محافظه‌کار روحیه‌ی ناصریستی بسیاری از کارگران را در دهه ۱۹۷۰ و پس از آن تضعیف کرد. تعداد کارگران مهاجر تونس از مصر بسیار کم‌تر بود، اما وجوه ارسالی از سوی همین مهاجران هم بخش مهمی از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۸۸ رسماً حواله‌های کارگران مهاجر نزدیک به ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی تونس را تشکیل می‌داده است - م. منبع:

Joel Beinin, *Workers and Thieves: Labor Movements and Popular Uprisings in Tunisia and Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2016).

[۷۵]. Green Revolution، در کشاورزی به مجموعه‌ای از روش‌های کاربرد ماشین‌آلات کشاورزی، انتخاب گونه‌های پربازده، استفاده از کودها و بهبود روش‌های آبیاری و... اطلاق می‌شود - م.

[76]. Mahmoud Ben Romdhane, "L'Accumulation du capital et les classes sociales en Tunisie depuis l'indépendance" (PhD diss., University of Tunis, Tunis, 1981)

[۷۷]. Ready-to-wear که اغلب به اختصار RTW خوانده می‌شود به پوشاک دوخته‌شده در سایزهای استاندارد (و نه به سفارش یک فرد خاص و مطابق با اندازه‌های وی) گفته می‌شود که در حالت تکمیل‌شده و آماده فروخته می‌شوند. در گذشته، پوشاک اغلب در خیاطی‌های کوچک و ویژه‌ی هر فرد براساس سایز او دوخته می‌شد، اما امروزه با صنعتی‌شدن و استفاده از تجهیزات و ماشین‌آلات کارخانه‌ای و تکنیک‌های تولید سریع، تولید انبوه پوشاک در سایزهای استاندارد به امری رایج تبدیل شده است که هزینه‌های تولید لباس را در مقایسه با پوشاک سفارشی بسیار پایین‌تر آورده است - م.

[۷۸]. کورپوراتیسم (Corporatism) سازمان‌یافتن اجتماعی-سیاسی یک جامعه به وسیله گروه‌های ذی‌نفع عمده یا گروه‌های شرکتی نظیر وابستگی‌های کشاورزی، کسب‌وکار، قومی، کاری، نظامی، حمایتی یا علمی بر مبنای منافع مشترک است. این اصطلاح در آغاز به شیوه‌ی سازماندهی میان دولت و گروه‌های اجتماعی در نظام‌های فاشیستی و اقتدارگرا به کار می‌رفت. این ایدئولوژی در دولت‌های فاشیستی و اقتدارطلب پرتغال و اسپانیا، پیش‌از دوران دموکراسی در آن کشورها معمول بود، و هم‌چنین در برخی دموکراسی‌های امروز مانند سوئد و اتریش نیز معمول است، در واقع گونه‌ای نمایندگی اصناف و گروه‌های سازمان‌یافته در سطح دولت است که در کنار نهادهای نمایندگی مرسوم یعنی پارلمان و احزاب جریان دارد - م.

[79]. Ray Bush, ed., *Counter Revolution in Egypt's Countryside* (London: Zed, 2002); Reem Saad, "State, Landlord, Parliament and Peasant: The Story of the 1992 Tenancy Law in Egypt," in *Agriculture in Egypt: From Pharaonic to Modern Times*, ed. Alan K. Bowman and Eugene Rogan (Oxford: Oxford University Press, 1999); reports of the Land Center of Human Rights, 2000–2008, Cairo, www.lchr-eg.org.

[80]. Government of Businessmen

[81]. Samer Soliman, *The Autumn of Dictatorship Fiscal Crisis and Political Change in Egypt under Mubarak* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2011).

[82]. Zeinab Abul-Magd, "The Brotherhood's Businessmen," *Egypt Independent*, February 13, 2012; Avi Asher-Schapiro, "The GOP Brotherhood of Egypt," *Salon*, January 25, 2012.

[83]. Zeinab Abul-Magd, *Militarizing the Nation: Army Business and Revolution in Egypt* (New York: Columbia University Press, 2017).

[84]. Joel Beinin, *Workers and Thieves: Labor Movements and Popular Uprisings in Tunisia and Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2016).

[85]. Eberhard Kienle, ed., *Contemporary Syria: Liberalization between Cold War and Cold Peace* (London: British Academic, 1994).

[86]. Hinnebusch, *Authoritarian Power and State Formation in Ba'hist Syria*.

[۸۷]. به‌رغم شکل قانونی مالکیت «خصوصی»، اغلب این حاملان اجتماعی مالکیت خصوصی زیر دین رژیم بودند. اما حتی شرکای تجاری خصوصی وفادار به مقامات دولتی می‌توانستند با اعلام وفاداری به رژیم، قدرت اقتصادی خود را به رخ دیگران بکشند. نک. Haddad, *Business Networks*, 63–67.

[۸۸]. برای بررسی دقیق تر نک.

John Waterbury, "Twilight of the State Bourgeoisie," *International Journal of Middle East Studies* 23, no. 1 (1991): 1–17; Bassam Haddad, "Syria's State Bourgeoisie: An Organic Backbone for the Regime," *Middle East Critique* 21, no. 3 (2012): 231–57.

[۸۹]. Social Market Economy. است که ترکیبی از یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری بازار آزاد تعدیل‌شده همراه با سیاست‌های اجتماعی و دولت رفاه است – م.

[90]. Bassam Haddad, "The Political Economy of Syria: Realities and Challenges," *Middle East Policy* 18, no. 2 (2011): 46–61.

[91]. Sami Zemni, "The Tunisian Revolution: Neoliberalism, Urban Contentious Politics and the Right to the City," *International Journal of Urban and Regional Research* 41, no. 1 (January 2017): 70–83.

[92]. Karen Pfeifer, "Neoliberal Transformation and the Uprisings in Tunisia and Egypt," in *Political and Socio-Economic Change in the Middle East and North Africa*, ed. Roksana Bahramitash and Hadi Salehi Esfahani (New York: Palgrave Macmillan, 2016), 21–73.

[93]. Leila Baghdadi, Sonia Ben Kheder, and Hassen Arouri, "In Search of A New Development Model for Tunisia: Assessing the Performance of the Offshore Regime," Working Papers 1118, Economic Research Forum, 2017, <https://ideas.repec.org/p/erg/wpaper/1118.html>; Loes Debuysere, "Between Feminism and Unionism: The Struggle for Socio-Economic Dignity of Working-Class Women in Pre-and Post-Uprising Tunisia," *Review of African Political Economy* (2018): 1–19.

[94]. Benzina Naceur, "Changement technologique et développement agricole" (These de 3ème Cycle, Aix-Marseille II, 1985); Jean Jacques Perennes, *L'eau et les hommes au Maghreb: Contribution a une politique de l'eau en Mediterranee* (Paris: Karthala, 1993)

[95]. Habib Ayeub, "Social and Political Geography of the Tunisian Revolution: The Alfa Grass Revolution," *Review of African Political Economy* 38, no. 129 (2011): 467–79.

[96]. Mathilde Fautras, "Injustices foncières, contestations et mobilisations collectives dans les espaces ruraux de Sidi Bouzid (Tunisie) : aux racines de la 'révolution,'" *Justice Spatiale*, no. 7 (January 2015), <http://www.jssj.org/article/injustices-foncieres-contestations-et-mobilisations-collectives-dans-les-espaces-ruraux-de-sidi-bouzid-tunisie-aux-racines-de-la-revolution/>.

[97]. Beinin, *Workers and Thieves*, 85–92.

[98]. Habib Ayeub, "Food Issues and Revolution: The Process of Dispossession, Class Solidarity, and Popular Uprising: The Case of Sidi Bouzid in Tunisia," in "The Food Question in the Middle East," ed. Malak Rouchdy and Iman Hamdy, special issue, *Cairo Papers in Social Sciences* 34, no. 4 (2017): 86–110; Linda

Matar, *The Political Economy of Investment in Syria* (London: Palgrave Macmillan UK, 2016); Beinin, *Workers and Thieves*, 97–134.

[99]. Abul-Magd, *Militarizing the Nation*, 228–41.

[100]. Dietrich Rueschemeyer, Evelyn Huber Stephens, and John D. Stephens, *Capitalist Development and Democracy* (Chicago: University of Chicago Press, 1992)

[101]. Corinna Mullin and Brahim Rouabah, “Decolonizing Tunisia’s Border Violence: Moving Beyond Imperial Structures and Imaginaries,” *Viewpoint Magazine*, February 1, 2018,

<https://www.viewpointmag.com/2018/02/01/decolonizing-tunisia-border-violence-moving-beyond-imperial-structures-imaginaries/>.

[102]. Jihen Chandoul, “The IMF Has Choked Tunisia. No Wonder the People Are Protesting,” *The Guardian*, January 17, 2018,

<http://www.theguardian.com/commentisfree/2018/jan/17/imf-tunisia-people-rioting-2011-economic-reforms>; Jihen Chandoul, “La propriété des terres dans le nouveau code d’investissement: vers une recolonisation agricole?”

Observatoire Tunisien de l’Economie, May 9, 2014, <http://economie-tunisie.org/fr/observatoire/analyseconomics/recolonisation-agricole-code-d%E2%80%99investissement>.

[103]. Max Ajl, “Development by Popular Protection and Tunisia: The Case of Tataouine,” *Globalizations* 16, no. 7 (2019): 1215–31

[۱۰۴]. رامی مخلوف، مالک اصلی شرکت سیریاتل بزرگترین شرکت تلفن همراه سوریه است و با در نظر گرفتن موقعیت مالی اش گمان می‌رود که بخش عمده‌ای از اقتصاد سوریه در دست او است. رامی مخلوف در زمینه‌های گوناگون تجاری مانند مخابرات، نفت و گاز، ساخت‌وساز، امور بانکی، شرکت هواپیمایی، و خرده‌فروشی فعال است. این شایعه وجود دارد که هیچ شرکت خارجی بدون گرفتن رضایت او نمی‌تواند در سوریه آغاز به کار کند – م.

<https://wp.me/p9vUft-2FE>: «نقد» لینک مقاله در سایت



سرمایه‌داری در مصر یا سرمایه‌داری مصری؟

نوشته‌ی: آرون جیکز و احمد شکر

ترجمه‌ی: سهراب نیکزاد

چگونه تاریخچه‌ای از سرمایه‌داری می‌تواند هم‌زمان محلی و جهانی باشد؟ چگونه می‌توانیم سرگذشتی را روایت کنیم که هم منطبق بر تجربه‌های متمایز سرزمینی خاص باشد و هم معطوف به الگوهای کلان‌تری که مقوله‌ای هم‌چون «سرمایه‌داری» را معنادار می‌کند؟ پاسخ‌های ما به این پرسش‌ها در گرو تمایزی ساده اما پراهمیت است. در فصل حاضر بازتفسیری از تاریخ سرمایه‌داری در مصر و نه «سرمایه‌داری مصری» ارائه می‌شود. [۱] این تاریخ آشکارا با تاریخ سرمایه‌داری انگلستان، هند یا ایالات متحده تفاوت دارد، هرچند این تاریخ‌ها هرگز دقیقاً در قالب مرزهای ملی امروزی تعریف نشده‌اند. بنابراین، در این فصل در پیگیری دگرگونی‌های عمیق دو سده‌ی اخیر دو استدلال مرتبط به هم مطرح می‌شود.

یکم، مردم مصر مثل مردم هر جای دیگری هم‌زمان در فضاها و چندگانه‌ی قدرت و انباشت زندگی می‌کنند. این فضاها و میان‌کنش‌هاشان ممکن است تغییر کند و می‌کند. چگونگی پدید آمدن این فضاها را باید موضوع پژوهشی واکاوانه قرار داد، نه این که آن‌ها را ویژگی مفروض جغرافیای هر کشوری دانست.

پژوهش‌های کنونی درباره‌ی مصر معمولاً تاریخ این کشور را به مرحله‌های مجزا تقسیم می‌کنند: توسعه‌گرایی تدافعی، سرمایه‌داری استعماری، سرمایه‌داری دولتی و نولیبرالیسم. این دوره‌بندی به شکل سودمندی وقایع مصر را به الگوهای گسترده‌تر جهانی پیوند می‌زند، هرچند این خطر را در پی دارد که مصر موجودیتی باثبات در نظر گرفته شود که تغییرات تاریخی آن در نتیجه‌ی تکانش‌هایی با خاستگاهی بیرونی رخ می‌دهد. با این حال، مصر صرفاً مکانی به‌شمار نمی‌آید که گرایش‌های بحرانی از پیش موجود و راهبردهای انباشت در آن مدام از نو تکرار می‌شوند. بلکه انواع پویه‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی — که برخی زاییده‌ی درون و برخی بیرون کشور است — دست به دست هم داده‌اند تا پیکربندی‌های یگانه‌ای از قدرت سیاسی و اقتصادی را در مقیاس‌های جغرافیایی مختلفی ایجاد کنند. این پیکربندی‌های ناموزون همواره در فرایندهای فرمانطقه‌ای و فراملی ریشه داشته است بی‌آن‌که صرفاً به این فرایندها تحویل‌پذیر باشند. این پیکربندی‌ها به ترتیبات حاکم بر زندگی هرروزه در مصر و نیز به جریان‌های کالاها، مردم، سرمایه و ایده‌هایی وابسته‌اند که این کشور را به سایر کانون‌های منطقه‌ای و جهانی پیوند می‌دهد.

دوم، مجموعه‌ای از نقش‌آفرینان، در سراسر تاریخ مدرن مصر، سازوکارهای سیاسی گوناگونی را به کار بسته‌اند تا وجوه لازم برای روندهای پیاپی انباشت را فراهم کنند. انباشت سرمایه از راه تولید کالاها مستلزم این است که وجوهی از پیش وجود داشته باشد تا بتوان آن را به‌عنوان سرمایه به کار انداخت. سرمایه‌دارهای مصری، خواه در کاشت پنبه یا ساخت کارخانه‌ها، اغلب به سرمایه‌ای بیش از آنچه در دست دارند نیاز داشته‌اند. آن‌ها برای رسیدگی به این کمبود سرمایه بر ترکیب‌های متغیر مالیات‌ستانی، رانت، بدهی، کمک و سلب‌مالکیت — به‌طور خلاصه، شکل‌های انباشتی که بیش‌تر مستلزم واگذاری سیاسی ارزش است تا سودهای تولیدی — متکی بوده‌اند.

در پژوهش‌های جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری تا مدت‌ها تأکید می‌شد که در آن دسته از فرایندهایی که مارکس با عنوان «انباشت بدوی» توصیفشان می‌کند چندان که ویژگی مداوم و ضروری خودگستری سرمایه نمایانده می‌شود از وجه گذشته‌ی سرمایه سخنی نمی‌رود. همان‌طور که در این حوزه‌ی نظری استدلال شده است، تولید سودآور کالاها برای فروش در بازارهای جهانی بر ترکیبی ناپایدار از منابع متکی‌ست که بیرون از «منزلگاه» خود تولیدشان قرار دارد.^[۲] این بینش‌ها اغلب به وابستگی‌های اساسی بین استخراج {ارزش} در مستعمره‌ها و انباشت اصلی در مام‌کشور یا متروپل اشاره داشته‌اند. با این همه، آن‌چه در این برداشت‌ها کم‌تر به چشم می‌آید میان‌کنش موجود بین این فرآیندهای دوگانه درون فضاهایی‌ست که در نظم جهانی جایگاهی فرودست دارند.

از این زاویه، تاریخ سرمایه‌داری در مصر طی دو سده‌ی گذشته چندین الگوی شناسایی‌پذیر از خود نشان داده است. پیش از همه، نقش‌آفرینی دولت است، نه فقط در مقام تضمین‌کننده‌ی ترتیباتی که پدیدآورنده‌ی «نظام» بازار است بلکه مستقیماً در خود فرایند تولید. خشونت دولتی، در انبوهی از شکل‌ها، برای متوقف کردن رشد هزینه‌های تولید بنگاه‌های سرمایه‌داری حیاتی بوده است. دوم، دولت در مقام خواهان سودهای تولید — فرقی نمی‌کند مستقیم از طریق مالکیت دولتی باشد یا غیرمستقیم از راه مالیات‌ستانی — بسیاری مواقع کوشیده است که نیازمندی‌های تولید را با رانتهای برگرفته از جایگاه مصر در تجارت جهانی و جغرافیای سیاسی برآورده کند. سوم، حتی زمانی که این راهبردهای رانت‌جویی به شکلی وارونه به‌عنوان نوعی انباشت بدوی عمل کرده باشند، باز هم به‌ندرت نیاز کشور به سرمایه را برآورده کرده‌اند. کمبودهای سرمایه مدام با استقراض خارجی جبران می‌شدند. بدهی هم‌چون اندامی کمکی برای سرمایه می‌تواند هزینه‌های جاری را به طمع سودهای آتی به آینده موکول کند. این امکان بارها به بحران‌های خارجی انباشت مجال داده است تا مدام خود را هم‌چون راه‌حلی میسر برای مشکلات مالی مصر بنمایاند. همه‌ی این ابزارهای کسب و به‌کارگیری سرمایه با شیوه‌های پیچیده‌ای که معمولاً حدود مرزهای ملی امروزی را زیرپا گذاشته است، فضاهاى قدرت و انباشت در داخل مصر را به جهان پیرامونش پیوند زده است.

نگاهی دوباره به سرمایه‌داری استعماری در مصر

مسیر حرکت مصر در سده‌ی نوزدهم را گاهی هم‌چون سرگذشت منطقه‌ای مستقل بازگو کرده‌اند که به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری کشیده شده است؛ البته بهتر است به این حرکت هم‌چون گذار از یک رشته ترتیبات امپراتوری به ترتیباتی دیگر نگریست. مصر در چارچوب «اقتصاد دستوری» امپراتوری عثمانی^۱ تأمین‌کننده‌ی بسیار مهم غله برای ارتش سلطان و نیز شهرهای مقدس حجاز بود.^[۳] در کنار کشت این کالاهای راهبردی، شبکه‌های بازرگانی داخلی آمیزه‌ای غنی از تخصص‌های محلی در صنایع دستی مرغوب و مواد غذایی خاص ایجاد کرده بود.^[۴] با این همه، غله‌ی مصر هم‌چنان عامل اصلی جذابیتش برای قدرت‌های رقیب در منطقه‌ی مدیترانه باقی ماند. یک دهه پیش از تهاجم نظامی ناپلئون در ۱۷۸۹، تلاش عثمانی‌ها برای جلوگیری از انتقال گندم و برنج مصر به اروپا سبب کشاکش‌های فزاینده با فرانسه شده بود.^[۵] برخلاف ادعاهای نمایشی امپراتوری، تا حدی برای رسیدن به غله‌ی مصر بود که ارتش ناپلئون در ۱۷۹۸ دست به تهاجم نظامی زد.^[۶]

بعد از نبرد انگلستان و عثمانی {در خلال جنگ‌های ناپلئونی}، معاون فرمانده‌ی نیروهای نظامی عثمانی که برای بیرون راندن فرانسوی‌ها اعزام شده بودند، تصدی مصر را در اختیار گرفت. محمدعلی پاشا در

مقام حاکم («والی») جدید عثمانی کوشید با ایجاد ارتشی منظم بر پایه‌ی سربازگیری اجباری، سلسله‌ی پادشاهی مستقلی از خاندان خود ایجاد کند. او به رشته‌ای عملیات نظامی دست زد، ابتدا به نمایندگی از سلطان عثمانی در شبه‌جزیره‌ی عربستان و یونان، و سپس علیه نیروهای نظامی استانبول هنگامی که سوریه‌ی بزرگ را فتح کرد. [۷] پاشا برای تأمین هزینه‌های اقدامات مخاطره‌آمیز نظامی و پروژه‌های دولت‌سازی خود دو تصمیم سرنوشت‌ساز گرفت.

نخست، محمدعلی با هم‌راهی کارسالاری انگلیسی به نام تامس و گهورن [Thomas Waghorn] مسیری زمینی بین اروپا و هند بریتانیا ایجاد کرد. شرکت و گهورن و حکومت مصر با هدایت آمدوشد و بازرگانی به بندرها و شبکه‌های حمل‌ونقل مصر، توافق کردند که در رانت‌های حاصل از موقیعت منحصر به فرد کشور با یک‌دیگر سهیم شوند. [۸] دوم، پاشا در سال ۱۸۲۱ رفته‌رفته کشاورزان دلتای نیل را به کشت پنبه‌ی الیاف‌بلند برای فروش به کارخانه‌های نساجی انگلستان شمالی واداشت. [۹] تغییر اجباری زمین‌های کشاورزی برای کشت پنبه، با این که مصر سده‌ها کالاهای کشاورزی صادراتی تولید می‌کرد، صرفاً به معنای جایگزینی ساده‌ی کشت یک محصول با محصولی دیگر نبود؛ بلکه مستلزم تغییری بنیادی در اهداف کاری بود که کشاورزان مصری انجام می‌دادند. جذابیت اصلی غله‌ی مصر برای استانبول در کاربرد غذایی آن نهفته بود. در مقابل، پنبه به‌ازای پولی فروخته می‌شد که بعدتر با آن چیزهای دیگری می‌شد خرید. به این ترتیب، دولت نظامی — مالی جدید تا آنجا که می‌شد این ارزش پولی را از آن خود کرد. [۱۰]

تبدیل پنبه به پول ایجاب می‌کرد که مصر پا به بازاری جهانی بگذارد که در آن الیاف ارزان و برده‌ساخت ایالات متحده دست بالا را داشت. حکومت محمدعلی برای رقابت با بارآوری حیرت‌انگیز ایالت‌های جنوبی آمریکا کوشید بازار پنبه را به چند بخش مختلف تقسیم کند: از طریق ترویج گونه‌های الیاف‌بلند پنبه که نسبت به گونه‌های «مناطق مرتفع»، که بخش عمده‌ی صادرات ایالات متحده را شامل می‌شد، با قیمت‌های بالاتری فروش می‌رفتند. به‌علاوه پاشا تا اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰ این محصول را به انحصار نیز درآورد. نظارت بر برداشت سالانه‌ی محصول این امکان را به دولت داد تا با تحمیل قیمت‌های پایین‌تر در ورودی مزارع و مذاکره بر سر قیمت‌های صادراتی بالاتر با تاجران خارجی حاشیه‌ی سود خود را افزایش دهد. [۱۱] و رژیم جدید مصر با این که نمی‌توانست جا پای «پادشاهی پنبه»ی آمریکایی بگذارد، با استفاده از قهر تمام‌عیار راه‌های دیگری برای افزایش سودها یافت. [۱۲] بیگاری، همانا مالیاتی سالانه از جنس زمان کار، سده‌ها بود که وجود داشت. محمدعلی موارد به‌کارگیری آن را از اساس گسترش داد. [۱۳] اگرچه تا آن زمان بیگاری اسماً کاری بود که در امور عام‌المنفعه صرف می‌شد، طبقات حاکم مصر در دهه‌های بعدی مشمولان بیگاری را معمولاً به املاک خصوصی خود روانه می‌کردند. [۱۴]

محمدعلی برای تحکیم حاکمیت خود، نخبگان **مملوک** پیشین را به قتل رساند و نظام موجود کشت مالیاتی (التزام [iltizam]) را ملغی کرد. تلاش‌های اولیه‌ی او برای ایجاد نظامی جدید برای عواید حکومتی با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو شد. دهقانان اغلب تمایلی به کاشت پنبه نداشتند؛ بسیاری به جای این که به خواسته‌های حکومت تن بدهند زمین‌هایشان را ترک کردند. در این میان، تاجران خارجی چشم‌انتظار برچیده شدن نظام انحصاری بودند. پس از بحران اقتصادی جهانی ۳۷-۱۸۳۶ که طی آن قیمت‌های پنبه سقوط کرد، محمدعلی کنترل دولتی بر محصولات کشاورزی را به ازای مالیات‌های مستقیم زمین کنار گذاشت. [۱۵] حکومت با چشم‌پوشی از بخشی از سودهای بالقوه‌اش توانست خود را از برخی مخاطره‌های بی‌ثباتی قیمت‌های جهانی در امان نگاه دارد.

با این همه، اجرای این نظام عواید دولتی به دو گروه مهم از واسطه‌ها نیاز داشت. یکم، در این نظام جدید به‌منظور گسترش کشت محصول فروشی و تحمیل مطالبات مالیاتی از آن به دهقانان، به برجستگان روستایی و اعضای خاندان پاشا زمین‌های معاف‌از مالیات یا با مالیاتی ناچیز واگذار شد. اینان به مرور زمان به هسته‌ی اصلی طبقه‌ای از کلان‌زمین‌داران بدل شدند که باریکه‌های وسیعی از مناطق روستایی را تحت کنترل داشتند و در بخش عمده‌ی سده‌ی بعدی بر سیاست مصر مسلط بودند. [۱۶] دوم، با هدف مدیریت دادوستدهای فصلی محصول پنبه، حکومت به تاجران و بانک‌داران خارجی اجازه داد تا در در روستاهای دور از ساحل فعالیت کنند. این دسته‌ی روبه‌افزایش مهاجران یونانی، یهودی و منطقه‌ی شام طبقه‌ای از تاجران را شکل دادند که شرکت‌هایشان از نفوذی ماندگار در تجارت مصر برخوردار شدند.

محمدعلی پروژه‌های گوناگونش را در دوران طولانی حکمرانی خود بدون توسل به بدهی تأمین مالی کرد. [۱۷] البته این ترتیبات در زمان جانشینان او تغییر کرد. مرگ پاشا در ۱۸۴۸ هم‌زمان شد با بحران اقتصادی بزرگی در اروپای غربی؛ کار و سرمایه به سبب فرصت‌های اندک اشتغال سودآور بلااستفاده مانده بودند. رهایی از این بن‌بست مستلزم پیوندی نو بین مالیه‌ی کلان و محیط انسان‌ساخت بود. سرمایه با ابزارهای مالی جدید که سودهای کنونی را به پشت‌گرمی مطالبه‌ی ثروت آتی به وقتی دیگر موکول می‌کرد، یک‌پارچه و به سمت کارهای عظیم ساختمانی و مهندسی در ابعادی عظیم کشانده شد. [۱۸] این «ترمیم فضایی» به بازسازی اقتدارگرایانه‌ی پاریس مدرن توسط بارون هوسمان انجامید. [۱۹] بحران میانه‌ی سده‌ی نوزدهم هم‌چنین تصویری تازه از مستعمره‌های اروپا را برانگیخت: عرصه‌های بالقوه‌ای برای سرمایه‌گذاری با نرخ سودهایی بیش از آن‌چه بازارهای کشورهای مرکز می‌توانستند عرضه کنند، [۲۰] که از پیامدهایش گسترش چشم‌گیر زیرساخت‌های بزرگ‌مقیاس در سراسر جهان بود. [۲۱]

جانشینان محمدعلی در این بافتار از پیشنهاد‌های کارشناسان مالی خارجی استقبال کردند. سعید پاشا در ۱۸۵۴ به امید دست‌وپا کردن نقش گذرگاهی جهانی برای مصر، امتیاز خاک‌برداری آبراهی را از میان تنگه‌ی سوئز به فردینان دو لیسپس واگذار کرد. شرکت سهامی جدیدی به نام شرکت جهانی کانال سوئز [La Compagnie Universelle du Canal de Suez] برای عرضه‌ی عمومی سهام در سرتاسر اروپا آگهی داد. هنگامی که سرمایه‌گذاران کم‌دل‌وجرات حدود ۴۰ درصد از سهام شرکت را خریداری‌نشدند، سعید ناگزیر به خرید آن‌ها شد. [۲۲] حکومت مصر در همین سال‌ها برای تأمین بودجه‌ی بازمهندسی محوطه‌های روستایی که برای پنبه استفاده می‌شدند، وام‌های بیش‌تری گرفت؛ آبراه‌ها و آب‌بندهایی احداث کرد تا آبیاری دائمی به کشت تابستانه‌ی پنبه برسد، و شبکه‌ای از راه‌آهن ایجاد کرد تا محصول برداشتی را برای صادرات به اسکندریه جابه‌جا کند. [۲۳] این وام‌ها بر پایه‌ی یک شرط‌بندی خوش‌بینانه بود. تا زمانی که سرعت رشد درآمدهای حکومتی بیش از بهره‌ی بدهی‌ها بود، این شرط‌بندی بازده داشت. وگرنه بدهکار هم‌چنان بدهکار می‌ماند.

در دهه‌ی ۱۸۶۰، رویدادهای جهانی به برآوردی اشتباه و فاجعه‌بار انجامید. در جریان جنگ داخلی آمریکا، **اتحادیه** {ایالت‌های شمالی} با محاصره‌ی دریایی بنادر ایالت‌های **هم‌پیمان** {ایالت‌های جنوبی} کمبود جهانی پنبه را موجب شد. [۲۴] حکومت مصر در دوران اسماعیل پاشا که در ۱۸۶۳ به قدرت رسیده بود با امید بستن به قیمت‌های تورمی پنبه وام‌های بیش‌تری گرفت. مصر زمانی که جنگ پایان یافت و قیمت‌های پنبه سقوط کرد با کمبود شدید درآمد روبه‌رو شد. حکومت در طول دهه‌ی بعدی برای انجام تعهدات خود تقلا می‌کرد. اسماعیل هم‌زمان که مزارع شکر و کارخانه‌های فرآوری را در منطقه‌ی **مصر علیا** ایجاد می‌کرد اتکای خود را به کار برده‌ها و هم‌چنین بیگاری بیش‌تر کرد. [۲۵] بسیاری از کشاورزان فقیرتر از ترس مأموران مالیات‌ستانی گریختند و حکومت نیز زمین‌هاشان را به مالکان متمول‌تری واگذار کرد که از عهده‌ی پرداخت مالیات برمی‌آمدند. [۲۶] دیگران زیر بار قرض سنگین از وام‌دهندگان محلی رفتند تا از پس نرخ‌های مالیات بریبایند که اینک افزون بر توش‌وتوان مزرعه‌هاشان بود. در ۱۸۷۱ حکومت که در صدد بود تا درآمدهای درازمدت را فدای سودهای کوتامدت کند، **قانون مقابله** [Muqabala Law] را وضع کرد که براساس آن کشاورزانی که ارزش پنج‌ساله‌ی مالیات زمین را پیش‌پرداخت می‌کردند از حقوق کامل مالکیت و تخفیف دائمی در آینده برخوردار می‌شدند. [۲۷] با این حال، مصر برای سامان‌دهی پرداخت‌های جاری وام‌های جدیدی از اروپا گرفت و اسماعیل باقی سهام حکومت در کانال سوئز را در سال ۱۸۷۵ به حکومت بریتانیا فروخت.

دولت تا ۱۸۷۶ دیگر عملاً ورشکسته بود. نمایندگانی از دارندگان اصلی اوراق قرضه کنترل امور مالی دولت را به دست گرفتند. صندوق بدهی عمومی جدیدی [the Caisse de la Dette Publique]، که اجازه داشت بازپرداخت بدهی‌ها را اولویت اصلی خود قرار بدهد، کاهش‌های ویران‌گری در بودجه وضع کرد. [۲۸] این اقدامات ریاضتی خشم عمومی گسترده‌ای برانگیخت و به شکل‌گیری جنبشی برای استقلال مالی و حاکمیت قانون‌مدار به رهبری احمد عرابی پاشا، یک افسر نظامی مصری، انجامید. [۲۹] حکومت بریتانیا در سال ۱۸۸۲ از بیم این که مصر در صورت موفقیت این قیام تصمیم بگیرد از پرداخت بدهی‌ها سرباز بزند، دست‌آویزی برای حمله‌ی نظامی پیدا کرد. [۳۰] مصر اگرچه در ظاهر یکی از ولایت‌های عثمانی باقی ماند، به کشوری «تحت‌الحمایه در لفافه» بدل شد که ستادی از «مستشاران» خارجی کنسول‌گری بریتانیا در قاهره اداره‌اش می‌کرد. به این ترتیب اشغال‌گری بریتانیا تضمین کرد که پرداخت تعهدات بدهی‌های خارجی کماکان ضرورت درجه‌اول دولت مصر باقی بماند. زین پس نزدیک به نیمی از درآمدهای سالانه‌ی دولت مستقیم به جیب دارندگان اوراق قرضه سرازیر می‌شد. [۳۱]

بریتانیایی‌ها در توضیح ورشکستگی مصر آن را از نشانه‌های «استبداد شرقی» می‌دانستند. آنان در روایت‌های خود از تاریخ متأخر مصر از روی مصلحت از اشاره به بانک‌های خارجی سودبرده از بدبختی‌های این کشور چشم‌پوشی کردند. و از همین روست که مجموعه‌ای از مشکلات ساختاری را که نتیجه‌ی بدهی خارجی کمرشکن بود به ناکامی‌های کشورداری و داوری اخلاقی مصر نسبت دادند. این تشخیص که از روی منفعت‌طلبی بود، مبنایی شد برای خط‌مشی‌هایی در کشاورزی که مدتی پا به عرصه گذاشتند تا سرآغاز تغییر رویکردی در شرایط اقتصادی مصر باشند. در کانون تصور اشغال‌گران از یک هم‌زیستی پرمنفعت بین دهقانان و دارندگان خارجی اوراق قرضه نقد طبقاتی روشنی به رژیم خدیوی وجود داشت. آن‌ها استدلال می‌کردند که خاندان محمدعلی و ملازمانش با انحصاری کردن منابع عمومی برای نفع خصوصی خود شرایط لازم را برای تولید کشاورزی متزلزل کرده‌اند. [۳۲]

طی دو دهه‌ی بعدی، زمامداران بریتانیایی مزرعه‌های خانوادگی کوچک را، به همراه کار کودک رایگانی که به وفور فراهم بود، مکانی دل‌خواه برای کشت پنبه‌ی خام ارزان یافتند. [۳۳] بریتانیایی‌ها برای تغییر توزیع نابرابر زمین‌های کشاورزی هیچ اقدامی نکردند؛ در عوض با استانداردسازی حقوق مالکیت، بازاریابی نرخ‌های مالیاتی، گسترش ترابری روستایی و بیش از هرچیز بهبود تأمین آب آبیاری امیدوار بودند که قیدوبند را از بارآوری دست‌نخورده‌ی خرده‌مالکان بردارند که تلاش‌های قبلی اینان در اثر مانع‌تراشی به اصطلاح استبداد خدیوی در این راستا بی‌نتیجه مانده بود. [۳۴]

این برنامه‌ی «توسعه‌ی اقتصادی» هم‌چون گذشته نیازمند سرمایه‌گذاری چشم‌گیری برای احداث زیرساخت‌های جدید، آباد کردن زمین‌ها و خریداری دام و ماشین‌آلات بود. اما ترتیباتی که بعد از ۱۸۷۶

به دلیل ورشکستی اعمال شد، توان دولت مصر را برای گرفتن وام‌های جدید محدود کرد. بنابراین، بریتانیایی‌ها کوشیدند تا کشور اشغالی را به آزمایشگاهی استعماری برای سرمایه‌گذاری خارجی از طریق بنگاه‌های خصوصی مبدل کنند. [۳۵] جالب‌تر از همه تلاش لرد کرومر، سرکنسول بریتانیایی، بود برای ترویج به‌کارگیری سرمایه‌ی اروپایی در قالب ارائه‌ی وام‌های رهنی به کشاورزان مصری. [۳۶]

این تلاش‌ها برای ایجاد پیوندهای تازه میان کشاورزان مستعمره‌ها و تأمین‌کنندگان مالی مام‌کشور باز هم حکایت از این داشت که کمبود سرمایه در مصر راه‌چاره‌ای برای مشکلات اقتصادی جای دیگری است. در اواخر سده‌ی نوزدهم، دهه‌ها سرمایه‌گذاری رقابتی در صنعتی‌سازی، به‌ویژه در اروپا و ایالات متحده، به افت شدید و طولانی اضافه‌تولید و کاهش قیمت کالاها انجامید که به رکود بزرگ (یا طولانی) سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶ شهرت دارد. [۳۷] هم‌زمان که وجوه عاطل و باطل در لندن، پاریس و بروکسل انباشته می‌شدند، طرفداران بانکداری کشاورزی استدلال می‌کردند که مزرعه‌های مصر وادی دست‌نخورده و جذابی برای سرمایه‌گذاری است. در اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰ به‌نظر می‌رسید که چشم‌انداز آرمان‌شهری اشغال‌گران از تأمین مالی کشاورزی به واقعیت می‌پیوندد. مصر مدتی کوتاه به‌عنوان الگویی برای توسعه‌ی استعماری از شهرتی جهانی برخوردار شد. [۳۸] در ابتدا، بانک‌های جدید مصر کسب‌وکار خود را عمدتاً بر ارائه‌ی وام به‌اعتبار دارایی‌های غیرمنقول یا اجناس تجاری متمرکز کردند. اما زمانی که سرمایه‌گذاری خارجی کشور را فراگرفت، بسیاری از این نهادها رفته‌رفته دستی هم در ابزارهای مالی پول‌سازتر اما پرخطر پیدا کردند. در اوج رونق سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶، چندین بانک برجسته با سررسید کوتاه‌مدت و تمدیدپذیر از اروپا استقراض می‌کردند تا بر اساس گواهی‌های سهام شرکت‌های مصری وام بدهند؛ بسیاری از این شرکت‌ها مشغول انواع دیگر دادوستدهای مالی بودند. [۳۹] فراوانی اعتبار آسان‌یاب به حساب مالی عظیمی انجامید و موجب تورمی مداوم در ارزش زمین و قیمت سهام شد.

بانک انگلستان {بانک مرکزی انگلیس} در پاییز ۱۹۰۶ تصمیم به افزایش نرخ شاخص بهره‌ی خود گرفت. هنگامی که سیل حرکت پول‌های بی‌دردسر از انگلستان متوقف شد، آن بنای عظیم متکی بر بدهی‌ها فرو ریخت. [۴۰] کارگزاران بریتانیایی اصرار داشتند که این تصمیم صرفاً سیاستی موقتی برای اصلاح سوداگری بیش‌ازحد سهام است. با این همه تا تابستان ۱۹۰۷، مطبوعات عربی از تعلیق کامل اعتبار روستایی گزارش می‌دادند. پیامد این اتفاق موج گسترده‌ای از امتناع از بازپرداخت‌ها از سوی همان طبقه از خرده‌مالکانی بود که بریتانیایی‌ها مدت‌ها سنگ هواخواهی آن‌ها را به سینه می‌زدند. [۴۱]

در این مقطع نسل تازه‌ای از نویسندگان و کنش‌گران مصری، خشمگین از اذعان یا رسیدگی اشغال‌گران به ابعاد واقعی بحران، چشم‌اندازی از استقلال را ترسیم می‌کردند که از برنامه‌ی چنددهه بعد آنان یعنی

ناسیونالیسم اقتصادی حکایت داشت. بنا به استدلال آن‌ها، «بیماری» شاخص وضعیت استعماری مصر نه فقر بود و نه توسعه‌نیافتگی. [۴۲] بلکه اتکای کشور به سرمایه‌ی خارجی بود که ثبات و هم‌چنین آزادی را از زندگی عموم مردم مصر ربوده بود. آن‌ها با غنیمت شمردن نقش مصر به‌عنوان «کشوری کشاورزی» و تولیدکننده‌ی پنبه‌ی خام، خواستار تأسیس بانکی ملی و شبکه‌ای از انجمن‌های تعاونی شدند که چه‌بسا در کنار هم موجودی سرمایه‌ی ملی را افزایش دهند.

جنگ جهانی اول در عمل شرایط را برای قلمروبندی این‌چنینی سرمایه ایجاد کرد. اما این چشم‌انداز اقتصادی ناسیونالیستی در اثر نوعی نقش‌آفرینی کم‌تر شناخته‌شده‌ی ترفندهای پولی، به صورت مضحکی به واقعیت پیوست. اعلام رسمی تحت‌الحمایگی مصر در سال ۱۹۱۴ اختیارات بی‌سابقه‌ای برای تنظیم تولید کشاورزی و کنترل نهادهای مالی کشور به بریتانیا بخشید. [۴۳]

تقاضای سربه‌فلک‌کشیده‌ی جهانی برای پنبه همراه شد با محدودیت‌های وارداتی دوران جنگ برای دریافت موجودی پولی فزاینده‌ای که ناسیونالیست‌های اقتصادی مصر خواهانش بودند. با این همه، افزایش ارزش پوند مصری در گردش بیش‌تر به نفع تلاش‌های جنگی بریتانیا تمام شد تا خود مصری‌ها. مستشاران بریتانیایی مصر تحت‌الحمایه در آوریل ۱۹۱۶ با مشورت **بانک انگلستان** مقرر کردند که پشتوانه‌ی اسکناس‌های کاغذی در مصر نه ذخایر طلا بلکه ارواق خزانهداری بریتانیا باشد؛ پس هر پوندی که چاپ می‌شد گویی وامی فوری از طرف مصر به حکومت بریتانیا بود. [۴۴] و چون بدهی بریتانیا عمدتاً به پوند استرلینگ بود، مصر را از استاندارد بین‌المللی طلا کنار گذاشت و گونه‌ای استاندارد مبادله‌ی استرلینگ را جای‌گزین آن کرد. در پی آن، کاهش ارزش واحد پولی مصر تورم سختی را به مصرف‌کنندگان عادی تحمیل کرد. به‌علاوه باعث شد که مصر پس از جنگ در دل جغرافیای اقتصادی امپراتوری بریتانیا بیش‌ازپیش متعهد شود. بدهی‌های مصر به بانک‌های بریتانیایی انگیزه‌ی اصلی دهه‌ها حکمرانی استعماری «در لفافه» بوده است. اینک، ناتوانی یا بی‌میلی بریتانیا به پرداخت بدهی‌هایش به مصر دلیل دیگری شد بر امکان‌ناپذیری قطع پیوند استعماری میان آن‌ها. [۴۵]

نگاهی دوباره به توسعه‌ی ملی در مصر

به‌رغم تلاش‌های بریتانیا برای احیای قدرت مالی و سیاسی خود در مصر، پایان جنگ جهانی اول سرآغازی شد بر افول امپریالیسم اروپایی و همراه با آن زوال گونه‌ای اقتصاد جهانی که از طریق نهادهای امپراتوری اداره می‌شد. در حالی که چهاردهه‌ی پیش از جنگ عصر طلایی جهانی‌سازی امپراتوری به‌شمار می‌آمد — که مشخصه‌اش رشدی چشم‌گیر در تجارت جهانی، گسترش مالیه‌ی بین‌المللی، افزایش مهاجرت و سرمایه‌گذاری کلان برون‌مرزی بود — اینک این شالوده‌های اقتصاد جهانی امپراتوری رفته‌رفته با

مخالفت‌های جدی روبه‌رو می‌شد. [۴۶] مصر هم‌چون ایرلند و هند به عرصه‌ی اصلی مقاومت ضداستعماری در برابر امپراتوری بریتانیا بدل شد. خیزشی ناسیونالیستی در ۱۹۱۹ به‌سرعت کشور را فراگرفت. سه سال بعد بریتانیا با اعطای شکل محدودی از استقلال به مصر موافقت کرد.

پس از آن، ناسیونالیست‌ها کوشیدند نهادهایی را ایجاد یا هدایت کنند تا بتوانند پروژه‌ی حاکمیت مصری را پیش ببرند. آن‌ها بر این باور بودند که استقلال واقعی مستلزم نوعی بازپیکربندی ترتیبات سیاسی - اقتصادی است که امکان انباشت سرمایه را در مقیاس امپراتوری میسر کند. طولی نکشید که آن‌ها با ایجاد نهادهایی که فعالیت‌شان در سطحی ملی سازمان یافته بود به مخالفت با امتیازاتی برخاستند که سرمایه‌ی خارجی از آن سود می‌جست.

با این‌که از اوایل سده‌ی بیستم ایده‌های مربوط به توسعه از مؤلفه‌های استدلالی ناسیونالیسم مصری به‌شمار می‌رفت، در خلال جنگ جهانی اول بود که این ایده‌ها به‌مرور به وصله‌ی نهادی ماندگار پروژه‌ی ناسیونالیستی بدل شد. کمیسیون تجارت و صنعت که در سال ۱۹۱۶ به دستور اسماعیل صدقی، وزیر دارایی مصر، تشکیل شد تلاشی اولیه برای پیشبرد چنین پروژه‌ای بود. [۴۷] پس از جنگ، ازسرگیری واردات خارجی تا مدتی از فوریت طرح‌های آن کمیسیون کاست. اگرچه در عمل ثابت شد که ایده‌های اصلی آن - تنوع‌بخشی اقتصادی، بهسازی کشاورزی و حمایت دولتی از صنعتی‌سازی محدود - به شکلی چشم‌گیر ماندگار می‌شوند. [۴۸]

سه نیرو در این سال‌ها بر زندگی اقتصادی در مصر سایه افکنده بود: اولیگارش‌های زمین‌دار، سرمایه‌ی خارجی و بورژوازی نوپایی که شامل خارجی‌های ساکن در کشور، بازماندگان‌شان و گروهی کوچک‌تر می‌شد که رفته‌رفته هواخواه هویت ملی مصری می‌شدند. طلعت حرب در سال ۱۹۲۰ یک شرکت سرمایه‌گذاری پایه‌گذاری کرد که به مهم‌ترین اقدام صنعتی این دوره بدل شد: **بانک مصر حرب** [Bank Misr. Harb] و محفلش در این شرایط می‌توانستند از تندتر شدن احساسات ناسیونالیستی و تحریم‌های مردمی ضدبریتانیا در دوره‌ی بین دو جنگ جهانی سود ببرند. [۴۹] با این حال، آن‌ها هم‌چنان به‌دنبال انواع و اقسام سرمایه‌گذاری‌های مشارکتی با سرمایه‌داران خارجی بودند. کاسب‌کارانی چون حرب بورژوازی بلندپروازی را شکل ندادند که در ایجاد صنایع ملی که می‌توانست کسب‌وکار سرمایه‌دارانه را از چنگ خارجی‌ها بریابد ناکام مانده باشد. بلکه آن‌ها نماینده‌ی دسته‌ای از اولیگارش‌ها بودند که اولویتشان انباشت رانت‌ها و سودهای انحصاری بود. [۵۰]

با این همه، منظور این نیست که هیچ پیوندی میان سیاست‌های ناسیونالیستی و تلاش‌ها برای بازساختار بندی سرمایه‌دارانه برقرار نبود. نخبگان ملی چشم‌اندازی از حاکمیت اقتصادی را پیش بردند و

کوشیدند مناسبات مادی مصر را با جهان گسترده‌تر امپراتوری بریتانیا از نو پیکربندی کنند، هرچند تلاش‌هاشان همیشه مستلزم پروژه‌های روشن برای صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات نبود. بسیاری از هواخواهان ناسیونالیسم اقتصادی به‌جای هرگونه شیفتگی به بازآفرینی مصر براساس الگوی انگلستان صنعتی، هدف دیگری در سر داشتند: کاستن از وابستگی مصر به تغییرات نامنظم مالیه، تجارت و قیمت‌ها در دوره‌ای از آشفتگی اقتصادی جهانی. آن‌ها مانع پیش‌روی استقلال واقعی مصر را ناهم‌سازی تولید به‌زعم آن‌ها ثروت «ملی» و گردش آن ورای مرزهای مصر می‌دانستند. [۵۱] راه‌حل‌شان ایجاد سازوکارهایی بود برای قلمروبندی گردش سودهای حاصل از کشاورزی، بازرگانی و صنعت در چارچوب مرزهای دولت - ملت مستقل نوپای خود.

این جهت‌گیری به سوی انباشت مقید به مقیاس ملی شکل‌های مختلفی به خود گرفت. یکم، زمین‌داران و متحدانشان کوشیدند تا قدرت تاجران خارجی را در تجارت پنبه محدود کنند. ابراهیم رشاد، بنیان‌گذار اولین اداره‌ی تعاونی‌های کشاورزی مصر، در ۱۹۲۴ اظهار داشت که «اگر ثروت کشور ما افزایش یابد و بعد به جیب خارجی‌ها سرازیر شود... باز هم ثروتی از دست‌رفته است که تنها سهمی که از آن نصیب ما می‌شود مشقتی‌ست که برای خلق آن کشیده‌ایم.» [۵۲] سیاست‌گذاران مرتبط با طبقه‌ی کلان‌زمین‌دار با آگاهی از این استدلال‌ها، روش‌هایی را برای کنار زدن تجارت‌خانه‌های صادراتی خارجی و برقراری تماس مستقیم کشت‌کاران با ریسندگان اروپایی ابداع کردند. [۵۳]

دوم، ناسیونالیست‌های اقتصادی به‌دنبال برچیدن امتیازاتی بودند که خارجی‌ها مدت‌ها از آن برخوردار بودند. دولت نخست‌وزیر اسماعیل صدقی در فوریه‌ی ۱۹۳۰، زمانی که تاریخ توافق‌نامه‌ی کاپیتالاسیون مصر با ایتالیا به سرآمد، یک نظام تعرفه‌ی گمرکی سه‌سطحی ارائه کرد که به افزایش عوارض منسوجات پنبه‌ای وارداتی و کاهش چشم‌گیر واردات نساجی طی دهه‌ی بعد از آن انجامید. [۵۴] از آن‌جا که تعرفه‌های گمرکی منبع اصلی درآمد دولت بودند، هدف از این اصلاحات پیش‌ازهمه درآمدزایی برای دولت و صرفاً در وهله‌ی بعدی کمک به صنایع داخلی بود. [۵۵] با این همه، آن‌ها به مهیا کردن بستری کمک کردند که در آن پروژه‌هایی نظیر شرکت **ریسندگی و بافندگی طلعت حرب مصر** می‌توانست پا بگیرد. [۵۶]

سوم، ناسیونالیست‌ها خواهان اصلاح مادی و اخلاقی دهقانی‌گری بودند. **بحران بزرگ** دهه‌ی ۱۹۳۰ سبب سقوط قیمت‌های پنبه و درآمدهای حاصل از کشت پنبه شد و از این رو دامنه‌ی بینواسازی روستاییان را به موضوعی بااهمیت بدل کرد. اصلاح‌گران دولتی، برای احیای تولید ارزش اضافی در مناطق روستایی، رفته‌رفته با شدت بیش‌تری پیگیر نوعی پروژه‌ی حکومت‌پذیری روستایی شدند تا کشت‌کاران مصری را به رعیت‌هایی تن‌درست، معقول و طرفدار رشد و آبادانی بدل کنند. آن‌ها برای رسیدن به این اهداف

نهادهایی از جمله تعاونی‌ها، بانک‌های کشاورزی، درمانگاه‌ها، مدرسه‌ها، دهکده‌های نمونه‌ساخت و کانون‌های اجتماعی روستایی ایجاد کردند. [۵۷] هدف از این اصلاحات فراهم کردن منابع و هم‌چنین دانش فنی لازم برای خلق نوع جدیدی از دهقان مصری بود. با این همه، هیچ‌یک از آن اصلاح‌گران در برابر کلان‌زمین‌دارانی که هم‌چنان جناح مسلط در طبقه‌ی حاکم کشور بودند چالشی جدی ایجاد نکرد. درواقع، آنان فقر روستایی را به عواملی چون عقب‌ماندگی دهقانان و کمیابی زمین نسبت می‌دادند و از همین رو از هر سخنی درباره‌ی بی‌عدالتی اجتماعی پرهیز می‌کردند. [۵۸] اما به‌زودی ورق برگشت.

درآمد سرانه‌ی واقعی بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۷ حدود ۹ درصد کاهش یافت که بیش‌ترین کاهش در نیم‌سده‌ی گذشته بود. [۵۹] کسادی کشاورزی دو نتیجه‌ی مهم داشت. نخست، کارسالاران که دستیابی به استقلال تعرفه‌ای به آنان جسارت بخشیده بود به سرمایه‌گذاری کلان‌تر در تولید رو آوردند. [۶۰] دور شدن تدریجی منافع کلان‌زمین‌داران از صاحبان صنایع بدین معنا بود که آن برنامه‌ی توسعه‌ی متوازن در آستانه‌ی فروپاشی است. در این زمان بود که شمار فزاینده‌ای از روشنفکران و سیاست‌گذاران مصری رفته‌رفته صنعتی‌سازی را غایت نوعی پروژه‌ی توسعه‌محور یافتند که مناطق روستایی را تابع نیاز کانون‌های شهری می‌کرد. [۶۱]

دوم، زمین‌داران بزرگ به اجاره دادن مساحت بسیار بیش‌تری از املاک خود رو آوردند. با این‌که در سال ۱۹۳۹ کم‌تر از ۱۱ درصد کل زمین‌های مالک‌دار اجاره‌ای بود، تا سال ۱۹۵۲ این نسبت به ۷۵ درصد افزایش یافت. بنا به اعلام وزارت کشاورزی، درآمدی که زمین‌داران از کشت‌کاری عایدشان شد یک‌سوم کم‌تر از درآمدی بود که از اجاره دادن املاکشان به‌دست می‌آوردند. [۶۲] در این زمان، اصلاح‌گران و کنش‌گران بی‌پرده‌تر درباره‌ی مسئله‌ی بازتوزیع بحث و گفت‌وگو می‌کردند. [۶۳] طرح اصلاحات ارضی در ۱۹۴۴ به مجلس سنای مصر ارائه شد. سال بعد، اثر **اصلاحات ارضی [الإصلاح الزراعی]** مریث غالی لیبیرال و **گرفتاری دهقانان [مشکلۀ الفلاح]** احمد صادق سعد مارکسیست منتشر شد. [۶۴] طرح‌های پیشنهادی اولیه حاکی از قطب‌های ایدئولوژیک مخالف در بحثی نوپا درباره‌ی اصلاحات ارضی بود. در دهه‌ی پس از آن، موضوع بازتوزیع زمین به اصل بااهمیتی برای مشروعیت سیاسی بدل می‌شد.

اصلاح‌گران، روشنفکران و کنش‌گران سیاسی مصر در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ نسبت به دو مسئله آگاهی یافتند. یکم، استعمار جمعیت کارگر روستایی نارضایتی‌های عمیقی ایجاد کرده بود که باید به آن رسیدگی می‌شد. منتقدان نظم ارضی موجود بیش از چهار دهه تأکید می‌کردند که طبقات تولیدکننده پدیدآورندگان اصلی ثروت هستند اما سهمی عادلانه از ارزش آن نصیبشان نمی‌شود. به‌دنبال وقوع جنگ جهانی دوم، عمده‌ترین گروه‌های مخالف دیدگاه‌های خود را درباره‌ی اصلاحات ارضی بسط و گسترش دادند، هرچند

حکومت و کلان‌زمین‌داران با آن‌ها مخالف بودند. دوم، پس از دهه‌ها تجربه‌ی ایجاد بانک‌ها و صنایع ملی که با موفقیت کمی همراه بود، معلوم شد که هر پروژه‌ای برای شکل‌گیری سرمایه‌ی ملی نمی‌تواند از مدعای حاکمیت ملی جدا باشد. استقلال سیاسی و اقتصادی باید در کنار هم محقق می‌شدند.

در این اوضاع و احوال بود که گروهی سیاسی‌شده از ارتش مصر — به نام **افسران آزاد** — در ۱۹۵۲ کنترل دولت را به دست گرفتند و سرانجام جمال عبدالناصر را به قدرت رساندند. آن‌چه به ناصریسم شهرت یافت مدعی بود که مشکلات دوگانه‌ی استقلال ملی و شکل‌گیری سرمایه‌ی ملی از سویی و از سوی دیگر موضوع ایجاد جامعه‌ای از کارگران و دهقانان با مصرف انبوه را می‌توان یک‌باره در نظر داشت. هم‌چون معاصران خود در جاهای دیگر، افسران آزاد نیز گمان می‌کردند که می‌توانند توان‌مندی‌های دولتی را در اختیار بگیرند و، هم‌زمان با اجتماعی کردن بسیاری از هزینه‌های بازتولید نیروی کار مصر، برای پیش‌برد صنعتی‌سازی و رشد به کار بیندند. [۶۵] رژیم ناصری برای دستیابی به این هدف از ایده‌های دهه‌ی قبل بهره گرفت تا سه سازوکار بازتوزیعی ایجاد کند: خدمات عمومی (آموزش، بهداشت، تنظیم خانواده)، کنترل قیمت‌ها (یارانه‌ها، سقف اجاره‌بها) و بازتوزیع ثروت (اصلاحات ارضی، مصادره‌ی دارایی‌ها و اشتغال عمومی). این سیاست‌ها سهم بیش‌تری را از هزینه‌های ایجاد بهبود در معیشت آن گروه‌هایی که پایگاه سیاسی ناصر به‌شمار می‌آمدند بر دوش دولت گذاشت. گرچه سیاست‌مداران و کاسب‌کاران طی دوره‌ی بین دو جنگ جهانی دست‌به‌کار پیش‌برد این سیاست‌ها شده بودند، هر راه‌حلی در مقیاس ملی برای بحران مصر نیازمند وجوهی هنگفت بود که حکومت‌های پیشین از آن بی‌نصیب اما افسران آزاد با شدت تمام در پی‌اش بودند.

دولت ناصر برای تأمین مالی برنامه‌های رفاه اجتماعی خود ترکیبی از منابع فراهم کرد. پیش‌ازهمه قیمت‌گذاری برنامه‌ای متمرکز بود. مقام‌های دولتی از طریق شبکه‌ای سراسری از تعاونی‌های کشاورزی اعتبارات و نهاده‌های کشاورزی در اختیار گذاشتند و کشاورزان را واداشتند محصولات صادراتی اساسی مانند پنبه و برنج تحویل بدهند. حکومت این محصولات را به قیمت‌های ثابت ورودی مزارع می‌خرید و در بازارهای بین‌المللی به قیمت بالاتر دوباره می‌فروخت؛ نتیجه‌ی نهایی‌اش، مشابه با نظام انحصاری محمدعلی، گونه‌ای جابه‌جایی ارزش از کشاورزان به دولت بود. این مصادره‌ی ثروت کشاورزی منبع ارزی مهمی در اختیار گذاشت که دولت برای یارانه دادن به برنامه‌ی صنعتی‌سازی خود از آن استفاده می‌کرد. [۶۶]

منبع بعدی تأمین مالی بدهی و کمک‌های خارجی بود. مصر بدل شد به یکی از ذی‌نفعان اصلی کمک‌های خارجی شوروری که شامل تخفیف روی جنگ‌افزار و اجناس نیم‌ساخته، کمک برای تولید آهن و فولاد، و ساخت سد اسوان می‌شد. [۶۷] وام‌های کم‌بهره با اجناس اولیه مانند پنبه، برنج و میوه بازپرداخت می‌شد

که انحصار تجارتشان در دست دولت بود. [۶۸] تا سال ۱۹۷۰، ۶۱ درصد از صادرات و ۲۴ درصد از واردات مصر در ارتباط با کشورهای بلوک شوروی بود. [۶۹] با اینکه مصر در اثر کمک‌ها و دادوستد رضایت‌بخش با اتحاد جماهیر شوروی به حلقه‌ی شوروی درآمد، ناصر از ابرقدرت رقیب آن نیز کمک دریافت می‌کرد. **دفتر غذا برای صلح آمریکا** [The US Office of Food for Peace] که بنا به قانون **حقوق عمومی ۴۸۰ سال ۱۹۵۴** ایجاد شده بود به مصر اجازه داد تا گندم و سایر غلات را با پوند مصری بخرد. مصر در سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۷ به یکی از بزرگترین ذی‌نفعان برنامه‌ی غذا برای صلح مبدل شد که نزدیک به ۷۰ درصد کل کمک‌های ایالات متحده به مصر را شامل می‌شد. [۷۰]

سومین منبع تأمین مالی شامل رانتهای طبیعی و راهبردی می‌شد. مصر پس از **بحران سوئز** در سال ۱۹۵۶ — آن زمان که اسرائیل، فرانسه و بریتانیا در واکنش به عزم ناصر برای ملی کردن کانال سوئز به مصر حمله‌ی نظامی کردند — به درآمدهای چشم‌گیری از عوارض این مسیر مهم ترابری جهانی دست یافت. این درآمدها در سال ۱۹۶۷ به بیش از ۳۰۰۰ درصد سطح ۱۹۵۵ رسید، ایامی که حکومت مصر به فر و شکوهی پوشالی دست یافته بود. [۷۱] هم‌زمان صنعت نفت مصر نیز رفته‌رفته رشد می‌کرد. شرکت ملی نفت که ایجاد شد، منابع زیرزمینی کشور نیز به یک منبع حیاتی رانت برای دولت مبدل شد.

چهارمین، و مهم‌ترین، منبع تأمین مالی مصادره‌ی دارایی‌ها به‌مدد اصلاحات ارضی و ملی کردن کسب‌وکارهای خصوصی بود. رژیم مصر پس از ۱۹۵۶ به‌مرور طیف گسترده‌ای از بنگاه‌ها را ملی می‌کرد، از جمله بانک‌های بازرگانی، شرکت‌های بیمه و کارخانه‌های نساجی و همچنین خود شرکت کانال سوئز. [۷۲] در برخی برآوردها ارزش سهام و دارایی‌های فیزیکی که طی سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۶ به مالکیت عمومی درآمد نزدیک به ۷۰۰ میلیون پوند ارزیابی شده است. [۷۳]

دولت غرق در درآمدهای تازه به برنامه‌های توسعه‌ی صنعتی و رفاه اجتماعی خود ادامه می‌داد. افسران آزاد در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۹ سرانجام با تعیین سقفی ۵۰ فدانی {هر فدان معادل ۰/۰۴۲ هکتار} برای مالکیت زمین، اصلاحات ارضی را تحقق بخشیدند. این سیاست‌ها با نشانه گرفتن کلان‌زمین‌دارها سرانجام طبقه‌ای از دهقانان متمول — آنان که مالک ۵ تا ۵۰ فدان زمین بودند — پدید آورد که به‌عنوان یک نیروی بانفوذ نوپا در مناطق روستایی سربرآوردند. [۷۴] آنان در حالی که اصلاحات ارضی کمتر از ۱۳ درصد سطح زیر کشت کشور را میان بخشی از جمعیت روستایی از نو توزیع کرد، محدودیت‌هایی نیز برای اجاره‌بهای زمین‌های کشاورزی وضع کردند که به حال بسیاری از اجاره‌داران فقیرتر مفید بود. [۷۵] فقیرترین دهقانان که اکثریت جمعیت کاری روستایی را شامل می‌شدند — کارگران کوچ‌رو (**عمال التراخیل**) — در روستاها فرصت‌های کمتری برای تحرک اجتماعی می‌یافتند. بسیاری

به یافتن شغل‌های فصلی در ساخت‌وساز و نگه‌داری تأسیسات عمرانی دولتی رو آوردند. آن‌ها همچنان برای تداوم حیات کشاورزی صادرات‌محور بسیار اهمیت داشتند اما اکنون جابه‌جایی فصلی آنان به کمبود نیروی کار انجامیده بود که در بحران‌های اقتصادی سال ۱۹۶۱ و همچنین ۶۵-۱۹۶۴ نقشی مؤثر داشت. [۷۶]

در شهرها بسیاری از عناصر آن بورژوازی تجاری و صنعتی که روند ظهورشان به پیش از سال ۱۹۵۲ بازمی‌گشت سلب‌مالکیت یا در طبقه‌ی دولت‌آفریده‌ی جدید جذب شدند که بی‌هیچ تناسبی از منافع انباشت سرمایه بهره می‌برد. آن‌چه منتقدان بورژوازی دولتی برشمرده‌اند به رکن اقتصادی رژیم مصر مبدل شد، همانا طبقه‌ای از مقام‌های حکومتی در گستره‌ی انواع گوناگون وزرات‌خانه‌ها، شرکت‌های بخش دولتی و سازمان‌ها و مراجع عمومی. [۷۷] هدف از گسترش آموزش رایگان پدید آوردن ملتی بود که از پس ایفای نقش‌های گوناگون کاری در یک جامعه‌ی صنعتی بربیاید، از کارهای رسیدگی به منزل گرفته تا شغل‌های دولتی و حرفه‌های صنعتی و خدماتی. [۷۸] موج‌های پیاپی جذب نیرو در دهه‌ی ۱۹۶۰ نزدیک به یک میلیون مصری را وارد بخش دولتی کرد که در آن‌جا نمایندگی گروهی در اتحادیه‌های کارگری دولتی در انتظارشان بود.

ترازنامه‌ی ناصریسم بی‌تردید متناقض بود. سیاست‌های رژیم ناصری خدمات بهداشتی و آموزش، امنیت تصرف زمین، مشاغل تضمین‌شده و تحرک اجتماعی بی‌سابقه‌ای در اختیار خیلی‌ها گذاشت. البته تداوم این امتیازها بهایی هم داشت. از نظر سیاسی، این برنامه به گرایش‌های اقتدارگرایانه‌ی دولت دامن زد چرا که ایجاب می‌کرد مردم برای منافع مادی قید آزادی‌های سیاسی را بزنند. مخالفت کمونیست‌ها، اسلام‌گراها و دیگران به شدت سرکوب شد. از این گذشته، این پروژه به منزله‌ی آزمایشی بلندپروازانه در به‌کارگیری اهرم‌های دولتی برای مدیریت هزینه‌های بازتولید نیروی کار مصر، هزینه‌های هنگفت خود را خیلی زود نشان داد. در عمل معلوم شد تداوم استخراج گونه‌ای مازاد از جمعیت کشور به‌علاوه‌ی فراهم آوردن مزایای مصرفی فوری و تأمین مالی مداخله‌ی نظامی در یمن شمالی بعد از ۱۹۶۳ فوق‌العاده پرهزینه است، حتی اگر دولت بخشی از هزینه‌های خود را از طریق رانت‌های تازه جبران می‌کرد. مصر در سال‌های ۶۵-۱۹۶۴ با کسری‌هایی در بودجه و تراز پرداخت‌های خود روبه‌رو بود که ساختار مالی موجودش توانایی رفع آن را نداشت. ناصر نیز همچون نیاکان بلندپرواز خود در سده‌ای پیش‌تر، رو به کمک وام‌دهندگان خارجی آورد. با این حال، مذاکرات با **صندوق بین‌المللی پول** سر طرخی تثبیتی در ۱۹۶۶ فوراً متوقف شد. دولت لیندن جانسون در همان سال در واکنش به کشمکش‌های فزاینده بر سر دخالت مصر در درگیری‌های یمن شمالی کمک‌های غذایی **قانون عمومی ۴۸۰** را به حکومت ناصر متوقف کرد. [۷۹] افزون بر این، مصر

در آستانه‌ی درگیری بزرگی — جنگ عرب‌ها و اسرائیل در ۱۹۶۷ — قرار گرفته بود که تا سر حد نابودی به پروژه‌ی ناصر آسیب رساند.

شکست مصر در جنگ ۱۹۶۷ هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی یک فاجعه بود. تاریخچه‌های مرسوم درباره‌ی این دوره به حد انزجار این استدلال را تکرار کرده‌اند که شکست تحقیرآمیز نیروهای مصر شک‌وت‌ریدهای تازه‌ای نسبت به وعده‌ی ناسیونالیسم عربی ایجاد کرد. [۸۰] اما پیامد این جنگ بیش از هر چیز برای خود آن نظام اقتصادی ویران‌گر بود که به «سوسیالیسم عربی» ناصر امکان داده بود تا برای بخش‌های گسترده‌ای از جامعه‌ی مصر بهبودهای مادی به ارمغان بیاورد.

ناصر در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ دستور بستن کانال سوئز را صادر کرد و این کانال به مدت ۸ سال بسته ماند، یعنی جریان عوارض دریافتی حکومت از زمان ملی‌شدن متوقف شد. مصر با اشغال صحرای سینا از سوی اسرائیل از مقرهای اصلی تولید نفت خود بی‌نصیب شد. هم‌چنین از درآمدهای حاصل از گردش‌گری نیز که در دهه‌ی ۱۹۶۰ پیوسته روبه افزایش بود، بعد از جنگ کاسته شد. [۸۱] افت شدید رانت‌ها فشاری دوچندان بود چرا که دولت با هزینه‌های سرسام‌آور بازسازی و جای‌گزینی هر آن‌چه نابودشده روبه‌رو بود. مهم‌تر از همه، هزینه‌ی هنگفت تجهیزات جدید برای ارتش و نیروی هوایی بود. مخارج نظامی طی شش سال بعدی تا ۶۰۰ درصد افزایش یافت. [۸۲] در این بین، حکومت با پابرجاماندن توقف کمک‌های غذایی ایالات متحده ناگزیر بود هزینه‌ی کامل غله‌ی وارداتی خود را بپردازد که از اهمیت ویژه‌ای برای نظام یارانه‌دهی آن برخوردار بود. [۸۳]

نگاهی دوباره به نئولیبرالیسم در مصر

انور سادات پس از مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰ به مصاف این وضعیت پرمخاطره رفت. او طی چهار سال دست به اجرای برنامه‌ی **انفتاح** یا «درهای باز» زد تا اقتصاد کشور خود را در بستری بین‌المللی که چندان حامی توسعه‌گرایی و صنعتی‌سازی مبتنی بر جای‌گزینی واردات نبود از نو ساختار بندی کند. رشته‌ای از شوک‌ها در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ترتیبات موجود برای مدیریت جریان‌های جهانی مالیه، سرمایه و کالاها را که مطابق نظام برتون وودز برقرار بود رفته‌رفته از نو پیکربندی می‌کرد؛ مهم‌ترینشان گسستن دلار آمریکا از معیار طلا در ۱۹۷۱ بود که مشوق سوداگری ارزی و یک بخش برون‌مرزی مالی دلاربنیاد شد. این ارزش‌زدایی واقعی از دلار آمریکا با یک شوک دیگر نیز مرتبط بود: افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳. دولت‌های نفت‌خیز عربی هم از افزایش قیمت‌ها و هم از ملی‌شدن کامل یا ناقص صنایع نفتی خود سودهای بادآورده‌ی هنگفتی به‌دست آوردند. [۸۴] دولت‌های خلیج، غرق در سودهای نفتی، رفته‌رفته درآمدهایشان را در حساب‌های دلاری اروپایی به گردش می‌انداختند که در رشد چشم‌گیر بخش بانک‌داری

خصوصی در مقیاس جهانی نقش داشت.[۸۵] تا پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، استقراض از بانک‌های خصوصی ۶۰ درصد بدهی‌های جنوب جهانی را تشکیل می‌داد.[۸۶] نهادهای مالی بین‌المللی مانند **صندوق بین‌المللی پول** دست به کار ایجاد نظام جدیدی برای مدیریت بدهی‌ها شدند. این شوک‌ها در شکلی تازه بخشیدن به شبکه‌های مالی فراملی مؤثر افتاد که مصر به‌زودی گرفتارشان می‌شد.

توانایی سادات در جلوگیری از وقوع بحرانی اقتصادی در مصر را گاه به برنامه‌ی آزادسازی او بعد از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل نسبت داده‌اند. اما مهم‌تر خود پیامدهایی بود که جنگ در بازگرداندن و بهبود راه‌های دستیابی به رانت‌ها، وام‌ها و کمک‌های خارجی داشت. مصر در سایه‌ی اتحاد تازه‌ی خود با ایالات متحده توانست از شکوفایی نفتی که خود جنگ در ایجاد آن دست داشت به پاداش‌های چشم‌گیری برسد.[۸۷] دو سال مذاکره، با میانجی‌گری واشینگتن، در اکتبر ۱۹۷۵ به بازگشایی کانال سوئز و بازگرداندن کنترل میدان‌های نفتی سودر در شبه‌جزیره‌ی سینا به مصر انجامید.[۸۸] صادرات سالانه‌ی نفت طی پنج سال بعدی چهاربرابر شد؛ و در پایان این دهه به حدود ۲۲ درصد تولید ناخالص داخلی مصر رسید.[۸۹] درآمدهای کانال سوئز، در پیوند با رونق نفتی آن سال‌ها، از ۸۶/۲ میلیون پوند در ۱۹۶۵ به ۴۰۰ میلیون پوند در ۱۹۸۰ افزایش یافت. ایجاد روابط نزدیک دیپلماتیک با دولت‌های غربی و کاستن از قیدوبندهای سرمایه‌گذاری خارجی، در افزایش ناگهانی گردش‌گری مؤثر افتاد و تا ۱۹۸۰ ۵۰۰ میلیون پوند دیگر به دست داد.[۹۰] افزایش این رانت‌ها اگرچه ارزش خارجی مورد نیاز را در اختیار می‌گذاشت، در برابر موج وجوه ارسالی کارگران مصری که پس از ۱۹۷۳ به کشورهای خلیج مهاجرت کرده بود جلوه‌ای نداشت؛ ارزش سالانه‌ی این وجوه ارسالی در ۱۹۸۰ چیزی نزدیک به ۱/۹ میلیارد پوند بود.[۹۱]

ثروت بادآورده‌ی ناشی از جنگ ۱۹۷۳، همان‌گونه که سده‌ای پیش‌تر در مورد رونق پنبه در دوران جنگ داخلی آمریکا رخ داده بود، گرفتاری‌های بیش‌تری به بار آورد. یکم، آشفستگی اقتصادی‌ای که در پی داشت کاهش کشت پنبه را سرعت بخشید. اهمیت روبه‌کاهش پنبه تا حدی از افول کلی کشاورزی زیر سایه‌ی سایر منابع درآمدی صادراتی و مهاجرت مداوم کارگران روستایی ناشی می‌شد. و همچنین نشانه‌ای از سرشت ناموزون آزادسازی اقتصادی بود. انحصار دولتی بر خرید پنبه، طی دهه‌ی ۱۹۷۰، همچنان پابرجا بود. بهایی که کشاورزان برای محصول خود دریافت می‌کردند، با این که تورم و افزایش قیمت نفت سبب بالا رفتن هزینه‌ی نیروی کار و نهاده‌های کشاورزی شده بود، همچنان بسیار پایین‌تر از قیمت‌های صادراتی بود.[۹۲] بسیاری از کشاورزان که شاهد کاهش تدریجی حاشیه‌ی سودشان بودند کشت پنبه را کنار گذاشتند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ تولید نزدیک به ۳۰ درصد و صادرات بیش از ۵۰ درصد کاهش یافت.[۹۳]

دوم، افزایش ناگهانی درآمدهای دولت با این که مانع از بحرانی اقتصادی شد، از کسری هزینه‌های دولت نکاست. طی دهه‌ی ۱۹۷۰ مخارج حکومت مدام از درآمدهایش پیشی می‌گرفت. [۹۴] مصر در دسامبر ۱۹۷۶ وارد مذاکره با صندوق بین‌المللی پول بر سر توافقی شد که مستلزم حذف یارانه‌های غذایی بود. گروه‌های اصلی پشتیبان دولت ناصری از جمله دانشجویان و کارمندان دولتی به مخالفت با این طرح برخاستند. به اجرا گذاشتن این برنامه در ژانویه‌ی ۱۹۷۷ به دو روز اعتراضات گسترده انجامید که حکومت را ابتدا ناگزیر به اعمال منع آمدوشد و سپس لغو پیمان خود با صندوق بین‌المللی پول کرد. [۹۵] حکومت سادات از برنامه‌ی خود برای کاستن از یارانه‌ها دست کشید؛ در واقع، حکومت زمانی که فهمید مسئله‌ی آذوقه‌رسانی دولتی چه بسا به بقای خودش گره خورده است حتی آن یارانه‌ها را افزایش داد. [۹۶] جالب این که برنامه‌ی یارانه‌دهی مصر طی دوران برنامه‌ی **انفتاح** به شدت رشد کرد و رفته‌رفته از هزینه‌کرد سایر خدمات مانند سلامت و آموزش پیشی گرفت. هزینه‌های عمومی، در سایه‌ی درآمدهای فزاینده‌ی نفتی، کانال سوئز و کمک‌های مالی ایالات متحده، از ۴۸ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۷۴ به ۶۱ درصد در سال ۱۹۸۱ رسید. [۹۷] ناکامی در استقراض از صندوق بین‌المللی پول فوراً به بحران مالی جدی‌تر نینجامید. البته حکومت فقط داشت یک رشته گرفتاری‌های گریزناپذیر را به تعویق می‌انداخت.

هم‌چنان که مصر طی دهه‌ی ۱۹۸۰ به استقراض ادامه می‌داد آرام‌آرام در مسیر یک بحران بدهی خارجی قرار گرفت. رژیم مصر این بار هم توانست برخی از فشارهای مالی فزاینده را با نقش‌آفرینی در امور بین‌المللی تعدیل کند. مصر با امضای **پیمان‌نامه‌ی صلح مصر و اسرائیل** در مارس ۱۹۷۹، به جریان‌های جدید و چشم‌گیر تأمین هزینه‌های نظامی و کمک‌های خارجی از ایالات متحده دست یافت. [۹۸] یک دهه بعد، دولت مصر که به ازای حمایتش از نیروهای آمریکایی طی **جنگ اول خلیج** بخشش چشم‌گیر بدهی‌ها شامل حالش شد، توانست دستورات مدیران جهانی بدهی‌ها را برآورده کند. مذاکراتی با صندوق بین‌المللی پول سر نوعی توافق‌نامه‌ی تعدیل ساختاری در سال ۱۹۹۱ زیر نظر رئیس‌جمهور حسنی مبارک، جانشین سادات صورت گرفت. رژیم مبارک طی دو دهه‌ی بعدی برنامه‌ای مبنی بر خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، تجارت آزاد و انبساط مالی را پیش بُرد. سیاست‌گذاران و نهادهای مالی بین‌المللی از مصر بابت آزادسازی اقتصادی موفقش تعریف و تمجید کردند. در حقیقت، اصلاحات نئولیبرالی مصر چندان که در پی بازتوزیع منابع و تحویل آن به طبقه‌ای تازه از دارودسته‌های کاسب‌کار بود به دنبال رعایت اصول بازار آزاد نبود.

آمارهای رسمی، با نشان دادن رشد اقتصادی، کسری‌های بودجه و تورم، تصویری از اقتصاد پررونق مصر در دهه‌ی ۱۹۹۰ را به نمایش می‌گذارد. با این همه، در پس پرده‌پوشی داده‌های اقتصاد کلان، اصل ماجرا

بر سر یارانه‌دهی دولتی به سرمایه‌گذاران مالی و بسازوبفروش‌های شهری مشغول در بخش‌های اصلی و روبه‌ترقی کشور بود. دولت بانک‌های تجاری را نجات داد، اراضی عمومی را به قیمت ارزان فروخت و زیرساخت‌هایی برای حمایت از توسعه‌ی بخش خصوصی ایجاد کرد که در راستای منافع گروهی تازه از سرمایه‌داران بود که پیوندی تنگاتنگ با حزب دموکراتیک ملی مبارک داشتند. نسخه‌ی مصری نولیبرالیسم به جای رقم زدن احیای اقتصادی از طریق دوراندیشی مالی و خصوصی‌سازی، بیش‌تر دربرگیرنده‌ی نوعی «بازآرایی سیاسی و چندلایه‌ی رانت‌ها، یارانه‌ها و هدایت منابع» بود. [۹۹] غول‌های تجاری با بندوبست‌هایی سیاسی در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ هم‌چنان از همان شبکه‌های حمایتی به‌غایت بهره می‌بردند، درحالی که فرصت‌های شغلی کمی که فراهم کرده بودند برای جبران کاهش مشاغل عمومی کفایت نمی‌کرد.

گرچه دگرگونی نولیبرالی مصر از برخی جهات همانند الگوهای وابستگی مالی در اواخر سده‌ی نوزدهم بوده است، آن‌چه دوره‌ی سی ساله‌ی اخیر را متمایز می‌کند پیکربندی جغرافیایی متغیری است که این دگرگونی‌ها در بطن آن رخ داده است. فضاهای انباشتی که اینک شامل مصر می‌شود بیش‌ازپیش به کانون‌های قدرت دولت‌های خلیج متمایل شده است. همان‌طور که در نوشته‌ی آدام هنیه در کتاب حاضر آشکار می‌شود، سرمایه‌ی خلیجی به بخش‌های مهم سراسر منطقه، از جمله صنعت کشت، بانک‌داری، مستغلات و ساخت‌وساز شهری گسترش یافته است. [۱۰۰] سرمایه‌ی خلیجی و سرمایه‌گذاری‌های نظامی آن از زمان کودتای ۲۰۱۳ که ارتشبد عبدالله السیسی را به قدرت رساند، در پروژه‌های کلان توسعه‌ای در مصر مشارکت داشته است. دولت‌های خلیج هم‌چنین در یمن، سوریه، لیبی و فراتر از آن با تمام نیرو مداخله کرده‌اند. این اقدامات نظامی موجب ویرانی گسترده‌ی جان و مال مردم شده است که احتمالاً فرصت‌های سرمایه‌گذاری آتی را فراهم خواهد کرد.

ما فصل پیش رو را با بررسی این موضوع آغاز کردیم که مصر چگونه طی سده‌ی نوزدهم طولانی از یک رشته ترتیبات امپراتوری به ترتیبات دیگری جابه‌جا شد. و با تأملی دوباره درباره‌ی آن فضاهای سیاسی — اقتصادی که نمای متغیر تاریخ سرمایه‌داری در مصر را رقم زده است، نتیجه‌گیری می‌کنیم. مصر در سده‌ی نوزدهم از گره‌گاهی حیاتی در دستگاه مدیریت منابع عثمانی مبدل شد به یک وادی نیویافته‌ی کالاها و مقصدی جذاب برای سرمایه‌گذاری مالی مام‌کشورها در چارچوب یک اقتصاد جهانی امپراتوری با محوریت بریتانیا. [۱۰۱] حاکمان پسااستقلال مصر، در سده‌ی بیستم و در میانه‌ی تثبیت جهانی شکل دولت-ملت، بدنه‌ای اجتماعی از هواداران سیاسی را بسیج کردند و از رقابت‌جویی‌های جنگ سرد نهایت استفاده را بردند. آنان دولتی توسعه‌گرا پدید آوردند که شالوده‌ی آن برای پیگیری داخلی رشد و ترقی ریخته شده بود. مصر در پایان سده‌ی بیستم به خیل دولت‌هایی پیوست که در آغوش سیاست‌های بازار

آزاد جای گرفته بودند که با نوعی گرایش به منطقه‌بندی قدرت هژمونیک برپایه‌ی دولت‌های خلیج همراه بوده است. این پیکربندی‌های متغیر قدرت سیاسی-اقتصادی، طی دو سده‌ی اخیر، بنا به پویه‌هایی شکل گرفته است که همزمان در درون و بیرون مرزهای کشور در کار بوده است.

شرحی که در این‌جا به اختصار بیان کرده‌ایم نشان می‌دهد که کندوکاوی تاریخی درباره‌ی این پیکربندی‌های فضایی متغیر که به مناطق مختلفی از مصر اختصاص داشته است چه‌بسا راهی پیش بگذارد برای خروج از بن‌بستی ظاهری در شیوه‌های بررسی سرمایه‌داری. این میدان پژوهشی دهه‌ها از خلال کشاکشی پربار شکل گرفته است، کشاکش تأکید بر هنجارمندی‌های بزرگ‌مقیاس و الگودار انباشت سرمایه، و توجه ویژه به تفاوت‌های ظریف تجربه‌ی منطقه‌ای و ملموس. ما این اختلاف را چندان جدی نمی‌دانیم که گویی معضلی است که باید رفع شود بلکه آن را دلیلی می‌بینیم برای بازنگری در چگونگی تدوین سرگذشت‌هایی که روایت می‌کنیم. در تاریخ هیچ زمانی حیات تولیدکنندگان، بازرگانان و سیاستمداران در فضاهای ناموزون انباشت در درون مصر، صرفاً بازتابی از فرایندهای «جهانی» با خاستگاهی دیگر نبوده است. دیگر این که آنان با مردمان سایر بخش‌های جهان چندان تفاوت جدی ندارند که آن تجربه‌ها را قیاس‌ناپذیر کند. در گزارشی که ارائه کردیم بررسی می‌شود که چنان حیاتی چگونه در پیکربندی‌های متغیر قدرت، خشونت، انباشت و وابستگی حک شده است، پیکربندی‌هایی که به درجات گوناگونی تداوم داشته و مدام واقعیت‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی در مصر مدرن را دگرگون کرده است. البته مقصود این نیست که تاریخچه‌ای از مصر یا هر جای دیگری از خاورمیانه موظف است که حتماً هم‌زمان تاریخچه‌ای از کل جهان نیز باشد؛ و به این معنا هم نیست که سرمایه‌داری مصر را می‌توان یا باید یک «گونه»ی ملی یا منطقه‌ای متمایز برشمرد یا آن را زیست‌جهان [lifeworld] دیگری دانست که معرف‌اش تفاوت‌هایی است که تن به مقایسه‌ی معنادار نمی‌دهند؛ بلکه مقصود اهمیت دادن به این امر است که آن زندگی‌ها چگونه به جغرافیاهای گسترده‌تری از قدرت و انباشت گره خورده و این جغرافیایا چگونه بارها و بارها در سراسر تاریخ ایجاد شده است. به همین دلیل، شاید بهتر باشد که تاریخ سرمایه‌داری در مصر و تاریخ سرمایه‌داری جهانی را چشم‌اندازهای یک سرگذشت واحد و پیوسته دانست.

* نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ای است از فصل ۶ این کتاب:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

** نوشته‌های درون {} افزوده‌های مترجم است.

یادداشت‌ها

[۱]. ما در پاسخ به تردیدها درباره‌ی فایده‌ی تحلیلی مقوله‌ای مانند «سرمایه‌داری مصری» می‌گوییم درست همین تردیدها را می‌توان به راحتی به سایر گونه‌شناسی‌های ملی نیز تعمیم داد. در مقابل بنگرید به:

Sven Beckert and Christine Desan, *American Capitalism: New Histories* (New York: Columbia University Press, 2018).

[۲]. نانسی فریزر استدلال می‌کند که استثمار کار مزدی در «منزلگاه پنهان» تولید کالایی اساساً متکی بر شکل‌های گوناگون مصادره است که در «قلمروهایی که بیش از این‌ها پنهانی است» قرار دارند. بنگرید به:

See Nancy Fraser, “Behind Marx’s Hidden Abode: For an Expanded Conception of Capitalism,” *New Left Review*, no. 86 (2014): 57. See also Nancy Fraser and Rahel Jaeggi, *Capitalism: A Conversation in Critical Theory* (Cambridge: Polity, 2018); David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford: Oxford University Press, 2003); Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital*, trans. Agnes Schwarzschild (New York: Routledge, 2003); Jason Moore, *Capitalism in the Web of Life: Ecology and the Accumulation of Capital* (New York: Verso, 2015).

[3]. Alan Mikhail, *Nature and Empire in Ottoman Egypt: An Environmental History* (Cambridge: Cambridge University Press, 2011); Zoe Griffith, “Egyptian Ports in the Ottoman Mediterranean, 1760–1820” (PhD diss., Brown University, 2017).

[۴]. برای تصویری پر بار از این گوناگونی تولید داخلی، برآمده از خوانشی خلاقانه از *الخطط التوفیقیة الجديدة علی پاشا مبارک، بنگرید به:*

Jacques Berque, *Egypt: Imperialism and Revolution*, trans. Jean Stewart (New York: Praeger, 1972), chapter 1.

[5]. Griffith, “Egyptian Ports,” 54, 191–210.

[6]. Peter Gran, *Islamic Roots of Capitalism: Egypt, 1760–1840* (Austin: University of Texas Press, 1978), 8–11.

[7]. Khaled Fahmy, *All the Pasha’s Men: Mehmed Ali, His Army, and the Making of Modern Egypt* (Cairo: American University Press, 2002), 246.

[8]. On Barak, *On Time: Technology and Temporality in Modern Egypt* (Berkeley: University of California Press, 2013), chapter 1.

[9]. Edward Roger John Owen, *Cotton and the Egyptian Economy, 1820–1914: A Study in Trade and Development* (Oxford: Clarendon, 1969), 28–30.

[10]. Helen Rivlin, *The Agricultural Policy of Muhammad ‘Ali in Egypt* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1961).

[11]. Sven Beckert, *Empire of Cotton: A Global History* (New York: Alfred A. Knopf, 2014), 132; Owen, *Cotton and the Egyptian Economy*, 28–44.

- Walter Johnson, *River of Dark Dreams: Slavery and Empire in the Cotton Kingdom* (Cambridge, MA: Belknap, 2013); Philip McMichael, "Slavery in Capitalism: The Rise and Demise of the U.S. Ante-Bellum Cotton Culture," *Theory and Society* 20, no. 3 (1991).
- [13]. Mikhail, *Nature and Empire*, 242–90.
- [14]. Nathan Brown, "Who Abolished Corvée Labour in Egypt and Why?," *Past and Present*, no. 144 (1994).
- [15]. Owen, *Cotton and the Egyptian Economy*, 58; Alan Richards, *Egypt's Agricultural Development, 1800–1980* (Boulder, CO: Westview, 1982), 24–25.
- [16]. Ra'uf 'Abbas, *al-Nizam al-ijtima 'i fi misr fi zill al-milkiyya al-zira 'iyya al-kabira, 1837–1914* (Cairo: Dar al-Fikr al-Hadith 1973); Raouf Abbas and Assem El-Dessouky, *The Large Landowning Class and the Peasantry in Egypt, 1837–1952*, trans. Amer Mohsen and Mona Zikri (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2012); 'Ali Barakat, *Tatawwur al-milkiyah al-zira 'iyah fi misr wa-atharuhu 'ala al-haraka al-siyasiyya, 1813–1914* (Cairo: Dār al-Thaqafah al-Jadidah, 1977); 'Asim Dasuqi, *Kibar mullak al-aradi al-zira 'iyya wa-dawruhum fi al-mujtama' al-misri, 1914–1952* (Cairo: Dar al-Shuruq, 2007).
- [17]. Arthur Edwin Crouchley, *Investment of Foreign Capital in Egyptian Companies and Public Debt* (New York: Arno, 1977), 12; R. Hanbury Brown, *History of the Barrage at the Head of the Delta of Egypt* (Cairo: F. Diemer, 1896); Mikhail, *Nature and Empire*, chapter 6.
- [18]. David Harvey, *Marx, Capital, and the Madness of Economic Reason* (London: Profile, 2017), chapter 4; Darcy Grimaldo Grigsby, *Colossal: Engineering Modernity—Suez Canal, Statue of Liberty, Eiffel Tower, and Panama Canal* (Pittsburgh, PA: Periscope, 2012).
- [19]. David Harvey, *Paris, Capital of Modernity* (London: Routledge, 2003); David Harvey, *The Limits to Capital* (New York: Verso, 2006); David Harvey, *Rebel Cities: From the Right to the City to the Urban Revolution* (London: Verso, 2012).
- [20]. Duncan Bell, *Reordering the World: Essays on Liberalism and Empire* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2016), 211–36; John Stuart Mill, *Principles of Political Economy with Some of Their Applications to Social Philosophy*, repr., 5th ed., vol. II (New York: D. Appleton and Company, 1882); Bernard Semmel, *The Rise of Free Trade Imperialism: Classical Political Economy, the Empire of Free Trade, and Imperialism* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970).

[21]. Ravi Ahuja, *Pathways of Empire: Circulation, "Public Works" and Social Space in Colonial Orissa (c. 1780–1914)* (Hyderabad: Orient BlackSwan, 2009); Manu Goswami, *Producing India: From Colonial Economy to National Space* (Chicago: University of Chicago Press, 2004).

[22]. Crouchley, *Investment of Foreign Capital*, 14–15; Zachary Karabell, *Parting the Desert: The Creation of the Suez Canal* (New York: Vintage, 2003), chapter 11; Luxemburg, *Accumulation of Capital*.

[23]. Jennifer Derr, *The Lived Nile: Environment, Disease, and Material Colonial Economy in Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2019); Owen, *Cotton and the Egyptian Economy*; Ahmad Shokr, "Beyond the Fields: Cotton and the End of Empire in Egypt, 1919–1956" (PhD diss., New York University, 2016); Ehud Toledano, "Social and Economic Change in the 'Long Nineteenth Century,'" in *The Cambridge History of Egypt*, ed. M. W. Daly (Cambridge: Cambridge University Press, 1998), 261.

[24]. Sven Beckert, "Emancipation and Empire: Reconstructing the Worldwide Web of Cotton Production in the Age of the American Civil War," *American Historical Review* 109, no. 5 (2004).

[25]. Zeinab Abul-Magd, *Imagined Empires: A History of Revolt in Egypt* (Berkeley: University of California Press, 2013); Derr, *Lived Nile*; Timothy Mitchell, *Rule of Experts: Egypt, Techno-Politics, Modernity* (Berkeley: University of California Press, 2002); Martina E. Rieker, "The Sa'id and the City: Subaltern Spaces in the Making of Modern Egyptian History" (PhD diss., Temple University, 1997).

همان‌طور که رزا لوکزامبورگ حدود یک سده پیشتر دریافته بود، «کار اجباری فلاحین بنا بود رقیبی برای ایالت‌های جنوبی اتحادیه باشد که برده‌داری را لغو کرده بودند.»

Luxemburg, *Accumulation of Capital*, 412.

[26]. Mitchell, *Rule of Experts*, 62–66.

برای تاریخچه‌ای درباره‌ی قوانینی که از ۱۸۴۷ تصرف زمین‌های رهائشده را مجاز می‌کردند بنگرید به:

Kenneth M. Cuno, *The Pasha's Peasants: Land, Society, and Economy in Lower Egypt, 1740–1858* (New York: Cambridge University Press, 1992), 189–97.

[27]. David S. Landes, *Bankers and Pashas: International Finance and Economic Imperialism in Egypt* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1958).

[28]. Edwin W. Kemmerer, "The Fiscal System of Egypt," *Publications of the American Economic Association* 1, no. 3 (1900).

[29]. Juan Cole, *Colonialism and Revolution in the Middle East: Social and Cultural Origins of Egypt's 'Urabi Movement* (Princeton, NJ: Princeton

University Press, 1993); Alexander Schölch, *Egypt for the Egyptians! The Socio-political Crisis in Egypt, 1878–1882* (London: Ithaca, 1981).

[30]. A. G. Hopkins, “The Victorians and Africa: A Reconsideration of the Occupation of Egypt, 1882,” *Journal of African History* 27, no. 2 (1986); Alexander Schölch, “The ‘Men on the Spot’ and the English Occupation of Egypt in 1882,” *Historical Journal* 19, no. 3 (1976).

[31]. Kemmerer, “Fiscal System of Egypt”; Edward Roger John Owen, *The Middle East in the World Economy, 1800–1914* (London: I. B. Tauris, 2002), 128–35.

[32]. The National Archives (UK), FO 78/3565: Earl of Dufferin to Earl of Granville, “General Report by the Earl of Dufferin Respecting Reorganization in Egypt,” (February 6, 1883); Aaron Jakes, “The Scales of Public Utility: Agricultural Roads and State Space in the Era of the British Occupation,” in *The Long 1890s in Egypt: Colonial Quiescence, Subterranean Resistance*, ed. Marilyn Booth and Anthony Gorman (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2014).

[۳۳]. چنین پیوندی میان پنبه و خرده‌زمین‌های دهقانی در بخش عمده‌ی «امپراتوری پنبه» در اواخر سده‌ی نوزدهم متداول بوده است. هم‌چنین بنگرید به:

Andrew Zimmerman, *Alabama in Africa: Booker T. Washington, the German Empire, and the Globalization of the New South* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2010).

[34]. Aaron Jakes, *Egypt’s Occupation: Colonial Economism and the Crises of Capitalism* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2020), chapter 1.

[35]. Robert L. Tignor, *Modernization and British Colonial Rule in Egypt, 1882–1914* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1966), 367.

[36]. Aaron Jakes, “Boom, Bugs, Bust: Egypt’s Ecology of Interest, 1882–1914,” *Antipode* 49, no. 4 (2017); Jakes, *Egypt’s Occupation*, chapter 3.

[37]. Giovanni Arrighi, *The Long Twentieth Century: Money, Power, and the Origins of Our Times* (New York: Verso, 1994), 171–72; P. J. Cain and A. G. Hopkins, *British Imperialism, 1688–2000*, 2nd ed. (New York: Longman, 2002), 309; Eric Hobsbawm, *The Age of Empire, 1875–1914* (New York: Vintage, 1989), 52.

[38]. Edwin W. Kemmerer, *Report on the Agricultural Bank of Egypt to the Secretary of War and to the Philippine Commission* (Washington, DC: Government Printing Office, 1906); Emily Rosenberg, *Financial Missionaries to the Word: The Politics and Culture of Dollar Diplomacy, 1900–1930* (Durham, NC: Duke University Press, 2003).

[39]. Jakes, “Boom, Bugs, Bust,” 1051–52.

- [40]. Jakes, *Egypt's Occupation*, chapter 5.
- [41]. Jakes, *Egypt's Occupation*, chapter 7.
- [42]. Muhammad Tal'at Harb, *Ilaj misr al-iqtisadi wa-mashru' bank al-misriyin aw bank al-umma [1912]* (Cairo: Matba'at Dar al-Kutub, 2002).
- [43]. Jakes, *Egypt's Occupation*, chapter 8.
- [44]. L. G. Roussin, "The Present Monetary Regime in Egypt," *L'Egypte Contemporaine* (February 1924): 1; Ministère des Finances, *Recueil des documents relatifs a laguerre publies au "Journal Officiel" du 1er Aout 1916 au 31 Juillet 1917* (Cairo: Imprimerie Nationale, 1920), 878.
- [45]. Jakes, *Egypt's Occupation*, Conclusion; Mohammed Ali Rifaat, *The Monetary System of Egypt: An Inquiry into Its History and Present Working* (London: George Allen & Unwin, 1935).
- [46]. V. I. Lenin, *Imperialism: The Highest Stage of Capitalism* (New York: Pathfinder, 2002); Erez Manela, *The Wilsonian Moment: Self-Determination and the International Origins of Anticolonial Nationalism* (Oxford: Oxford University Press, 2007); Pankaj Mishra, *From the Ruins of Empire: The Intellectuals Who Remade Asia* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 2012); Joseph Schumpeter, *Imperialism and Social Classes: Two Essays by Joseph Schumpeter*, trans. Heinz Norden (New York: Meridian, 1955).
- [47]. Commission de la Commerce et de l'Industrie, *Rapport de la Commission du Commerce et de l'Industrie* (Cairo: Imprimerie Nationale, 1918).
- [48]. Robert L. Tignor, *State, Private Enterprise, and Economic Change in Egypt, 1918–1952* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984), 55–58.
- [49]. Nancy Reynolds, *A City Consumed: Urban Commerce, the Cairo Fire, and the Politics of Decolonization in Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2012), chapter 3.
- [۵۰]. رابرت ویتالیس این دیدگاه اریک دیویس را زیر سؤال می‌برد که اتحادهای تجاری دوره‌ی بین دو جنگ جهانی برآمده از نوعی تعهد به صنایع روبه‌رشد متعلق به مصر بوده است. با اینکه واکاوی سیاسی - اقتصادی ویتالیس را قانع‌کننده می‌دانیم، تحقیقات ما نشان می‌دهد که در رابطه‌ی میان گفتمان ناسیونالیستی و راهبردهای انباشت در دوره بین دو جنگ جهانی بدگمانی کم‌تری وجود داشته است. بنگرید به:
- Eric Davis, *Challenging Colonialism: Bank Misr and Egyptian Industrialization, 1920–1941* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1983); Robert Vitalis, *When Capitalists Collide: Business Conflict and the End of Empire in Egypt* (Berkeley: University of California Press, 1995).
- [51]. Jakes, *Egypt's Occupation*; Shokr, "Beyond the Fields."

[52]. Ibrahim Rashad, “Al-Ta‘awun al-zira‘i wa-atharuhu fi istiqlalina al-iqtisadi wa-ruqiyina al-ijtima‘i,” *al-Majalla al-zira‘iyya al-misriyya* (1924): 24; Shokr, “Beyond the Fields,” chapter 1.

[53]. Yusuf Nahhas, *al-Qutn fi khamsin ‘amm* (Cairo: Dar al-Nil, 1954); Ellis Goldberg, *Trade, Reputation, and Child Labor in Twentieth-Century Egypt* (New York: Palgrave Macmillan, 2004), 77–83.

[۵۴]. پس از پیمان‌نامه‌ی مونترو در ۱۹۳۷ درجه‌ی بیش‌تری از استقلال مالی به دست آمده بود.

[55]. Shokr, “Beyond the Fields,” 187.

[56]. John Waterbury, *The Egypt of Nasser and Sadat: The Political Economy of Two Regimes* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1983), 59–60; Hanan Hammad, *Industrial Sexuality: Gender, Urbanization, and Social Transformation in Egypt* (Austin: University of Texas Press, 2016), 6.

[57]. Shokr, “Beyond the Fields,” chapter 1; Omnia S. El Shakry, *The Great Social Laboratory: Subjects of Knowledge in Colonial and Postcolonial Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2007); Amy J. Johnson, *Reconstructing Rural Egypt: Ahmed Hussein and the History of Egyptian Development* (Cairo: American University in Cairo Press, 2004), chapter 3.

[58]. El Shakry, *Great Social Laboratory*, 115–19.

[59]. Bent Hansen, “Income and Consumption in Egypt, 1886/1887 to 1937,” *International Journal of Middle East Studies* 10, no. 1 (1979): 29.

[60]. Edward Roger John Owen, “Egypt in the World Depression: Agricultural Recession and Industrial Expansion,” in *The Economies of Africa and Asia in the Inter-war Depression*, ed. Ian Brown (London: Routledge, 1989), 137–51.

[61]. Ali al-Gritly, “The Structure of Modern Industry in Egypt,” *L’Egypte Contemporaine* 38 (1947).

[62]. Abbas and El-Dessouky, *Large Landowning Class*, 125.

[63]. Edward Roger John Owen, “The Ideology of Economic Nationalism in Its Egyptian Context: 1919–1939,” in *Intellectual Life in the Arab East, 1890–1939*, ed. Marwan R. Buheiry (Beirut: American University in Beirut Press, 1981), 8–9.

[64]. Mirrit Ghali, *al-Islah al-zira‘i: al-milkiyya, al-ijar, al-‘amal* (Cairo, 1945); Ahmad Sadiq Sa‘ad, *Mushkilat al-fallah* (Cairo: Dar al-Qarn al-‘Ishrin li’l-Nashr, 1945).

[65]. John Waterbury, “The ‘Soft State’ and the Open Door: Egypt’s Experience with Economic Liberalization,” *Comparative Politics* 18, no. 1 (1985).

- [66]. Mahmoud Abdel-Fadil, *Development, Income Distribution and Social Change in Rural Egypt, 1952–1970: A Study in the Political Economy of Agrarian Transition* (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), 82–108.
- [67]. Samer Soliman, *The Autumn of Dictatorship: Fiscal Crisis and Political Change in Egypt under Mubarak* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2011), 27, 48.
- [68]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 395–99.
- [69]. Bent Hansen and Karim Nashashibi, *Foreign Trade Regimes and Economic Development: Egypt*, vol. 4, Special Conference Series on Foreign Trade Regimes and Economic Development, National Bureau of Economic Research (New York: Columbia University Press, 1975), 22, cited in Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 395.
- [70]. Jean-Jacques Dethier and Kathy Funk, “The Language of Food: PL 480,” *Middle East Report*, no. 145 (1987); Samantha Gayathri Iyer, “The Paradox of Poverty and Plenty: Egypt, India, and the Rise of U.S. Food Aid, 1870s to 1950s” (PhD diss., University of California, Berkeley, 2014).
- [71]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 68.
- [72]. Anwar Abdel-Malek, “The Crisis in Nasser’s Egypt,” *New Left Review*, no. 45 (1967): 71.
- [73]. *Egypt, Military Society: The Army Regime, the Left and Social Change Under Nasser* (New York: Random House, 1968), 151–55; Charles Issawi, *Egypt in Revolution: An Economic Analysis* (London: Oxford University Press, 1963), 60–61.
- [74]. Alan Richards, “Egypt’s Agriculture in Trouble,” *Middle East Report*, no. 84 (1980); Richards, *Egypt’s Agricultural Development*, 179.
- [75]. Abdel-Fadil, *Development, Income Distribution and Social Change*, 9–10.
- [76]. James Toth, *Rural Labor Movements in Egypt and Their Impact on the State, 1961–1992* (Cairo: American University in Cairo Press, 1999).
- [77]. Mahmoud Hussein, *Class Conflict in Egypt, 1945–1970* (New York: Monthly Review, 1973); John Waterbury, “Twilight of the State Bourgeoisie?,” *International Journal of Middle East Studies* 23, no. 1 (1991); Ahmad Shokr, “Reflections on Two Revolutions,” *Middle East Report*, no. 265 (2012).
- [78]. Laura Bier, *Revolutionary Womanhood: Feminisms, Modernity, and the State in Nasser’s Egypt* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2011), chapter 2; Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 234–46.
- [79]. Dethier and Funk, “Language of Food,” 24.
- [80]. For example, Fouad Ajami, *The Arab Predicament: Arab Political Thought and Practice since 1967* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992).

- [81]. Eliyahu Kanovsky, "The Economic Aftermath of the Six Day War," *Middle East Journal* 22, no. 2 (1968).
- [82]. Ray Bush, *Economic Crisis and the Politics of Reform in Egypt* (Boulder, CO: Westview, 1999), 15.
- [83]. Bush, *Economic Crisis*, 21.
- [۸۴]. عراق صنعت نفت خود را در سال ۱۹۷۲ ملی کرد اما برای حلقه‌های غربی سرمایه اهمیت چندانی نداشت.
- [85]. Peter Gowan, *The Global Gamble. Washington's Faustian Bid for World Dominance* (London: Verso, 1999), 19–25; Adam Hanieh, *Capitalism and Class in the Gulf Arab States* (New York: Palgrave Macmillan, 2011), 39–48; Vanessa Ogle, "Archipelago Capitalism: Tax Havens, Offshore Money, and the State, 1950s-1970s," *American Historical Review* 122, no. 5 (2017).
- [86]. Philip McMichael, *Development and Social Change: A Global Perspective* (Thousand Oaks, CA: Pine Forge, 1996), 118.
- [87]. Timothy Mitchell, *Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil* (London: Verso, 2011), 181–86.
- [88]. "Israel Signs Protocol of New Pact on Sinai," *New York Times* (October 11, 1975).
- [89]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 197–98; Edward Roger John Owen, "Sadat's Legacy, Mubarak's Dilemma," *MERIP Reports* 117 (1983).
- [90]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 198.
- [91]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 198.
- [92]. Jean-Jacques Dethier, "Trade, Exchange Rate, and Agricultural Pricing Policies in Egypt," in *World Bank Comparative Studies* (Washington, DC: World Bank, 1989), 191–97.
- [93]. Marie-Christine Aulas, "Sadat's Egypt: A Balance Sheet," *MERIP Reports* 107 (1982): 10; Dethier, "Trade, Exchange Rate, and Agricultural Pricing," 196.
- [94]. Soliman, *Autumn of Dictatorship*, 39.
- [95]. Husayn 'Abd al-Raziq, *Misr fi 18 wa 19 yanayir* (Cairo: Dar Shuhdi, 1985), 229–31; Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*.
- [96]. Waterbury, *Egypt of Nasser and Sadat*, 213.
- [97]. Soliman, *Autumn of Dictatorship*, 39–40.
- [98]. Jason Brownlee, *Democracy Prevention: The Politics of the U.S.-Egyptian Alliance* (New York: Cambridge University Press, 2012), 36.
- [99]. Mitchell, *Rule of Experts*, 272–304; Tamer El Gindi, "The Inequality Puzzle in Egypt: What Do We Really Know?," *Arab Studies Journal* 25, no. 2 (2017).

[100]. Hanieh, *Capitalism and Class*, chapter 6; Adam Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies: The Gulf Cooperation Council and the Political Economy of the Contemporary Middle East* (Cambridge: Cambridge University Press, 2018), chapters 4–6.

[۱۰۱]. ما اصطلاح «وادی نویافته‌ی کالاها» [commodity frontier] را از آثار جیسون دابلیو مور برگرفته‌ایم. او این مفهوم را در کتاب خود با عنوان سرمایه‌داری در تاروپود زندگی [Capitalism in the Web of Life] مفصل بسط می‌دهد. همچنین بنگرید به کتاب جیکز با عنوان شکوفایی، ایرادها، شکست [Boom, Bugs, Bust].

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-33T>



(عکسی از تظاهرات هواداران حزب کمونیست عراق در بغداد به مناسبت روز جهانی کارگر ۲۰۱۳)

چپ عرب و ناسیونالیسم: خطایی شوم

نوشته‌ی: توماس اشمیدینگر

ترجمه‌ی: مریم فرهمند

نوشته‌ی پیش رو متن کوتاهی است که با زبانی ساده تصویری کلی از پای‌گیری، فعالیت‌ها و سرانجام برخی سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی، عمدتاً احزاب «کمونیست» پیرو اتحاد جماهیر شوروی، در مصر، سودان، عراق و سوریه به دست می‌دهد. زمان نگارش این نوشته سال ۲۰۰۳ است و داده‌های تاریخی ذکرشده در آن را باید با توجه به این تاریخ در نظر گرفت.

*

چپ عرب در دهه‌ی بیستم و سی‌ام سده‌ی بیستم به‌مثابه پاسخ به بحرانی پای‌گرفت که جوامع عربی از زمان دست‌اندازی استعمار اروپا برای تغییر شکل اقتصاد ملی به سرمایه‌داری پیرامونی، به آن دچار شده بودند. این چپ معرف بدیلی در برابر ناسیونالیسم عربی و بنیادگرایی اسلامی اخوان‌المسلمین بود.

هر سه گرایش، از حوزه‌های مشابهی در هر یک از این جوامع یارگیری کردند. پایه‌های اجتماعی چپ‌ها، ناسیونالیسم عربی و بنیادگرایی اسلامی نه متعلق به نخبگان سنتی خاور میانه* و نه متشکل از قشرهای مردمی بود که در اقتصاد سنتی مشغول به کار بودند (کشاورزان، بادیه‌نشینان، پیشه‌وران). آن‌ها اغلب از میان کسانی بودند که کاملاً در حوزه‌های مدرن اقتصاد ادغام شده بودند، یعنی پرولتاریای شکل‌گرفته‌ی شهری در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ و نخبگان تحصیل‌کرده‌ی جدید غربی شامل کارمندان و ارتشیان.

ورای این نقاط اشتراک، چپ خود را در کشورهای مختلف عربی بعضاً به طرق بسیار متفاوتی گسترش می‌داد. در ادامه تلاش خواهیم کرد با شرحی مختصر و ساده به‌وسیله‌ی نمونه‌هایی جداگانه، امکان نگرشی به تاریخ احزاب کمونیست را فراهم آوریم که در اروپا اساساً به آن کم توجه شده است. در پایان می‌بایست درباره‌ی سؤال نسبتِ رابطه‌ی چپ با ناسیونالیسم عربی تحقیق شود.

مصر: عربی‌شدن کمونیسم

مصر تحت حکومت «محمد علی» در همان سده‌ی نوزدهم به درجه‌ی بالایی از صنعتی‌سازی دست یافت. با این حال، مدرن‌سازی اقتصادی هدایت‌شده‌ی دولتی نه به تشکیل سیستمی سرمایه‌داری، بلکه به صنعتی‌شدن فئودالی تحت کنترل دولت راه برد. نخست تحت تأثیر اقتدار استعمار بریتانیا این [سیستم] به سرمایه‌داری پیرامونی‌ای توسعه یافت، که در درجه‌ی اول با نیازهای [استعمار بریتانیا] هم‌راستا بود.

صنعت مصر توانست به جمعیت رشدیابنده‌ی شهرهای بزرگ اتکا کند، که پرولتاریای مصری از درون آن پدید آمد. البته به‌طور قطع، آشکال بیان سیاسی بعدی این پرولتاریا تحت تأثیر تعیین‌کننده‌ی شمار بزرگتری از نیروهای کار اروپایی مشغول به کار در این صنایع قرار گرفت. به همراه این کارگران از طرفی ایده‌های سوسیالیستی، آنارشوییستی و کمونیستی به مصر آمد، از طرف دیگر «تقسیم کار اتنیک» در حال رشد در درون صنایع نقش بسیار مهمی در مناسبات جنبش کارگری با جنبش ملی ضد استعماری بازی کرد.

در حالی که طبقه‌ی کارگر محلی در بیش‌تر مواقع مجبور بود با کارهای ارزان و غیرتخصصی کوتاه‌مدت بسازد، کارگران ایتالیایی، یونانی و ارمنی کار مدیریت را برعهده داشتند و منصوب به سرکارگران مستقیم کارگران مصری بودند.

این تضاد طبقاتی که کشمکش میان کارگران محلی و سرمایه‌داران اروپایی بود، به اتحادی بین جنبش کارگری آغازین و جنبش ملی مصر راه برد.

جنبش قدیمی کارگری در مصر علی‌رغم اعتصابات و اعتراضات مستقل خود مانند اعتصاب کارگران ذغال‌کش «پورت سعید» (در سال ۱۸۸۲)، اعتصاب به رهبری کارگران سیگارپیچ یونانی (در سال

۱۸۹۹/۱۹۰۰)، اعتصاب کارگران سیگارپیچ قاهره (۱۹۰۳)، یا اعتصاب رانندگان و بازرسان قطارهای شهری (در ۱۹۰۸)، به لحاظ تشکیلاتی تا حدود زیادی به جنبش ملی محتاج بود. آن‌ها ابتدا بیان تشکیلاتی خود را در حزب ناسیونالیستی، و بعدها در حزب وفد [حزب‌الوفد - Wafd-Partei] یافتند.

نخست پس از جنگ جهانی اول، یوزف روزن‌تال [Joseph Rosenthal]، جواهرفروش یهودی فلسطینی، تلاش کرد سندیکاهای مختلف را در اتحادی مستقل گرد آورد، که سرانجام در فوریه ۱۹۲۱ تحت عنوان کنفدراسیون عمومی کار [Confédération Générale du Travail] (CGT) در اسکندریه تأسیس شد. در اوت ۱۹۲۱ از میان صفوف ث.ژ.ت.، حزب سوسیالیست مصری به رهبری روزن‌تال که هم‌کاری نزدیکی با سندیکاهای عضو ث.ژ.ت. داشت، شکل گرفت و سرانجام به عضویت کمیترین پذیرفته شد.

همان زمان حزب نه تنها به حزب کمونیست تغییر نام داد، بلکه بنیان‌گذار آن یعنی روزن‌تال را هم ظاهراً بخاطر گرایش‌های آنارشیستی کنار گذاشت. حزب سوسیالیست و دیرتر حزب کمونیست، اکثراً متشکل از چپ‌های روشنفکر مصری، یونانی و یهودی بود که خود را با انقلاب اکتبر و شوروی هم‌هویت می‌دانستند. سرانجام روزن‌تال دوباره در اواسط دهه‌ی ۲۰ به عضویت پذیرفته شد.

حزب کمونیست مصر خصوصاً در اواسط دهه‌ی ۲۰ در جنبش‌های سندیکالیستی فعالیت داشت و بنا بر اظهار خود در مارس ۱۹۲۳ شامل ۱۵۰۰ عضو و هوادار بود؛ بنا بر گزارش کمیترین در سال ۱۹۲۴، حزب هم‌چنان ۷۰۰ عضو داشت. البته اعضای حزب بخاطر دستگیری‌ها به سرعت کاهش یافت و در دهه‌ی ۳۰ صرفاً توانست خود را در شکل گروه‌های کوچک رقیب و عمدتاً غیرفعال حفظ کند.

ظهور فاشیسم در اروپا و صادرات ایدئولوژی فاشیستی به مصر، که بیش‌تر از همه در جنبش مصرالفتات [Misr al-Fatat] (مصر جوان)، زیر نظر «احمد حسین» اثر گذاشت، مبارزه علیه فاشیسم و علیه یهودی‌ستیزی را به یکی از مهم‌ترین اجزاء چپی نو، که توسط نسل مصری‌های جوانی نمایندگی می‌شد که در «فدراسیون پارتیزان‌های صلح Federation of Peace Partisans» (اتحاد انصار السلام [Ittihad Ansar al-Salam])، — سازمانی دمکراتیک و ضد فاشیست — گرد آمده بودند، تبدیل کرد. این گروه در اوائل جنگ دوم جهانی از هم پاشید، اما سازمان‌های متعددی در پی آن به وجود آمدند.

در این جنبش، بین جوانان روشنفکر عضو انجمن‌های مهاجرین اروپایی و اقلیت‌های محلی با ایده‌های سوسیالیستی ارتباط برقرار شد. از این طریق برای حلقه‌های مارکسیستی کوچک میسر شد که بر انزوای خود غلبه کرده و بازسازی سازمان کمونیستی مستقلی را مدنظر قرار دهد. در این دوره، هم حمایت اکثریت مصریان یهودی، اما هم چنین اتحادیه‌ی مورد حمایت مسلمانان و مسیحیان ضدفاشیست علیه سامی‌ستیزی آلمانی (Lisca)، نقش بسیار مهمی در سمت‌گیری به سوی چپ‌شدن سیاست ایفا کرد. به‌ویژه در سازمان

جوانان، یهودیان جوان صهیونیست و مارکسیست نخست به هم نزدیک شدند، اما همین نزدیکی سپس به کشاکش بین جناح‌های صهیونیستی و مارکسیستی منجر شد.

بالاخره در سال ۱۹۳۹ فدراسیون دمکراتیکی پایه‌گذاری شد که نسل دوم کمونیست‌هایی سرشناس مانند مارسل اسرائیل، راونول و هنری کوری‌ئل، هیلل شوارتس، ری موند آیون، به آن پیوستند. از این فدراسیون، گروهایی رقیب مانند رهایی خلق (تحریرالشعب Tahrir ash-Sha'b) به رهبری [مارسل] اسرائیل، ایسکرا به رهبری [هیلل] شوارتس و جنبش مصریان برای رهایی ملی (EMNL) با بنیان‌گذاری هنری کوری‌ئل پدید آمدند.

درحالی‌که در ابتدا به تقریب فقط روشنفکران، اکثریت اعضای سازمان‌های مذکور را تشکیل می‌دادند، EMNL قادر شد شمار کثیری از کارگران را جذب کند، به‌ویژه بعد از اتحاد با ایسکرا و تغییر نام به «جنبش دمکراتیک برای رهایی ملی، (DMNL)» در ژوئن ۱۹۴۷، موفق به مصری کردن آن سازمان شود.

این جنبش برای حق و حقوق کارگران مبارزه می‌کرد و در سندیکاها فعال بود، اما برنامه‌ای ضدامپریالیستی داشت و مبارزه علیه صهیونیسم را نیز دنبال می‌کرد.

در سال‌های بعد، حمایت از دولت مصر به مرور رو به کاستی گذاشت. دولت از یک‌سو موفق نمی‌شد حتی تا حدودی مشکلات اجتماعی را برطرف سازد، از طرف دیگر حضور دائمی ارتش بریتانیا بعد از پایان جنگ دوم جهانی به همان اندازه برای بسیاری از مصریان غیرقابل تحمل بود که شکست نظامی ارتش در سال ۱۹۴۸. در این وضعیت عکس‌العمل دولت سرکوبی بسیار شدید بود. هنری کوری‌ئل که نقش تعیین‌کننده‌ای در DMNL داشت، در اوت ۱۹۵۰ با این که دارای تابعیت مصری بود، به ایتالیا تبعید شد. روزنامه‌ی البشیر [al-Bashir] که به DMNL نزدیک بود، در دسامبر ۱۹۵۰ و یک‌سال بعد از آن روزنامه‌ی بعدی، المالاین [al-Malayin] ممنوع شد.

کمونیست‌های دیگری که تابعیت مصری نداشتند، به‌ویژه یهودیانی مانند هیلل شوارتس یا مارسل اسرائیل، یا اخراج شدند یا «داوطلبانه» کشور را ترک کردند. هم [اعضا و هواداران] سازمان DMNL، و هم حزب کمونیست مصر که در سال ۱۹۵۰ تشکیل شده بود و مورد حمایت حزب کمونیست فرانسه قرار داشت، زیر ضرب دستگیری‌ها قرار داشتند.

در این موقعیت، باقی‌ماندگان DMNL و بنیان‌گذار تبعیدی‌اش هنری کوری‌ئل، در ابتدا برخلاف دیگر گروه‌های کمونیست مصری، امید زیادی به گروه افسران جوانی داشتند که در ۲۳ جولای ۱۹۵۲ دست به کودتا علیه سلطنت زده بودند. هرچند برخی از افسران به اصطلاح مستقل مانند جمال عبدالناصر و

انورسادات از گروه‌های مصرالفتات یا سازمان اخوان المسلمین برخاسته بودند، بخش‌هایی در چپ به تحول مترقیانه‌ی رژیم امیدوار بود.

با این وصف، تمایز میان رژیم جدید و چپ‌ها به سرعت خود را آشکار کرد و در نتیجه دو موضع غیرقابل سازش در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در اوت ۱۹۵۲ زمانی که کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی میل در کفرالدوار [Kafir ad-Dawwar] وارد اعتصاب شدند، برای ژنرال «محمد نجیب» و مجلس قیادت الثورة [Majlis Qiyadat al-Thawra]، همانا شورای فرماندهی انقلاب، هورا کشیدند، زیرا بر این باور بودند که از جانب رهبران حکومت جدید حمایت می‌شوند. هنگامی که دولت به طرز خشونت‌آمیزی به اعتصاب پایان داد و دو نفر از رهبران اعتصاب را به جوخه‌ی اعدام سپرد، این امیدواری به یأس منتهی شد.

این‌گونه، اقدام علیه جنبش کارگری در مصر توسط رژیم ناصر آغاز شد. به دنبال آن موج سرکوبی علیه کمونیست‌ها به راه افتاد که با ممنوعیت تمامی احزاب، و دستگیری ۱۰۱ نفر از سیاسیون مخالف در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۵۳، به پایان رسید. از این طریق کمونیسم هیچ‌گاه نتوانست در مصر تجدید حیات یابد. هم‌چنین ایجاد به اصطلاح فضای باز سیاسی تحت حکومت رئیس‌جمهور سادات، منحصر به جنبش سوسیال دمکرات «تجمع» [Tagammu] شد، جنبشی که هرگز نتوانست آن وزنه‌ی سیاسی‌ای را کسب کند که جنبش کارگری در دهه‌های چهل از آن برخوردار بود.

سودان: وحدت ناقص

حزب کمونیست سودان (SCP) توسط دانشجویانی تبعیدی پایه‌گذاری شد که در مصر متعلق به جریان DMNL بودند. این حزب طی دهه‌های پی‌گیرترین نماینده‌ی سیاست چپی سکولار برای سودانی دمکراتیک و لائیک باقی ماند، که می‌خواست توازنی میان حاکمیت مسلط منطقه‌ی شمال این کشور با جنوب فراموش‌شده‌اش را برقرار کند؛ [سودان] به‌عنوان کشوری بعضاً مسلمان و بعضاً عرب، که می‌توانست پلی بین جهان عرب و منطقه‌ی جنوبی صحرای آفریقا باشد، طرحی بود برای برقراری توازنی سیاسی و اجتماعی و راه‌حلی مهم برای چندین دهه درگیری‌های جنگ داخلی در یکی از بزرگترین سرزمین‌های آفریقا.

حزب کمونیست از همان ابتدای کار با جنبش زنان متحد شد و شایستگی‌هایی در جنبش سندیکایی و دهقانی احراز کرد. البته این حزب اغلب به مراکز شهری عربی‌شده‌ی سودان شمالی محدود ماند، به‌ویژه در کلان‌شهر صنایع راه‌آهن، عطیره [Atbara]، و ناحیه‌ای در اطراف پایتخت خارطوم [Khartoum] و اطراف اُم‌دُرمان [Omdurman] در آن طرف کناره‌ی رود نیل. با این‌که SCP هیچ‌گاه به‌نحوی آشکار با نظامیان ناسیونالیست متحد نبود و نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط رژیم ژنرال [ابراهیم] عبود [Abbud] ایفا

کرد، در تلاش بود تا بعد از کودتای نظامی ژنرال جعفر نمیری [Gafaar Numeiri] (۱۹۶۹) با شرکت در دولت، در رشد سیاسی تأثیرگذار باشد.

البته اختلافات گرایشات درون‌حزبی در SCP، این امکان را برای نمیری ایجاد کرد که دست به تحریک مخالفین درون‌حزبی بر علیه کمیته‌ی مرکزی SCP بزند و کمونیست‌های وفادار به حزب را از دولت کنار بگذارد. اختلاف محوری بین رژیم و کمیته‌ی مرکزی، موجودیت حزب کمونیستی مستقل و همچنین سندیکایی مستقل بود.

درحالی‌که نمیری و اتحادیه‌ی سوسیالیست‌های سودانی (SSU)، در تقایب ایجاد حزب و سندیکای دولتی واحدی بودند، کمونیست‌ها با این امر مخالف بودند و بر استقلال جنبش کارگری پافشاری می‌کردند. نمیری سرانجام از تلاش برای کودتای نظامیان هوادار کمونیست‌ها که احتمالاً بدون اطلاع کمیته‌ی مرکزی در ژوئیه ۱۹۷۱ صورت گرفته بود و توسط نظامیان مصری مستقر در سودان در هم شکسته شد، سوءاستفاده کرد تا رقبای کمونیست خود را حذف کند. نه تنها کودتاچیان، کمونیست‌ها و رهبران سندیکاهای اعدام شدند، بلکه ساختمان حزب در سطح وسیعی فروپاشید.

SCP که، مجبور به بازسازی خود به‌طور مخفی شده بود، دوباره موفق به ایفای نقشی تعیین‌کننده در انقلاب علیه نمیری در سال ۱۹۸۵ شد. همچنین SCP در مقاومتی مبارزاتی بر علیه حاکمیت رژیم نظامی اسلامی عمرالبشیر [Omar al-Bashir] از ۱۹۸۹، که در چارچوب «اتحاد دموکراتیک ملی (NDA)»، تمامی نیروهای دموکرات مخالف در کشور را متحد کرد، اعتبار و مشروعیت یافته است. سخنوری‌های ضدامپریالیستی آغازین حزب عمیقاً تغییر کرده است، زیرا حالا مقاومت بر علیه دولت خودی ارجحیت دارد.

عراق: هم‌بیمانی مرگبار

پیشینه‌ی حزب کمونیست عراق (IKP)، به محفل مارکسیستی کوچکی در ناصریه برمی‌گردد که در ۱۹۳۴ به‌طور رسمی در کنفرانسی در بغداد پایه‌گذاری شد. در ابتدا رشد این حزب بسیار به‌کندی صورت گرفت و اکثراً شامل دانشجویان و روشنفکران بود. زمانی که در آوریل ۱۹۴۱ دولت متمایل به آلمان «رشید علی» با کودتا به قدرت رسید، کمونیست‌های عراقی نسبت به آن هم‌دلی نشان دادند، رویکردی که البته از موضع ضد بریتانیایی حزب ناشی می‌شد.

البته زمانی که درگیری‌های خشونت‌آمیز علیه یهودیان مصری ابعادی غیرقابل چشم‌پوشی یافتند، این حزب در حمایت اولیه‌ی خود از رژیم علی بازنگری کرد. هنگامی که در اواخر ماه مه، بریتانیا موفق شد عراق را

دوباره تسخیر و علی را ساقط کند، این کشور تحت نفوذ بریتانیا تا سال ۱۹۵۸ مشروطه‌ی سلطنتی باقی ماند. در مقابل این رژیم، در فوریه‌ی ۱۹۵۷ جبهه‌ی مقاومت ملی، شامل IKP، حزب دمکراتیک ملی، حزب استقلال و حزب بعث خود را سازماندهی کرد. هنگامی که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ گروهی از افسران وابسته به عبدالکریم قاسم با کودتا به سلطنت خاتمه دادند، کمونیست‌ها در دولت مشارکت کردند و از جناح چپ رژیم در برابر جناح هوادار پان‌عربیسم عبدالسلام عارف به دفاع برخاستند.

IKP موفق شد بعد از سرنگونی، به قوی‌ترین حزب کمونیست در میان تمامی کشورهای عربی گسترش یابد. فشار بیش از حد هجوم هواداران برای ورود به حزب در ژانویه‌ی ۱۹۵۹، سرانجام موجب شد که حزب حتی موقتاً مجبور به اعلام توقف در عضوگیری شود. حزب کمونیست با سازمان عظیم توده‌ای‌اش، خیابان‌ها را تسخیر کرد، اما همواره با مقابله‌ی شدیدی از جانب ناسیونالیسم عربی مواجه بود. براساس گزارش دبیرکل حزب تا سال ۱۹۶۱، ۲۸۶ نفر از اعضا و هواداران حزب توسط ارادل‌واوباش ناسیونالیست به قتل رسیدند. هزاران خانواده‌ای که به هواداری از چپ‌ها مورد سوءظن واقع شده بودند، مجبور به فرار از مناطق تمرکز بعثی‌ها و ناسیونالیست‌ها شدند.

در این شرایط که به جنگ داخلی شباهت داشت، قاسم جانب IKP را نگرفت، بلکه، با کاهش نفوذ کمونیست‌ها، به دنبال سازشی با ناسیونالیست‌ها بود. بجای تفویض جایگاهی قانونی به IKP، قاسم مسبب ایجاد حزب جدید KP شد. حزب کمونیست «اصلی» که در اوج نفوذ خود به نفع اتحادیه‌ای شامل «ناسیونالیست‌های پیشرفته» از دست‌یازی به قدرت صرف‌نظر کرده بود، هرچه بیشتر و بیشتر کنار زده شد.

در کودتای ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ گروهی از افسران بعثی و افسران ناسیونالیست دیگر، قاسم را از مقامش عزل کردند. با وجود مقاومت خودجوش مردم در صف قاسم، او با امتناع از تسلیم مردم، جبهه‌ی مقاومت مردمی را بی‌دفاع، تسلیم مهاجمین ناسیونالیست کرد.

در پی آن، خونبارترین پی‌گرد چپ‌ها، که تابحال خاور میانه به خود دیده است، اتفاق افتاد. در اولین روزهای بعد از کودتا، اعضا و هواداران IKP یا در محل سکونت‌شان ردیابی شدند یا در میان خیابان ترور شدند. بسیاری از اعضای کمیته‌ی مرکزی دستگیر شدند و به قتل رسیدند. هنوز هم تعداد دقیق کشته‌شدگان نامعلوم است. شمار دستگیرشدگان آن قدر زیاد بود که استادیوم ورزشی منطقه مبدل به زندان شد و انسان‌های رانده‌شده [به استادیوم] بعد از محاکمه‌ای نمایشی، درجا تیرباران شدند.

با این‌وجود حزب بعث نتوانست خود را در نهایت به کرسی قدرت بنشاند و سرانجام توسط دیگر ناسیونالیست‌ها دوباره از مسند قدرت برکنار شد. با این‌که بعثی‌ها مسئولین اصلی رویدادهای بعد از کودتای

فوریه‌ی ۱۹۶۳ بودند، IKP سیاست خود در برابر آن‌ها را در تابستان ۱۹۶۴ تغییر داد. این حزب تضعیف‌شده تحت تأثیر بهبود روابط مصر و عراق - شوروی، ایجاد آرامش در جنگ علیه کردها و دولتی [ملی]سازی در ژوئیه‌ی ۱۹۶۴، در مصوبه‌ی نشستِ پراگ خود که با عنوان «خط [ماه] اوت» صورت‌بندی شد، این وقایع و رویدادهای مصر و عراق را، به‌مثابه تجلی نظریه‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری ارزیابی کرد. سرانجام در این نشست توصیه شد که حزب بهتر است از «عناصر مترقی دوستدار ناصر» در دولت عراق حمایت کند.

خط جدید حزب که احتمالاً زیر فشارهای سیاست خارجی شوروی پیش‌گرفته شد، در میان پایه‌های حزب با مقاومت و مخالفت شدیدی مواجه شد. IKP به‌سرعت تغییر موضع داد و در آوریل ۱۹۶۵ برای مبارزه‌ی مسلحانه و سقوط دولت و ایجاد «ائتلاف دولت موقت ملی» پیش‌قدم شد. سرانجام معضل اجرای مبارزه‌ی مسلحانه به انشعاب در IKP منجر شد.

بعد از جنگ گرایش‌های مختلف ناسیونالیستی بر سر قدرت، سرانجام گروهی از ژنرال‌های بعثی در ۱۹۶۸ به قدرت رسیدند که حزب‌شان از آن‌زمان به بعد در عراق حاکم است. [این متن در سال ۲۰۰۳ نوشته شده و تا زمان تالیف آن هنوز حزب بعث در قدرت است - م] در مرحله‌ی تثبیت رژیم، بیش از هر چیز محاکمات نمایشی علنی وسیله‌ی سرکوب مخالفین بود. یک «دادگاه انقلاب» ویژه از دسامبر ۱۹۶۸ محاکمه‌ی «دشمنان خلق» را برعهده داشت و ۵۳ نفر ظاهراً به بهانه‌ی جرم‌وجنایت علیه دولت، اعدام شدند. تعدادی از متهمین مجبور شدند به «جرم و جنایت»شان در تلویزیون دولتی «اعتراف» کنند.

در جریان دادرسی دادگاه‌های انقلاب، موضع سامی‌ستیزی بعثی‌ها نیز آشکار شد. حتی پیش از این، در یکی از اولین محاکمه‌های نمایشی در ژانویه‌ی ۱۹۶۹ که از تلویزیون پخش می‌شد، ۱۴ نفر عراقی که از میان‌شان ۹ نفر یهود بودند، به اتهام «جاسوسی برای صهیونیسم»، به اعدام محکوم و در ملاء عام به دار آویخته شدند. قربانیان محاکمه‌های نمایشی بعدی، از نو یهودیان، نمایندگان اپوزیسیون، به‌ویژه اعضای IKP و همین‌طور ناسیونالیست‌های عربی بودند که از خط و مشی بعثی‌ها انحراف داشتند.

بعثی‌ها هم‌زمان در صدد هم‌پیمانی با شوروی بودند و خود را به‌عنوان نیروی ضدامپریالیست «حقیقی» قلمداد می‌کردند. به‌رغم این تعداد بی‌شمار کشته‌شدگان IKP، حزب به دلیل گرایش بعث به شوروی ناگزیر بود خود را به حزب بعث نزدیک کند.

با این‌حال در این زمان، حزب به‌لحاظ محتوا نیز به ناسیونالیسم پان‌عربی نزدیک شده بود. البته اولین تلاش‌های حزب بعث در ۱۹۶۹ برای سهم‌کردن IKP در نظام، از طرف آن‌ها پذیرفته نشد، و مشارکت در دولت از طرف کمونیست‌ها به شرط تضمین آزادی‌های مدنی منوط شد. با وجود این حزب IKP، بخاطر

سیاست حاکمان عراق، که از یک طرف با سرکوب و از طرف دیگر حداقل در کلام و شعار منطبق بر خواست‌های کمونیست‌ها عمل می‌کرد، هرچه بیش‌تر، نفوذ سازمان‌هایش و پشتیبانی توده‌ی مردم را از دست داد. به‌ویژه با ملی‌شدن صنعت نفت، حزب بعث یکی از خواست‌های قدیمی کمونیست‌ها را تأمین کرده بود.

حزب بعث، اجازه‌ی «جبهه‌ای ملی از نیروهای مترقی» را، همان‌گونه که IKP نیز طالب آن بود، فقط تحت رهبری خود پذیرفت. علت این‌که IKP با وجود این مایل به همکاری بود، در نظریه‌ی «راه رشد غیرسرمایه‌داری» که در دهه‌ی هفتاد در بین احزاب کمونیست «سه قاره» [Trikont] شایع بود و نیز در تر نقش «به‌لحاظ عینی پیشرفته»ی بورژوازی ملی ریشه داشت که بر تئوری امپریالیسم لنین استوار بود. سرانجام تلاش برای ایجاد جبهه‌ی مذکور با بورژوازی ملی در ماه مه ۱۹۷۲، ورود وزیر کمونیست به دولت را در پی داشت و در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳، منجر به تصمیم IKP برای مشارکت در جبهه‌ی میهن‌پرستان ناسیونالیست با حزب بعث و دیگر ناسیونالیست‌های عرب شد. اما مشکل مخالفت توده‌های حزب با دشمنان اصلی‌شان که مسبب کشتار تعداد زیادی از کارگزاران حزب کمونیست بودند، از این طریق از صحنه‌ی جهان پاک نشده بود.

هرچند مشارکت IKP در دولت مشروعیتی قانونی به حزب داد و امکان تبلیغ برای کمونیست‌های عراقی را به همراه آورد، اما این حزب در درازمدت اعتبار خود را از دست داد، به‌ویژه به این دلیل که آن‌ها حتی در زمان جنگ علیه اپوزیسیون گرد در سال‌های ۱۹۷۴/۱۹۷۵ نیز از دولت حمایت کرده بودند. در پایان، مشارکت IKP در دولت منجر به قدرت‌یابی حزب بعث شد که بدون حضور مخالفینی قابل ذکر در بخش عربی عراق، توانست سازمان‌های عظیمی را برای خود بازسازی کند و عناصر پایه‌های توده‌ی IKP را به تاراج برد.

اواخر دهه‌های هفتاد با بیش‌تر شدن اقتدار صدام حسین، سرکوب در حیطه‌ی سیاست داخلی باز هم شدت بیش‌تری گرفت. طی سال ۱۹۷۸ انشقاق بین IKP و حزب بعث که با شدت بیش‌تری جامعه‌ی عراق را کنترل می‌کرد هرچه آشکارتر شد. روزنامه‌ی کمونیستی طارق‌الصائب [Tariq as-Sa'ib] در ماه مارس مجموعه مقالاتی منتشر کرد که در آن آشکارا سیاست اقتصادی رژیم و سرکوب کردها مورد انتقاد قرار گرفته بود.

طارق عزیز، معاون وقت رئیس‌جمهور، کارگزار مسیحی حزب بعث در ماه مه در روزنامه‌ی حزبی الرشید [ar-Rashid]، در مقابل، IKP را متهم به وابستگی به مسکو کرد. درست سه ماه بعد اعلام شد که ۱۲ کمونیست بخاطر فعالیت در ارتش اعدام شده‌اند. براساس مفاد جبهه‌ی ملی فقط اعضای حزب بعث در

نیروهای مسلح اجازه‌ی فعالیت سیاسی دارند. در ماه مه، بعضی‌ها به اعضای احزاب دیگر هشدار دادند که «مجازات اعدام انقلابی» شامل تمام کسانی خواهد شد که قصد نفوذ در نیروهای مسلح را داشته‌باشند. سرانجام در ماه ژوئیه مصوبه‌ای از سوی شورای فرماندهی انقلاب صادر شد که بر اساس آن هرگونه فعالیت سیاسی برای تمامی کارمندان سابق و فعال ارتشی که عضو حزب بعث نباشند — با تهدید به مجازات اعدام — را ممنوع اعلام کرد.

از آن جایی که در عراق خدمت سربازی اجباری معمول بود، ممنوعیت فعالیت سیاسی بجز برای حزب بعث، هم‌زمان شامل تمامی افراد مذکر عراقی شد. به دنبال آن دستگیری‌ها و اعدام کمونیست‌های بیش‌تری آغاز شد. بنا به اظهار IKP مجموعاً در دهه‌های هفتاد بین ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر از اعضای این حزب به قتل رسیدند. با شروع جنگ علیه ایران در سپتامبر ۱۹۸۰، رژیم صدام به این اقدامات یک‌بار دیگر شدت بخشید. بزرگ‌ترین جنبش کارگری سازمان‌یافته‌ی جهان عرب — بجز سودان — که از مدت‌ها پیش سازمان‌های توده‌ای خود را از دست داده بود، تقریباً از هم پاشیده و به تبعید اجباری ملزم شد.

اقدامات پاکسازی صدام حسین در سال‌های بعد که حتی منتقدان درون‌حزبی هم از آن محفوظ نبودند، منجر به کنترل خودکامه‌ی مردم عراق شد.

سوریه: انشعاب و وحدت

در سوریه نیز حزب کمونیست بعد از تصرف قدرت توسط حزب بعث، به دولت نزدیک شد. جناح سوریه‌ی بعضی‌ها از پایه‌ها و اعضای کاملاً متفاوتی در مقایسه با حزب عراقی برادر و متخاصم برخوردار بود. حزب اقلیت مذهبی، به‌ویژه علویون و مسیحیان، سیاست اتحاد ملی را به‌نحو به‌مراتب کم‌تر خونینی نسبت به عراق سازماندهی کرد.

البته بعضی‌های سوریه دارای پیش‌زمینه‌های بهتری از عراقی‌ها بودند. هرچند در سوریه حداقل یک چهارم جمعیت متعلق به اقلیت‌های مذهبی — مجموعاً شامل علوی‌ها، مسیحی‌ها و دروزی‌ها [الموحدون Drus] — است، اما شمار سوریه‌ای غیرعرب نسبتاً محدود است. بجز سه روستای آرامی‌زبان و برخی مهاجرین پناهنده‌ی آرامنه از ترکیه، اقلیت‌ها، محدود به کردزبان‌هایی در دورترین قسمت شمال غربی این کشور هستند. موازنه‌ی قدرت «ملیون» در این‌جا شفاف‌تر از عراق بود، یعنی جایی که حدوداً یک سوم جمعیت به اقلیت‌های کرد، ترکمن و آسوری متعلق است. بنابراین یکسان‌سازی ملی با شعار ناسیونالیسم عربی می‌بایست در آن‌جا با مقاومت بسیار بزرگ‌تری مواجه شود.

برای حزب کمونیست سوریه [KP]، به‌ویژه پیش از کودتای درون‌حزبی حافظ اسد در سال ۱۹۷۰، حزب بعث به‌عنوان شریکی در دولت، که با حزب‌شان در شعارهای ضدامپریالیستی و عدم پذیرش سفت‌وسخت حق موجودیت اسرائیل اشتراکِ نظر داشت، جاذب بود. انشعاب در حزب سرانجام موجب شد که بخشی از آن در دولت باقی بماند که حداقل توسط وزیرانی نمایندگی می‌شد، درحالی‌که نمایندگان گرایش دیگر، به زندان‌های رژیم افتادند و اغلب سال‌هایی طولانی زیر شکنجه بودند.

اما این گرایش دیگر در حزب کمونیست سوریه یا به‌اصطلاح دفتر سیاسی به ریاست ریاض‌الترک [Riad at Turk] نیز اساساً عقاید ضد بعثی نداشت. با این‌حال، ابتدا پس از مرگ حافظ اسد در سال ۲۰۰۰، از تشنج در رابطه میان جناح مخالفین درون KP و جناح طرفداران دولت کاسته شد. این موضوع به آزادی رهبران بالای حزبی و همچنین به انتشار نظرات مخالفین داخلی حزبی انجامید که اکنون دیگر در تلاش برای سیاستی سازگار با سیستم بودند.

نقاط اشتراک و تفاوت‌ها

مقایسه‌ی رشد سیاسی چپ‌ها در کشورهای مختلف عرب نشان داد که در تمامی ائتلاف‌های کمونیست‌ها با ناسیونالیسم عربی — اعم از نظامیان ناسیونالیست، یا حزب بعث — چپ‌ها سرانجامی شوم داشتند؛ یا بخشی از چپ‌ها مانند سوریه در دولت هضم شدند، یا ساختار سازمانی‌شان مانند مصر یا سودان متلاشی شد، یا نابودی فیزیکی بخش وسیعی [از افراد] حزبی مانند عراق را به‌دنبال داشت. تمامی موارد ذکرشده، پایان جنبش مستقل کارگری را در پی داشتند.

صرفاً در سودان که حزب کمونیست به‌طور مخفی موفق به بازسازی ساختار حزبی شد، چپ توانست دست‌کم تا اندازه‌ای از این شوک بدرآید. سایر نمونه‌ها نشان می‌دهند که در جنگ سرد، وحدت مطلوبِ شوروی با ناسیونالیست‌های ظاهراً پیشرفته‌ی ضد امپریالیست، برای چپ، به فاجعه منتهی شد.

البته همگی این اتحادها را سرانجام نمی‌توان منحصرأً با اتکاء به سیاست خارجی شوروی توضیح داد. تئوری امپریالیسم لنین و طرح «سوسیالیسم در یک کشور» استالین، امکان اتحادی با ناسیونالیسم را پدید می‌آورد و کشاکش با اسرائیل، آن را بیش‌تر تسهیل می‌کرد. بسیاری از احزاب کمونیستی جهان عرب نیز، به‌ویژه KPی سوریه، دشمنان اصلی جهان عرب را در صهیونیسم و در امریکا می‌دیدند. بنابراین اتحاد با ناسیونالیست‌ها که با آن‌ها هم‌نظر بودند، دور از ذهن نبود.

زمانی که برخی از کمونیست‌های عرب پی به عواقب و نتایج [این ائتلاف‌ها] بردند، یا احزاب‌شان اساساً متلاشی شده بودند یا آن قدر در رژیم ناسیونالیستی حل شده بودند که دیگر در مقام نیروهای اپوزیسیون شایستگی لازم را نداشتند.

* این نوشته برای نام‌گذاری منطقه مورد نظر خود از اصطلاح «خاور نزدیک» [Naher Osten] استفاده می‌کند که در فرهنگ سیاسی آلمانی شامل کشورهای غرب آسیا و شمال شرق آفریقا می‌شود. ما برای سهولت کار از اصطلاح آشناتر «خاورمیانه» استفاده کرده‌ایم. – م

منبع:

Thomas Schmidinger; „Ein fataler Fehler: Die arabische Linke und der Nationalismus“, *Jungle World*, Nummer 16 vom 09. April 2003.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2Ap>



خیزش اکتبر در عراق

بافتار تاریخی، عوامل برانگیزاننده، گفتمان، چالش‌ها و امکانات

نوشته‌ی: زیدون الکیسانی

ترجمه‌ی: سهراب نیکزاد

گاهشمار وقایع

۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰:	جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق
۱۷ ژانویه ۱۹۹۱:	شروع عملیات طوفان صحرا برای بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت و پس از آن تحریم عراق
۲۰ مارس ۲۰۰۳:	تجاوز نظامی به رهبری آمریکا به عراق
۲۲ فوریه ۲۰۰۶:	بمب‌گذاری‌های القاعده در یکی از مقدس‌ترین شهرهای اسلام شیعه، حرم امام عسکری در سامرا، شروع خشونت‌های فرقه‌ای
۱۰ ژوئن ۲۰۱۴:	به دست گرفتن کنترل موصل، دومین شهر بزرگ عراق توسط داعش
سپتامبر ۲۰۱۹:	انفجار خشم عمومی در پی برکناری ارتشبد محبوب، ژنرال السعیدی

۱ اکتبر ۲۰۱۹: آغاز خیزش مردمی با راهپیمایی مردم به سمت میدان تحریر بغداد	
۲۵ اکتبر ۲۰۱۹: بازگشت جمعیت بیش‌تری از معترضان به خیابان‌های بغداد و استان‌های جنوبی در پی سرکوب خونین اعتراضات	
۲۹ نوامبر ۲۰۱۹: اعلام استعفای نخست‌وزیر عادل عبدالمهدی – جشن شادی معترضان برای اولین پیروزی‌شان	
۲۶ دسامبر ۲۰۱۹: تسلیم استعفانامه‌ی رئیس‌جمهور عراق برهم صالح	
۳ ژانویه ۲۰۲۰: کشته‌شدن ژنرال ایرانی قاسم سلیمانی و رهبر نیروهای حشدالشعبی ابومهدی المهندس در پی حمله‌ی هوایی آمریکا	
۱ فوریه ۲۰۲۰: انتصاب محمد توفیق علاوی به سمت نخست‌وزیری، دست رد معترضان به این انتصاب	
۱۷ مارس ۲۰۲۰: انتصاب عدنان الزرفی به سمت نخست‌وزیری – انتصاب پس از ناکامی علاوی، پافشاری معترضان بر بازنگری اساسی در نظام موجود	
۷ می ۲۰۲۰: تأیید مصطفی کاظمی به‌عنوان نخست‌وزیر جدید عراق و پایان پنج ماه بن‌بست سیاسی	

مقدمه

معترضان عراقی در اول اکتبر ۲۰۱۹ به خیابان‌های بغداد و استان‌های جنوبی عراق سرازیر شدند تا به واقعیتی تحمیلی اعتراض کنند: دموکراسی شکست‌خورده، فساد حکومتی، نیروهای شبه‌نظامی، فرقه‌گرایی، بی‌کاری و خدمات عمومی ضعیف. این اعتراضات نه نخستین جنبش اعتراضی در عراق مدرن بود و نه در عراق پس از تجاوز نظامی آمریکا. با این حال، با نمونه‌های قبلی‌اش تفاوت داشت. سرخوردگی موجب سرسختی شد و ترس به شجاعت راه برد و ناامیدی جایش را به خشم داد. جنبشی از دل جامعه و با محوریت جوانان عنوان **خیزش اکتبر** («ثورة تشرين») را بر خود نهاد. دور از انصاف است که از مبارزات پیش روی مردم عراق به تفصیل سخن گفت و نمای کلی درخوری از رویدادهای تاریخی‌ای ارائه نکرد که پیامدهایی هم‌سو با برخی حقایق کنونی داشته‌اند. برای درک انگیزه‌هایی که در پس خیزش مردم عراق علیه نظام سیاسی‌شان در اکتبر ۲۰۱۹ قرار داشت باید نحوه‌ی شکل‌گیری و بستر آن را شناخت. این اعتراضات را همان‌طور که گفته شد باید در حکم اعتراض علیه «دموکراسی نوین» عراق برشمرد، که بیش‌تر با عنوان دوره‌ی پسا ۲۰۰۳ شناخته می‌شود، و اعتراض علیه برچسب دموکراتیکی که در هماهنگی با نتایج مورد انتظار تجاوز نظامی به رهبری آمریکا موفق از کار درنیامد.

مناسبات فرقه‌ای در عراق پیش از سال ۲۰۰۳: امپراتوری عثمانی، قیومیت بریتانیا و بعث‌گرایی

عراق عثمانی (۱۹۲۰-۱۸۳۱) به استان‌هایی که با نام **ولایت** شناخته می‌شدند تقسیم شده بود: ولایت بغداد، ولایت موصل، ولایت بصره. امپراتوری عثمانی یک نظام خلیفگی اسلامی و سنی بود که در فاصله‌ی سده‌ی چهاردهم تا اوایل سده‌ی بیستم بیش‌تر مناطق جنوب اروپا، غرب آسیا و شمال آفریقا را زیر سلطه‌ی خود داشت. هویت سنی عثمانی موجب می‌شد تا ساکنان عرب و سنی بین‌النهرین (عراق سابق) در اداره‌ی محلی استان‌ها پذیرفته و جماعت‌های عرب شیعه و کرد از هرگونه نقش سیاسی و اجتماعی - اقتصادی مهم محروم شوند. این حذفِ عامدانه به روحانیون شیعه جسارت بخشید و نافرمانی قبایل را در برابر عثمانی‌ها بی‌محابت‌تر کرد. [۱] عثمانی‌ها همسایه‌ی خود ایران را، سواى اختلاف‌های اعتقادی شیعه و سنی درباره‌ی اسلام، همیشه تهدیدی برای امپراتوری خود می‌دانستند. ایران، با حکومتی شیعه، همواره روابطی ویژه با روحانیون شیعه («مجتهدها») در شهرهای مقدس نجف و کربلای عراق داشت. عثمانی‌ها، بنا به بایگانی آن‌ها از دستگاه اداری‌شان در عراق، اکثریت شیعه‌ی عراق را «معضل شیعه» و «ارتش مادرزاد ایران» به شمار می‌آوردند. [۲]

قیومیت بریتانیا بر مصر که عثمانی‌ها را در ۱۹۲۰ در بین‌النهرین شکست داده بود، سه استان عراق عثمانی را در یک دولت یک‌پارچه کرد. رهبران عثمانی - شیعه به جای ایستادن در کنار امپراتوری بریتانیا در برابر ستم‌گران پیشین خود، شورشی مذهبی را علیه تجاوز بریتانیا رهبری کردند و آن را یک اشغال‌گری خارجی دانستند. این شورش باموفقیت سرکوب شد و وقتی قیومیت بریتانیا به سنی‌ها اجازه داد تا قدرت سیاسی را در ۱۹۲۱ به واسطه‌ی پادشاهی هاشمی که دست‌نشانده‌ی جدید بریتانیا بود حفظ کنند، شیعه‌ها یک بار دیگر فرصتِ بدل شدن به گروهی از نخبگان حاکم را از دست دادند. این استقرار نهادی دولت مدرن عراقی تعیین‌کننده‌ی ساختارهای سیاسی و قومی - فرقه‌ای عراق در دهه‌های بعدی بود [۳] که شامل دوره‌ی پس از استقلال عراق از قیومیت بریتانیا در ۱۹۳۲ نیز می‌شود.

این پادشاهی سرانجام با کودتایی نظامی به رهبری سرتیپ عبدالکریم قاسم سرنگون شد تا در ژوئیه‌ی ۱۹۵۸ یک جمهوری عراقی سر کار آمد. [۴] نخست‌وزیر قاسم بخش بیش‌تر قدرت را در دست داشت اما محمد نجیب الربیعی رئیس‌جمهور و رئیس شورای حاکمیت عراق بود که در آن هر یک از گروه‌های قومی نماینده‌ای داشتند. قاسم به‌رغم تلاش برای متحد کردن ناسیونالیسم عربی و کردی در راستای ایجاد یک

هویت فراگیر و مدنی عراقی نتوانست حمایت کردها را از حکومت خود حفظ کند، حتی پس از این که از بازگشت رهبر تبعیدی کردها مصطفی بارزانی استقبال کرد. به نظر می‌رسد حکمرانی قاسم دورانی بود که کم‌ترین تأثیر را بر جنس روندهای نظامی و نهادی داشته است. حتی جنبش طرفدار اعراب که نخبگان عرب سنی در عراق آن را زیر لوای توجیه «فراروی از فرقه‌گرایی» فرصتی برای تداوم سلطه‌ی خود یافتند، نتوانست توجه قاسم را به خود جلب کند، حتی آن زمان که او به واسطه‌ی رقبای بعثی و ناصری خود در بغداد به خطر آن‌ها پی برده بود. قاسم هواخواه توسعه‌ی ثروت داخلی و سیاست‌های خود عراق بود و آن را مقدم بر همکاری با فدراسیون عرب در کنار سوریه و مصر می‌شمرد. [۵]

کودتای بعثی در ۱۹۶۳ قاسم را سرنگون کرد و به قتل رساند و افسران عرب سنی بر حکومت بعث (۲۰۰۳-۱۹۶۳) مسلط شدند. این استیلای سیاسی و غیررسمی عرب‌های سنی در طی دوره‌ی حکمرانی صدام حسین بیش‌تر شد. حذف عامدانه‌ی شیعه‌ها از اداره‌ی کشور و نپذیرفتن استقلال بیش‌تر کردها توسط رژیم صدام در پیوند با خطر ایران بود، چرا که گروه‌های مخالف شیعه و کرد همواره از سوی ایران حمایت می‌شدند. [۶] رژیم اقتدارگرای بعثی در دهه‌ی ۱۹۷۰ که ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز تولید می‌کرد، توانست استانداردهای زندگی، آموزش و زیرساخت‌ها را بهبود ببخشد. [۷] با این حال، رونق اقتصادی به سبب جنگ ایران و عراق (سپتامبر ۱۹۸۰ تا اوت ۱۹۸۸) که مناسبات فرقه‌ای در عراق را تقویت کرد، چندان تداوم نیافت. [۸] صدام در جریان این جنگ با چالش‌های داخلی بزرگی روبه‌رو شد. سرکوب احزاب اسلام‌گرای شیعه و نیز خیزش شورشیان کرد. [۹] ایران با ایجاد نمایندگی‌هایی مثل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق (SCIRI) که در ۱۹۸۲ در ایران پایه‌گذاری شده بود، از مبارزات شیعه‌های عراق بهره‌برداری کرد. شورای قانون‌گذاری حکومت اقلیم کردستان (KRG) در ۱۹۷۰ در پی توافق بین رهبران کرد و بغداد شروع به کار کرد.

در پی شکست صدام در برابر ائتلاف به‌رهبری آمریکا پس از تجاوز شش‌ماهه‌ی او به کویت در ۱۹۹۱، خیزشی به رهبری شیعه‌ها علیه رژیم صدام پا گرفت که معروف به «خیزش ۱۹۹۱» شد. خیزش‌های ۱۹۹۱ در مناطق عمدتاً کردنشین و شیعه‌نشین روی داد و این مسئله صدام حسین را واداشت تا نفوذ اجتماعی-سیاسی قبایل عرب سنی را بیش‌ازپیش متمرکز سازد. [۱۰] رژیم بعث هر دو شورش را با استفاده از هلیکوپترهای نظامی و به رگبار بستن مردم سرکوب کرد که با محکومیت شدید سازمان ملل روبه‌رو شد. ایالات متحده در یک دوره از نظر سیاسی و مالی از رژیم صدام حمایت می‌کرد، همان زمان که صدام در جنگ خود با ایران و حمله به شهروندان عراقی کرد در اردوگاه انفال در ۱۹۸۳ و در حمله به حلبچه در ۱۹۸۸

از سلاح های شیمیایی استفاده کرده بود.[۱۱] هر دو حمله به قتل هزاران خانوادگی بی گناه کرد انجامید. دونالد رامسفلد، بنا به گفته ها، در بازدیدش از عراق در ۱۹۸۳، در مقام فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس‌جمهور رونالد ریگان به خاورمیانه، چندان نگران استفاده‌ی صدام از تسلیحات شیمیایی نبود. به‌رغم هم‌کاری آمریکا با عراق در جریان رویدادهایی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، این مسئله مانع از طرح این ادعا نشد که صدام سلاح‌های کشتار جمعی دارد. حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی موجب بالا گرفتن چشم‌گیر درخواست پنتاگون برای حمله به عراق شد.[۱۲] با این همه، حتی آن حملات نیز توجیهی قانونی برای مداخله‌ی نظامی فراهم نکرد و از همین روست که ایالات متحده و بریتانیا برای سرپوش گذاشتن بر تجاوز نظامی از ایده‌ی استقرار دموکراسی در عراق بهره گرفتند.

تجاوز نظامی آمریکا: نهادهی کردن دموکراسی سهمیه‌ای («محاصصه»)

ایالات متحده در ۹ آوریل ۲۰۰۳ پس از هفته‌ها مقاومت به‌طور رسمی عراق را اشغال کرد. از بین رفتن رژیم سرکوب‌گر نویدبخش یک جامعه‌ی مدنی دموکراتیک جدید و مشارکت سیاسی بود. با وجود این، خلاء قدرت و فقدان نظم و قانون فضا را برای گسترش زدوخوردهای نظامی قومی فرقه‌ای مهیا کرد.[۱۳] برنامه‌ی اولیه‌ی ایالات متحده نشانیدن یک تبعیدی دموکراسی‌خواه، احمد جلی به جای صدام بود که از بی‌میلی آمریکا برای برگزاری انتخابات‌های دموکراتیک در عراق حکایت داشت. با این همه، با سر کار آمدن پل برمر، دیپلمات سابق آمریکایی، راهبردهای مرجع موقتی ائتلاف (CPA)، نیروی حکومتی اشغال‌گران در عراق، به‌کلی دگرگون شد. برمر برخلاف همتای پیشین خود جی گارنر، که تخریب زیرساخت فیزیکی و دولتی عراق و ضرورت حفظ سازوبرگ دولتی را به‌طور علنی به باد انتقاد گرفته بود، بر انحلال ارتش و شروع روند «بعثی‌زدایی» اصرار داشت. برمر با وجود بی‌تجربگی در رابطه با خاورمیانه، بر این باور بود که این روند می‌تواند در عراق ریشه‌کنی اجتماعی و سیاسی حزب بعث را تضمین کند. این اختلافات درونی واشنگتن حاکی از فقدان برنامه‌ای برای دوره‌ی پس‌اصدام بود.

ایالات متحده در جولای ۲۰۰۳ شورای حکومتی عراق (IGC) را ایجاد کرد که تمام بیست‌وپنج عضو آن بنا به نسبتی قومی - فرقه‌ای توزیع شده و تابع قانون اساسی موقت ساخته‌ی آمریکا - قانون اداری انتقالی عراق (TAL) - بود. این تناسب قومی در کنار تحریم آن از سوی سنی‌ها موجب شد تا شیعه‌ها به اکثریت دست یابند.

تشکیل شورای حکومتی عراق اولین نظام سیاسی رسمی هویت‌بنیاد عراق بود. در نتیجه، پیش‌نویس قانون اساسی عراق فاقد معنای یک‌پارچگی بود و واژه‌ی فرقه نیز به آن افزوده شده بود که موقعیت گروه‌های تفرقه‌افکنی را تقویت کرد که خواستار نظام سهمیه‌ای فراگیرتری برای کرسی‌های پارلمانی و مقام‌های وزارتی بودند. [۱۴] سهمیه‌بندی قومی-فرقه‌ای تحمیلی آمریکا معروف بود به نظام **سهمیه‌بندی طایفه‌ای (محاصصه الطوائف)**. پایه‌های این نظام را اپوزیسیون تبعیدی طی دهه‌ی ۹۰ ریخته بود. شورای ملی گذار (TNA) در می ۲۰۰۵ جای‌گزین حکومت موقت شد. وظیفه‌ی این شورا تهیه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی جدید بود که بنا بود جای‌گزین **قانون اداری انتقالی** موقت بشود. با این حال، علی‌سیستانی از مراجع تقلید شیعه فتوایی صادر کرد مبنی بر نامشروع بودن انتصاب اعضای **شورای ملی گذار** از میان اپوزیسیون عراقی تبعیدی پیشین توسط نیروهای اشغال‌گر و متحدانشان. فشارها از سوی سیستانی موجب شد تا اعضای **شورای ملی گذار** در ژانویه‌ی ۲۰۰۵ از طریق رأی‌گیری در پارلمان عراق برگزیده شوند. **مرجع موقتی ائتلاف** که در ظاهر منحل شد، **شورای ملی گذار** کار نگاشتن پیش‌نویس قانون اساسی جدید را هم‌زمان با اتهامات گروه‌های مخالف مبنی بر نقش مداخله‌جویانه‌ی آمریکا در آن آغاز کرد. گروه‌های مخالف شامل عراقی‌هایی با پیشینه‌های گوناگون می‌شد که اعتماد چندانی به یک نیروی اشغال‌گر تخریب‌گر نداشتند. در جریان انتخابات عمومی ۱۵ دسامبر، رأی‌دهندگان **شورای نمایندگان (CoR)** با ۲۷۵ کرسی را انتخاب کردند. [۱۵]

استقرار این شورا آشکارا در دوره‌ی پسا ۲۰۰۳ به یک نظام سیاسی و فرهنگی بااهمیت مبتنی بر قطبی‌سازی هویتی منتهی شد. [۱۶] شورای نمایندگان کار انتخاب وزیران و مقام‌های بلندپایه را از طریق الگوی **سهمیه‌بندی** انجام می‌دهد: مقام نخست‌وزیری برای عرب‌های شیعه، مقام ریاست جمهوری برای کردها و ریاست شورای نمایندگان برای عرب‌های سنی. [۱۷]

شکست نظام سهمیه‌ای سبب شد تا عراق سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۶ به سرعت در ستیزه‌جویی فرقه‌ای وسیعی فرو برود. تجاوز نظامی ائتلاف با مقاومت خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های غیرفرقه‌ای روبه‌رو شد. انجمن سیاست جهانی [Global Policy Forum]، یک سازمان مستقل ناظر بر سیاست‌گذاری‌ها که بر کارهای سازمان ملل نظارت دارد، مقاومت مسالمت‌آمیز را مقاومتی توصیف کرده است «تشکیل‌شده از احزاب سیاسی، روشن‌فکران، گروه‌های مذهبی و اتحادیه‌های کارگری، از جمله اتحادیه‌ی قدرت‌مند کارگران صنعت نفت [Oil Workers Union]... مستمرتر از مقاومت مسلحانه و

آماده‌تر برای پیش‌گرفتن سیاست‌های انتخاباتی». با این حال، بهره‌برداری منطقه‌ای و آمیخته با سیاست از لفاظی‌های فرقه‌ای جدید بر هر نوع حرکت ضد اشغال‌گری سایه افکند و بدین معنا بود که هر مقاومت مسالمت‌آمیزی در گفتمان هواخواهی از شورش دسته‌بندی می‌شد و رسانه‌های بین‌المللی و غربی نیز باعث شدند تا افکار عمومی بی‌درنگ این مقاومت‌ها را به افراط‌گرایی سنی نسبت دهند.

هنگامی که بحث شبه‌نظامیان شیعه در دوره‌ی پسا ۲۰۰۳ عراق به میان می‌آید، جنبش صدر به دلیل ربط مستقیم آن با پویه‌های کنونی اهمیتی ویژه دارد. خاستگاه این جنبش به ترور روحانی شیعه محمدصادق صدر و خانواده‌اش به دست صدام بازمی‌گردد که خواستار رفتار حکومتی بهتر و عدالت بیشتر در قبال شیعه‌های عراق شده بود. [۱۸] رژیم صدام موضع‌گیری‌های صدر را حاصل یک برنامه‌ی جمعی پیوسته روبه‌رشد در میان شیعه‌های فقیر و روستایی می‌دانست. به نظر می‌رسید که صادق صدر با گره زدن مذهب به سیاست داخلی موجب شده تا نفوذ ایران در مقدس‌ترین شهر شیعه‌ها، نجف، کم‌اثر شود. پس از اشغال عراق توسط ایالات متحده، تنها بازمانده‌ی خاندان صدر، مقتدی صدر از تبعیدگاه خود در ایران بازگشت تا از نفوذ پدرش بهره‌برداری کند. [۱۹]

هواخواهان صدر پس از اشغال عراق به رهبری آمریکا با استفاده از غیاب ناگهانی نظم و قانون در کشور مدارس، مساجد و سایر رویه‌های خود را که در دوره‌ی رژیم پیشین ممنوع بود احیا کردند. رهبر صدری‌ها هم‌چنین نیروی شبه‌نظامی خاص خود را نیز با نام **جیش‌المهدی** ایجاد کرد که در سال ۲۰۰۴ درگیر رویارویی مستقیم با نیروهای آمریکایی شد. صدر در رقابت با اشغال‌گران آمریکایی، شخصیتی شیعی و ناهم‌سو با نفوذ ایران بود. ایران با ایجاد شاخه‌ای از **نیروی سپاه قدس انقلاب اسلامی** در عراق که وظیفه‌ی آن گسترش فراملی انقلاب اسلامی ایران است، کوشید در جنبش صدر شکاف ایجاد کند. [۲۱] نیروی سپاه توانست قیس الخزعلی را از جنبش صدر به سمت خود بکشد و موفق به استقرار و مسلح شدن یک نیروی وابسته به خود، **عصائب اهل الحق** بشود.

ایالات متحده و ایران دو رقیب اصلی در عرصه‌ی سیاسی عراق هستند. اما هر دو از منافع مشترکی نیز بهره می‌برند: برکناری رژیم بی‌رحم صدام، یک ارتش عراقی ضعیف‌تر، و بستن قراردادهای پرسود با صنعت نفت عراق. درحالی که آمریکا برای یادآوری اهمیت حضور نظامی دائمی خود نیاز دارد ارتش خود را گاه‌به‌گاه در عراق به صف کند، ایران برای حفظ منافع خود روی شبه‌نظامیان مسلح وابسته‌اش حساب می‌کند. و این دو فقط هنگامی با یک‌دیگر رودرو می‌شوند که بدون در نظر گرفتن موافقت غیررسمی‌شان از سال ۲۰۰۳ منافع آن‌ها با یک‌دیگر تداخل یابد. روند فرقه‌ای‌سازی در دوره‌ی حکومت نخست‌وزیر مالکی (۲۰۰۸-۲۰۱۴) و

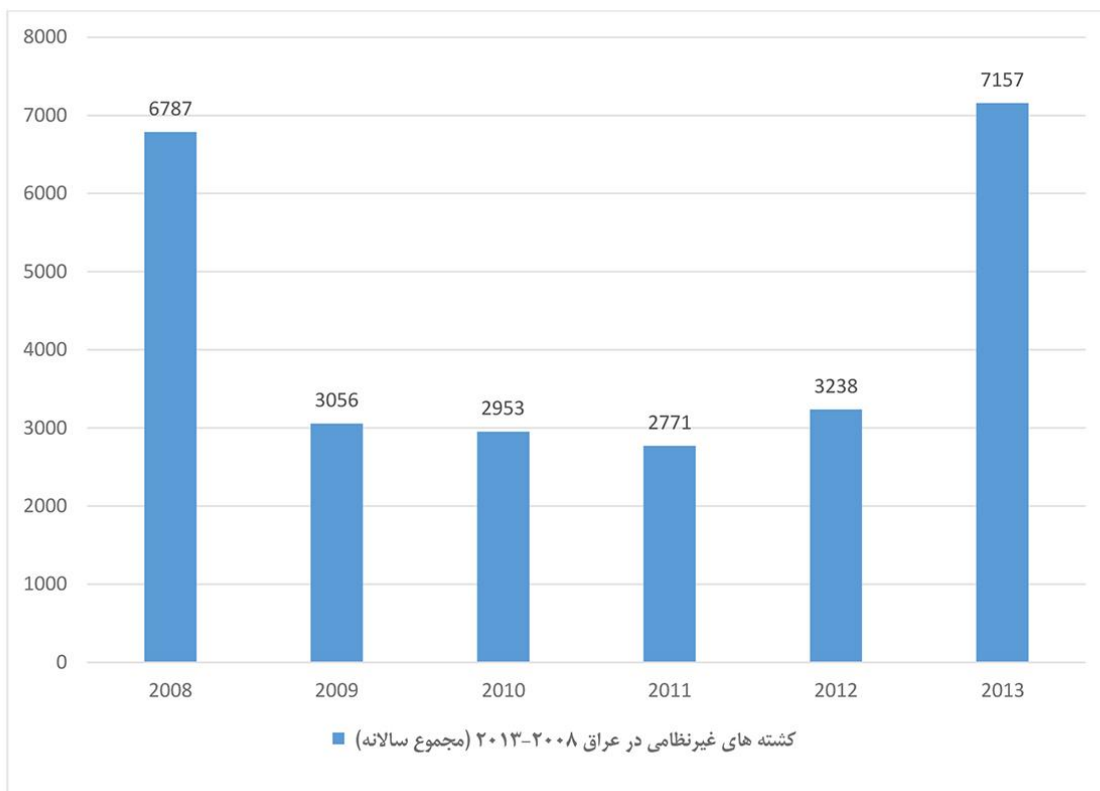
وارد شدن شبه‌نظامیان هوادار ایران به دستگاه دولتی موجب شد که ایران تصور کند می‌تواند یک‌تنه بر صحنه‌ی عراق مسلط شود، همانند نفوذی که در لبنان، سوریه و یمن دارد.

درست در زمانی که ثبات در عراق داشت رفته‌رفته از سال ۲۰۰۸ به بعد بهبود می‌یافت، استان الانبار در سال ۲۰۱۱ اعتراضات گسترده‌ای را به خود دید. این اعتراضات برخاسته از سطح بالای بی‌کاری، فساد و منزوی‌سازی سنی‌ها، یکی از پیامدهای «بعثی‌زدایی» بود. [۲۱] نظام سهمیه‌ای را سیاست‌مداران شیعه، کرد و سنی در کنار هم اداره می‌کنند، اما در این بین سیاست‌مداران سنی کوتاهی خود را در برابر جوامعشان پشت برچسب «منزوی‌سازی سنی‌ها» مخفی می‌کنند. اعتراضات سنی محور زمانی به وجود آمد که سیاست‌های مالکی با ترویج یک نظام حکمرانی اکثریتی به کمک مرکزیت‌بخشی افراطی، دات تخریب تدریجی هم‌زیستی‌گرایی [consociationalism] را نشانه گرفته بود. [۲۲]

احزاب شیعه‌ی عراقی نیز هنگام ترویج ایده‌ی حق تاریخی یا سر رسیدن نوبت خود برای حکومت بر عراق، روی قربانی شدن‌شان تکیه می‌کنند. البته دستاویز خودقربانی‌پنداری در نظامی سیاسی با اکثریت شیعه که با بهبود زیرساخت‌ها، خدمات اجتماعی، آموزش، بهداشت و اشتغال هیچ نشانی از آن در مناطق عمدتاً شیعه به‌جا نگذاشته بود، دوامی نداشت.

تلاش‌های اعتراضی پیشین در سال ۲۰۱۱ با عنوان «بهار عراقی» نمایان شده بود که ده‌هزار نفر را پیرامون خواسته‌ی اصلاح نظام‌مند و بدون توجهی ویژه به فرقه‌گرایی و آزادی گرد هم آورده بود. این اعتراضات با اقداماتی خشونت‌آمیز از دستگیری گرفته تا کشتار سرکوب شد. بالا گرفتن تنش‌های فرقه‌ای در ژانویه‌ی ۲۰۱۲ که مالکی اتهام فرقه‌ای بودن اعتراضات را مطرح کرد، کاملاً مشهود بود. [۲۳] مالکی هنگامی که رسانه‌ها به نمایش درآمدن پرچم‌های سیاه جهادی‌ها و دیگر شعارهای تبعیض‌آمیز علیه شیعه‌ها را پوشش دادند، [۲۴] از این فرصت استفاده کرد و به نیروهای امنیتی عراق (ISF) دستور داد که ارتباط استان الانبار را با سایر استان‌ها قطع کنند تا مانع از بسیج ملی بیش‌تر بشوند و به تظاهرکنندگان حمله کنند — زدوخوردهایی بین دو طرف رخ داد. تا سال ۲۰۱۳ هم‌زمان که زدوخوردها بالا می‌گرفت، چندین بمب‌گذاری در استان‌های شیعه‌نشین رخ داد. این رویدادها نگرانی‌های دلهره‌آوری را نسبت به گسترش دوباره‌ی خشونت‌های فرقه‌ای موجب شد.

نمودار زیر نشان می‌دهد که سال ۲۰۱۳ خونبارترین سال از زمان جنگ‌های فرقه‌ای در سال ۲۰۰۸ بوده است. [۲۵]



ظهور داعش: واکنش فرقه‌ای، گسترش گروه‌های شبه‌نظامی و تقویت نفوذ منطقه‌ای

دولت اسلامی عراق و شام در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۴ دومین شهر بزرگ عراق، موصل را پس از شش ماه حضور مقتدرانه در فلوجه‌ی عراق به تصرف خود درآورد. [۲۶] این رویداد به «سقوط موصل» معروف شد. عقب‌نشینی و فروپاشی نیروهای نظامی عراق سبب تغییری بزرگ شد و نوعی خلاء قدرت نظامی ایجاد کرد. [۲۷] ظهور دوباره‌ی القاعده در عراق با نام داعش جانی دوباره به گروه‌های شبه‌نظامی شیعه و گفت‌مان فرقه‌گرایی بخشید. و همان تکرار شد که در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۸ رخ داده بود. شورشیان سنی و در این میان بعضی‌های سابق در کنار داعش می‌جنگیدند. [۲۸]

نیروهای بسیج مردمی (PMF) که به حشدالشعبی نیز معروف است، برای مبارزه با داعش ایجاد شدند. حشدالشعبی سازمانی چتروار متشکل از گروه‌های شبه‌نظامی غیردولتی است و گمان می‌رود حدود ۱۴۰ هزار جنگ‌جو در میدان نبرد دارد. گویا انگیزه‌ی ایجاد این سازمان فتوای سیستانی بوده است که از همه‌ی عراقی‌ها خواسته بود تا هم‌پای نیروهای امنیتی عراق برای دفاع از کشورشان داوطلب شوند. با وجود این، احزاب هوادار ایران از این فتوا برای نوعی اردوکشی شبه‌نظامی شیعه‌مبنا استفاده کردند. دولت عراق به دلیل کمبود نیروی نظامی ناگزیر بود با به رسمیت شناختن آن‌ها و گنجاندنشان در نهاد نظامی خود به شکل‌گیری آن‌ها

رضایت بدهد. نخست‌وزیر حیدر العبادی کوشید تا با تصویب «فرمان اجرایی ۹۱» کنترل دولتی را بر حشدالشعبی تداوم بخشد. با این حال، رشد و نفوذ چشم‌گیر حشدالشعبی بسیاری از سنی‌ها را بیش از خود دولت نگران کرده است. [۲۹]

نگرانی سنی‌های داخلی در رابطه با رشد حشدالشعبی و نقش‌آفرینی فزاینده‌ی نیروهای «پیشمرگه» ی کرد بیش‌تر می‌شد. حشدالشعبی هم‌چنین گروه‌های ناهم‌گونی از سنی‌های عرب و مسیحی‌ها گرفته تا ایزدی‌ها و ترکمن‌ها را شامل می‌شود. [۳۰]

معضل پیش روی دولت در رابطه با حشدالشعبی این بود که گروه‌هایی که آن را هدایت می‌کردند پیشاپیش به بازی‌گران منطقه‌ای و نهادهایی منفک از دولت عراق وابسته یا تحت کنترل آن‌ها بودند. از این گذشته، این بندوبست‌های غیردولتی به سه دارودسته‌ی مختلف تقسیم می‌شدند: هواداران خمینی/سلیمانی، هواداران سیستانی و هواداران صدر. دارودسته‌ی هواداران خمینی/سلیمانی متشکل از گروه‌هایی بود که به جای علی سیستانی به سپرسپردگی مذهبی به رهبر ایران، علی خامنه‌ای و فرماندهی نیروهای سپاه قدس او، قاسم سلیمانی، متعهد بودند. این موضوع آن‌ها را مستقیم در کنار نیروهای سپاه قدس قرار می‌داد. آن‌ها نفوذ ایران در عراق را گسترش دادند و از پیوستن به نیروهای امنیتی عراق خودداری کردند چرا که می‌خواستند به یک گروه مستقل رسمی مبدل شوند. از سوی دیگر، دارودسته‌های هوادار سیستانی و هوادار صدر وعده می‌دادند که به محض سقوط دولت اسلامی عراق و شام منحل شوند و یا به ادغام در نیروهای امنیتی عراق تن بدهند. این تقسیم‌بندی‌ها در دورن نیروهای بسیج مردمی به یک رشته سیاست‌های حفظ توازن منتهی شد. برای مثال، واحدهای هوادار صدر و هوادار سیستانی مانع می‌شوند که گروه‌های مورد حمایت ایران به مالکی اجازه بدهند تا از نیروهای حشدالشعبی برای گسترش دوباره‌ی نفوذ خود در راستای منافع ایران بهره‌برداری کند. [۳۱]

حمله‌ی داعش هم تهدیدی راهبردی به شمار می‌آمد و هم به نفع حکومت اقلیم کردستان بود. حکومت اقلیم طی مدت تصرف موصل توسط داعش، ۴۰ درصد به قلمرو تحت کنترل خود افزوده بود که شامل مناطقی نزدیک به شمال و غرب موصل و مهم‌تر از همه منطقه‌ی نفت‌خیز کرکوک می‌شد. [۳۲]

حق تعیین سرنوشت کردها در توافق‌نامه‌های سایکس-پیکو منظور نشده بود که براساس آن بزرگ‌ترین ملت بی‌دولت در بین سه دولت مستقل تازه رسمیت یافته یعنی عراق، ایران، ترکیه و سوریه پراکنده شد. متفقین در ۱۹۲۳ در **پیمان لوزان** به این نقشه از منطقه جنبه‌ی قانونی دادند [۳۳] که به معنای زیرپا

گذشتن پیمان سور در ۱۹۲۰ بود که در آن دولتی کردی پیش‌بینی شده بود. متفقین غربی وقتی متحد جدیدشان و رهبر ناسیونالیست ترکیه، کمال آتاتورک با استقلال کردها مخالفت کرد، رویایشان را بر باد دادند. [۳۴] کردهای عراق در مقایسه با کردهای ترکیه، سوریه و ایران از سال ۱۹۹۱ از خودمختاری فدرال برخوردار بوده‌اند که تجاوز نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۳ نیز آن را تقویت کرده است.

واشینگتن نسبت به چندپارگی بیش‌تر عراق احتیاط به خرج می‌داد و می‌دانست که جدایی کردها می‌تواند با زنده کردن امیدها برای جدایی در سراسر منطقه آشوب جدیدی به پا کند. کردها در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ در یک همه‌پرسی که از سوی جامعه‌ی جهانی پذیرفته نشد، با اکثریت قاطع به استقلال رأی دادند. [۳۵] عراق در واکنش به این همه‌پرسی **نیروهای امنیتی عراق** را اعزام کرد تا قلمروهایی را که نصیب اقلیم کردستان شده بود، از جمله شهر کرکوک و میدان‌های نفتی نزدیک به آن را بازپس بگیرد. [۳۶]

با این همه، این همه‌پرسی را باید در حکم ابزاری دانست که برای سرپوش گذاشتن بر ناکامی‌های حزب دموکرات کردستان (KDP) به کار گرفته شد. فساد گسترده، حکمرانی تک‌خانمانی، سرکوب هرگونه مخالف و از همه مهم‌تر تمدید بی‌وجهه‌ی دوره‌ی ریاست جمهوری همگی به مدد گفتمان ناسیونالیستی عادی شد. [۳۷]

یک نظام قطبی شده بر پایه‌ی هویت، فساد گسترده، وضعیت امنیتی آسیب‌پذیر از نظر سیاسی و اقتصادی در خدمت منافع همه‌ی احزاب سیاسی عراقی بود. زاده شدن یک جامعه‌ی شبه‌نظامی موجب شد تا ابزار دیگری برای فشار بر دولت در دسترس سیاست‌مداران قرار بگیرد. بسیاری از رهبران سیاسی عراق هم‌چنین از ثروت‌مندترین افراد کشور بودند و مسلماً از نهادهای دولتی درهم‌شکسته‌ای که از پس نظارت بر ائتلاف وجوه دولتی بر نمی‌آمدند بهره‌مند می‌شدند. به گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰ حدود ۳۰۰ میلیارد دلار آمریکا در دولت عراق به چپاول رفته است. برای ایران حیاتی بوده است که احزاب سیاسی شیعه‌ی طرفدارش تضمینی برای حفظ نظام سهمیه‌ای باشند، چرا که ایران برای دوام آوردن در برابر تحریم‌های آمریکا روی حکومت عراق حساب کرده است تا بستری برای قراردادهای سرمایه‌گذاری، ساخت‌وساز، تأمین انرژی در اختیارش بگذارد و بتواند محصولاتش را در ازای کالاهای داخلی عراق صادر کند. [۳۸]

جنبش اعتراضی عراق در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸:

مواجهه با وحشت دوگانه‌ی افراط‌گرایی و فساد

اکتبر ۲۰۱۹ شاهد تولد جنبش اعتراضی پسا ۲۰۰۳ نبود، بلکه تاکتیک‌ها و دستاوردهای متفاوتی با آن داشت. از اواسط ۲۰۱۵ هنگامی که کشور پس از دو دوره‌ی متوالی فاسد نخست‌وزیر سابق، نوری المالکی، با بحران اقتصادی عمیق مواجه شد و در پی حملات گسترده‌ی داعش که در حال پیشروی در عراق بود، جامعه‌ی عراق پسا ۲۰۰۳ به تدریج از سیاست هویت فاصله گرفت و به سوی سیاست موضوع‌محور حرکت کرد.

«دزدان به نام دین ما را غارت کردند» (باسم الدین باکونا الحرامیة)؛ محبوبیت این شعار نشان می‌دهد که چگونه جنبش اعتراضی از مطالبه‌ی اصلاحات اقتصادی فوران کرد، و در عین حال مستقیماً بهره‌برداری از هویت‌های قومی و جمعی را نشانه گرفت. این واقعیت که تظاهرات در مناطق عمدتاً شیعه‌نشین رخ داد، قویاً نشان می‌دهد که چگونه جامعه‌ی شیعی در تلاش است تا از هویت ساخته‌شده توسط احزاب سیاسی اسلام‌گرای شیعه که دولت عراق را رهبری می‌کنند، فراتر برود.

رد پای جنبش اعتراضی اکتبر ۲۰۱۹ را می‌توان در ژوئیه‌ی ۲۰۱۵ در بصره یافت که گروهی از جوانان در مقابل نیروگاه برق تظاهرات کردند تا به کمبود برق برای استفاده از تهویه‌ی مطبوع در خانه‌ها و محل‌های کار در فصل داغ تابستان اعتراض کنند. سرکوب خشونت‌آمیز نیروهای امنیتی عراق، به‌ویژه هنگامی که منتضر الحلفی ۱۸ ساله ترور شد، آتش خشم کل کشور را شعله‌ور کرد و دیگر شهرهای سراسر جنوب عراق تا بغداد را به پیوستن به اعتراضات واداشت.

اعتراضات از انتقاد به خدمات عمومی به فساد دولت و تأکید بر جای‌گزینی رژیم **محاصصه** با یک دولت سکولار کشیده شد. تظاهرکنندگان هر جمعه تجدیدقوا می‌کردند که راهی سازمان‌یافته برای گردآمدن مردم در مکان و زمانی واحد بود. تصور می‌شود که در جمعه‌ی سوم تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات به ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر رسید. [۳۹]

مقتدی صدر در اوایل سپتامبر ۲۰۱۵ از پیروان خود خواست تا برای تصاحب جنبشی که بیش از یک میلیون شرکت‌کننده در میدان داشت، به تظاهرات بپیوندند. با رسیدن اعتراضات به نجف، گفتمان ضد‌مذهبی و سکولار به طرز چشم‌گیری تقویت شد. تظاهرات سرشار بود از انتقاد به این‌که چگونه سواستفاده‌ی سیاستمداران از دین برای برآوردن نیازهای خود باعث ظهور فرقه‌گرایی شده است.

از سوی دیگر، سنی‌ها در پیوستن به جنبش اعتراضی محتاط‌تر بودند. براساس بررسی میدانی موسسه‌ی مطالعات استراتژیک عراق:

«اکثریت قریب به اتفاق {سنی‌ها} در اعتراض‌ها شرکت نکردند. ۴۳ درصد از آنان در پاسخ به پرسش دلیل عدم شرکت آن‌ها، ترس از دستگیری به اتهام تروریسم را عنوان کردند. با این حال، ۷۹ درصد از آنان به این سؤال که آیا از خواسته‌های معترضان حمایت می‌کنند، پاسخ آری دادند. و در کل، ۸۷ درصد از آنان آماده بودند تا در برابر فساد در استان‌های سنی دست به اعتراض بزنند.»

این گزارش هم‌چنین اضافه می‌کند که سنی‌ها معتقدند که داعش مانع از گسترش جغرافیایی این جنبش اعتراضی شد.

تظاهرات عمدتاً بر مالکی نخست‌وزیر سابق و متحدان حامی ایران او، هادی العامری و ابومهدی المهندس، متمرکز بود.

اعتراضات در ۲۰۱۶ بار دیگر با تاکتیک‌ها و رویکردهای تهاجمی‌تر و تکرارشونده فوران کرد. معترضان به منطقه‌ی سبز هجوم بردند و مجلس نمایندگان را اشغال کردند. در نتیجه، درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروهای امنیتی عراق رخ داد. رویکرد عبادی به اعتراضات، وعده‌های توخالی برای مقابله با فساد از طریق اصلاحات اقتصادی و انتصاب وزرای تکنوکرات بود. [۴۰]

در این اعتراضات شاهد تعامل گروه‌های چپ‌گرا و سکولار با جنبش صدری‌ها بودیم که منجر به تشکیل **مستمرون** شد. به نظر می‌رسد این اتحاد مذهبی-سکولار به دلیل نقش صدر در دولت‌های پیشین عراق و منازعات فرقه‌ای قبلی شکننده‌تر هم بود و منجر به اختلاف میان سکولارها و تشکیل گروه دیگری به نام **مدنیون** شد. این ائتلاف سکولار-مذهبی بعداً در انتخابات ۲۰۱۸ به ائتلاف **سائرون** تبدیل شد که متشکل از جنبش صدر، حزب کمونیست عراق (ICP) و دیگر نامزدهای مستقل بود. سائرون آشکارا بیان‌گر تلاش متناسب به جریان به اصطلاح کمونیست-صدری برای تأسیس موجودیتی سیاسی بود که قرار بود جنبش اعتراضی را در انتخابات آینده نمایندگی کند. [۴۱]

سائرون به‌رغم کسب بالاترین آرا در انتخابات ۲۰۱۸ موفق به تشکیل دولت نشد، زیرا مذاکرات مشترک پس از انتخابات **محاصره** آن‌ها را مجبور به پذیرش کابینه‌ای مبتنی بر یک ساختار مشترک کرد. علاوه بر این، نرخ بی‌کاری جوانان هم‌چنان در حال افزایش بود و هم‌زمان ایران هم تصمیم گرفت تأمین انرژی برق عراق را متوقف کند. در سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ که نیروهای امنیتی عراق با داعش در حال جنگ بودند،

جنبش اعتراضی عراق به‌عنوان مانعی برای «وحدت» با انتقاد رسانه‌های دولتی مواجه شد. اکنون که داعش از بین رفته است، با وجود تداوم فساد، اقتصاد ضعیف و فرقه‌گرایی سیاسی وضع به‌هیچ‌وجه بهتر نشده تا از شروع دوباره‌ی تظاهرات در عراق جلوگیری کند. [۴۲]

بصره، که همه چیز از آن‌جا آغاز شده بود، هم‌چنان به رهبری تظاهرات که از طریق جنوب به بغداد رسیده بود ادامه می‌داد. حرکت بصره در آن زمان مقاوم‌تر بود و جامعه‌ی عراق و مهاجران خارجی هم‌بستگی خود را در رسانه‌های اجتماعی و خبرگزاری‌های مختلف با این شهر بندری نفت‌خیز ابراز می‌کردند. [۴۳] بصره‌ای‌ها از این فرصت برای ابراز حق خودمختاری خود استفاده کردند، ایده‌ای که از مقایسه‌ی پیشرفت توسعه‌ی آن‌ها و اقلیم کردستان پس از سال ۲۰۰۳ الهام گرفته شده بود. عراق دومین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) است و بصره به تنهایی توزیع حدود ۹۰ درصد از کل صادرات نفت عراق را برعهده دارد. [۴۴] این دست‌آمارها مایه‌ی ناامیدی مردم بصره است. شهری که سابقاً به‌عنوان «ونیز خاورمیانه» شناخته می‌شد، از دل خاکستر بحث درباره‌ی کمبود آب، کمبود برق و فقر برخاست و به آتش زدن کنسول‌گری ایران و دفاتر شعبه‌های سایر احزاب سیاسی طرفدار ایران رسید که شبه‌نظامیان فرقه‌گرای مسلط را در این شهر اختیار داشتند. جوانان بصره به وضوح می‌دانستند که باید همه‌ی زوایای شبکه‌ی این رژیم را از بین ببرند: داخلی، منطقه‌ای، نظامی و فراتر از آن. [۴۵]

خیزش اکتبر (تشرین): مبارزه برای عراقی جدید

چند ماه پیش از قیام اکتبر ۲۰۱۹، فارغ‌التحصیلان بی‌کار دارای مدرک فوق‌لیسانس به بالا در عراق شروع به سازماندهی تحصن‌های نشسته کردند. این گروه‌ها بر اساس تخصص‌های خود تقسیم شدند و هر کدام تحصن متفاوتی را در مقابل وزارتخانه‌ی مربوط به خود ترتیب دادند. مثلاً مهندسان نفت مقابل وزارت نفت، پزشکان، پرستاران و داروسازان مقابل وزارت بهداشت، فارغ‌التحصیلان دانشکده‌های آموزشی و هنری مقابل وزارت آموزش و پرورش و غیره. فساد در کشور نیز این خشم در خیابان‌ها را شعله‌ورتر می‌ساخت، این حقیقت که عراق بنا به گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل یکی از ۲۰ کشور است که بالاترین نرخ فساد در جهان را دارند و آمار بی‌کاری رسمی جوانان آن طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول بیش از ۲۵ درصد است. [۴۶]

به بحران انسانی معیشت، نسلی از یتیمان فراموش‌شده‌ی برجا مانده از نبردهای مداخله‌جویانه و حملات تروریستی مختلف، اکنون ۱/۵ میلیون آواره‌ی داخلی ناشی جنگ با داعش هم اضافه شده‌اند. اکثر مردم عراق با وجود دو رودخانه در این کشور، از دسترسی به آب سالم محرومند. حتی کمبود برق نیز به عاملی

برای سواستفاده‌ی کشور به اصطلاح «متحد»، ایران، تبدیل شده و آن را در جهت اهداف سیاسی و اقتصادی به انحصار خود درآورده است. ۹۶/۴ درصد از جمعیت کشور فاقد بیمه‌ی درمانی هستند. عراق که قبلاً به داشتن یکی از بالاترین آمارهای جمعیت تحصیل کرده و پیشرفته‌ترین برنامه‌های درسی در جهان معروف بود، اکنون با نرخ بی‌سوادی تقریباً ۴۰ درصد در میان جمعیت روستایی روبه‌روست. [۴۷]

اما هیچ‌یک از این‌ها مانع از برخورد خشونت‌بار دولت با تجمعات مسالمت‌آمیزی نشد که از سوی فارغ‌التحصیلان بی‌کار در بیرون ساختمان‌های دولتی رهبری می‌شدند. در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۹، پلیس ضدشورش برای متفرق کردن تحصنی که صدمین روز خود را سپری می‌کرد، با ماشین‌های آب‌پاش، گاز اشک‌آور و بمب‌های آتش‌زا به جمعیت حمله کرد. ویدئوهای این حملات به سرعت در شبکه‌های اجتماعی پخش شد و فشار جامعه‌ی مدنی عراق باعث شد تا وزارت کشور عراق تحقیقاتی را درباره‌ی اقدامات خشونت‌آمیز پلیس ضدشورش در جریان اعتراضات مسالمت‌آمیز آغاز کند.

ژنرال عبدالوهاب الساعدی، رئیس سابق یگان مبارزه با تروریسم و یکی از قهرمانان برجسته‌ی نظامی در مبارزه با داعش، در سپتامبر ۲۰۱۹ توسط عادل عبدالمهدی نخست‌وزیر این کشور برکنار شد. ظاهراً این اقدام نیز به خشم فزاینده‌ی مردم نسبت به دولت افزود.

هنگامی که قیام رسماً در یکم اکتبر ۲۰۱۹ آغاز شد، تظاهرات سازمان‌یافته‌ی بغداد برای همه‌ی عراقی‌ها از تمامی فرقه‌ها، سوابق تحصیلی، مشاغل و وابستگی‌های مختلف این فرصت را فراهم آورد تا علیه فساد، فرقه‌گرایی، نابرابری اقتصادی و مداخلات خارجی فریاد بزنند. فراخوانی که برای مطالبه‌ی شغل در ماه سپتامبر آغاز شده بود، به خیزشی بدل شد که جوانانی که از واکنش خشونت‌آمیز دولت زخم خورده بودند رهبری آن را برعهده داشتند. هزاران نفر از جوانان با اهتزاز پرچم عراق بر فراز سرشان و با سردادن شعارهایی علیه طبقه‌ی سیاسی حاکم به سمت میدان تحریر (در زبان عربی به معنای میدان آزادی) راهپیمایی کردند. تدابیر احتیاطی شدیدی اتخاذ شد تا اطمینان حاصل شود که هیچ گروه سیاسی — چه سیاستمداران سکولار، چه حزب کمونیست عراق یا جنبش صدریست — قادر به تسلط یافتن بر حرکت جنبش نباشد. پشتوانه‌ی این شورش قطعاً جنبش اعتراضی قبلی بود، اما هویت آن رادیکال‌تر و محکم‌تر بود. این جنبش دست به مذاکره نمی‌زند، بلکه قوانین را خود تعیین می‌کند. مردم دیگر فقط فرصت‌های شغلی بهتر، برق یا آب نمی‌خواستند. آن‌ها خواستار پیاده کردن کامل و دوباره سوار کردن نظام بودند.

حرکت بغداد به کل منطقه‌ی جنوبی تا بصره گسترش یافت. در نواحی ام‌قصر، خورالزبیر و صفوان خیزش رخ داد و در منطقه‌ی خلیج به اوج خود رسید. شهرهای مقدس نجف و کربلا نیز شاهد تظاهرات گسترده‌ای بودند — امری که نشان داد که این جنبش از مرجعیت نیز هراسی ندارد. استان القادسیه که مرکز آن دیوانیه است، شاهد تحصن بزرگی در میدانی به نام میدان ۲۵ اکتبر در مرکز شهر برای حمایت از اعتراضات مردمی بود، و تظاهرکنندگان تعدادی از ادارات دولتی از جمله اداره‌ی کل آموزش و پرورش استان را بستند.

شهر شامیه شاهد اعتراضات خشمگینی با خواست برکناری احزاب و نامزدهایشان بود و تظاهرکنندگان خشمگین جاده‌ی بین دیوانیه و نجف را مسدود کردند و لاستیک‌ها را آتش زدند. اعتصاب‌های سندیکاهای برجسته در ماه اول اعتراضات در شهر کوت، مرکز استان واسط، اوج گرفت. تظاهرکنندگان جاده‌های منتهی به نیروگاه حرارتی شهر را بستند و در تعدادی از جاده‌ها راهپیمایی‌های اعتراضی با سردادن شعارهایی علیه دولت و احزاب فاسد برگزار شد. در سماوه، مرکز استان المثنی، پس از آن که شهر شاهد تظاهرات گسترده و سازماندهی تجمعات دانشجویی در حمایت از اعتصاب عمومی جاری تا تحقق خواسته‌ها بود، تدابیر شدید امنیتی در مجاورت مجتمع ادارات دولتی برقرار شد. [۴۸]

ماجرای شهر ناصریه یکی از داستان‌های انقلابی رمانتیکی بود که در این قیام پدیدار شد. مرکز استان ذی‌قار همراه با شهرهای هم‌جوارش، یعنی الغراف و الرفاعی، شاهد تظاهرات برجسته‌ای بود. تظاهرکنندگان مسیر چند جاده و پل را مسدود کردند. شعارهای مطرح‌شده «نه به احزاب سیاسی!» و «نه به دم» [۴۸-۱] بود که دومی به احزاب سیاسی مرتبط با منافع ایران اشاره داشت. گفتمان ضدایرانی هنگامی گسترش یافت که شبه‌نظامیان وابسته به ایران، که بخشی از حشدالشعبی نیز هستند، تظاهرکنندگان را در مقابل دوربین‌های خبرگزاری‌ها و نیروهای امنیتی عراق هدف قرار دادند. وقتی اوضاع در بغداد از کنترل خارج شد و گروه‌های سیاسی مرتبط با دولت سردرگمی زیادی ایجاد کرده بودند، معترضان بغداد خواستار این شدند که رهنمودها و جهت‌گیری‌های اعتراضات از این پس باید از پایتخت جدید اعتراضات عراق — یعنی میدان الحبوبی ناصریه — اعلام شود. [۴۹]

معترضان برای استعفای دولت عراق تا ۲۵ اکتبر مهلت تعیین کردند و کمیته‌ی را برای تحقیق درباره‌ی ترور ۱۴۹ معترض مسالمت‌جو و مجروح شدن ۱۲۸۷ نفر دیگر تشکیل دادند. [۵۰] شمار زیادی از معترضان در ۲۵ اکتبر به خیابان‌ها بازگشتند. المهدی تلاش بی‌پایانی برای خریدن ذهن جوانان بی‌کار با وعده‌ی فرصت‌های شغلی بیش‌تر و دیگر فرصت‌های اقتصادی به خرج داد.

باید اشاره کرد که این جنبش اعتراضی خود را از نظر گفتمانی، مطالبات و اهداف به‌مثابه‌ی یک «انقلاب» طبقه‌بندی می‌کرد: یک بازنگری و بازسازی بنیادین به جای اصلاح نظام. جک گلدستون انقلاب را بسیجی توده‌ای توصیف می‌کند که در تلاش برای تغییر نظام سیاسی است. با این حال، عدم شرکت برخی استان‌ها در تظاهرات و ادامه‌ی فعالیت‌های روزمره، مانع از آن شد که قیام عراق به‌مثابه‌ی یک انقلاب پدیدار شود. [۵۱] اما این بدان معنا نیست که این قیام در روح و هویت خود انقلابی نیست.

بازیگران اصلی

از آن جایی که اعتراضات بیش‌تر در استان‌های عمدتاً شیعه‌نشین برگزار می‌شد، این قیام، شورش شیعیان معمولی علیه الیگارشی‌های شیعه تلقی شده است. یکی از شباهت‌های اساسی این قیام با اعتراض‌های پیشین در ۲۰۱۵، عدم حضور استان‌های سنی‌نشین مانند الانبار، موصل و غیره است. ترس از ظهور مجدد داعش و بهره‌برداری دولت از دستگیری معترضان با اتهامات تروریستی هم‌چنان عاملی تعیین‌کننده بود. با این وجود، این بدان معنا نیست که مطالبات جنبش اعتراضی خواست و نیازهای اهل سنت عراق را نمایندگی نمی‌کند. هزاران نفر از سنی‌های عراق در تظاهرات در شهرهایی مانند بغداد، بصره و جاهای دیگر شرکت کردند. مراسم هم‌بستگی و چند دقیقه سکوت‌هایی که شب‌های موصل، رمادی و دیگر شهرهای عمدتاً سنی‌نشین عراق را پر کرده بود، شاهدهی است بر هم‌بستگی برادرانه و تعهد آن‌ها به این قیام.

از سوی دیگر، در ارتباط با کردها شاهد سناریوی متفاوتی هستیم. کنش‌گری کردها و جنبش‌های اعتراضی‌شان در عراق پس از سال ۲۰۰۳ علیه سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی حزب دموکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) به ما آموخت که هنوز هم می‌توان بدون این‌که خود را عراقی معرفی کرد دست به مبارزه علیه نخبگان سیاسی خود زد. الگوهای برجسته‌ی اپوزیسیون سیاسی در حال ظهور کردها مانند جنبش چپ میانه‌ی **گوران** {Gorran به معنای تغییر}، یا **جنبش نسل جدید** به رهبری شاسوار عبدالواحد، یکی از مخالفان برجسته‌ی حکومت اقلیم کردستان، شاهدهی بر این امر است. قطع ارتباط کردها {با دیگر بخش‌های عراق} طی سال‌ها افزایش یافت زیرا طبقات سیاسی بغداد و اربیل در عین حال که از توافق‌نامه‌های قانونی و اقتصادی بهره می‌بردند اختلافات ایدئولوژیک قومی را سیاسی کردند.

پلتفرم اصلی‌ای که توانست کردها و اعراب عراق را به هم پیوند دهد، مکاتب فکری چپ و کمونیستی است. درست مانند اسلام، که برای کردها و عرب‌های عراق پیوندهای مشترکی فراتر از پیشینه‌های قومی

ایجاد کرد، سیاست جناح چپ بسیاری از افراد را با پیشینه‌های هویتی مختلف متحد ساخت. با این حال، رویکرد عمومی کردها را نسبت به موضوعاتی که بیش‌تر مرتبط با تجربه‌ی عراق متمرکز دانسته می‌شود می‌توان از دریچه‌ی روان‌شناختی روابط میان‌گروهی دید که از خلال آن، حافظه‌ی جمعی به اتخاذ موضعی واحد نسبت به یک گروه بیرونی می‌انجامد. [۵۲]

افزایش خودمختاری پس از حمله‌ی آمریکا به عراق در ۲۰۰۳، تقویت اتحادهای فراملی کردها بین کردهای عراق، ترکیه و اخیراً سوریه، میل به توسعه‌طلبی زمینی پس از حمله‌ی داعش به موصل در ۲۰۱۴، و در نهایت، تجربه‌ی نیرومند ناسیونالیستی در رفراندوم استقلال ۲۰۱۷، رویدادهایی بود که انزوای میهن‌پرستانه‌ی کردهای عراق را از بقیه‌ی عراق تقویت کرد. [۵۳] یکی از روش‌هایی که طبقات سیاسی بغداد و اربیل پس از سال ۲۰۰۳ فرقه‌گرایی را به زیان مردم عراق به کار گرفتند، همانا دگرگونی مناسبات اجتماعی کرد و عرب به موضوعی مرتبط با تسهیلات رفاهی در هم‌کاری اقتصادی و سیاسی با یک‌دیگر بود.

از آن‌جا که خیزش اکتبر ۲۰۱۹ مطالبه‌ی بهبود استانداردهای زندگی و حقوق برخی از مردم را مطرح می‌کرد، برای موجودیت برخی دیگر مایه‌ی نگرانی بود. پوشش رسانه‌ای این‌گونه نشان می‌داد که کردهای معمولی چه‌قدر نسبت به تظاهرات سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۰ احساس نگرانی می‌کنند، زیرا آن را تهدیدی برای تمام مزایای امنیتی و اقتصادی خودمختاری خود به شمار می‌آورند. [۵۴] عراق پس از سال ۲۰۰۳ به اقلیم کردستان قوی‌ترین خودمختاری تاریخ خود را داد و این اقلیم بیش از هر بخش دیگر عراق و سایر مناطق کردنشین کشورهای همسایه شاهد توسعه‌ی پررونق و جذب سرمایه‌گذاری بین‌المللی بود. نظام محاصره‌ی پس از سال ۲۰۰۳، ریاست‌جمهوری عراق را برای کردها تضمین کرد و به آن‌ها اجازه داد تا طی سال‌ها بر سر بسیاری از وزارت‌خانه‌های پر قدرت، مانند وزارت امور خارجه و وزارت دارایی مذاکره کنند. به دلیل کرد بودن رییس‌جمهور عراق بسیاری از سفارت‌خانه‌های عراق در دست کردهای عراق بود. دموکراسی تناسبی جنبه‌های منفی اندکی برای سایر عراقی‌ها داشت، در حالی که منافع به دست‌آمده‌ی توسط کردهای عراق را با خطر روبه‌رو می‌کرد.

با وجود همه‌ی موارد فوق، این بدان معنا نیست که کردها نسبت به بقیه عراق هم‌دلی کم‌تری دارند. در واقع، کردها و اعراب شیعه در تاریخ عراق قبل از سال ۲۰۰۳ مبارزات بسیار مشابهی علیه حاکمان ظالم داشتند. با این حال، تمایزات طبیعی قومی، فرهنگی و زبانی بین کردها و عرب‌ها، دیدگاه‌های متفاوتی را نسبت به هویت جمعی در عراق مدرن ایجاد کرده است.

با وجود بار ژئوپلیتیکی قومی - فرقه‌ای که شکل‌گیری موج اعتراضی توده‌ای جمعی در تمام استان‌ها را محدود می‌کند، جنبش اعتراضی هم‌چنان توسط همه‌ی اعضای جامعه هدایت می‌شود. سنی‌ها، مسیحیان، کردها و سایر اعضای جماعت‌های عراقی چه به صورت آنلاین و چه آفلاین در مناطقی مانند بغداد و بصره حضور داشتند. جنبش اعتراضی با جسارت عنصر قومی - فرقه‌ای در صفوف خود را نادیده گرفت و بیش‌تر بر تکرار جنسیتی، سنی و حرفه‌ای تمرکز کرد.

رانندگان سه‌چرخه (توک‌توک) در میدان تحریر و رانندگان **ساتوته** در میدان حبویی، نقش کارگران را در پراتیک اعتراضات نشان دادند. حضور چشم‌گیر زنان مقتدی صدر را بر آن داشت تا یک «کمپین هشداردهنده» راه‌اندازی کند و از معترضان بخواهد برای جلوگیری از «اقدامات نامناسب» از اختلاط جنسیت‌ها بپرهیزند. فراخوان صدر از حمایت چندان‌ی برخوردار نشد و افزایش تعداد تظاهرکنندگان زن نشان از نکوهش و محکومیت آن دارد.

ویژگی مشترک تظاهرات، اشغال میادین مرکزی شهرها، اشغال پل‌ها و ساختمان‌ها، مانند رستوران نمادین **ترکی** بر فراز میدان تحریر بود. [۵۵] تقریباً ۱۵۰۰ چادر در میدان تحریر وجود داشت که توسط گروه‌های مختلف سکولار، چپ، مستقل و بعدتر توسط نهادهای سیاسی موجود مانند صدری‌ها و حزب کمونیست عراق اداره می‌شدند.

به‌رغم خواست مکرر معترضان علیه به رسمیت شناختن هر نهاد یا کمیته‌ی سیاسی به‌عنوان نماینده‌ی رسمی قیام، تعدادی از کمیته‌های سازماندهی شده بیانیه‌هایی صادر کردند. این بیانیه‌ها در رسانه‌های اجتماعی بدون هیچ پس‌زمینه‌ی واضح رهبری و دستور کار منتشر و دست‌به‌دست می‌شود. به‌عنوان مثال می‌توان به **کمیته‌ی سازماندهی تظاهرات انقلاب اکتبر، اتحادیه‌ی کمیته‌های انقلاب عراق، اتحادیه‌ی هیات‌های هماهنگی انقلاب تشرین، کمیته‌ی سازماندهی لفیف برای تمام استان‌های عراق** و بسیاری موارد دیگر اشاره کرد. گفته می‌شود که بسیاری از کمیته‌ها توسط فعالان مستقل، دانشجویان، چپ‌ها، کمونیست‌ها، سکولارها، صدری‌ها، و بعثی‌های سابق شکل گرفته‌اند، (اگرچه بعثی‌ها به دلیل دافع‌های که جنبش اعتراضی ایجاد می‌کرد، از معرفی خود با نام بعثی پرهیز کردند). حضور این همه گروه احتمالاً مانع ایجاد یک کمیته‌ی فراگیر شده است.

دو گروه **بیانیه‌ی عراق متحد و معترضان میدان تحریر** از میان گروه‌های پیشرو میدان تحریر شکل گرفتند. گروه معترضان میدان تحریر متشکل از اعضای متنوع و جوان حزب کمونیست عراق و سکولاریست‌های مستقل بود.

گروه **حرام مولای** نیز وجود داشت که ترجمه‌اش، «این حرام است، مولای من»، اشاره‌ای است کنایه‌آمیز به استفاده از دین و فرقه برای در اختیار گرفتن قدرت و نفوذ. این گروه در اصل از تظاهرات سال ۲۰۱۸ بصره و سایر استان‌های جنوبی پدید آمد. پس از ظهور مجدد این گروه در اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹، آن‌ها شورشیان را هدایت کردند تا از پل‌هایی که توسط نیروهای دولتی مسدود شده بود عبور کنند. چند فعال جوان که حساب‌های شبکه‌های اجتماعی **حرام مولای** را مدیریت می‌کردند، پس از آن که سرویس‌های اطلاعاتی عراق حساب‌هایشان را هک کردند، دستگیر شدند.

اتحادیه‌ی دانشجویان بغداد قدرت‌مندترین تجمع دانشجویی در جنبش اعتراضی را شکل داد. رخنه به درون این گروه دشوار بود زیرا اکثر آن‌ها از نظر سیاسی مستقل بودند و مشارکت آن‌ها پشتوانه‌ی مشروعیت‌بخشی برای قیام فراهم کرد. **اتحادیه‌ی دانشجویان میسان** نیز برجسته بود که البته فقط بر استان میسان متمرکز بود.

هیئت دیدگاه متشکل از سازمان‌دهندگان برجسته‌ی استان‌های جنوبی و میانی کشور بود که توسط کنش‌گر داروساز، دکتر علاء الریکابی، مدیریت می‌شد. ریکابی یکی از چهره‌های نوظهور انقلاب اکتبر ۲۰۱۹ از منطقه‌ی ناصریه‌ی بود که تظاهرات و بحث‌ها را میان کمیته‌های اعتراضی در تمامی استان‌ها سازمان‌دهی و هدایت کرد. او برای مدتی به‌عنوان «سخن‌گوی روشنفکر» مورد توافق غیررسمی جنبش اعتراضی پذیرفته شده بود تا این که با نماینده‌ی ویژه‌ی دبیرکل سازمان ملل متحد در عراق، جنین هنیس - پلاسخارت ملاقات کرد و به معترضان پیشنهاد داد که به نامزد نخست‌وزیری **محمد توفیق علاوی** شانس انتخاب بدهند، و در نهایت تمایلش را برای معرفی خود به‌عنوان نامزد در دولت انتقالی اعلام کرد. معترضان این اقدامات ریکابی را که در مقام رهبر یک شورش بدون رهبر عمل می‌کرد زیاده‌روی دانسته و به شدت محکوم کردند. گروه‌ها و کمیته‌های بیش‌تری وجود دارند که بر مبنای این قانون بنیادین مردمی که هنوز نهادی سیاسی وجود ندارد که نماینده‌ی کل شورش باشد، خود را حول اعتراضات سازماندهی می‌کنند. جامعه‌ی عراق از نظر جمعی و سیاسی متنوع است، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که یک جنبش اعتراضی ارگانیک با یک

دستور کار سیاسی فراگیر رخ دهد. گروه‌ها، کمیته‌ها، نظرات و ایده‌های مختلف و متفاوت به‌عنوان بدیل پدیدار خواهند شد.

مطالبات

شتاب قیام زمانی به اوج خود رسید که نخست وزیر عبدالمهدی و رئیس‌جمهور استعفای خود را اعلام کردند. عبدالمهدی استعفای خود را در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹ اعلام کرد. نیروهای امنیتی که روز قبل ۲۴ معترض را در ناصریه کشتند، مسلماً موجب این حرکت بودند. رئیس‌جمهور برهم صالح استعفای خود را به شورای نمایندگان (CoR) تقدیم کرد و مدعی شد که این اقدامی است برای محکوم کردن هر نامزد نخست‌وزیری که مورد قبول معترضان نیست. با این حال، او هنوز در حال ایفای نقش خویش است. استعفای هیچ یک چیزی بیش از یک دستاورد نمادین نبود و این در واکنش جنبش به آن مشهود بود: «کافی نیست!» هدف مردم تغییر نظام بود، نه شخصیت‌های خاص، و این سنگ بنای تعریف انعطاف‌پذیری مطالبات به‌شمار می‌آمد.

اغلب مطالبات اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹ ناشی از نگرانی‌های مشابه جنبش اعتراضی ۲۰۱۵ و همه‌ی اعتراضات عراق پس از ۲۰۰۳ بود. مطالبات سه‌گانه‌ی مقبول عام با اصلاح نظام سیاسی و از ریشه برکندن نظام دموکراسی سهمیه‌ای (محاصره) و برقراری دموکراسی سکولار آغاز می‌شود. مطالبه‌ی دوم، پایان دادن به فساد است، که دلیل اصلی در پس پشت مطالبه‌ی سوم است یعنی پایان بخشیدن به خدمات عمومی آسیب‌دیده‌ی عراق، سوءمدیریت اقتصادی و نرخ بالای بی‌کاری جوانان.

با این حال، واکنش خشونت‌آمیز مستقیم و بی‌پروای دولت و گروه‌های مسلح احزاب سیاسی برخی از مطالبات جزئی‌تر را نیز مطرح کرده است، عمدتاً نظیر پایان دادن به نفوذ شبه‌نظامیان و محدود کردن مداخله‌ی خارجی در امور عراق، از ایالات متحده آمریکا گرفته تا به‌ویژه ایران که تقریباً ۴۰ درصد از هزینه‌ی مالی شبه‌نظامیان شیعه را در عراق تأمین می‌کند. [۵۶] در نهایت، و مهم‌تر از همه، تحقیق درباره‌ی آدم‌ربایی، شکنجه و قتل معترضان مسالمت‌آمیز برای پاسخ‌گو کردن جنایتکاران. دعوت به عدالت از سوی هم‌زمان شهید، راهی عملی برای ساختن هویت انقلابی اکتبر ۲۰۱۹ بود.

سرکوب خشونت‌آمیز تظاهرات که منجر به کشته‌شدن نزدیک به ۸۰۰ معترض و مجروح شدن ۳۰ هزار نفر شد، مقاومت پرسروصداتری را در برابر ایران و شبه‌نظامیان نیابتی‌اش در عراق ایجاد کرد. طرح رسای نفوذ و ارعاب ایران نسبت به هر فرد یا گروهی که با منافع آن‌ها در عراق هم‌سو نیست، به شدیدالحن‌ترین

سخنان ضدایرانی در عراق پس از سال ۲۰۰۳ منجر شد. تصاویر آیت‌الله خمینی را از شهرهایی مانند نجف برداشتند و به دفاتر احزاب سیاسی طرفدار ایران با شبه‌نظامیان مشهوری که در خشونت علیه معترضان دخیل بودند، به‌ویژه در شهر ناصریه، حمله کردند و آن‌ها را سوزاندند. کنسول‌گری ایران در نجف در سناریویی که تکرار سناریوی تابستان ۲۰۱۸ در بصره بود به آتش کشیده شد.

رویکرد صدری‌ها نسبت به اعتراضات تغییرات عمده‌ای را شاهد بود. مقتدی صدر از سال ۲۰۱۵ به دلیل «سوءاستفاده» از تظاهرات و تحمیل رهبری خود به آن‌ها و استفاده از معترضان به‌عنوان «اهرم فشار» علیه رقبا و شرکای سابقش در نظام سیاسی شناخته شده است. با این حال، اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹ به دو دلیل از همان ابتدا نشان داد که این مسیر برای او نامناسب است.

اولین مانع برای پیوستن او به تظاهرات سه هفته قبل از شروع آن‌ها اتفاق افتاد: سفر غافلگیرکننده‌ی او به ایران که در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۹ انجام شد. تصاویر نشستن صدر بین آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر ایران، و قاسم سلیمانی، فرمانده‌ی سپاه قدس، در سراسر رسانه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی که احساسات «ناسیونالیستی و ضدایرانی» صدر را زیر سوال می‌بردند پخش شد. تجربه‌ی نیابتی ایران در عراق به این کشور آموخته است که مقتدی صدر قوی‌تر و تأثیرگذارتر از متحدان وفادارش در حزب دموکرات و دولت است. با وجود سال‌ها رقابت، صدر و چتر طرفدار ایران در عراق هم‌چنان مشترکاً بر «دشمن آمریکایی» تأکید می‌کنند. علی معموری به‌عنوان کارشناس روابط ایران و عراق، سفر صدر را چنین توصیف می‌کند:

«صدر حمایت خود را از ایرانیان در این دوران دشوار نشان داده و تأکید کرده است که ایران بازی‌گری است بزرگ در منطقه با انعطاف‌پذیری و عمل‌گرایی قدرت‌مند. هم‌هنگام، صدر برای تحرکات آتی خود در سیاست عراق از سوی ایرانی‌ها حمایت می‌شود. پس از دیدار صدر با خامنه‌ای و سلیمانی، هیچ‌یک از بازی‌گران ایرانی در عراق، از جمله جناح‌های حشدالشعبی، نمی‌توانند صدر را مانند چند سال گذشته به برنامه‌ای ضدایرانی متهم کنند.» [۵۷]

دوم، اقدامات احتیاطی اولیه‌ی معترضان نسبت به قصد صدر برای پیوستن به شورش بود. در چهارمین روز پس از آغاز اعتراضات، صدر خواستار استعفای دولت و برگزاری انتخابات زودهنگام تحت نظارت بین‌المللی شد و به نمایندگان خود در **سائرون** (اتحاد انقلابیون برای اصلاحات) دستور داد تا عضویت پارلمانی خود را به حال تعلیق درآورند. [۵۸] اعضای حزب کمونیست عراق با ادعای ناتوانی در برآورده کردن خواسته‌های معترضان و قول حفظ اتحاد سیاسی با بلوک سائرون از شورای نمایندگان استعفا دادند. [۵۹] از آن جایی که

این‌ها اقداماتی بودند که شباهت‌هایی به تصاحب اعتراضات مدنی از سوی صدر در گذشته داشتند، تظاهرکنندگان به سرعت واکنش نشان دادند و مراقبت کردند که جنبش مردمی‌شان را از انگیزه‌های سیاسی صدر متمایز کنند. در پاسخ شعار تظاهرکنندگان این بود «مردم تنها برخاستند، سوار موج نشوید». این شعار شبیه به شعار تظاهرات لبنان بود که در آن مردم فریاد می‌زدند «کلاً، یعنی کلاً» [۶۰]

معترضان برای حفظ عنصر مسالمت‌آمیز اعتراضات از هرگونه تبعیض سیاسی باید این واقعیت را می‌پذیرفتند که بسیاری از طرفداران صدر به دلیل وابستگی‌های قبیله‌ای و مذهبی، میراث‌بری یا مشارکت خود در آن جنبش بوده‌اند یا به دلیل فرصت‌های شغلی و حمایت مالی‌ای که در خلال تحریم‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ و مراحل اولیه‌ی تهاجم به رهبری ایالات متحده از آن برخوردار شدند ناگزیر از حمایت از صدر بوده‌اند. به عبارت دیگر، آن‌ها نیز عراقی هستند و در هر گذاری آرایبی از آن خود دارند.

کلاه آبی‌ها ناگهان بر میدان‌هایی که تظاهرات برگزار می‌شد، مسلط شدند. این تلاش طرفداران صدر برای ایجاد رنگی مظهر قیام بود. از قضا، همین اقدام سرانجام به راهی برای تمایز میان طرفداران صدر و سایر معترضان شد. معترضان صدر با کلاه آبی شروع به محافظت از معترضان در مقابل شبه‌نظامیان دیگر کردند، زیرا خطر شروع درگیری مستقیم با پیروان صدر برای گروه‌های طرفدار ایران غیرممکن بود. این امر متعاقباً موجب تغییری در استقبال از آن‌ها در جنبش شد.

در ۱ فوریه ۲۰۲۰، محمد توفیق علاوی، وزیر سابق ارتباطات، از سوی رئیس‌جمهور برهم صالح به‌عنوان نخست‌وزیر جدید به جای عبدالمه‌دی منصوب شد. از آن‌جایی که معترضان به صراحت در مورد عدم‌پذیرش یک کهنه‌سرباز از نظام دموکراسی سهمیه‌ای پافشاری می‌کردند، [۶۱] نخست‌وزیر جدید را قبل از ارائه‌ی کابینه‌اش برای تصویب مجلس رد کردند. این رد سریع بازتاب انعطاف‌پذیری مداوم مطالبات معترضان بود، یعنی تضمین یک وتوی قدرت‌مند برای انتصاب سیاست‌مداران از نخبگان سیاسی. از سوی دیگر، صدر از نامزدی علاوی استقبال کرد و خواستار پایان‌دادن به اعتراضات شد. طرفداران کلاه آبی صدر به «اقدام بشردوستانه» خود پایان دادند و خود شروع به حمله به معترضان مسالمت‌آمیز کردند و نقاط استراتژیک را در مناطق تظاهرات مشترک اشغال کردند، مانند ساختمان نمادین رستوران ترکی در مرکز بغداد. [۶۲] کابینه‌ی علاوی یک ماه پس از انتصاب وی در شورای نمایندگان به تصویب نرسید که به گفته‌ی او به دلیل مقاومتش در برابر دموکراسی سهمیه‌ای بود.

این قیام زمانی پیچیده شد که واشنگتن و تهران مجموعه‌ای از حملات را علیه یک‌دیگر شروع کردند که با حمله به پایگاه هوایی کرکوک آغاز و به کشته شدن یک پیمان کار غیرنظامی آمریکایی در ۲۷ دسامبر ۲۰۱۹ منجر شد. این حمله دو روز بعد با حملات هوایی آمریکا علیه کتائب حزب‌الله پاسخ داده شد که به کشته شدن ۲۵ شبه‌نظامی انجامید. به‌رغم انکار ایران در حمله به پایگاه هوایی کرکوک، افکار عمومی آمریکا و عراق استدلال کردند که ایران در تلاش است مردم را از شورش که ممکن است به بازی نیابتی‌اش در منطقه پایان دهد، منحرف سازد. این به وضوح زمانی عیان شد که شبه‌نظامیان طرفدار ایران به سفارت آمریکا در بغداد نزدیک شدند.

در ۳ ژانویه ۲۰۲۰، در حمله‌ی هوایی آمریکا، قاسم سلیمانی و فرمانده نیروهای حشد الشعبی، ابومهدی المهندس عراقی وفادار به ایران در فرودگاه بین‌المللی بغداد کشته شدند. سلیمانی بال‌های توسعه‌طلبی نیابتی ایران در منطقه بود و آمریکا در یک شب آن‌ها را قطع کرد. این رویداد منجر به راهپیمایی شبه‌نظامیان به سمت سفارت آمریکا در بغداد شد، جایی که همه‌ی سیاست‌مداران، احزاب و شبه‌نظامیان طرفدار ایران دست به دست هم دادند تا قتل سلیمانی و المهندس را محکوم کنند. صدر از خلاء قدرت به‌ویژه خلاء ناشی از حذف سلیمانی استفاده کرد، و ایران اکنون بیش از هر زمان دیگری در عراق پس از ۲۰۰۳ به او نیاز داشت. از این‌رو، صدر حامیان خود را برای پیوستن به راهپیمایی ضدآمریکایی بسیج کرد.

درست زمانی که رویارویی‌های آمریکا و ایران در حال کند شدن بود و معترضان در حال تدارک احیای مجدد بودند، ویروسی در سطح جهان به نام کووید-۱۹ ظاهر شد. همه‌گیری جهانی‌ای که انتظار می‌رفت تیری باشد از جانب بیولوژی که قلب نظم سرمایه‌داری نولیبرال را نشانه می‌رود، فرصتی نیز بود برای افشای فقدان امنیت بهداشتی ارائه‌شده توسط نظام‌های مراقبت بهداشتی. به‌عنوان مثال، نظام بهداشت و درمان فاسد و ناکارآمد عراق به فاجعه‌ی موردانتظار افزود. [۶۳] تا ۲۵ آوریل ۲۰۲۰، تعداد موارد تاییدشده به ۱۶۷۷ نفر با ۸۳ مورد مرگ رسید که منجر به اعمال مقررات منع آمدوشد توسط دولت عراق و ترویج اهمیت اقدامات احتیاطی فاصله‌گیری اجتماعی مانند بسیاری از کشورها شد. [۶۴]

همه‌گیری فرصتی نیز بود برای طبقه‌ی سیاسی تا درباره‌ی انتقال جدیدی مذاکره کند که به‌طور نمادین اعتراضات را آرام و نفوذ و حضور آن‌ها را حفظ می‌کرد. پس از تلاش نافرجام یک ماهه‌ی علاوی برای تصویب کابینه‌ی خود در شورای نمایندگان، عدنان الزُرفی، فرمان‌دار نجف و سیاست‌مداری که موضع ملایم‌تری نسبت به حوزه‌ی نفوذ ایالات متحده داشت، به‌عنوان نخست‌وزیر منصوب شد. پیشینه‌ی زرفی

شامل ایده‌های رفرمیستی و بیزاری از نفوذ ایران بود و این امر منجر به برپایی یک کارزار بزرگ مخالفت از سوی بلوک‌های طرفدار ایران شد.

زرفی حتی بدون پیشنهاد کابینه‌ی خود به شورای نمایندگان کناره‌گیری کرد و مصطفی‌الکاظمی، رئیس سابق اطلاعات، در ۹ آوریل ۲۰۲۰ جای‌گزین او شد. این‌ها تلاش‌های عمدی و مورد انتظار برای جان به در بردن از نافرمانی مدنی‌ای است که افکار عمومی و خیابان‌های عراق را اشغال کرده است.

حرکت رو به جلو: چالش‌ها و امکانات

قیام عراق مانند هر جنبش دیگری نقاط قوت و ضعف دارد. برخی از محدودیت‌ها ناشی از ساختار سیاسی و فرهنگی روابط فرقه‌ای و برخی دیگر حاصل رقابت‌های موجود است.

اولاً نقاط ضعف طبیعی وجود دارد که باید به‌عنوان بخشی از واقعیت پذیرفته شود. غیبت کردها در شورش مردمی موضوعی نیست که به دلایل مختلف بتوان در کوتاه‌مدت با آن مقابله کرد. خودمختاری کردستان به حزب دموکرات کردستان و اتحادیه‌ی میهنی کردستان امکان داد تا انحصار سیاسی و اقتصادی دوجانبه‌ای اعمال کنند که می‌تواند هر یک از تلاش‌های منطقه برای نافرمانی مدنی را خاموش کند و محدود سازد. حتی اگر بخواهیم عراق بسیار بهبودیافته‌تر و فراگیرتری را تصور کنیم که معترضان برای آن می‌جنگند، نمی‌توان انتظار مطالبات مستدام برای استقلال از سوی بزرگ‌ترین ملت بی‌دولت جهان را نداشت.

یکی دیگر از مشکلات استراتژیک پیش روی جنبش مسالمت‌آمیز، حضور شبه‌نظامیان غیردولتی بود که به‌عنوان شاخه‌های شبه‌نظامی احزاب سیاسی در دولت نیز عمل می‌کنند. این گروه‌های شبه‌نظامی منافع مشترکی با بازی‌گران درگیر در امور داخلی عراق مانند ایران دارند. به عبارت دیگر، وضعیت امنیتی عراق در یک حلقه با بن‌بست‌های متعددی روبه‌روست که هم از سوی دولت و هم از سوی احزاب سیاسی تعیین شده است. هر دو طرف از نظر سیاسی از تفاوت‌های اجتماعی قومی - فرقه‌ای تحت مضامین «شراکت سیاسی در قدرت» و «تناسب» استفاده می‌کنند.

گفتمان انقلابی که در دنیای امروز تا حد زیادی از طریق رسانه‌های اجتماعی سنجیده می‌شود، هم‌چنان بسیار فعال و جاری است. با این حال، از آنجایی که اعتراض‌ها به آرامی به مسیر خود بازمی‌گشت، شتاب آن بارها به چالش کشیده شد. ابتدا با آغاز تنش‌های نظامی آمریکا و ایران، و سپس تلاش دولت برای خرید زمان با معرفی سه نخست‌وزیر مختلف برای جای‌گزینی عبدالمهدی.

شکاف‌های سازمانی مشخصی برای غلبه جنبش بر نقاط ضعف خود وجود دارد: مثلاً عده‌ای هر جمعه با پیروی از تاکتیک‌های قدیمی جنبش اعتراضی گرد هم می‌آیند و عده‌ای به صورت روزانه شرکت می‌کنند. اکنون این اقدامات برای این که همچون طغیان نهایی برای زیر و رو کردن نظام تلقی شود، باید به منزله‌ی یک انقلاب عمل کند تا از اعتراضات عادی متمایز شود. درخواست اصلاحات در بسیاری از موارد در اعتراضات منظم شنیده می‌شود. با این حال، درخواست از نخبگان سیاسی برای برچیدن قانون اساسی و نهادهایش بدون این که مانع نظم عمومی آن شود، بعید است. عامل «کسب‌وکار مثل همیشه» در ماه‌های پس از آغاز قیام اکتبر ضربه‌ی بزرگی به قیام زد. این هدیه‌ای بود برای تبلیغات رسانه‌ای دولت تا اعتراضات را بسان اقدام مخرب نافرمانی مدنی به نمایندگی از اقلیت جامعه‌ی عراق جلوه دهد. بسیاری از عراقی‌ها در عراق، و در میان عراقی‌های آواره در سراسر جهان، همه‌ی شکل‌های فعالیت‌های دیجیتال و رسانه‌ای را انجام دادند، در حالی که فراموش کردند که بسیاری از افراد از لحاظ مادی با بی‌عدالتی روبه‌رو هستند. این امر حس انزوا را در میان تظاهرکنندگانی برانگیخت که احساس می‌کردند در این مبارزه تنها هستند.

اگر کمیته‌های سازمان‌دهی و رهبری وجود داشت می‌توانست از این مشکلات جلوگیری کند، اما فقدان رهبری هم بزرگ‌ترین ضعف و هم بزرگ‌ترین نقطه قوت جنبش بود. بیانیه‌ها و کمیته‌های زیادی در چادرهای میدان‌های اعتراض و در میان آوارگان عراقی برای طرح مطالبات و جهت‌دهی در کوتاه‌مدت سازمان‌دهی شد. برعکس، آن‌ها فاقد وحدت و اقدام جمعی معینی بودند. این به دلیل تفرقه نبود، بلکه تظاهرکنندگان از هرگونه رشد شخصیتی مانند صدر برای تسلط بر جنبش خود می‌ترسیدند و می‌خواستند از ساختار هر نهاد سیاسی فاصله بگیرند، به همین دلیل است که بی‌رهبری یک نقطه قوت نیز محسوب می‌شد. دخالت صدر هم‌چنین اهمیت داشتن سپر سازمان‌یافته‌ی قوی‌تری را منعکس می‌کند تا از طریق رهبری سازمان‌یافته خواسته‌های مشترک جنبش را علناً اعلام کند.

نقطه ضعف نهایی که بسیار مورد بحث قرار گرفت، موقعیت جغرافیایی اعتراض‌هاست. به همان اندازه که ترس از ظهور مجدد داعش در مناطق سنی‌نشین معتبر است، و به همان اندازه که روابط بین عراق در اقلیم کردستان گیج‌کننده است، نمی‌توان انکار کرد که قیام باید هم‌چنان گسترش یابد. همان‌طور که استان‌های عمدتاً سنی‌نشین از احیای افراط‌گرایان هراس دارند و کردها برای ارتباط با هویت جمعی عراق تلاش می‌کنند، شهروندان عراقی در استان‌های جنوبی عمدتاً شیعه‌نشین نیز از گروه‌های افراطی شیعه هراس دارند و هم‌چنین احساس می‌کنند که استان‌هایشان از لحاظ سیاسی در مقایسه با استان‌های شمال و غرب مورد غفلت قرار گرفته است.

قبل از بررسی نقاط قوت، ذکر این نکته ضروری است که برجسته کردن نقاط ضعف بیش تر از نقاط قوت برای جنبش اعتراضی مفید است، زیرا به طور غیرمستقیم مسیر پیش رو را ترسیم می کند. با وجود نگران کننده بودن مواردی که ذکر شد، در مناطق عمدتاً شیعه نشین اساساً شاهد احیای شورشی هستیم علیه نخبگان سیاسی شیعه که سنگ بنای جامعه‌ی پسا فرقه‌ای در عراق پسا ۲۰۰۳ است. این شورش بازتاب جدایی شدید نسل جدید شیعه‌ی عراق از طبقه‌ی سیاسی و هژمونی نیابتی ایران است، اقدامی که در خدمت وحدت متنوع عراق است.

تنش‌های خیابانی بین معترضان و اعضای شبه‌نظامی و نیروهای امنیتی، خواسته‌های اصلی قبلی برای تغییر نظام را رادیکال کرد. [۶۵] مردم دیگر به همان طبقه‌ی سیاسی که نتوانست زیرساخت‌ها، آموزش و پرورش، امنیت، مراقبت‌های بهداشتی و اقتصاد عراق را توسعه دهد یا بازسازی کند، اعتماد ندارند. [۶۶] جنبش اعتراضی بازتاب آگاهی میان جوانانی است که تنها راه برون رفت از این واقعیت را همانا رهایی از نهادها، قوانین و عوامل حافظ نظام — برای مثال شورای نمایندگان، دموکراسی سهمیه‌ای (محاصصه) و گروه‌های مسلح طرفدار ایران — می دانند.

حشد الشعبی بین حامیان سلیمانی و سیستانی شکاف ایجاد می کند. منزوی کردن اولی تلاشی است ارتجاعی برای هم‌سوایی با جنبش اعتراضی. این‌ها نشان می دهند که چگونه احزاب سیاسی عراق و مرجعیت در نتیجه‌ی خشم آشکار عمومی نسبت به احزاب سیاسی به تدریج از حوزه‌ی نفوذ ایران فاصله می گیرند.

در بحبوحه‌ی همه‌گیری کووید-۱۹، فرصتی برای فعالان و کمیته‌های اعتراضی وجود دارد تا با یکدیگر همکاری کنند و برنامه‌ها و استراتژی‌ها را در سراسر استان‌های عراق هماهنگ کنند. سقوط فاجعه‌آمیز قیمت نفت هم‌چنین نشان‌دهنده‌ی ضعف و کاستی دولت در ایجاد یک اقتصاد رانتی وابسته به نفت است. عدم سرمایه‌گذاری در منابع دیگر ناامیدی مردم و تلاش آن‌ها برای بازنگری و بازسازی بنیادین این سیستم فاسد و ضعیف اداری را دوباره توجیه می کند.

هر چه تظاهرات طولانی‌تر باشد، آشکارتر است که این امر باعث تغییر اجتماعی شدیدی خواهد شد. تداوم کنونی جنبش در حال تقویت جامعه‌ی مدنی است. دانش‌آموزان و معلمان در حمایت از اعتراضات در اعتصاب‌ها همکاری می کنند و سندیکای مهندسان، پزشکان و وکلا هم‌چنان در خیابان‌ها به آن‌ها می پیوندند. [۶۷]

سخنان پایانی

جنبش اعتراضی که در اکتبر ۲۰۱۹ احیا شد، فصل جدیدی در تاریخ مدرن عراق گشود. عراقی‌پسا ۲۰۰۳ وارد مرحله‌ی دوم خود شد، یک حرکت واقعی و نه فقط فرهنگی از سیاست هویت به سیاست موضوع‌محور. حتی تنش‌های ایران و ایالات متحده دلیلی بر توانایی خیزش عراق در زیر سوال بردن نقش مداخله‌گرانه‌ی آن‌ها در سیاست و اقتصاد عراق است. به عبارت دیگر، این قیام به رهبری جوانان عراق بود که فرمول غیررسمی مورد توافق را تغییر داد و منجر به کشته شدن سلیمانی توسط آمریکا شد. این جنبش اعتراضی عراق بود که دولت عراق را تحت فشار قرار داد تا مرتباً طرح‌های جدیدی برای بازسازی کشور ارائه دهد. قیام انقلابی شاید به اهداف نهایی خود نرسید، اما با اقدامات شجاعانه‌ای مانند شکستن ترس از انتقاد علنی از ایران راه را برای آن هموار کرد. از آن‌جا که کووید-۱۹ و سقوط قیمت نفت همه‌ی رویدادها را متوقف کردند، معترضان باید بدیلی روشن و متکثر ایجاد کنند که شامل همه‌ی اعضای جامعه و جنبش باشد.

همان‌گونه که عراقی‌پسا ۲۰۰۳ چهره‌ی جدیدی از عراق را به نمایش گذاشت، این دوران جدید عراقی‌پسا ۲۰۰۳ است. طبقه‌ی سیاسی حاکم تنها در صورتی می‌تواند از دوران گذار جان سالم به در ببرد که بدیل‌های قانونی و اقتصادی را در مقابل جنبش اعتراضی رو به رشدی که گفتمان سیاسی را تغییر داده ارائه دهد.

به نظر نمی‌رسد این نسل شورشی محو شود، مگر این‌که شاهد تغییرات شدید برای مقابله با نرخ بی‌کاری، فرقه‌گرایی، فساد، خدمات عمومی ضعیف و ستیزه‌جویی باشد. چنین تغییراتی برای رژیم پیچیده‌ی احزاب سیاسی حاکم و حضور شبه‌نظامیان در عراق قابل تحمل نیست، از این روست که به نظر می‌رسد که تنها ریشه‌کنی کامل طبقه‌ی سیاسی کنونی، شورای نمایندگان و نظام سهمیه‌ای محاصره‌ی قادر به انجام این کار خواهد بود.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از فصل *Historical context, triggers, Iraq's October uprising: A Region in* Zeidon Alkinani نوشته‌ی *challenges and possibilities discourse* در کتاب *Revolt*

- [1]. Tripp, C., 2007. *A History of Iraq*. Cambridge: Cambridge University Press. p. 11-12
- [2]. Çetinsaya, G., 2006, *Ottoman Administration of Iraq, 1890-1908*. Routledge
- [3]. Tripp, C., 2007. *A History of Iraq*. Cambridge: Cambridge University Press. p. 28-44
- [4]. Rubin, A.H., 2007. 'Abd al-Karim Qasim and the kurds of Iraq: Centralization, resistance and revolt, 1958–63'. *Middle Eastern Studies*.
- [5]. Davis, E., 2003. Taking Democracy Seriously in Iraq. *Foreign Policy Research Institute*
- [6]. Haddad, F., 2014 *Sectarianism in Iraq: Antagonistic visions of unity*. Oxford: Oxford University Press, p186-193
- [7]. Calamur, K., 2018. Oil Was Supposed to Rebuild Iraq: Conflict and politics got in the way. *The Atlantic*
- [8]. Kagan, F.W., Majidyar, A.K., Pletka, D. and Sullivan, M.C., 2012. Iranian Influence in the Levant, Egypt, Iraq, and Afghanistan. *Washington D.C.: American Enterprise Institute and the Institute for the Study of War*.
- [9]. Tripp, C., 2007. *A history of Iraq*. Cambridge: Cambridge University Press p. 239
- [10]. Alaaldin, R., 2018. Sectarianism, Governance, and Iraq's Future, *Brookings Doha Center*, p. 13
- [11]. Duelfer, C.A., 2002. 'What Saddam Wants Weapons of Mass Destruction', in Sifry, M.L. and Christopher Cerf, C.(eds.) *The Iraq War Reader: History, Documents, Opinions*. New York: Simon and Schuster. pp. 412-414.
- [12]. Beetham, D., 2009. The contradictions of democratization by force: the case of Iraq. *Democratization* 16 (3) pp. 443-454.
- [13]. Diamond, L., 2005. 'Building Democracy After Conflict: Lessons from Iraq', *Journal of Democracy* 16 (1) pp. 9-23.
- [14]. Jawad, S., 2013 *The Iraqi constitution: structural flaws and political implications*. London: *London School of Economics Middle East Centre*.
- [15]. Mozaffar, S. 2006. 'Elections, Violence and Democracy in Iraq', *Bridgewater Review* 25 (1). pp. 5-9.
- [16]. Dawisha, A.I. and Diamond, L.J., 2006. Iraq's year of voting dangerously. *Journal of Democracy* 17 (2). pp.89-103.
- [17]. Rubin, A.J. and Al-Salhy, S., 2014. Iraqi Parliament Elects Speaker in Effort to Form New Government. *The New York Times* 15 July 2014

- [18]. Cockburn, P., 2008. *Muqtada: Muqtada al-Sadr, the Shia revival, and the struggle for Iraq*. New York: Scribner
- [19]. Cochrane, M., 2009 The Fragmentation of the Sadrist Movement. Washington D.C.: *Institute for the Study of War*. p. 9-11.
- [20]. Miller, P.D., 2012. How to Exercise U.S. Leverage Over Pakistan. *The Washington Quarterly*. 35 (4) pp. 37-52.
- [21]. Rayburn, J., 2014. *Iraq after America: strongmen, sectarians, resistance*. California: Hoover Institution Press. p. 234-235
- [22]. Jabar, F.A., Mansour, R., and Khaddaj, A., 2014. Iraq on the Brink: Unraveling Maliki's Unraveling.. *Beirut: The Iraqi Institute for Strategic Studies*. p9
- [23]. Wyer, S., 2013. Political Update: Mapping the Iraqi Protests. *Institute of the Study of War*.. 11 Jan.
- [24]. BBC. 2013 *Iraqi MP Ahmad al-Alwani arrested in deadly Ramadi raid*.
- [25]. See 'UN Assistance Mission to Iraq' chart on BBC. 2013. *Iraqi MP Ahmed al-Alwani arrested in deadly Ramadi raid*
- [26]. Chulov, M., 2014a. Isis insurgents seize control of Iraqi city of Mosul. *The Guardian* 10 June 2014
- [27]. Stansfield, G., 2014 Kurdistan Rising: To Acknowledge or Ignore the Unraveling of Iraq. P6 [Online]. *Brookings Center: Middle East Memo*.
- [28]. Hassan, H., 2014. More Than ISIS, Iraq's Sunni Insurgency. *Sada Journal – Carnegie Middle East Center*.
- [29]. Mansour, R., 2015. From Militia to State Force: the Transformation of al-Hashd al-Shaabi. *Carnegie Middle East Center* also See Jabar, F. and Mansour, R., 2017. The Popular Mobilization Forces and Iraq's Future. *Carneige Middle East Center*
- [30]. Saadoun, M., 2016. It's official: Sunnis joining Iraq's Popular Mobilization Units. *Al-Monitor*. and Bennett-Jones, O., 2016. The Christian militia fighting IS. *British Broadcasting Corporation*.
- [31]. Jabar, F. and Mansour, R., 2017. The Popular Mobilization Forces and Iraq's Future. *Carneige Middle East Center*
- [32]. Stansfield, G., 2014. Kurdistan Rising: To Acknowledge or Ignore the Unraveling of Iraq. P6. *Brookings Center: Middle East Memo*
- [33]. Danforth, N., 2015. Forget Sykes-Picot. It's the Treaty of Sèvres That Explains the Modern Middle East. *Foreign Policy*
- [34]. Alkinani, Z., 2020. Assessing the threat that Syria's Kurds pose to Turkey and the US. *Middle East Monitor*

- [35]. Stansfield, G., 2014. Kurdistan Rising: To Acknowledge or Ignore the Unraveling of Iraq. P6. *Brookings Center: Middle East Memo*
- [36]. Morris, L., 2017. How the Kurdish independence referendum backfired spectacularly. *The Washington Post*
- [37]. Smith, C., 2017. Kurdish Referendum: Barzani's Dominance Threatens Future Stability. *Middle East Institute*
- [38]. Khalil, S., 2020. The Iraqi economy between corruption and politics. *Rawabet Center for Research and Strategic Studies*
- [39]. Jabar, F., 2018. The Iraqi Protest Movement: From Identity to Issue Politics. *LSE Middle East Centre*
- [40]. Raheem, K. and Kalin, S., 2016. Protesters storm Baghdad's Green Zone again, dozens hurt. *Reuters*
- [41]. Aldouri, S., 2017. What to Know About Iraq's Protest Movement. *Chatham House*
- [42]. Aljazeera English, 2018. Iraq protests: What you should know
- [43]. Aljazeera English, 2018. Iraq protests: What you should know'
- [44]. Ellen, R., 2019. View: Iraq may be the next flash point for crude oil market *India Times*
- [45]. Williams, J., 2018. The violent protests in Iraq, explained. *Vox*
- [46]. See Iraq index on Transparency International and Aljazeera, 2019. Iraqi youth fight unemployment with startups.
- [47]. Alkinani, Z., 2019. Iraqis rise up against everything and everyone. *OpenDemocracy*
- [48]. Saif el Deen, A. and el-Jaff, S., 2019. The map of Iraqi protests in the southern and midland provinces. *The New Arabic*
- [۴۸-۱]. اشاره به گروه‌های سیاسی‌ای که دنبالچه‌ی حکومت ایران هستند: سر هیولا در ایران و دم آن در عراق است. - م.
- [49]. Saadoun, M., 2019. Nasriyah becomes the Iraqi protest capital. *Al-Monitor*
- [50]. Aljazeera Net, 2019. Tensions arise in prior to protests in Iraq
- [51]. Goldstone, J. Towards a Fourth Generation of Revolutionary Theory. *Annual Review of Political Science* 4, 2001:139-87
- [52]. Finkel, J. Baumeister, R., 2019. *Advanced Social Psychology: The State of the Science* by Eli J. Finkel and Roy. F Baumeister. Oxford University Press
- [53]. Taspinar, Ö., 2019. ISIS and the false dawn of Kurdish statehood. *Brookings*

- [54]. See ‘Why are Iraqi Kurds not taking part in protests?’ by Mariya Petkova on Aljazeera. Nov. 2019
- [55]. See ‘Iraq’s Tahrir: Finishing What We Started’ by Sami Adnan on Rampant. April 2020
- [56]. Aidouri, S., 2017. What to Know About Iraq’s Protest Movement. *Chatham House*
- [57]. Maamouri, A., 2019. What is Iran’s message in Sadr’s meeting with Khameni. *Al-Monitor*
- [58]. DW Arabic. Iraq – Sadr calls for government’s resign amidst continuous protests
- [59]. The Baghdad Post. ‘Iraqi communist party resigns amidst protests’ on The Baghdad Post.
- [60]. Turkmani, N. and Alkinani, Z., 2019. From Iraq to Lebanon and back: the people want the fall of the regime. *OpenDemocracy*
- [61]. Asharq Al- Awsat. 2020. Tensions Flare between Iraq Protesters, Sadr Supporters’
- [62]. France 24. 2020 How Iraq’s ‘blue hat’ militiamen went from protecting to killing protesters
- [63]. Mansour, R. and Mohsin Hussein, A., 2020. COVID-19: Assessing Vulnerabilities and Impacts on Iraq. *Chatham House*
- [64]. Elbaldawi, L., 2020. Iraq’s health system meets the challenge of coronavirus. *Al-Monitor*
- [65]. Hannah, J., 2020. Iraq needs regime change again. *Foreign Policy*.
- [66]. Aboulenein, A. and Rasheed, A., 2019. Iraqi protesters reject leadership changes, demand systemic overhaul.
- [67]. The new Arab, 2019. More Iraqi students join anti-government protests despite deadly crackdown

<https://wp.me/p9vUft-37V> لینک مقاله در سایت «نقد»:



طبقه، قدرت و انقلاب در سودان

نوشته‌ی: آن الکساندر

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی

از الجزیره تا بیروت و از بغداد تا خارطوم به نظر می‌رسد که انقلاب بار دیگر «انتخاب مردم» است — چنان که در شعار ده‌ها هزار نفر در اعتراضات سودان طنین یافت.[۱] در این میان، دمای مبارزات اجتماعی و سیاسی به نحو مشهودی در ایران، مصر، مراکش، تونس و اردن بالا رفته است. چشم‌گیرترین تحرکات مردمی از پایین، بحران‌های سیاسی بزرگی را برای طبقه‌ی حاکم در سال گذشته دامن زده و دمار از روزگار دو رئیس‌جمهور و دو نخست‌وزیر در آورده‌اند. جنبش توده‌ای در سودان انتقال قدرت از طریق مذاکره را به دولتی موقت و متشکل از نمایندگان احزاب مخالف و رهبران معترض در ائتلافی متزلزل با برخی از ژنرال‌های رژیم قدیمی و روسای شبه‌نظامیان تحمیل کرد. در حالی که مفسران و تحلیل‌گران جریان اصلی تمایل به تمسخر این ادعا دارند که این جدیدترین دور شورش‌ها به تغییری پایدار در سطح دولت یا جامعه دست خواهد یافت، بی‌شک بازگشت شورش‌های مردمی به خاورمیانه، پس از نمایش خونین ضدانقلاب و جنگ که ظاهراً امیدهای ۲۰۱۱ را به خاک سپرده بود، برای میلیون‌ها نفر در سراسر منطقه مفهوم جدیدی از هدف و امید به ارمغان می‌آورد.

درست است که بازگشت امکانات انقلابی را جشن بگیریم و به خلاقیت و انعطاف‌پذیری معترضانی درود بفرستیم که شجاعت‌شان این بسیج‌ها را به پیش می‌راند. اما پرسش‌های مهمی نیز وجود دارند که باید به بحث گذاشته شوند. چگونه این شورش‌ها از سرنوشتِ دور قبلی قیام‌ها اجتناب می‌کنند؟ همان‌طور که آصف بیات اشاره کرده است، این قیام‌ها از لحاظ تجربه‌ی «انقلاب به‌مثابه جنبش» غنی بودند، اما محصول ناپیزی از «انقلاب به‌مثابه تغییر» به‌بار آوردند، چه در چارچوب اصلاحات انجام‌شده در دولت موجود سنجیده شود، چه در چارچوب ایجاد نهادهای بدیل قدرت دولتی [۲]. بیات استدلال می‌کند که در مقایسه با انقلاب‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، موج انقلاب‌های سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ هیچ انگیزه‌ی جدی برای بازتوزیع ثروت و قدرت به سمت پایین نداشتند و به تجربیات کمی از خودمدیریتی و کنترل تولید یا زمین توسط کارگران یا تهیدستان انجامیدند و «نهادهای دولتی جدید یا ابزارهای جدید حکومتی که بتواند تجسم دیدگاهی از تغییری عمیق باشد» ایجاد نکردند. [۳] آیا به این دلیل بود که «انقلابیونی» که در خلال این مبارزات حماسی پدیدار شدند بیش‌تر به نمایش انقلابی در خیابان‌ها علاقه‌مند بودند تا تصرف دولت و ساخت و بافت این‌که چگونه آن را تغییر دهند؟ اگر چنین است، آیا به این دلیل بود که تصورات آن‌ها به‌واسطه‌ی شکل‌های گوناگون حساسیت نئولیبرالی که آن‌ها را در زندگی روزمره‌شان احاطه کرده، مختل شده بود، به این معنی که جدایی «سپهر اقتصادی» از «سپهر سیاسی» همراه با وجود بازار، به سادگی امری بدیهی تلقی می‌شد؟ [۴] آیا این چرخه صرفاً در موج‌های کنونی و آتی قیام‌ها، از طریق توالی بی‌پایان لحظات خلسه‌آور همبود، هم‌بستگی و فداکاری تکرار خواهد شد؟ یا راه دیگری وجود دارد؟

این مقاله استدلال خواهد کرد که راه دیگری وجود دارد، اما این‌راه مستلزم تحولی بیش‌تر در این نوع شورش‌های مردمی به انقلاب‌هایی است که در آن اقدام جمعی طبقه‌ی کارگر متشکل نه تنها چیزی بیش از موتور بسیج توده‌ای باشد، بلکه رهبری واقعی و از جنبه‌ی دموکراتیک پاسخگو را برای «مردم» در نبردشان علیه دولت نیز شکل دهد. می‌توان به آن‌چه این روند احتمالاً شبیه خواهد بود نظری اجمالی انداخت، اما این امر مستلزم ترک آگاهانه‌ی شیوه‌های معاصر اندیشه‌ورزی درباره‌ی انقلاب، و کشف دوباره‌ی سنت مارکسیستی است. قاعده‌ی معروف لنین در سال ۱۹۱۵ «نشانه‌های» یک وضعیت انقلابی را از جمله در «بحران در سیاست طبقه حاکم که منجر به شکافی می‌شود که نارضایتی و خشم طبقات ستمکش از طریق آن فوران می‌کند»، افزایش «رنج و فقر طبقات ستمکش» و «افزایش چشم‌گیر فعالیت توده‌ها» ترسیم می‌کند. [۵] چنان‌که دانیل بن‌سعید اشاره می‌کند، تعاریف لنین و تروتسکی از بحران‌های انقلابی شامل «کنش و واکنش عناصری است که به شیوه‌های پیچیده و متغیری بر هم میانکنش دارند» و فرآیندی از «مشروط‌کردن دوسویه» است. [۶]

طرح لنین از وضعیت انقلابی شامل سه ایده است که می‌توان آن‌ها را بسط بیش‌تری داد. اولاً، این تصور وجود دارد که بحران‌ها در بالا و پایین جامعه هم‌زمان گسترش می‌یابند. ثانیاً، قطبی شدن میان حاکمان و محکومان — بین «آن‌ها» و «ما» — با عاملیت توده‌ها پیش رانده می‌شود. کافی نیست که مردم عصبانی، ناامید یا بدبخت باشند. آن‌ها باید اقدام کنند و بکشند تا همه چیز را برای خودشان تغییر دهند، نه این‌که منفعلانه منتظر بمانند شخص دیگری این کار را برای آن‌ها انجام دهد. سرانجام، مسئله‌ی نقطه‌ی اوج مطرح می‌شود. لنین هشدار می‌دهد:

«هر وضعیت انقلابی ... باعث انقلاب نمی‌شود. انقلاب فقط از وضعیتی به وجود می‌آید که در آن تغییرات ابژکتیو یادشده با تغییری سوژکتیو همراه باشد، یعنی توانایی طبقه‌ی انقلابی برای اقدامات انقلابی توده‌ای آن قدر قوی باشد که حکومت پیشین را درهم‌شکند (یا از کار بیاندازد)، حکومتی که حتی در یک دوره‌ی بحران، اگر سرنگون نشود، هرگز «سقوط» نمی‌کند.» [۷]

در این نکته‌ی سوم تأکید می‌شود که چرا تکیه بر ترسیم نیروها در میدان نبرد بنا به این‌که آیا بخشی از «آن‌ها» (طبقه حاکم) هستند یا با «ما» (مردم)، کافی نیست. هم‌چنین باید بدانیم کدام طبقات یا جناح‌های طبقات در هر طرف صف کشیده‌اند؛ به این دلیل که سرنوشت تعارض تنها با بزرگی اعداد تعیین نمی‌شود (وگرنه طرف «ما» قبلاً پیروز شده بود، زیرا چگونه ممکن است ۱ درصد در برابر ۹۹ درصد مقاومت کند؟). کسانی پیروزند که قادرند «ظرفیت‌ها و منافع مشترکی» را، که به‌طور عینی طبقات اجتماعی را تعریف می‌کنند، چرا که از مناسبات تولیدی ناشی می‌شوند، به‌عنوان سلاحی در نبرد برای شکستن عزم سیاسی دشمنان‌شان و در نهایت سرنگونی آن‌ها، به کار گیرند. [۸]

این جنبه‌های دوگانه طبقه — ریشه‌های ابژکتیو آن در مناسبات تولیدی، و توانایی آن برای بدل شدن به سلاح — برای استراتژی انقلابی در سنت مارکسیستی بسیار مهم هستند، اما با جامعه‌شناسی جریان اصلی بیگانه‌اند. آن‌ها هم‌چنین با بسیاری از تفکرات مربوط به بحران و انقلاب که در خلال دوره‌ی طولانی «عقب‌نشینی از طبقه» در ۴۰ سال گذشته بر چپ رادیکال سیطره داشته است (و عجیب نیست که با ظهور نئولیبرالیسم مصادف شده است) بیگانه هستند. [۹] روایت‌هایی از این فکر که سوژه‌ی انقلابی انبوه‌ای است از ستم‌دیدگان و استثمارشدگان، یا حتی فقط تعداد بسیار زیادی از «شهروندان عادی»، هم در تحلیل چپ دانشگاهی و هم در بخش اعظم «عقل سلیم» نظریه‌پردازی‌های فعالان جنبش اجتماعی نفوذ کرده است. [۱۰]

در مقابل، این مقاله استدلال می‌کند که قدرت استراتژیک طبقه هم‌چون سلاحی در دست کارگران، توانایی تبدیل شورش سیاسی و نارضایتی اجتماعی را به انقلاب اجتماعی دارد. به‌رغم تغییرات چند دهه که ناشی

از سلطه‌ی نئولیبرالیسم و جنگ در ساختار جوامعی است که اکنون در حال جوشش انقلابی هستند، پرولتاریا، و به گفته‌ی هال دریپر، «طبقه‌ی خاص»، هنوز یگانه طبقه‌ای است که «با شرایط موجودیتش، مظهر برنامه‌ای است اجتماعی که به بدیل سرمایه‌داری اشاره می‌کند.» [۱۱]

بنابراین، از این استدلال نتیجه می‌شود که مبارزات کارگران در محل کارشان برای توسعه‌ی جنبش‌های توده‌ای زمانه‌ی ما بسیار مهم است. اعتصاب‌ها فقط نوع دیگری از اعتراض نیستند، بلکه می‌توانند کل مسیر حرکت بسیج را از پایین تغییر دهند. هنگامی که کارگران در مقام کارگر، و نه فقط در مقام شهروندانی خشمگین، به ابراز قدرت خود می‌پردازد، این امر دو اثر دارد. اولاً، قدرت کارگران را برای خودشان آشکار می‌کند:

سازمان طبقاتی ویژگی‌های طبقاتی را آشکار می‌کند و هر چه مقیاس دخالت طبقاتی بیش‌تر باشد، خصیصه‌های طبقاتی به‌عنوان کارکرد سازمان بیش از پیش بر واکنش‌های صرفاً فردی ارجحیت می‌یابند. یک اثر بازخوردی وجود دارد که در آن واکنش‌های طبقاتی نیز می‌توانند واکنش‌های فردی را تغییر شکل و از نو آموزش دهند. بدین‌سان، آگاهی طبقاتی رشد می‌کند. [۱۲]

با این حال، «نیروهای طبقاتی نوظهور را نیز آشکار می‌کند.» [۱۳] به عبارت دیگر، طبقه‌ی حاکم را بشدت در کانون توجه قرار می‌دهد و حجاب خنثی‌بودن دولت و نهادهای بوروکراتیک و نظامی‌اش را می‌درد.

این فرایند مکشوف‌شدن، یعنی بازآفرینی ایده‌ها در مسیر اقدام عملی برای تغییر جهان، یگانه چیزی است که می‌تواند مه «حساسیت نئولیبرالی» که ما را احاطه کرده بشکند. پاسخ محتاطانه‌ی بیات به پرسش‌هایش، که به نظر می‌رسد بر تلاش برای حل مشکل در حوزه‌ی ایده‌ها فقط بر توسعه‌ی رادیکالیسم روشنفکری جدا از مبارزه‌ی طبقاتی کارگر متمرکز است، این موضوع را نادیده می‌گیرد. بنابراین، او هم‌چنین نشانه‌هایی را که کارگران در حکم کارگران نقشی محوری در شکل‌دهی به این شورش‌های توده‌ای ایفا می‌کنند، نادیده می‌گیرد، حتی اگر آن‌ها هنوز شکل‌هایی از سازمان‌دهی مستقل را ایجاد نکرده باشند که آن‌چه را که پنهان است به واقعیت بدل کند. ما برای این که هم این پتانسیل را درک کنیم و هم بر آن تاثیرگذار باشیم، به دو چیز نیاز داریم. اولاً، یک بررسی کامل درباره‌ی «سازوکار درونی» انقلابی در حال رشد و نمو، همانند تحلیلی که تروتسکی از پی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ارائه کرد. [۱۴] ثانیاً، پرورش و ترغیب آن دسته عناصری که به مسیری که ما می‌خواهیم طی کنیم، اشاره دارند، چنان که ماگدی ال گیزولی (Magdi El Gizouli) با ذکاوت تمام خاطر نشان می‌کند، اگرچه «قطب‌نما جهت چیزی را نشان می‌دهد که امروز به‌طور ابژکتیو غیرممکن به نظر می‌رسد، انقلاب همراه با خود مختصات امکان خویش را به همراه دارد.» [۱۵]

انقلاب سودان در موج کنونی شورش‌ها در خاورمیانه، برخی از مهم‌ترین بینش‌ها را در خصوص هر دوی این موارد ارائه می‌دهد. این مقاله به ترسیم طرحی از طبقه‌ی حاکم سودان و مناسبات آن با دولت می‌پردازد و رشد سازماندهی و آگاهی طبقاتی را در میان مردم آن سوی سنگرها بررسی می‌کند. البته همه‌ی آن‌ها کارگر نیستند، اما من استدلال خواهم کرد که جهت‌گیری در سمت‌وسوی رشدونمو سازمان طبقه کارگر و اعتماد سیاسی برای انقلابیون سودانی که می‌خواهند از محدودیت‌های شدید تحمیلی سیاست «دوره‌ی گذار» فراتر بروند و از خود و انقلاب‌شان در مقابل تحکیم مجدد و وحشیانه‌ی قدرت نظم پیشین دفاع کنند، بسیار تعیین‌کننده خواهد بود.

از قیام مردمی تا انقلابی ناکامل

بحران انقلابی سودان با قیامی مردمی در دسامبر ۲۰۱۸ در واکنش به اقدامات ریاضتی مستأصلانه‌ی دولت که قیمت نان را یک شبه سه برابر کرد، آغاز شد. اعتراضات خودجوش در چند شهر استانی و پایتخت در هفته‌ی ۱۸ دسامبر آغاز شد. طی چند روز، این خیزش با اعتصاب پزشکان در بندر سودان، شکل‌های متشکل‌تری به خود گرفت و در اول ژانویه طیف گسترده‌ای از سازمان‌های مخالف بیانیه‌ی آزادی و تغییر را منتشر کردند که مجموعه‌ای از اصول برای انتقال قدرت به دولت غیرنظامی جدید بود. [۱۶] نیروهای سیاسی که این بیانیه را امضا کرده بودند کاملاً ناهمگون بودند، از جمله احزاب مخالف به رهبری شخصیت‌هایی از نخبگان سنتی، نمایندگان برخی از جنبش‌هایی که به مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم ادامه می‌دهند و شبکه‌های جدیدتر فعالان جامعه‌ی مدنی، اتحادیه‌های مستقل کارگری و انجمن‌های متخصصان. مهم‌تر از همه، آن‌ها شامل انجمن متخصصان سودانی (SPA) بودند که سازمان‌دهنده‌ی اصلی قیام در ماه‌های آینده بود.

سرعت اعتراضات در اوایل ماه مارس با نخستین تلاش برای اعتصاب عمومی و به دنبال آن آغاز تحصن‌های گسترده‌ی مردمی در خارج از ستاد مرکزی ارتش در خارطوم و مراکز استان‌ها در ۶ آوریل، سالگرد سرنگونی جعفر النُمیری، دیکتاتور نظامی در ۱۹۸۵، شتاب چشم‌گیری گرفت. تحصن در خارج از ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح سودان در خارطوم به سرعت تشتت فزاینده در رأس دولت را آشکار کرد: عمر البشیر، که از زمان به‌دست‌گرفتن قدرت در سال ۱۹۸۹ بر سودان حکومت می‌کرد، در ۱۱ آوریل توسط ژنرال‌هایش خلع شد. با این حال، شورای نظامی انتقالی (TMC)، که قدرت دولتی را از البشیر در اختیار گرفته بود، نتوانست جنبش مردمی را که اکنون فرماندهی خیابان‌ها را بر عهده داشت، از کار بیاندازد. تحصن‌ها بیش‌تر شدند و رهبران اصلی معترضان از جمله انجمن متخصصان سودانی هم‌چنان خواستار واگذاری قدرت به دولتی غیرنظامی بود و مذاکرات با شورای نظامی انتقالی را در ۱۳ آوریل آغاز کردند.

روند انقلابی در اواخر ماه مه به نقطه عطف جدیدی رسید، زیرا اعتصاب عمومی دو روزه و موثر در ۲۸ و ۲۹ می، فشار بر شورای نظامی انتقالی را برای اعطای امتیازاتی به معترضان که خواستار حکومت غیرنظامی بودند افزایش داد.

پاسخ شورای نظامی انتقالی این بود که افراد مسلح را به فرمان خود بسیج کند تا جلوی پیشروی جنبش توده‌ای را بگیرند. آن‌ها به طرز وحشیانه‌ای تحصن خارطوم را در ۳ ژوئن پاکسازی کردند، صدها نفر را کشتند و تظاهرکنندگان را مورد ضرب و شتم، حمله و تجاوز قرار دادند. [۱۷] ژنرال محمد حمدان دقلو، معروف به حمیدتی، رئیس شبه‌نظامیان نیروهای پشتیبانی سریع رژیم (RSF)، که پس از سقوط البشیر معاون شورای نظامی انتقالی شده بود، محرک و سازمان‌دهنده اصلی این سرکوب بود. نیروهای پشتیبانی سریع حمیدتی قبلاً مظهر قتل، تجاوز، اخاذی و قاچاق در سراسر سودان بودند و البشیر آن‌ها را برای جنگ‌های کثیف خود در دارفور و کردفان جنوبی به کار می‌گرفت. قتل‌عام در تحصن، همراه با قطع اینترنت، جنبش را متوقف نکرد و به دنبال یک اعتصاب عمومی دیگر در روزهای ۹ تا ۱۱ ژوئن و بسیج توده‌ای برای راهپیمایی‌های اعتراضی در ۳۰ ژوئن، توافق نهایی درباره‌ی ترکیب دقیق دولت انتقالی در ۱۷ اوت ۱۸ امضا شد. [۱۸]

اگرچه بسیاری از مردم سودان این توافق را جشن گرفتند، اما رهبران جنبش اعتراضی امتیازات بزرگی داده بودند. آن‌ها به جای جنگیدن برای دولتی کاملاً تحت رهبری غیرنظامیان در دوره‌ی انتقالی که در بیانیه‌ی آزادی و تغییر پیش‌بینی شده بود، توافق کردند که قدرت را با شورای نظامی انتقالی سهیم شوند. «شورای حاکمیت»، بالاترین ارگان در ساختارهای دولتی جدید، بین اعضای نظامی و غیرنظامی متوازن شد و رئیس شورای حاکمیت در ۲۱ ماه ابتدا از نظامی‌ها بود. [۱۹] به‌علاوه، سرتیپ عبدالفتاح البرهان و حمیدتی به جای آن که پاسخگوی نقش خود در کشتار معترضان، از جمله قتل‌عام ۳ ژوئن شوند، در مناصب کلیدی شورای حاکمیت — به ترتیب به‌عنوان رئیس و نایب رئیس — مورد تأیید قرار گرفتند.

تشکل کارگری در قلب انقلاب

سازش زنده‌ای که نیروهای بیانیه‌ی آزادی و تغییر را به حکومت رساند — در کنار مردانی که ماه‌ها برای سرکوب جنبش مردمی تلاش کرده بودند — کاملاً در تضاد با امیدهای تحول اجتماعی و سیاسی است که انقلاب سودان پس از دهه‌ها جنگ، دیکتاتوری و فقر شدید در میان مردم عادی آغاز کرده بود. خاستگاه اساسی قدرت جنبش توده‌ای، توانایی‌اش برای بسیج مردم نه فقط در خیابان بلکه در محل کار بوده است. آیا طبقه کارگر متشکل می‌تواند انقلاب سودان را به چالشی واقعی برای دولت بدل کند؟ حتی برای این که بحثی را در این خصوص باز کنیم، ابتدا باید بپرسیم مردمی که بدون نیروی کارشان کل نظام غارت و

منفعت متوقف می‌شود کجا هستند؟ این تصویر به دلیل دهه‌ها جنگ و آوارگی پناهجویان و سلب دارایی‌ها از زیرساخت‌های عمومی سودان توسط رژیم البشیر پیچیده شده است. با این وجود، نقاطی وجود دارد که تمرکز کارگران هم‌چنان از قدرت بالقوه عظیمی برخوردار است، از جمله در زمینه‌ی نیازهای اولیه زندگی که دولت انتقالی و رژیم البشیر قادر به تأمین آن برای میلیون‌ها نفر از مردم سودان نبودند. علاوه بر این، مداخله‌ی جمعی کارگران متشکل در روند انقلابی گسترش‌یافته از پی چندین سال اعتصاب و سازمان‌دهی محل کار رخ داده بود که برخی از آن‌ها مستقیماً به تشکیل سازمان‌هایی مانند انجمن متخصصان سودانی، بدنه‌ی اصلی رهبری جنبش توده‌ای علیه رژیم البشیر بر مبنای فعالیتی روزمره، در سال گذشته انجامید. [۲۱] احیای رزمندگی و آگاهی طبقه کارگر هر چند با خیزش مردمی درهم‌تنیده است، اما پویایی خاص خود را تکوین بخشیده است. و نکته‌ی بسیار مهم این است که فعالیت آن بسیار فراتر از فعالیت «متخصصانی» مانند پزشکان و وکلایی است که نقش آن‌ها در جنبش اعتراضی توده‌ای با تزلزل و سقوط البشیر توجه جهان را به خود جلب کرد.

کارگران بنادر که محصولات کشت‌شده در مزارع دره‌ی نیل را به بازار می‌فرستند و واردات گندم دریافت می‌کنند که باعث می‌شود کسب و کار کارخانه‌های آرد برقرار باقی بماند، می‌توانند به‌طور جدی جریان سود برای طبقه حاکم سودان را مختل کنند. جای تعجب نیست که کارگران باربری و باراندازهای بندر سودان یکی از گروه‌های عمده کارگرانی بوده‌اند که در اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها برای دفاع از شغل خود در برابر طرح‌های خصوصی‌سازی بندر شرکت کرده‌اند. تلاش‌های شرکت بندری دولتی برای جذب سرمایه‌گذاران خصوصی جدید با قراردادهای اعطای امتیازهای بلندمدت، با مقاومت مصممانه، از جمله اعتصابات گسترده با حضور ۲۰ هزار کارگر در می ۲۰۱۸ مواجه شد. [۲۲] حدود ۱۸۰۰ کارگر بندر سودان نیز در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۹ دست از کار کشیدند و دوباره خواستار توقف خصوصی‌سازی بندر جنوبی شدند. ویدئوهایی از کارگرانی که یک کانتینر کشتی را برای مسدود کردن بندر آورده بودند، در رسانه‌های اجتماعی دست به دست شد، در حالی که فعالان اعتراضات ضد دولتی، از اقدام کارگران بندر به‌عنوان بخشی از شورش عمومی علیه رژیم استقبال کردند.

کارگران مجدداً در ۱۸ فوریه با تکرار درخواست‌ها برای توقف روند خصوصی‌سازی، دست از کار کشیدند. [۲۳] محمد طاهر آیالا، نخست‌وزیر تازه منصوب‌شده در تلاش برای مهار بحران در بندر، رئیس اداره‌ی بنادر دریایی را برکنار کرد. [۲۴] نبرد برای متوقف کردن روند خصوصی‌سازی بندر باعث ایجاد اتحادیه‌ای مستقل شده است؛ این اتحادیه که پس از یک گردهمایی گسترده‌ی کارگران در سال ۲۰۱۶ برپا شد، پس از آن که اتحادیه‌ی فعلی تحت حمایت دولت از مبارزه اجتناب کرد، به سازمان‌دهی علیه برنامه‌های دولت برای فروش بخش‌های سودآور بندر به شرکت‌های چندملیتی مبادرت کرد. [۲۵] کارگران

بندر صراحتاً مبارزه‌ی خود را برای دفاع از معیشت و مشاغل خود به مبارزه‌ی گسترده‌تر علیه رژیم گره زدند. این شهر یکی از نخستین شهرهایی بود که در دسامبر ۲۰۱۸ به جنبش اعتراضی پیوست و کارگران اعتصابی در ۲۸ ژانویه اعتصاب خود را با بزرگداشت سالگرد کشتار تظاهرکنندگان از اقلیت قومی بجا (Beja) توسط نیروهای دولتی در سال ۲۰۰۵ درآمیختند. بنا به گزارش‌ها، کارگران اعتصابی و مردان قبیله در سالگرد کشتار در تظاهراتی که شعار اصلی جنبش ضددولتی، «آزادی، صلح، عدالت»، را سر می‌دادند، به هم پیوستند. [۲۶]

با افزایش سرعت قیام در ماه‌های مارس، آوریل و می ۲۰۱۹، بسیج کارگران در صنایع کلیدی فرآوری کشاورزی مانند کارخانه‌های آرد و پالایشگاه‌های شکر شروع شد. کارگران در کارخانه‌ی آرد سایگا (the Sayga Flour Mills) در ۵ مارس در پاسخ به فراخوان اعتصاب عمومی انجمن متخصصان سودانی دست به اعتصاب زدند. فعالان سودانی به وبسایت خبری مستقل مصری، مدا مصر (Mada Masr)، گفتند که مشارکت در اعتصاب حدود ۶۰ درصد بوده و بیش از ۳۰ بخش حرفه‌ای وارد عمل شده‌اند. اعتصاب وکلا دادگاه‌های مدنی را تعطیل کرد، در حالی که روزنامه‌نگاران هفت روزنامه‌ی بزرگ را ترک کردند. از شرکت‌های بخش خصوصی گزارش رسید که تحت تأثیر اعتصاب قرار گرفتند، از جمله شرکت‌های مخابراتی و موبایل مانند زتین، ام تی ان و اریکسون. اعتصابات در شرکت سیمان صخر (Sakhr Cement) نیز گزارش شد. [۲۸] شرکت قند کنانا (Kenana Sugar Company) با بیش از ۶۰۰۰ کارگر مستقر در یک «شهرک شرکتی» نیز در اوایل می تحت تأثیر موج اعتصابات قرار گرفت. در مطالبی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، مطالبات کارگران شامل بازگشت کارگران اخراجی به کار، استعفای مدیر منابع انسانی شرکت، انحلال اتحادیه‌ی کارگری حامی دولت و تشکیل اتحادیه‌ی جدید و پایان دادن به سرکوب اعتراضات توسط نیروهای امنیتی ذکر شده بود. [۲۹]

اعتصابات پزشکان و متخصصان بهداشت نقش‌ی اساسی در گسترش شکل‌های مبارزاتی اتحادیه‌ای و سازمان اعتصاب در خدمات بهداشتی و درمانی داشته است. اعتصاب بزرگ پزشکان در ۲۰۱۶ که خواستار محافظت از کارکنان بهداشتی خط مقدم در برابر حمله بودند، تا ۹ اکتبر به ۶۵ بیمارستان در سراسر کشور گسترش یافت. [۳۰] مسیر مطالبات از سپهر «اقتصادی» به سپهر «سیاسی» کوتاه بود. در همان ماه با اعتصاب پزشکان، یکی از گروه‌های هماهنگ‌کننده کلیدی، کمیته‌ی مرکزی پزشکان سودان (SDCC) به شبکه‌ی روزنامه‌نگاران سودانی و اتحاد حقوقدانان دموکراتیک پیوست تا انجمن متخصصان سودانی را تشکیل دهند. عجیب نیست که پزشکان و متخصصان بهداشت یکی از قوی‌ترین و متشکل‌ترین گروه‌ها را تشکیل دادند که قیام چهار ماهه را که منجر به سقوط البشیر در آوریل ۲۰۱۹ شد، رهبری کردند. چند روز پس از شروع اعتراض‌ها در اواخر دسامبر ۲۰۱۸، کمیته‌ی مرکزی پزشکان سودان اعتصابی را در

هم‌بستگی با تظاهراتی که به سرعت به ده‌ها بیمارستان گسترش یافت اعلام کرد. خود پزشکان هدف سرکوب قرار گرفتند، زیرا نیروهای امنیتی به بیمارستان‌ها حمله کردند، پزشکان را دستگیر کردند و حتی دکتر بابکر عبدالحمید را در حالی که معترضان مجروح را مداوا می‌کرد، کشتند. [۳۲] داده‌های گردآمده از معترضان از دسامبر ۲۰۱۸ تا مارس ۲۰۱۹ توسط اسراء سراج‌الدین طیف گسترده‌ای از متخصصان بهداشت را نشان می‌دهد که در سازماندهی از طریق محل کار و شبکه‌های حرفه‌ای خود نقش داشتند. سراج‌الدین علاوه بر پزشکان به اعتراض و اعتصاب داروسازان، متخصصان بیهوشی، متخصصان رادیولوژی، کارگران وزارت بهداشت، مسئولان بهداشت و دانشجویان پزشکی اشاره کرد. [۳۳]

کارگران در بخش بانکی و مالی نیز به‌عنوان بازیگران مهم در جنبش انقلابی در حال گسترش در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱۹ ظاهر شدند. باز هم داده‌های سراج‌الدین که تنها سه ماه اول قیام را پوشش می‌دهد، دامنه‌ای از کنش‌های گروه‌های مختلف کارگران بخش مالی در حمایت از انقلاب، از جمله اعتراضات، نافرمانی مدنی و اعتصابات را مستند می‌سازد. [۳۴]

چنان‌که گزارش زیر از شبکه هم‌بستگی منا (MENA) نشان می‌دهد اعتصاب عمومی ۲۸ - ۲۹ می همه‌ی این عناصر اولیه‌ی سازمان طبقاتی را برای نخستین بار در یک نیروی انقلابی منسجم گرد آورد:

«کارمندان بخش دولتی در سراسر کشور دست از کار کشیدند و تهدیدهای ژنرال حمیدتی، معاون شورای نظامی انتقالی و فرماندهی نیروهای بدنام پشتیبانی سریع را به مصاف طلبیدند، نیروهای متشکل از شبه‌نظامیان وحشی شامل نیروهای جنجاوید (Janjaweed) که چند سال پیش دارفور را به وحشت انداخته بود. حمیدتی روز سه‌شنبه ۲۳ می گفت که کارکنان دولتی را به دلیل شرکت در اعتصاب اخراج خواهد کرد. اعتصاب در بخش صنعتی کوچک سودان نیز قوی بود، کارخانه‌های بزرگ آرد تعطیل شدند، تولیدکنندگان سیگار و روغن‌های خوراکی اعتصاب کردند و کارگران سیمان به این اقدام پیوستند. به گزارش ایستگاه خبری مستقل رادیو دابانگا، گزارش شده است که کارگران بخش تولید نظامی از کار دست کشیده‌اند. کارگران بخش مالی دسته‌دسته به اعتصاب ملحق شدند: انجمن متخصصان سودانی نام ۲۷ بانک و شرکت‌های خدمات مالی را که در ۲۸ می اعتصاب کردند، روی صفحه‌ی فیسبوک خود گذاشت. داروخانه‌ها در سراسر کشور، همراه با بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها بسته شدند. کارکنان بهداشت و درمان نقش مهمی در جنبش انقلابی ایفا کردند، به نحوی که سازمان‌های پزشکان بخش عمده‌ای از ستون فقرات سازمانی در مرحله‌ی اول قیام بودند. معلمان به اعتصاب پیوستند و اعتراضات خیابانی را سازماندهی کردند. مراکز مهم حمل و نقل در اثر اقدامات کارگران، از جمله بنادر اصلی، فلج شدند. تصاویر موجود در صفحه‌ی فیسبوک انجمن متخصصان سودانی اسکله‌های خالی از کارگران و تابلوهایی را نشان می‌داد که

حمایت ۱۰۰ درصدی از اعتصاب را اعلام می‌کردند. کارگران فرودگاه و مهندسان هوانوردی غیرنظامی نیز به اعتصاب پیوستند و اعتراضات گسترده‌ای در فرودگاه خارطوم برگزار شد. [۳۵]

البته این اعتصاب عمومی بود که به حمله‌ی «گروه‌های مردان مسلح» دولتی به تحصن جلوی ستاد ارتش در خارطوم منجر شد (و نه فقط محرک کلیدی، حمیدتی و نیروهای پشتیبانی سریع او). اما جالب آن که ارتش و شبه‌نظامیان مستقیماً به کارگران متشکل حمله نکردند، بلکه به دنبال قلب نمادین قیام بودند و می‌کوشیدند اعتصاب‌کنندگان را با کشتن یا زمین‌گیر کردن متحدان‌شان، عمدتاً مردان و زنان جوان از محله‌های فقیرنشین مانند کالاکلا و کلمبیا که در سنگرها بودند، به تسلیم وادارند. نیروهای پشتیبانی سریع بانک مرکزی، مبادلات مخابراتی و مراکز مهم حمل‌ونقل را اشغال کردند، اما از اعتمادبه‌نفس یا شمار زیاد نیرو برخوردار نبودند که به کارگران بنادر، کارخانه‌های آرد و خدمات عمومی تیراندازی کنند. این دلیل عمده‌ای است که نشان می‌دهد چرا قتل عام افراد در تحصن، چنان که حمیدتی و اراذل او امیدوار بودند، جنبش را از پایین متوقف نکرد، بلکه آن را همان‌طور که در بالا مورد بحث قرار گرفت دو قطبی و رهبرانش را وادار کرد تا برای سازش‌های بیش‌تر ژنرال‌ها صبر کنند.

ترسیم نقشه‌ی طبقه و قدرت در سودان

با توجه به طرح لنین درباره‌ی بحران انقلابی، درباره‌ی طبقه‌ی حاکم سودان که دیگر نمی‌تواند «به شیوه‌ی قدیمی حکومت کند» چه باید گفت؟ این روند را الگوهای توسعه‌ی اقتصادی ناموزون و مرکب در سودان عمیقاً شکل داده است، الگوهایی که در خلال ادغام این کشور در نظام سرمایه‌داری جهانی پدیدار شد. دولت سودان و طبقه‌ی حاکم که از مبارزه برای کنترل و استفاده از زمین، محصولات و مردمش شکل گرفته است، هنوز تحت سلطه‌ی نابرابری‌های مداوم بین مرکز و پیرامون هستند. این الگوها ریشه‌های تاریخی عمیقی در دوره‌ی حکومت عثمانی در سده‌ی نوزدهم دارند و پس از آن حکومت مشترک انگلیس و مصر، «منطقه‌ی مرکزی انباشت» را ایجاد کرد که در قلب آن «نظام املاک بزرگی بود که بخشی از یک نظام جهانی، اقتصاد کشاورزی پنبه و غلات، شبکه‌ای و صادرات‌محور، به‌شمار می‌آمد.» «مناطق پیرامونی شکارگری» در ابتدا برای تأمین برده‌ها در تجارت برده مورد حمله قرار گرفتند و بعداً به‌عنوان ذخایر نیروی کار محلی برای اقتصاد کشتزارهای بزرگ عمل کردند. [۳۶]

در دوران استعمار، مبارزه علیه اشغال مشترک بریتانیا و مصر در سودان باعث شد تا کشمکش بین بخش‌هایی از جامعه‌ی سودان که می‌خواستند این الگوهای توسعه‌ی نابرابر را حفظ یا لغو کنند، سرکوب یا فرونشاند شود. با این حال، در خلال دهه‌ی ۱۹۶۰ و با ظهور جنبش‌های مسلحانه در جنوب که خواستار جبران چندین دهه نابرابری اقتصادی و به حاشیه رانده‌شدن سیاسی بودند، این کشمکش‌ها تحت دولت

مستقل به غلیان درآمد. از آنجایی که درآمد در جنوب تنها یک سوم سطح استان‌های مرکزی است، مبنای اقتصادی این نارضایتی‌ها آشکار بود. [۳۷] افسران ارتش به رهبری جعفر النمیری که در سال ۱۹۶۹ قدرت را به دست گرفتند، تلاش کردند مسئله‌ی «جنوب» را با ساختن دولتی حل کنند که منابع جنوب را از طریق سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کشاورزی در مقیاس بزرگ مدیریت می‌کرد و در عین حال به رهبران سیاسی و نظامی جنوب که آماده هم‌پیمانی با آن‌ها بودند جایگاهی در نظام می‌داد. رژیم نمیری که به شدت تحت تأثیر رژیم‌های سرمایه‌داری دولتی اردوگاه شوروی و تلاش‌های مشابهی بود که در مصر، عراق، سوریه و لیبی برای حل مشکلات توسعه‌ی ناموزون از طریق سرمایه‌گذاری گسترده‌ی دولتی در کشاورزی و صنعت صورت می‌گرفت، در ابتدا وعده‌ی توزیع مجدد مقداری ثروت را به مناطق پیرامونی از طریق سرمایه‌گذاری موازی دولت در خدمات عمومی و پروژه‌های توسعه‌ی اجتماعی داد.

پروژه‌ی نمیری در خلال تقریباً ده سال نقش برآب شد و او به جست‌وجوی متحدان جدید در داخل سودان و راه‌هایی برای جهت‌گیری مجدد سیاست‌های اقتصادی خود به سمت قطب‌های پویاتر انباشت سرمایه، به ویژه بلوک قدرت‌مند منطقه‌ای سرمایه که در خلیج فارس ظهور کرده بود پرداخت. نمیری در اواخر دهه ۱۹۷۰ با سیاستمدار اسلام‌گرا حسن الترابی اتحادی سیاسی تشکیل داد که به خوبی فرصت انجام هر دو هدفش را فراهم کرد. اولین پروژه‌ی مشترک نمیری و الترابی ایجاد یک بخش بانکداری اسلامی با حمایت مشتاقانه‌ی سرمایه‌ی خلیج فارس بود.

بانک‌ها به این اتحاد کمک کردند تا حامیان جدیدی از بازرگانان شهری ایجاد کنند که تاکنون دسترسی کمی به سرمایه داشتند، و با برقراری جایگاهی مسلط در امور مالی و جوه ارسالی کارگران مهاجر سودانی در شبه جزیره عربستان و تجارت صادرات - واردات کالاهای مصرفی را مدیریت کنند، آن هم درست زمانی که اقتصاد جهانی جدیدی مبتنی بر مهاجرت نیروی کار، سرمایه مالی و تجارت بین‌الملل مد شد. جنبش ترابی از زبان شریعت استفاده کرد تا منافع نیروهای اجتماعی جدید را با روندهای جدید اقتصاد جهانی همسو کند. دست‌نمیری از اسلام‌گرایان حمایت کرد. [۳۸]

نمیری نتوانست از طوفانی که منجر به سقوط رژیمش در موجی از اعتراضات گسترده در ۱۹۸۵ شد، جان سالم بدر برد، اما اتحاد نظامی - اسلامی آن را از سر گذاراند و عمر البشیر در ۱۹۸۹ با کودتایی موفقیت‌آمیز دوباره قدرت را به دست گرفت.

در همین حال، مرکز ثقل کشاورزی با ظهور اقتصاد جدید کشتزارهای بزرگ که برای صادرات به سرمایه‌گذاران کشورهای دارای پول نقد و فقیر از نظر مواد غذایی در خلیج فارس و خاورمیانه خوراک دام تولید می‌کرد، از جنوب به مرکز ساحلی انتقال یافت. [۳۹] سرمایه‌گذاران با اجاره‌ی زمین به قیمت ارزان به

منابع فراوان آب رود نیل دسترسی یافتند، ضمن آن که با کمک نهادهای نظامی یا شبه‌نظامی متحد رژیم سودان با خشونت از کشاورزان محلی و صنایع کوچک محلی سلب مالکیت می‌کردند.

همه سرمایه‌گذاری‌های کشاورزی جدید از این مدل پیروی نکردند، مدلی که به نظر می‌رسد به دوران پیشین سرمایه‌داری استعماری و تاراجگر زمین بازمی‌گردد که در آن سود با پرداخت اجاره به مالکان محلی استخراج می‌شد. شرکت شکر سفید نیل (WNSC)، در ۱۷۰ کیلومتری خارطوم، در ۲۰۰۷ تأسیس و در ۲۰۱۲ برای تولید تجاری افتتاح شد. ۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده در این کارخانه که شکر، اتانول و خوراک دام تولید می‌کند و در بیش از ۱۵۰ هزار جریب به کشت نیشکر و سایر محصولات فروشی می‌پردازد، از پیوند سرمایه‌های دولتی و خصوصی محلی و منطقه‌ای به‌دست آمده است. بازیگران محلی اصلی شامل دولت سودان، بانک مرکزی سودان، بانک خارطوم و شرکت قند کنانا، یکی از بزرگترین شرکت‌های کشاورزی سودان، هستند. [۴۰] بودجه‌ی این پروژه را سازمان عربی برای سرمایه‌گذاری و توسعه‌ی کشاورزی، صندوق توسعه‌ی ابوظبی، صندوق توسعه‌ی عربستان سعودی، صندوق توسعه‌ی بین‌المللی اوپک و صندوق توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی عرب تامین کرده است. بانک توسعه‌ی اسلامی در جده ۴۱ میلیون یورو وام داد. هیئت مدیره شرکت قند کنانا شبکه‌ی مشابهی از تعاملات بین سرمایه‌ی دولتی سودان و خلیج فارس را نشان می‌دهد: اکثر مدیران فعال کویتی یا سعودی هستند. [۴۱]

ارتباط عمیق بین رژیم البشیر و بازیگران اصلی در صنعت فرآوری مواد غذایی نیز در گفت‌وگو بین خود البشیر و قاضی در محاکمه‌ی او به اتهام فساد نشان داده شد. یکی از مدارک اصلی در پرونده‌ی دادستان کشف میلیون‌ها دلار در اقامتگاه البشیر بود که رئیس‌جمهور سابق اعتراف کرد که هدیه‌ی شخصی محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی بوده است. وقتی از البشیر پرسیده شد که چرا پول را به بانک مرکزی سودان واریز نکرده است، او به قاضی گفت که مدارک رسمی دست و پا گیر بوده است (و با توجه به تفاوت بین نرخ رسمی ارز و بازار سیاه، مقدار قابل توجهی پول را از دست می‌داد). خوشبختانه، از نظر البشیر، او توانست به شبکه‌ی شخصی خود مراجعه کند تا به او کمک کند:

او گفت: «به طارق زنگ زدم. قاضی با تعجب پرسید طارق کیست؟ رئیس‌جمهور پشت میله‌های زندان پاسخ داد: "طارق... او با یکی از بستگانم ازدواج کرده است." "مرد مورد بحث طارق سر الختم، مدیر سین ویت میلز (Seen Wheat Mills) است، شرکتی که ادعا می‌شود با سرویس اطلاعات و امنیت ملی (NISS) ارتباط دارد. این شرکت سهم عمده‌ای در بازار بسیار سودآور وارداتی گندم دارد و طارق مقادیر کافی پول نقد برای مبادله‌ی دلارهای ریاست‌جمهوری در اختیار داشت. [۴۲]

بازار واردات گندم ممکن است برای مردانی مانند طارق سودآور باشد، اما چرخش بازارهای بین‌المللی کالا و مالی باعث بدبختی میلیون‌ها شهروند سودانی می‌شود.

نزاع بین مدیریت سایگا (Sayga) بزرگ‌ترین کارخانه‌ی آرد بخش خصوصی سودان و دولت بر سر اختلاف بین نرخ رسمی دلار برای واردات گندم و قیمت در بازار سیاه، منجر به تعطیلی کارخانه‌های سایگا و کمبود شدید آرد در ۲۰۱۵ شد. [۴۳]

هر شرحی درباره‌ی طبقه‌ی حاکم سودان بدون اشاره به رونق نفتی که محرک دوره‌ی مست‌کننده‌ی رشد اقتصادی از دهه‌ی ۱۹۹۰ تا اواسط دهه‌ی ۲۰۰۰ بود و رکودی که پس از جدایی سودان جنوبی پدید آمد و یک‌سوم درآمد دولت را با خود برد، کامل نخواهد بود. با توجه به این‌که اغلب ذخایر نفتی در جنوب است، اما خطوط لوله، پالایشگاه‌ها و پایانه‌های صادرات نفتی در شمال، تقسیم‌غنائیم بین نخبگان دو کشور مقامات را ثروت‌مند کرد و به فساد در هر دو رژیم دامن زد و قطره‌چکان اندک ثروتی هم به مردم عادی رسید. توافقنامه‌ی صلحی که در ۲۰۰۵ بین جنبش‌های مسلح اصلی جنوب و دولت خارطوم امضا شد، که راه را برای برگزاری همه‌پرسی و استقلال نهایی سودان جنوبی در ۲۰۱۱ هموار می‌کرد، شامل توافقنامه پیرامون تقسیم درآمد نفت بود. [۴۴]

کاهش ناگهانی درآمد نفتی رژیم بشیر به تلاشی ناامیدکننده برای یافتن صنایع استخراجی جدید از جمله معادن طلا برای پرکردن این شکاف منجر شد. تصمیم دولت در سال ۲۰۱۵ مبنی بر گشودن مناطق وسیعی از کشور به روی کان‌جویان باعث شد تا ۲۰۰ شرکت محلی و صدها هزار معدنچی «صنعتی» با استفاده از ابزارهای ابتدایی و روش‌های خطرناک برای یافتن طلا هجوم آورند. [۴۵] یکی از بزرگ‌ترین ذینفعان هجوم برای یافتن طلا حمیدتی و شبه‌نظامیان نیروهای پشتیبانی سریع او بوده‌اند. [۴۶] به قدرت رسیدن حمیدتی، ابتدا در زمان البشیر، که از نیروهای پشتیبانی سریع برای جنگ‌های کثیف خود در داخل و خارج سودان استفاده می‌کرد، و سپس در شورای نظامی انتقالی، که دیکتاتور را برکنار کرد، با درآمد حاصل از معدن طلای جبل امیر در دارفور شمالی که نیروهای پشتیبانی سریع در سال ۲۰۱۷ آن را تصرف کردند، تأمین می‌شد. [۴۷]

حمیدتی محور اصلی آن چیزی است که سازمان غیردولتی گلوبال ویتنس (Global Witness) آن را «مجتمع شبه نظامی-صنعتی» توصیف می‌کند، شبکه‌ای از شرکت‌هایی که توسط اعضای خانواده‌اش هدایت می‌شود و در حمل‌ونقل، گردشگری، زیرساخت‌ها، آهن و فولاد، علاوه بر استخراج طلا و فعالیت‌های غیرقانونی مانند قاچاق مواد مخدر و قاچاق انسان، منافع دارند. [۴۸] با این حال، نفوذ اقتصادی نیروهای پشتیبانی سریع بر کارایی وحشیانه‌ی آن بر نوع دیگری از تجارت متکی است: کسب‌وکار پاکسازی

قومی و جنگ. ریشه‌های آن در شبه‌نظامیان «جانجاوید» نهفته است که رژیم البشیر تشکیل داد، زیرا دولت می‌کوشید شورش مسلحانه در منطقه‌ی دارفور را در سال ۲۰۰۳ فرونشاند، شورش‌ی که ناشی از بی‌توجهی درازمدت دولت و به حاشیه راندن این منطقه بود. رژیم عرب‌هایی را که عمدتاً از گروه‌های عشایری سنتی تشکیل شده بودند برای حمله به جوامع کشاورز در یک کارزار نژادپرستانه تروریستی بسیج کرد و در خلال آن صدها هزار نفر را کشت و باعث شد تا میلیون‌ها دارفوری از سال ۲۰۰۳ به این سو خانه‌های خود را ترک کنند. چنان‌که «پروژه‌ی کافی است» در ۲۰۱۳ نشان می‌دهد، این کارزارها منطق اقتصادی بی‌رحمانه‌ای را شکل داده‌اند که با روش‌های زیر تقویت شده است: «غصب زمین، تحکیم کنترل معادن طلای تازه کشف‌شده؛ بهره‌برداری از کنفرانس‌های آشتی برای افزایش "دیه‌ی خون"؛ گسترش راکت‌های حفاظتی و شبکه‌های قاچاق؛ باج‌خواهی؛ سرقت از بانک‌ها؛ و از سرگیری غارت‌های بزرگ که مشخصه‌های دوره‌های پیشین درگیری بودند».[۴۹]

رهبران نیروهای پشتیبانی سریع و رژیم البشیر در کالایی کردن مردان جوانی که به شبه‌نظامیان ملحق شده‌اند نیز مهارت داشتند و آن‌ها را به‌عنوان مزدور برای متحدان منطقه‌ای مانند عربستان سعودی که به شدت به دنبال گوشت دم توپ برای استقرار در یمن بودند، استخدام کردند.[۵۰] البشیر هزینه‌ی هنگفتی را برای خدماتش در انتقال مردان جوان نومید از دارفور به جنگ داخلی یمن دریافت کرد: او در دادگاه فساد خود به دادستان گفت که ۷۳/۸ میلیون پوند پول نقد را عربستان سعودی برای «استفاده‌ی شخصی» به او داده است.[۵۱] هم‌چنین گزارش شده که قراردادی برای تأمین امنیت تأسیسات نفتی لیبی با نیروهای پشتیبانی سریع در اوت ۲۰۱۹ بسته شده است.[۵۲]

امپراتوری اقتصادی نیروهای پشتیبانی سریع به قدری ثروت‌مند است که حمیدتی در آوریل ۲۰۱۹ به خود می‌بالید که یک میلیارد دلار در بانک مرکزی سودان سپرده‌گذاری کرده است تا از فروپاشی اقتصادی در پی سقوط البشیر جلوگیری کند.[۵۳] در اواخر سال، گفته شد که او برای کاهش مشکلات جریان نقدی سودان با پرداخت هزینه‌ی چاپ اسکناس‌های جدید وارد عمل شد.[۵۴] حمیدتی در نقش جدید خود به‌عنوان نایب رئیس شورای حاکمیت در دولت انتقالی، به سرعت بر وفاداری خود به دولت تأکید کرد، حتی ظاهراً قول می‌داد که جبل امیر را به کنترل دولت مرکزی بازگرداند و درآمدهایش را به بودجه دولتی بسپارد.[۵۵]

آیا حمیدتی و بقیه مجتمع شبه نظامی - صنعتی‌اش با جذب شدن در دولت آرام می‌گیرند و به تاجران، کارمندان دولتی و افسران نظامی محترم تبدیل می‌شوند؟ مشکل این نوع تفکر آرزومندانه این است که رابطه‌ی بین دولت و طبقه حاکم گسترده‌تری را که حمیدتی اکنون بخشی جدایی‌ناپذیر از آن است نادیده می‌گیرد. این خدمت به ماشین انباشت سرمایه است و نه صرف مهارت در پرکردن جیب خود که تاجر

سابق شتر و شورشگر جانجاوید را به قلب دولت سودان رانده است. او هم‌چنین در رشته‌ی پیوند بین منافع طبقه‌ی حاکم که در سودان پیرامون تجارت کشاورزی، تجارت وارداتی، خدمات مالی و صنایع استخراجی و شرکای ارشد آن‌ها در عربستان سعودی و امارات شکل گرفته است، به خوبی جای گرفته است.

بنابراین سؤال این نیست که آیا انقلاب ناکامل سودان می‌تواند عطش و ولع حمیدتی را در چارچوب دولت موجود مهار کند، بلکه سؤال این است که چه چیزی می‌تواند جنبش مردمی را که قدرت البشیر را در هم شکست، به نیرویی تبدیل کند که بتواند کل قدرت سیاسی و اجتماعی طبقه حاکم را در هم بشکند؟

ایجاد «دولت پنهان»؟

در زمان نگارش این مقاله، فوریت پاسخ به این سوال روز به روز ضروری‌تر می‌شد. ارزش پول سودان در ۲۷ فوریه در برابر ارزهای جهانی به پایین‌ترین حد خود رسید و باعث افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی و کمبود شدید نان و سوخت در برخی استان‌ها شد. [۵۶] در جزیره (El Gezira) قیمت یک قرص نان در بازار سیاه از ۳-۴ پوند سودانی در هفته قبل به ۵ پوند سودانی در ۱۰ فوریه افزایش یافت که بیش از دو برابر قیمت آن در سپتامبر ۲۰۱۹ بود. [۵۷] تظاهراتی هم برای دسترسی به نان و سوخت و هم اخراج اعضای رژیم پیشین که هنوز قدرت زیادی را در داخل دستگاه دولتی اعمال می‌کنند، در خارطوم و ایالت نیل سفید برگزار شد. [۵۸] با ادامه‌ی افزایش صف‌های نان و سوخت، کارشناسان درباره‌ی بهترین راه برای مقابله با بحران اقتصادی بحث کردند. چنان‌که پیش‌بینی می‌شد، پیام کسانی که از نسخه‌ی تجویز شده‌ی مؤسسات مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پیروی می‌کردند، تعمیق اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی از جمله لغو یارانه‌های نان و سوخت بود. [۵۹]

در همین حال، اقداماتی برای ریشه‌کن کردن برخی عناصر رژیم پیشین از نهادهای مالی و رسانه‌ای سرعت گرفت. کمیته‌ی مبارزه با فساد دولت انتقالی به انحلال هیئت‌های اجرایی بانک مرکزی سودان و ۱۱ بانک دیگر پرداخت و حساب‌های ۴۷ تن از رهبران رژیم البشیر را مسدود کرد. [۶۰] روزنامه‌ها و سازمان‌های رسانه‌ای مرتبط با مقامات رژیم پیشین نیز تعطیل شدند. [۶۱]

با این حال، پاکسازی رژیم پیشین تاکنون به‌زحمت بر نهادهای سرکوبگر دولت تأثیر گذاشته است. شخصیت‌های ارشد دستگاه امنیتی مانند صالح گوش، رئیس سازمان امنیت و اطلاعات ملی (NISS)، از قربانیان اولیه‌ی انقلاب بودند: گوش در ۱۳ آوریل، دو روز پس از سرنگونی البشیر، استعفا داد و شورای نظامی انتقالی ۹۸ افسر ارشد سازمان امنیت و اطلاعات ملی را در ۱۱ ژوئن «بازنشسته» کرد. [۶۲] با این همه در ژانویه، ماموران مسلح سابق سازمان امنیت و اطلاعات ملی آن‌قدر به خود اطمینان داشتند که کنترل ساختمان‌های امنیتی نزدیک فرودگاه خارطوم را به دست گرفتند که منجر به درگیری مسلحانه با

نیروهای مسلح برای چند ساعت شد، در حالی که سایر عوامل سازمان امنیت و اطلاعات ملی میادین نفتی دارفور را در اعتراض به برکناری خود توسط دولت انتقالی تعطیل کردند.[۶۳]

اما دیگر نهادهای مردان مسلح رژیم، از جمله نیروهای مسلح و شبه‌نظامیان نیروهای پشتیبانی سریع به رهبری حمیدتی، قاطعانه در دولت انتقالی مستقر شده‌اند. رهبری ارتش به جای اصلاح خود، افسران جزء و سربازانی را که جان خود را برای دفاع از معترضان قبل از سقوط البشیر از قدرت به خطر انداخته بودند، سرکوب کرده است. هزاران نفر در ۲۰ فوریه به خیابان‌های خارطوم و دیگر شهرها آمدند و با خشونت گسترده‌ی پلیس روبرو شدند، چنان‌که انجمن متخصصان سودانی و حزب کنگره‌ی سودان آن را به سرکوب تظاهرات تحت رژیم البشیر تشبیه کردند. انجمن متخصصان سودانی خواستار برکناری وزیر کشور و رئیس پلیس شد.[۶۴] سازمان‌های حقوق بشری مستند کردند که چگونه نیروهای پشتیبانی سریع نقش قدیمی سازمان امنیت و اطلاعات ملی را در سرکوب منتقدان دولت ایفا کردند.

ژنرال‌های البشیر هم‌چنین برای تقویت خطوط حمایت بین‌المللی خود تلاش کرده‌اند، چنان‌که دیدار غافلگیرکننده‌ی بین البرهان، رئیس شورای حاکمیت دولت انتقالی، و بنیامین نتانیاهو، رئیس جمهور اسرائیل در ۳ فوریه نشان می‌دهد. البرهان با اقدام مستقیم مایک پمپئو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، و با حمایت امارات، عربستان سعودی و مصر، آشکارا به دنبال بهره‌برداری از جریان تسلیحات و بودجه‌ای است که بهای معمولی برای چنین نمایش‌های عمومی ادای احترام به نقش اسرائیل به‌عنوان ستون سلطه‌ی امپراتوری ایالات متحده در خاورمیانه به‌شمار می‌آید.[۶۶] در همین حال، اعتراضات خانواده‌های مردان جوان سودانی که فریب خورده و با یک شرکت امنیتی امارات متحده عربی قراردادی امضا کرده بودند که می‌خواست آن‌ها را برای حفاظت از تاسیسات نفتی در لیبی مستقر کند، موجب چرخشی ناگهانی در این امر و تخلیه‌ی ۵۰ نفر از نیروهای استخدامی در امارات شد. مردان جوانی که از فرار از بحران اقتصادی توری نومید شده بودند، قراردادهایی را امضا کرده بودند که گمان می‌کردند بنا به آن می‌باید از مراکز خرید در کشور خلیج فارس محافظت کنند، اما به آن‌ها گفته شد که سه ماهه آموزش نظامی خواهند دید و به‌عنوان مزدور در لیبی مستقر خواهند شد.[۶۷]

پولانزاس، لنین و رفیق خمیس: نظریه‌ها و شیوه‌های «قدرت دوگانه»

همان‌طور که ال گیزولی به درستی اشاره می‌کند، همه‌ی این حوادث مسئله‌ی قدرت دولتی را در کانون توجه انقلابیون سودان قرار می‌دهد. علاوه بر این، آن‌ها بر مشکلات محدودکردن انقلاب تأکید می‌کنند که در چارچوب مبارزه با رژیم «نجات ملی» البشیر به نحو بسته‌ای تعریف شده بود، بدون این‌که به سؤالات اساسی‌تری درباره‌ی نحوه‌ی عملکرد دولت و رابطه‌ی آن با طبقه حاکمه‌ای که البشیر و

همپالکی‌هایش فقط بخشی از آن بودند، بپردازند. بنابراین بحث درباره‌ی «استقرار مجدد» یا «پیکربندی مجدد» دولت، یا «بازگشت به اصول بنیادی»، به پنهان کردن مشکل اساسی کمک می‌کند.

رژیم نجات ملی رفته است، اما دولت باقی مانده و ریشه‌های خود را حفظ کرده است، یعنی همه‌ی منافع و شبکه روابطی که از سلطه‌ی نیروهای اجتماعی حاکم حمایت می‌کند و سوگیری استراتژیک دولت را به نفع خود بر آن تحمیل می‌کند. [۶۸]

ال گیزولی با تکیه بر نظریه‌پردازی خوان کارلوس موندرو درباره‌ی عقب‌نشینی و فروپاشی دولت‌های چپ همراه با فروکش «چرخش به چپ» آمریکای لاتین، به نوشته‌های مارکسیست یونانی نیکوس پولاتزاس روی آورد تا رابطه‌ی بین قدرت طبقه‌ی حاکم و دولت را روشن کند.

دولت ابزاری خنثی در دست صاحبان قدرت سیاسی یا خانه‌ای خالی برای اجاره نیست. هر ساکن جدید خانه ردی از پیشینیان خود را در معماری، مبلمان و دکور آن پیدا می‌کند. سنگرها در ورودی‌ها و تله‌های انفجاری در گوشه و کنار در انتظار آن‌هاست، در حالی که تک‌تیراندازها پشت درب آشپزخانه در کمین نشسته‌اند. [۶۹]

از نظر ال گیزولی، کسانی که تصور می‌کنند «صفر کردن مجدد شمارنده» در نهادهای دولت فعلی سودان، مشکل «سوگیری استراتژیک» آن را حل می‌کند، عمیقاً در اشتباه هستند. ال گیزولی استدلال می‌کند که اگر انقلابیون سودانی می‌خواهند در طول «دوره گذار» به‌جای تطبیق خود با وضعیت موجود، آن‌چه را که به‌واقع در خطر است درک کنند، باید به مفهوم «قدرت دوگانه» برگردند، که نخستین بار لنین پس از بازگشت به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ بیان کرد.

لنین در سوویت‌های (شوراهای) نمایندگان کارگران و سربازان، «دولت دیگری را ... که واقعاً وجود دارد و در حال رشد است» در کنار دولت موقتی که پس از سقوط تزار در فوریه ۱۹۱۷ قدرت را به دست گرفته بود، شناسایی کرد. این دولت بدیل در آوریل ۱۹۱۷ هنوز «ضعیف و در مرحله اولیه» بود. با این وجود، لنین استدلال کرد که شوراها می‌توانند به:

«یک دیکتاتوری انقلابی بدل شوند ... قدرتی که مستقیماً بر تصرف انقلابی، بر ابتکار مستقیم مردم از پایین متکی است، و نه بر قانونی که توسط یک قدرت دولتی متمرکز وضع شده است. این یک نوع قدرت کاملاً متفاوت با قدرتی است که عموماً در جمهوری‌های پارلمانی بورژوادمکراتیک از نوع معمولی که هنوز در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا حاکم است وجود دارد ... این قدرت از همان نوع کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ است.» [۷۰]

صحبت از «سوویت‌ها» در سودان به‌طور مشخص به چه معناست؟ همان‌طور که ال‌گیزولی خاطر نشان می‌کند، شخصیت‌های تاریخی چپ سودان قبلاً این ایده را رد کرده بودند که چنین شکل‌های سازمانی می‌تواند در سودان به وجود بیاید. در ۱۹۶۳، عبدالخالق محجوب، دبیر کل حزب کمونیست سودان، یکی از اعضای بداقبال حزب به نام رفیق خمیس را که ظاهراً تلاش کرده بود کارگران بندر سودان را متقاعد کند تا سوویتی تشکیل دهند به‌شدت مورد انتقاد قرار داد، چرا که بنا به انتظارات «خرده‌بورژوازی» رفیق خمیس شکل‌های سازمانی روسیه‌ی ۱۹۱۷ می‌توانست به مجموعه‌ی جدیدی از شرایط انتقال داده شود. [۷۱]

شاید نظر رفیق خمیس واقعاً تا حدودی نابهنگام بوده باشد — لحظه‌ی بهتر برای آزمودن این که آیا سازمانی از نوع سوویت‌ها با نیازهای رشد مبارزه طبقاتی در سودان مطابقت دارد یا خیر، سال بعد در جریان اعتراضات گسترده‌ای بود که کشور را در خلال «انقلاب اکتبر» ۱۹۶۴ دربرگرفت. [۷۲] با این حال، ال‌گیزولی حق دارد که بحثی را درباره‌ی مسئله‌ی قدرت دوگانه باز کند، حتی اگر ما در این مرحله هنوز در قلمرو تعیین جهت احتمالاتی هم‌چنان در حال تکوین هستیم. [۷۳] در این‌جا دو ایده‌ی کلیدی وجود دارد که لازم است بر آن تأکید شود. اولاً، این خود انقلاب است، نه تمایلات سوبژکتیو انقلابیون، که مسیری را ترسیم می‌کند که امر ناممکن واقعی می‌شود. ثانیاً، انقلابیون سودان، درست مانند لنین در آوریل ۱۹۱۷، امروز باید تصمیم بگیرند که آیا بر روی این احتمالات «امیدوارانه شرط‌بندی» و در جهت تحقق آن‌ها در عمل تلاش کنند. [۷۴]

یکی از بینش‌های مهم لنین در این‌جا ارزش تکرار دارد. او به جای این که قدرت دوگانه را بیان شرایط متمایز اجتماعی و سیاسی روسیه بداند، اصرار داشت که جایگزینی مردم شورشی به جای دولت موجود به فرآیند سیاسی شدن سریع میلیون‌ها مردم عادی در خلال همه‌ی بحران‌های انقلابی گره خورده است:

«از منظر علم و سیاست عملی، یکی از نشانه‌های اصلی هر انقلاب واقعی، افزایش فوق‌العاده سریع، ناگهانی و غیرمنتظره در شمار «شهروندان عادی» است که شروع به مشارکت فعالانه، مستقل و مؤثر در زندگی سیاسی و در سازمان دولت می‌کنند.» [۷۵]

در این‌جا می‌توان اضافه کرد که این سیاسی‌شدن نیز با ماهیت دولت در جامعه‌ی سرمایه‌داری، به ویژه با نحوه‌ی جای‌گرفتن آن در زندگی روزمره مردم، ارائه خدمات و کار به آن‌ها، تنظیم تعاملات تجاری آن‌ها با یکدیگر و هم‌چنین سرکوب و نظارت آن‌ها گره خورده است. وقتی «مردم» در یک بحران انقلابی شروع به حرکت می‌کنند، مشخص کردن ویژگی‌هایی که رژیم به پایان کار می‌رسد و دولت آغاز می‌شود، غیرممکن است. کارآیی اعتراضات توده‌ای، نافرمانی مدنی و اعتصاب‌ها در نهایت قدرت مردم عادی را نه

فقط برای جدا کردن «سیب‌های گندیده» در بشکه، بلکه برای مختل کردن ماشین خود دولت برمی‌انگیزاند. علاوه بر این، چیزی باید خلاء ناشی از اختلال را پر کند، وگرنه بافتار اجتماعی به سرعت پاره می‌شود: مردم باید غذا روی میز بگذارند، از بچه‌های خود مراقبت کنند، تحت درمان پزشکی قرار گیرند، به برق و آب دسترسی داشته باشند و با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. هنگامی که عملکرد دولت تضعیف یا مختل می‌شود، مردم عادی به‌طور طبیعی شروع به استفاده از منابع جمعی خود برای تأمین این چیزها می‌کنند.

به همین دلیل است که در هر «انقلاب واقعی»، به گفته‌ی لینن، وضعیت قدرت دوگانه امکان‌پذیر است. ادعای او مبنی بر این که بحران‌های انقلابی منجر به آن می‌شود که توده‌ی مردم عادی شروع به «مشارکت فعال، مستقل و مؤثر در زندگی سیاسی و سازماندهی دولت» می‌کنند، از سال ۱۹۱۷ بارها اثبات شده است: اسپانیا در ۱۹۳۶، شیلی در ۱۹۷۳، ایران در ۱۹۷۹، لهستان در ۱۹۸۰، بولیوی در ۲۰۰۳، مصر، تونس و سوریه در ۲۰۱۲-۲۰۱۳، و الجزایر و خود سودان در سال گذشته. مردم عادی در همه‌ی این بحران‌های انقلابی به درجات معینی اختیارات و کارکردهای دولت را در زندگی روزمره برای مدت کوتاهی به دست گرفته‌اند. چیزی که آن‌ها به دست نیاوردند، تکرار نتیجه‌ی قدرت دوگانه در روسیه با از میدان‌به‌درد کردن اجباری دولت بورژوازی و جایگزینی آن بود. علت این بود که در بیش‌تر این نمونه‌ها، این امکان به نهادهای مؤثری تبدیل نمی‌شد که قادر به جمعی کردن و سازمان‌دهی انرژی‌های آزادشده توسط انقلاب در میان مردم عادی به شکل‌هایی باشند که بتوانند به‌عنوان یک پادقدرت واقعی در برابر دولت موجود عمل کنند.

در سودان، همان‌طور که ال‌گیزولی به درستی در مقالات اخیر خود اشاره می‌کند، «کمیته‌های مقاومت» مستقر در محلات گاهی جنبه‌هایی از حکومت انقلابی محلی را به خود می‌گرفتند و برخی از آن‌ها گره‌های سازماندهی کلیدی برای یک جنبش مردمی هستند که هنوز به دنبال تعمیق این انقلاب است و مقابله و مقاومت در برابر دستگاه‌های امنیتی و نظامی را ادامه می‌دهد. کمیته‌ی مقاومت در جریان قیام ۲۰۱۹ از ریشه‌های خود به‌عنوان «واحد تحرک و تدارکات محله که مسئول برنامه‌ریزی و اجرای اعتراض‌ها» است به «شکل جدیدی از اقتدار سیاسی که ارگان‌های خرد قدرت دولتی را به چالش می‌کشد و اغلب جایگزین آن می‌شود» تبدیل شد.^[۷۶] مسیر بسیج به حکومت انقلابی محلی از طریق رویارویی با آن‌چه می‌توان «دولت کم‌عمق» نامید، یعنی مظاهر دیکتاتوری در زندگی روزمره، پیش رفت. در سودان، شکل سازمانی اولیه‌ی «دولت کم‌عمق» به اصطلاح «کمیته مردمی» بود.

کمیته‌های مردمی و پدرسالاران کوچک آن‌ها در زندگی روزمره‌ی شهروندان نفوذ کردند. آن‌ها گواهی اقامت، فوت و فقر صادر کردند، رفتار اخلاقی و سیاسی را زیر نظر گرفتند. قضاوت آن‌ها حتی تعیین کرد که کدام زنان از نظر جنسی بی‌بندوبار و از نظر اجتماعی طرد شده‌اند و چه زنانی مستحق عنوان مادران مجرد و واجد شرایط دریافت مزایای رفاهی هستند. کمیته‌ها هم‌چنین اختیار داشتند که منابع مشترک —

میدان محله یا زمین فوتبال، یا درمانگاه یا واحد درمان محلی — را میان سرمایه‌گذاران توزیع کنند که اغلب این روند شامل چرخه‌هایی از رشوه و معامله می‌شد. این کمیته‌ها از نظر سیاسی به‌عنوان بازوی بلند حزب حاکم کنگره ملی (NCP) عمل می‌کردند و مسئول بسیج انتخاباتی و مدیریت خرد شبکه‌های حمایتی بودند. [۷۷]

برهم زدن و سپس شکستن قدرت کمیته‌های مردمی برای موفقیت قیام بسیار مهم بود، زیرا رهبران آن شهروندان شورشی را به رویارویی با مردان مسلح در هسته‌ی دولت فراخواندند. کمیته‌های مقاومت در سرتاسر سودان تحصن‌های عظیمی در خارج از ستاد ارتش، نظیر اردوگاه اعتراضی گسترده که در خارج از ستاد نیروهای مسلح سودان در خارطوم در ۶ آوریل تأسیس شد، تدارک دیدند. آن‌ها مردم را برای تظاهرات بسیج کردند، برای مداوای مجروحان پول جمع‌آوری کردند، به سازماندهی توزیع غذا پرداختند و در محلات برای بحث و مناظره فضاهای باز ایجاد کردند. هنگامی که اعتراضات و اعتصابات مردمی به اوج خود رسید و ژنرال‌هایی که البشیر را سرنگون کرده بودند شروع به تزلزل و سازش با گروه‌های اپوزیسیون کردند که جنبش توده‌ای را رهبری می‌کردند، بسیاری از کمیته‌های مقاومت برای کسب قدرت محلی تلاش کردند و دارایی‌های کمیته‌های مردمی را تصاحب کردند و جایگزین آن‌ها شدند.

با این حال، همان‌طور که ال‌گیزولی مستند می‌کند، سرشت سیاسی کمیته‌های مقاومت، و به ویژه جایی که احتمال می‌رود در رابطه با موضوعاتی که سرنوشت انقلاب را تعیین می‌کنند قرار بگیرند، به‌واسطه‌ی سرشت اجتماعی مناطقی که آن‌ها نمایندگی می‌کنند، شکل می‌گیرد. کالاکالا، محله‌ای فقیرنشین که بسیاری از مردان جوان سنگرها در اوج قیام از آنجا آمده بودند، نمی‌توانست با درجه‌ی سازماندهی و نفوذ اجتماعی ریاض طبقه متوسط که کمیته مقاومتش را از طریق کمپین تویتری تشکیل داده بود و با یکی دو وزیر در دولت انتقالی به خود می‌بالید برابری کند. [۷۸] نقش طبقه در شکل‌دهی به سیاست کمیته‌های مقاومت در بحرانی که جنبش توده‌ای را پس از کشتار معترضان در ۳ ژوئن فرا گرفت و در جریان آن ارتش و شبه‌نظامیان تحصن بیرون از ستاد ارتش را پاکسازی کردند و اجساد کسانی را که مقاومت می‌کردند در رود نیل انداختند، با قوت تمام تاثیر گذاشت. کمیته‌های مقاومت (به درستی) از ترس این که نیروهای آزادی و تغییر (FFC)، ائتلاف گروه‌های اپوزیسیون رهبری قیام، در شرف سازش و مذاکره برای معامله‌ای بودند که مطالبات اصلی آن‌ها را برای تشکیل دولتی کاملاً غیرنظامی نادیده می‌گرفت، تجمعات گسترده‌ای ترتیب دادند و از رهبران نیروهای آزادی و تغییر و به ویژه انجمن متخصصان سودانی خواستند که بیایند و توضیح دهند.

قانع کردن شیرهای بوری، قهرمانان کانون اعتراض خارطوم، دشوار بود و سخنرانان یکی پس از دیگری فریاد می‌زدند. فقط ستاره‌ی انجمن متخصصان سودانی، محمد ناجی الاصم، یک سخنران توانا، توانست

نامیدی آن‌ها را از مصالحه‌ای که انجمن متخصصان سودانی و متحدانش می‌خواستند با دستگاه حاکم ترتیب دهند، مدیریت کند. هیچ‌کس برای تسکین خشم کالاکلا حاضر نشد. [۷۹]

قطب‌بندی سیاسی قابل‌مشاهده بین محلات فقیر و کارگری و مناطق طبقه متوسط از زمان تشکیل دولت انتقالی به شدت ادامه داشته است. قهرمانان انقلاب کالاکلا در ماه نوامبر به سنگرها بازگشتند و این بار خواستار برکناری مدیر محلی و مشارکت کمیته‌های مقاومت در بازسازی حکومت محلی شدند. کمیته‌های مقاومت در بسیج علیه تلاش برای رفع‌و‌رجوع کردن نقش نیروهای پشتیبانی سریع حمیدتی در کشتار ۳ ژوئن نیز مشارکت داشته‌اند، و کمیته‌های منفرد یا اتحادی از کمیته‌ها استقلال خود را از نیروهای آزادی و تغییر اعلام کردند. [۸۰] پاسخ دولت انتقالی حمایت آشکار از جلب نیروهای دیگر بود و اساساً کمیته‌های مقاومت را با حذف اختیارات مردمی و استقلال سیاسی‌شان به معادل کمیته‌های مردمی قدیمی تبدیل کرد که با مشورت نیروهای آزادی و تغییر نامزد و توسط دولت محلی تأیید می‌شوند. [۸۱]

ال‌گیزولی حق دارد که هم وعده‌ی کمیته‌های مقاومت و هم چالش‌های تحقق پتانسیل رهایی‌بخش آن‌ها را آشکار کند. برخی از این چالش‌ها به مشکلات سوپراکتیو پیش روی جنبش انقلابی مردمی در سودان مرتبط است، مانند ضعف نیروهای سیاسی مستقل از نیروهای آزادی و تغییر که برای مرحله‌ی بعدی فرآیند انقلابی و دور بعدی رویارویی با دولت آماده‌ی سازماندهی می‌شوند. اما برخی از مشکلات به‌طور عینی ریشه در سرشت کمیته‌های مقاومت به‌عنوان بدنه‌ای از شهروندان شورشی دارد که موقعیتی جغرافیایی را نمایندگی می‌کنند. اگر کمیته‌ها به‌عنوان محلات با یکدیگر تعامل داشته باشند، آنگاه قدرت آن‌ها به معنایی جامعه‌شناختی و نه استراتژیک با طبقه مرتبط می‌ماند. اگرچه این کمیته‌ها ممکن است به‌طور موقت سلسله مراتب اجتماعی را تا حدی در محله‌های خاص تغییر دهند و صدایی سیاسی و شکل‌هایی محدود از قدرت اجتماعی را به مظلومان و ستمکشان بدهند، محدودیت‌های شدیدی برای آن‌چه کمیته‌های منفرد می‌توانند در هنگام معامله با دولت مرکزی به دست آورند وجود دارد. بازتوزیع ثروت و قدرت در یک محله‌ی فقیر با جابجایی برخی از ظالمان خرده‌پا که زندگی ساکنان را سیاه می‌کردند تا حد معینی پیش می‌رود، اما کمیته‌ی مقاومت کالاکلا به متحدانی نیاز دارد تا انواع تغییرات در ثروت و قدرت را که جوانانش برای آن‌ها در سنگرها کشته شدند، تحقق بخشند. البته، این اتحادها را می‌توان از طریق ارتباط‌های افقی با سایر مناطق فقیر و حاشیه‌نشین، تجمیع بسیج آن‌ها، ایجاد اختلال در کار دولت، ایجاد رشته‌ای از جمهوری‌های انقلابی کوچک در مکان‌هایی که شایسته‌سالاران و شبه‌نظامیان دولت انتقالی از پا گذاشتن در آن‌ها بیم دارند، ایجاد کرد.

مشکلات متعددی در این نوع رویکرد وجود دارد، اما اساسی‌ترین آن‌ها هم‌چنین دلیل این امر است که چرا لنین از پولانزاس راهنمای بهتری برای استراتژی انقلابی است. همان‌طور که کالین بارکر در بررسی

کتاب **دولت، قدرت، سوسیالیسم** پولانزاس در ۱۹۷۸ نشان می‌دهد، مبارزه‌ی طبقاتی واقعی هیچ نقشی در دیدگاه پولانزاس درباره‌ی دگرگونی جامعه ایفا نمی‌کند. [۸۲] بنابراین، در روایت پولانزاس از «سوسیالیسم دموکراتیک»، نهادهای پارلمانی و کل مجموعه‌ی احزاب بورژوازی با «شکل‌های دموکراسی مستقیم و رشد قارچ‌گونه نهادهای خودگردان» هم‌زیستی می‌کنند. [۸۳] با این حال، پولانزاس با این ایده که شوراهای کارگری (یا هر ارگانی که بر اساس اصول دموکراسی مستقیم سازماندهی شده است) باید قدرت را در دست بگیرد، مخالف است، در عوض مطرح می‌کند که آن‌ها باید تابع دموکراسی نمایندگی دولت مرکزی باقی بمانند. [۸۴] خصومت پولانزاس با این ایده که انقلاب باید اقدامی برای خودرهایی طبقه‌ی کارگر باشد، در تضاد با پافشاری لنین است که شوراها را نطفه‌ی یک «دیکتاتوری انقلابی» می‌داند که «متشکل از پرولتاریا و دهقانان (در سربازان یونیفورم‌پوش) است.» [۸۵]

معضل مخالفت با ایده‌ی قدرت‌گرفتن کارگران این است که بدون طبقه‌ی کارگر متشکل، انرژی‌های انقلابی و قهرمانی تهیدستان و قشرهای محروم و رادیکال طبقات میانی برای از بین بردن انسجام دستگاه دولتی به تنهایی کافی نیست. به همین دلیل سؤال مهم این است که آیا کمیته‌های مقاومت پیوندی ارگانیک با محل کار و نیز محلات دارند یا می‌توانند ایجاد کنند؟ این واقعیت که سوویت‌ها بدنه‌ی نمایندگان کارگران بودند و نه این که فقط اقتدارشان را از تصرف انقلابی قدرت در سطح محلی توسط تهیدستان می‌گرفتند، سرنخی می‌دهد که چرا آن‌ها توانستند از دوره‌ی «قدرت دوگانه» پیروز بیرون بیایند.

مختصات قدرت طبقه کارگر

یکی از نتایج کلیدی که می‌توانیم از طرح بالا درباره‌ی رابطه‌ی بین دولت، قدرت طبقاتی و انقلاب در سودان استنتاج کنیم، این است که جداکردن رژیم‌ها از دولت‌ها به نحو شسته‌رفته‌ای غیرممکن است. هم‌چنین نمی‌توان طبقه حاکم یا مخالفانش را از نظام سرمایه‌داری که آن‌ها را ایجاد کرد جدا کرد. این بدان معنا نیست که مثلاً تک‌تک اعضای طبقه حاکم همگی سرمایه‌دار هستند، یا این که کل طبقه سرمایه‌دار وفاداری سیاسی خود را مدیون دولت‌هایی است که در حال حاضر در قدرت هستند (این موضوع نباید تعجب‌آور باشد، زیرا یکی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری همانا توانایی طبقه‌ی سرمایه‌دار برای تفویض وظایف سیاسی حکومت به دیگران است). با این حال، ردیابی تحول طبقه حاکم، نقشه‌ای متراکم از پیوندهای متقابل بین فرآیندهای متغیر انباشت سرمایه در مدارهای تولیدی، تجاری و مالی و شبکه‌های قدرت سیاسی و نظامی ترسیم می‌کند. مردانی که در چنین نظام‌هایی از موقعیت‌های ثروت و نفوذ برخوردارند، فقط به این دلیل نیست که کلاهداردانی بزرگ‌تر از بقیه هستند، یا به این دلیل که تفنگ‌های بهتری نسبت به رقبای خود دارند (اگرچه هر دوی این موارد بی‌شک مؤثر هستند). آن‌ها ممکن است در

تقاطع بین بخش مالی و اقتصاد شبه نظامی کار کنند یا ممکن است از نقش‌های دولتی خود برای برداشتن سود حاصل از فروش مجوزهای مخابراتی یا پروژه‌های ساختمانی استفاده کنند (اغلب همه‌ی این کارها را انجام می‌دهند). آن‌ها غالباً با میانجی‌گری بین منافع دولت‌ها و سرمایه‌های قوی‌تر و غارتگرتر و رشته‌های پیوند دولت/سرمایه «خودشان»، خود موجب تسهیل در استخراج منابع از کشورهای «زادگاه» خود به سمت کشورهای خلیج فارس، اروپا و ایالات متحد می‌شوند، اما بخشی از سود را برای خودشان حفظ می‌کنند.

غرایز جنبش توده‌ای از پایین بی‌عیب و نقص است: «از شر همه‌ی آن‌ها خلاص شوید!» «باند» در قدرت باید همه بروند، وگرنه هیچ چیزی نمی‌تواند تغییر کند. اما این سؤال باقی می‌ماند: نیرویی در جامعه که می‌تواند به این امر دست یابد کجاست؟ این مقاله استدلال کرده است که طبقه‌ی کارگر به تنهایی دارای «وزن و قدرت اجتماعی برای از بین بردن نظم پیشین و ساختن جامعه‌ای جدید است». [۸۶] شرح کلاسیک هال در پیر از آن‌چه کارگران را به «طبقه‌ای خاص» بدل می‌کند، دیدگاهی است چندبعدی از این‌که چگونه سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر را با قدرت‌های منحصربه‌فرد آکنده می‌کند. [۸۷] این قدرت‌ها شامل قدرت برخورداری از اکثریت عددی در جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری است، قدرتی که از وابستگی سرمایه‌داری به کارگران برای تولید کالاها و ارائه خدماتی که جامعه را حفظ می‌کند ناشی می‌شود. علاوه بر این، سرمایه‌داری کارگران را از طریق شهرنشینی و در محل کار متمرکز می‌کند، در حالی که هم‌هنگام کارگران را در وضعیت تضاد جمعی با روسای خود قرار می‌دهد. سرانجام، سرمایه‌داری با بالابردن و سپس ناتوانی در برآوردن نیازها و آرزوهای کارگران، گرایشی درونی به ایجاد مبارزات از پایین دارد. [۸۸]

قدرت طبقه‌ی کارگر در حال شکل‌گیری و تعیین مسیر انقلاب سودان است، اما تجربیات موج انقلابی پیشین در منطقه در تقریباً یک دهه پیش نشان می‌دهد که این امر به‌خودی‌خود برای تغییر قاطعانه‌ی موازنه‌ی نیروها به نفع تعمیق روند انقلابی کافی نیست. این امر هم‌چنین مستلزم تلاش برای بازسازی یک چپ انقلابی در سودان و جاهای دیگر از دل موج کنونی مبارزات از پایین است. این چپ به درک روشنی نیاز دارد که کدام شکل‌های سازماندهی و چه نوع سیاستی بهترین شانس را برای تبدیل شورش به انقلاب اجتماعی در اختیار ما می‌گذارد.

*مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Class, power and revolution in Sudan* نوشته‌ی Anne Alexander که در لینک زیر یافته می‌شود:

<http://isj.org.uk/class-power-and-revolution-in-sudan/>

* آن الکساندر به همراه مصطفی بسیونی نویسنده‌ی کتاب *نان، آزادی، عدالت اجتماعی: کارگران و انقلاب مصر* است (ژد، ۲۰۱۴). او یکی از اعضای مؤسس شبکه‌ی همبستگی MENA، و از سردبیران همبستگی خاورمیانه و عضو اتحادیه دانشگاه و کالج است.

یادداشت‌ها:

[۱]. این مقاله تا حد زیادی قبل از مشخص شدن مقیاس همه‌گیری کووید - ۱۹ تکمیل شده بود و بنابراین تأثیر ویروس بر روند انقلابی در سودان را در نظر نمی‌گیرد.

- [2]. Bayat, 2017.
- [3]. Bayat, 2017, p156.
- [4]. Bayat, 2017, p11.
- [5]. Lenin, 1915.
- [6]. Bensaïd, 1968.
- [7]. Lenin, 1915.
- [8]. Choonara, 2019.
- [9]. Choonara, 2019.
- [10]. Hardt and Negri, 2001; Standing, 2017.
- [11]. Draper, 1978, p47.
- [12]. Draper, 1978, p40.
- [13]. Choonara, 2020.
- [14]. Trotsky, 1931.
- [15]. El Gizouli, 2020a.
- [16]. Forces of the Declaration and Freedom and Change, 2019.
- [17]. Al Jazeera English, 2020a.
- [18]. Al Jazeera English, 2019a.
- [19]. Al Jazeera English, 2019b.
- [20]. Reuters, 2019a.
- [21]. El Gizouli, 2019; Alexander, 2019.
- [22]. Radio Dabanga, 2018.
- [23]. Middle East Eye, 2019.
- [24]. Anadolu Agency, 2019.
- [25]. Al-Tareeq, 2016.
- [26]. Amin, 2019.
- [27]. Mada Masr, 2019.
- [28]. Mada Masr, 2019.
- [29]. Civil Disobedience in Sudan Facebook, 2019.
- [30]. Radio Dabanga, 2016a.

- [31]. See “About Us” on the Sudanese Professionals Association’s website at www.sudaneseprofessionals.org/en/about-us; El Gizouli, 2019a.
- [32]. Hummaida and Dousa, 2019.
- [33]. Sirag-al-Din, 2019.
- [34]. Sirag-al-Din, 2019.
- [35]. MENA Solidarity Network, 2019.
- [36]. Thomas, 2017, p18-19.
- [37]. Thomas, 2017, p19.
- [38]. Thomas 2017, p10–11.
- [39]. Schwartzstein, 2019.
- [40]. See www.foodprocessing-technology.com/projects/white-nile; Reuters, 2010.
- [41]. Companies House, 2020.
- [42]. El Gizouli, 2020b, p3.
- [43]. Radio Dabanga, 2016b.
- [44]. International Crisis Group, 2011.
- [45]. Schwartzstein and Cecco, 2015; Amin, 2018.
- [46]. Michaelson, 2020.
- [47]. Reuters, 2019b; Global Witness, 2019.
- [48]. Global Witness, 2019; Sudan in the News, 2019.
- [49]. Prendergast, 2013.
- [50]. Kirkpatrick, 2018.
- [51]. Burke and Salih, 2019.
- [52]. McGregor, 2019; Sudan in the News, 2019.
- [53]. Global Witness, 2019.
- [54]. Radio Dabanga, 2019a.
- [55]. Radio Dabanga, 2019a.
- [56]. Radio Dabanga, 2020a.
- [57]. Radio Dabanga, 2020b.
- [58]. Radio Dabanga, 2020b.
- [59]. International Monetary Fund, 2019; Radio Dabanga 2020c.
- [60]. Radio Dabanga, 2020d.
- [61]. Amin, 2020a.
- [62]. Radio Dabanga, 2019b.
- [63]. Reuters, 2020.
- [64]. Radio Dabanga, 2020e.
- [65]. Human Rights Watch, 2019.

- [66]. El Gizouli, 2020c.
 [67]. Amin, 2020b;AFP, 2020.
 [68]. El Gizouli, 2020d.
 [69]. Monedero, 2019; El Gizouli 2020d.
 [70]. Lenin, 1917a.
 [71]. El Gizouli, 2020d.
 [72]. Berridge, 2016.
 [73]. El Gizouli 2020a.
 [74]. Davidson 2009.
 [75]. Lenin 1917b.
 [76]. El Gizouli 2020f, p2.
 [77]. El Gizouli, 2020f, p2.
 [78]. El Gizouli, 2020a.
 [79]. El Gizouli, 2020f.
 [80]. El Gizouli, 2020f, p4-5.
 [81]. El Gizouli, 2020f, p6.
 [82]. Barker, 1979.
 [83]. Poulantzas 1978, p256.
 [84]. Barker, 1979.
 [85]. Lenin, 1917a.
 [86]. Draper, 1978, p46.
 [87]. Choonara, 2019.
 [88]. See Choonara, 2019 for a summary.

منابع:

AFP, 2020, “Young Sudanese Return after UAE Recruitment Scandal”, *Daily Sabah*, www.dailysabah.com/africa/2020/02/04/young-sudanese-return-after-uae-recruitment-scandal

Alexander, Anne, 2019, “Living on Revolution Time: Understanding the Dynamics of the Uprisings in Sudan and Algeria”, *International Socialism* 163 (summer), <http://isj.org.uk/living-on-revolution-time>

Al Jazeera English, 2019a, “Sudan Protest Leaders, Military Sign Transitional Government Deal” (17 August), www.aljazeera.com/news/2019/08/sudan-protest-leaders-military-signtransitional-government-deal-190817122225172.html

Al Jazeera English, 2019b, "What Does Sudan's Constitutional Declaration Say?" (4 August), www.aljazeera.com/news/2019/08/sudan-constitutional-declaration-190804182241137.html

Al Jazeera English, 2020, "Sudan's June Crackdown May Have Killed 241 People: Rights Group" (6 March), www.aljazeera.com/news/2020/03/sudan-june-crackdown-killed-241-people-rights-group-200305115418120.html

Al-Tareeq, 2016, "An niqabat badila l'ummal mina burtsudan" (7 November), www.altareeq.info/ar/advertising-alternative-union-for-workers-in-port-sudan

Amin, Mohammed, 2018, "Blood and Gold: Now Sudan's Land Wars Have Spread to Mining", Middle East Eye (24 May), <https://tinyurl.com/v6hynb5>

Amin, Mohammed, 2019, "Strikes, Protests and a Massacre: The Port in the Sudanese Storm", Middle East Eye (6 February), www.middleeasteye.net/news/strikes-protests-andmassacre-port-sudanese-storm

Amin, Mohammed, 2020a, "Cries of Censorship in Sudan as Media Outlets Linked to Old Regime Closed", Middle East Eye (20 January), <https://www.middleeasteye.net/news/fearover-freedom-speech-sudan-following-closure-several-media-outlets>

Amin, Mohammed, 2020b, "Sudanese Youths Accuse UAE Security Firm of Duping Them into Protecting Libyan Oil Fields", Middle East Eye (1 February), <https://tinyurl.com/vf9wdk6>

Anadolu Agency, 2019, "Sudan's PM Sacks Port Official amid Workers' Strike", Anadolu Agency (25 February), www.aa.com.tr/en/africa/sudan-s-pm-sacks-port-official-amidworkers-strike/1402691

Barker, Colin, 1979, "A 'New' Reformism? A Critique of the Political Theory of Nicos Poulantzas", *International Socialism* 4 (spring), www.isj.org.uk/?id=294

Bayat, Asef, 2017, *Revolution Without Revolutionaries: Making Sense of the Arab Spring* (Stanford University Press).

Bensaïd, Daniel, 1968, "The Notion of the Revolutionary Crisis in Lenin", *Viewpoint Magazine* (5 September), www.viewpointmag.com/2014/09/05/the-notion-of-therevolutionary-crisis-in-lenin-1968

Berridge, W J, 2016, *Civil Uprisings in Modern Sudan: The "Khartoum Springs" of 1964 and 1985* (Bloomsbury Publishing).

Burke, Jason, and Zeinab Mohammed Salih, 2019, “Ex-Sudan Leader Said He Received Millions from Saudis, Trial Told”, *Guardian* (19 August),

<https://tinyurl.com/ub2yg2w>

Choonara, Joseph, 2019, “Class and the Classical Marxist Tradition”, in Mike Wayne and Deirdre O’Neill, *Considering Class: Theory, Culture and Media in the 21st Century* (Brill).

Choonara, Joseph, 2020, “A New Cycle of Revolt”, *International Socialism* 165 (winter), <http://isj.org.uk/a-new-cycle-of-revolt>

Civil Disobedience in Sudan Facebook page, 2019 “Initsar tarikhi lil ammilin bisharikat sukkar kenana” (11 May),

www.facebook.com/CivildisobedienceinSudan/posts/324457271569382

Companies House, 2020, “Kenana Sugar Company Limited—Officers”, <https://beta.companieshouse.gov.uk/company/FC018990/officers>

Davidson, Neil, 2009, “Walter Benjamin and the Classical Marxist Tradition”, *International Socialism* 121 (winter),

www.marxists.org/history/etol/writers/davidson/2009/xx/benjamin.html

Draper, Hal, 1978, *Karl Marx’s Theory of Revolution II: The Politics of Social Classes* (Monthly Review Press).

El Gizouli, Magdi, 2019, “The Fall of El Bashir: Mapping Contestation Forces in Sudan”, Arab Reform Initiative (12 April), www.arab-reform.net/publication/the-fall-of-al-bashirmapping-contestation-forces-in-sudan

El Gizouli, Magdi, 2020a, “Wa jihaz al-dawla: hal man hal wasat?”, StillSUDAN (25 February), https://stillsudan.blogspot.com/2020/02/blog-post_25.html

El Gizouli, Magdi, 2020b, “Mobilization and Resistance in Sudan’s Uprising”, Rift Valley Institute Briefing Papers (January), <https://tinyurl.com/wvme8a9>

El Gizouli, Magdi, 2020c, “Grooming a Dictator: Al-Burhan Calls on Netanyahu”, StillSUDAN (13 February), <https://stillsudan.blogspot.com/2020/02/grooming-dictator-alburhan-calls-on.html>

El Gizouli, Magdi, 2020d, “Wa jihaz al-dawla: hamaqat al-rafiq khamis”, StillSUDAN (2 February), <https://stillsudan.blogspot.com/2020/02/blog-post.html>

Forces of the Declaration and Freedom and Change, 2019, “Declaration of Freedom and Change”, Sudanese Professionals Association,

www.sudaneseprofessionals.org/en/declaration-of-freedom-and-change

Global Witness, 2019, “Exposing the Financial Network Behind Hemedti’s RSF in Sudan” (9 December), www.globalwitness.org/en/campaigns/conflict-minerals/exposing-rsfs-secretfinancial-network

Hardt, Michael, and Antonio Negri, 2001, *Empire* (Harvard University Press).

Human Rights Watch, 2019, “In Sudan, Repression of Protests by Another Name”, www.hrw.org/news/2019/06/26/sudan-repression-protests-another-name

Hummaida, Abdelrazig S, and Khalid M Dousa, 2019, “Sudan’s Doctors Treating the Political Ailments of the Nation”, <https://africasacountry.com/2019/03/sudans-doctors-andtreating-the-political-ailments-of-the-nation>

International Crisis Group, 2011, “As Sudan Breaks in Two, More than Oil Will Fuel

Economies” (8 July), www.crisisgroup.org/africa/horn-africa/sudan/sudan-breaks-two-moreoil-will-fuel-economies

International Monetary Fund, 2019, “IMF Staff Completes 2019 Article IV Mission to Sudan”, www.imf.org/en/News/Articles/2019/12/23/pr19489-sudan-imf-staff-completes-2019-article-iv-mission

Kirkpatrick, David D, 2018, “On the Front Line of the Saudi War in Yemen: Child Soldiers From Darfur”, *The New York Times* (28 December),

www.nytimes.com/2018/12/28/world/africa/saudi-sudan-yemen-child-fighters.html

Lenin, V I, 1915, “The Collapse of the Second International”, www.marxists.org/archive/lenin/works/1915/csi/ii.htm

Lenin, V I, 1917a, “The Dual Power”, *Pravda* (9 April), www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/apr/09.htm

Lenin, V I, 1917b, “The Peculiar Nature of the Dual Power and its Class Significance”, www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/tasks/ch03.htm

Mada Masr, 2019, “Al-Sudan fil idrab” (7 March), <https://tinyurl.com/spf7wwj>

McGregor, Andrew, 2019, “Army for Sale: Sudan’s Rapid Support Forces and the Battle for Libya” (August 6), Aberfoyle Security, www.aberfoylesecurity.com/?p=4487

MENA Solidarity Network, 2019, “Sudan’s General Strike Sends a Message to General Hemedti: ‘We Want Civilian Rule Now’” (28 May),

<https://menasolidaritynetwork.com/2019/05/28/sudans-general-strike-sends-a-message-to-general-hemeti-we-want-civilian-rule-now/>

Michaelson, Ruth, 2020, “Militia Strike Gold to Cast a Shadow over Sudan’s Hopes of Prosperity”, *Guardian* (10 February), <https://tinyurl.com/wy66fbn>

Middle East Eye, 2019, “Sudanese Workers Go on Strike over Port Sudan Privatisation Deal” (18 February), www.middleeasteye.net/news/sudanese-workers-go-strike-over-port-sudanprivatisation-deal

Monedero, Juan Carlos, 2019, “Snipers in the Kitchen”, *New Left Review* II/120 (November– December), <https://newleftreview.org/issues/II120/articles/snipers-in-the-kitchen>

Poulantzas, Nicos, 1978, *State, Power, Socialism* (New Left Books).

Prendergast, John, 2013, “The Economics of Ethnic Cleansing in Darfur”, The Enough Project (8 August), www.enoughproject.org/reports/economics-ethnic-cleansing-darfur

Radio Dabanga, 2016a, “Sudan: Doctors At 65 Sudanese Hospitals Now On Strike” (9 October), <http://allafrica.com/stories/201610090021.html>

Radio Dabanga, 2016b, “New Flour Mill Complex Inaugurated in Sudan’s Capital” (24 January), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/new-flour-mill-complex-inaugurated-insudan-s-capital

Radio Dabanga, 2018, “Strike by 20,000+ Cargo Workers Paralyzes Port Sudan” (2 May), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/strike-by-20-000-cargo-workers-paralyzes-portsudan

Radio Dabanga, 2019a, “Hemeti ‘Set to Hand Jebel Amer Gold Mines to Sudan Govt’” (16 December), <https://tinyurl.com/tj9xo3a>

Radio Dabanga, 2019b, “Sudan Junta ‘Retires’ 98 Senior NISS Officers” (June 11), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/sudan-junta-retires-98-senior-niss-officers

Radio Dabanga, 2020a, “Sudanese Pound Hits Record Lows against World Currencies” (27 February), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/sudanese-pound-hits-record-lowsagainst-hard-currencies

Radio Dabanga, 2020b, “Fuel and Bread Shortages Cause Disruptions in Sudan” (10 February), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/fuel-and-bread-shortages-causedisruptions-and-long-queues

Radio Dabanga, 2020c, “Economic Expert: Lift Subsidies, Normalise Dollar Rate in Sudan”(26 February), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/economic-expert-liftsubsidies-normalise-dollar-rate-in-sudan

Radio Dabanga, 2020d, “Central Bank of Sudan Orders 47 Al Bashir Regime Leaders’ Accounts Frozen” (14 February), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/central-bank-of-sudan-orders-47-al-bashir-regime-leaders-accounts-frozen

Radio Dabanga, 2020e, “Police Violence at Sudan Demonstrations” (21 February), www.dabangasudan.org/en/all-news/article/police-violence-at-sudan-demonstrations

Reuters, 2010, “White Nile to Open Sudan Sugar Factory in 2011” (26 July), www.reuters.com/article/ozabs-sudan-sugar-factory-20100726-idAFJOE66P01L20100726

Reuters, 2019a, “Sudan Forms Eleven Member Sovereign Council, Headed by Military Leader” (20 August), <https://uk.reuters.com/article/uk-sudan-politics/sudan-forms-11-member-sovereign-council-headed-by-military-leader-idUKKCN1VA26F>

Reuters, 2019b, “Exclusive: Sudan Militia Leader Grew Rich by Selling Gold” (26 November), <https://uk.reuters.com/article/uk-sudan-gold-exclusive-idUKKBN1Y01E0>

Reuters, 2020, “Sudan Quells Revolt of Former Spy Service Men after Clashes” (15 January), www.reuters.com/article/us-sudan-security-idUSKBN1ZD19F

Schwartzstein, Peter, and Leyland Cecco, 2015, “Sudan’s New Gold Rush: Miners Risk Their Lives in Search of Riches”, *Guardian* (27 December), www.theguardian.com/world/2015/dec/27/sudan-gold-rush-artisanal-miners

Schwartzstein, Peter, 2019, “One of Africa’s Most Fertile Lands Is Struggling to Feed Its Own People”, *Bloomberg* (2 April), www.bloomberg.com/features/2019-sudan-nile-land-farming

Sirag-al-Din, Isra’a, 2019, “Qa’idat bayanat al-fa’iliyyat al-ihdigagiyya fil Sudan khilal 3 ashur”, *Revsoc.me*.

Standing, Guy, 2017, *The Precariat: The New Dangerous Class* (Bloomsbury Academic).

Sudan in the News, 2019, “The Rapid Support Forces: A Comprehensive Profile” (29 October), www.sudaninthenews.com/the-rapid-support-forces-a-comprehensive-profile

Thomas, Edward, 2017, “Patterns of Growth and Inequality in Sudan, 1977-2017”, Durham University Institute for Middle East and Islamic Studies, www.dur.ac.uk/sgia/imeis

Trotsky, Leon, 1931, “The Permanent Revolution (Introduction to the Russian Edition)”, in The Permanent Revolution, <https://tinyurl.com/r2npe8r>

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2D3>



ارتش‌های منطقه‌ای و مجموعه‌های نظامی

نوشته‌ی: سنا مارشال

ترجمه‌ی: دلشاد عبادی

نیروهای مسلح و نهادهای نظامی نقشی عمده در شکل دادن به اقتصادسیاسی شمال آفریقا و خاورمیانه‌ی معاصر ایفا کرده‌اند. این منطقه نه تنها بزرگ‌ترین واردکننده‌ی سلاح محسوب می‌شود، بلکه بلندپروازی‌های افسران نظامی در این منطقه از گذشته‌های دور اثرات گسترده‌ای بر توزیع منابع و پویه‌های سیاسی داشته است. بسیاری از تحولات بنیادین منطقه، از جمله کودتاها، پروژه‌های دولت‌سازی و پذیرش وام‌های عظیم و خانمان‌برانداز، همگی درهم‌تافته با ارتش و امتیازات ویژه‌ی نهادی آن بوده است. دسترسی به ابزارهای فیزیکی سرکوب — سلاح‌ها و فناوری‌های نظامی مرتبط — کماکان نقشی محوری در سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه و شمال آفریقا ایفا می‌کند. به همین ترتیب، سیاست خارجی ایالات متحده و اروپا نیز در قبال منطقه، به‌انضمامی‌ترین وجه در شکل‌های نظامی تجلی یافته است، شکل‌هایی نظیر فروش تسلیحات و انتقال فناوری [نظامی]، معاهدات دفاعی، آموزش‌های نظامی و مداخلات مسلحانه. از آن‌جا که ارتش‌های منطقه بازیگران سیاسی مهمی تلقی می‌شوند و نقشی جدانشدنی در بازار جهانی تسلیحات دارند، مدیران غیرنظامی و نظامی صنایع اسلحه‌سازی و نهادهای نظامی کشورهای سرمایه‌داری مرکز در

ایالات متحده و اروپا، از رابطه‌ای پیچیده و اغلب شخصی با افسران نظامی خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردارند. این دو گروه در کنار هم، شبکه‌ای یکدست از رهبران سیاسی و مدیران کسب‌وکارها شکل می‌دهند که در صدد گسترش نظامی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به رژیم‌های نظامی هستند.

صنایع اسلحه‌سازی فقط مجموعه‌ای از شرکت‌های ملی درگیر در فروش و تجارت محصولات نهایی [نظامی] نیستند. تولید سلاح و فناوری‌های مربوطه نیز، هم‌چون دیگر صنایع، جهانی شده است. ویژگی این تولیدات زنجیره‌های عرضه‌ای است که با الگوهای اشاعه و متداخل مالکیت و سرمایه‌گذاری فراملی در سراسر جهان گسترده‌اند. حتی اگر برخی کشورها فاقد منابع فناورانه یا صنعتی لازم برای توسعه‌ی سیستم‌های تسلیحاتی گران‌قیمت باشند، جهانی‌شدن صنعت سلاح‌سازی فرصت‌های بسیاری برای مشارکت در صنایع تسلیحاتی فراهم می‌کند. این مسئله را می‌توان در احیاء تولیدات نظامی-صنعتی در خاورمیانه و از رهگذر شراکت‌های خارجی نظیر استقرار مراکز فناوری دفاعی در دانشگاه‌های منطقه، ساخت مجتمع‌های اقتصادی نظامی-صنعتی و رشد فزاینده‌ی مسابقات تسلیحاتی و نمایشگاه‌های سلاح در منطقه مشاهده کرد. سیاست اقتصادی و مالی بین‌المللی‌ای که سرمایه‌گذاری در بخش نظامی را بر پروژه‌های غیرنظامی اولویت می‌دهد، موجب تسریع فرایند نظامی‌سازی اقتصادسیاسی منطقه شده‌اند.

ارتش‌ها همواره عاملان مهمی در سیاست خاورمیانه و شمال آفریقا و هم‌چنین اکثر نقاط جنوب جهانی بوده‌اند. دانشمندان علوم اجتماعی در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ ارتش‌ها را عامل اصلی در تعیین سرنوشت مبارزات استقلال‌طلبانه، انقلاب‌ها، مدرنیزاسیون، دولت‌سازی و شکل‌دهی به هویت ملی تشخیص دادند. ارتش کماکان در دوره‌ی پسااستقلال، یعنی در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، عاملی محوری باقی‌ماند، یعنی در دورانی که کودتاها و ضدکودتاهایی که حیات سیاسی منطقه را شکل می‌داد و با سه کودتای ۱۹۷۹ در سوریه (و چندین کودتای پس از آن) آغاز شد. کودتا/انقلاب ۱۹۵۲ در مصر موجب تأسیس و مشروعیت‌بخشی به [شکل] جمهوری نظامی به‌مثابه‌ی یک مدل سیاسی منطقه‌ای شد که دست‌کم در آغاز از محبوبیتی واقعی بهره‌مند بود. این مدل در شکل‌هایی کمابیش ثابت در سوریه، عراق، یمن، الجزایر، لیبی، سودان و ترکیه نیز اتخاذ شد.

زمانی که دوام رژیم‌های اقتدارگرا و غیرمردمی در دهه‌های ۱۹۸۰ تا اوایل ۲۰۰۰ موجب سردرگمی پژوهشگران و روزنامه‌نگاران شده بود، ارتش بار دیگر به عاملی برجسته بدل شد، این بار به‌عنوان پایه‌ای نهادی که سد راه مطالبات مردمی برای تغییرات دموکراتیک بود. دانشمندان علوم سیاسی به‌طور مشخص بر این مسئله تمرکز کردند که این رژیم‌ها چگونه به برقراری توازن در زمینه‌های منابع مادی، هم‌کاری سیاسی و سیاست‌هویت پرداختند تا در عین پاسخ‌گویی به خواست‌های نیروهای مسلح، توانایی آن‌ها را برای کودتاهاى بیش‌تر کاهش دهند. [۱] به همین ترتیب، آن‌ها بر مبنای نقش ارتش در ساختار حکومت،

بارها و بارها سنخ‌شناسی‌های مختلفی از رژیم‌های منطقه بر ساختند: [یکم] دموکراسی‌های نظامی (ترکیه، اسرائیل) یعنی کشورهایی که نهادهای دموکراتیک در آن‌ها وجود دارند اما ارتش‌های قدرت‌مند نیز نفوذ و اثر قابل‌توجهی [بر سیاست] اعمال می‌کنند؛ [دوم] دولت‌هایی که در آن‌ها ارتش‌های بزرگ وجود دارند اما قدرت آن توسط مجموعه‌ای قدرت‌مند از عاملیت‌های رقیب، نظیر گارد ویژه و سازمان‌های اطلاعاتی، که متحد رهبر هستند، متوازن شده است (عراق صدام حسین و لیبی معمر قذافی)؛ [سوم] رژیم‌هایی با مستبدانی غیرنظامی که دارای پس‌زمینه‌ی نظامی و ملزومات همه‌جانبه برای نیروهای مسلح هستند (حُسنی مبارک در مصر، علی عبدالله صالح در یمن و عبدالعزیز بوتفلیقه در الجزایر)؛ و [چهارم]، سلطنت‌هایی که عمیقاً بر نیروهای مزدور و مشاوران خارجی متکی هستند (عربستان سعودی، امارات متحده‌ی عربی، بحرین، قطر، کویت). [۲] در اردن، ارتشی که عمدتاً متشکل از قبایل بدوی [۳] است، به‌صورت تاریخی پایه‌ی اجتماعی وفاداری برای سلطنت خاندان هاشمی محسوب می‌شوند و وزنه‌ی متعادل‌کننده‌ای در برابر اکثریت فلسطینی جمعیت اردن محسوب می‌شوند. تونس و به درجات کم‌تری مراکش مواردی استثنائی هستند که در آن‌ها ارتش نقش یک بازیگر سیاسی محوری را بر عهده ندارد.

شکل‌گیری ارتش‌های منطقه‌ای مدرن

دولت‌های دوران پساستعمار در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا ساختارهای همه‌جانبه‌ی نظامی، پلیسی و اطلاعاتی‌ای را که مقامات استعماری پدیدآورده بودند به کار گرفتند، نخست به‌منظور برقرار ساختن حکمرانی‌شان و سپس برای سازمان‌دهی جمعیت‌ها و اقتصادها در راستای حمایت از تلاش‌های جنگی متحدین در جنگ جهانی دوم. هیشام شرابی در ۱۹۶۰ و در تحلیل خود در رابطه با رژیم‌های دوران پساستقلال در خاورمیانه بر این نکته تأکید داشت که استعمار و امپریالیسم به ویرانی بسیاری از ساختارهای اجتماعی و سیاسی منتهی شده است جز «یک نهاد که در این میان حفظ شده — و به‌واقع تقویت هم شده است ... ارتش». [۴] در واقع، بسیاری از طرفداران نظریه‌ی نوسازی [modernization theory] باور داشتند که این ارتش‌های بزرگ «مترقی‌ترین عناصر» [۵] این دولت‌های به‌تازگی استقلال‌یافته را نمایندگی می‌کردند، چراکه این ارتش‌ها با «درون‌بوم‌های تنگ و بسته مخالف بودند» [۶] و «بر کسب مهارت‌های فنی‌ای متمرکز شدند که برای توسعه‌ی اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند». [۷] در دوران پس از جنگ جهانی دوم، یعنی زمانی که توسعه‌ی دولت‌محور و صنعتی‌شدن به‌مدد [راهبرد] جایگزینی واردات (که گاهی عنوان توسعه‌گرایی یا کینزگرایی در پیرامون بر آن نهاده‌اند) مدل اقتصادی رایجی محسوب می‌شدند، [طرفداران نظریه‌ی نوسازی] ارتش را موتور ترقی می‌پنداشتند.

در عمل هم ارتش‌های بزرگِ خاورمیانه و شمال آفریقا در پروژه‌های دولتی، ساخت سدها، راه‌ها، بنادر، مدارس و بیمارستان‌ها دخیل بودند. [۸] تخصص‌های مهندسی و ساختمانی‌ای که برای این پروژه‌ها لازم بود، بسیاری از دولت‌ها را به سمت بسط و گسترش سیاست‌گذاری‌های صنعتی‌ای واداشت که ارتش در آن‌ها نقشی اساسی را در بخش‌هایی حیاتی نظیر تولید صنعتی و فراهم آوردن درون‌دادهای ابتدایی‌ای مثل فولاد و سیمان بر عهده داشت. علاوه بر این، هم در صنایع دولتی و هم شرکت‌های خوشه‌ای [بین‌المللی‌ای که] به تازگی ملی شده بودند، افسران نظامی در کنار تکنوکرات‌های غیرنظامی به کار مدیریت این صنایع گماشته شدند. این امر به ارتش تکیه‌گاهی در اقتصاد اعطا کرد که تا دهه‌ها ماندگار بود.

مصر در زمان جمال عبدالناصر (۱۹۵۴-۱۹۷۰) نمونه‌ی برجسته و پیشرو همین مدلی محسوب می‌شد که البته به درجات مختلف در بسیاری از جمهوری‌های اقتدارگرای منطقه نیز دنبال می‌شد. هم‌زمان با آن که نیروهای مسلح صفوف‌شان را گسترش می‌دادند و ابعاد ارتش‌های الجزایر، مصر، عراق و سوریه بین دهه‌های ۱۹۶۰ تا اواخر ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ بیش از دو برابر شد، این ارتش‌ها هم‌چنین تلاش‌هایشان را به حوزه‌ی استقلال در تدارکات ملزومات خود نظیر غذا، لباس فرم و مسکن نیز گسترش دادند. [۹]

عامل دیگر در گسترش نقش اقتصادی ارتش‌ها ضرورت پیگیری عرضه‌ی داخلی ارزان در زمینه‌ی تدارک کالاهای ابتدایی و محصولات مصرفی نظیر نان، شیر خشک، روغن‌های خوراکی و لوازم خانگی بود. در دسترس و ارزان بودن این کالاها یکی از مؤلفه‌های مهم «معامله‌ی اقتدارگرایانه» محسوب می‌شد. دولت‌ها تأمین سطح استاندارد پایه‌ای زندگی را تضمین می‌کردند و در عوض خواستار حمایت مردمی و اعمال محدودیت‌های شدید بر آزادی بیان سیاسی می‌شدند. [۱۰] دسترسی ارتش‌ها به زمین، کار اجباری سربازان نظام و وظیفه، درون‌دادهای انرژی، کالاهای صنعتی و تأمین مالی عمومی باعث می‌شد آن‌ها نقش مهمی در تدارک این الزامات اولیه ایفا کنند. در مصر، سازمان پروژه‌های خدماتی ملی، شرکت خوشه‌ای نظامی‌ای که انور سادات (۱۹۷۰-۱۹۸۱) [۱۱] تأسیس کرده بود موجب گسترش تولید چنین کالاهایی شد. وزیر دفاع حسنی مبارک (۱۹۸۱-۲۰۱۱)، یعنی عبدالحلیم ابوغزاله، با بهره‌گیری از روابطش با مدیران اجرایی کمپانی‌های بزرگ ایالات متحده، از جمله جنرال موتورز، فعالیت‌های تجاری ارتش را بیش از پیش تنوع بخشید. [۱۲] شرکت میلی‌هاوس (مخفف میلیتاری هاوسینگ یا مسکن نظامی) در خلال دهه‌ی ۱۹۸۰ در سوریه به یکی از دو شرکت بزرگ ساخت و ساز در این کشور بدل شد. این شرکت که در اصل به منظور ساخت مسکن‌های ارتش تأسیس شده بود فعالیت خود را به حوزه‌ی ساخت راه‌ها، پل‌ها، مدارس، نظام‌های آبیاری و بیمارستان‌ها گسترش داد. [۱۳] به همین ترتیب، صنایع نظامی عراق نیز که در خلال جنگ با ایران (۱۹۸۰-۱۹۸۸) تحرک یافته بود، پس از آن به حوزه‌ی تولید غیرنظامی گسترش یافت. وزارت صنایع

و صنعتی‌سازی ارتش بر بیش از چهل شرکت دولتی مجزا نظارت می‌کرد که وظیفه‌ی آن‌ها ساخت سد، تولید کود و محصولات شیمیایی و ساخت‌وساز مسکن پیش‌ساخته بود. [۱۴]

سطوح بالای رشد که با قیمت نفت و بازگشت دستمزدهای کارگران مشغول به کار در کشورهای خلیج فارس بیش از پیش ترقی یافته بود بسیاری از این پروژه‌ها را تسهیل می‌کرد. به‌ویژه زمانی که مزایایی نظیر تأمین مالی عمومی و درون‌دادهای یارانه‌ای به میان آمدند، شرکت‌های خوشه‌ای بین‌المللی و سرمایه‌گذاران خصوصی نیز به مشارکت در پروژه‌های تحت اختیار ارتش پرداخته و شرکای نظامی را نیز در خود ادغام کردند. [۱۵] اما در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ رکود در اقتصادهای بزرگ‌ترین کشورهای عرب آغاز شد. [۱۶] هم‌زمان با آن که قیمت نفت در ۱۹۸۶ به شدت سقوط کرد، کمک و بازگشت دستمزدهای کارگران کشورهای خلیج فارس نیز دچار همین سرنوشت شد. کمک‌های شوروی نیز که علاوه بر پروژه‌هایی در الجزایر، عراق، ایران، سوریه و یمن ساخت سد اسوان [در مصر] را نیز تأمین مالی کرده بود، در همین زمان پایان یافت. [۱۷] کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که پیشاپیش شدیداً زیر بار بدهی بودند، نتوانستند در بازار جهانی به رقابت با صادرات روبه افزایش «ببرهای آسیا» [کشورهای جنوب شرق آسیا] بپردازند، یعنی با کشورهایی که زیرساخت‌های آن‌ها در خلال جنگ جهانی دوم ساخته شده بود و اشغال از سوی ژاپن، نیروی کار ارزان و یارانه‌های گسترده‌ی ایالات متحده به‌منظور حمایت از حکومت‌های ضدکمونیست موجب رشدی یکباره شده بود. [۱۸] صندوق بین‌المللی پول (IMF) از فرصت بحران بدهی‌های جنوب جهانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ بهره گرفت تا اصلاحات اقتصادی و برنامه‌های تعدیل اقتصادی و تحقق «شروطی» را در این کشورها اعمال کند که همگی باعث شد تا خلل‌هایی در حمایت دولت از فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری در خدمات اجتماعی و کالاهای عمومی پدید آید. دولت‌ها [در این مناطق] به منظور کاهش سطوح بدهی‌ها و تضمین وام‌های صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای مالی بین‌المللی، هم‌چنین به منظور تأمین مالی واردات و حفظ یارانه‌های مواد غذایی و سوخت مجبور به فروش صنایع مهم بخش عمومی به سرمایه‌های خصوصی شدند — آن‌هم اغلب به شبکه‌های رفاقتی و به ثمن بخش.

وجود ارتش‌های بزرگ و درگیر در ساخت‌وسازهای دولتی به لحاظ بنیادین با آموزه‌ی نولیبرالی اجماع واشینگتن صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای مالی بین‌المللی ناسازگار است، چراکه براساس این آموزه وجود بخش دولتی بزرگ به ضرر رشد اقتصادی تمام می‌شود. ارتش از جنبه‌های گوناگون مانعی بر سر راه برنامه‌ی اجماع واشینگتن بود. [۱۹] در عین حال، بنگاه‌های نظامی به‌طرز فزاینده‌ای به محملی برای توزیع مزایا در میان حامیان رژیم و افسران رده‌بالای بازنشسته بدل می‌شدند. [۲۰] به ندرت پیش می‌آمد که کارآمدی اقتصادی، بارآوری و ابداع فناوریانه به اولویت [این رژیم‌ها] بدل شود. ارتش که زمانی

ابزاری برای دولت‌سازی و مجرای برای تحرک اجتماعی محسوب می‌شد، اینک متصلب شده بود. ارتش دیگر نیرویی کارآمد برای جنگ نبود و رده‌های افسران عمدتاً دغدغه‌ی حفظ مزایای روبه‌زوال و بقای نقش آن به‌عنوان ضامن ثبات رژیم را داشتند. [۲۱]

سیاست‌های نولیبرالی‌ای که نهادهای مالی بین‌المللی و متحدان محلی آن‌ها ترویج می‌کردند، در پی زدودن نقش سیاسی ارتش و بیرون راندن آن از اقتصاد از طریق «حرفه‌ای‌سازی» نهادی بودند. سیاست‌های ایالات‌متحده بر نکاتی تأکید داشت هم‌چون مبادلات بین‌المللی افسران، رزمایش‌های مشترک و به‌روزرسانی تسلیحات. برنامه‌های گسترده و پیچیده‌ی کمک‌های امنیتی نظیر برنامه‌ی آموزش و آماده‌سازی نظامی بین‌المللی [IMET]، ارقام دفاعی مازاد [EDA] و برنامه‌های تأمین مالی نظامی خارجی به مجراهای تازه‌ای برای شبکه‌سازی و ارتقاء قدرت نظامی بدل شدند. [۲۲] به‌رغم آن‌که این اقدامات با لفاظی مبتنی بر اصلاح بخش امنیتی همراه شده بود، محروم ساختن حقیقی ارتش‌ها از اقتصاد امری به لحاظ سیاسی مشکل‌آفرین بود. افسران پرنفوذ و شبکه‌های گسترده‌ی حامیان-مشتریان همگی متکی بود به نقش ارتش در ساخت‌وسازها، قراردادهای تولید و تدارک خدمات. از همین‌رو، بسیاری از بنگاه‌ها کماکان در دست افسران پرنفوذ باقی ماند.

تکامل مزیت ارتش

به‌رغم چرخش از توسعه‌ی دولت‌محور و کینزگرایی در پیرامون به‌آموزه‌ی اقتصادی اجماع واشینگتنی نولیبرال، مزیت‌های نیروهای مسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا به‌طرز چشم‌گیری انعطاف‌پذیر از کار درآمدند. این مزیت‌ها عبارتند از دسترسی به سوخت و برق یارانه‌ای و مواد اولیه‌ی صنعتی نظیر فولاد و سیمان، زیرساخت‌هایی هم‌چون کارخانه‌ها، انبارها و نظام‌های حمل‌ونقل، پول نقد به‌منظور خرید تسلیحات و ماشین‌آلات سنگین، زمین به‌منظور ساخت مسکن و توسعه‌ی تجاری و نیز، دسترسی به کالاهای رفاهی اجتماعی نادر برای افسران و خانواده‌هایشان از قبیل دسترسی به بیمارستان‌ها و سهمیه در دانشگاه‌های دولتی. صنایع تحت‌اختیار ارتش هم‌چنین از مزیت‌های استثنائی‌ای در حوزه‌ی قوانین اقتصادی تنظیمی برخوردارند، مواردی نظیر اجتناب از پرداخت تعرفه‌ها، محدودیت‌های وارداتی، مجوزهای ضروری و انواع و اقسام مالیات‌ها. ارتش‌های مبتنی بر خدمت نظام‌وظیفه هم‌چنین می‌توانند سربازان را با دستمزدهای به‌شدت پایین (یا بدون دستمزد) به کار گمارند. معمولاً ۶ ماه پایانی دوران خدمت نظام‌وظیفه در مصر و الجزایر به کار در بنگاه‌های اقتصادی متعلق به ارتش می‌گذرد. [۲۳] حتی در مواردی که دولت از ارتش به‌عنوان عامل اصلی در مهندسی یا ساخت‌وساز استفاده نکرده باشد، نظامیان توانسته‌اند خود را در پروژه‌های بزرگ یا به‌عنوان بدنه‌ی نظارتی (در حوزه‌ی اعطای مجوزها و اعطای تخفیفات «امنیتی») جا

دهند یا به‌عنوان تأمین‌کننده و پیمان‌کاران خُرد که در فرایندهای مناقصه از دسترسی‌های ویژه‌ای برخوردارند. ارتش‌ها هم‌چنین معمولاً زمین‌داران بزرگی هم هستند و از املاک خود برای ساخت باشگاه‌ها، هتل‌ها و اقامت‌گاه‌های سودآوری استفاده می‌کنند که همگی از معافیت‌های مالیاتی برخوردارند.

یکی از مهم‌ترین استثناءها در دوران رژیم‌های ریاضتی و برنامه‌های تعدیل ساختاری با حمایت صندوق بین‌المللی پول حفظ سطوح کماکان بالای هزینه‌های تجهیزات نظامی و مزایای پرسنلی بود که هم‌چنین حمایت از کسب‌وکارهای متعلق به نیروهای مسلح یا تحت مدیریت آن‌ها را نیز شامل می‌شد. نهادهای مالی بین‌المللی – صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بانک‌های توسعه‌ی منطقه‌ای و بازیگران شبه-خصوصی نظیر شرکت سرمایه‌گذاری خارجی خصوصی دولت ایالات‌متحده – محدودیت‌های شدیدی را در زمینه‌های مخارج دولتی تحمیل می‌کنند اما به کاهش هزینه‌های نظامی که می‌رسند پا پس می‌کشند. در دوران پس از اعمال تعدیل‌های ساختاری در اردن، دولت کماکان یارانه‌های نظامی را پرداخت می‌کرد و هم مستمری و مزایای بازنشستگی نظامیان را افزایش داد و هم یارانه‌های مربوط به مسکن. علاوه‌براین، مزایای پیشین نیز کماکان حفظ شده بود، مزایایی نظیر بیمه‌ی تأمین اجتماعی، آموزش عالی رایگان برای خانواده‌ی نظامیان و شرکت‌های یارانه‌ای – و این‌ها همه در شرایطی انجام می‌شد که خدمات دولتی به گروه‌های غیرنظامی در حال کاهش بود. [۲۴]

در مصر، پس از شورش مردمی ۲۵ ژانویه، به‌رغم بحران‌های پولی متعدد و شرایط مربوط به وام جدیدی از صندوق بین‌المللی پول که اقدامات ریاضتی و سیاست‌هایی را تحمیل می‌کرد شبیه به آن چه دو دهه‌ی پیش از ۲۰۱۱ به شکست منجر شده بود، مستمری‌ها و حقوق نیروهای مسلح بار دیگر افزایش یافتند. صادرکنندگان بزرگ اسلحه و دولت‌هایشان اغلب در خط مقدم تلاش برای فشار وارد کردن به نهادهای مالی بین‌المللی بودند که از مطالباتشان در رابطه با کاهش شدید مخارج نظامی دست بکشند. [۲۵] تحت لوای احترام به حق حاکمیت دولت‌های منطقه به آن‌ها اجازه داده شد که به حمایتشان از نیروهای مسلح و بنگاه‌های [اقتصادی‌شان] ادامه دهند. با این‌همه، ارتش هم‌چنین یکی از پایه‌های اساسی امنیت رژیم تلقی می‌شد که تضعیف آن ممکن بود اوضاع سیاسی فعلی را به مخاطره اندازد و بازارهای انرژی و قراردادهای دفاعی سودآور غرب را مختل سازد. رژیمی اقتدارگرا و مستحکم در منطقه‌ای بی‌ثبات می‌تواند مشتری‌ای قابل اعتماد [برای صنایع تسلیحاتی غرب] باشد – رژیمی آن‌چنان بادوام که بتواند قراردادهای بزرگ تأمین تسلیحاتی‌ای را امضا کند که معمولاً اجرایی‌شدنشان نیازمند سالیان دراز است و درعین حال، از لحاظ مشروعیت چنان متزلزل که نیازمند ابزارهای گسترده برای حفظ امنیت داخلی و مسائل دفاعی خارجی خود باشد.

اهمیت این راهبرد برای مجموعه‌ی نظامی-صنعتی و دولت ایالات متحده زمانی تصدیق شد که ارتش مصر در برکناری حسنی مبارک، که مشروعیت‌اش به ته رسیده بود، و بار دیگر در برکناری جانشین او، یعنی محمد مرسی از اخوان المسلمین، در ۳ ژوئیه‌ی ۲۰۱۳ وارد میدان شد. جان کری، وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده، از کودتا خواندن برکناری مرسی سر باز زد. اگر چنین می‌کرد، کابینه‌ی اوباما بنا به قانون مجبور بود کمک‌های نظامی به مصر را به حالت تعلیق درآورد، اقدامی که هیچ کابینه‌ای در آمریکا به‌طور جدی به آن فکر نمی‌کرد، چراکه قاهره به‌رغم دموکراتیزاسیون دروغین، اصلاحات اقتصادی شکست‌خورده و زیرپا گذاشتن جدی حقوق بشر با اسرائیل به صلح رسیده بود. مصر در طول دو سال و نیم دو رخداد سیاسی عظیم را تجربه کرد اما روابط میان ارتش‌های ایالات متحده و مصر کماکان روابطی نزدیک باقی ماند.

خصوصی‌سازی قسمت‌های بزرگی از بخش دولتی، آزادسازی تجارت و رشد بنگاه‌های خدمات مالی که با تعدیل ساختاری و اصلاحات اقتصادی صندوق بین‌المللی پول همراه شده بود، توأمان موانع و فرصت‌های تازه‌ای را در برابر ارتش‌های خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داد. به‌رغم نزدیکی این ارتش‌ها با توسعه‌ی اقتصادی دولت‌محور و ملی‌سازی بنگاه‌های خصوصی‌ای که پیش‌تر در مالکیت خارجی‌ها، اقلیت‌ها و گروهی که [بورژوازی] کمپرادور خوانده می‌شدند قرار داشت، چندان کسی از میان نظامیان به مدافعان اصولی سیاست‌های حمایت‌گرایانه بدل نشد. در مصر، ارتش مشتاقانه نه فقط از شرکت‌های خوشه‌ای خلیجی بلکه از سرمایه‌های چندملیتی غربی و آسیایی نیز به‌مثابه‌ی شریکان بنگاه‌های خصوصی استقبال کرد. [۲۶] بسیاری از این پروژه‌ها هیچ ربطی به مسائل دفاعی یا تدارک نیازهای ارتش نداشتند، بلکه هدف آن‌ها خلق درآمد از طریق فروش اقلام مصرفی نظیر رایانه و کولرهای گازی بود. [۲۷] در اردن، اصلی‌ترین موجودیت صنعتی ارتش، دفتر طراحی و توسعه‌ی ملک عبدالله نام دارد که بنا به مطالب تبلیغی رسمی خود دولت، بنگاه سرمایه‌گذاری مشترکی است با دست کم ۲۶ کمپانی خارجی مختلف که طیف وسیعی از کالاها را تولید می‌کنند، از جیره‌های غذایی نظامی و پوتین گرفته تا پهبادهای کوچک و وسایل نقلیه‌ی زرهی.

گسترش فعالیت‌های ارتش به شراکت‌های خارجی متنوع باعث شده افسران منفرد با راحتی بیش‌تری بتوانند به کنترل دارایی‌های مولد اساسی و استفاده از آن‌ها در جهت ساختن شبکه‌های مستقل حامیان-مشتریان پردازند. [۲۸] حفظ شبکه‌های موجود و خلق شبکه‌های تازه نتیجه‌ی بهره‌گیری از زاغه‌های نفوذ [نظامیان] بوده و موجب تعمیق آن‌ها شده است. تولیدکنندگان سلاح اغلب به ایجاد روابط با افراد مشخصی می‌پردازند که آن‌ها را نزدیک به فرایند تصمیم‌گیری‌های مربوط به تدارکات می‌دانند. برای مثال در امارات متحده‌ی عربی، فرد مشخصی از اعضای خانواده‌ی سلطنتی واسطه‌ی اصلی و امید

صنایع دفاعی ایتالیایی برای عقد قرارداد با دولت محسوب می‌شود. پروژه‌های اقتصادی، صنایع و ساختارهای تصمیم‌گیری متعددی کماکان تحت کنترل عناصر گوناگونی از نیروهای مسلح باقی می‌ماند که اغلب نیز با شکاف‌هایی که از پیش پیرامون شاخه‌های خدماتی ساخته شده‌اند هم‌پوشانی دارند، مواردی نظیر خاندان‌های برآمده از تباری نظامی (نظیر الجزایر)، فارغ‌التحصیلان دانشکده‌های افسری یا برنامه‌ی آموزشی مشخص (نظیر مصر) و پیوندهای خانوادگی و قبیله‌ای با رژیم حاکم (نظیر سوریه، اردن، عراق پیش از ۲۰۰۳ و لیبی پیش از ۲۰۱۱). کنترل نیمه‌خودمختار بر پروژه‌ها و سیاست‌گذاری‌های موجود در ترکیب با دسترسی به سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری موجب تقویت این شبکه‌های مجزای حامیان-مشتریان شده است.

نظریه‌پردازان نوسازی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با خوشبینی بیش‌ازحدی پیش‌بینی می‌کردند که کادرهای افسران نظامی که به صورت حرفه‌ای آموزش دیده‌اند، می‌توانند همچون پادزهری در برابر موانع سیاسی داخلی عمل کنند، موانعی از جمله وجود سرمایه‌داران نه چندان کارسالار و زمین‌داران بزرگ ارتجاعی که مانع اقدامات توسعه‌ی روستایی بودند. امروزه به درجات مختلف در مصر، سوریه، ترکیه، اردن، الجزایر و ایران شاهد آن هستیم که ارتش‌های منطقه‌ای به شیادان فاسدی بدل شده‌اند که بنگاه‌های دولتی را از هم پاشانده و از سیاست‌های آزادسازی بهره می‌جویند تا به ثروت خود بیافزایند. [۲۹] خاندان سورِی طلاس که شامل وزیر دفاع پرسابقه و بسیاری از افسران رده‌بالای ارتش می‌شود، یکی از مثال‌های شاخص این مسئله‌اند. بنگاه اقتصادی آنان با نام مَس [MAS]، پس از عقد و تضمین قراردادهای متعددی با دولت شراکتش را با سرمایه‌های چندملیتی نظیر اوراسکوم [Orascom] و لافارژ [Lafarge] آغاز کرد و به شرکت خوشه‌ای پُرشاخه و درحال گسترشی بدل شد که منافع بی‌شماری در بخش‌های متعددی از اقتصاد داشت و این خاندان را به نماد فساد در سوریه بدل کرد. [۳۰] در اردن، خاندان المجالی از روابط خود بهره گرفت تا به بخش خصوصی وارد شود. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، عبدالهادی المجالی، که در مقاطع مختلف رئیس ستاد ارتش و سفیر اردن در ایالات متحده بود، یکی از نخستین شرکت‌های امنیتی خصوصی اردن را تأسیس کرد — آژانس دفاعی و امنیتی خاورمیانه [MEDSA]. [۳۱] فرزند او، سهیل المجالی ریاست فعلی شرکت پیمانکاری ام.آی.دی [MID Contracting] را بر عهده دارد که یکی از اصلی‌ترین سودبرندگان دوران رونق بازسازی عراق پس از جنگ محسوب می‌شود. پسر عموی او، شادی رمزی المجالی، نیز ریاست پیشین دفتر طراحی و توسعه‌ی ملک عبدالله دوم و نیز ریاست گروه سرمایه‌گذاری این مجموعه را بر عهده دارد. [۳۲]

دولت‌های کوچک‌تر خلیج فارس به لحاظ میزان نفوذ ارتش بر سیاست داخلی و اقتصاد مسیر متفاوتی را طی کرده‌اند. در این دولت‌ها، وفور منابع نفت و گاز، مخالفت اولیه‌ی بریتانیا و آمریکا با صنعتی‌شدن و

تنوع بخشی [به صنایع] و جمعیت نسبتاً اندک ظهور پایگاه‌های نظامی-صنعتی داخلی و ارتش‌های به لحاظ سیاسی قدرت مند را محدود ساخته بود. از نظر تاریخی، بسیاری از تشکیلات‌های نظامی، از کادرهای ارتش تا مهندسان و مشاوران فنی، از پرسنل خارجی یا جمعیت‌های اقلیت نظامی تشکیل شده است. هرچند جنگ خلیج در ۱۹۹۱ در هراس رژیم کویت در زمینه‌ی استخدام نیروهای نظامی مزدور خارجی نقش داشت، به‌طور کلی نیز استفاده از این نیروها عمدتاً غیرضروری شد، چراکه تا همین سال ۲۰۱۴ نیز نزدیک به ۵۰ هزار نیروی نظامی ایالات متحده در این کشور حضور داشتند. [۳۳] در خلال بخش عمده‌ای از سده‌ی بیستم، عامل اصلی مخارج نظامی و سیاست‌گذاری‌های صنعتی مرتبط با آن در کشورهای خلیج تلاش‌های مربوط به پروراندن اتحادها [ی نظامی] با دولت‌های غربی، عمدتاً ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و آلمان بوده است. این تلقی — فارغ از صحت و سقم آن — که نفوذ نظامی آمریکا در منطقه رو به افول است، در خلال ۵ سال گذشته بسیاری از دولت‌های خلیج فارس را به سمت تأسیس شکل‌های متنوعی از خدمت نظام وظیفه سوق داده است. آن‌ها همچنین در حال اعزام تعداد زیادی از افسران به آکادمی‌های نظامی نخبه، نظیر آکادمی نظامی سلطنتی بریتانیا در سندهارست، هستند. [۳۴]

عربستان سعودی نیز هرچند از جمعیت قابل توجهی برخوردار است و اساساً از امکان ساختن ارتشی قوی و مجموعه‌های نظامی-صنعتی برخوردار است، اما نظام سلطنتی در این کشور اغلب از حرکت در چنین مسیری ممانعت به عمل می‌آورد. در این کشور، راهبرد اصلی بقای رژیم برای مدت‌ها این بوده که ارتش به دو دسته‌ی مجزا تقسیم شود، نخست نیروهای مسلح سلطنت سعودی که تحت کنترل وزارت دفاع قرار دارند و دوم، گارد ملی عربی آل سعود و گردان گارد سلطنتی که از شبکه‌ی ارتباطی مجزایی برخوردارند و مستقیماً به پادشاه گزارش می‌دهند.

علاوه بر بحث مختصری که در مقاله‌ی تیموتی میچل [۳۵] آمده است، پژوهش‌های گسترده‌ای در رابطه با «باز یافت دلارهای نفتی» و شبکه‌ی «نفت-اسلحه» وجود دارد. [۳۶] رژیم‌های عربی کشورهای خلیج از دهه‌ی ۱۹۷۰ (و ایران پیش از انقلاب ۱۹۷۹) از درآمدهای صادرات نفتی‌شان برای ساخت یا سرمایه‌گذاری در توسعه‌ی نظام‌های تسلیحاتی گران‌قیمت از ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و آلمان، که همگی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان محصولات نفتی‌اند، استفاده کرده‌اند. این نظام‌های تسلیحاتی اغلب زائد هستند و تجهیزات (بعضاً ناسازگار با آن‌ها) نیز از تأمین‌کنندگان خارجی متعددی تهیه می‌شود. همان‌طور که مواردی نظیر ناتوانی کویت در دفاع از خود در برابر حمله‌ی ۱۹۹۰ عراق و نیز شکست ائتلاف نظامی سعودی و امارات برای بازگرداندن نامزد ریاست جمهوری مورد نظرشان از طریق جنگی پایان‌ناپذیر در یمن نشان داد، قراردادهای آموزشی و تجهیزات نظامی گران‌قیمت نمی‌توانند وجود ارتشی کارآمد را تضمین کنند.

عربستان سعودی بزرگ‌ترین واردکننده‌ی سلاح در جهان است (امارات نیز در مقام دوم قرار دارد) و بیش از نیمی از کل این صادرات از ایالات متحده وارد می‌شود. [۳۷] سعودی‌ها در ۲۰۱۸ فرمانی مبنی بر خرید سلاح‌هایی به ارزش ۱۴/۵ میلیارد دلار از ایالات متحده را امضا کردند. هرچند این رقمی کوچک در کل تولید ناخالص ملی ایالات متحده محسوب می‌شود، چنین قراردادهایی برای شرکت‌های منفرد بسیار حیاتی هستند. برای مثال، گزارش سالیانه‌ی لاک‌هید مارتین در سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که ۴۰ درصد از فروش خالص این شرکت به فروش بین‌المللی اختصاص داشته است. [۳۸] خود وجود چنین صنعتی نیز نقشی مهم در سرازیر کردن جریان سرمایه به ایالات متحده دارد: صنایع نظامی و هوایی دومین صادرکننده‌ی بزرگ محسوب می‌شود (صنایع نفتی جایگاه نخست را دارد) و بزرگ‌ترین تراز مثبت را در میان تمامی بخش‌های تولید کالایی به خود اختصاص داده است [۳۹] که آن را به بازیگر بسیار تأثیرگذار در میان شرکت‌ها بدل می‌کند.

موارد فراوانی از توافق‌نامه‌های سلاح در برابر نفت را می‌توان در مسابقه‌ی تسلیحاتی منطقه مشاهده کرد. کشورها در خلال جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق ۱۹۸۰-۱۹۸۸ به مبادله‌ی نفت در برابر تجهیزات نظامی از ژاپن، اتحاد جماهیر شوروی، برزیل، پاکستان، تایوان، فرانسه، کره، ایتالیا و هند می‌پرداختند. [۴۰] در ۱۹۸۳، زمانی که عراق از استخراج میزان کافی نفت برای برآورده کردن تعهداتش به فرانسه (در قبال خرید سلاح) بازمانده بود، کویت، قطر و عربستان سعودی به عرضه‌ی اضافی نفت پرداختند تا کسری‌های بغداد را جبران کنند. بار دیگر، حمله‌ی ۲۰۰۳ به عراق به رهبری ایالات متحده و تحریم‌ها علیه ایران باعث شد که این دو کشور به سمت قراردادهای نفت در برابر سلاح سوق یابند.

لیبی نیز در خلال دوران طولانی تحریم‌های غرب (۱۹۸۶-۲۰۰۳) به تهاتر نفت در ازای سلاح با کشورهای مختلف نظیر یوگسلاوی سابق و پس از تجزیه‌ی این کشور، صربستان، پرداخت. [۴۱] روسیه نیز در ۲۰۰۸ در ازای بخشش ۴/۵ میلیارد دلار از بدهی‌های لیبی به شوروی از زمان جنگ سرد، که بخش عمده‌ی آن به تجهیزات نظامی مربوط می‌شد، قراردادهای نظامی و غیرنظامی جدیدی را با این کشور عقد کرد. [۴۲] میلیشیای لیبی پس از سرنگونی معمر قذافی در ۲۰۱۱ نیز بیانیه‌هایی رسمی منتشر کرد که در قبال پرداخت به صورت محصولات نفتی از خریداران تقاضای سلاح می‌کرد. [۴۳]

خود همین قراردادها می‌توانند موجب افزایش بیش‌تر فروش سلاح شوند. برای مثال، فرانسه در نتیجه‌ی تلاش‌های بی‌نظیرش در رساندن جت‌های جنگنده به عراق در خلال جنگ با ایران (که بخشی از پرداخت‌های هزینه‌ی مربوط به آن را نیز به صورت نفت خام قبول کرده بود) بی‌درنگ موفق به عقد قراردادهای بزرگ فروش اسلحه با کویت و امارات شد که در خلال جنگ هشت ساله حامی بغداد بودند.

قابل توجه‌ترین نمونه از قراردادهای نفت در قبال سلاح، قرارداد ۵۰ میلیارد دلاری الیمامه میان عربستان سعودی و غول چندملیتی بی.ئی.ای سیستمز [BAE Systems] مستقر در لندن است. بریتانیا به منظور کنار زدن پیشنهاد رقیب از سوی فرانسه قبول کرد که در ازای سلاح‌هایش تقریباً نیم میلیون بشکه نفت قبول کند که عربستان سعودی متعهد به انتقال آن به شرکت‌های انگلیسی بریتیش پترولیم و رویال داچ شل شده است. [۴۴] دولت بریتانیا بابت فروش این نفت در بازارهای بین‌المللی ۳۰ میلیون دلار کمیسیون دریافت کرده و باقی عایدات را به بی.ئی.ای منتقل می‌کند. [۴۵] این قرارداد واجد شروطی مضاعف بود که از هم‌زیستی میان صنایع نفتی و نظامی بیش از پیش بهره می‌جست: سعودی‌ها به بی.ئی.ای نیاز داشتند تا شرکت‌های ثالث بریتانیایی دیگری را برای شراکت و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های سرمایه‌گذاری داخلی سعودی به خدمت بگیرد. در نهایت، بسیاری از شرکت‌هایی که بی.ئی.ای به این قرارداد وارد کرد کمپانی‌های نفتی و پتروشیمی اروپایی بودند. [۴۶]

بخش نظامی-صنعتی در حال تکامل است و الگوهای تجاری و تولیدی تازه‌ای را پدید می‌آورد. برای مثال، کمپانی‌های سعودی از خلال نصب سیستم‌های تسلیحاتی به تجهیزات پیشرفته‌ای نظیر هلی‌کوپترهای شاهین سیاه کمپانی لاک‌هید مارتین دست یافته‌اند؛ آن‌ها همین حالا هم به تولید قطعات موردنیاز برای هواپیماهای بی.ئی.ای مشغول شده‌اند. [۴۷] به قول آدام هنیه، طبقه‌ی سرمایه‌دار خلیجی‌ای شکل گرفته و در حال سرمایه‌گذاری در بخش‌های متعددی و رای نفت و گاز و محصولات مرتبط با آن است. [۴۸]

پیگیری بومی توسعه‌ی تسلیحات منطقه‌ای

تأسیسات نظامی-صنعتی پیشرفته همواره وجه‌مميزه‌ی قدرت جهانی و توسعه‌ی اقتصادی بوده است. از همان آغاز سده‌ی نوزدهم، مصر، ایران، مراکش و دولت مرکزی عثمانی در پی توسعه‌ی صنایع نظامی به‌مثابه‌ی برنامه‌ی مرکزی پروژه‌های نوسازی دولت و دفاع در برابر تهاجمات امپریالیستی غربی بوده‌اند. حاکم سرکش عثمانی در مصر، یعنی محمدعلی پاشا (۱۸۰۵-۱۸۴۸)، سازنده‌ی نخستین مجموعه‌ی نظامی-صنعتی منطقه بود که یک کشتی‌سازی و کارخانه‌های متعدد برای ساخت اسلحه، توپ و کشتی‌های جنگی و نیز کارخانه‌های ریسنده‌ی و بافندگی به‌منظور تولید لباس‌های فرم نظامی بود. [۴۹] ارتش محمدعلی با این تلاش صنعتی و نیز حمایت مشاوران فنی اروپایی به پایه‌ای برای دولت مدرن مصر بدل شد. با این‌حال، کارخانه‌ها در دهه‌ی ۱۸۳۰ دچار بحرانی چندوجهی شدند و پس از آن که اتحادی میان قدرت‌های اروپایی و عثمانی محمدعلی را در ۱۸۴۰ از مصر بیرون راند، این کارخانه‌ها نیز از تولید باز ایستادند. نوه‌ی محمدعلی، اسماعیل خدیو، تلاش کرد با هم‌کاری با ساموئل رمینگتون، سازنده‌ی اسلحه‌ی

آمریکایی، مسیر محمدعلی را دنبال کند و تعدادی کارخانه‌ی ادوات نظامی تأسیس کند که آن‌ها نیز در ۱۸۸۲ و پس از تهاجم و اشغال مصر توسط بریتانیا بسته شدند. [۵۰]

قریب به صد و پنجاه سال بعد، مصر بار دیگر در ۱۹۷۵ و با تأسیس سازمان عربی حمایت از صنعتی‌سازی تلاش کرد که تولید سلاح را در مرکز راهبرد صنعتی‌اش قرار دهد. معاهده‌ی صلح ۱۹۷۹ انور سادات با اسرائیل که در اصل با هدف ترکیب منابع و نیروی کار صنعتی مصر با سرمایه‌های دولت‌های خلیج فارس منعقد شده بود، برعکس به فرونشاندن حمایت این دولت‌ها انجامید. طولی نگذشت که این کشورها، از ترس جذابیت ایرانی انقلابی برای اقلیت‌های تحت سرکوب شیعه‌ی خود، سرمایه‌گذاری‌های خود را به سمت حمایت از بسیج نظامی-صنعتی عظیم عراق سوق دادند.

توسعه‌ی عراق، که از منظر نظامی در ۱۹۸۱ حتی قادر به ساخت مهمات و در ۱۹۸۹ قادر به ساخت موشک‌های بالستیک نبود، شامل جریان‌های آزاد اعتباری از ایالات متحده و اروپا و نیز انتقال چشم‌گیر فناوری می‌شد. [۵۱] بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۰ از هر هفت مجوز صادرات فناوری که ایالات متحده صادر می‌کرد، دو مورد آن مربوط به ارتش عراق می‌شد. [۵۲] بغداد هم‌چنین به عقد قراردادهایی با شرکت توسعه و پروژه‌های عربی که در لبنان مستقر بود پرداخت، شرکتی مشاوره‌ای که از سوی آنتونی زهلان (استاد فیزیک دانشگاه آمریکایی بیروت) تأسیس و از سوی حسیب صباغ تأمین مالی می‌شد و به حمایت از دانشمندان و دانشجویان عرب، به‌ویژه فلسطینی، می‌پرداخت و قصد داشت کارزار استخدامی عظیمی در جهت استخدام دانشمندان، مهندسان و تکنسین‌های عرب به راه بیندازد. [۵۳]

در عربستان سعودی، تلاش مشترک با کمک کمپانی‌های آمریکایی برای پرورش یک پایگاه نظامی و صنعتی بومی در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ متوقف شد، چراکه رژیم سعودی از این‌که زنجیره‌های تأمین تحت نفوذ خرابکاران در بیاید عمیقاً در هراس بود. پس از این تلاش شکست خورده، عربستان سعودی در ۲۰۱۷ نهاد تازه‌ای به نام صنایع نظامی عربستان به وجود آورد. به نظر می‌رسد که این تلاش بخشی از سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ شاهزاده بن سلمان باشد که شامل هدف افزایش دخالت تولیدات بومی در تأمین محتوای سیستم‌های تسلیحاتی کشور می‌شود. این تولیدات بومی در حال حاضر تنها ۲ درصد از درون‌دادهای این سیستم‌ها را تأمین می‌کنند. [۵۴] از آن‌جا که سعودی‌ها همین حالا هم به‌رغم نرخ بالای بیکاری با کمبود پرسنل مهندسی و فنی مواجه هستند، به احتمال زیاد از دستیابی به این هدف نیز باز می‌مانند.

امروزه به‌نظر می‌رسد که امارات متحده‌ی عربی دارای پیچیده‌ترین پایگاه نظامی-صنعتی منطقه است. این کشور در زمانی نسبتاً کوتاه موفق شد با تأسیس کسب‌وکارهای تازه، خرید بنگاه‌های داخلی موجود و

دراختیار گرفتن بنگاه‌های خارجی و بازتخصیص خطوط تولیدی آن‌ها به ساخت یک شرکت خوشه‌ای دولتی با ابعادی قابل توجه پردازد. آن‌ها همچنین موفق شده‌اند که در زمینه‌ی ساخت مهمات با دیگر دولت‌های عربی نظیر اردن و الجزایر هماهنگ شوند. دولت‌های بسیاری از جمله اردن، امارت و عربستان سعودی در حال حاضر دارای مجتمع‌های صنعتی و مناطق تجاری آزاد هستند که مختص به تحقیقات نظامی و تولیدات صنعتی است. [۵۵] انگیزه‌ی احیاء شده‌ی توسعه‌ی داخلی به کمک شرکای خارجی حتی بر دولت‌هایی نظیر الجزایر نیز که از اقتصادهایی کم‌تر یکپارچه برخوردارند اثر گذاشته است و [برای مثال] این کشور را در زمینه‌ی تولید وسایل نقلیه‌ی زرهی، پهباد، هلی‌کوپتر و وسایل نقلیه‌ی سنگین جابه‌جایی نیروهای نظامی به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های روسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، صربی و اماراتی سوق داده است. [۵۶] بسیاری از دولت‌ها صندوق سرمایه‌گذاری ویژه‌ای به راه انداخته‌اند تا به ترویج و رونق فعالیت‌های صنعتی-نظامی پردازد، این صندوق‌ها که در اختیار نیروهای نظامی قرار دارد، با سرمایه‌ی تولیدکنندگان سلاح خارجی و نیز درآمدهای نفتی تأمین می‌شوند. [۵۷]

خاورمیانه به مثابه‌ی بنیاد صنایع تسلیحاتی جهانی

آن‌چه نحوه‌ی تأثیر تجارت جهانی سلاح را بر خاورمیانه شکل می‌دهد، صرفاً دغدغه‌های رفاهی راهبردی یا سیاست‌های حمایتی هرروزه نیست. سرمایه‌داری به مثابه‌ی یک نظام همواره نیازمند رشد دائمی است. بنگاه‌ها (از جمله تولیدکنندگان سلاح) مجبورند یا رشد کنند یا از رقابت کنار روند. [۵۸] آن‌ها باید به حد بسنده برای بقا سود انباشت کنند یا سهم‌شان را از بازار با سرمایه‌گذاری مجدد در زمینه‌ی ماشین‌آلات یا فناوری جدید افزایش دهند و به کارآمدی خود بیافزایند. کاستن از هزینه‌های نیروی کار از طریق کاهش دستمزدها یکی دیگر از سازوکارهای رایج برای افزایش سود است. این صورت‌بندی جدید سرمایه متعاقباً امکان انباشت سودهای بزرگ‌تر را فراهم می‌کند.

این چنین رشد مداومی تنها از طریق کنار زدن موانع انباشت سرمایه میسر است. این موانع در حوزه‌ی صنایع تسلیحاتی عبارتند از: تحریم‌های خرید و فروش سلاح، محدودیت‌های صادرات، رکود تقاضا برای سلاح‌های جدید، کمبود پول نقد برای خرید سیستم‌های تسلیحاتی گران‌قیمت، هنجارهای موجود علیه استفاده از برخی سلاح‌های معین و غیاب بازارهای جدید. در خاورمیانه و شمال آفریقا به سادگی و با هزینه‌های کم بر بسیاری از این موانع غلبه شده است. تولیدکنندگان سلاح به دلیل جنگ‌های این منطقه، ثروت نفتی، رقابت‌های تسلیحاتی و وضعیت «استثنائی» این منطقه به مثابه‌ی منطقه‌ای که برخی هنجارها [ی بین‌المللی] بر آن مصداق ندارد، همواره این منطقه را به مثابه‌ی منبعی برای رشد تولیدات

نظامی تلقی می‌کنند. از همین‌رو، منابع قابل توجهی را صرف بازاریابی تجهیزات و فناوری‌های نظامی در این منطقه می‌کنند. [۵۹]

کشورهایی که درگیر خصومت‌های درازمدت هستند مشتری‌هایی وسوسه‌انگیز محسوب می‌شوند. عراق در خلال جنگش با ایران، میزبان صدها شرکت غربی بود که به طراحی، ساخت، تجهیز و حفظ‌ونگه‌داری تحقیقات و تجهیزات تولید نظامی مشغول بودند. [۶۰] این کشور، هم‌چنین ده‌ها هزار دانشمند، مهندس و تکنسین خارجی بسیار ماهر را به خود جذب کرد که به ازای دستمزدهای دست‌ودل‌بازانه به بغداد سفر کردند. [۶۱] درگیری‌های دوجانبه‌ی دیگر نظیر ترکیه و یونان و مصر و اسرائیل نیز درجات بالا و مشابهی از فروش و آموزش نظامی خارجی را تجربه کرده‌اند. این چهار کشور به مدت دو دهه بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان کمک‌های نظامی خارجی ایالات‌متحده بودند که در قالب کمک‌ها و وام‌های یارانه‌ای از این کشور بیش از ۶۰ میلیارد دلار را به منظور خرید سلاح بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۹۴ به خود اختصاص دادند. [۶۲]

امروزه ترکیه، یونان، مصر و اسرائیل همگی از صنایع نظامی داخلی چشم‌گیری برخوردارند. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، ترکیه برنامه‌ی بلندپروازانه‌ای را برای توسعه‌ی پایگاه نظامی-صنعتی‌اش از رهگذر شراکت با شرکت‌های خارجی آغاز کرد. این برنامه اینک سالیانه نزدیک به ۷ میلیارد دلار عایدی دارد و به تازگی شامل قراردادی چند میلیارد دلاری با قطر در زمینه‌ی تولید تانک می‌شود. [۶۳] مشوق‌های دولت ترکیه بسیاری از بنگاه‌ها را که در آغاز علاقه‌ای به شرکت در تولید سلاح نداشته‌اند به بخش نظامی کشانده و در رشد گرایش جهانی در جهت نظامی‌سازی اقتصادی سهیم است. [۶۴]

قوانینی که از ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۸ در آمریکا به تصویب رسیدند به اسرائیل اجازه دادند که برخلاف دیگر دریافت‌کنندگان کمک‌های نظامی، ۲۶/۳ درصد از بودجه‌ی کمکی نظامی را صرف خرید کالاها و خدماتی کند که در خود اسرائیل تولید شده است. [۶۵] شرکت‌های نظامی آمریکایی که زیرشاخه‌هایی تابعه را در اسرائیل تأسیس کرده‌اند به‌لحاظ تاریخی می‌توانند هم از صادرات به اسرائیل سود ببرند و هم از قراردادهایی که به شاخه‌های تابعه‌شان در اسرائیل واگذار شده است. [۶۶] تفاهم‌نامه‌ی ۲۰۱۶ که متعهد شده در خلال بازه‌ی زمانی ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۸ رقم ۳۸ میلیارد دلار را به کمک‌های نظامی ایالات‌متحده به اسرائیل اختصاص دهد، مستلزم این شرط تدریجی است که تمامی کمک‌های آتی در ایالات‌متحده خرج شود. متعاقباً، شرکت‌های اسلحه‌سازی اسرائیلی نیز در پی جلب شراکت شرکت‌های آمریکایی هستند تا بتوانند طرف قرارداد هم دولت اسرائیل و هم ایالات‌متحده قرار گیرند. اطلاعات بیش‌تر در زمینه‌ی این قراردادها را می‌توان در مقاله‌ی جوئل بنین یافت. [۶۷] همانند مصر و اردن، افسران بازنشسته‌ی اسرائیلی نیز مکرراً به

مالکان یا مدیران شرکت‌های تابعه‌ی محلی و پیمانکارانی بدل می‌شوند که از توافق‌نامه‌های تولید، تحقیق و توسعه‌ی مشترک با شرکت‌های آمریکایی بیش‌ترین سودها را کسب می‌کنند.[۶۸]

بازارهای عمده‌ی دیپلماتیک نیز هم‌چون جنگ فرصت‌های چشم‌گیری را در اختیار تولیدکنندگان اسلحه قرار می‌دهد. جدا شدن مصر از اتحادش با شوروی پس از جنگ ۱۹۷۳ و نزدیکی‌اش به ایالات متحده، جریان سود جدیدی را نصیب تولیدکنندگان اسلحه‌ی آمریکایی کرد. استقلال عمان (۱۹۵۱)، کویت (۱۹۶۱) و امارات متحده‌ی عربی (۱۹۷۱) نیز به آن‌ها اجازه داد تا منابع تسلیحاتی خود را تنوع بخشند. این کشورها پس از یک دوره خرید انحصاری از بریتانیا، سفارش از دیگر تأمین‌کنندگان آمریکایی و دیگر کشورهای غربی را نیز آغاز کردند. شکل دادن و استقرار مناسب جدید عرضه [با تأمین‌کنندگان جدید] احتمالاً شامل بازدید و سرویس کامل تسلیحات موجود نیز می‌شود و می‌تواند سودهای فراوانی را برای صادرکنندگان نظامی این تأمین‌کنندگان جدید به همراه بیاورد.

به همین ترتیب، کاهش تدریجی تحریم‌ها و کاستن از انزوای تحمیلی غرب به برخی کشورها نظیر لیبی (در ۲۰۰۴) و عراق (پس از حمله‌ی ۲۰۰۳) موجب پدید آمدن روزه‌هایی برای تولیدکنندگان سلاح غربی شد. دسترسی دولت‌های خلیج فارس به منابع مالی نقدی و راهبردهای اقتصادی تنوع‌بخشی در آن‌ها این کشورها را به هدف اصلی شرکت‌های نظامی‌ای بدل کرده است و هریک از این شرکت‌ها در این کشورها هیئت مدیره‌های منطقه‌ای و شرکت‌های تابعه‌ی قابل توجهی تأسیس کرده‌اند. امارات متحده‌ی عربی حتی مستقیماً برای این شرکت‌ها بسته‌های مالی پیش‌سرمایه‌گذاری تهیه کرده تا مشوقی باشد برای توسعه‌ی نسل جدید سیستم‌های تسلیحاتی. امارات در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ به تأمین مالی پروژه‌هایی پرداخت نظیر توسعه‌ی مجموعه‌ی مهمات هدایت‌شونده‌ی جی.ئی. سی-مارکونی و نیز برنامه‌های به‌روزرسانی رادارهای لیزری ای.پی.جی ۶۸ شرکت نورترپ گرومان.[۶۹] امارات در سال ۲۰۰۴ مبلغ ۳ میلیارد دلار به شرکت لاک‌هید مارتین پرداخت تا پروژه‌ی توسعه‌ی نوع تازه و بهبودیافته‌ای از هواپیمای اف-۱۶ را تأمین مالی کند، نوع تازه‌ای از این هواپیما که حتی از نمونه‌های مشابه مورد استفاده‌ی نیروی هوایی آمریکا پیشرفته‌تر است.[۷۰] این قراردادهای صادراتی به‌هنگام در زمینه‌ی تسلیحاتی، موجب رونق پیشرفته‌ترین فناوری‌ها شده و هم‌چون مشوقی برای دولت‌های میزبان عمل می‌کند تا در زمینه‌ی تحقیق و توسعه‌ی نسل‌های آتی سلاح‌ها سرمایه‌گذاری بیش‌تری انجام دهند. این تقاضای پیش‌بینی‌پذیر و تضمین‌شده باعث شده که تولیدکنندگان سلاح در زمره‌ی سودآورترین بنگاه‌های اقتصادی درآیند و هم‌چنین، رقابت‌های تسلیحاتی در خاورمیانه و ورای آن شدت گیرد.

روشنفکران و لابی‌گران حوزه‌ی سیاست خارجی و نظامی نیز روبنایی را شکل می‌دهند که در مجموعه‌های نظامی-صنعتی جهانی درهم تنیده‌اند و شدیداً بر سیاست منطقه‌ای اثر می‌گذارند؛ توجیحات مربوط به تأمین

امنیت و انگیزه‌ی سود به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. [۷۱] اکثر نهادهای سیاست‌گذاری مستقر در واشنگتن (یا همان اتاق‌های فکر) نظیر نهاد بین‌المللی مطالعات راهبردی، نهاد بروکینگز، مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی و نهاد دولت‌های عربی خلیج، همگی در تولید مطالبی سهیم‌اند که شکلی از سیاست خارجی تهاجمی را ترویج می‌کند. از بین ۲۵ اتاق فکر آمریکایی‌ای که بیش از همه به مطالبشان ارجاع داده می‌شود، دوازده مورد آن‌ها مبالغ قابل‌توجهی را از تولیدکنندگان اسلحه دریافت می‌کنند. [۷۲] دولت‌های خلیج فارس مبالغ عظیمی را خرج تأثیرگذاری بر کارزارهای سیاسی می‌کنند و از بزرگ‌ترین حامیان مالی اتاق‌های فکر آمریکایی هستند که بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ بیش از ۸۵ میلیون دلار به ۹ مؤسسه از چنین مؤسساتی اعطا کرده‌اند. اغلب این بودجه‌ها در بین سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۷ و با هدف به حاشیه راندن انتقادات از کارزار بمباران یمن از سوی عربستان و امارات و تضعیف برنامه‌ی هسته‌ای ایران پرداخت شدند. [۷۳] این حمایت‌های مالی هم تا حدی ابعاد محدود مخالفت با جنگ یمن از سوی حلقه‌های سیاست خارجی ایالات متحده و کنگره را (دست‌کم تا زمان قتل جمال خاشقچی در اکتبر ۲۰۱۸) توضیح می‌دهند و هم ترویج برنامه‌های جدید دفاعی و صادرات اسلحه را. امارات در سال ۲۰۱۶ رقمی معادل ۲۵۰ هزار دلار را خرج یک مقاله‌ی سیاست‌گذاری در یکی از اتاق‌فکرهای مهم آمریکا کرد که استدلال آن به طرفداری از تسهیل رژیم‌های کنترلی محدودیت انتقال فناوری‌های موشکی‌ای بود که صادرات پهبادهای پیشرفته را به امارات ممنوع می‌ساخت. دو ماه پس از انتشار این مقاله، گروهی از نمایندگان هر دو حزب اصلی ایالات متحده به ترامپ نامه‌ای نوشتند و با بهره‌گیری از همان استدلال‌های مقاله‌ی مذکور او با فروش پهبادها به امارات تحت فشار قرار دادند. [۷۴] سایر دولت‌ها نظیر لیبی، سوریه، تونس و مصر نیز شرکت‌های رأی‌زنی‌ای با دستمزدهای بالا را برقرار کرده‌اند تا بتوانند مطالبی را در روزنامه‌های آمریکایی منتشر سازند، ملاقات‌های خصوصی قابل‌اعتمادی را با سران پرنفوذ دولت ترتیب دهند و به حمایت مالی از مطالب و یادداشت‌هایی بپردازند که، اغلب در تقابل با مخالفت‌ها علیه قراردادهای دفاعی بزرگ، طرفداری از سیاست‌گذاری‌های مطلوبشان را ترویج می‌کنند، که این‌ها همه شیوه‌های متفاوت دیگری هستند که تجارت اسلحه و امتیازهای انحصاری نظامی از این طریق بر سیاست‌گذاری‌ها و الگوهای مخارج دولتی اثر می‌گذارند. [۷۵]

تقویت ارتش‌ها و افزایش تقابل‌های منطقه‌ای

مواردی نظیر میراث سیاست‌گذاری‌های نظامی استعماری، مداخلات نظامی خارجی، رقابت‌های تسلیحاتی، [سیاست‌های] سرکوبگر امنیت داخلی و نظامی‌گری اقتصادی فزاینده همگی در پیکربندی‌های سیاسی، چالش‌های اقتصادی و مداخله‌های نظامی روبه‌افزایش دولت‌ها در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا پراهمیت محسوب می‌شوند. هشت کشور از میان پانزده کشوری که بیش‌ترین درصد از تولید ناخالص

ملی‌شان را به مخارج نظامی اختصاص می‌دهند در خاورمیانه قرار دارند.[۷۶] این مخارج همراه شده است با نمادهای نظامی‌گری هم‌چون رژه‌های نظامی تبلیغاتی در عربستان سعودی و کارزارهای تبلیغاتی طراحی شده توسط متخصصان این امر در شاخه‌های نظامی گوناگون امارات متحده‌ی عربی. افزایش مخارج نظامی هم‌چنین موجب افزایش تعامل میان ارتش‌های منطقه‌ای از رهگذر اقدام‌های مشترک و کارزارهای هماهنگ‌شده‌ای می‌شود که [لزوماً] از حمایت آشکار ایالات متحده نیز برخوردار نیستند. پایان توانایی ایالات متحده برای تحمیل شراکت‌ها و پیامدهای منطقه‌ای موهبتی برای اروپاییان و سایر دولت‌های خارجی بوده است. شرکت‌های این کشورها در حال تجدید پروژه‌های مشترک با دیکتاتورهای منطقه هستند، آن‌هم پس از وقفه‌ای که به دنبال خیزش‌های عربی سال ۲۰۱۰ پدید آمد. رقم خالص سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم در مصر، ذیل دیکتاتوری نظامی [عبدالفتاح] سیسی، دائماً در حال افزایش بوده و از رقم ۲/۸ میلیارد دلار در ۲۰۱۲ به ۷/۴ میلیارد دلار در ۲۰۱۷ رسیده است.[۷۷] هرچند ۴ کشور از ۶ سرمایه‌گذار بزرگ در این زمینه دموکراسی‌های غربی هستند، دغدغه‌ها در رابطه با حکمرانی مسئولانه و حقوق بشر چندان هم مانعی جدی بر سر راه فروش اسلحه به این کشور نبوده است.[۷۸] قراردادهای فروش سلاح هم در آخرین هفته‌های دوران حسنی مبارک بسته شدند و هم در خلال دولت موقت شوری عالی نیروهای مسلح. به بیان دیگر، بی‌ثباتی رژیم [سیاسی] مانعی بر سر راه عقد قراردادهای جدید نیست، به‌ویژه زمانی که بسیاری از این قراردادها با تضمین‌های مربوط به وام‌های صادراتی از سوی کشورهای میزبان شرکت‌های فروشنده همراه می‌شوند و این شرکت‌ها را مطمئن می‌سازند که فارغ از پیامدهای سیاست داخلی در این کشورها، آن‌ها به پولشان خواهند رسید.[۷۹] این تضمین‌ها هم‌چنین سهمی را نیز برای ارتش‌های منطقه‌ای در نظر می‌گیرند. مصر در نمایشگاه سلاحی که در ۲۰۱۸ برگزار کرد، طیف گسترده‌ای از محصولات را که در داخل کشور در دسترس بودند (و در همین کشور تولید یا با مجوز شرکت مادر مونتاژ شده بودند) به نمایش گذاشت، محصولات شامل سیستم‌های دفاع هوایی، پهپادها، وسایل نقلیه‌ی زرهی، کشتی‌های جنگی کوچک، جت‌های آموزشی، لانچرهای موشک و دستگاه‌های خنثی‌سازی مین.[۸۰] بدون شک جریان‌ها و امواج [سرمایه‌گذاری‌های نظامی] مشابهی که در دوران بازسازی پس از درگیری‌ها در سوریه و لیبی فراخواهد رسید، نقشی مضاعف در برجسته‌سازی ردپای نظامی-صنعتی این منطقه خواهد داشت. متأسفانه، میراث جنگ و ویرانی اقتصادی کماکان زنده است و به جنب‌وجوش خود ادامه می‌دهد.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Shana Marshall (2021), “Regional Militaries and the Global military-industrial complex” in A critical political economy of the Middle East and North Africa, edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press.

یادداشت‌ها:

[1]. James T. Quinlivan, “Coup-Proofing: Its Practice and Consequences in the Middle East,” *International Security* 24, no. 2 (1999): 131–65.

[2]. Mehran Kamrava, “Military Professionalization and Civil-Military Relations in the Middle East,” *Political Science Quarterly* 115, no. 1 (2000): 68.

[۳]. Bedouin؛ در لغت به معنای بدوی و بادیه‌نشین است اما به صورت خاص به برخی قبایلی اطلاق می‌شود که از اواخر سده‌ی هجدهم به بعد در شبه‌جزیره‌ی عربستان و بخش‌هایی از سوریه‌ی بزرگ ساکن بودند. در این معنا بادیه‌نشین را باید لفظی خاص برای اشاره به گروه‌هایی دانست که از همین پس‌زمینه‌ی قومی برآمده‌اند اما، به‌خصوص در سده‌ی بیستم، لزوماً شیوه‌ی حیات بادیه‌نشینی را دنبال نمی‌کنند - م.

[4]. Hisham Sharabi, “Parliamentary Government and Military Autocracy in the Middle East, *Orbis*, no. 4 (1960): 338–55.

[5]. P. J. Vatikiotis, *The Egyptian Army in Politics* (Bloomington: Indiana University Press, 1961), 240.

[6]. Joseph La Palombara, *Bureaucracy and Political Development* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1963), 31.

[7]. Lucien Pye, *Armies in the Process of Political Modernization* (Cambridge, MA: Center for International Studies, Massachusetts Institute of Technology, 1959), 16.

[۸]. این پدیده منحصر به کشورهای جنوب جهانی نیست. گردان‌های مهندسی ارتش ایالات‌متحد نیز پروژه‌های زیرساختی بزرگ متعددی را انجام داده‌اند، از جمله کانال پاناما، تجهیزات مربوط به بنادر تجاری و نیروگاه‌های آبی-برقی.

[9]. Elizabeth Picard, “Arab Military in Politics: From Revolutionary Plot to Authoritarian Regime,” In *The Arab State*, ed. Giacomo Luciani (Berkeley: University of California Press, 1990), 181–219.

[10]. Lahcen Achy, “The Breakdown of the Arab Authoritarian Bargain,” *Carnegie Middle East Center*, January 9, 2012, <http://carnegie-mec.org/2012/01/09/breakdown-of-arab-authoritarian-bargain-pub-46414>.

[۱۱]. سادات پس از امضای معاهده‌ی صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹ نیازمند آن بود که انرژی ارتشی را که سه دهه‌ی گذشته را به صورت رسمی صرفِ بسیج برای جنگ کرده بود به جهت تازه‌ای سوق دهد. این ارتش همراه با NASPO [انجمن ملی مأموران تدارک دولتی آمریکا] به حوزه‌ی کشاورزی، فرآوری موادغذایی، الکترونیک، تجهیزات حفظ‌ونگهداری و معادن وارد شده بود.

Transparency International, *The Officers Republic: The Egyptian Military and Abuse of Power*, 2018, <https://ti-defence.org/publications/the-officers-republic/>, 9.

[۱۲]. ابوغزاله این شبکه‌ی ارتباطی‌اش را زمانی پدید آورد که به‌عنوان وابسته‌ی نظامی در سفارت آمریکا کار می‌کرد.

Robert Springborg, “The President and the Field Marshal: Civil-Military Relations in Egypt Today,” *Middle East Report*, no. 147 (Summer 1987): 4–16.

[13]. Philippe Droz-Vincent, “From Political to Economic Actors: The Changing Role of Middle Eastern Armies,” in *Debating Arab Authoritarianism: Dynamics and Durability in Nondemocratic Regimes*, ed. Oliver Schlumberger (Stanford, CA: Stanford University Press, 2007), 195–211.

[14]. Fred Lawson, “Neglected Aspects of the Security Dilemma,” in *The Many Faces of National Security in the Arab World*, ed. Rex Brynen, Bahgat Korany, and Paul Noble (London: Palgrave Macmillan, 1993), 109; Timothy Hoyt, *Military Industry and Regional Defense Policy: India, Iraq, and Israel* (New York: Routledge, 2006), 124.

[15]. Bassam Haddad, *Business Networks in Syria: The Political Economy of Authoritarian Resilience* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2011); Shana Marshall and Joshua Stacher, “Egypt’s Generals and Transnational Capital,” *Middle East Report*, no. 262 (Spring 2012): 12–18.

[16]. Sevkett Pamuk, “Estimating Economic Growth in the Middle East Since 1820,” *Journal of Economic History* 66, no. 3 (2006): 809–27.

[17]. Gu Guan-Fu, “Soviet Aid to the Third World: An Analysis of Its Strategy,” *Soviet Studies* 35, no. 1 (1983): 71–89.

[۱۸]. دولت‌های آسیای شرقی از رهگذر محدودیت‌های تجاری و پرداخت یارانه در قبال قیمت‌های ضررده شرکت‌ها توانستند از آن‌ها در برابر واردات رقابتی حمایت کنند تا این شرکت‌ها بتوانند سهمی را در بازارهای خارجی پیدا کنند.

Dani Rodrik, “Getting Globalization Right: The East Asian Tigers,” *OECD Insights*, May 3, 2012, <http://oecdinsights.org/2012/05/03/getting-globalization-right-the-east-asian-tigers/>.

[19]. US Embassy Cables: Egyptian Military's Influence in Decline, US Told," The Guardian, February 3, 2011, <https://www.theguardian.com/world/us-embassy-cables-documents/171176>.

[20]. Hicham Bou Nassif, "Wedded to Mubarak: The Second Careers and Financial Rewards of Egypt's Military Elite, 1981–2011," Middle East Journal 67, no. 4 (Autumn 2013): 509–30.

[21]. Yezid Sayigh, "Above the State: The Officers' Republic in Egypt," Carnegie Endowment for International Peace, 2012, <https://carnegie-mec.org/2012/08/01/above-state-officers-republic-in-egypt-pub-48972>.

[22]. Jesse Dillon Savage and Jonathan Caverley, "When Human Capital Threatens the Capitol: Foreign Aid in the Form of Military Training and Coups," Journal of Peace Research 54, no. 4 (2017): 542–57.

[۲۳]. خشونت داخلی بالاگرفته در الجزایر که از لیبی و مالی نشئت می‌گیرد، بعضاً به معنای این است که از نیروهای خدمت نظام‌وظیفه به‌عنوان محافظان امنیتی بنگاه‌های ارتشی و دولتی‌ای نظیر تأسیسات گازی، و نه کارخانه‌های معمولی یا شغل‌های خدماتی، استفاده می‌شود. در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز زمانی که جنگ بین ارتش و جبهه اسلامیة للإنقاذ (FIS) در اوج خود بود، اوضاع از همین قرار بود.

[24]. Anne Marie Baylouny, Privatizing Welfare in the Middle East: Kin Mutual Aid Associations in Jordan and Lebanon (Bloomington: Indiana University Press, 2010), 57–58.

[25]. Gordon Adams, The Politics of Defense Contracting: The Iron Triangle (New Brunswick, NJ: Transaction, 1982), 24.

[26]. Marshall and Stacher, "Egypt's Generals."

[۲۷]. ارتش مصر تحت لیسانس شرکت چندملیتی چینی هیسنس [Hisense] به تولید کولرهای گازی می‌پردازد و مالک ۱۰ درصد از سهام گروه تولیدی خرافی در خلیج فارس است که شرکتی عربی و تولیدکننده‌ی رایانه محسوب می‌شود.

Marshall and Stacher, "Egypt's Generals"

[۲۸]. گزارش دولت ایالات‌متحده در ۱۹۹۴ از «دلایان» و «پیمانکاران مستقل» که از سوی شرکت‌های دفاعی آمریکایی استخدام شده است می‌خواهد که تعهدات ثانویه‌ی قراردادهایشان را در مصر عملی سازند، زبانی که برای اشاره به این گروه‌ها استفاده می‌شود به‌طرز مشکوکی شبیه به اصطلاحاتی نظیر «کارچاق‌کن»، «عامل» و «واسطه» است، یعنی اصطلاحاتی که به صورت تاریخی در تجارت اسلحه‌ی این منطقه رواج داشته است. درحالی‌که زمانی این مسئولیت مجراهای دولتی رسمی بود که به این تعهدات عمل کنند، در حال حاضر این روابط روابطی است مربوط به مأموران رسمی دولت، عاملان آن‌ها و مدیران شرکت‌های دفاعی آمریکایی.

GAO Report, "Military Exports: Concerns over Offsets Generated with US Foreign Military Financing Program Funds," GAO/NSIAD-94-127, June 22, 1994, 19.

[29]. Zeinab Abul-Magd and Elke Grawert, eds., *Businessmen in Arms: How the Military and Other Armed Groups Profit in the MENA Region* (Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2016).

[30]. Aron Lund, "The Factory: A Glimpse into Syria's War Economy," Century Foundation, February 2018, <https://tcf.org/content/report/factory-glimpse-syrias-war-economy/?agreed=1#easy-footnote-bottom-22>.

[۳۱]. طبق اعلام خود این شرکت، MEDSA در پاسخ به تقاضای فزاینده از سوی بانک‌های خصوصی برای تأمین امنیت پدید آمد. اما در واقع، این نیروی پلیس اردن بود که به بانک‌ها فشار می‌آورد تا سیستم‌ها و چارچوب‌های امنیتی پیچیده‌ای را به کار گیرند که مستلزم استفاده از پرسنل مسلح بود (و بنابراین، «تقاضا»یی برای تأسیس MEDSA پدید می‌آمد). نک به:

Virginie Collombier, "Private Security . . . Not a Business Like Any Other," Arab Reform Initiative (September 2011), <https://www.arab-reform.net/en/node/573>.

[32]. Shana Marshall, "Jordan's Military-Industrial Complex and the Middle East's New Model Army," *Middle East Report*, no. 267 (Summer 2013): 42–45.

[۳۳]. اکثریت سربازان کویتی در زمان حمله‌ی عراق در ۱۹۹۱ خارجی، از جمله فلسطینی و اردنی، بودند که از قضا دولت‌هایشان در این درگیری از عراق پشتیبانی کرده بود. مسئله‌ی وفاداری این سربازان در دوران پس از جنگ به پاکسازی‌های گسترده‌ای منجر شد که تقریباً تمامی اعراب غیرکویتی را از ارتش بیرون کرد و اثرات منفی درازمدتی بر اقتصادهای این کشورها پدید آورد.

[34]. Nicholas Watt, "'Sandhurst Sheikhs': Calls to Stop Training Cadets from Gulf States with Bad Rights Records," *The Guardian*, January 22, 2016, <https://www.theguardian.com/uk-news/2016/jan/22/sandhurst-sheikhs-calls-to-stop-training-cadets-from-gulf-states-with-bad-rights-records>.

[35]. Mitchell, Timothy (2021), *Ten Propositions on Oil*, in *A critical political economy of the Middle East and North Africa*, edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press.

[36]. Jonathan Nitzan and Shimshon Bichler, "Bringing Capital Accumulation Back In: The Weapondollar-Petrodollar Coalition—Military Contractors, Oil Companies and Middle East 'Energy Conflicts,'" *Review of International Political Economy* 2, no. 3 (Summer 1995): 446–515.

- [37]. Ed Crooks, “Five Charts That Explain Saudi Arabia’s Importance to the Global Arms Trade,” *Financial Times*, October 22, 2018, <https://www.ft.com/content/dd836c34-d60b-11e8-a854-33d6f82e62f8>.
- [38]. Lockheed Martin, 2018 Annual Report on US Securities and Exchange Commission Form 10-K, <https://investors.lockheedmartin.com/static-files/141388f7-0aec-492e-8fb1-9884c4d91ee2>, 83.
- [39]. Keith Webster, “It’s Time to Update US Defense Export Policies,” *Defense News*, August 13, 2018, <https://www.defensenews.com/top-100/2018/08/09/its-time-to-update-us-defense-export-policies/>.
- [40]. US International Trade Commission, “Assessment of the Effects of Barter and Countertrade Transactions on U.S. Industries: Report on Investigation No. 332-185 Under Section 332 of the Tariff Act of 1930.” USITC Publication 1766 (October 1985), <https://www.usitc.gov/publications/332/pub1766.pdf>, 45.
- [41]. Chris Hedges, “Serbs Said to Ship Arms to Libya in Effort to Evade U.N. Sanctions,” *New York Times*, November 7, 1996, <https://www.nytimes.com/1996/11/07/world/serbs-said-to-ship-arms-to-libya-in-effort-to-evade-un-sanctions.html>.
- [42]. Oleg Shchedrov, “Russia Writes Off Libya’s Cold War Debt in Exchange for Contracts,” *New York Times*, April 17, 2008, <https://www.nytimes.com/2008/04/17/business/worldbusiness/17iht-rusbiz.4.12106999.html>.
- [43]. Spencer Ackerman, “Libyan Rebels Want to Trade Oil for Guns,” *Wired*, April 1, 2011, <https://www.wired.com/2011/04/libyan-rebels-want-to-trade-oil-for-guns/>.
- [44]. Frederic S. Pearson, “The Priorities of Arms Importing States Reviewed,” *Arms Control* 9, no. 2 (1988): 179.
- [45]. Chris Thompson, “Planned International Technology Transfer: The ‘Economic Offset’ Example in Saudi Arabia,” *Digest of Middle East Studies* 3, no. 1 (1994): 8.
- [46]. M. A. Ramady, *The Saudi Arabian Economy: Policies, Achievements, and Challenges* (New York: Springer, 2005), 284–86.
- [47]. Ahmed Al Omran and Peggy Hollinger, “Saudi Arabia Beefs Up Plans for Domestic Defence Industry,” *Financial Times*, March 15, 2018, <https://www.ft.com/content/88427260-2765-11e8-b27e-cc62a39d57a0>.

[48]. Hanieh, Adam (2021), Rethinking Class and state in the Gulf Cooperation Council, in A critical political economy of the Middle East and North Africa, edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press.

[49]. Khaled Fahmy, All the Pasha's Men (Cairo: American University in Cairo Press, 2002).

[50]. John P. Dunn, Khedive Ismail's Army (New York: Routledge, 2005), 68–70.

[51]. Mark Kagan, "Iraq's Case: The International Missile Trade and Proliferation," in The International Missile Bazaar: The New Suppliers' Network, ed. William C. Potter and Harlan W. Jencks (Boulder, CO: Westview, 1994), 181.

[52]. R. Jeffrey Smith, "Dozens of U.S. Items Used in Iraq Arms," Washington Post, July 22, 1992.

[53]. Mark Kagan, "Iraq's Case," 192.

[54]. Vision 2030, <https://vision2030.gov.sa/en/node/226>. See also Souhail Karam, "Saudi Arabia Opens Military Supply to Local Firms," Reuters News Agency, February 7, 2010, <https://www.reuters.com/article/idUSLDE616043>.

[55]. Florence Gaub and Zoe Stanley-Lockman, "Defense Industries in Arab States: Players and Strategies," European Union Institute for Security Studies (March 22, 2017), Chaillot Paper no. 141, <https://www.iss.europa.eu/content/defence-industries-arab-states-players-and-strategies>.

[56]. Tom Kington, "Algeria to Beef Up Defense with Leonardo Helicopter Deal," DefenseNews, August 19, 2016:

<https://www.defensenews.com/air/2016/08/19/algeria-to-beef-up-defense-with-leonardo-helicopter-deal/>; Dalia Ghanem Yazbeck, "The Algerian Army: Cooperation, Not Intervention," l'Istituto per gli Studi di Politica Internazionale, December 7, 2017, <https://www.ispionline.it/it/pubblicazione/algerian-army-cooperation-not-intervention-19132>.

[57]. بخشی از برنامه‌های مربوط به تولیدات دفاعی عربستان از قبل درآمدهای نیروگاه آرامکو تأمین می‌شود. Shana Marshall, "The New Politics of Patronage: The Arms Trade and Clientelism in the Arab World," (PhD diss., University of Maryland, 2012), <http://hdl.handle.net/1903/12970>.

[58]. دیوید هاروی در مقاله‌ی زیر، پویه‌های الزامات رشد، موانع انباشت و چگونگی غلبه بر آنان را توضیح می‌دهد:

“The Geography of Capitalist Accumulation: A Reconstruction of the Marxian Theory,” *Antipode* 7, no. 2 (1975): 9–10.

[59]. John Dowdy and Elizabeth Oakes, “Defense Outlook 2017: A Global Survey of Defense-Industry Executives,” McKinsey and Company, April 2015, <https://www.mckinsey.com/industries/aerospace-and-defense/our-insights/defense-outlook-2017-a-global-survey-of-defense-industry-executives>.

[60]. Kagan, “Iraq’s Case,” 187.

[61]. Kagan, “Iraq’s Case,” 185.

[62]. GAO, “Military Exports: Concerns over Offsets Generated with U.S. Foreign Military Financing Program Funds,” GAO/NSIAD-94-127, June 22, 1994.

[63]. Metin Gurcan, “Turkish Defense Industry at Critical Juncture,” *Al-Monitor*, May 25, 2018, <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2018/05/turkey-defense-industry-at-critical-juncture.html>.

[64]. İsmet Akça, *Military-Economic Structure in Turkey: Present Situation, Problems and Solutions* (Istanbul: TESEV, 2010).

[65]. “Military Exports: Concerns Over Offsets Generated with U.S. Foreign Military Financing Program Funds.” US General Accounting Office, June 1994.

[66]. Jonathan Nitzan and Shimshon Bichler, *The Global Political Economy of Israel* (London: Pluto, 2002), 280.

[67]. Beinin, Joel (2021), “The US-Israeli Alliance” in *A critical political economy of the Middle East and North Africa*, edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press.

Nitzan and Bichler, *The Global Political Economy of Israel*, [۶۸]. برای مثال نک به: 281–83

[69]. Michael Knights, “Future Development of GCC Air Forces; Part 2,” Air Combat Information Group (ACIG), December 18, 2003.

[70]. Ivan Gale, “UAE Wants Its Fighters Its Own Way.” *The National* (UAE), September 29, 2009; David Fulghum and John Morrocco, “UAE’s F-16s Will Be Envy of USAF Pilots,” *Aviation Week & Space Technology*, March 13, 2000, 24–25.

[71]. Gillian Rich, “Defense Stocks Rally as U.S. Exit from Iran Deal Adds to Mideast Tension,” *Investor’s Business Daily*, May 9, 2018,

<https://www.investors.com/news/defense-stocks-rally-iran-nuclear-deal-middle-east-conflict>.

[۷۲]. جنرال الکتريک از ۱۱ اتاق فکر، بوئینگ و لاکهید مارتین هریک از ۶ اتاق فکر، نورترپ گرومان از ۴ و رابیتون از ۳ اتاق فکر حمایت می‌کند. این شرکت‌ها اغلب در رده‌ی اول حامیان اتاق‌های فکر قرار دارند. نک به:

Rick Carp, “Who Pays for Think Tanks?” FAIR, July 2013, <https://fair.org/extra/who-pays-for-think-tanks>.

[73]. Bahrain Watch, “Your Western Think Tank Funding Cheatsheet for the Qatar-GCC Conflict,” June 12, 2017, <https://bahrainwatch.org/blog/2017/06/12/qatar-gcc-think-tank-cheatsheet>.

[74]. Jeremy Herb, “Lawmakers Press Trump to Approve Drone Sales to Jordan, UAE,” CNN, April 17, 2017 <https://www.cnn.com/2017/04/17/politics/congress-sales-drones-jordan-uae-trump/index.html>.

[۷۵]. دولت‌های خلیج یک گام دیگر نیز برداشته‌اند. از سال ۲۰۱۵، امارات، عربستان و قطر همگی اتاق‌فکرهای مختص به خود را با بودجه‌ها و کارکنان تمام‌عیار در واشنگتن احداث کرده‌اند. این اتاق‌های فکر به ترتیب عبارتند از انستیتوی دولت‌های خلیج در واشنگتن AGSIW، بنیاد عربی، فوروم بین‌المللی خلیج.

[76]. Anthony H. Cordesman and Abdullah Toukan, “National Security Economics of the Middle East: Comparative Spending, Burden Sharing, and Modernization,” Center for Strategic and International Studies, March 23, 2017), <https://www.csis.org/analysis/national-security-economics-middle-east-comparative-spending-burden-sharing>, 15.

[77]. World Bank, World Development Indicators, <https://data.worldbank.org/indicator/?tab=all>.

[۷۸]. این ۶ کشور که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در این زمینه هستند عبارتند از بریتانیا، ایالات متحده، بلژیک، فرانسه، امارات و عربستان سعودی.

[79]. Shana Marshall, “The Egyptian Armed Forces and the Re-Making of an Economic Empire,” (Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace, 2015), https://carnegieendowment.org/files/egyptian_armed_forces.pdf.

[80]. Clarion Events, “EDEX 2018: Egypt Locally Produced 1,200 M1A1 Abrams Main Battle Tanks,” December 5, 2018, <https://www.egyptdefenceexpo.com/news/edex-2018-egypt-locally-produced-1200-m1a1-abrams-main-battle-tanks>.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2Hh>



ماهیت انقلابی قیام لبنان

نوشته‌ی: جاد ثاب و جووی ایوب

ترجمه‌ی: مژگان بدیعی

استقلال لبنان از فرانسه	۲۲ نوامبر ۱۹۴۳
آغاز جنگ داخلی لبنان	۱۳ آوریل ۱۹۷۵
تصویب قانون عفو عمومی برای بخشودگی جنایات جنگ داخلی	۲۶ اوت ۱۹۹۱
ترور نخست‌وزیر رفیق حریری	۱۴ فوریه ۲۰۰۵
تظاهرات «تو بوی گند می‌دهی» لبنان که نخستین راهپیمایی بزرگ «جنبش مدنی» پس از پایان جنگ داخلی بود	تابستان ۲۰۱۵
نخستین انتخابات ملی از سال ۲۰۰۹	۶ می ۲۰۱۸
اعلام «مالیات برای واتساپ»؛ آغاز قیام	۱۷ اکتبر ۲۰۱۹
استعفای نخست‌وزیر در پی نخستین پیروزی قیام	۲۹ اکتبر ۲۰۱۹
بانک‌ها کنترل غیررسمی سرمایه را اعلام کردند	۱ نوامبر ۲۰۱۹

نوامبر و دسامبر ۲۰۱۹	بر اثر فشار تظاهرات خیابانی، دو نامزد نخست‌وزیری انصراف دادند
۱۹ نوامبر ۲۰۱۹	معترضان از ورود نمایندگان به پارلمان برای تصویب قانون عفو جلوگیری کردند
۱۹ دسامبر ۲۰۱۹	حسن دیاب به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی شد
۱۴ ژانویه ۲۰۲۰	آغاز هفته‌ی خشم
۱۵ مارس ۲۰۲۰	اعلام وضعیت قرنطینه در لبنان به دلیل کووید-۱۹؛ ارتش برای کمک به اجرای قرنطینه وارد عمل شد
اول مه ۲۰۲۰	لبنان رسماً درخواست کمک از صندوق بین‌المللی پول را برای دریافت ۱۰ میلیارد دلار وام امضا کرد
۲۷ مه ۲۰۲۰	اعتراض‌ها در طرابلس با حملات به بانک‌های خصوصی و بانک مرکزی دوباره شعله‌ور شد. یک معترض به دست ارتش کشته شد.

مقدمه

در شب ۱۳-۱۴ اکتبر ۲۰۱۹، آتشی مهیب لبنان و بخش‌هایی از سوریه را درنوردید. در جریان این آتش‌سوزی حدود ۳ میلیون درخت در لبنان نابود شد، که تقریباً دو برابر میانگین سالانه‌ی نابودی درختان در فقط ۴۸ ساعت است. دولت که پیش از این نیز به دلیل شکست در مهار بحران به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود، در ۱۷ اکتبر لایحه‌ای پیشنهاد کرد مبنی بر این که برای برنامه‌های صدا روی پروتکل اینترنت (Voice Over Internet Protocol (VOIP)) مانند واتس‌آپ مالیات تعیین می‌کند. [۱] پیشنهاد «مالیات واتس‌آپ» بخشی از تلاش دولت بود برای کسب درآمد اضافی به‌منظور دریافت بیش از ۱۱ میلیارد دلار «کمکی» که در کنفرانس بین‌المللی سدر (CEDRE) در پاریس وعده داده شده بود. این کنفرانس چهارمین مجموعه از کنفرانس‌هایی بود که با عنوان پاریس یک (PARIS 1) در فوریه‌ی ۲۰۰۱ {در پاریس} آغاز شد.

تقابل واکنش شهروندان به آتش‌سوزی و واکنش دولت پس از گذشت ۴۸ ساعت کاملاً چشم‌گیر بود. غیرنظامیان با هر پیشینه‌ای، حتی از اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی، گرد هم آمدند تا آتش را خاموش کنند. علاوه بر این، هواپیماهای ارسالی از اردن، قبرس و یونان نیز رسید و خوش‌بختانه بارندگی نیز آغاز شد. در همان زمان، نخبگان دولتی مانند ماریو عون از جنبش میهنی آزاد (Free Patriotic Movement) ادعا کردند که آتش‌سوزی‌ها فقط مناطق مسیحی را تحت‌تأثیر قرار داده است، بدون

توجه به این واقعیت که منطقه‌ی شوف، جایی که بیش‌تر آتش‌سوزی‌ها در آن‌جا شعله‌ور بود، منطقه‌ای است با اکثریت دروزی‌ها. برخی دیگر از سیاستمداران حتی کوشیدند پناهجویان سوری را سربلا قرار دهند. آن‌ها ادعا کردند که گروهی از این پناهجویان آتش‌سوزی را به راه انداخته‌اند تا به خانه‌های متروکه‌ی لبنانی نقل مکان کنند.

ناامیدی‌های ناشی از بی‌کفایتی دولت هزاران نفر را در سراسر لبنان از جمله شهرهای بیروت، صور، بعلبک، نبطیه، سعیده و بسیاری از مناطق دیگر، در اعتراض‌هایی خودجوش در شب ۱۷ اکتبر ۲۰۱۹، به خیابان‌ها کشاند؛ به نظر می‌رسید که مالیات واتس‌آپ تیر خلاص بود و {طبق ضرب‌المثلی عربی} همان گاهی بود که کمر شتر را شکست. اعتراضات به حدی بود که دولت بلافاصله مالیات پیشنهادی را پس گرفت.

آن‌چه بعدها خیزش یا انقلاب ۱۷ اکتبر نامیده می‌شود، نقطه‌ی اوج سال‌ها بسیج معترضان و فعالان، از جنبش «توبوی گند می‌دهی» [۱-۱] در ۲۰۱۵ تا انتخابات شهرداری‌ها در ۲۰۱۶ و انتخابات پارلمانی ۲۰۱۸، بود. شکست‌های سیاسی و اقتصادی سال‌های قبل در ۱۷ اکتبر به شعله‌های آتش خیزش دامن زد و لزوم «حالا یا هرگز» را گسترش داد. بخش‌هایی از مرکز شهر بیروت تا ۱۸ اکتبر در آتش سوخت و راه‌های بخش‌های زیادی از کشور با موانع جاده‌ای، و بیش‌تر با آتش‌زدن لاستیک‌ها، کاملاً بسته شد.

وضعیت مالی و اقتصادی با شروع خیزش در لبنان بدتر شد و این وضعیت با همه‌گیری جهانی کووید-۱۹ وخیم‌تر نیز شد. مشکلات مالی در لبنان با این حال از ۲۰۱۹ شروع نشده بود. لبنان از زمان خیزش‌های سال ۲۰۱۱ در خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد فرار سرمایه‌های خلیج فارس بوده است. از سوی دیگر، افول اقتصاد سوریه بر لبنان نیز تأثیرگذار بود. نتیجه‌ی فساد و بدهی ملی — که اکثریت قریب به اتفاق آن (تقریباً ۹۰ درصد) بدهی به بانک‌های محلی و بانک مرکزی است، چندین بار هجوم به بانک، کمبود سوخت و اعتصاب بود. اگرچه بسیاری از رسانه‌ها و حتی بسیاری از مفسران لبنانی بر «مالیات واتس‌آپ» تمرکز می‌کنند، اما ترکیبی از همه‌ی این عوامل و بسیاری شرایط دیگر خشم عمومی را برانگیخت. [۲]

طبقه‌ی جنگ‌سالار - الیگارش فراملی لبنان از پایان جنگ داخلی به بعد قواعد بازی را به‌تمامی مشخص کرده بود. دولت را نیز می‌توان به کشتی‌ای تشبیه کرد که این طبقه از طریق آن می‌توانست با خود و با نخبگان حاشیه‌ی خلیج فارس، ایرانی و غربی تجارت کند. شبکه‌های حامی‌پروری ساختارهای قدرت را که به این طبقه سود می‌رسانند و بخش‌هایی از جمعیت را به آن‌ها وابسته نگه می‌دارند، حفظ می‌کنند. زیرساخت‌های عمومی پوسیده‌اند و خصوصی‌سازی‌های سریع آزادی رفت‌وآمد بین مناطق را محدود و کل کشور را فلج می‌کند.

به این ترتیب، خیزش ۲۰۱۹ را باید هم‌چون روند بهبودی پس از ۱۵ سال جنگ داخلی و نزدیک به سه دهه پس از آن در نظر گرفت. لبنانی‌ها در کشوری زندگی می‌کردند که در امور آن کم‌ترین دخالت را داشتند. در مقاله‌ی حاضر خواهیم دید که خیزش کنونی لبنان را باید جنبش خودجوش محضی دانست که

شرایط اقتصادی و نیروهای خیزش از سال ۲۰۱۱ در حال شکل‌گیری بود. هم‌چنین، نشان خواهیم داد که چگونه خود خیزش هم‌چون کاتالیزوری برای مقابله با اسطوره‌های بنیادین کل ملت عمل کرده است: تلاش برای روشن کردن مسیری برای رفتن رو به جلو. در نهایت، می‌خواهیم نشان دهیم که مقاومت غیرمتمرکز و پایدار مناسب‌ترین راه برای مقابله با خطرات احتمالی این خیزش است.

فرقه‌گرایی، جنگ‌های داخلی و اسطوره‌های تشکیل لبنان

لبنان مانند هر ملت دیگری نیز مجموعه‌ای از اسطوره‌های بنیان‌گذار دارد که به توجیه وجود طبقه‌ی حاکم کمک می‌کند. این اسطوره‌ها در پنهان کردن روابط مادی و پوشش‌هایی که طبقه‌ی حاکم را بازآفرینی می‌کند نقش دارند و در نتیجه از کارکرد ایدئولوژیکی مهمی برخوردارند.

مهم‌ترین این اسطوره‌ها، ظهور «لبنان مدرن» و میثاق ملی (National Pact) است. بر اساس این اسطوره‌ها، میثاق ملی ابتکار خود لبنان است و عاملی که در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۳ به استقلال لبنان از فرانسه کمک کرد. میثاق ملی «قرارداد شفاهی و نانوشته‌ای» بود که در آن بر تقسیم کرسی‌های پارلمان و تخصیص نقش‌های اصلی دولت بر مبنای سهمیه‌بندی توافق شد. این پیمان بر مبنای سرشماری ۱۹۳۲ در لبنان یعنی آخرین سرشماری تنظیم شد. کرسی‌های پارلمان بین مسیحیان و مسلمانان به نسبت ۶:۵ تقسیم شده که نشان‌دهنده‌ی تنوع کلی جمعیت لبنان است. در این پیمان توافق شد که رئیس‌جمهور و رئیس ارتش لبنان همیشه مسیحی مارونی، نخست‌وزیر مسلمان سنی و رئیس مجلس نیز مسلمان شیعه باشد.

با این حال، میثاق ملی در نخستین باری که چنین «توازن قدرتی» در لبنان شکل گرفت، از آن فاصله زیادی داشت. این توازن قدرت نخستین بار در سال ۱۸۶۰ پس از تأسیس «متصرفیه»ی جبل لبنان [۱-۲] ظاهر شد. متصرفیه برای پایان دادن به جنگ‌های فرقه‌ای تأسیس شد که در طول دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۶۰ در امارت جبل لبنان در دوره‌ی عثمانی لبنان درگرفته بود. این جنگ‌ها را می‌توان قیام‌های دهقانی علیه امتیازات فتوئالی و تغییر اقتصادی به سمت کشاورزی نقدی توصیف کرد. این جنگ‌ها بازتاب درگیری‌های نیابتی بین امپراتوری عثمانی، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها نیز محسوب می‌شدند. برای پایان دادن به این درگیری‌ها، متصرفیه باید توسط فردی منصوب امپراتوری عثمانی (Mutasarrif) اداره می‌شد، اما سایر قدرت‌های استعماری نیز باید او را تأیید می‌کردند. هم‌چنین، ۱۲ مشاور، دو نفر از هر جامعه‌ی مذهبی (مارونی، دروزی، سنی، شیعه، مسیحیان کلیسای ارتدکس یونان و مسیحیان مُلکی) به این فرماندار کمک می‌کرد. نظام پارلمانی سهمیه‌ای (Confessionalism)، که به این عنوان شناخته شد، در سال ۱۹۲۶ و تحت قیمومیت فرانسه در قانون اساسی لبنان که به دنبال توزیع مساوی کرسی‌های پارلمان بین مسیحیان و مسلمانان بود، پاس داشته شد. اما قرار بود این بند موقتی باشد و حذف این نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای «هدف اساسی ملی» لبنان ذکر شده است.

میثاق ملی در آن زمان به هیچ وجه ابتکاری بکر و پیش شرط اجتناب‌ناپذیر استقلال لبنان نبود. با این حال، پیامد این اسطوره‌ها همانا حفاظت از موقعیت ممتاز خانواده‌های حاکم بود که ردپای قدرت آن‌ها را می‌توان در ساختارهای قدرت فئودالی و اداری دوره‌ی عثمانی یافت. میثاق ملی باید تضمین می‌کرد که توسعه‌ی نیروهای مولد لبنان تحت امپریالیسم فرانسه (بنادر، بانکداری، راه آهن) اکنون به نفع آن‌ها خواهد بود و نه قدرت خارجی.

ناکارآمدی سیستم سهمیه‌بندی طایفه‌ای در سال ۱۹۵۸ نتیجه‌ای مرگبار داشت. با افزایش احساسات پان‌عربی و شور انقلابی سکولار پس از انقلاب عراق در همان سال، شورش‌ی نیز در لبنان روی داد. این شورش زمانی سرکوب شد که ارتش به رهبری فواد شهاب از مداخله خودداری کرد. نیروهای آمریکایی نیز بنا به دکترین آیزنهاور به درخواست رئیس‌جمهور وقت کامیل شامون در لبنان مستقر شدند زیرا گمان می‌کردند این شورش از سوی اتحاد جماهیر شوروی و از طریق جمهوری تازه‌تاسیس متحد عربی (مصر و سوریه) حمایت می‌شود. شهاب بعدها به دلیل توانایی در مذاکره بین دو طرف شورش به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. ریاست‌جمهوری شهاب آرامشی نسبی به همراه داشت. دوره‌ی شش‌ساله‌ی ریاست‌جمهوری او و نیز جانشین‌اش «دوران شهاییسم» نام گرفت و به عصر طلایی لبنان شناخته می‌شود.

دوران شهاییسم ما را به دومین اسطوره‌ی بنیادی و پیدایش هنجاری مهلک در سیاست لبنان می‌رساند. انتصاب شهاب به ریاست‌جمهوری پایه‌گذار بدعتی برای رهبران نظامی شد تا به‌عنوان نامزدهای طبیعی اجماع بین جناح‌های مختلف سیاسی تلقی شوند. این الگو بارها تکرار شد که در نتیجه‌ی آن ارتش را «نیروی بی‌طرف» معرفی می‌کرد. اما مهم‌تر از آن، افسانه‌ی دوره‌ی طلایی لبنان است. هرچند شهاب توانست چندین اصلاحات مهم را در کارنامه‌ی خود ثبت کند، اما ثبات در لبنان عمدتاً با توسل به سخت‌گیری نیروهای امنیتی حفظ شد. از سوی دیگر، مداخله‌ی شهاب در شورش هرگونه بحث درباره‌ی گذر از نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای لبنان را خفه کرد. سرکوب شورش به معنای ورود لبنان به حالت واکنش‌پذیری بود که در آن سیاست‌های داخلی را موازنه‌های قدرت جنگ سرد دیکته می‌کرد و تابعی از آن‌ها بود.

«عصر طلایی» لبنان به عنصری اساسی در نوستالژی لبنان تبدیل شده است. وجود آن به حضور یک «دولت قوی» گره خورده، اما در عمل باعث ایجاد «نظریه‌ی دولت ضعیف» شده است که بنا به آن فقط با تقویت نهادهای لبنان می‌توان مشکلات کشور را حل کرد و خود احزاب سیاسی لبنان عامل تضعیف دولت هستند. به این ترتیب، این واقعیت نادیده گرفته می‌شود که عمل کرد دولت سهمیه‌بندی طایفه‌ای به گونه‌ای هدفمند طراحی شده تا امکان انباشت سرمایه را برای طبقه‌ی حاکم فراهم کند. این تشخیص نادرست از عملکرد دولت موجب بت‌سازی از «دولت‌های قدرت‌مند» غرب و رژیم‌های غیردموکراتیک خلیج فارس می‌شود و فرآیند انباشت سرمایه در خود آن کشورها را لاپوشانی می‌کند.

شگفت آن که شهاب پس از مداخله برای نجات نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای، در سال ۱۹۷۰ از حضور مجدد در انتخابات ریاست‌جمهوری خودداری کرد و با تأثر و شگفتی اعلام کرد که مردم کشور آماده‌ی ساختن یک دولت - ملت واقعی نیستند. بیانیه‌ی او این افسانه را تحکیم کرد که «مردم» مسئول مشکلات ناشی از تصمیم‌های طبقه‌ی حاکم‌اند.

نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر نظام فرقه‌ای لبنان سرانجام در قالب جنگ داخلی ۱۹۷۵ پدیدار شد. پیامدهای جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷، که با پیروزی قاطع اسرائیل به پایان رسید، دامن لبنان را نیز گرفت. سال‌ها اعتراضات گسترده در لبنان نشان‌دهنده‌ی تنش‌ها بر سر پان‌عربیسم، سکولاریسم، «مسئله‌ی فلسطین» و حضور سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) در لبنان بود که با توافق ۱۹۶۹ قاهره مشروعیت یافت [۳]؛ و همچنین نشان می‌داد که ناسیونالیسم لبنانی تا چه حد از کنترل خارج شده بود. جنگ داخلی با ایجاد احزاب سیاسی جدید که منحصراً در خطوط نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای تعریف شده بودند، خیلی زود به جنگی فرقه‌ای تبدیل شد. علاوه بر این، در مدت پانزده سال، لبنان شاهد دو اشغال نظامی جداگانه، اسرائیل (۱۹۸۲-۲۰۰۰) و سوریه (۱۹۷۶-۲۰۰۵) نیز بود، که هر دو با هدف اعلام‌شده‌ی نابودی جناح‌های فلسطینی و متحدان چپ/پان‌عرب آن‌ها آغاز شد. این کشور همچنین شاهد چندین قتل‌عام نظیر کشتار تل زعتر، کرتینا و دامور در سال ۱۹۷۶ و صبرا و شتیلا در ۱۹۸۲ نیز بود. تا پایان جنگ، تعداد تلفات به حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر رسید، حدود یک میلیون نفر مهاجرت کردند، صدها هزار نفر آواره شدند و بین ۲ تا ۱۵ هزار نفر هنوز به‌طور رسمی تا به امروز «مفقود» هستند.

پیمان طائف، عفو عمومی و دهه‌ی طولانی «بازسازی» (۱۹۹۰-۲۰۰۵)

با پایان جنگ داخلی، قدرت‌هایی که تحت «قیمومیت» رژیم اسد بودند تلاش کردند تصویری برای سیاست ترسیم کنند که مبلغ این پیام باشد که دهه‌ی ۱۹۹۰ دهه‌ی بازسازی خواهد بود. نتیجه‌ی آن موجی از خصوصی‌سازی در بیروت بود. به‌ویژه در مرکز تاریخی شهر (البلاد، به معنای «سرزمین و میهن») که انحصار بازسازی به شرکت سولیدر (Solidere) واگذار شد، شرکتی خصوصی متعلق به خانواده حریری. تلخی این «نئولیبرالیسم واقعاً موجود» [۴] با چاشنی امید پوشیده می‌شد، این روایت که فقط از طریق روابط تجاری می‌توان از خطر جنگ داخلی جلوگیری کرد.

دهه‌ی ۱۹۹۰ شاهد ظهور رفیق حریری بود. او که نسبتاً بی‌نام‌ونشان بود، در دهه‌ی ۱۹۶۰ به عربستان سعودی نقل مکان کرد و در صنعت ساخت‌وساز ثروت زیادی به دست آورد. حریری در سال‌های پس از آن، نماینده‌ی عربستان سعودی در جناح‌های درگیر لبنان در طول جنگ داخلی بود و از طریق ارتباط با سعودی‌ها و رژیم اسد و رابطه با غرب، به سیاستمدار برجسته‌ی سنی در دهه‌ی ۱۹۹۰ بدل شد. او تا زمان ترور در سال ۲۰۰۵ نخست‌وزیر لبنان بود (به استثنای فاصله‌ی کوتاهی بین سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۰) که آن هم نتیجه‌ی مواضع فزاینده‌ی ضد اسد او بود. حریری از آن‌چه بازگشت به «اقتصاد سابق لبنان، اقتصاد

باز، لیبرال و اقتصاد بازار آزاد بسیار انعطاف‌پذیر» می‌خواند، حمایت می‌کرد. او معتقد بود اقتصاد لبنان به «اقتصادی از کارافتاده، بیش از حد بوروکراتیک، بسیار کنترل‌شده، عقب‌مانده و درون‌زا» تبدیل شده است. [۵] احیای این اقتصاد اولویت او بود، اما «سیاست‌های عمیقاً غیرلیبرال» در لفاظی‌های لیبرالی پوشیده می‌شد [۶] که به‌طور مشخص شامل حمایت دولت از انتقال حقوق مالکیت از مالکان قبلی به شرکت او، سولیدر بود. به عبارت دیگر، وجود همان دولت «بیش از حد بوروکراتیک» برای حریری ضروری بود تا بتواند هم از کشور و هم از «بازار» «بهره‌برداری کند.»

در این جا مهم است که به غرابت تاریخی مسیر اقتصادی لبنان حتی پیش از به قدرت رسیدن حریری اشاره کنیم. آن چه او با عنوان وضعیت پیش از جنگ یاد می‌کرد، از جهاتی دقیق بود. در واقع، لبنان تنها «اقتصاد بازار آزاد در جهان در حال توسعه» [۷] در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود که آن را از سایر اقتصادهای در حال توسعه متمایز می‌کرد، آن هم در منطقه‌ای تحت سلطه‌ی آن چه «سوسیالیسم دولتی» نامیده می‌شد. با این حال، در دهه‌ی ۱۹۹۰، لفاظی حریری «هم‌خوان با روح زمانه‌ی نئولیبرالیسم جهانی» [۸] بود و از قضا اقتصاد پس از جنگ در مقایسه با قبل از جنگ کم‌تر «لیبرال» شد. به قول کریم باگرادونی {وزیر کشور دولت رفیق حریری} در دهه‌ی ۱۹۹۰، «لبنان شروع به کنار گذاشتن نظام لیبرالی خود کرد، زیرا صاحبان قدرت بخش‌های دولتی و خصوصی را با هم ترکیب کردند»، یعنی «قسمت‌هایی از بخش دولتی را خصوصی کردند تا در خدمت منافعشان باشد» و «کنترل بخش خصوصی را به دست گرفتند تا آن را به انحصار خودشان درآورند.» [۹] این در واقع همان «بازسازی غیرلیبرالی» حریری بود. [۱۰]

اما برای تحقق بازسازی باید آثار جنگ داخلی محو می‌شد. در سال ۱۹۸۹، گروه‌های متخاصم پیمان طائف را امضا کردند که رسماً به جنگ داخلی پایان داد. پایان واقعی جنگ اما در سال ۱۹۹۰ بود که ارتش سوریه میشل عون را که در آن زمان رهبر دولت رقیب بود به تبعید فرستاد و مرتکب کشتار ۱۳ اکتبر شد. [۹-۱] پس از گذشت کم‌تر از یک سال، در ۱۹۹۱، بر اساس قانون عفو عمومی بیش‌تر جنایات مرتکب‌شده در طول جنگ مشمول عفو شدند که هرگونه روند مصالحه‌ی واقعی را تضعیف کرد و جغرافیای فرقه‌گرایی (کانتون‌ها) و ساختارهای قدرت جدید پدیدآمده از جنگ داخلی را مشروعیت بخشید. پیمان طائف خواستار خلع سلاح شبه‌نظامیان بود، اما برای حزب‌الله که نقش مقاومت در برابر اشغال‌گری اسرائیل را به انحصار خود درآورده بود، استثنا قائل شد. حزب‌الله مورد حمایت رژیم سوریه و ایران بود و از طریق ترورهای متعدد موفق شد انحصار خود را در جایگاه «مقاومت» تضمین کند. این سلسله ترورها چهره‌های مقاومت چپ در دهه‌ی ۱۹۸۰ را هدف قرار داد که در خلال جنگ داخلی، مقاومت مسلحانه‌ی مردمی و سکولار را علیه اسرائیل رهبری کرده بودند. از سوی دیگر، حزب‌الله در دهه‌ی ۱۹۹۰ در مدل حکومت‌داری لبنان به تدریج ادغام شد که آن را از سازمان اسلامی انقلابی (دهه‌ی ۱۹۸۰) به سازمانی عمل‌گرا (دهه‌ی ۱۹۹۰) که حزب‌الله شروع به شرکت در پارلمان کرد) و به نیروی سیاسی غالب در کشور (۲۰۰۸ تا کنون) تبدیل کرد.

علاوه بر این، هرچند پیمان طائف پایان دادن به سیستم سهمیه‌بندی طایفه‌ای را پس از یک دوره انتقالی و چندین قانون برای امکان پذیر شدن این انتقال الزامی کرد، اما بر هیچ چارچوب زمانی روشنی توافق نشده بود. به این ترتیب، نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای جانی دوباره گرفت و هیچ یک از قوانینی که راه را برای خروج از آن هموار می‌کرد، تصویب نشد.

حفظ نظام سهمیه‌بندی طایفه‌ای و پیوند بخش‌های خصوصی و دولتی، سیطره‌ی احزاب جنگ داخلی را بر قدرت تثبیت کرد. هر حزب محملی شد برای طایفه‌ای که نماینده‌ی آن‌ها بودند. احزاب جنگ داخلی و متحدان الیگارشی آن‌ها – آن‌چه ما آن را طبقه‌ی جنگ‌سالار – الیگارشی فراملی لبنان می‌نامیم – به صداهای هژمونیک فرقه‌های وابسته‌شان تبدیل شدند. منابع ثروت آن‌ها فساد و اختلاس بود. آن‌ها از طریق موقعیت خود در دولت می‌توانستند به شرکت‌های ساختمانی خود قراردادهای دولتی اعطا کنند یا پوششی قانونی برای پروژه‌های غیرقانونی ارائه دهند. آن‌ها مقام‌هایی را در هیئت مدیره بانک‌های خصوصی به دست آوردند که سپس از طریق آن‌ها بدهی‌های دولتی را از طریق اوراق قرضه با نرخ‌های سود گزاف خریداری می‌کردند.

طبقه‌ی حاکم برای تثبیت بیش‌تر قدرت خود و پیش‌برد پروژه‌ی بازسازی غیرلیبرالی نیاز به نابودی تمامی سنگرهای مقاومت داشت. این شامل جنبش سندیکایی و بالاترین ارگان آن، کنفدراسیون عمومی کارگران لبنان (GCLW) بود. فشار دولت باعث انشعاب در این کنفدراسیون شد و با جواز دادن به فدراسیون‌های موازی کارگری برای شرکت در انتخابات کنفدراسیون عمومی مبارزه‌طلبی کارگران را تضعیف کرد. [۱۱]

طبقه‌ی حاکم با از میان برداشتن تأمین اجتماعی از طریق سیاست‌های نئولیبرال، به متولیان رفاه مادی «اتباع» خود تبدیل شد؛ نتیجه‌ی آن تحکیم نوعی «شهروند نئولیبرال» بود که از طریق حامی‌پروری شکل می‌گرفت. مشکلات اقتصادی و اجتماعی فردی اغلب «راه‌حل» خود را در رهبران فرقه‌ها/ احزاب (زعیم) می‌یافت. کسانی که بیکار بودند با کمک گرفتن از زعیم شاید می‌توانستند در موسسه‌ای دولتی استخدام شوند. کسانی که بیمار بودند با توسل به زعیم به دارو و بیمارستان دسترسی می‌یافتند. در این دور باطل، هرچه بودجه موردنیاز خدمات دولتی کم‌تر و کم‌تر می‌شد، وابستگی افراد به حامی‌پروری هم بیش‌تر می‌شد. حامی‌پروری در شبکه‌ی وسیعی از احزاب نورچشمی در هر سطحی از حکومت گسترش یافت. کارمندان که می‌توانند با دریافت رشوه‌ای اندک، روند دریافت گواهینامه رانندگی شما را سرعت ببخشند. کارمندان شهرداری که در ازای هدیه‌ای کوچک می‌توانند مجوزهای ساختمانی شما را تایید کنند. حتی با کمی چرب‌زبانی و چاپلوسی برای ممتحنان رسمی مدرسه می‌توانید اطمینان یابید که فرزندتان در امتحانات رسمی موفق خواهد شد.

نقش حامی‌پروری برای درک زمینه‌ی قیام اخیر بسیار مهم است. با این حال، تداوم ایدئولوژیک فرقه‌گرایی به‌واسطه‌ی روبنای دولتی نیز به همین اندازه اهمیت دارد. فرقه‌گرایی نهادینه‌شده به این معنی است که

هیچ قانون «مدنی» عام در لبنان وجود ندارد. در این کشور پیروان مذاهب مختلف نمی‌توانند به‌طور قانونی ازدواج کنند (مگر از طریق تغییر دین)، هرچند ازدواج آن‌ها در خارج از کشور به رسمیت شناخته می‌شود. مسائل شخصی مانند طلاق، مرگ و مراسم تدفین از طریق دادگاه‌های مذهبی رسیدگی می‌شود که بودجه‌ی آن‌ها توسط دولت، هم‌پای دیگر نمایندگان مذهبی رسمی تامین می‌شود. مذهب هر فرد هنوز در ثبت احوال آورده می‌شود که پیش‌تر در کارت شناسایی ملی درج می‌شد. این کارت به‌منظور شناسایی غیرنظامی‌ها و اعدام آن‌ها در ایست بازرسی شبه‌نظامیان در طول جنگ داخلی استفاده می‌شد.

این فرقه‌گرایی شخصی به دلیل فقدان آشتی {ملی} پس از جنگ داخلی و ترس همیشه حاضر از بازگشت جنگ تشدید می‌شود، تاکتیکی که طبقه‌ی حاکم خیلی ماهرانه از آن برای سرکوب نگرانی‌های مشروع استفاده می‌کند و مردم را به‌عنوان تهدیدی برای صلح به جان یک‌دیگر می‌اندازد. به این ترتیب، روابط اجتماعی فرقه‌ای به شکل بین‌نسلی بازتولید می‌شود، در حالی که تاریخ خونین لبنان در معرض تفسیرهای تراژیک یا رومانتیک است؛ چراکه این تاریخ به دلیل ناتوانی طبقه‌ی حاکم در اجماع برای تدوین برنامه‌ی یکپارچه برای درس تاریخ در مدارس تدریس نمی‌شود. بنابراین تفکر فرقه‌گرایانه حتی برای سکولارترین افراد نیز اجتناب‌ناپذیر است و این توضیح پوزش‌خواهانه‌ی رایج لبنانی‌ها را باورپذیر می‌کند: «من خودم فرقه‌گرا نیستم، اما سیستم مجبورم می‌کند که این‌طور رفتار کنم»

تشکیل دوگانه‌ی هشتم مارس / چهاردهم مارس (۲۰۰۵-۲۰۱۱)

سال ۲۰۰۵ شاهد گسستی در «مسیر بهبودی» کشور بود. صبح روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۵، انفجاری مهیب در بیروت رخ داد و رفیق حریری و ۲۱ غیرنظامی دیگر در این انفجار کشته شدند. حریری مدام علیه حضور رژیم اسد در این کشور سخن می‌گفت، به‌ویژه پس از تمدید دوره‌ی ریاست جمهوری امیل لحود طرفدار سوریه تا سال ۲۰۰۷، تمدیدی که در واقع بر اثر فشار سوریه بر پارلمان امکان‌پذیر شده بود. به همین دلیل هم این باور فراگیر شد که رژیم اسد پشت ترور حریری است و احتمالاً با آگاهی و حتی مشارکت حزب‌الله.

ترور حریری آغازگر رشته‌ای از ترورها بود که شخصیت‌های مخالف اسد مانند سمیر قصیر و جورج هاوی را هدف قرار داد؛ دو چپ‌گرای برجسته از جنبش چپ دموکراتیک (قصیر روزنامه‌نگار و مورخ بود و هاوی قبل از پیوستن به جنبش چپ دموکراتیک {لبنان} دبیرکل حزب کمونیست لبنان بود)، و هم‌چنین جبران تونی، روزنامه‌نگار معروف روزنامه *النهار*، و بسیاری چهره‌های دیگر. آن‌ها شخصیت‌های مهم چپ و راست بودند که فقط یک نقطه مشترک داشتند: مخالفت با رژیم سوریه. این وضعیت تا بهار عربی و با ترور محمد بها شَطَّاح، دیپلمات ضد اسد در دسامبر ۲۰۱۳ ادامه پیدا کرد.

حضور نظامی سوریه در لبنان با وجود این که از گذشته و به‌واسطه‌ی پیمان طائف مشروعیت یافته بود، در عمل اشغال واقعی محسوب می‌شد. اشغال‌گران تقریباً بر زندگی سیاسی لبنان تسلط کامل داشتند و هرگونه

مخالفت با حکومت خود را وحشیانه سرکوب می‌کردند. کم‌تر از یک ماه پس از ترور، با شدت گرفتن احساسات ضد اسد، حزب‌الله در ۸ مارس تظاهرات بزرگی را در حمایت از رژیم اسد ترتیب داد. این تظاهرات پیامی به همراه داشت مبنی بر این که نباید از خطوط قرمز حزب‌الله عبور شود، مثلاً مسئله‌ی تسلیحات نظامی. در ۱۴ مارس، اعتراضی متقابل از سوی اکثریت احزاب سیاسی لبنان و هم‌چنین افراد مستقل شکل گرفت شد که به انقلاب سدر (Cedar Revolution) معروف شد و در نهایت با حمایت سیاسی بین‌المللی موفق شد رژیم سوریه را از لبنان بیرون کند. ائتلاف‌های ۸ مارس و ۱۴ مارس بر اساس این دو واقعه متولد شدند.

اردوگاه ۱۴ مارس، هم‌سو با نخست‌وزیر ترور شده، خود را حاملان مشعل حریریسیم معرفی کردند و خواستار ایجاد نهادهای دولتی قدرت‌مند و تحقق عدالت برای قتل نخست‌وزیر از طریق دادگاه کیفری بین‌المللی بودند. این ائتلاف از حزب المستقبل که پسر نخست‌وزیر {سعد حریری} تأسیس کرد و هم‌چنین حزب سوسیالیست ترقی‌خواه به رهبری ولید جنبلاط، که پدرش در جریان جنگ داخلی به دست رژیم سوریه ترور شده بود، تشکیل شد. در این ائتلاف، سمیر جعجع از {گروه شبه‌نظامی} نیروهای لبنانی نیز نقش داشت که در آن زمان هنوز به دلیل شرکت در جنگ داخلی در زندان بود. [۱۲] هرچند پس از این که بلوک ۱۴ مارس توانست اکثریت پارلمان را به دست آورد، از پارلمان عفو گرفت و حکم حبس ابد وی پس از گذراندن ۱۱ سال در سلول انفرادی پایان یافت.

در آن سو، ائتلاف ۸ مارس متشکل از احزاب نزدیک به سوریه مانند حزب‌الله و جنبش امل بود که نیبه بری، رهبر آن، از سال ۱۹۹۲، رئیس پارلمان بود و هنوز هم هست. کم‌تر از یک سال بعد، در ۶ فوریه ۲۰۰۶، جنبش میهنی آزاد، یکی از بلوک‌های موسس ۱۴ مارس، پس از امضای یادداشت تفاهم با حزب‌الله، به ائتلاف ۸ مارس پیوست. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، میشل عون، رهبر جنبش میهنی آزاد، به دلیل {مخالفت با} رژیم اسد در سال ۱۹۹۰ به تبعید رفته بود و بازگشت او با انقلاب سدر امکان‌پذیر شد. با این حال، جنبش میهنی آزاد پس از عقب‌نشینی ارتش سوریه از لبنان در سال ۲۰۰۵، با این بهانه که ماموریتش محقق شده است در پی توجیه امضای تفاهم‌نامه با حزب‌الله بود.

احزاب سیاسی برجسته‌ی اتحاد ۱۴ مارس، دست به انتخابی آگاهانه زدند تا جنبش‌های مستقل کوچک‌تر در فرقه‌های مختلف را به حاشیه برانند. در واقع، آن‌ها ترجیح می‌دهند صرفاً درگیر دوگانه‌ی ۸ و ۱۴ مارس باشند. بنابراین، به گسترش این دوگانه‌ی رقیب کمک کردند چراکه هر امکانی را در آینده برای انقلاب سدر در جهت بازکردن فضا برای دیدگاه‌های جدیدتر، متنوع‌تر و رادیکال‌تر سرکوب می‌کرد. از پیامدهای جانبی آن نیز نمی‌توان چشم‌پوشی کرد، مثلاً این ادعای میشل عون که در اردوگاه ۱۴ مارس قربانی شده است که البته همین بهانه‌ای شد برای امضای تفاهم‌نامه‌ی او با حزب‌الله. پیوستن جنبش میهنی آزاد به ائتلاف ۸ مارس به آن مشروعیتی بخشید که پیش‌تر نداشت، زیرا این اتحاد اکنون می‌توانست ادعا کند

که متشکل از فرقه‌های مختلف است (که قبلاً تقریباً به‌طور انحصاری در سلطه‌ی گروه‌های شیعه امل و به‌ویژه حزب‌الله بود). [۱۳]

چند ماه بعد، جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ بین حزب‌الله و اسرائیل در گرفت. ویرانی‌های ناشی از آن و جنایات جنگی متعدد اسرائیل، موجب افزایش محبوبیت بی‌سابقه‌ی حزب‌الله در سراسر منطقه شد. از این گذشته، «پیروزی» حزب‌الله مقابل اسرائیل اولین پیروزی از این نوع در جهان عرب از زمان تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸ بود.

دوران «ماه عسل» حزب‌الله فقط دو سال و تا جنگ مه ۲۰۰۸ دوام داشت. دولت لبنان که در دست ائتلاف ۱۴ مارس بود، حزب‌الله را تهدید کرد که شبکه مخابراتی‌اش را قطع می‌کند. حزب‌الله نیز به سرعت بخش‌های وسیعی از بیروت را تصرف کرد و موفق شد از شبکه‌ی خود با اعمال زور دفاع کند. به این ترتیب، حزب‌الله از حاشیه‌ی امن نسبی خود خارج شد و برای اولین بار پس از جنگ داخلی و این بار به‌جای اسرائیل، قدرت خود را به‌تمامی در برابر گروه‌های لبنانی به نمایش گذاشت.

هر امیدی که برای تجدید سیاسی در لبنان در سال ۲۰۰۵ وجود داشت، خیلی زود روشن شد که موفقیت اصلی انقلاب سدر مشروعیت‌بخشی به مشارکت تمامی احزاب جنگ داخلی در عرصه‌ی سیاسی این کشور پس از جنگ است؛ هرچند این احزاب در خطوط مخالف هم بود.

گریز از بهار عربی و صف‌بندی کنار هم (۲۰۱۱-۲۰۱۹)

اگرچه لبنان شاهد اعتراضات محدودی در سال ۲۰۱۱ و احیای کم‌رنگ جنبش کارگری بود، اما از اعتراضات همسایگان خود در منطقه پیروی نکرد. این استثنای نسبی را می‌توان با سال‌های پرتلاطم قبل از ۲۰۱۱ توضیح داد و هم‌چنین این واقعیت که لبنان، برخلاف سایر کشورهای عربی، رهبر واحدی برای سرنگونی نداشت.

پس از انتخابات پارلمانی در ۲۰۰۹ که ائتلاف ۸ مارس اکثریت را در آن به‌دست آورد، تنش‌ها بین دو ائتلاف به‌طور کلی کاهش یافت، تا حدی به دلیل برآورده‌شدن آمال و خواسته‌های ائتلاف ۱۴ مارس، و نیز چندین بحران سیاسی از جمله شکست پی‌درپی در تشکیل کابینه و تدوین قانون انتخابات جدید. [۱۴] این اختلافات سیاسی موجب چندین تغییر در اتحادهای حزبی نیز شد. به‌رغم نبود قانون انتخابات جدید، نمایندگان پارلمان به تمدید دوره‌های نمایندگی، که خلاف قانون اساسی بود، رأی دادند: در سال ۲۰۱۳ به مدت ۱۷ ماه، در سال ۲۰۱۴ به مدت ۳۱ ماه، و بار دیگر در سال ۲۰۱۷ به مدت ۱۱ ماه، تا در نهایت طبق قانون جدید انتخابات می‌باید در سال ۲۰۱۸ برگزار می‌شد. از سوی دیگر، این تمدیدها به دلیل عدم جایگزینی رئیس‌جمهور لبنان که دوره‌ی او در مه ۲۰۱۴ به پایان رسید، توجیه می‌شد.

به موازات این تمديد‌ها، وقایعی در کشور همسایه، سوریه، رخ داد، که سیاستمداران لبنانی مدام برای توجیه ماندن در قدرت به آن استناد می‌کردند. اما هیچ حزبی به اندازه‌ی حزب‌الله که در آغاز سال ۲۰۱۲ در حمایت از اشغال‌گران سابق لبنان، رژیم اسد، مداخله‌ی نظامی کرد، از این وقایع به نفع خود بهره نگرفت. حزب‌الله فقط زمانی مداخله خود را تایید کرد که نبردش علیه ارتش آزاد سوریه در ماه مه ۲۰۱۳ در شهر مرزی قصیر سوریه دیگر قابل پنهان کردن نبود. از آن زمان، حزب‌الله دیگر آشکارا از رژیم اسد حمایت می‌کند و امروز نیز در کنار روسیه و ایران، دلیل اصلی برای ادامه‌ی حیات این رژیم محسوب می‌شود. جنگ در سوریه بر اقتصاد لبنان نیز تأثیر منفی گذاشت: نرخ رشد از میانگین ۵.۷ درصدی بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۱۱ به ۱.۷ درصد بین سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۹ کاهش یافته است. [۱۵]

در سال ۲۰۱۵، زمانی که قرارداد دولت با بزرگ‌ترین محل دفن زباله در لبنان به پایان رسید، لبنان با «بحران زباله» روبه‌رو شد. این بحران موجب انباشت زباله در خیابان‌های بیروت و استان جبل لبنان شد و دولت از بزرگراه‌ها به‌عنوان محل موقتی زباله استفاده کرد. تأثیر زیست‌محیطی بحران زباله قابل اندازه‌گیری نیست.

بحران زباله جرقه‌ی یکی از نخستین جنبش‌های اعتراضی لبنان را روشن کرد. پرچم‌دار آن جنبشی بود به نام «تو بوی گند می‌دهی». معترضان چندین اقدام موفقیت‌آمیز در پایتخت داشتند، از جمله تحصن در ساختمان‌های دولتی و برگزاری چند تظاهرات مردمی. چندین گروه دیگر با خواسته‌های متفاوت نیز به این جنبش پیوستند که خواهان پاسخ‌گویی بیش‌تر مقامات دولتی و هم‌چنین ملی‌کردن مجدد فضاهای عمومی بودند که پیش‌تر سولیدر آن‌ها را خریده بود. با وجود گسترش مشارکت مردم، اقدامات در پایتخت متمرکز بود.

جنبش «تو بوی گند می‌دهی» نتوانست برای ناهم‌سازی‌های خود چاره‌ای بیندیشد و در نهایت سرکوب شد، اما رویه‌ی جدیدی از مشارکت سیاسی در لبنان ایجاد کرد. در فاصله‌ی کمی پس از آن، با تشکیل احزاب و جنبش‌های سیاسی جدید، کارزارهای انتخاباتی شهرداری ۲۰۱۶ و انتخابات ملی بعدی در سال ۲۰۱۸ آغاز شد. گرچه همه‌ی این جنبش‌ها و احزاب جدید هریک اهداف و سیاست‌های متفاوتی داشتند، اما در مخالفت با احزاب سیاسی «محافظه‌کاران کهنه‌کار» متحد بودند. این جنبش‌های مختلف در فهرست‌های انتخاباتی مشابه در انتخابات ۲۰۱۸ شرکت کردند و به «جنبش مدنی» معروف شدند؛ عبارتی جذاب که به گروه‌های اصلاح‌طلب اجتماعی، احزاب و سازمان‌های غیردولتی اشاره می‌کند که خود را در برابر طبقه‌ی حاکم می‌دانند.

طبقه‌ی حاکم نیز در کنار هم و یک‌پارچه به این تهدید جدید واکنش نشان داد. احزابی که سابقاً مخالف هم بودند در فهرست‌های ترکیبی کنار هم قرار گرفتند تا برای سرکوب «جنبش مدنی» در حال رشد هم‌کاری کنند. آن‌ها موفق شدند. جنبش مدنی فقط یک کرسی از پارلمان را به دست آورد. اما روند

انتخابات با گزارش‌هایی مبنی بر بیش از ۳۶۰۰ تخلف انتخاباتی مهم زیرسوال رفت.[۱۶] با شکست جنبش مدنی، احزاب سیاسی ۸ و ۱۴ مارس بدون تردید ثابت کردند که فساد عمیق سیاست لبنان، نتیجه‌ی حزب یا گروهی خاص نیست، بلکه این فساد ساختاری است و تمام احزاب موجود که طبقه‌ی حاکم را تشکیل می‌دهند، آن را تقویت می‌کنند.

هرچند اعتراضات بحران زباله در سال ۲۰۱۵ و جنبش‌های انتخاباتی در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ نقطه عطف یا لحظه‌ای تاریخی محسوب می‌شد، اما تنها عامل محرک نبود. از سال ۲۰۱۵ رشد گسترده‌ی بسیج اجتماعی در لبنان پیرامون مسائل اجتماعی/اقتصادی، کارگری و سیاسی مشاهده می‌شد: ۳۲۴ کنش جمعی در ۲۰۱۵، ۴۶۸ کنش در سال ۲۰۱۶، ۴۱۹ مورد در سال ۲۰۱۷ و ۱۸۸ مورد در سال ۲۰۱۸ که در آن‌ها کارزارهای انتخاباتی جای‌گزین اشکال دیگر کنش جمعی شد. در سال ۲۰۱۹ حدود ۲۰۰ بسیج عمومی قبل از ۱۷ اکتبر شده بود که نشانه‌ی روشنی است از افزایش نارضایتی.[۱۷]

قیام در میانه‌ی فروپاشی

صرف‌نظر از این که کدام ائتلاف در قدرت باشد، «استراتژی» مالی در لبنان همیشه یکی و یک‌سان بود: اعطای وام، ریاضت اقتصادی، فساد. سال ۲۰۱۹ نیز هیچ تفاوتی با سال‌های دیگر نداشت. لبنان در تلاش برای گرفتن ۱۱۶ میلیارد دلار وام و کمک بلاعوض که یک سال قبل در کنفرانس سدر در پاریس پیشنهاد شده بود، بودجه‌ی ریاضتی دیگری را در ژوئیه‌ی ۲۰۱۹ تصویب کرد. اندکی پس از تصویب بودجه و مشخص شدن میزان کاهش بودجه، اعتراضات و اعتصابات در سراسر کشور آغاز شد. نظامیان بازنشسته که حقوق بازنشستگی‌شان زیر تیغ رفته بود، دست به اعتراض زدند. معلمان دانشگاه لبنان — تنها دانشگاه ملی و دولتی لبنان — برای مبارزه با شرایط کاری متزلزل و ناپایدار و همچنین توقف استخدام اعتصاب کردند.

توقف استخدام توسط دولت می‌توانست کل بخش دولتی را تحت تاثیر قرار دهد. هرچند این تعلیق‌ها فقط برای لبنانی‌هایی که کار ثابت داشتند اعمال می‌شد. دولت به استخدام از طریق قراردادهای مشاوره ویژه ادامه داد که چرخه‌ی منظم روابط حامی‌پروری بین دولت و منافع بخش خصوصی را تداوم می‌بخشید.

اما این بار شرایط تفاوت داشت؛ یعنی علاوه بر بودجه ریاضتی، ذخایر نقدی لبنان نیز رو به اتمام بود. لیر لبنان (LBP) که از سال ۱۹۹۷ با نرخ ۱۵۰۷ دلار آمریکا ثابت اعلام شده بود، برای واردات بیش‌تر کالاهای مصرفی و کالاهای مهم مانند گندم و سوخت به دلار وابسته است. پشتوانه‌ی این ثبات ارزی، ذخایر ارزی است که بانک مرکزی نگه‌داری می‌کند. این ذخایر در اثر ترکیبی از کمبود صادرات، فرار پول خلیج فارس و بازپرداخت مستمر بدهی کاهش یافت. [۱۸]

این کمبود نقدینگی دلار موجب امتناع بانک‌های محلی از پرداخت به دلار شد. علاوه بر این، بیش‌تر مؤسسات در لبنان خواهان پرداخت به دلار هستند، چون آن را ارز قوی‌تر و باثبات‌تر در نظر می‌گیرند. همه‌ی این‌ها موجب شد که تقاضا بسیار بیش‌تر از عرضه باشد که نتیجه‌ی آن ظهور بازار سیاه دلار بود. در این میان، صاحبان پمپ بنزین نیز اعتصاب کردند و ترس و نگرانی گسترده از سقوط و کاهش ارزش لیر لبنان فراگیر شد.

از سوی دیگر، آژانس‌های مالی بین‌المللی با کاهش متوالی رتبه‌ی لبنان بر این نگرانی‌ها دامن زدند. بدهی انباشته‌شده لبنان برای بازسازی، چه پس از جنگ داخلی و چه پس از جنگ با اسرائیل در سال ۲۰۰۶، از نظر نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی، لبنان را در رتبه‌ی سوم جهان قرار داده است؛ و به این ترتیب «استراتژی» لبنان به پایان باند رسیده بود، بدون این که توانایی پرواز و اوج‌گیری داشته باشد.

این ترکیب شرایط اقتصادی و نیروهای سیاسی، خطوط گسل ۱۷ اکتبر را ترسیم می‌کند. مردم در نمایش هم‌بستگی بی‌سابقه‌ای به خیابان‌ها ریختند. شروع اعتراضات و کشاندن دامنه‌ی تظاهرات به فضاهای عمومی نه فقط در بیروت بلکه در تمام شهرهای بزرگ ساحلی و شهرهای کوچک‌تر نیز صورت گرفت. ترکیب و ماهیت شرکت‌کنندگان در این سلسله تظاهرات بسیار فراتر از ترکیب روشنفکری و طبقه‌ی متوسط جنبش‌های قبلی بود و در سراسر خطوط فرقه‌های مختلف نیز گسترش یافت. [۱۹]

هر شهر در حمایت از شهرهای دیگر شعار می‌داد، که با توجه به تقسیم جغرافیایی لبنان و خطوط فرقه‌ای آن، غیرمعمول‌ترین و نیز الهام‌بخش‌ترین رخداد محسوب می‌شد. به این ترتیب، ادای احترام به شهرهای دیگر راهی برای هم‌دلی بود که نه فقط در گستره‌ی جغرافیایی لبنان، بلکه در سراسر مرزهای فرقه‌ای نیز دیده می‌شد.

احزاب سیاسی مستقر تلاش کردند این اعتراضات را سرکوب کنند. رهبران احزاب خواستار مشارکت هواداران خود شدند و در عین حال احزاب دیگر را به ناکارآمدی و عدم تمایل به هم‌کاری متهم می‌کردند. پاسخ معترضان اما نمایش شگفت‌انگیز دموکراسی مردمی بود. آن‌ها بی‌درنگ نمایش هرگونه پرچم حزبی را ممنوع کردند و حتی چندین سیاست‌مدار و شخصیت رسانه‌ای شناخته‌شده با وابستگی‌های حزبی را نیز از فضاهای عمومی برای تظاهرات اخراج کردند.

پادهژمونی در میدان‌ها

جنبش با اقدام اعتراضی منظمی آغاز شد: بستن جاده‌ها از طریق سوزاندن لاستیک‌ها. در حالی که آتش‌زدن لاستیک معمولاً شیوه‌ای غیرمردنی از سوی طبقه‌ی فرودست برای بیان مشکلات تلقی می‌شود، اما این بار، فراخوانی بود برای بسیج همه‌جانبه در سراسر کشور. جالب‌تر این که چنین اعتراض‌هایی در مناطقی دیده می‌شد که گمان می‌رفت حوزه‌ی نفوذ حزب‌الله و متحدانش از جنبش امل باشد. در آن مناطق حتی

وقتی تظاهرات بالا گرفت، نمادهای حزبی و پرچم‌هایی که پیش‌تر برای تعیین محدوده‌ی قلمرو حزب استفاده می‌شد برداشته شد. دفاتر احزاب مختلف نیز تخریب شد. هژمونی احزاب که در کانون‌های اختصاصی‌شان تثبیت شده بود حالا دیگر رو به افول بود.

فردای این بسیج اولیه، سعد حریری، نخست‌وزیر وقت، در سخنرانی تلویزیونی مدعی شد که صدای مردم را شنیده است. وی از تمامی احزاب سیاسی خواست برای یافتن راه‌حلی برای این بحران گرد هم آیند. او ضرب‌الاجلی ۷۲ ساعته نیز به بیانیه‌ی خود ضمیمه کرده بود. این سخنرانی تلویزیونی دو وجه داشت. نخست، تلاشی بود برای محافظت از نخست‌وزیر در مقابل اعتراضات و مقصر جلوه‌دادن احزاب دیگر. دوم، اعلام هشدار به طرف‌های دیگر، پیامی رمزگذاری‌شده مبنی بر این‌که تنها چیزی که کشور را یکپارچه نگه می‌دارد شخص نخست‌وزیر است.

این ضرب‌الاجل ۷۲ ساعته برای خیزش بسیار ارزش‌مند بود. چرا که فضا را باز کرد. حرکتی که ابتدا با ایجاد موانع موقت آغاز شد، حالا به اشغال فضاهای عمومی تبدیل شده بود. چادرها در میدانی اصلی در سراسر کشور برپا شد. در نتیجه‌ی این ضرب‌الاجل، انبوهی از مطالبات چه به صورت آنلاین و چه چاپ‌شده روی کاغذ در میدانی اعتراضی پخش شد. خواسته‌ها بسیار متنوع بود: ارائه‌ی خدمات درمانی عمومی، اصلاح تامین اجتماعی، مطالبات مربوط به حقوق زنان مثل انتقال تابعیت از مادر، ملی‌شدن بانک‌ها، لغو رازداری بانکی، تعلیق حقوق نمایندگان پارلمان، بازگرداندن اموال ساحلی به اموال عمومی، استعفای تمامی نمایندگان و تشکیل مجلس انتقالی.

در این ۷۲ ساعت، در نهایت خواسته‌ها در موضوعات اساسی زیر ادغام شد:

۱. استعفای دولت و
۲. تشکیل هیأت کوچک‌تری از نمایندگان تکنوکرات به این منظور که
۳. تمام دارایی‌های سیاستمداران قبلی را مسدود کنند و
۴. پیش‌نویس قانون جدید انتخاباتی سکولار را برای انتخابات زودهنگام آماده کنند.

اعتراضات گسترده‌ای که در آخر هفته صورت گرفت نیز لحنی غیرخشونت‌آمیزی به جنبش داد. افرادی که به دنبال آسیب‌رساندن به اموال شخصی مردم بودند بیرون انداخته شدند و پیام‌های حمایتی متعددی بر دیوارها و شیشه‌های مشاغل خصوصی نوشته شد. هم‌چنین برای رویارویی با نیروهای امنیتی که مقابل ورودی‌های پارلمان سنگر گرفته بودند، زنجیره‌های انسانی تشکیل شد. ارتش و نیروهای امنیتی «از مایید» خطاب می‌شدند. معترضان پرچم ارتش را تکان می‌دادند و در شعارهایشان اعلام می‌کردند که ارتش نیز قربانی فساد گسترده شده که در بدنه‌ی دولت است. تصاویری در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده بود که درجه‌داران ارتش را نشان می‌داد که تابلوهایی در حمایت از قیام در دست دارند و از ناتوانی برای پیوستن به تظاهرات ابراز تاسف می‌کنند. چندین ویدئوی دیگر سربازان را نشان می‌داد که با دیدن تظاهرات

گریه می کردند. این فیلم‌ها بازتاب گسترده‌ای داشت. این احساسات طرفدار ارتش گاه به صورت افراطی نیز ظاهر شد، چنان‌که برخی از معترضان حتی خواستار تشکیل دیکتاتوری نظامی بودند.

سرانجام در پایان مهلت ۷۲ ساعته، قیام توانسته بود تمام فضاهای عمومی اصلی شهرها را اشغال کند و هم‌چنان جاده‌های اصلی منتهی به اعتصاب عمومی را نیز ببندد. در سخنرانی نخست‌وزیر حرفی از استعفا نبود، بلکه فقط بسته‌ی اصلاحاتی دولت را ارائه می‌کرد، شامل کاهش حقوق وزیران، تزریق سرمایه به وام مسکن که پیش‌تر متوقف شده بود، تعطیلی یا کاهش بودجه‌ی برخی از نهادهای دولتی. معترضان بلافاصله بسته‌ی اصلاحات پیشنهادی را رد کردند و آن را مماشات برای جایگزینی اصلاحات واقعی می‌دانستند. سیستمی که در سه دهه تقریباً هیچ کاری برای بهبود کیفیت زندگی مردم انجام نداده است، اکنون نمی‌تواند ناگهان اراده‌ی اجرای این اصلاحات را پیدا کند. ارتش در پاسخ به همه وقایع پیش‌آمده نقش تاریخی خود را برعهده گرفت و ضمن ادعای بی‌طرفی اعلام کرد که از هرگونه اقدام خشونت‌آمیز علیه معترضان جلوگیری خواهد کرد، هم‌چنین از هرگونه توسل به زور برای دور کردن معترضان یا پاکسازی موانع نیز خودداری خواهد کرد. در واقعیت، این بیانیه نسبتاً منعطف بود. ارتش در شب اعلام بیانیه یک کاروان موتورسیکلت از حامیان دولت را متوقف کرد که قصد درگیری با معترضان را داشتند، اما در برخی مناطق جاده‌ها را به «دلایل بشردوستانه» پاکسازی کردند. در هفته‌ی پس از سخنرانی نخست‌وزیر، نافرمانی مدنی و اعتصاب عمومی عملاً ادامه داشت. تمام راه‌های اصلی مسدود شده بود و حضور گسترده‌ی مردم در میداین شهرها فضایی مانند کارناوال هم‌راه با موسیقی، رقص، دی‌جی و آتش‌بازی در شب به وجود می‌آورد. در میداین عمومی سبکی از زندگی جریان داشت که فراموش شده بود. خیابان‌ها به مدرسه تبدیل شد، میداین عمومی و چادرهای برپاشده نیز کلاس درس بود. روزانه سخنرانی‌های عمومی درباره‌ی اقتصاد، قانون اساسی، تاریخ و نیز اهمیت فضاهای عمومی برگزار می‌شد. در این «کلاس‌ها» می‌شد تلاش‌هایی برای تعریف هویت جدیدی از لبنان و به دور از تمام افسانه‌های فرقه‌گرایی و نوسازی مشاهده کرد. تظاهراتی نیز در سراسر جهان از سوی جوامع دیاسپورای لبنان سازماندهی شد. در طبقه‌ی حاکم نشانه‌هایی از شوک و سردرگمی دیده می‌شد که به سخنرانی‌های تلویزیونی متوسل شده بود تا تظاهرات را آرام کند یا در آن تردید ایجاد کند. میشل عون، رئیس‌جمهور، تمایل خود را برای مذاکره با نمایندگان جنبش ابراز کرد. حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله در چند سخنرانی قاطعانه در برابر استعفای دولت ایستاد. او در نهایت از هوادارانش خواست که از خیابان‌ها عقب‌نشینی کنند، و در عین حال مدعی شد این قیام بازپچه‌ی قدرت‌های خارجی شده است. شخصیت‌های معروف تلویزیونی نیز سعی کردند بین اعتراضات قبل از جنگ داخلی و قیام کنونی تشابهاتی نشان دهند و این ترس را القا کنند که در شرایط خلاء سیاسی در جامعه ممکن است چه وقایعی رخ دهد. هر سخنرانی سیاسی با هجوم مردم به خیابان‌ها مواجه می‌شد. گویی این سخنرانی‌ها هم‌چون انبار سوخت برای آتش معترضان عمل می‌کرد. از یک سو، پاسخ آن‌ها با برجسته‌ترین شعار قیام داده می‌شد: **کلاً یعنی کلاً** (همه، یعنی همه). از سوی دیگر، چنین اشاره‌هایی مبنی

بر این که جنبش از خارج کشور تامین مالی می‌شود با تمسخر مواجه شد، به‌ویژه وقتی حزبی این ادعا را مطرح کرد که خود آشکارا این واقعیت را نادیده می‌گرفت که تقریباً منحصراً توسط ایران تأمین مالی می‌شود. ادعاهای دیگری مبنی بر این که جنبش تهدیدی است برای بازگشت به جنگ داخلی، با شعار «شما جنگ داخلی هستید و ما انقلاب مردمی» پاسخ گرفت. برای بسیاری از شرکت‌کنندگان در تظاهرات، این قیام نشان‌دهنده‌ی پایان دوران جنگ داخلی بود، نه آغاز جنگ داخلی جدید. اصرار دولت به مذاکره با نمایندگان جنبش نیز بی‌نتیجه ماند؛ و این یعنی رد آشکار وجود هرگونه رهبری در جنبش. این تفکر در جنبش طنین‌انداز شده بود که هیچ‌کس نمی‌تواند به نمایندگی از قیام صحبت کند و هرکسی که ادعای آن را داشته باشد فقط شیاد است. این تفکر اصلاً عجیب و دور از انتظار نبود. زیرا افرادی که در سازماندهی نقش داشتند از بسیج‌های سال ۲۰۱۵ درس گرفته بودند؛ آن‌ها شاهد دستگیری رهبران و فشار مداوم کمپین‌های رسانه‌ای بودند. در نهایت همین عدم‌پذیرش، این شعار را محبوب کرد که «مردم مذاکره نمی‌کنند، آن‌ها مطالبه می‌کنند.»

در ۲۹ اکتبر، نخست‌وزیر استعفا داد. با این حال، ساعاتی قبل، گروه بزرگی از حامیان امل و حزب‌الله در مرکز شهر بیروت وحشیانه به خیابان‌ها ریختند و به هر کسی که سر راهشان بود حمله کردند. آن‌ها چادرهای معترضان و نماد انقلاب، مشت گره‌کرده، را که در میدان اصلی نصب شده بود به آتش کشیدند. در مناطق دیگر نیز به معترضان حمله شد که با تخریب اموال عمومی و ارباب از جمله تیراندازی همراه بود. این‌ها در حالی رخ داد که هزاران معترض به خیابان‌ها ریخته بودند تا استعفا را جشن بگیرند.

استعفای نخست‌وزیر ضمن پیروزی، اثرات مخربی نیز برای قیام داشت. برخی از معترضان از خیابان‌ها عقب‌نشینی کردند و استعفای نخست‌وزیر را اساساً به ضرر اهل سنت می‌دانستند. از سوی دیگر، این استعفا به رئیس‌جمهور و حزب حامی‌اش جرات داده بود. پیام قبلی او، اصلاحات از طریق روند قانونی، به این معنی بود که او و حزبش اکنون یک‌تنه ردای اصلاح‌طلبی را به قامت خود دوخته بودند. دولت شروع به ترویج این لفاظی‌ها کرد که خود قیام‌عامل و تشدیدکننده‌ی وضعیت وخیم اقتصادی کشور است. دولت با استناد به امتناع قیام‌کنندگان از مذاکره با آن به نیروهای امنیتی دستور داد تا از گشایش تمامی جاده‌ها اطمینان یابد. دیگر در عمل هیچ اعتصاب عمومی وجود نداشت و فقدان جنبش کارگری به این معنی بود که اعتصاب عمومی واقعی امکان‌پذیر نیست.

قیام هم‌چنان با برخی تناقض‌های خود دست و پنجه نرم می‌کرد. قیام با رد هرگونه رهبری در موقعیتی واکنشی و محدود به خواسته‌های منفی قرار گرفته بود، یعنی فقط پایداری بر آن چه نمی‌خواستند، به‌جای این که فعالانه جای‌گزینی بیافرینند تا خواسته‌هایشان را بازگو کند. متأسفانه برخورداری از حق و تو‌چنین تلقی می‌شود که بسیج مردم بی‌حدو‌حصر است: یک اشتباه بزرگ محاسباتی. از سوی دیگر، بر تشکیل

ساختارهای مقاومتی نیز خط بطلان می‌کشد؛ در حالی که چنین ساختارهایی، مانند شوراهای انقلابی که بر مبنای دموکراتیک سازماندهی شده، می‌توانست پاسخ‌گوی مطالبات مردمی باشد.

تضاد دوم را می‌توان در ادعای ماهیت «غیر سیاسی» جنبش یافت. به این ترتیب، مطالبه‌ی تشکیل یک دولت انتقالی تکنوکرات این تصور را به وجود آورد که مشکلات لبنان کاملاً فنی است. همان‌طور که خواهیم دید، این فرض برای جنبش هزینه‌ی گزافی داشت.

علاوه بر این، قیام، در همین مراحل اول، به نظر می‌رسید تمایلی به رقابت با سایر نهادهای دولتی ندارد، به بی‌طرفی ارتش اعتماد کرد و از حمله یا بحث درباره تأثیر شبکه‌های پیچیده‌ی حامی‌پروری و تضاد منافع عمومی - خصوصی بین سیاستمداران و بانک‌ها، شرکت‌های ساختمانی، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و شرکت‌های رسانه‌ای، بر پیشرفت قیام خودداری کرد. بنابراین مسیرهای قانونی تغییر به‌جای اقدام مستقیم در اولویت قرار گرفت. بی‌شک، تناقض و محدودیت‌های جنبش را می‌توان ناشی از ناپختگی نیروهای «جنبش مدنی» و شیفتگی آن به سیاست‌های انتخاباتی و نیز فقدان نهادهای کارگری یا رادیکال دانست تا استراتژی یکپارچه‌ای تدوین کنند. با این حال، تدوین برنامه‌ی یکپارچه عملی خطر «تقسیم خیابان» را نیز به همراه داشت، چراکه در این صورت کسانی که با برخی اهداف سیاسی موافق نباشند ممکن است اساساً قیام را کنار بگذارند.

با وجود این محدودیت‌های ساختاری، قابل درک است که قیام از طریق جبهه‌ای متحد حول مطالبات منفی، متحد شده است و وظایف «سیاسی» را به زمانی واگذار کرده که فضای مناسب برای آن‌ها ایجاد شود. یعنی پس از برکناری طبقه‌ی حاکم و تصویب قانون انتخاباتی جدید که اجازه می‌دهد «سیاست» جدیدی وارد عمل شود.

منزعه‌ی مستقیم و الیگارش‌ی بانکی

تا ماه نوامبر، بانک‌ها کنترل غیررسمی سرمایه را در دست گرفته بودند که شامل اعمال محدودیت بر میزان پولی بود که افراد می‌توانستند از حساب‌های لیره لبنان و حساب دلاری خود برداشت کنند. بانک‌ها نیز جز در شرایط خاص از انتقال پول به خارج از کشور خودداری کردند. طبق ادعای بانک‌ها این اقدامات صرفاً برای جلوگیری از هجوم بانکی و تلاش برای کنترل نرخ ارز بین لیره لبنان و دلار آمریکا بود. در حالی که در بانک‌ها مبادله‌ی ارز با نرخ رسمی ثابت صورت می‌گرفت، نرخ موازی در بازار سیاه در صرافی‌های خصوصی جریان داشت که کاهش ارزش بیش از ۳۰ درصدی را نشان می‌داد.

محدودیت‌های دسترسی به دلار آمریکا به این معنی بود که شرکت‌ها دیگر امکان واردات نداشتند. این روند به‌طور خاص به توزیع‌کنندگان سوخت و نیز واردکنندگان تجهیزات پزشکی آسیب رساند، پمپ‌بنزین‌ها دست به اعتصاب زدند و بیمارستان‌ها تهدید کردند که اگر دسترسی به ارز تسهیل نشود، آن‌ها نیز اعتصاب

می‌کنند. درست در بحبوحه‌ی این وقایع، ریاض سلامه، رئیس بانک مرکزی لبنان، در سخنرانی خود به مردم لبنان اطمینان داد که بانک مرکزی به دنبال استراتژی کنترل سرمایه نخواهد بود و این واقعیت را کاملاً نادیده گرفت که کنترل سرمایه از قبل برقرار بوده و به آرامی تشدید می‌شود.

دولت قصد داشت از جلسه‌ی بعدی مجلس برای بحث و بررسی و تصویب قانون عفو عمومی استفاده کند. این قانون در ظاهر ادعا می‌کرد که همه‌ی افرادی که در حبس بودند و هنوز متهم نشده بودند بخشیده می‌شوند؛ اما بیان قانون شامل جرایم مالی بود که عملاً نشان‌دهنده‌ی عفو عمومی برای هر سیاست‌مداری است که در محاکمه‌های فساد آتی متهم شود. برای افزودن بر این شور ضدانقلابی، حزب رئیس‌جمهور از هواداران خود خواست تا در راهپیمایی حمایت از رئیس‌جمهور شرکت کنند. در آن راهپیمایی، رئیس‌جمهور نسبت به تشکیل «دو خیابان» هشدار داد، تهدیدی پنهان مبنی بر این که ممکن است به زودی اعتراض‌ها با اعتراض متقابل و خشونت مواجه شود.

با اعمال کنترل غیررسمی سرمایه توسط بانک‌ها و بسته‌شدن خیابان‌ها، معترضان دیگر راهی برای اعتصاب عمومی نداشتند. آن‌ها تظاهرات گسترده‌ای مقابل ساختمان‌های دولتی، شهرداری‌ها، بنادر، بانک مرکزی و دفاتر ارائه‌دهنده مخابرات ترتیب دادند. علاوه بر این، معترضان در فضاهای عمومی مانند رستوران‌ها، فروشگاه‌ها و رویدادهای مختلف نیز سیاستمداران را بی‌آبرو می‌کردند. برای مثال، نخست‌وزیر پیشین، فؤاد سنیوره از حضور در یک کنسرت موسیقی اخراج شد. ایلی فرزلی، نایب رئیس پارلمان و یوسف فینیانوس، وزیر امور عام‌المنفعه و حمل‌ونقل، نیز هر کدام از رستوران‌ها بیرون انداخته شدند. ویدئوهای این بی‌آبرویی‌ها، موج عظیمی از هیجان به وجود آورد، معترضان برای «تقویت» این حرکت از شبکه‌های اجتماعی استفاده کردند و خواهان بی‌آبرو کردن سیاستمداران در هر مکان و هر زمان ممکن شدند.

ائتلافی از فعالان چپ از جمله حزب کمونیست لبنان و فوروم سوسیالیست شروع به سازماندهی تحصن در بانک‌ها کردند و آن‌ها را تا زمانی که مشتریان می‌توانستند پول برداشت کنند، اشغال کردند. این ائتلاف هم‌چنین مردم را برای درخواست ملی‌شدن بانک‌ها تحریک می‌کرد. درگیری بین مشتریان و کارمندان بانک نیز بیش‌تر و عادی‌تر شد. ویدئوهایی از این درگیری‌ها در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد. یکی از پربازدیدترین آن‌ها سپرده‌گذاری تبر به دست را نشان می‌داد {که برای گرفتن پولش به بانک رفته بود}. هم‌چنین در ویدئوهای دیگر، افرادی دیده می‌شدند که به دلیل ناتوانی در فراهم کردن خوراک خانواده، پرداخت شهریه مدرسه یا بازپرداخت بدهی‌ها دچار فروپاشی روانی شده بودند. یکی از این ویدئوها مردی را نشان می‌داد که روی خود بنزین می‌ریزد و تهدید به خودسوزی می‌کند. صدایی از آن سوی دوربین شنیده می‌شود: «این‌ها تقصیر کمونیست‌ها است.» در پاسخ به افزایش چنین محاصره‌هایی، اتحادیه‌ی کارمندان بانک تهدید به اعتصاب کرد و بسیاری از بانک‌ها سدهایی آهنی مقابل درهای خود

قرار دادند؛ و این نشانی است از پوچی ویران شهری که در آن حتی سنگرها هم به کمک حفظ ساختارهای سرمایه‌داری می‌آیند.

اعتراضات توده‌ای در آخر هفته انرژی خود را بازمی‌یافت که پاسخی بود به سخنرانی‌های تلویزیونی سیاست‌مداران. این اعتراضات توانست دو جلسه‌ی پارلمان را به تاخیر بیندازد که یکی از آن‌ها مانع تصویب قانون عفو شد. فشار مستمر از سوی خیابان هم‌چنین موجب لغو نامزدی دو کاندیدا برای نخست‌وزیری شد: محمد صفدی، نماینده‌ی طرابلس، که مالک عمده‌ی اسکله‌ی خصوصی زیتونی بی (Zaitunay Bay) است و روابط نزدیکی هم با خاندان حاکم سعودی دارد؛ و سمیر خطیب، مهندسی که او هم رابطه‌ی نزدیکی با خانواده‌ی حریری و سعودی‌ها دارد. این نامزد هر دو با دورزدن رویه‌های قانون اساسی و با به اصطلاح «توافقات پشت پرده» میان احزاب سیاسی لبنان تعیین شده بودند، پیش از آن که پارلمان حتی به‌طور رسمی رایزنی‌ها را آغاز کند.

نامزدی صفدی و خطیب پس از دوره‌ای صورت گرفت که خود احزاب سیاسی اصلی هم‌چنان برای بازگشت سعد حریری تلاش می‌کردند. حریری به‌ویژه از سوی حزب‌الله به‌عنوان نامزد مورد وفاق معرفی شد. حریری می‌پنداشت ارتباطش با جامعه‌ی بین‌المللی و عربستان سعودی همان حلقه‌ی مفقوده‌ی نجات مالی لبنان و پوشش قانونی (برای گریز از تحریم‌های بیش‌تر) است. حزب کمونیست لبنان ریاکاری «مقاومت» به‌ظاهر ضدامپریالیستی را فاش کرد که حامی نامزدی است که بیش‌ترین هم‌سوایی را با سرمایه‌داری جهانی دارد.

پیروزی‌ها فقط تدافعی نبودند. شاهد پیروزی‌های تهاجمی و نمادین نیز بوده‌ایم. در ۱۷ نوامبر، ملحم خلف، نامزد مستقل، در انتخابات کانون وکلای بیروت پیروز شد. این وکلا با تشکیل کمیته‌ی دفاع از حقوق معترضان و نیز کمک به آزادی فوری معترضان بازداشت‌شده، نقش فعالی در انقلاب ایفا کردند. این فعالیت‌ها در زمان خلف که حتی خود شخصاً به کلانتری‌ها می‌رفت، افزایش یافت.

استقلال قوه‌ی قضائیه همواره خواسته قیام بود و انتخاب خلف گامی در این راستا تلقی می‌شود. در همان زمان، معترضان با الهام از سودان، اتحادیه‌ها و سندیکاهای جای‌گزینی را به جای اتحادیه‌های مورد حمایت دولت تشکیل دادند. اتحادیه‌ی جدید مشاغل لبنان، شامل پنج انجمن از اساتید دانشگاه، روزنامه‌نگاران و کارکنان رسانه، مهندسان، فعالان حوزه‌ی هنر و فرهنگ و پزشکان، رهبری این حمله را بر عهده داشت. [۲۰] مفهوم بازسازی موسسات مستقل از دولت در ۲۲ نوامبر، روز استقلال لبنان، کاملاً برجسته شد. به این ترتیب که رژه‌ی نظامی که هر سال برگزار می‌شد با «رژه مدنی» از «گردان‌هایی» متشکل از مادران، اتحادیه‌های مشاغل، پرسنل بازنشسته‌س ارتش، مکانیک‌ها، معلمان و... جایگزین شد. از سوی دیگر، هر زمان که جنبش دچار وقفه می‌شد، اعتراضات و اعتصابات دانشجویی با سرپیچی از دستورات دولت مبنی بر بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها دوباره به اعتراضات دامن می‌زد.

در این دوره قیام با خسارات بزرگی نیز مواجه شد. تشدید کنترل سرمایه به افزایش خودکشی و حوادث خودسوزی انجامید. در ۱۲ نوامبر، معترضی به نام علا ابوفخر را سربازی خارج از خدمت مقابل چشمان همسر و فرزندانش هدف گلوله قرار داد و کشت. قتل وحشیانه‌ی او به تمامی معنا خودسوزی کسانی را نشان داد که با برخورداری از نفوذ سیاسی یا «پارتی‌بازی» می‌توانستند به قانون بی‌اعتنا باشند. در ۱۰ دسامبر، خواهر و برادری، به نام‌های عبدالرحمن کاخیا و رامنا، بر اثر فروریختن سقف ساختمان تقریباً متروکه‌شان پس از بارانی شدید کشته شدند. آن‌ها پیش از این بارها از شهرداری خواسته بودند ساختمان را بازسازی کند؛ اما تماس‌هایشان بی‌پاسخ ماند.

معارضان با سرکوب شدید ارتش نیز مواجه شدند. ارتش دیگر اکنون با توسل به زور جاده‌ها را باز می‌کرد و در قالب «هجوم» بیش‌تر به میدان‌های اعتراضی در سراسر کشور عمل می‌کرد؛ طرفداران حزب الله و حزب عمل در این میدان‌ها چادرها را می‌سوزاندند، یا به اقدامات خراب‌کارانه‌ای از جمله آتش‌زدن خودروها مبادرت می‌کردند. از هر بهانه‌ای برای توجیه این اعمال خشونت‌آمیز استفاده می‌شد. نمونه‌های مهم دیگر انتشار ویدیویی قدیمی بود از توهین به روحانیون شیعه و مرگ تاسف‌بار حسین شلهوب و صنعا الجندی (هر دو بر حسب اتفاق شیعه) پس از برخورد خودرو آن‌ها با راه‌بند جاده‌ای. پس از این که هواداران حزب‌الله از این اتفاق به‌عنوان بهانه‌ای برای حمله به معترضان استفاده کردند، معلوم شد که سد معبر توسط ارتش و برای منحرف کردن ترافیک ایجاد شده بود.

اصرار دولت بر نادیده‌گرفتن یا تحریف خواسته‌های معترضان و هم‌چنین وخامت اوضاع اقتصادی روشن کرد که فشار برای تغییر از راه‌های قانونی کافی نیست. شعارها و استدلال‌های طبقاتی‌محور و نیز لزوم به چالش کشیدن تمام جنبه‌های طبقه‌ی حاکم حالا دیگر محبوب‌تر می‌شد.

هفته‌ی خشم و بازسازی

درگیری‌ها با پرولتریزه‌شدن قیام به سوی نمادهای دولتی چرخید. معترضان تصمیم گرفتند به سمت کاخ ریاست جمهوری راهپیمایی کنند؛ حتی چندین تلاش نیز برای هجوم به پارلمان انجام شد. معترضان با شکستن قطعات سنگ مرمر از ساختمان‌های دوره‌ی بازسازی آن‌ها را به سوی نیروهای امنیتی پرتاب می‌کردند.

با افزایش این طغیان‌ها شبکه‌های تلویزیونی که همگی متعلق به سیاست‌مداران و هم‌سو با احزاب آن‌ها هستند، اعتراض‌ها را به شدت محکوم کردند. [۲۱] رسانه‌های مهم مدام تریبون‌هایی برای سخنرانان احزاب اصلی سیاسی فراهم می‌کردند، بدون این که تلاشی برای مقابله یا پاسخ‌گویی به آن‌ها انجام شود. فقط زمانی که جبران باسیل، وزیر امور خارجه لبنان و رهبر جنبش آزاد میهنی، در مجمع جهانی اقتصاد با

ام اس ان بی سی (MSNBC) مصاحبه کرد، لبنانی‌ها حس کردند در مصاحبه‌ای می‌توانند مسئولیت‌پذیری را، هرچند جزئی اما دل‌چسب، ببینند.

از سوی دیگر، این خبر هم‌چون منبع اصلی اطلاعات برای بازی‌گران غیردولتی که به دنبال سرکوب قیام بودند عمل کرد. حامیان حزب‌الله و امل افرادی را که در مناطق شیعه‌نشین با آن‌ها مصاحبه شده و از رهبران حزب یا خود حزب انتقاد کرده بودند، پیدا می‌کردند و آن‌ها را مجبور می‌کردند تا اغلب با تصویری از رهبر حزب در دست‌هایشان عذرخواهی ویدیویی منتشر کنند. بدگویی از هر دو حزب معمولاً دستاویزی بود برای حمله به معترضان و هجوم به میادین.

حامیان حزب‌الله نیز در همان شبکه‌های اجتماعی عضو شدند که معترضان برای اطلاع‌رسانی از آن‌ها استفاده می‌کردند. در اوایل فوریه، معترضان برای سردادن شعار علیه یکی از نمایندگان مجلس در رستورانی در {شهر} کسروان حاضر شدند، اما به‌جای او با طرفداران حزب‌الله و محافظان نماینده‌ی مجلس مواجه شدند. تعدادی از معترضان دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. مهاجمان از حملات فیلمبرداری کردند و از آن‌ها می‌پرسیدند: «شما اهل طرابلس هستید؟ این‌جا چه می‌کنید؟» که منظورشان مرز وهم‌آمیز کانتون برای تفکیک سنی‌ها و مارونی‌ها بود که معترضان باید برای رفتن از طرابلس به کسروان طی می‌کردند. این ویدئوها محکومیت گسترده‌ی مردمی، به‌ویژه از سوی حامیان مسیحی قیام در پی داشت و تظاهراتی نیز در کسروان ترتیب داده شد. در جریان اعتراض، مقتول بر روی دوش هم‌رزمانش حمل شد. گرچه آن اقدام حس تلافی‌جویی را به همراه داشت، اما وقایع شب قبل از آن این واقعیت را برجسته کرد که انقلاب‌ها بر اساس فرمول ساده‌ی کنترل منطقه عملی می‌شود و معترضان در حال دست دادن زمینی بودند که پیش‌تر آن را فتح کرده بودند.

در میدان‌ها فقط چند چادر باقی مانده بود. سنگ‌های بیش‌تری برای تمایز معترضان از نمادهای قدرت برپا شد، تمام خیابان‌های منتهی به پارلمان با موانع بتنی بزرگی که «دیوارهای شرم» نامیده می‌شد، مسدود شده بود. حتی واحد جرایم سایبری نیروهای امنیتی هم به صورت آنلاین مدام فعالان و سازمان‌دهندگان برجسته را به‌منظور نمایش آشکار ارباب احضار می‌کرد.

در ۱۹ دسامبر، حسن دیاب از سوی دولت به نخست‌وزیری انتخاب شد. روند نامزدی دیاب به شکل منظم با توافقات پشت‌پرده انجام شد. معترضان بار دیگر به خیابان‌ها آمدند و این بار با سرکوب شدیدتر و استفاده بی‌حد و حصر از گاز اشک‌آور مواجه شدند. برخلاف دو بار قبلی، معترضان نتوانستند دیاب را برکنار کنند و در ۲۱ ژانویه کابینه‌ی دولت جدید تشکیل شد. دولت جدید ۳۰ درصد کوچک‌تر از دولت قبلی و از «چهره‌های جدید» تشکیل شده بود، همان سیاست‌مدارانی که قبلاً در سایه بودند و با برخی از تکنوکرات‌ها به‌عنوان مشاور هم‌کاری می‌کردند. دولت جدید با عنوان دولتی معرفی شد که دومین خواسته‌ی معترضان

را برآورده کرده است: دولت جدید غیروابسته / غیرمتعهد {به احزاب‌های دیگر} و تکنوکرات‌ها. همین هم باعث آرامش بسیاری از معترضان شد که معتقد بودند باید به دولت جدید فرصت داد.

دولت جدید نتوانست طبقه‌ی حاکم را متحد کند. چندین حزب مهم به دلیل عدم‌پذیرش نخست‌وزیر از ائتلاف با دولت جدید خودداری کردند. بنابراین، سهم بزرگی از تخصیص سبد وزارتخانه‌ها به جنبش میهنی آزاد و حزب‌الله رسید که اکثریت پارلمان را در اختیار داشتند. به این دولت برچسب «یک رنگ» داده شد زیرا فقط نماینده‌ی ائتلاف ۸ مارس بود.

هرچند برخی از مفسران این را عامل ایجاد شکاف در قدرت طبقه‌ی حاکم برای اعمال هژمونی معرفی کرده‌اند، باید آن را تاکتیکی برای بازگرداندن اوضاع به حالت عادی دانست. دولت «یک رنگ» پوششی بی‌نظیر بود برای بازگشت به لفاظی‌های جناح‌گرایی فرقه‌ای و ایجاد ترس از محرومیت‌های متعاقب آن که مردم را به هنجارهای سیاسی بازمی‌گرداند. در عین حال، هواداران ۱۴ مارس هم‌چنان ادعا می‌کردند که انقلاب متعلق به آن‌هاست، و این ادعا قیام را بیش از پیش مشروعیت‌زدایی می‌کرد.

معترضان در فاصله‌ی میان نامزدی دیاب و تشکیل دولت، خواستار برگزاری «هفته‌ی خشم» در اواسط ژانویه بودند. بار دیگر نافرمانی مدنی شدت گرفت که شامل مسدودکردن جاده‌ها و برگزاری راهپیمایی مقابل نهادهای کلیدی دولتی بود. بانک‌ها تخریب شدند، شیشه‌هایشان شکسته شد و دوربین‌های امنیتی تخریب شدند. درگیری‌ها در میدان اصلی بیروت نیز تشدید شد، زیرا معترضان سعی می‌کردند موانعی که برای دور نگه‌داشتن آن‌ها از پارلمان ایجاد شده بود، در هم بشکنند.

سطوح سرکوب این اقدامات پیش از این هرگز دیده نشده بود؛ هم‌چنین استفاده‌ی گسترده از گاز اشک‌آور که اغلب سر معترضان را هدف قرار می‌داد و آن‌چه بر جای گذاشت جراحات و از دست رفتن چشم‌های بسیار بود. [۲۲] به‌علاوه، دستگیری‌های کور و کاتوره‌ای، ضرب و شتم پلیس و شکنجه در زندان نیز بود. تظاهراتی که در مقابل زندان‌های محلی سازماندهی شده بود نیز با گاز اشک‌آور و خشونت پلیس متفرق شد. در آن هفته بیش از ۵۰۰ معترض مجروح شدند. [۲۳] نیروهای امنیتی برای نخستین بار از آغاز قیام نقشی را که به حامیان حزب واگذار شده بود بر عهده گرفتند و خود چادرهای معترضان را به آتش کشیدند. روشن بود که دولت می‌خواهد خود تمامی امور را به دست بگیرد.

جنبش اعتراضی پس از این سرکوب وحشیانه و تشکیل دولت در ۲۱ ژانویه ۲۰۲۰ دیگر در همان سطح نبود. نیروهای امنیتی هم‌چون محافظ شخصی برای بانک‌هایی عمل می‌کردند که هنوز به شکلی غیرقانونی پول مردم را با محدودیت‌های فزاینده نگه می‌داشتند، و به همین دلیل هم آزادی عمل مستقیم در بانک‌ها کاهش یافت. از سوی دیگر، تشکیل دولت به این معنا بود که رسانه‌ها می‌توانند به پوشش معمول خود از سیاست «واقعی» بازگردند. بنابراین، خاموشی عمومی رسانه‌ای در جنبش پدید آمد. تظاهرات توده‌ای، زمانی که رخ می‌داد، بیش‌تر در آخر هفته‌ها بود و در طول هفته راهپیمایی‌های کوچک‌تر برگزار

می‌شد. برخی از «خیمه‌های انقلاب» برپا ماندند و به ارائه‌ی راه‌های جدید سازماندهی از طریق شوراهای مردمی، هرچند کوچک، ادامه دادند.

صندوق بین‌المللی پول، کووید ۱۹ و چالش‌های پیش‌رو

سال جدید هیچ امکانی برای لبنانی‌ها فراهم نکرد. ارزش لیره لبنان هر روز بیش‌تر سقوط می‌کرد. هرچند بانک مرکزی هنوز تلاش می‌کرد آن را ثابت نگه دارد اما سه بازار موازی ارز شکل گرفت: نرخ رسمی ثابت، نرخ غیررسمی بانکی که نرخ تبدیل ارز از آن هم افتضاح‌تر بود، و سوم نرخ بازار سیاه. جای تعجب نیست که در چنین شرایطی دایره‌ای از کلاهبرداری که از نوسانات بازار ارز سود می‌برد، فاش شد که اعضای آن کارگزاران صرافی و یکی از شخصیت‌های ارشد بانک مرکزی لبنان بود. در زمان نگارش این مقاله، لیر لبنان تقریباً با ۴۲۰۰ پوند به‌ازای ۱ دلار معامله می‌شود، یعنی بیش از ۵۰ درصد کاهش ارزش نسبت به نرخ تعیین‌شده؛ و نتیجه‌ی آن تورم شدید و فقیر کردن تعداد بیش‌تری از لبنانی‌هاست.

واکنش دولت به همه‌ی این‌ها تقریباً یک‌سان بود. در ماه ژانویه، بودجه‌ی جدید بدون تغییر عمده‌ای تصویب شد. دولت در ماه مارس اعلام کرد که پرداخت بدهی‌های خود را به تعویق می‌اندازد و از صندوق بین‌المللی پول کمک می‌گیرد. دولت در ماه آوریل «برنامه‌ی احیا» را منتشر کرد که نکته‌ی مهم آن درخواست وام ۱۰ میلیارد دلاری دیگر از صندوق بین‌المللی پول بود. مانند بسیاری از برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، آینده‌ی لبنان ملزم می‌شد به اجرای ریاضت‌های بیش‌تر، خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی (تله‌کام، برق، بنادر) و رکود طولانی‌مدت و هم‌چنین رشد اقتصادی که انتظار نمی‌رود تا سال ۲۰۴۳ به سطح ۲۰۱۸ بازگردد. [۲۴] در برنامه‌ی احیا هیچ نشانی از هرگونه تدبیر واقعی برای پاسخ‌گویی به میلیاردها ضرر فساد نیست؛ و به نظر می‌رسد این برنامه نیز چیزی جز ادامه‌ی چرخه‌ی فساد و گسترش احتمالی آن به‌واسطه‌ی فروش دارایی‌های عمومی نباشد.

در ماه مارس، ورود همه‌گیری کووید-۱۹ به لبنان برای دولت پوشش کاملی برای اجرای وضعیت اضطراری فراهم کرد. ارتش در همه‌جا به بهانه‌ی اجرای قرنطینه مستقر شد و از این فرصت برای پاکسازی چادرهای باقی‌مانده از میدان عمومی استفاده کرد. اگرچه قرنطینه هم‌چون آبی سرد بر آتش قیام بود، اما چندین اعتراض و تظاهرات برگزار شد و معترضان نشان دادند که انتخاب‌شان مرگ است، یا بر اثر ویروس یا گرسنگی.

اعتراضات در این نقطه پویایی متفاوتی داشت؛ مثلاً آن‌ها در هفته‌ی خشم مستقیماً بانک‌ها را هدف قرار دادند، شیشه‌هایشان را شکستند، دستگاه‌های خودپرداز را آتش زدند و به کسانی که آن سوی دیوارها پنهان شده بودند، بمب آتش‌زا پرتاب می‌کردند. در این تظاهرات شاهد درگیری مستقیم با ارتش نیز بودیم.

یک خودرو نظامی هاموی ارتش بمباران شد و به مواضع ارتش سنگ پرتاب می‌شد. یک معترض در طرابلس به ضرب گلوله کشته شد که موجب افزایش اعتراضات در روزهای بعد شد.

تداوم اعتراضات حتی با وجود همه‌گیری کرونا و قرنطینه‌ی نظامی به‌وضوح نشان می‌داد که پس از برداشته‌شدن قرنطینه، اعتراضات دوباره جان خواهد گرفت. سوالی که باید مطرح شود این است که قیام با ظهور مجدد چه شکلی خواهد داشت؟ در این مقاله قصد پیش‌بینی نداریم، بلکه فقط می‌خواهیم امیدها و خطرات را برجسته کنیم.

در سراسر روند قیام، نیروهای آن باید با تضادهای خود مواجه شوند و تلاش کنند این تضادها را حل کنند. شیوه‌های جدید سازماندهی مانند اتحادیه‌های بدیل و چادرهای انقلاب شکل گرفته‌اند. هرچند این دو رویه، که اولی نشان از جهت‌گیری‌های سیاسی رادیکال دارد و دومی اراده‌ی پاسخ‌های محلی به مسائل، نتوانسته‌اند در ساختار جامع‌تری ترکیب شوند که در نهایت قیام را هدایت کند. اما وجود آن‌ها برای گسترش مفهوم ضرورت سازمان و نیز لزوم ستیز با همه نمادهای قدرت موفق بوده است.

به عبارت دیگر، اگرچه مرحله‌ی اولیه قیام توانست ایده‌ی «کلا یعنی کالا» (همه یعنی همه) را تثبیت کند، سخت‌جانی طبقه‌ی حاکم به معترضان نشان داد که مشکل فقط تعدادی از سیاستمداران نیستند که باید برکنار شوند. در عوض، ریشه‌ی مشکل که باید هدف حمله باشد همین سیستم‌ها و شبکه‌های پیچیده‌ای است که طبقه‌ی حاکم را حتی به شکل «تکنوکراتی» بازتولید می‌کند.

ممکن است با نبود سازمان یا ائتلافی برای این حملات، باز هم تفکر سیاست مبتنی بر انتخابات به خط مقدم اعتراضات بازگردد. هر دو انتخابات پارلمانی و شهرداری‌ها و همچنین انتخاب ریاست جمهوری قرار است در سال ۲۰۲۲ برگزار شود. اگر بازیگران قیام انتظار داشته باشند که می‌توانند طبقه‌ی حاکم را با اهرم انتخابات جابجا کنند یا خود وارد عرصه‌ی سیاست شوند، بلافاصله با مجموعه‌ای از تضادها مواجه خواهند شد. چرا پیش از این پیشنهاد ورود به دولت را نادیده گرفتند؟ اگر اعتماد به حکومت را از دست داده‌اند، چرا از دولت انتظار دارند که در جریان انتخابات با حسن‌نیت عمل کند؟ آن هم با توجه به سطح تقلبی که در انتخابات سال ۲۰۱۸ رخ داد؟ در نهایت، آن‌ها باید چشم‌اندازی به مردم ارائه دهند که فراتر از ادعاهای معمول «غیرسیاسی» بودن باشد. به نظر ما، این استراتژی برنده نیست، زیرا روساختار مقاومتی را ایجاد نمی‌کند که فراتر از سیاست‌های انتخاباتی بسط یابد.

از سوی دیگر، این احتمال وجود دارد که ادامه‌ی منازعات خیابانی به استعفای بیش‌تر و تشدید بحران سیاسی منجر شود. در این‌جا، هراس‌افکنی طبقه‌ی حاکم درباره‌ی خطرات خلاء سیاسی تا حدی اهمیت دارد. در غیاب نقش میانجی دولت، هیچ راهی برای درک واکنش طرف‌های مخالف وجود ندارد، به‌ویژه آن‌هایی که مانند حزب‌الله مسلح هستند و ساختارهایی با قدرت دوگانه و بودجه‌ی به‌ظاهر نامحدود دارند.

این احتمال طبیعی وجود دارد که این گروه‌ها به رقابت مستقیم قدرت بازمی‌گردند که قیام ظرفیت یا به‌درستی تمایلی برای شرکت در آن ندارد.

وجود حزب‌الله مانعی اجتناب‌ناپذیر است که قیام باید با آن مقابله کند. در سال ۲۰۰۸ و هم‌چنین در سراسر این قیام، حزب‌الله عزم خود را در حفظ مشروعیت دولت ثابت کرده است، که هم به ادعای آن‌ها مبنی بر انحصار «مقاومت» و هم حضورشان به‌عنوان دولتی پنهان در دولت، مشروعیت می‌بخشد.

ظهور شیوه‌ی رویارویی مستقیم و بدتر شدن شرایط اقتصادی فرصت مهمی را به وجود آورده است. اگرچه خشونت موجب ایجاد شکاف بین رادیکال‌های جنبش‌ها و ناظران می‌شود [۲۵]، اما اگر خشونت هم‌چون دفاعی مشروع معرفی شود، می‌تواند کارکرد ایجاد هم‌دردی نیز داشته باشد. بدتر شدن شرایط اقتصادی نیز به‌روشنی می‌تواند توجیهی باشد برای اعمالی که در شرایطی غیر از این غیرقانونی تلقی می‌شد (مصادره، درگیری با ارتش، اقدامات خشونت‌آمیز علیه نمادهای قدرت). تشکیل سازمان‌های مادر مانند اتحادیه‌ی مشاغل لبنان، این امید را می‌دهد که مبارزات کارگری و محلی بتوانند در ایجاد کمیته‌های دفاع محلی و گسترش اتحادیه‌های بدیل وحدت یابند و هر دو در تدوین استراتژی سیاسی از طریق روش‌های دموکراتیک مشارکت داشته باشند. تشکیل چنین ائتلافی بر عهده‌ی رادیکال‌ترین بخش‌های قیام است.

موفقیت قیام در لبنان بدون پرسش‌گری درباره‌ی زنجیره‌های بدهی دولت و صندوق بین‌المللی پول، کامل نخواهد بود. برای تحقق این خواسته، لبنان باید متحدانی در منطقه و سراسر جهان بیابد، پیوندهای هم‌بستگی با آن‌ها ایجاد کند تا در کنار هم، هر یک سرنوشت کشورهای خود را رقم بزنند. موج جهانی اعتراضات که لبنان جزئی از آن بود، ثابت می‌کند که زمینه‌ی مساعدی برای چنین اتحادیهایی وجود دارد.

هیچ کدام از این کارها کوچک و بی‌اهمیت نیستند. اما قیام فقط از طریق گسترش مقاومت پایدار، دموکراتیک و غیرمتمرکز می‌تواند مقاومت و قدرت لازم را برای رفع نیازهای ضروری و مقابله با دشمنان خود کسب کند؛ چه از طریق مقابله مستقیم باشد و چه صندوق رأی.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از فصل پنجم کتاب *A Region in Revolt* با عنوان *The revolutionizing nature of the Lebanese uprising* نوشته‌ی Jade Saab and Joey Ayoub

قدردانی

نویسندگان مایلند از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر فعالان، دانشگاهیان، اصحاب رسانه و تک‌تک معترضانی که در این قیام مشارکت داشتند و صدای آن را رساتر کردند، قدردانی کنند. قدردانی از همه شدنی نیست، اما شایان ذکر است:

Megaphone.News, The Public Source, Fawra Media, Legal Agenda, Lebanese Centre for PolicStudies, the Socialist Forum, Andrew Arsan, Lea Bou Khater, Rima Majed, Ziad Majed, Luna Safwan, Timour Azhari and Fadi Bardawi.

یادداشت‌ها

[۱]. در لبنان از برنامه‌های VOIP برای دورزدن تعرفه‌های سنگین موبایل که توسط دو شرکت مخابراتی دولتی تحمیل می‌شود و نیز برقراری ارتباط با خانواده در خارج از کشور، استفاده می‌شود.

[۱-۱]. You Stink: کمپین اعتراضی که در ژوئیه و اوت ۲۰۱۵ به شکل چند تظاهرات کوچک در بیروت و چند شهر دیگر لبنان پا گرفت. این کمپین در واکنش به تلنبارشدن زباله‌ها و بی‌اعتنایی دولت به جمع‌آوری زباله از خیابان‌ها بود که توسط گروه اینترنتی «تو بوی گند می‌دهی» در فیسبوک و توئیتری آغاز شد. - م.

[2]. Kaysi, I., 2019. We've reached the brink. *Carnegie Middle East Centre*.

[۱-۲]. امارت جبل لبنان در زمان عثمانی به‌نوعی خودمختار محسوب می‌شد. در سال ۱۸۶۱ متصرفیه جبل لبنان شد و در نهایت در ۱۹۴۶ به جمهوری لبنان تبدیل شد. - م.

[۳]. در ۱۹۶۹، جمال عبدالناصر، یاسر عرفات و ژنرال امیل بوستانی، فرمانده ارتش لبنان، در قرارداد قاهره توافق کردند که سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دیگر جنبش‌های آزادی‌بخش فلسطین اجازه دارد از خاک لبنان به اسرائیل حمله کنند. این قرارداد مورد حمایت بیش‌تر احزاب چپ‌گرای لبنان و همچنین کسانی بود که به اشکال مختلف با پان‌عربیسم یا ملی‌گرایی پان‌سوری موافق بودند.

[4]. Hadi, M., 2014. *Actually existing neoliberalism: the reconstruction of downtown Beirut in post-Civil War Lebanon*. Diss. The London School of Economics and Political Science (LSE)

[5]. Hariri, R., 1999. *Statesmanship in Government: Emerging from War and Entering the Future*, Beirut: Arab United Press. pp. 16-17

[6]. Bauman, H., 2016. *Citizen Hariri: Lebanon's Neoliberal Reconstruction*, London: Hurst & Company. p. 5

[7]. Shehadi, N., 1987. *The Idea of Lebanon: Economy and the State in the Cenacle Libanais 1946-1954*, Oxford: Centre for Lebanese Studies. p.5

[8]. Bauman, p. 5

[9]. Pakradoumi, K., 1997. *Arabising Lebanese Politics, Middle East International*. pp. 21-22.

[۱-۹]. در مرحله‌ی نهایی جنگ داخلی لبنان بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ بخشی از ارتش لبنان که به ژنرال و نخست‌وزیر میشل عون — منصوب از سوی رییس‌جمهور قبلی امین جمیل — وفادار بود و در شرق بیروت استقرار داشت، علیه

نیروهای مسلح سوریه مستقر در غرب بیروت و بخشی از ارتش لبنان که به ریس‌جمهور الیاس هراوی و نخست‌وزیر سلیم الحص — منصوب بر اساس پیمان طائف — به جنگ مبادرت ورزید. درگیری در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۰ به اوج خود رسید، یعنی زمانی که ارتش سوریه به کاخ بعدا و دیگر سنگرهای عون یورش برد و صدها سرباز و غیرنظامی لبنانی را کشت و عون را بیرون راند و پایان جنگ داخلی لبنان را رقم زد. عون زنده ماند و به فرانسه رفت تا در تبعید زندگی کند. - م.

[10]. Hourani, N., 2014. *Aid and redevelopment: international finance and the reconstruction of Beirut*, in Daniel Bertrand Monk and Jacob Mundy (eds), *The Post-Conflict Environment: Investigation and Critique*, Ann Arbor: University of Michigan Press. pp. 187-218.

[11]. Khater, L.B., 2015. Public sector mobilisation despite a dormant workers' movement. *Confluences Méditerranée*, (1), pp.125-142.

[۱۲]. جعجع ابتدا طبق توافق طائف، همراه با سایر رهبران جنگ داخلی عفو شد، اما بعد او را محاکمه کردند و در سال ۱۹۹۴ برای تلاش ناموفق برای ترور وزیر دفاع مجرم شناختند.

[13]. Majed, Z., 2020. The Legacy of Samir Kasir 15 Years On. Interviewed by Joey Ayoub (Podcast) *The Fire These Times*, June 2, 2020

[۱۴]. در لبنان، پس از توافق بر سر نخست‌وزیری و تعیین وزیران، دولت تشکیل می‌شود. این روند معمولاً موجب دوره‌های طولانی «چانه‌زنی» بین احزاب می‌شود تا زمانی که همه درباره‌ی توزیع کرسی‌ها به توافق برسند. در سال ۲۰۰۹ این روند ۵ ماه طول کشید. سپس این دولت در سال ۲۰۱۱ سقوط کرد و به دنبال آن دوباره دوره‌ای پنج ماهه از چانه‌زنی رخ داد فقط برای اینکه دولت بار دیگر در سال ۲۰۱۳ سقوط کند و در حدنصاب دو هفته‌ای دولت جدید شکل بگیرد.

[15]. Diwan, I., 2020. Why Lebanon's Debt Problem Is Super Hard to Sort Out. *Lebanese Center for Policy Studies*

[16]. Lebanese Association for Democratic Elections. 2018. *Observation Mission of 2018 Parliamentary Elections*

[17]. See the Civil Society for Knowledge Center's Conflict Analysis Project

[18]. *The Economist*. 2019. *Broke in Beirut*

[19]. Khater, L.B, and Majed, R., (working paper) Lebanon's 2019 October Revolution: Who Mobilized and Why?. *The Asfari Institute for Civil Society and Citizenship*

[20]. Kater, L.B., 2020. Did someone Say Workers? (Part 2 of 2). *The Public Source*

[۲۱]. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی چشم‌انداز رسانه‌ای در لبنان و روابط آن با سیاستمداران به وبسایت *Ownership Monitor Lebanon* رجوع کنید.

[۲۲]. طبق قوانین بین‌المللی گاز اشک‌آور باید در زاویه‌ای رو به بالا پرتاب شود.

- [23]. Stubley, P., 2020. Beirut protests: Nearly 500 injured over violent weekend in Lebanon as riot police and army called in. *The Independent*
- [24]. Bisat, A., 2020. The Government Economic Plan: A Complicated Maze of Policy Trade-offs. *The Lebanese Center for Policy Studies*.
- [25]. Tarrow, S., 1988. *Power in Movement: Social Movements and Contentious Politics*. Cambridge University Press.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2ZK>



لبنان، فراتر از استثناگرایی

نوشته‌ی: زیاد ابو ریش

ترجمه‌ی: مژگان بدیعی

لبنان در آثار اقتصاد سیاسی مقایسه‌ای خاورمیانه و شمال آفریقا اغلب به‌وضوح غایب بوده است، به‌ویژه در مطالعات حوزه‌ی دولت‌سازی، توسعه‌ی اقتصادی و بسیج اجتماعی. این کنارگذاری یا استثنایی‌انگاشتن لبنان از دو ویژگی تاریخی اقتصاد سیاسی این کشور نشأت می‌گیرد. ویژگی نخست، مسیر توسعه‌ی پسااستعماری لبنان حول {رویکرد اقتصادی} لِسِه فرِ (Laissez-faire) و مدل مبتنی بر خدمات است. این مسیر در تضاد با اغلب دولت‌های پسااستعماری بود که اقتصاد سیاسی‌شان یا توسعه به رهبری دولت را دنبال می‌کردند یا اقتصادهای بسته‌ای بودند که بر اساس کالاهای اولیه یا تولید کارخانه‌ای سازمان یافته بودند. دوم، در تمام سال‌های جنگ داخلی در لبنان، بسیج شبه‌نظامیان خشونت‌گرا همراه با مداخلات پی‌درپی نظامیان خارجی به‌ویژه شدید بوده است. مطالعات دانشگاهی عموماً جنگ داخلی لبنان را در بستر تاریخی وسیع‌تری می‌بیند که به خشونت‌های فرقه‌ای قرن نوزدهم برمی‌گردد. [۱] از سال ۲۰۱۱، ابعاد همه‌جانبه‌ی جنگ داخلی و فرقه‌گرایی به‌عنوان شاخص، موضوع تحقیق و نیز چارچوب تحلیلی مطالعه‌ی عراق، لیبی، سوریه یا یمن (و نیز مطالعات تطبیقی منطقه) تبدیل شده است، اما نباید این واقعیت را کتمان کرد که پژوهشگران، لبنان را

از نظر تاریخی، کشوری منحصربه‌فرد در فرقه‌گرایی و نیز دارای خشونت‌ی استثنایی می‌دانند. [۲] به باور آن‌ها، فرقه‌گرایی یا مانع شکل‌گیری نهادهای موثر دولتی می‌شود یا در {عملکرد} آن‌ها ایجاد مشکل می‌کند و منجر به سقوط اقتدار دولت می‌شود. [۳]

بخشی از پژوهشگران با ارائه‌ی روایت‌های غیرانتقادی از اقتصاد سیاسی لبنان، این مشکل را تشدید کرده‌اند. یکی از جریان‌ها ادعا می‌کند که دولت لبنان محصول نوعی سازش برای تقسیم قدرت بین بزرگان فرقه‌ها و گروه‌های مختلف است، و بنابراین نهادهای آن هرگز نباید بالاتر از جامعه قرار گیرد و به تبع، در اقتصاد نیز نمی‌تواند مداخله کند. [۴] گروه دوم، نقش نهادهای دولتی لبنان را در ایجاد چارچوب‌های اداری و قانونی برای آزادسازی حرکت کالا و سرمایه جدی‌تر می‌داند، اما ادعا می‌کند چنین ترتیبی محصول اجتناب‌ناپذیر تصمیم‌گیری شبکه‌ای از نخبگان سیاسی و اقتصادی بوده است. [۵]

بخش پرنفوذی از تاریخ‌نگاران، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی — به‌رغم نبود هرگونه اجماعی درباره‌ی تعریف اقتصاد سیاسی، {یافتن} موثرترین رویکرد تئوریک، یا نتایجی که از این جهت‌گیری حاصل می‌شود — چارچوب اقتصاد سیاسی انتقادی را برای مطالعه‌ی لبنان به کار برده‌اند برخی، خود اقتصاد سیاسی را موضوع مطالعه می‌دانند. برخی دیگر برای توضیح تغییرات تاریخی یا پراکسیس اجتماعی — سیاسی، حوزه‌ی اقتصاد سیاسی را انتخاب کرده‌اند. در مجموع، آن‌ها پژوهش‌های سنتی را زیرسوال برده‌اند، چارچوب‌های مبتنی بر استثناگرایی را رد کرده‌اند و سازه‌هایی اساسی برای مفهوم‌سازی دوباره‌ی تاریخ سرزمین‌هایی که لبنان کنونی را ساخته‌اند و نیز ارتباط آن با تاریخ منطقه و جهان، ارائه دادند.

من با انتخاب این آثار می‌خواهم خوانشی جایگزین از دولت مدرن، بازار و تشکیل طبقه در لبنان ارائه دهم که بر سه پیش‌فرض اساس یافته است. نخست، دولت، بازار و شکل‌گیری طبقات به‌واسطه‌ی مشارکت با یکدیگر پدید می‌آید. مبارزات طبقاتی و قدرت دولت در لبنان برای ساخت اقتصاد این کشور ذاتی بود، نه جدا و نه بی‌ارتباط با آن. دوم، دوره‌بندی تاریخی باید عملکرد مقیاس‌های زمانی متفاوت، همزمانی تغییرات و تداوم در آن‌ها را در نظر بگیرد. هرچند میراث تاریخی بسیار مهم است اما تحولات ساختاری و احتمالات سیاسی نیز به همان اندازه اهمیت دارد. سرانجام، شکل‌گیری دولت، بازار و طبقات در لبنان، نه فقط جدا از پویای منطقه‌ای و جهانی بوده، که در مرکز آن‌ها نیز بوده است. مسئله تأثیرات پویای جهانی و منطقه‌ای از پیش‌شکل‌یافته بر دولت، بازار و شکل‌گیری طبقات در لبنان نیست، بلکه باید بفهمیم چگونه این پویاها در لبنان در پویای منطقه‌ای و جهانی، و برعکس، سهیم بودند. این مقاله می‌کوشد مسیر اقتصاد سیاسی پس‌استعماری لبنان را، ضمن اجتناب از هرگونه تحلیل‌های فرهنگ‌گرایانه و جبرگرایانه، تاریخ‌مند کند. هم‌چنین تأکید مقاله بر آن است که چگونه اقتصاد سیاسی، مقاطع کلیدی لبنان تاریخی و

معاصر را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه لبنان می‌تواند درک ما را از اقتصاد سیاسی منطقه ارتقا بخشد.

امپراتوری عثمانی، پیش از جنگ جهانی اول (۱۸۳۱-۱۹۱۴)

قلمرو کنونی جمهوری لبنان آمیزه‌ای است از متصرف [*] (زیراستانی که مستقیماً از سوی استانبول اداره می‌شد) جبل لبنان عثمانی، و بخشی از ولایت (استان) بیروت و سنجاق‌های [**] (زیراستان‌های عادی) حما، دمشق و حوران. اشکال مدرن اقتصاد سیاسی و پویای مرتبط با آن، ابتدا در قرن گذشته در این بخش از سرزمین‌های امپراتوری عثمانی پدیدار شد. با توجه به این که قلمرو لبنان تجسم پویای مرسوم سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود، پرداختن به اقتصاد سیاسی آن پیش از جنگ جهانی اول، روایت‌های استثناگرایانه‌ای را به چالش می‌کشد که موجب حذف لبنان از مطالعات تطبیقی اقتصاد سیاسی شده است.

در خلال قرن نوزدهم، دو فرآیند فراگیر، زیربنای ادغام سرزمین‌ها و مردمانی بود که لبنان را در نظام مدرن جهانی بنا نهاد. نخست، ابداع تکنیک‌های حکمرانی که به دولت اجازه‌ی مداخله در زندگی روزمره‌ی افراد را می‌داد. [۶] دومین فرآیند، گذار از اقتصاد زیست‌پایه به تولید مبتنی بر بازار بود. [۷] هر دو فرآیند از نظر زمانی و مکانی ناموزون بودند، که در نتیجه‌ی آن الگوهای نامتجانس هویت فرهنگی، وابستگی سیاسی، مالکیت زمین، انباشت سرمایه و روابط نیروی کار به وجود آمد. [۸] یکی از تأثیرات اصلی تغییر رژیم عثمانی و گذار به تولید کالایی، بازتعریف مقولات اجتماعی بود: برده‌داری و مقاطعه‌ی مالیات (tax farming) لغو شد؛ کسب‌وکارهای جدید شهری، زمین‌داری روستایی، و طبقات حقوق‌بگیر روستایی و شهری کم‌کم شکل گرفت؛ و رابطه‌ی اتباع عثمانی، هم با خود و هم با سلطان، به شکلی فزاینده به واسطه‌ی مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌های مذاکره‌شده — هرچند نابرابر — تعریف شد.

دهقانان — بخش عمده‌ی جمعیت محلی — و نیز نخبگان زمیندار روستایی و شهری بیش از پیش به تولید برای بازار سرمایه‌داری جهانی روی می‌آوردند. در این تحول، بیش از هر چیز، ظهور و سقوط اقتصاد مبتنی بر ابریشم مطالعه شده است. [۹] اساس تولید ابریشم، دو فعالیت اصلی بود: نوغان‌داری — کاشت درخت توت برای تغذیه‌ی کرم‌های ابریشم — و تابانیدن ابریشم، شامل ساختن کارگاه و سایر زیرساخت‌های لازم برای پردازش ابریشم. سرمایه‌گذاران فرانسوی و محلی عامل گسترش چشم‌گیر پرورش کرم ابریشم در فاصله‌ی دهه‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۸۰ بودند. پیش از این، تولید ابریشم جایگاه مهمی در اقتصاد منطقه نداشت. اما ورود ابریشم چینی و ژاپنی به بازار جهانی، و به‌علاوه رکود طولانی سال‌های ۱۸۷۳-۱۸۹۶، موجب افت شدید

اقتصاد محلی مبتنی بر ابریشم شد. در نتیجه، شمار زیادی از زمین‌داران و دهقانان به کشت محصولات جدید، به‌ویژه تنباکو روی آوردند.

دومین عنصر کلیدی در دوره‌ی پیش از جنگ جهانی اول، هجوم سرمایه‌گذاری اروپاییان در قالب وام، امتیاز و انحصار بود. [۱۰] توسعه‌ی راه‌آهن، تراموا، جاده‌ها، بنادر، تلگراف و برخی امکانات شهری هم‌چون سیستم آب آشامیدنی، روشنایی و برق به بازار کالاهای نوظهور گره خورده بود. هرچند آن‌ها به‌خودی خود شرکت‌هایی سودآور بودند. [۱۱] این شالوده و زیربنا تاریخ چنین سرزمین‌هایی را به الگویی گسترده‌تر از سرمایه‌گذاری و مداخله‌ی سیاسی اروپا در منطقه بیش‌تر گره زد.

در واکنش به افول اقتصاد مبتنی بر ابریشم و رکود جهانی، بسیاری از ساکنان جبل لبنان و نواحی مجاور آن به امریکا مهاجرت کردند، که این سومین عنصر کلیدی تحولات پیش از جنگ جهانی اول است. [۱۲] این روند در دهه‌ی ۱۸۸۰ آغاز شد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۵ شتاب گرفت. هرچند تعداد زیادی از این مهاجران به کشور بازگشتند. [۱۳] زیرساخت‌های جدید حمل‌ونقل و ارتباطات، روند مهاجرت بازگشتی و جریان اطلاعات و سرمایه را بین جوامع محلی و جوامع دور از وطن {دیاسپورا} بسیار تسهیل کرد. مهاجرانی که بازمی‌گشتند، خود عامل تحول روستاها و شهرهای‌شان بودند، آن‌ها با خود سرمایه می‌آوردند، زمین می‌خریدند، خانه می‌ساختند، فرزندان خود را آموزش می‌دادند و روابط و هنجارهای جنسی جدیدی را تعریف می‌کردند. [۱۴] به این ترتیب، ظهور طبقه‌ی متوسط در سرزمین‌هایی که به لبنان امروزی تبدیل شد، مسیری تا حدی متفاوت از دیگر مناطق خاورمیانه دنبال کرد. [۱۵]

آخرین عنصر کلیدی در تحولات قبل از جنگ جهانی اول، توسعه‌ی بیروت به‌عنوان شهر بندری مهم و از ۱۸۸۸ مرکز استان بود. این توسعه، حکمرانی مدرن، بازار کالا و سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی را به هم پیوند می‌داد. [۱۶] بیروت فقط در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ با تلاش دولت مرکزی و مردم محلی به بندری مهم تبدیل شد. [۱۷] محرک آن هم، افسانه‌ی بس تکراری روحیه‌ی ذاتی کارسالاری لبنانی‌ها نیست، بلکه به دلیل همان فرآیندهایی است که باعث شکل‌گیری سایر بنادر و مراکز استانی نوظهور در سراسر خاورمیانه شده بود. [۱۸]

جنگ جهانی اول و تسویه حساب‌های پس از جنگ (۱۹۱۴-۱۹۲۰)

جنگ جهانی اول برای لبنان قحطی، بیماری و خدمت سربازی اجباری آورد که زمینه‌ساز بروز بحران‌های جمعیتی، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی شد. در نتیجه‌ی محاصره‌ی فلج‌کننده‌ی نیروهای متفقین بر شرق مدیترانه کمبود مواد غذایی، افزایش قیمت‌ها و احتکار و پس از آن قحطی حاکم شد. [۱۹] سیاست‌های مالی عثمانی و خرید غلات بحران را تشدید کرد. سربازی اجباری دولت عثمانی در زمان جنگ تلفات انسانی را

بیش تر کرد. علاوه بر این، برخی از قدرت‌مندان محلی شهری، روستایی و خارجی با احتکار و سوداگری گندم و دیگر مواد خوراکی، به این محاصره دامن زدند و ثروت هنگفتی انباشتند. هرچند برآوردها متفاوت است، اما بیش تر مورخان بر این توافق دارند که جبل لبنان بیش ترین آسیب‌ها را متحمل شد و حدود ۵۰ درصد ساکنان آن جان باختند. اوضاع در مناطق اطراف، از جمله بیروت، فقط اندکی بهتر بود. [۲۰] از سوی دیگر، جنگ نیز زوال اقتصاد مبتنی بر ابریشم را سرعت بخشید، به‌ویژه این که ارتش عثمانی درختان توت و دیگر درخت‌ها را برای تهیه‌ی الوار مصادره می‌کرد. محاصره در زمان جنگ باعث جهش چشم‌گیر تقاضا برای تنباکو شد که طبیعتاً کشت آن را نیز افزایش داد. [۲۱]

بریتانیا و فرانسه در پایان جنگ جهانی اول بیش تر استان‌های عرب‌نشین امپراتوری عثمانی را که دیگر در حال فروپاشی بود، اشغال کردند. در همان زمان، با پی‌گیری «سیاست درهای باز» که در پایان قرن {نوزدهم} شکل گرفته بود، دولت ایالات متحده به دنبال پایان دادن به سیستم اولویت‌های تجاری امپراتوری (system of imperial trading preferences) پیش از جنگ جهانی و دسترسی ایمن برای شرکت‌های آمریکایی بود. متفقین وعده‌های بسیاری مبنی بر خودمختاری یا اعطای استقلال داده بودند که هیچ‌کدام محقق نشد. نظام قیمومت شبه‌استعماری که مشروعیت خود را از جامعه‌ی ملل گرفته بود، از میان این خاکسترها و مشق‌های نظامی سربرآورد. آوریل ۱۹۲۰، در کنفرانس سان‌رمو توافق شد که بریتانیا سرزمین‌هایی را اشغال کند که بعدها کشورهای عراق، اردن و فلسطین شدند، و سرزمین‌هایی که لبنان و سوریه امروز را تشکیل می‌دهد نیز به اشغال فرانسه درآمد. فرانسوی‌ها در اول سپتامبر ۱۹۲۰ تشکیل کشور لبنان بزرگ {یا قیمومت فرانسه بر لبنان} را اعلام کردند که مناطق عمدتاً سنی‌نشین و شیعه‌ی مجاور جبل لبنان را در بر می‌گرفت. [۲۲] اعلامیه‌ی قانون اساسی لبنان در ۱۹۲۶ تصویب شد که لبنان را کشوری متمایز از سوریه اعلام کرد و نام کشور را به جمهوری لبنان تغییر داد.

دوران استعمار (۱۹۲۰-۱۹۴۳)

با این همه، توجه به اقتصاد سیاسی، پیوستگی‌ها و گسست‌های پنهان در سراسر دوره‌های پیش از استعمار و استعمار را آشکار می‌کند. ادغام لبنان و مناطق پیرامون آن در نظام جهانی مدرن تشدید شد که مشخصه‌ی آن اشغال برخی سرزمین‌ها، جمعیت و منابع بود. عناصر دیگر تغییر و تداوم شایسته‌ی بررسی است. علاوه بر ارتش فرانسه و بوروکراسی اجباری، نخبگان محلی شهری و روستایی شامل اشراف، تجار، زمین‌داران، شیوخ قبایل، دهداران و رهبران مذهبی نیز به‌مثابه ستون سوم در خدمت حکومت استعماری فرانسه بودند. [۲۳] دولت استعماری نیز این اتحادها را به روش‌های مختلفی مستحکم می‌کرد، از جمله توزیع منابع مانند تخصیص یارانه به مدارس مذهبی و موسسات خیریه، تفویض اراضی سابق امپراتوری عثمانی، تأمین اعتبار

و امکان دستیابی به تجهیزات و نیز حمایت و تقویت خشونت طبقه‌ی حاکمی که به دنبال مهار مخالفان «سرکش» بود.

به این ترتیب، سیاست‌های فرانسه به شکل‌گیری نخبگان سیاسی و اقتصادی کمک کرد که بعدها طبقه‌ی حاکم آینده لبنان شدند و ترکیب قومی، منطقه‌ای و فرقه‌ای این کشور را سازماندهی و تغذیه کردند.[۲۴] برخی طوایف، در دولت جدید نیز همان وضعیت سیاسی و اقتصادی خود را در اواخر دوره‌ی عثمانی حفظ کردند. اما برخی دیگر بسیاری از آن امتیازها را از دست دادند. در عین حال، جنگ و استعمار فرصت‌هایی برای طبقات متوسط یا پایین‌تر از طبقه‌ی متوسط به وجود آورد تا به منابع مالی و سیاسی جدیدی دست یابند.

جمهوری لبنان روابط بین فرد و جمع، محلی و خارجی، عمومی و خصوصی، و نیز مردم و دولت را بازپیکربندی کرد. هم‌چنین، علاوه بر ایجاد و نمونه‌سازی دسته‌بندی جدید «شهروند لبنانی»، گروه‌های مختلف شهروندی را نیز بر اساس خطوط فرقه‌ای، جنسیتی و طبقاتی تنظیم کرد. سیاستمداران و جماعت‌های مارونی‌های صاحب‌امتیاز فرانسوی، نوعی نظام پارلمانی فرقه‌ای یا سهمیه‌ای (Confessionalism) به وجود آوردند که موجب شکل‌گیری دو ائتلاف پارلمانی غالب و در عین حال رقیب، شد: بلوک ملی (National Bloc) و بلوک مشروطه (Constitutional Bloc) که تا حد زیادی حاصل اتحاد با رهبران سابق بود. مشارکت در انتخابات از سوی اعضای کمیسیون عالی فرانسه (French High Commission) و نخبگان محلی گسترش یافت، هرچند فقط منحصر به شهروندان مرد بود. قانون اساسی و سایر ترتیبات نهادی، استقلال مقامات مذهبی را در حیطه‌ی ازدواج، طلاق و ارث تضمین می‌کرد.[۲۵] به این ترتیب، وضعیت شخصی به لایه‌ی دیگری از تفکیک جنسیتی بدل شد؛ یعنی هم بین زنان و مردان در یک فرقه‌ی معین و هم‌چنین بین زنان در میان فرقه‌ها. این جنسیت شهروندی، شکل‌گیری جنبش‌های متنوع و مناقشه‌برانگیز داخلی زنان را تسهیل کرد.[۲۶]

اتحاد فرانسه با نخبگان محلی شهری و روستایی، رژیم جدید اجاره‌داری زمین مبتنی بر نقشه‌برداری ثبتی، ثبت زمین و قوانین مربوط به زمین، همگی تفاوت‌های طبقاتی را در این سیستم جدید سیاسی - حقوقی تثبیت می‌کردند. منافع برخی شرکت‌ها از نظر قانونی به رسمیت شناخته شدند، در حالی که برخی دیگر رد شده بودند. برای مثال، کمیسیون عالی فرانسه، قوانین عثمانی را حفظ کرد؛ اما قوانین جدیدی تصویب کرد که منافع تجاری خارجی و محلی را چه در حوزه‌ی فردی و چه جمعی به رسمیت می‌شناخت، از جمله قوانین حاکم بر اتاق‌های بازرگانی (۱۹۱۰)، ثبت اختراعات (۱۹۲۴)، فعالیت شرکت‌های خارجی (۱۹۲۶)، قراردادها (۱۹۳۲)، و معاملات تجاری (۱۹۴۲). با این حال، به دلیل فقدان قانون کار، تمامی مناسبات کار تابع قانون اتحادیه‌های عثمانی (۱۹۰۹) بود که برای تنظیم و کنترل روابط کاری بسیار گسترده و بی‌حساب و کتاب بود.

قانون ۱۹۳۴ که بر اساس قانون پیشین عثمانی وضع شده بود انجمن‌های محل کار را ملزم می‌کرد که کارگران، کارمندان، مدیران و مالکان را در یک سازمان گرد آورد. در نتیجه، کار یک نفع جمعی نامشهود حقوقی بود، حتی با این که صفوف مزدبگیران به‌طور کلی و کارگران شهری به‌طور خاص افزایش چشم‌گیری یافته بود. [۲۷] نامشهودبودن و هم‌چنین رشد هم‌هنگام صفوف روزافزون کارگران، جنبش کارگری را بسیج کرد که حول خواسته‌ی تدوین یک قانون کار جامع به هم پیوسته بودند. [۲۸] درست مانند جنبش زنان، شکاف‌ها در جنبش کارگری منجر به سازش، مذاکره و اتحاد با بوروکراسی دولتی، سیاستمداران و جنبش‌های دیگر شد.

دو زیربنای اصلی سیاست‌های اقتصادی فرانسه در لبنان (و نیز سوریه) در طول دوره استعمار، ثبات اقتصادی و خودکفایی بود. [۲۹] قیومت فرانسه خواهان تعدیل ضرب استعمار بود و در عین حال به بی‌ثباتی مالی، پولی و اقتصادی دوره‌ی بلافاصله پس از جنگ پاسخ می‌داد اما درآمدهای محلی صرف هزینه‌های دولتی می‌شد. دولت تحت قیومت، به‌جز تداوم یارانه‌ی نظامی، اساساً باید تمامی هزینه‌های خود را حتی در دوران رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ و جنگ جهانی دوم پرداخت می‌کرد.

این سیاست‌های کلی موجب شکل‌گیری ترتیبات نهادی خاصی شد. نخست، نظام‌های پولی و گمرکی سوریه و لبنان یکپارچه شدند. [۳۰] دوم، انحصارها و امتیازها کنترل متمرکزی بر جنبه‌های کلیدی اقتصاد ایجاد کردند. [۳۱] سوم، ساختار بودجه برای اولویت‌بخشی به خودکفایی و ادغام‌ها بازسازماندهی شد. [۳۲] بودجه‌ی قیومت از سه منبع اصلی تأمین می‌شد که سازمان بوروکراتیک سه‌جانبه لبنان مستعمره (فرانسه، قیومت و لبنان) را بازتاب می‌داد.

از سوی دیگر، دوره‌ی استعمار، چشم‌اندازی بود از تحول و پویایی روابط قدرت. در دهه‌ی ۱۹۲۰، سرکوب نظامی و ولی‌نعمت‌پروری دولتی از ارکان حکومت استعماری بود. با این حال، در دهه‌ی ۱۹۳۰، شاهدیم که جنبش‌های خواستار حقوق سیاسی و اجتماعی، این ارکان را به چالش می‌کشیدند. تحولات کلیدی دوران رکود، روابط میان کمیسیون عالی فرانسه، نخبگان محلی و گروه‌های مردمی را دگرگون کرد که در نتیجه‌ی آن، دولت رفاه استعماری به وجود آمد. [۳۳] در همان زمان، ابعاد و دامنه‌ی بوروکراسی دولتی استعماری فرانسه و محلی کاملاً گسترش یافت.

رژیم سیاسی استعماری عامل بازتولید و هم‌چنین تغییر در سلسله‌مراتب محلی قدرت بود. گروه‌های نخبگان و مردمی هم‌زمان تضعیف و در سیستم ادغام شدند. به موازات آن، رژیم سیاسی هرگونه اعتراضی را بدون این که اجازه دهد به شورش و قیام تبدیل شود، به بوروکراسی جدید هدایت می‌کرد. این تحولات لبنان را به نمونه‌ای از ایجاد دولت - ملت در شیوه‌های روزمره مردم بدل کرد. در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم، جمعیت

تقریباً به طور کامل در دولت-ملت لبنان به عنوان بوروکراسی و هویت، ادغام شده بود. هر چند با توزیع ناموزون حقوق و امتیازها در مناطق، طبقات، جنسیت‌ها و فرقه‌های مختلف همراه بود. با تشدید مخالفت با حاکمیت فرانسه و افزایش تمایلات استقلال‌خواهی، تقاضا برای نمایندگی سیاسی و امتیازات اقتصادی افزایش یافت. مردم به جای زیرسوال بردن لبنان به عنوان دولت - ملت، بیش از پیش به مخاطرات نفوذ بر لبنان آگاه شده بودند.

تهاجم متفقین به لبنان و سوریه در ۱۹۴۱، دولت استعماری ویشی را سرنگون و به دنبال آن، ظهور اتحادها و ترتیبات نهادی جدید را تسهیل کرد که موجب بازسازی توازن قدرت محلی، منطقه‌ای و جهانی شد. پادگان‌های بریتانیا در لبنان و سوریه این نهادها را ضمیمه‌ی نیروهای غالب جنگ، یعنی نیروهای انگلیسی و آمریکایی، کردند. در عین حال، همدردی بسیاری از مقامات استعماری فرانسه با دولت ویشی، موجب تضعیف قدرت فرانسه در هر دو کشور {فرانسه و لبنان} شده بود. به این ترتیب، جابجایی کالاها، سرمایه و جمعیت، دیگر تابع مرکز آنگلوآمریکایی تأمین خاورمیانه (MESC) شد. [۳۴] مدیریت اقتصادی این مرکز، ترتیبات و ظرفیت‌های نهادی دولت را به شیوه‌ای متفاوت در سراسر خاورمیانه تغییر داد [۳۵]، مثلاً در لبنان، بندر بیروت را به مرکز تجارت منطقه‌ای تبدیل کرد و توسعه داد.

در چنین فضایی، بلوک مشروطه به مرور رویه‌ای ضد فرانسوی در پیش گرفت؛ و با سیاستمداران سنی، شیعه و دروزی که تقریباً از صحنه‌ی سیاسی کنار گذاشته شده بودند و نیز بخش‌های توده‌ای جامعه، ائتلاف کرد. دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده در امور محلی لبنان سرمایه‌گذاری کردند که هر کدام اولویت‌ها و منافع خاص خود را در روابط میان سیاستمداران و بازرگانان داشتند. در ۱۹۴۳، بسیج‌های محلی، فعالیت‌های مکارانه‌ی نخبگان و ضرورت‌های زمان جنگ برای حفظ ثبات لبنان و سوریه، در نهایت باعث شکست انتخاباتی بلوک ملی از بلوک مشروطه شد؛ که حمایت بریتانیا و ایالات متحده از استقلال سیاسی رسمی لبنان و نیز تخلیه‌ی تمام نیروهای خارجی در سال ۱۹۴۶ را به دنبال داشت. به این ترتیب، جنگ جهانی دوم انتقال از حکومت استعماری به استقلال را تسهیل کرد و زمینه‌ی مناسب را برای تشکیل دولت، بازار و طبقات فراهم کرد. [۳۶]

دوران پس از استقلال (۱۹۴۳-۱۹۷۵)

تاریخ پسااستعماری لبنان را چگونه باید دوره‌بندی کرد؟ برخی سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۵ را یک دوره‌ی واحد می‌دانند؛ این رویکرد یا تغییرات اساسی چندانی را برای این دوره در نظر نمی‌گیرد [۳۷] یا به غایت‌گرایی سقوط می‌کند: این دوران با مجموعه‌ای از شوک‌های خارجی که هجوم آوارگان فلسطینی در سال ۱۹۴۸ سرآغاز آن بود، و با دوره‌ی رونق نفتی پس از ۱۹۷۳ به اوج رسید و شاهد بروز جنگ داخلی بود. [۳۸] برخی

دیگر شورش یا جنگ داخلی سه ماهه ۱۹۵۸ را (که اصطلاح مناسب آن به گرایش تحلیلی و جهان بینی سیاسی وابسته است) هم چون محوری فرض می گیرند که دوره ی استقلال از جنگ داخلی جدا می کند. [۳۹] این قیام، نخبگان سیاسی اواخر دوره ی قیمومت را تضعیف کرد و موجب انتخاب رئیس جمهور فؤاد شهاب، و شکل گیری تشکیلات سیاسی طرفدار او شد. محققان، سنتاً دوره ی ریاست جمهوری شهاب (۱۹۶۴-۱۹۷۰) و جانشین او شارل حلو (۱۹۶۴-۱۹۷۰) را دوره ای می شناسند که لبنان، روندهای منطقه ای را هر چند موقت و غیر موثر، برای توسعه ی اقتصادی تحت رهبری دولت پیاده می کرد.

دیدگاه اقتصاد سیاسی اما دوره بندی های دیگری ارائه می دهد. برخی، انحلال اتحادیه ی گمرکی سوریه (و لبنان) در ۱۹۵۰ را نقطه ی عطف می دانند. [۴۰] برخی دیگر تغییر در مقررات مالی را برجسته می کنند، از جمله پیمان پولی فرانسه و لبنان در ۱۹۴۸ و تأسیس بانک مرکزی در سال ۱۹۶۴. [۴۱] اما تأکید بر این است که ویژگی های غالب در ارتباط با اقتصاد سیاسی پسااستعماری لبنان تا سال ۱۹۵۵ نهادینه شد، مانند اقتصاد باز، آزاد و مبتنی بر خدمات، در کنار بازسازی نیروی کار و بسیج زنان، که موجب تصویب قانون کار (۱۹۴۶) و حق رأی زنان (۱۹۵۳) شد. [۴۲]

با این حال، صرف نظر از هرگونه دوره بندی، استمرار و تداوم سیاست های پس از ۱۹۵۸ در مقایسه با دوره های قبل چشم گیر است. اصلاحات بانکی، ملی سازی خدمات عمومی، توانمند کردن بخش کشاورزی توسط دولت و سیستم تأمین اجتماعی، همه در کوشش و مبارزات سال های پیش از ۱۹۵۸ ریشه دارد. برخی در فاصله ی سال های ۱۹۴۳-۱۹۵۵ آغاز شده بود و برخی دیگر، مانند فراخوان برای ملی کردن برق (۱۹۳۱) و آب (۱۹۳۶) به دوران قیمومت بازمی گردد. بنابراین، بسیاری از سیاست های مرتبط با دوره ی ریاست جمهوری شهاب را نمی توان به اولویت های ایدئولوژیک یک دولت خاص یا تقلید از روندهای منطقه ای تقلیل داد. آن ها فقط بخشی از سال های پرفرازونشیب بحث ها و بسیج محلی برای شکل گیری دولت و بازار بودند.

در دوران پس از استقلال لبنان، چهار بُعد دیگر از تداوم و گسست {سیاست ها} اهمیت دارد. مهم ترین آن ها، دگرگونی ترتیبات نهادی دولت [۴۳] بود، مانند گسترش چشم گیر دامنه و تأثیر دولت و همچنین ماهیت مداخله ای آن در زندگی روزمره ی مردم. از ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۵، تعداد وزارتخانه ها در مقایسه با اواخر دوره ی استعمار تقریباً سه برابر شد. [۴۴] بین سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۷۰، مخارج عادی بودجه از ۵۲ میلیون لیره به حدود ۶۲۸ میلیون لیره افزایش یافت. [۴۵]

دگرگونی نهادهای دولتی فقط محدود به حیطه ی اداری و بودجه نبود؛ بلکه تغییری کیفی نیز در محدوده، دامنه، ظرفیت و کارایی بوروکراسی دولتی در پی داشت. بوروکرات های لبنانی پیوندهای مستقیمی با بخش های بیش تری از مردم به وجود آوردند، و دامنه ی نفوذ نهادهای دولتی را در سراسر جغرافیای لبنان و

عمیق‌تر به زندگی شهروندان گسترش دادند. [۴۶] اما همه‌ی این‌ها مستلزم نظارتی سخت‌گیرانه‌تر بر برنامه‌های درسی در آموزش خصوصی، به‌علاوه آغاز و گسترش آموزش عمومی متوسطه و دانشگاهی، بازپس‌گرفتن زیرساخت‌های مهم کشور از امتیازات عمدتاً خارجی، توسعه‌ی نظام حاکمیت کار تحت مدیریت دولتی و ایجاد سیستم خدمات اجتماعی بود. این تحولات بر چگونگی گسترش نهادی دولت مرکزی در دوره‌ی ۱۹۴۳-۱۹۷۵ تأکید می‌کند، از جمله بخش‌های اقتصادی، مانند تجارت و بانکداری، که اغلب بی‌نیاز از مداخله‌ی دولت فرض می‌شود. [۴۷] بنابراین، این‌گونه تحولات نهادی این روایت استاندارد را به چالش می‌کشد که لبنان به‌عنوان کشور واحد وجود نداشته و پیش از این، از فرقه‌ها، طبقات و عوامل خارجی گوناگونی تشکیل شده بود.

ویژگی دوم لبنان در سال‌های پس از استقلال، تغییر روابط آن با اقتصاد منطقه و جهان است. در این سال‌ها، شاهد فرار سرمایه از چندین کشور همسایه هستیم. سوریه ابتدا در واکنش به بی‌ثباتی سیاسی و در سال‌های بعد ظهور رژیم پوپولیستی اقتدارگرا، مثالی شاخص است. [۴۸] به همان اندازه مهم، فرار سرمایه از فلسطین به دنبال تخلیه و سلب مالکیت از سوی صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸ بود. [۴۹] هرچند برخی از سوری‌ها و نیز فلسطینی‌ها قبل از روز نکبت { ۱۴ مه ۱۹۴۸ } در لبنان سرمایه‌گذاری کرده بودند. با این حال، هجوم بعدی سرمایه از نظر حجم سرمایه اساساً متفاوت بود. از سوی دیگر، موج جدید مهاجرت نیروی کار شهری و روستایی به لبنان، عمدتاً فلسطینی‌ها و سوری‌ها، نیز با این هجوم سرمایه همراه بود. [۵۰] دو عامل فرعی دیگر نیز به همان اندازه معنی‌دار است. نخست، دارندگان حق امتیاز نفت و ثروت حاصل از نفت شبه‌جزیره عربستان در بانک‌های لبنان سپرده‌گذاری می‌کردند، بخشی نیز در این کشور سرمایه‌گذاری می‌کردند. دوم، الگوهای جدید مهاجرت نیروی کار لبنانی به شبه‌جزیره عربستان و همچنین کشورهای شرق آفریقا، منابع جدیدی از جریان‌های ارسال وجوه به وجود آورد. [۵۱] این دو تحول اخیر، در خلال دهه ۱۹۵۰ آغاز شد و در نیمه‌ی اول دهه ۱۹۷۰ شدت گرفت.

عنصر سوم، تغییر در ترکیب بخشی (sectoral composition) اقتصاد لبنان پس از استقلال است. لبنان از تاریخ خود و همچنین روندهای منطقه‌ای معاصر فاصله گرفته بود. [۵۲] تولید خالص ملی لبنان بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۵ نشان می‌دهد که کشاورزی از ۱۹/۷ به ۱۱/۶ درصد کاهش یافت، تولید نسبتاً ثابت باقی ماند و تقریباً از ۱۳/۵ به ۱۳/۱ درصد رسید و تجارت از ۲۸/۸ به ۳۰/۶ درصد افزایش یافت. [۵۳] مقایسه‌ی آمارهای دهه‌ی ۱۹۷۰ با سال‌های قبل دشوارتر است، نخست به دلیل جایگزینی تولید ناخالص داخلی (GDP) به جای تولید خالص ملی. هرچند روندهای کلی حاکی از آن است که سهم بخش کشاورزی و تجارت به ترتیب الگوی کاهش و رشد مستمر را نشان می‌دهد، اگر سهم تولید آن را زیرمجموعه‌ی تجارت نیز در نظر بگیریم، رشد چشم‌گیری داشته است. تغییر در سهم برخی کالاهای خاص در صادرات، واردات و

سه‌م شرکای تجاری خاص نیز به همان اندازه در نوع تجارت و کالاهای مورد معامله مهم است. برای مثال، کالاهای تولیدی به‌عنوان بخشی از کالاهای صادراتی از ۴۶/۲۴ درصد در سال ۱۹۵۱ به ۷۴/۲۷ درصد در سال ۱۹۷۳ افزایش یافت. [۵۴] در عین حال، سه‌م صادرات به کشورهای عربی تولیدکننده‌ی نفت در مقایسه با سایر کشورهای عربی در سال ۱۹۵۱ تقریباً به ۷/۴۳ و ۴۱/۲۸ درصد و در سال ۱۹۷۳ به ۵۰/۳۳ و ۶/۴۰ درصد رسید. [۵۵] سه‌م کالاهای صادرشده از لبنان به ایالات متحده در همان بازه‌ی زمانی از ۲۵/۴۴ به ۵/۳۹ درصد کاهش یافت. [۵۶] این واقعیت که تولید دست‌کم تا سال ۱۹۶۵ موقعیت نسبی خود را حفظ کرد یا این که کشورهای عربی تولیدکننده‌ی نفت فقط در اواخر دهه ۱۹۶۰ توانستند از دیگر هم‌تایان عرب خود پیشی بگیرند، ادعاهای خطی و ساده‌انگارانه درباره‌ی توسعه‌ی استثنایان‌های لبنان را به چالش می‌کشد. در نظر گرفتن این عوامل، به درک دقیق‌تر و پیچیده‌تری از پویایی‌هایی کمک می‌کند که مسیر توسعه‌ی لبنان پس از استقلال را ترسیم کرد.

تغییر ترکیب طبقاتی آخرین عنصر تغییر در اقتصاد پس از استقلال است. در لبنان نیز همانند سایر کشورهای منطقه، الگوی تسریع مهاجرت از روستا به شهر حاکم بود. برای فهم این شتاب، درک زمان و پیش‌زمینه‌ی آن بسیار مهم است. به نظر می‌رسد که فروپاشی اقتصاد روستایی در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰، عامل فشار اولیه باشد. و پس از آن، می‌توان مجموعه حملات پی‌درپی نظامی اسرائیل و به‌طور خاص حمله به مناطق مرزی لبنان، به‌ویژه پس از سال ۱۹۶۷ را عامل تکمیلی دانست. الگوهای مهاجرت ناشی از این وضعیت یکی از عناصر در این دوره است که کم‌تر از همه مطالعه شده است؛ البته چندین محقق، پیامدهای این مهاجرت بر توسعه‌ی شهری، فعالیت‌های کارگری و سیاست شهری را بررسی کرده‌اند. [۵۷]

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برخی از پایدارترین و ستیزه‌جویانه‌ترین جنبش‌های کارگری شهری پدید آمدن آن که حزب کمونیست لبنان پایه‌ای گسترده در مناطق روستایی، به‌ویژه جنوب، ایجاد کرده بود. [۵۸] تاکنون تحقیق‌های بسیاری درباره‌ی توضیح نقش نیروهای کارگری در بروز جنگ داخلی انجام شده؛ اما سویی‌ی به همان اندازه مهم — اما مغفول — مطالعه‌ی تطبیقی الگوها، پایگاه‌های سازمانی، و چارچوب‌های گفتمانی آن‌ها با بسیج کارگری در دوران استعمار و اوایل دوران پس از استقلال است. نظر عمومی بر این است که جنبش کارگری در دوره‌های بعدی، نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر سرکوب صنعت و کشاورزی به نفع تجارت بود. اما جنبش‌های کارگری در این دوران، با فروپاشی بخش کشاورزی و گسترش تولید نیز تلاقی یافته است.

جنگ داخلی، ۱۹۷۵-۱۹۹۰

جنگ داخلی لبنان، سیطره‌ای خدشه‌ناپذیر بر دانش‌پژوهی در لبنان دارد. گرایش غالب بر آن است که جنگ داخلی را نقطه‌ی اوج تاریخ لبنان بدانیم و دوره(های) پیشین را فقط شرحی بر آن در نظر بگیریم. برخی اما جنگ داخلی پانزده ساله‌ی طولانی را شاهده‌ی از هویت ملی، نهادهای دولتی و توسعه‌ی اقتصادی ضعیف لبنان در مقایسه با سایر کشورهای منطقه در نظر می‌گیرند. مشخصه‌ی برجسته‌ی جنگ داخلی، نخست این است که می‌توان آن را تجلی خشونت‌آمیز تفاوت‌های فرقه‌ای و ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر، همراه با شکل‌ها و منابع متعدد مداخله‌ی خارجی دانست؛ و دوم نمادی از فروپاشی کامل اقتدار ملی و همراه با آن شبکه‌ی نهادهای دولتی است. پژوهشگرانی که به اقتصاد سیاسی گرایش دارند، برای توضیح شکل‌گیری و تداوم خشونت شبه‌نظامیان، طبقه را بر فرقه‌ها یا ایدئولوژی اولویت می‌بخشند. آن‌ها ضمن آن که نابرابری‌های اجتماعی را که به درگیرهای داخلی دامن زد نمایش می‌دادند، به جبر طبقاتی نیز گرایش داشتند.

وقوع و ماهیت طولانی جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر نبود. در واقع، این جنگ‌ها محصول عوامل ساختاری و تصادفی و نیز استراتژی‌ها و تصمیمات بازیگران تاریخی بود. آنچه ما جنگ داخلی لبنان می‌نامیم، مجموعه‌ای است از جنگ‌هایی که به دلایل مهمی همپوشانی داشتند؛ هرچند مجموعه‌ای گسترده از جغرافیاها، بازیگران، نارضایتی‌ها، منابع و محاسبات را به نمایش می‌گذارند. شرایط مادی متفاوت، توازن قدرت، و منطق استراتژیک در سراسر لبنان در طول این دوره به وجود آمد. این جنگ‌ها الگوهای گسترده و تأثیر فزاینده‌ای داشتند.

شاید مهم‌ترین پیشرفت اقتصادی در این دوره، ظهور اقتصاد شبه‌نظامی باشد. شبه‌نظامیان نهادینه‌شده‌ی عظیمی که منابع و خشونت را در حوزه عملیاتی خویش به انحصار درآوردند. [۵۹] این فرآیند به نحو ناموزونی در طول زمان و مکان، در دو فاز گسترده تجلی یافت. [۶۰] نخست، از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳، شبه‌نظامیان مسلح محلی و نهادهای دولتی ملی پس از جنگی دوساله (۱۹۷۵-۱۹۷۶) به همزیستی رسیدند (۱۹۷۵-۱۹۷۶). تحول کلیدی اما تسلط روزافزون شبه‌نظامیان و تغییر مسیر از سرقت مسلحانه به اشکال معمول‌تر استخراج منابع بود. در فاز دوم، از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰، نهادهای ملی تقریباً از بین رفتند؛ نیروهای مسلح متلاشی شدند و لیره‌ی لبنان سقوط کرد. در نتیجه، رابطه‌ای مستقیم‌تر بین شبه‌نظامیان و ساکنان در قلمرو آن‌ها شکل گرفت؛ شبه‌نظامیان حقوق پیکارچوها را می‌پرداختند، کالاها و خدمات اساسی را تهیه می‌کردند و از ساکنان هزینه‌ی تأمین امنیت می‌گرفتند.

گنجاندن اقتصاد شبه‌نظامیان در تحلیل، ممکن است روایت را از تمرکز بر نبردهای متعدد و الگوهای اتحاد و ائتلاف (یعنی از این که صرفاً تابعی از هرج و مرج است) به چگونگی، زمان و چرایی تلاش شبه‌نظامیان

برای گسترش و انحصار دستیابی به منابع تغییر دهد. همچنین، تا حدی شدت خشونت را نیز توضیح می‌دهد که با کشمکش بر سر بنادر و سایر زیرساخت‌ها همراه بود. ساختارهای مادی که جنگ را پدید آورد و از آن‌ها تغذیه می‌کرد، روابط بین شبه‌نظامیان و سرزمین‌های تحت سلطه‌ی آن‌ها را روشن می‌کند. تجارت انتخابی و سایر اشکال همکاری بین شبه‌نظامیان متعارض برای تأمین مواد غذایی، تقسیم کار در تولید و صادرات مواد مخدر و حفظ مختصری از شبکه‌های بانکی بسیار حیاتی بود. [۶۱] با این حال، توجه به تفاوت‌های بین شبه‌نظامیان نیز بسیار مهم است: تفاوت‌های جغرافیایی، سازمانی و استراتژیک، و همچنین تنوع در ظرفیت‌های سازمانی، پایگاه‌های منابع، و حامیان خارجی آن‌ها. هر یک از این عوامل باعث ایجاد واگرایی در روابط شبه‌نظامیان با مردم و همچنین بقایای نهادهای دولتی شد.

میراث جنگ آثار مهمی بر دوران معاصر داشته است. پس از جنگ، بخش مهمی از سیاستمداران و بازرگانان برجسته در لبنان موفق شدند با موفقیت مدیریت اقتصاد شبه‌نظامیان جنگ را بر عهده بگیرند و از آن بهره ببرند. [۶۲] جنگ داخلی، بازتابی بود از خطوط گسل اختلاف‌های گذشته و نیز پلکانی بود برای صعود طبقات تجاری و سیاسی لبنان پس از جنگ و برقراری رابطه با سوریه، عربستان سعودی، ایران و ایالات متحده.

نتیجه‌گیری: مسیر اقتصاد سیاسی لبنان پس از جنگ

در پایان می‌خواهم به اختصار به برخی از ویژگی‌های کلیدی دوران پس از جنگ اشاره کنم. [۶۳] نخست، رهبران شبه‌نظامی، قدرت خود را در جنگ داخلی به مسندهای استراتژیک در نظم پس از جنگ تبدیل کردند. [۶۴] آن‌ها سکان گذار از اقتصاد شبه‌نظامی به اقتصادی را که نهادهای دولتی در آن نقش محوری دارد، در دست گرفتند. کنترل و مبادله‌ی منابع در چارچوب‌های قانونی حل‌وفصل پس از جنگ انجام شد که نمایندگان تقریباً تمامی شبه‌نظامیان باقی‌مانده در آن سهم داشتند. فساد به‌وضوح گسترده بود و گروه‌های غیردولتی همچنان به‌طور گزینشی خشونت را به کار می‌گرفتند. با همه‌ی این‌ها، دوران پس از جنگ پایانی بر اقتصاد شبه‌نظامیان بود، حتی زمانی که شبه‌نظامیان قدرت نسبی سیاسی و اقتصادی خود را به نظم پس از جنگ واگذار کردند.

دوم، سیاستمداران و بازرگانان برجسته، که بسیاری از آن‌ها رهبران سابق گروه‌های شبه‌نظامی بودند، برنامه‌هایی برای بازسازی و تثبیت به‌منظور حفظ و گاهی نیز تقویت مواضع خود داشتند. [۶۵] بازسازی اقتصاد سیاسی لبنان از سوی رفیق حریری، مشخص‌ترین نمونه است. [۶۶] در دوران نخست‌وزیری او (۱۹۹۲-۱۹۹۸ و ۲۰۰۰-۲۰۰۴)، بازسازی و توسعه‌ی پس از جنگ بر اساس اجرای سیاست پولی لیبرال، کاهش مالیات‌ها و تعرفه‌ها (از جمله مالیات بر ارزش افزوده) و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی اجرا شد. در این دوره شاهد فروش، واسپاری وظایف دولتی به بخش خصوصی مانند خدمات پست و تلفن، تولید برق، مدیریت پسماند،

ساخت‌وساز و نگهداری راه‌ها، و توزیع گاز و نفت هستیم. اعضای کلیدی کابینه و نمایندگان مجلس از برنامه‌های بازسازی و خصوصی‌سازی سود می‌برند و با دستکاری در مناقصه‌ها و شرایط قراردادهای آنها را به نفع خود و متحدان‌شان تغییر می‌دادند. یکی از اصلی‌ترین نمونه‌ها حق انحصاری برای بازسازی و توسعه‌ی منطقه مرکزی بیروت (BCD) است که از سوی حریری به شرکت خصوصی املاک و مستغلات به نام Solidere اعطا شد، که شامل واگذاری تمام اموال به شرکت، انتشار سهام — از طریق ارزیابی قضایی — برای صاحبان اصلی این اموال و مالکیت شرکت بر اراضی گورستان‌ها بود. حریری که به سیاستمدار برجسته‌ی برنامه‌های بازسازی و توسعه‌ی پس از جنگ شناخته می‌شود، نه فقط خودش بلکه اطرافیان و هم‌پیمانانش نیز در چنین فسادهایی نقشی پررنگ داشتند. سایر سیاستمداران و بازرگانان نیز از نظم پس از جنگ سود بردند. آنها اغلب رهبران گروه‌های شبه‌نظامی بودند که با موفقیت در این چشم‌انداز جدید جای گرفتند و با دراختیارگرفتن انحصار قراردادهای دولتی، چه برای خود و چه متحدان‌شان، قدرت و ثروت پیشین‌شان را بیش‌تر کردند.

سوم، تغییرجهت‌دهی شیوه‌های انباشت سرمایه است. اعطای وام‌های مختلف، کمک‌های بلاعوض و سرمایه‌گذاری‌های خانواده‌های حاکم عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی و قطر، نخستین منابع کمک‌های خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم بودند. علاوه بر این، موسسات مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و قدرت‌های خارجی مثل جمهوری اسلامی ایران، یکی دیگر از قطب‌های مهم در این جهت‌گیری مجدد محسوب می‌شد.

در دوران پس از جنگ، سایر تحولات حیاتی برای اقتصاد لبنان عبارت‌اند از پایان اشغال جنوب لبنان از سوی اسرائیل در سال ۲۰۰۰، عقب‌نشینی سوریه در ۲۰۰۵، جنگ اسرائیل در ۲۰۰۶، و هجوم سوریه‌هایی که پس از ۲۰۱۱ از سرکوب و ویرانی رژیم اسد به لبنان گریختند. به این ترتیب، عقب‌نشینی‌های اسرائیل و سوریه، منابع جدید و حجم بیش‌تری از حمایت خارجی از سوی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس، فراهم کرد. دوره‌ی پس از ۲۰۰۶ شاهد ورود بی‌سابقه‌ی سرمایه‌ی قطر در قالب کمک‌های بازسازی پس از جنگ بودیم. هنوز نمی‌توانیم تأثیر بلندمدت جنگ سوریه را بر اقتصاد لبنان به‌طور کامل درک کنیم. مقامات دولتی، سیاستمداران و بازرگانان لبنانی هم‌چنان پناه‌جویان سوری را عامل تخریب زیرساخت‌ها، افزایش بیکاری و بی‌ثباتی مالی معرفی می‌کنند؛ در حالی که هنوز هیچ مطالعه‌ای به‌طور دقیق میزان سرمایه و جریان کمک‌هایی که در نتیجه‌ی گسیل آوارگان سوری نصیب لبنان شد، تحلیل نکرده است. علاوه بر این، اقتصاد عملیات نظامی حزب‌الله و ارتش لبنان، چه در مناطق مرزی و چه داخل سوریه، نیز هم‌چنان سویه‌ی کم‌ترمطالعه‌شده است. اقتصاد لبنان پس از جنگ از بسیاری از همان الگوهایی تبعیت می‌کرد که مشخصه‌ی سایر کشورهای منطقه در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بود؛ یعنی ترکیبی از سیاست‌های لیبرال‌سازی قوانین تجارت؛ خصوصی‌سازی

اموال، شرکت‌ها و خدمات دولتی؛ و قطع برخی از خدمات مربوط به تأمین اجتماعی. نتیجه‌ی این سیاست‌ها افزایش نرخ بیکاری و فقر و نیز کاهش ویرانگر قدرت خرید برای مردم عادی بود. نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سوی کشورهای خلیج فارس بسیار اهمیت دارد. سه کلید تحلیلی می‌تواند به ما در درک ویژگی‌های منحصربه‌فرد بازسازی نولیبرالی در لبنان کمک کند.

نخست، واگرایی و تفاوت مسیر توسعه‌ی لبنان پس از جنگ جهانی دوم نسبت به سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا است که در کنار آن زمینه‌ی نولیبرالی بازسازی پس از جنگ داخلی نیز مشهود است. در اثر شیوه‌های محلی انباشت سرمایه پس از سال ۱۹۹۰، سازماندهی معاصر روابط سرمایه‌داری از نظر کیفی متمایز است با دوره اولیه‌ی پس از استقلال که مشخصه‌ی آن توسعه باز، آزاد و مبتنی بر خدمات بود. کناره‌گیری لبنان از روند منطقه‌ای و جهانی توسعه‌ی اقتصادی تحت رهبری دولت، آن را به زمینی مناسب برای مطالعه و بررسی تغییرات تاریخی اقتصادهایی تبدیل می‌کند که در آن بخش خصوصی نقش اصلی تولید ثروت را به عهده دارد.

دوم، نئولیبرالیسم در لبنان با مصر، مراکش، تونس و ترکیه — مهم‌ترین مراکز منطقه‌ای تجدیدساختار نئولیبرالی تحمیلی — متفاوت است. ویژگی‌های متمایز آن عبارت‌اند از: بخش تولید نسبتاً کوچک هنگام شروع اقدامات نئولیبرالی؛ نقش تاریخی پیشگامی بیروت (هرچند در اثر جنگ داخلی کاهش یافت)؛ و همچنین مهاجرت و جریان‌های ارسال وجوه که از مدت‌ها پیش از جنگ جهانی دوم معمول بوده و بسیار فراتر از الگوهای مهاجرت کارگری اعراب پس از جنگ جهانی دوم است.

ماهیت بدهی دولت در لبنان نیز جالب است. مشروط‌سازی وام و تعمیق بار بدهی، مشخصه‌ی بازسازی نئولیبرالی است. بدهی عمومی لبنان نسبت به تولید ناخالص داخلی (GDP)، یکی از بزرگ‌ترین بدهی‌های منطقه (و جهان) است. [۶۷] این بدهی ابتدا به‌طور انحصاری فقط به یک پایگاه داخلی (محدود) متکی بود. [۶۸] بیش از ۵۰ درصد بدهی ناخالص عمومی به بخش بانکداری محلی مربوط می‌شود و بانک‌های اصلی مرتبط با سیاست، بدهی عمومی بیش‌تری نسبت به میانگین کل بخش بانکی دارند. [۶۹]

بخش ناچیزی از بدهی عمومی خارجی مربوط به وام‌های دو یا چند جانبه است. [۷۰] در واقع، بخش چشم‌گیر بدهی ناخالص عمومی لبنان به شکل اوراق بدهی عمومی است: یعنی اسناد خزانه و اوراق قرضه یورو (Eurobonds). نرخ بالای بهره بر بدهی‌های دولتی این امکان را برای بانک‌های محلی فراهم کرد تا نرخ‌های بهره‌ی نسبتاً بالایی را برای سپرده‌های مدت‌دار در نظر بگیرند، که در عین حال هم‌چنان از بدهی‌های دولتی نیز سود می‌بردند. [۷۱] علاوه بر این نرخ‌های بهره، قانون رازداری بانکی نیز موجب شد تا سرمایه‌ی عظیمی هم از سوی مردم محلی و هم دیاسپورای لبنانی، جذب شود. به این ترتیب، همه‌ی این

تفاوت‌ها، لبنان را به بستری مناسب برای کاوش تغییرات نئولیبرالیسم تبدیل کرده است. اما آیا این تفاوت‌ها اهمیت تحلیلی دارند و به اشکال کیفی متفاوتی از نئولیبرالیسم می‌رسند؟

فروپاشی قابل توجه زیرساخت‌های لبنان از سال ۲۰۱۵، سومین کلید تحلیلی است. [۷۲] بخش مدیریت زباله و صنعت از کار افتاده و بخش‌های دیگر — به‌ویژه آب — نیز دچار بحران شده‌اند. این فروریزی زیرساختی و بحران‌های سیاسی ناشی از آن، نیم‌نگاهی نیز به دگرگونی‌های احتمالی در اقتصاد سیاسی پس از جنگ لبنان دارد. برخی تحلیل‌گران، فساد را عامل اضمحلال زیرساخت‌ها می‌دانند. اما فساد، خود به‌تنهایی توضیح مؤثری نیست، زیرا فساد مدت‌هاست که جزئی از نظم پس از جنگ بوده و لزوماً به‌خودی خود موجب فروپاشی زیرساخت‌ها نمی‌شود. [۷۳] اما لبنان چگونه تغییر کرده است که شبکه‌های موجود از نخبگان سیاسی و اقتصادی به فروپاشی زیرساختی بی‌سابقه از زمان پایان جنگ داخلی تاکنون دامن زده‌اند؟ برخی به دوقطبی شدن فضای سیاسی حول رقابت‌های ژئواستراتژیک بین ایالات متحده و عربستان سعودی از یک سو و روسیه و ایران از سوی دیگر اشاره می‌کنند. رویکرد انتقادی اقتصاد سیاسی مستلزم پژوهشی عمیق‌تر است تا بتواند جنبه‌های دیگری را نیز بررسی کند، جنبه‌هایی هم‌چون فرسایش منابع خارجی درآمد و در نتیجه، تشدید درگیری بر سر منابع داخلی؛ و نیز چگونگی پیوند اقتصاد لبنان با سایر اقتصادهای ملی و منطقه‌ای.

مشخصه‌ی اقتصادی لبنان در دوران مدرن کارکردی منطقه‌ای دارد که بندر بیروت، بخش بانکی، و بخش املاک و مستغلات نمونه‌های شاخص آن هستند. از این رو، ما نمی‌توانیم مباحث جدید، مبارزات و الگوهای اقتصاد سیاسی لبنان — از جمله بحران اقتصادی اخیر و قیام مردمی ۲۰۱۹-۲۰۲۰ — را بدون درک ماهیت در حال تغییر پیوندهای آن با سایر اقتصادها درک کنیم. حذف لبنان از تحلیل‌های مقایسه‌ای و منطقه‌ای، درک تقلیل‌دهنده‌ی دولت، بازار و تشکیل طبقات را تقویت کرده است. بنابراین، مرتبط دانستن ویژگی‌های محلی با اقتصاد سیاسی منطقه‌ای و جهانی، بسیار موثرتر از اصرار بر کنارگذاشتن یا استثنایی‌پنداشتن لبنان است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از فصل نهم کتاب زیر:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

[1]. Samir Khalaf, *Civil and Uncivil Violence in Lebanon: A History of the Internationalization of Communal Conflict* (New York: Columbia University Press, 2002).

[2]. Nader Hashemi and Danny Postel, eds., *Sectarianization: Mapping the New Politics of the Middle East* (New York: Oxford University Press, 2017), exemplifies the ubiquity of post-2011 comparative studies of sectarianism.

[3]. Ralph E. Crow, “Confessionalism, Public Administration, and Efficiency in Lebanon,” in *Politics in Lebanon*, ed. Leonard Binder (New York: John Wiley & Sons, 1966), 167–86.

[4]. Khalaf, *Civil and Uncivil Violence*, 151–203.

[5]. Carolyn Gates, *The Merchant Republic of Lebanon: Rise of an Open Economy* (London: I. B. Tauris, 1998), 6–10.

[*]. mutasarrifiyya در امپراتوری عثمانی، متصرف مقامی اجرایی در برخی سنجاق‌ها بود که مستقیم توسط سلطان تعیین می‌شد. م.

[**]. سنجاق یکی از تقسیمات کشوری در امپراتوری عثمانی که معادل منطقه یا شهرستان در زبان فارسی است. م.

[6]. Engin Akarli, *The Long Peace: Ottoman Lebanon, 1861–1920* (Berkeley: University of California Press, 1993), 102–46; Jens Hanssen, *Fin de Siecle Beirut: The Making of an Ottoman Provincial Capital* (Oxford: Oxford University Press, 2005), 55–83, 113–90; Ussama Makdisi, *The Culture of Sectarianism: Community, History, and Violence in Nineteenth-Century Ottoman Lebanon* (Berkeley: University of California Press, 2000), 51–95.

[7]. Malek Abisaab, *Militant Women of a Fragile Nation* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2010), 1–16; Hanssen, *Fin de Siecle Beirut*, 84–112; Kristen Alff, “Levantine Joint-Stock Companies, Trans-Mediterranean Partnerships, and Nineteenth-Century Capitalist Development,” *Comparative Studies in Society and History* 60, no. 1 (2018): 150–77; Akram Khater, *Inventing Home: Emigration, Gender, and the Middle Class in Lebanon, 1870–1920* (Berkeley: University of California Press, 2001), 19–47.

[8]. See Kristen Alff’s chapter in this volume.

[9]. Kais Firro, “Silk and Agrarian Changes in Lebanon, 1860–1914,” *International Journal of Middle East Studies* 22 (1990): 151–69; Akram Fouad Khater, “‘House’ to ‘Goddess of the House’: Gender, Class, and Silk in 19th-Century Mount Lebanon,” *International Journal of Middle East Studies* 28 (1996): 325–48; Roger Owen, “The Study of Middle Eastern Industrial History: Notes on the

Interrelationship between Factories and Small-Scale Manufacturing with Special References to Lebanese Silk and Egyptian Sugar, 1900–1930,” *International Journal of Middle East Studies* 16, no. 4 (1984): 475–87.

[10]. V. Necla Geyikdagi, *Foreign Investment in the Ottoman Empire: International Trade and Relations, 1854–1914* (London: I. B. Tauris, 2011), 29–73.

[11]. Hanssen, *Fin de Siecle Beirut*, 84–112.

[12]. Khater, *Inventing Home*, 48–70; Stacey D. Fahrenthold, *Between the Ottomans and the Entente: The First World War in the Syrian and Lebanese Diaspora, 1908–1925* (Oxford: Oxford University Press, 2019), 14–30. On emigration to other areas, see Andrew Arsan, *Interlopers of Empire: The Lebanese Diaspora in Colonial French West Africa* (New York: Oxford University Press, 2014), 23–39, 47–60.

[13]. Khater, *Inventing Home*, 108–45.

[14]. Khater, *Inventing Home*, 108–90.

[15]. Khater, *Inventing Home*, 179–90; Toufoul Abou-Hodeib, *A Taste for Home: The Modern Middle Class in Ottoman Beirut* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2017).

[16]. Hanssen, *Fin de Siecle Beirut*, 25–54, 87–92; Charles Issawi, “British Trade and the Rise of Beirut, 1830–1860,” *International Journal of Middle East Studies* 8, no. 1 (1977): 91–101.

[۱۷] ادغام منطقه در اقتصاد جهانی یکی از عوامل بود. همچنین تلاش‌های لابی‌گری سیاستمداران، بازرگانان و زمین‌داران محلی و فشار سیاسی دولت‌های اروپایی برای ارجحیت دادن به بیروت بر عکا، که قبلاً یک بندر مستقر و مهم بود. به بخش‌های ذکر شده قبلی از Hanssen, *Fin de Siecle Beirut*، و همچنین فصل کریستن آلف در این مجلد بنگرید.

[۱۸] شعار «روح کارسالاری» در برهه‌هایی از تاریخ بیروت، جیل لبنان یا لبنان تکرار می‌شود. برخی از کسانی که آن را به کار می‌برند به کار نظری یوزف آلويس شومپتر اشاره دارند. برخی دیگر روایت طرفداران لبنانی سیاست‌های لسه‌فر یا اسطوره‌ی ریشه‌های فنیقی هویت ملی لبنان را بازگو می‌کنند:

Georges Hakim, “The Economic Basis of Lebanese Policy,” in *Politics in Lebanon*, ed. Leonard Binder (New York: John Wiley & Sons, 1966); Yusif A. Sayigh, *Entrepreneurs of Lebanon: The Role of the Business Leader in a Developing Economy* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1962); and Leila Tarazi Fawaz, *Merchants and Migrants in Nineteenth-Century Beirut* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1983).

[19]. Linda Schilcher, "Famine in Syria, 1915–1918," in *Problems of the Middle East in Historical Perspective. Essays in Honour of Albert Hourani*, edited by John P. Spagnolo and Albert Hourani (Reading, UK: Ithaca, 1996); Melanie S. Tanielian, *The Charity of War: Famine, Humanitarian Aid, and World War I in the Middle East* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2018), 51–78; Leila Tarazi Fawaz, *A Land of Aching Hearts: The Middle East in the Great War* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2014), 81–120; Graham Pitts, "Fallow Fields: Famine and the Making of Lebanon" (PhD diss., Georgetown University, 2016).

[20]. Pitts, "Fallow Fields," 35–45

[21]. Abisaab, *Militant Women of a Fragile Nation*, 13.

[22]. Carole Hakim, *The Origins of the Lebanese National Idea, 1840–1920* (Berkeley: University of California Press, 2013), 231–60; Meir Zamir, *The Formation of Modern Lebanon* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1985), 38–96.

[23]. Elizabeth Thompson, *Colonial Citizens: Republican Rights, Paternal Privilege, and Gender in French Syria and Lebanon* (New York: Columbia University Press, 2000), 44, 53–55, 66–68.

[24]. Kais Firro, *Inventing Lebanon: Nationalism and the State under the Mandate* (London: I. B. Tauris, 2003), 71–125; Michael Johnson, *Class & Client in Beirut. The Sunni Muslim Community and the Lebanese State 1840–1985* (London: Ithaca, 1988), 11–96.

[۲۵] مقامات استعماری فرانسه ادعا می‌کردند که آن‌ها نیز همان شیوهی عثمانی را ادامه می‌دهند. اما بر اساس گزارش مورخان اجتماعی و فرهنگی، نظام وضعیت شخصی در دوره‌ی پس از جنگ نشان‌دهنده‌ی گسست از نظام ملیت و شیوه‌های حکومتداری در دوره‌ی متاخر عثمانی بود، که نمونه‌ی آن محدودیت‌های سختی است که قیوموت بر قوانین مذهبی تحمیل می‌کرد. نظام وضعیت شخصی که از سوی فرانسه تدوین شده بود با ساختار وسیع‌تری از سیستم نمایندگی سیاسی فرقه‌ای پیوند داشت؛ از جمله به رسمیت شناختن فرقه‌هایی که پیش‌تر به رسمیت شناخته نشده بود، تأسیس دادگاه‌های جدید وضعیت شخصی، و شیوه‌های جدید تشخیص هویت لبنانی‌بودن.

See Thompson, *Colonial Citizens*, 113–54; Max Weiss, *In the Shadow of Sectarianism: Law, Shi'ism, and the Making of Modern Lebanon* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2010), 92–125.

[26]. Thompson, *Colonial Citizens*, 94–100, 117–54, 238–43, 272–76.

[۲۷]. ارقام دقیقی از جمعیت شاغل شهری در دوره‌ی قیوموت در دسترس نیست. با این حال، سه منبع این نتیجه را تأیید می‌کنند: گزارش سالانه‌ی وزارت امور خارجه فرانسه به کمیسیون قیوموت‌های جامعه‌ی ملل، مجموعه‌ای از مقالات منتشرشده در *International Labor Review* و گزارش‌های اقتصادی و توسعه‌ای منتشرشده در دهه‌ی نخست استقلال.

See République française, Ministère des affaires étrangères, Rapport a la Societe des Nations sur la situation de la Syrie et du Liban, 15 vols. (Paris: Imprimerie Nationale, 1925–1939); Fuad Abu-Izziddin and George Hakim, “A Contribution to the Study of Labour Conditions in the Lebanon,” *International Labour Review* 28 (1933): 673–82; “Working Conditions in Handicrafts and Modern Industry in Syria,” *International Labour Review* 29 (1934): 407–11; “Conditions of Work in Syria and the Lebanon under French Mandate,” *International Labour Review* 39 (1939): 513–26; Sir Alexander Gibb & Partners, Taqir ‘an al-tatawwur al-‘iqtsadi fi lubnan (Beirut: Wizarat al-Iqtisad al-Watani li’l-Jumhuriyya al-Lubnaniyya, 1948).

[28]. Ilyas al-Bawari, *Tarikh al-haraka al-‘ummaliyya wa’l-niqabiyya fi lubnan: 1908–1946* (Beirut: Dar al-Farabi, 1979).

[29]. The following paragraph synthesizes insights and arguments in Thompson, *Colonial Citizens*, 39–90, and Zamir, *The Formation of Modern Lebanon*, 97–146.

[30]. Norman Burns, *The Tariff of Syria 1919–1932* (Beirut: American Press, 1933), 12–51; Raymond A. Mallat, *70 Years of Money Muddling in Lebanon 1900–1970: A Guide in Monetary Management for Economic Development in Lebanon* (Beirut: Aleph, 1973), 99–152.

[31]. Simon M. W. Jackson, “Mandatory Development: The Political Economy of the French Mandate in Syria and Lebanon, 1915–1939” (PhD diss., New York University, 2009), 200–291.

[32]. Raja S. Hamideh, *The Fiscal System of Lebanon* (Beirut: Khayyat, 1961); Elias S. Saba, *The Foreign Exchange Systems of Lebanon and Syria 1939–1957* (Beirut: American University of Beirut, 1961).

[33]. Thompson, *Colonial Citizens*, 155–70, 229–46.

[34]. Martin W. Wilmington, *The Middle East Supply Centre* (Albany: State University of New York Press, 1971).

[35]. Sherene Seikaly, *Men of Capital: Scarcity and Economy in Mandate Palestine* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2016), 77–126; Robert Vitalis and Steven Heydemann, “War, Keynesianism, and Colonialism: Explaining State-Market Relations in the Postwar Middle East,” in *War, Institutions, and Social Change in the Middle East*, ed. Steven Heydemann (Berkeley: University of California Press, 2000), 100–148.

[36]. Elizabeth Thompson, “The Climax and Crisis of the Colonial Welfare State in Syria and Lebanon during World War II,” in *War, Institutions, and Social Change in the Middle East*, ed. Steven Heydemann (Berkeley: University of California Press, 2000), 59–99.

[37]. For example, Walid Khalidi, *Conflict and Violence in Lebanon: Confrontation in the Middle East* (Cambridge, MA: Harvard Center for International Affairs, 1980).

[۳۸]. به‌رغم چارچوب‌های نظری متفاوت، خلاف، جانسون و کمال سالیبی در کتاب *Crossroads to Civil War: Lebanon 1958–1976* (Delmar, NY: Caravan, 1976) بر سر این نکته هم‌نظر هستند.

[39]. Michael C. Hudson, *The Precarious Republic: Political Modernization in Lebanon* (New York: Random House, 1968).

[40]. Youssef Chaitiani, *Post-Colonial Syria and Lebanon: The Decline of Arab Nationalism and the Triumph of the State* (New York: I. B. Tauris, 2007).

[41]. Hicham Saffieddine, *Banking on the State: The Financial Foundations of Lebanon* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2019).

[42]. Ziad Munif Abu-Rish, “Conflict and Institution Building in Lebanon, 1946–1955” (PhD diss., University of California, Los Angeles, 2014), 58–109.

[43]. Abu-Rish, “Conflict and Institution Building,” 58–109; Iskandar E. Bashir, *Planned Administrative Change in Lebanon* (Beirut: American University of Beirut, 1965); George Grassmuck and Kamal Salibi, *A Manual of Lebanese Administration* (Beirut: Catholic Press, 1955).

[۴۴]. وزارتخانه‌های دفاع، امور خارجه، اطلاعات، امور اجتماعی و برنامه‌ریزی تا سال ۱۹۵۵، تأسیس شدند. در کابینه‌های بعدی تا سال ۱۹۷۵، وزارتخانه‌های دیگری شامل مسکن، صنعت، منابع آب و برق و گردشگری نیز شکل گرفت.

[45]. Mallat, *70 Years of Money Muddling in Lebanon*, 71.

[۴۶]. این تحول کیفی جنبه‌های مختلفی داشت. نخست، ادغام نهادها و نقش‌هایی که پیش‌تر توسط کمیسیون عالی فرانسه اداره می‌شد. دوم، گسترش نفوذ بوروکراسی در قلمروهای مربوط به مداخله دولت؛ و سوم، ایجاد قلمروهای جدید مدیریت بوروکراتیک.

See Abu-Rish, “Conflict and Institution Building in Lebanon,” 71–90.

[۴۷]. ابوریث و سافی‌الدین این موضوع را به طرق متفاوتی بررسی می‌کنند.

[48]. Steven Heydemann, *Authoritarianism in Syria: Institutions and Social Conflict, 1946–1970* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999), 178–79.

[49]. Yusuf A. Sayigh, “Economic Implications of UNRWA Operations in Jordan, Syria, and Lebanon” (MA thesis, American University of Beirut, 1952).

[50]. John Chalcraft, *The Invisible Cage: Syrian Migrant Workers in Lebanon* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2009), 53–59.

[۵۱]. این دو پویا بارها در بسیاری از پژوهش‌ها مشاهده شده، اما هیچ‌یک هنوز موضوع مطالعه‌ای جداگانه و متمرکز نبوده است.

[52]. Toufic K. Gaspard, *A Political Economy of Lebanon, 1948–2002: The Limits of Laissez-Faire* (Leiden: Brill, 2004), 100–186; Roger Owen, “The Economic History of Lebanon 1943–1974: Its Salient Features,” in *Toward A Viable Lebanon*, ed. Halim Barakat (Washington, DC: Center for Contemporary Arab Studies, 1988), 27–41; Gates,

The Merchant Republic of Lebanon, 109–35.

[53]. Andre Emile Chaib, “The Export Performance of a Small Open Developing Economy: The Lebanese Experience 1951–74” (PhD diss., University of Michigan, 1979), 11.

[54]. Chaib, “The Export Performance,” 43.

[55]. Chaib, “The Export Performance,” 51.

[56]. Chaib, “The Export Performance,” 51.

[57]. Mona Fawaz, “Strategizing for Housing: An Investigation of the Production and Regulation of Low-Income Housing in the Suburbs of Beirut” (PhD diss., Massachusetts Institute of Technology, 2004); Fuad I. Khuri, *From Village to Suburb: Order and Change in Greater Beirut* (Chicago: University of Chicago Press, 1975).

[58]. Ilyas al-Bawari, *Tarikh al-haraka al-'ummaliyya wa'l-niqabiyya fi lubnan: 1947–1970* (Beirut: Dar al Farabi, 1980); Rossana Tufaro, “Labor and Conflict in Pre-War Lebanon (1970–1975): A Retrieval of the Political Experience of Factory Committees in the Industrial District of Beirut” (PhD diss., Università Ca'Forscari Venezia, 2018).

[59]. Salim Nasr, “Lebanon’s War: Is the End in Sight?” *Middle East Report 162* (January/ February 1990): 4–8, 30; Elizabeth Picard, “The Political Economy of Civil War Lebanon,” in *War, Institutions, and Social Change in the Middle East*, ed. Steven Heydemann (Berkeley: University of California Press, 2000), 292–324.

[60]. Picard, “The Political Economy of Civil War Lebanon,” 294–96.

[۶۱]. پیکارد برای این نکته استدلال دقیقی می‌آورد.

[62]. Reinoud Leenders, *Spoils of Truce: Corruption and State-Building in Postwar Lebanon* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2012), 122–63. Also see Najib Hourani, “Capitalists in Conflict: The Lebanese Civil War Reconsidered,” *Middle East Critique 24*, no. 2 (April 2015): 137–60.

[۶۳]. مانند دوره‌های دیگر، باز هم مسئله‌ی دوره‌بندی وجود دارد. این‌جا، من پویش‌ها را فقط تا سال ۲۰۱۴ در نظر می‌گیرم، به دلیل نابسامانی و فروپاشی زیرساخت‌ها که هم‌چنان در حال وقوع است، بحران‌های مالی و ارزی، اصلاحات سیاسی به دنبال بحران زباله در ۲۰۱۵، انتخابات شهرداری ۲۰۱۶ و انتخابات پارلمانی ۲۰۱۸، و خیزش ۲۰۱۹. علاوه بر این، باید به

بازتاب محلی تحولات منطقه‌ای نیز اشاره کرد، مانند شکست بیش‌تر گروه‌های مسلح ضد رژیم در سوریه؛ قیام‌های مردمی در الجزایر، عراق و سودان؛ جنگ‌های داخلی، نیابتی و خارجی در یمن؛ و تشدید رقابت آمریکا و ایران.

[64]. Leenders, *Spoils of Truce*, 122–63.

[65]. Leenders, *Spoils of Truce*, 164–222.

[66]. Hannes Baumann, *Citizen Hariri: Lebanon's Neo-Liberal Reconstruction* (Oxford: Oxford University Press, 2017); Reinoud Leenders, “Nobody Having Too Much to Answer For: Laissez-Faire, Networks, and Postwar Reconstruction in Lebanon,” in *Networks of Privilege in the Middle East: The Politics of Economic Reform Revisited*, ed. Steven Heydemann (New York: Palgrave MacMillan, 2004), 169–200

[67]. Nisreen Salti, “No Country for Poor Men: How Lebanon’s Debt Has Exacerbated Inequality,” September 17, 2019, Diwan: Middle East Insights from Carnegie, <https://carnegie-mec.org/2019/09/17/no-country-for-poor-men-how-lebanon-s-debt-has-exacerbated-inequality-pub-79852>.

[68]. “Central Government Debt, Total (% of GDP),” World Bank Open Data, https://data.worldbank.org/indicator/GC.DOD.TOTL.GD.ZS?most_recent_value_desc=true.

[69]. Salti, “No Country for Poor Men”; Rouba Chbeir and Marwan Mikhael, *A Historical Analysis of Lebanon’s Public Debt* (Beirut: Blominvest Bank, 2019), 4; Jad Chaaban, “I’ve Got the Power: Mapping Connections between Lebanon’s Banking Sector and the Ruling Class” (Working Paper No. 1059, Economic Research Forum, 2016).

بدهی داخلی بیش از ۹۰ درصد از بدهی ناخالص عمومی در سال ۱۹۹۳، بیش از ۸۴ درصد بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ و بیش از ۷۵ درصد بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ را تشکیل می‌دهد. بدهی عمومی خارجی فقط در طول دوره ۲۰۰۲–۲۰۰۸ به بدهی عمومی داخلی نزدیک شد، که بین دست‌کم ۴۵ درصد و حداکثر ۵۱/۲ درصد متغیر بود. در ۲۰۱۴، بدهی داخلی بیش از ۶۰ درصد از بدهی ناخالص عمومی را تشکیل می‌داد. این رقم از آن زمان به بعد هم‌چنان رو به افزایش بوده است. [۷۰]. در دسامبر ۲۰۱۴، بدهی عمومی خارجی در لبنان تقریباً ۲۶ میلیارد دلار (در مقابل ۴۱ میلیارد دلار بدهی عمومی داخلی) بود که فقط حدود ۹۰ درصد آن به‌صورت وام‌های دوجانبه و چندجانبه بود.

See “Public Debt Overview,” *Republic of Lebanon, Ministry of Finance*, <http://www.finance.gov.lb/en-us/Finance/PublicDebt/PDTS/>.

[71]. Salti, “No Country for Poor Men.” Also see “Commercial Banks—LBP: Term Savings and Deposits,” Data Series, Banque du Liban, <https://www.bdl.gov.lb/webroot/statistics/table.php?name=t5272-6>.

[72]. Eric Verdeil, "Infrastructure Crises in Beirut and the Struggle to (Not) Reform the Lebanese State," *Arab Studies Journal* 16, no. 1 (Spring 2018): 84–113.

[73]. Leenders, *Spoils of Truce*, 223–41.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2LS>



اتحاد آمریکا و اسرائیل

نوشته‌ی: جوئل بنین

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان

جریان‌های مسلط در جنبش صهیونیستی از زمان مقدم بر تاسیس کشور اسرائیل تاکنون با فرهنگ، سیاست‌های انتخاباتی و اقتصاد سیاسی ایالات متحده آمریکا هماهنگی نزدیکی یافته‌اند. شیوه‌ی اسرائیلی انباشت سرمایه از یک شیوه‌ی توسعه‌ی سوسیال دموکراتیک دولت‌محور با مولفه‌ی نیرومند جمعی به سرمایه‌داری نئولیبرال فردگرا تغییر جهت داده است. اما رابطه‌ی همزیستی با ایالات متحده به‌رغم تنش‌های دوره‌ای مهم ثابت مانده است.

رابطه‌ی صهیونیست‌های ایالات متحده و اسرائیل را حمایت الاهیاتی از بازگشت یهودیان به سرزمین مقدس، حس تعهد در قبال بازماندگان هولوکاست، قدرت سیاسی رای‌دهندگان و حامیان مالی یهودی حزب دموکرات و اتحاد استراتژیکی که ریشه‌اش به جنگ سرد می‌رسد اما پس از آن نیز ادامه یافت، شکل داده است. این رابطه پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ [۱] عمیق‌تر و به اتحادی چندوجهی تبدیل شد که نخستین بار رئیس‌جمهور رونالد ریگان آن را اعلام کرد. امور پرسنلی، تکنولوژی، امور مالی، و تولید بخش‌های صنعتی امنیتی/نظامی و فناوری پیشرفته این دو کشور از دهه‌ی ۱۹۸۰ بیش از پیش در هم تنیده شدند.

جنگ جهانی رئیس‌جمهور جورج دابلیو بوش علیه تروریسم باعث افزایش هم‌کاری در زمینه‌های اطلاعاتی، نظامی و نیروی پلیس داخلی شد که در دوران اوپاما و پس از آن نیز ادامه یافت. گفتمان سیاسی این دو کشور درباره‌ی مسائل خاورمیانه به واسطه‌ی این مناسبات چندگانه در بسیاری موضوعات به هم شبیه شده است. با این وجود، اسرائیل هرگز دولتی دست‌نشانده و سرسپرده نبوده است، چرا که در بسیاری از مسائل از جمله ضروریات امنیتی مورد تصور اسرائیل، مسئله‌ی ایران، و سرزمین‌های اشغالی فلسطین اختلافات پررنگی میان این دو کشور وجود دارد.

انگاره‌های پروتستانی بازگشت یهودیان به صهیون از اوایل دوره‌ی استعمار «در فرهنگ آمریکایی رواج داشته است».[۲] در ۱۸۹۱، شش سال پیش از بنیان‌گذاری سازمان جهانی صهیونیسم[۳]، پدر روحانی ویلیام بلکستون[۴] طوماری را به رئیس‌جمهور بنجامین فرانکلین هریسون عرضه و از او درخواست کرد که به یاری یهودیان روسی تحت آزار و اذیت بیاید و از اسکان آنان در فلسطین حمایت کند. بلکستون باور داشت که احیای حاکمیت یهودیان در فلسطین پیش‌شرط ظهور دوم عیسی مسیح است. اگرچه اغلب پروتستان‌ها به این دست معادباوری‌های تقدیرگرایانه‌ی هزاره‌باور روی خوش نشان نمی‌دهند، اما درخواست بلکستون چندان عجیب نبود. بیش از چهارصد نفر از صاحبان صنایع برجسته، شهرداران شهرهای بزرگ، رهبران کنگره، ویراستاران و ناشران نشریه‌های اصلی، روحانیون مسیحی رده‌بالا، و رئیس دادگاه عالی این طومار را که به «یادبود بلکستون» شناخته می‌شود امضا کردند. امروزه انجمن **مسیحیان متحد برای اسرائیل** از این مورد به‌عنوان نمونه‌ای از الهیات سیاسی یاد می‌کنند.

یهودیان آمریکایی به جماعتی ثروتمند و پرنفوذ به لحاظ سیاسی تبدیل شده‌اند که به وضوح در میان متخصصان، وال‌استریت، رسانه‌ها، هالیوود و قشر روشنفکر حضوری چشم‌گیر دارند. یهودیان غیرصهیونیست و منتقد اسرائیل همواره غالب بوده‌اند. اما حامیان اسرائیل از سازماندهی و بودجه‌ی بهتری برخوردارند و در فرهنگ عمومی و عرصه‌ی سیاسی تاثیرگذارترند. رئیس‌جمهور ترامپ عمدتاً به سبب فشار از سوی لابی‌گران صهیونیست و با توجه به تامین مالی تضمین‌شده‌ی یهودیان از سوی حزب دموکرات و رای بالای یهودیان در نیویورک و دیگر شهرهای کلیدی، دولت اسرائیل تشکیل شده در ۱۴ مه ۱۹۴۸ را به رسمیت شناخت.[۵]

پیوندهای فرهنگی و نفوذ انتخاباتی و مالی لابی اسرائیل عناصری اساسی در مناسبات ایالات متحده و اسرائیل هستند. اما تاکید بیش از حد بر این عوامل به تنهایی مولفه‌های مادی و استراتژیک در این اتحاد و کارکرد آن را به مثابه‌ی ستون امپراطوری آمریکا در خاورمیانه پنهان و مبهم می‌کند.

آغاز روابط استراتژیک

گام‌های نخستین نهادینه‌سازی روابط استراتژیک اسرائیل و ایالات متحده توسط رئیس سازمان ضدجاسوسی سیا، جیمز جیزس آنگلتون [۶] برداشته شد. او از ۱۹۵۱ مسئولیت روابط با سرویس‌های مخفی اسرائیل را برعهده گرفت، ریاست میز اسرائیل در سازمان سیا را عهده‌دار شد و بر پایگاه این سازمان در اسرائیل نظارت می‌کرد. آنگلتون هنگامی که عوامل اطلاعاتی اسرائیل متن کامل سخنرانی مخفیانه‌ی نیکیتا خروشچف در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را در محکومیت جنایات استالین که برای نخستین بار در اختیار غرب قرار می‌گرفت به او تحویل دادند، سوءظن‌های اولیه‌ی خود درباره‌ی تمایلات شوروی‌دوستی برخی از صهیونیست‌های سوسیالیست را کنار گذاشت. متعاقباً آنگلتون با تعصب و جدیت بسیار درصدد هم‌کاری اطلاعاتی با اسرائیل برآمد، به گونه‌ای که به گفته‌ی مئیر آمیت [۷]، رئیس موساد، «به بزرگ‌ترین صهیونیست» تبدیل شد. [۸]

در نتیجه، آنگلتون این احتمال را که اسرائیل از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۸ بیش از ۳۳۰ کیلوگرم اورانیوم با غنی‌سازی بالا را از شرکتی در پنسیلوانیا که گروهی از صهیونیست‌های مخلص، تاسیس و مدیریت می‌کردند — شرکت مواد و تجهیزات هسته‌ای [NUMEC] — به این کشور منتقل کرده است (یعنی به سرقت برده است) چندان با جدیت مورد بررسی قرار نداد. [۹] ظاهراً او معتقد بود که تداوم هم‌کاری اطلاعاتی با اسرائیل مهم‌تر از تقویت سیاست رسمی ایالات متحده در مخالفت با اشاعه‌ی هسته‌ای بود. ماجرای NUMEC تنش‌های مزمین در مناسبات ایالات متحده و اسرائیل را برجسته کرد و در عین حال آن را عمیق‌تر کرد و تداوم بخشید.

هرگاه رهبران اسرائیل ضروری و ممکن بدانند، بدون تأیید واشینگتن یا حتی در مخالفت با منافع ایالات متحده عمل می‌کنند. بدنام‌ترین نمونه از این رویکرد، حمله به ناو یواس اس لیبرتی [۱۰] در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بود که در آن نیروهای هوایی و دریایی اسرائیل ۳۴ نفر از خدمه را کشتند و ۱۷۱ نفر را زخمی کردند. تا زمان ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، مقامات واشینگتن علناً منتقد پروژه‌ی شهرک‌سازی اسرائیل در کرانه‌ی باختری و شرق بیت‌المقدس، و اقدامات این کشور برای الحاق این اراضی و نیز بلندی‌های جولان سوریه بودند. جیمز ماتیس، وزیر دفاع سابق، و دیوید پترائوس، رئیس سابق سیا، اعلام کردند ناکامی در رعایت حقوق فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل در دورانی که به‌عنوان فرماندهان ستاد مرکزی فرماندهی آمریکا خدمت می‌کردند دینی است که در حوزه‌ی مسئولیت خود به گردن دارند. [۱۱]

همان‌طور که در خصوص دیگر متحد اصلی منطقه‌ای آمریکا، عربستان سعودی، صادق است اتحاد با اسرائیل هزینه‌هایی دارد. این مسئله به این سبب هم‌چنان به قوت خود باقی مانده و تشدید شده است که

اسرائیل در توازن قوا، دارایی استراتژیکی است. دریادار مایک مولن، رئیس ستاد مشترک ارتش، در دوم مارس ۲۰۱۱، در برابر کنگره شهادت داد که اتحاد با اسرائیل «ارزش فوق‌العاده‌ای» دارد و برای امنیت ملی ایالات متحده «کاملاً حیاتی» است. [۱۲] رابرت گیتس، وزیر دفاع نیز با او موافق بود.

کمک نظامی هدیه به اسرائیل نیست؛

ثروتی بادآورده برای صنایع نظامی آمریکا است

اسرائیل از نخستین سال‌های تاسیس‌اش به دنبال برقراری روابط امنیتی علناً رسمی با ایالات متحده بوده است. [۱۳] این روابط از ۱۹۶۲ آغاز شد؛ دولت کندی با وجود نگرانی‌اش درباره‌ی برنامه‌ی هسته‌ای اسرائیل اعلام کرد که اسرائیل را به موشک‌های دفاعی زمین‌به‌هوای هاوک مجهز خواهد کرد. در ۱۹۶۶ جانسون، رئیس‌جمهور وقت، فروش ۲۰۰ تانک پاتون و ۴۸ جت بمبافکن اسکای‌هاوک به اسرائیل را تایید کرد که به معنای افزایش قابل توجه ظرفیت دفاعی این کشور بود. اما فقط پس از پیروزی قاطع اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ این ادوات نظامی وارد این کشور شدند.

اسرائیل بزرگ‌ترین دریافت‌کننده‌ی کمک از ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم است — در مجموع ۲۲۸/۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ (به دلار ثابت ۲۰۱۷). [۱۴] یادداشت تفاهم [MOU] سال ۲۰۱۶، مبلغ ۳۸ میلیارد دلار کمک نظامی آمریکا به اسرائیل از سال مالی ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۸ را تضمین کرد. تا آن زمان، اسرائیل می‌تواند ۲۶/۳ درصد از کمک‌های نظامی‌اش را در داخل صرف کند و ۴۰۰ میلیون دلار سالانه برای خرید سوخت جت هزینه کند، امری که در میان دیگر دریافت‌کنندگان کمک آمریکا منحصربه‌فرد است. در طول این تفاهم‌نامه، هزینه‌های داخلی اسرائیل به تدریج و گام‌به‌گام حذف خواهند شد. در سال مالی ۲۰۱۹ هزینه‌های سوخت متوقف خواهد شد. این به معنای افزایش بالقوه ۱۰/۲ میلیارد دلاری در فروش تولیدکنندگان اسلحه‌ی ایالات متحده است. [۱۵]

هنگامی که دولت ایالات متحده تأمین تجهیزات نظامی یک کشور خارجی را برعهده می‌گیرد، این اقدام را از تولیدکنندگان آمریکایی می‌خرد و سپس آن را به‌عنوان کمک یا از طریق برنامه‌ی **فروش نظامی خارجی** [۱۶] تحویل می‌دهد. یکی از مزیت‌های جانبی تمامی کمک‌ها و فروش‌های نظامی خارجی این است که برای تولیدکنندگان تسلیحات آمریکایی به میزان کافی سفارش فراهم می‌کند تا خطوط تولیدشان برقرار بماند، چرا که اگر این تولیدکنندگان فقط تأمین‌کننده‌ی نیروهای نظامی ایالات متحده باشند قادر به حفظ سودآوری خود نخواهند بود. بنابراین، کمک نظامی درواقع یک برنامه‌ی اشتغال و سود نیز هست. به علاوه، به‌کارگیری مداوم و منظم تجهیزات نظامی آمریکا توسط اسرائیل میزان اثربخشی این تجهیزات در شرایط جنگی را آزمایش می‌کند و مروج و مشوق فروش آتی به دیگر کشورهاست.

اگرچه ایالات متحده هم‌چنان سیاست «برتری کیفی نظامی» [۱۷] اسرائیل در برابر همه‌ی همسایگان عرب این کشور را حفظ می‌کند، کشورهای عرب منطقه نیز به دنبال داشتن توان نظامی قابل‌اطمینانی هستند. ایالات متحده از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ مبلغ ۳۳/۳ میلیارد دلار به اسرائیل کمک مالی کرده است (بنا به شاخص روند ارزش دلار آمریکا به قیمت ثابت ۱۹۹۰، معیاری که توسط موسسه‌ی پژوهشی معتبر صلح بین‌الملل استکهلم استفاده می‌شود). آمریکا در همین بازه، تسلیحاتی به ارزش ۱۶/۳ میلیارد دلار به امارات متحده عربی، عربستان سعودی، کویت، قطر و عمان فروخته است. و هم‌چنین بیش از ۶ میلیارد دلار به مصر و عراق کمک نظامی کرده است. [۱۸] تنها نزدیک به ۲۵ میلیارد دلار از ۱۱۰ میلیارد دلار فروش اسلحه به عربستان سعودی، که توسط ترامپ در سفرش در ماه مه ۲۰۱۷ به این کشور اعلام شد، نشان‌گر قراردادهای جدید در دست انجام است؛ بسیاری از این توافق‌ها در دوران اوباما حاصل شده بود. [۱۹] با این وجود، حتی این رقم‌های کاهش‌یافته نیز قابل توجه هستند. فروش نظامی به کشورهای نفت‌خیز ثروت‌مند سبب بازگشت دلارهای نفتی به اقتصاد ایالات متحده می‌شود، کسری تراز پرداخت‌ها را کاهش می‌دهد، و برای هزاران مربی، تکنسین و کارگران بخش نگه‌داری شغل ایجاد می‌کند.

اسرائیل به مثابه‌ی یک دارایی ارزش‌مند در جنگ سرد

نخستین پیشروی کیفی روابط نظامی ایالات متحده و اسرائیل پس از آن رخ داد که اسرائیل قابلیت نظامی خود را در جنگ ۱۹۶۷ نشان داد. دکترین ۱۹۶۹ نیکسون در واقع اذعان می‌کرد که جنبش ضدجنگ مداخلات نظامی خارجی با الگوی ویتنام را به لحاظ سیاسی غیرممکن کرده است (دست‌کم تا زمانی که دولت جورج دبلیو بوش به نتایج دیگری رسید). در نتیجه نیکسون رئیس‌جمهور ایالات متحده، و کیسینجر، وزیر امور خارجه، در پی تسلیح و آموزش «قدرت‌مندان منطقه‌ای» به منظور حفظ وضعیت موجود طرفدار آمریکا بودند. در منطقه‌ی خلیج، دو خط‌مشی اصلی (عربستان سعودی و ایران) بیانگر استراتژی جدیدی بودند.

در خلال جنگ داخلی فلسطینی‌ها و اردنی‌ها در سپتامبر ۱۹۷۰، نقش منطقه‌ای اسرائیل به نمایش گذاشته شد: اسرائیل به سوریه هشدار داد مداخله نکند. در پی آن، دولت نیکسون به این نتیجه رسید که اسرائیل «کلید مبارزه با نفوذ شوروی در جهان عرب» است. [۲۰] کمک نظامی آمریکا به اسرائیل سر به فلک کشید، از ۳۶۰ میلیون دلار در ۱۹۶۸-۱۹۷۰ به ۱/۵ میلیارد دلار در ۱۹۷۱-۱۹۷۳. اسرائیل در پی پیروزی بر مصر و سوریه در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، کمک نظامی اضافی به مبلغ ۲/۶ میلیارد دلار دریافت کرد. [۲۰]

رونالد ریگان در خلال کمپین انتخاباتی‌اش در ۱۹۸۰ اعلام کرد که اسرائیل «تنها دارایی استراتژیک باقی‌مانده در منطقه است که می‌توانیم به آن اعتماد کنیم» (آمریکا، ایران را پس از انقلاب ۱۹۷۹ از دست

داده بود). [۲۲] در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱، دولت ریگان یک یادداشت تفاهم برای همکاری امنیتی با اسرائیل را به تصویب رساند، اما آن را در ۱۸ دسامبر به حالت تعلیق درآورد تا اسرائیل را به دلیل الحاق بلندی‌های جولان سوریه مجازات کند. با این حال، بمباران سفارت آمریکا و پادگان تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت در آوریل و اکتبر ۱۹۸۳ و خروج متعاقب نیروهای آمریکایی از لبنان، باعث شد که آمریکا نتواند از اسرائیل صرف نظر کند. در نوامبر ۱۹۸۳ اغلب مفاد این یادداشت تفاهم به اجرا درآمد. [۲۳]

با الحاق بلندی‌های جولان، اسرائیل پا را از گلیم خود درازتر کرد و به این دلیل مورد سرزنش بود (تا آن که دولت ترامپ الحاق بلندی‌های جولان را به رسمیت شناخت). اما، ارزش استراتژیک اسرائیل بر رنجش دولت ریگان چربید، و همکاری نظامی به لحاظ کیفی عمیق‌تر شد. در ۱۹۸۴، ایالات متحده ساخت تاسیساتی برای استقرار تجهیزات نظامی‌ای که اسرائیل می‌توانست «اجاره کند» را آغاز کرد. ارزش این تاسیسات از مبلغ اولیه‌ی ۱۰۰ میلیون دلار به ۱/۸ میلیارد دلار در ۲۰۱۴ افزایش یافت. [۲۴] حیفا به بندر اصلی شرق مدیترانه در مسیر کشتیرانی ناوگان ششم ایالات متحده تبدیل شد. در ۱۹۸۷ دولت ریگان اسرائیل را با عنوان متحد اصلی خود معرفی کرد، و امتیاز ویژه‌ی دسترسی به تسلیحات ایالات متحده را به این کشور داد؛ در ۱۹۸۹، سالی که این عنوان به قانون تبدیل شد، این مقام به «مهم‌ترین متحد غیرناتوی» ایالات متحده ارتقا یافت. مانورهای مشترک نظامی اسرائیل و ایالات متحده از ۱۹۸۴ آغاز شد. این مانورها در سال ۲۰۰۱ با عنوان **رزمایش دوساله‌ی جونیپر کبرا** [۲۵] نظم و رسمیت یافت. دوره‌ی جونیپر کبرا در مارس ۲۰۱۸ بر پاسخ به حمله‌ی موشکی احتمالی ایران تمرکز داشت. [۲۶]

در طول جنگ سرد، مقامات ایالات متحده به‌طور معمول تجهیزات نظامی شوروی را که توسط اسرائیل تصرف شده بود، تحت نظر داشتند، به ویژه یک هواپیمای میگ ۲۱ عراقی و یک هواپیمای میگ ۲۳ سوری که توسط خلبانان فراری آن‌ها به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۸۹ به اسرائیل منتقل شدند. [۲۷] بمباران سفارت ایالات متحده در بیروت در سال ۱۹۸۳ پایگاه سیا در لبنان را از بین برد و منجر به افزایش اتکا به اطلاعات اسرائیل شد، که در ماجرای ایران-کنترا در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۷ خود را نشان داد.

دولت، سرمایه، و سیاست

اسرائیل در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به تولیدکننده و صادرکننده‌ی بزرگ تسلیحات بدل شد، که این کشور را قادر می‌ساخت هم‌کاری استراتژیک خود را که در دوران ریگان شکل گرفته بود، به فراتر از مرزهای خاورمیانه گسترش دهد، گرچه این اقدام چندان خالی از تنش هم نبود. بزرگ‌ترین کارخانجات بخش نظامی - صنعتی اسرائیل شامل صنایع هوافضای دولتی اسرائیل [IAI] [۲۸]، سیستم‌های دفاعی پیشرفته‌ی رافائل [۲۹]، و سیستم‌های آی‌ام‌آی [IMI] (صنایع تسلیحات اسرائیل سابق [۳۰]) می‌شوند،

که در ابتدا در مالکیت عام بودند اما در ۲۰۰۵ خصوصی شدند. در سال ۲۰۱۱ شرکت خصوصی البیت [۳۱] که در جنگ الکترونیکی تخصص دارد، سی درصد از سهام صنایع هوافضای دولتی اسرائیل از گروه الیسرا [۳۲] را خریداری کرد، و در سال ۲۰۱۸ نیز شرکت سیستم‌های آی‌ام‌آی را خرید، که اسرائیل را به بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی سیستم‌های نظامی زمینی تبدیل کرد. [۳۳] اسرائیل در مجموع دارای ۷۰۰ کارخانه‌ی نظامی - صنعتی است. نزدیک به ۸۰ درصد تولید این کارخانجات صادر می‌شود. [۳۴]

در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، بخش نظامی-صنعتی اسرائیل ۶۵ هزار کارمند داشت. این تعداد تا سال ۲۰۰۲ به دلیل کاهش بودجه به حدود ۵۰ هزار نفر کاهش یافت. اما این کاهش بیش‌تر از حدی بود که با رشد بخش فناوری پیشرفته جبران شود. در سال ۲۰۱۹، بیش از ۳۰۷ هزار نفر در بخش فناوری پیشرفته کار می‌کردند، یعنی ۸/۷ درصد از نیروی کار. [۳۵] بخش بسیار قابل‌توجهی از فناوری پیشرفته اسرائیل با بخش‌های نظامی و نظارتی/امنیت داخلی اسرائیل و ایالات متحده مرتبط است. گرایش به خصوصی‌سازی و ایجاد انحصار در بخش نظامی - صنعتی اسرائیل و رابطه‌ی نزدیک آن با بخش خصوصی فناوری پیشرفته و نظارتی/امنیت داخلی، نمونه‌ای از مشارکت کامل اسرائیل در اقتصاد سیاسی نئولیبرال جهانی است، که از سال ۲۰۰۹ به‌طور تهاجمی توسط دولت‌های نخست وزیر بنیامین نتانیاهو ترویج می‌شود.

نفتالی بنت، افسر سابق واحد شناسایی ویژه‌ی ستاد کل نیروهای دفاعی اسرائیل (سایرت متکل) [۳۶]، کارسالار حوزه‌ی نرم‌افزار و رئیس ستاد نتانیاهو، چهره‌ی شاخص ادغام نظامی‌گری، فناوری پیشرفته و سیاست جناح راست است. بنت در سال ۲۰۱۲ **حزب لیکود** را ترک کرد تا سلسله‌ای از احزاب راست‌گرا را رهبری کند و چندین وزارتخانه را در دولت‌های ائتلافی به رهبری نتانیاهو برعهده بگیرد.

اسرائیل به مثابه‌ی تاجر جهانی تسلیحات

اسرائیل در خلال دهه‌ی ۱۹۶۰ از طریق آموزش نیروهای امنیتی و نظامی داخلی کشورهای آفریقایی و ارسال تسلیحات به سراسر آفریقا در پی غلبه بر انزوای دیپلماتیک خود بود. [۳۷] روابط اسرائیل با جمهوری دموکراتیک کنگو (بعدها زئیر) در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴ آغاز شد. **موبوتو سسه‌سکو** [۳۸] دیکتاتور نظامی این کشور (۱۹۶۵-۱۹۹۷) کلید نجات و بقای خود را در اسرائیل یافت. پس از یک وقفه در روابط این دو کشور، اسرائیل در ۱۹۸۳ به یکی از تامین‌کنندگان عمده‌ی تسلیحات جمهوری دموکراتیک کنگو تبدیل شد.

اسرائیل در جنگ‌های استعماری آفریقا از پرتغال حمایت کرد. در اواسط دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با همکاری سیا و آفریقای جنوبی، جبهه آزادیبخش ملی آنگولا [FNLA] و اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا-یونیتا [UNITA] را در جنگ داخلی آنگولا پس از استقلال آموزش داد و مسلح کرد. اسرائیل و

آفریقای جنوبی در توسعه‌ی تسلیحات متعارف و سلاح‌های هسته‌ای با یک‌دیگر هم‌کاری کردند. شواهد قابل توجهی این ظن را تأیید می‌کنند که این دو کشور به‌طور مشترک یک دستگاه هسته‌ای را در اقیانوس اطلس جنوبی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹ منفجر کردند. [۳۹]

پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، چندین کشور آفریقایی روابط خود را با اسرائیل قطع کردند. در نتیجه آمریکای لاتین به بازار اصلی برای صادرات نظامی این کشور تبدیل شد. اندکی پس از انتخابات تقلب‌آمیز ریاست جمهوری السالوادور در سال ۱۹۷۲ که جرقه‌ی جنگ داخلی را روشن کرد، اسرائیل «کمک‌های امنیتی ضد چریکی» گسترده‌ای برای این کشور فراهم کرد، از جمله اولین جنگنده‌های جت در آمریکای مرکزی. [۴۰] اسرائیل آموزش و تجهیز نیروهای آرژانتین در دوران **جنگ کثیف** ژنرال‌ها (۱۹۷۳-۱۹۸۳) و شیلی تحت حاکمیت سیا (۱۹۷۳-۱۹۹۰) را برعهده داشت.

اسرائیل در سال ۱۹۷۴ شروع به تأمین تسلیحات برای آناستاسیو سوموسا [۴۱] دیکتاتور نیکاراگوئه کرد. این حمایت نظامی در زمان آخرین ایستادگی سوموسا در برابر جنبش چریکی ساندینیستا در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ افزایش یافت. پس از پیروزی ساندینیستا، یکی از معاونان موساد در تگوسیگالپا، پایتخت هندوراس، مستقر شد تا مدیریت تسلیح و آموزش موساد به کنتراها را، که به دنبال سرنگونی دولت انقلابی ساندینیستا بودند، هدایت کند. [۴۲] لایحه‌ی بولند [۴۳] ایالات متحده را از کمک به کنتراها منع کرد. با این وجود دولت ریگان تأمین تسلیحات کنتراها توسط اسرائیل را تسهیل کرد که ابعاد کامل آن تنها تا حدی در ماجرای ایران-کنترا افشا شد. [۴۴]

پس از جنگ سرد، اسرائیل به تسلیح کشورهای درگیر در مخاصمات کثیف ادامه داد: آذربایجان، سودان جنوبی، رواندا که دست به نسل‌کشی توتسی‌ها در سال ۱۹۹۴ زد، و اخیراً میانمار که اقدام به پاکسازی قومی مسلمانان روهینگیا کرده است. [۴۵] در بازه‌ی سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۹ اسرائیل دهمین صادرکننده‌ی بزرگ تسلیحات در جهان با میانگین فروش سالانه نزدیک به ۷ میلیارد دلار بود. [۴۶] در این بازه، آسیا به نخستین بازار اسرائیل بدل شد، هند، آذربایجان و ویتنام در این زمینه پیشتاز هستند. [۴۷]

در دوره‌هایی حساسیت‌هایی در خصوص صادرات نظامی اسرائیل وجود داشته است. کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده معتقد بود که اسرائیل احتمالاً در سال ۱۹۷۹ به همراه آفریقای جنوبی یک آزمایش هسته‌ای انجام داده است و تقریباً قطعاً آرزویش این بود که اسرائیل دست به توسعه‌ی سلاح‌های هسته‌ایش نزند. [۴۸] اما هم‌کاری نظامی اسرائیل و آفریقای جنوبی پشتوانه‌ای برای سیاست «درگیری سازنده»ی دولت ریگان در تقابل با سیاست بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم [BDS] [۴۹] بود که جنبش بین‌المللی ضدآپارتاید خواستار آن بود.

اسرائیل از سال ۱۹۸۱ به چین تسلیحات می‌فروشد و پس از روسیه دومین تامین‌کننده‌ی بزرگ این کشور است. ایالات متحده به عرضه‌ی قطعات تسلیحاتی ساخت آمریکا به چین از سوی اسرائیل معترض است و از فروش یک فروند هواپیمای راداری فالکون در سال ۱۹۹۵ ممانعت کرد. در سال ۲۰۰۵ بحرانی بر سر فروش پهپاد آغاز شد. [۵۰] اما این اصطکاک‌ها هیچ پیامد بلندمدتی بر روابط آمریکا و اسرائیل یا روابط نظامی و تجاری روبه‌شکوفایی اسرائیل با چین نداشته است.

توسعه‌ی مشترک تسلیحات

اسرائیل و ایالات متحده از زمان توافق محرمانه ۱۹۸۶ برای مشارکت اسرائیل در تحقیقات **ابتکار دفاع استراتژیک** رئیس‌جمهور ریگان (جنگ ستارگان)، به‌طور مشترک دست به توسعه‌ی سیستم‌های تسلیحاتی زده‌اند. از سال ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۲، اسرائیل حدود یک میلیارد دلار کمک‌هزینه‌ی تحقیق و توسعه [R&D] برای موشک ضد موشک زوبین [Arrow] ساخت شرکت بوئینگ و صنایع هوافضای اسرائیل [IAI] دریافت کرد. در سال ۱۹۹۶، اسرائیل تولید مشترک لیزر تاکتیکی با انرژی بالای **ناتیلوس** [۵۱] را با شرکت نورثروپ گرومن [۵۲] به‌عنوان پیمانکار اصلی آغاز کرد. اما در سال ۲۰۰۵، پس از صرف ۳۰۰ میلیون دلار، تولید ناتیلوس به دلیل هزینه‌ی بالا و عملکرد متوسط متوقف شد. [۵۳]

لاکهید مارتین [LMT] [۵۴] بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی اسلحه در جهان از نظر حجم فروش است. لاکهید مارتین شعبه‌ی اسرائیل در سال ۲۰۱۴ تأسیس شد. این شرکت دفاتری در تل‌آویو و بئر‌شبع دارد، مناطقی که در آن‌ها دولت اسرائیل در حال ترویج توسعه‌ی فناوری پیشرفته‌ی نظامی محور است.

لاکهید مارتین از سال ۱۹۷۱ امر تأمین تسلیحات در اسرائیل را برعهده دارد. جت‌های جنگنده‌ی اف-۱۶ این شرکت از سال ۱۹۸۰ ستون اصلی نیروی هوایی اسرائیل بوده است. اسرائیل در سال ۲۰۰۴ یک نسخه‌ی به‌روزشده و سفارشی این جنگنده به نام سوفا [۵۵] را خریداری کرد. در همان سال لاکهید مارتین یک قرارداد همکاری صنعتی به ارزش ۱/۴۵ میلیارد دلار را با حدود چهل شرکت اسرائیلی در بخش‌های نظامی، فناوری پیشرفته، سرمایه‌گذاری خطرپذیر، و تحقیق و توسعه، به انجام رساند.

لاکهید مارتین پیمانکار اصلی طرف قرارداد با نورثروپ گرومن و بریتیش بی‌ای‌ای [۵۶] به‌عنوان شرکای ثانویه، برای جت‌های جنگنده‌ی اف-۳۵ شناساگر پنهان‌شونده [۵۷] است که به دلیل بودجه‌بری بالا و عملکرد ضعیف‌شان بسیار بدنام هستند. اسرائیل نقش مهمی در این پروژه داشته است و دست‌کم به ۵۰ فروند اف-۳۵ آی‌آدی‌آر [۵۸] به همراه تجهیزات خودکار سفارشی اسرائیل دست خواهد یافت. قراردادهای همکاری مشترک لاکهید مارتین با شرکت‌های اسرائیلی برای قطعات اف-۳۵ به ارزشی بیش از ۴ میلیارد دلار رسیده است. در سال ۲۰۱۴ صنایع هوافضای اسرائیل خط تولید جدیدی برای تولید بیش از ۸۰۰

جفت روکش بال اف-۳۵ به ارزش ۲/۵ میلیارد دلار راه‌اندازی کرد. شرکت سایکلون، یکی از زیرمجموعه‌های البیت، ساختارهای هواپیمایی اف-۳۵ را می‌سازد. الیسرا قطعات جنگ الکترونیک آن را تأمین می‌کند. رافائل سنسورها و سلاح‌های پیشرفته‌ی اف-۳۵ را تولید می‌کند. هواپیماهای اف-۳۵ و بسیاری از دیگر هواپیماهای نظامی ایالات متحده از سیستم نمایشگر مشترک نصب‌شده بر روی کلاه خلبان [۵۹] استفاده می‌کنند؛ چشمی دیجیتالی که توسط شرکت‌های البیت و راکول کولینز [۶۰] توسعه یافته است. [۶۱] گری نورث، معاون لاکهید مارتین در امور نیازهای مشتریان که ژنرال بازنشسته‌ی نیروی هوایی ایالات متحده است، اعلام کرد که «در هر هواپیمای اف-۳۵ ای که ساخته می‌شود یک بخش ساخت اسرائیل وجود دارد.» [۶۲] در دسامبر ۲۰۱۷، اسرائیل به نخستین کشور خارج از ایالات متحده تبدیل شد که اف-۳۵ را به شکل عملیاتی به کار گرفت، که خبر تبلیغاتی خوبی برای این جنگنده‌ی مورد انتقاد به شمار می‌آمد.

لاکهید مارتین در حال گسترش همکاری‌های تحقیق و توسعه خود با موسسات اسرائیلی است. سرمایه‌گذاری مشترک این شرکت ارتباطات بای‌نت دیتا [۶۳] به ساخت پردیس فناوری اطلاعات نیروهای دفاعی اسرائیل [IDF] [۶۴] در صحرای نگب را که به پروژه ۹/۵ معروف است، [۶۵] خواهد انجامید. در سال ۲۰۱۴ لاکهید مارتین و شرکت توسعه‌ی تحقیقات یسوم [۶۶]، یکی از شرکت‌های تابعه‌ی دانشگاه عبری اورشلیم، توافق کردند که مشترکاً برای پژوهش در زمینه‌ی اطلاعات کوانتومی و علوم مواد اسپانسر شوند. لاکهید مارتین از امتیاز خرید مجوز انحصاری محصولات ناشی از این همکاری برخوردار است. [۶۷] لاکهید مارتین با دل ای‌ام‌اس [۶۸] و دانشگاه بن‌گوریون در تحقیقات امنیت سایبری شریک است.

اسرائیل هم‌چنین روابط گسترده‌ای با بوئینگ، دومین تولیدکننده بزرگ تسلیحات جهان بر اساس درآمد سال ۲۰۱۵ دارد. بوئینگ از سال ۱۹۶۹ دفتری در تل‌آویو دارد. شرکت ملی حمل و نقل اسرائیل [El Al]، از دهه‌ی ۱۹۶۰ به تمامی با ناوگان بوئینگ اداره می‌شود و نیروی هوایی اسرائیل از دهه‌ی ۱۹۷۰ از هواپیماها و هلیکوپترهای ساخت بوئینگ و شرکت‌های سابقش استفاده کرده است. در سال ۲۰۰۳، دیوید آیوری [۶۹]، فرمانده سابق نیروی هوایی ارتش و سفیر سابق در ایالات متحده، رئیس بوئینگ اسرائیل شد. [۷۰]

هواپیمای بوئینگ اف-۱۵آی، هواپیمای تهاجمی زمینی دوسرنشینه که در ابتدا توسط اسرائیل در سال ۱۹۹۸ خریداری شد، اولین جت نظامی ایالات متحده بود که با همکاری شرکت‌های اسرائیلی تولید شد: الیسرا (قطعات جنگ الکترونیک)، التا [۷۱] (راديوهای امن)، صنایع هوافضای دولتی اسرائیل (مجموعه‌های فرعی ساختاری)، و سایکلون (مخازن سوخت خارجی). شرکت‌های اسرائیلی بسیاری از قطعات دیگر محصولات تجاری و نظامی بوئینگ، از جمله هلیکوپتر آپاچی لانگ‌بو، و هواپیماهای ۷۳۷، ۷۷۷ و ۷۸۷

را تولید و تأمین می‌کنند. بوئینگ در سال ۲۰۰۲ شرکت التا را که سیستم پشتیبانی الکترونیک هواپیمای مراقبت دریایی **نمرود** [۷۲] بوئینگ را تولید می‌کند، به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی سال خود انتخاب کرد.

علاوه بر توسعه و تولید مشترک، ارتش ایالات متحده و بسیاری از آژانس‌های امنیتی داخلی و نیروهای پلیس محلی از تجهیزات طراحی‌شده و ساخت اسرائیل استفاده می‌کنند. از دهه‌ی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، مسلسل یوزی متعلق به شرکت آی‌ام‌آی سلاح رایج سرویس مخفی ایالات متحده بود. اسرائیل تولید خود را بسیار فراتر از تولید این سلاح‌های گرم ابتدایی توسعه داده است و اکنون در تسلیحات فناوری پیشرفته، الکترونیک هوابرد، لیزر، نرم‌افزار نظامی، سیستم‌های کنترل جمعیت، و پهپاد تخصص دارد.

در سال ۱۹۹۴ شرکت رافائل شروع به همکاری با جنرال داینامیکس [۷۳]، سازنده خودروی جنگی بردلی [۷۴] کرد تا قطعات زره الحاقی واکنشی انفجاری [۷۵] خود را برای استفاده در محصولات جنرال داینامیکس توسعه دهد. در سال ۲۰۰۵ جنرال داینامیکس در قرارداد ۳۷/۸ میلیون دلاری خود تغییری ایجاد کرد تا زره‌های الحاقی شرکت رافائل را برای خودروهای جنگی بردلی و نفربرهای زرهی مستقر در عراق مناسب‌سازی کند. [۷۶]

در سال ۲۰۱۱ نیروهای ایالات متحده در افغانستان شروع به استفاده از اسکای‌استار-۱۸۰ [۷۷] اسرائیلی کردند، یک سیستم شناسایی هوانوردی که قابلیت خود را در حمله‌ی اسرائیل به غزه در سال ۲۰۱۴ نشان داد. ارتش ایالات متحده اسکای‌استار-۱۸۰ را برای خرید در سال بعد تأیید کرد. از سال ۲۰۱۰، پنج کشور ناتو پهپادهای ساخت اسرائیل را در عملیات ضد طالبان در افغانستان به‌کار گرفته‌اند. [۷۸]

در مارس ۲۰۱۵، واحد تفنگداران دریایی ایالات متحده قراردادی به ارزش ۷۳/۴ میلیون دلار برای سیستم‌های لیزری جدید با شرکت البیت منعقد کرد. [۷۹] ارتش ایالات متحده از سیستم حفاظت فعال **پیکربندی سبک مشت آهنین** [۸۰] برای خودروهای زرهی سبک و متوسط که توسط شرکت آی‌ام‌آی طراحی و تولید شده استفاده می‌کند. [۸۱] وبسایت **کتابخانه مجازی یهود** [۸۲]، وبسایتی همسو با لابی اسرائیل که احتمالاً در مورد چنین موضوعاتی مبالغه می‌کند، بیش از یک دوجین سیستم تسلیحاتی دیگر ساخت اسرائیل را فهرست کرده است که ارتش و نیروهای امنیت داخلی ایالات متحده از آن‌ها استفاده می‌کنند. [۸۳]

ضد تروریسم و امنیت داخلی در دوران پس از ۱۱ سپتامبر

تلاقی انتفاضه‌ی دوم که در پایان سال ۲۰۰۰ رخ داد؛ حمله‌ی تروریستی القاعده در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشینگتن؛ و حمله‌ی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ هم‌کاری نظامی و امنیتی آمریکا

و اسرائیل را با تمرکز بر گروه‌های رادیکال مسلمان و ایران به سطح جدیدی ارتقا داد. در سال ۲۰۰۸ سیا و موساد در ترور «عماد مغنیه» که گفته می‌شود مسئول بمب‌گذاری سفارت بیروت در سال ۱۹۸۳ و حملات بسیار دیگری به اهداف نظامی و غیرنظامی بوده است، با یک‌دیگر همکاری کردند. [۸۴] در سال ۲۰۱۰، ایالات متحده در «عملیات بازی‌های المپیک» «هم‌کاری تنگاتنگ غیرمعمولی» با اسرائیل داشت، عملیاتی که کرم رایانه‌ای استاکس‌نت را راه‌اندازی کرد که حدود هزار سانتریفیوژ هسته‌ای ایران را در نطنز از کار انداخت. [۸۵] در سال ۲۰۱۷ عاملان سایبری اسرائیل به هسته‌ای از سازندگان بمب داعش در سوریه نفوذ کردند و دریافتند که آنان می‌توانند مواد منفجره‌ای شبیه باتری رایانه‌های لپ‌تاپ بسازند که توسط دستگاه‌های غربالگری فرودگاه اسرائیل قابل شناسایی نیستند. اسرائیل این اطلاعات را با ایالات متحده به اشتراک گذاشت، که باعث شد از آن پس داشتن لپ‌تاپ در چمدان‌های دستی در پروازهای هشت کشور با اکثریت مسلمان ممنوع شود. [۸۶]

اسرائیل در «شهرنشینی نظامی جدید» که پس از ۱۱ سپتامبر رشد کرد — کنترل جمعیت، نظارت بر مرزها و مبارزه با تروریسم — در جهان پیشتاز است. [۸۷] این کشور با تبلیغ تجربه‌ی گسترده‌ی خود در سرزمین‌های اشغالی فلسطین پس از ۱۹۶۷، می‌کوشد تکنیک‌ها و تجهیزات خود را در میان نیروهای پلیس، که به‌طور فزاینده‌ای نظامی شده، و در بازار پروتک امنیتی داخلی کشورها ترویج کند. بخش امنیتی داخلی اسرائیل شامل ۶۰۰ شرکت است که ۳۰۰ شرکت از آن‌ها کالا و خدمات آموزشی، عمدتاً در حوزه‌ی فناوری‌های مراقبتی — نظارتی، صادر می‌کنند، صادراتی که ارزش سالانه‌ی آن ۳ میلیارد دلار است. [۸۸]

اسرائیل پیشروترین تامین‌کننده‌ی جهانی پهپاد برای نیروهای مسلح، پلیس و آژانس‌های امنیتی است. یکی از شرکت آمریکایی زیرمجموعه‌ی شرکت البیت، تامین‌کننده‌ی اصلی پهپادهای تاکتیکی ارتش اسرائیل، در یک ویدیوی تبلیغاتی «فناوری اثبات‌شده، امنیت اثبات‌شده» و «بیش از ۱۰ سال امنیت در چالش برانگیزترین مرزهای جهان» را تبلیغ می‌کند. [۸۹] البیت، به‌عنوان پیمانکار زیرمجموعه‌ی بوئینگ، دوربین‌ها و سیستم‌های راداری را برای **طرح مرز استراتژیک** دولت جورج دبلیو بوش تأمین کرد. در سال ۲۰۱۴ شرکت ای‌اف‌دابلیو [EFW]، از شرکت‌های تابعه‌ی البیت در فورت ورس تگزاس، دو پهپاد **هرمس ۴۵۰** را همراه با ایستگاه‌های کنترل زمینی، خدمه‌ی عملیاتی و پرسنل پشتیبانی، به **اداره گمرک و حفاظت مرزی ایالات متحده آمریکا** برای **طرح کنترل مرزی آریزونا** اجاره داد. [۹۰]

در سال ۲۰۱۴ شرکت البیت قراردادی به مبلغ ۱۴۵ میلیون دلار با **اداره‌ی امنیت داخلی ایالات متحده برای** تامین فناوری سنجش الکترونیکی برای حصار (پیش از ترامپ) در امتداد مرز ایالات متحده و مکزیک منعقد کرد. [۹۱]

شرکت صنایع اسلحه اسرائیل ایالات متحده [IWI US] دوره‌هایی را در کمپ‌هایی در تگزاس و پنسیلوانیا در زمینه‌ی استفاده از اسلحه‌ی گرم، **کراو ماگا** (نبرد تن‌به‌تن) [۹۲]، و تعمیر اسلحه ارائه می‌دهد. [۹۳]

شرکت صنایع اسلحه اسرائیل با کالج متروپولیتن نیویورک در رشته‌ی مدیریت اضطراری و بلایا هم‌کاری داشته است. در میانه‌ی دهه‌ی ۲۰۰۰ برنامه درسی آن شامل یک سفر ده روزه به اسرائیل می‌شد. [۹۴]

سال ۱۹۹۹ شرکت سیستم‌های آی‌ام‌آی یک آکادمی برای آموزش امنیت پیشرفته و ضدترور تاسیس کرد که خدماتی را به «ارتش، مجریان قانون [۹۵]، آژانس‌های دولتی و مشتریان تجاری در سراسر جهان» ارائه می‌کند. [۹۶]

در ۱۹۹۲، دانشگاه ایالت جورجیا و سازمان‌های مجری قانون ایالتی به منظور حمایت از بازی‌های المپیک سال ۱۹۹۶ در آتلانتا بورسیه بین‌المللی و تبادل دانشجویی مجریان قانون جورجیا [GILEE] را بنیان گذاشتند، که از هم‌کارهای پلیسی آینده در دوران پس از یازدهم سپتامبر گواهی می‌داد. [۹۷]

اولویت نخست سند بیانیه‌ی مأموریت این نهاد عبارت است از «افزایش هم‌کاری بین‌سازمانی میان آژانس‌های مجری قانون ایالت جورجیا و نیروی پلیس کشور اسرائیل». GILEE اسپانسر ۳۳۰ برنامه و ۱۸۰ هیأت اعزامی به اسرائیل شامل ۲۴۰۰۰ شرکت‌کننده بوده است. رابرت فریدمن، مدیر این نهاد، در دانشگاه ایالت جورجیا کرسی افتخاری دارد و به صهیونیست‌های جناح راست نزدیک است.

از ۱۱ سپتامبر به بعد هزاران افسر پلیس، کلانتر و مأموران گشت مرزی، اداره‌ی مهاجرت و گمرک، اداره‌ی امنیت حمل و نقل و دفتر تحقیقات فدرال آمریکا هم‌راه با نیروهای ارتش و پلیس اسرائیل آموزش دیده‌اند. اسرائیل به ویژه روابط نزدیکی با ادارات پلیس لس‌آنجلس و نیویورک دارد. [۹۸]

در سال ۲۰۱۲ اداره‌ی پلیس نیویورک دفتری را در مقر پلیس اسرائیل در منطقه‌ی شارون در کفار سابا [۹۹] افتتاح کرد. [۱۰۰]

تامین هزینه‌ی این‌گونه سفرها به اسرائیل، علاوه بر ترویج تکنیک‌های پلیسی نظامی اسرائیل، یک پایگاه اجتماعی استراتژیک حمایتی برای این کشور ایجاد می‌کند که از سطح «مضمونین همیشگی» در لابی اسرائیل فراتر می‌رود.

بیش از ۲۰۰ کارشناس ارشد مجری قانون آمریکایی در سمینار ملی یک هفته‌ای ضدتروریسم که از سال ۲۰۰۴ در اسرائیل شروع به کار کرده است — و حمایت مالی آن را اتحادیه‌ی ضدافترا [ADL] [۱۰۱] برعهده دارد — شرکت کرده‌اند. [۱۰۲]

از زمان تأسیس مدرسه‌ی آموزش پیشرفته‌ی اتحادیه‌ی ضدافترا در سال ۲۰۰۳ در حوزه‌ی **تهدیدات افراط‌گرایی و تروریسم** در واشینگتن دی سی، بیش از ۱۱۰۰ مجری قانون و فرمانده از ۲۵۰ سازمان مختلف از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند. بیش از ۱۳۰ هزار متخصص

مجری قانون از سال ۱۹۹۹ در برنامه‌های آموزشی **جامعه و اجرای قانون** اتحادیه‌ی ضدافترا در چندین شهر بزرگ آمریکا شرکت کرده‌اند.

بنیاد یهودی امور امنیت ملی [JINSA] [۱۰۳] که هیئت مشاوران آن شامل بیش از پنجاه ژنرال، دریاسالار و روسای پلیس بازنشسته‌ی عمدتاً غیریهودی است، نیز از سفرها و آموزش‌هایی حمایت مالی می‌کند که هم‌کاری نظامی و مبارزه با تروریسم را ترویج می‌کنند، از جمله سفر سالانه‌ی ژنرال‌ها و دریاسالاران بازنشسته. [۱۰۴] این بنیاد در سال ۲۰۰۹ اعضای هیئت ملی مشورتی فرماندهان جوخه‌ی بمب را به اسرائیل فرستاد. برنامه‌ی تبادل نیروهای مجری قانون این بنیاد، کارشناسان ضد تروریسم و اطلاعات اسرائیلی را برای آموزش افسران مجری قانون به ایالات متحده می‌آورد. بنیاد یهودی امور امنیت ملی هم‌چنین یک برنامه‌ی آموزشی رهبری نیروهای دفاعی اسرائیل [IDF] را برگزار کرد تا افسران ارتش اسرائیل را در زمینه‌ی فرهنگ آمریکایی و فرآیند سیاست‌گذاری خارجی آموزش دهد تا آن‌ها به لابی‌گران مؤثرتری برای منافع اسرائیل تبدیل شوند.

افسران ارتش ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ از نزدیک تاکتیک‌های نیروهای اسرائیلی را هنگام فتح مجدد کرانه‌ی باختری در جریان سرکوب انتفاضه دوم تحت نظر داشتند. ایال وایزمن گزارش داد که «یک چتر باز اسرائیلی که در نبرد شهر جنین شرکت کرده بود به من گفت که در آخرین مراحل نبرد افسران آمریکایی (با لباس ارتش اسرائیل) به‌عنوان تماشاچی در میان آوار اردوگاه پناهندگان حضور داشتند». [۱۰۵] هیأتی مشترک از فرماندهان در مه ۲۰۰۲ از اسرائیل دیدن کردند تا «تغییراتی در دکترین جنگ شهری تفنگداران (دریایی) به وجود بیاورند که برای اسرائیلی‌ها کاربردی باشد». [۱۰۶]

در سال ۲۰۰۳ کماندوها و نیروهای اطلاعاتی اسرائیل به نیروهای ویژه‌ی ایالات متحده در پایگاه نظامی فورت برگ [۱۰۷] کارولینای شمالی آموزش دادند تا بتوانند در عراق از تاکتیک‌های تهاجمی ضدشورشی استفاده کنند «که بازتابی از عملیات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی بود»، از جمله «ایجاد جوخه‌های ترور علیه رهبران گروه‌های چریکی» و «محاصره‌ی مراکز مقاومت با سیم خاردار و تخریب ساختمان‌هایی که حملات علیه نیروهای آمریکایی از آن‌ها انجام می‌شود». [۱۰۸] مشاوران نظامی اسرائیل نیز از عراق دیدن کردند. طبق گزارش‌ها، یگان‌های ارتش آمریکا در مدرسه‌ی ضد ترور ارتش اسرائیل تحت آموزش قرار گرفتند و سپس به عراق بازگشتند. [۱۰۹] این بازدید به‌طور علنی مورد تایید قرار نگرفت. اما سپهبد مایکل وین [۱۱۰]، معاون امور دکترین، مفاهیم و استراتژی در ستاد فرماندهی آموزش و دکترین ارتش ایالات متحده [۱۱۱] اذعان کرد: «ما اخیراً به اسرائیل سفر کردیم تا از درس‌هایی که آنان از عملیات ضدتروریستی در مناطق شهری آموخته‌اند بهره بگیریم.» ژنرال وین «این تجربه‌ی اسرائیل» را

«...در زمانی که نیروهای آمریکایی تلاش می‌کردند با شورش‌های شهری در حال گسترش در خیابان‌های شهرهای عراق مقابله کنند، بسیار موثر» دانست. [۱۱۲]

در سال ۲۰۰۵، ارتش اسرائیل ساخت **بلدیه** را در پایگاه تزلیم [۱۱۳] خود در شرق نوار غزه آغاز کرد - شهری به سبک عربی با اتاق‌هایی که می‌توان آن را برای ماموریت‌های خاص نبرد خانه به خانه پیکربندی کرد. دسامبر ۲۰۰۶، ژنرال اچ استیون بلوم [۱۱۴]، رئیس دفتر گارد ملی در جریان بازدید خود، بلدیه را با عنوان «سایتی در سطح جهانی» ستود. تفنگداران دریایی ایالات متحده، نیروهای امنیتی سازمان ملل و سایر نظامیان خارجی از این تاسیسات استفاده کرده‌اند. [۱۱۵]

اسرائیل در آخرین ماجراجویی نظامی ایالات متحده در خاورمیانه، تصاویر ماهواره‌ای و دیگر اطلاعات را برای حمایت از عملیات هوایی سال ۲۰۱۴ علیه دولت اسلامی در عراق ارائه کرد. [۱۱۶]

سیلیکون ولی و فراتر از آن

شرکت‌های تجاری، فناوری، و پرسنل اسرائیل و ایالات متحده ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند. اسرائیل از سال ۲۰۰۰ بزرگترین شریک تجاری ایالات متحده در خاورمیانه بوده است. [۱۱۷] بین ۵۰ هزار تا ۲۰۰ هزار اسرائیلی و بیش از ۱۰۰ شرکت اسرائیلی در سیلیکون ولی سکنی گزیده‌اند. [۱۱۸] تنها آمار چین در این زمینه از اسرائیل بیش‌تر است. [۱۱۹] تاسیسات تحقیق و توسعه‌ی ده‌ها شرکت فناوری پیشرفته‌ی آمریکایی در اسرائیل قرار دارد. شرکت‌های پیشرو به میزان قابل توجهی در اسرائیل سرمایه‌گذاری می‌کنند و پیوسته استارت‌آپ‌های محلی را خریداری می‌کنند.

شرکت اینتل از سال ۱۹۷۴ تاکنون ۱۷ میلیارد دلار در اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده است که بیش از هر شرکت آمریکایی دیگری است. این شرکت بیش از ۱۰ هزار نفر را استخدام کرده است که ۶۰ درصد آن‌ها در بخش تحقیق و توسعه فعال هستند. اینتل در حال برنامه‌ریزی برای یک سرمایه‌گذاری ۵ میلیارد دلاری دیگر در تاسیسات تولید خود در **کریات گت** [۱۲۰] است. در سال ۲۰۱۷ اینتل شرکت موبایل‌آی [۱۲۱] را که حسگرها و دوربین‌های وسایل نقلیه بدون راننده تولید می‌کند، به قیمت ۱۵/۳ میلیارد دلار خریداری کرد که شاید بزرگترین خرید خارجی در تاریخ اسرائیل باشد. [۱۲۲]

شرکت هیولت پاکارد اسرائیل [۱۲۳] در سال ۱۹۹۸ به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از یک شرکت آمریکایی تاسیس شد که در سال ۲۰۱۵ به دو شرکت **اچ-پی اینترپرایز** و شرکت **اچ-پی اینکورپوریت** [۱۲۴] تقسیم شد. ای‌دی‌اس [EDS] یک شرکت تابعه‌ی اسرائیلی است که برای وزارت دفاع و پلیس کارت‌هایی بیومتریک تولید می‌کند که در سراسر کرانه‌ی غربی برای تأیید هویت

فلسطینی‌ها استفاده می‌شود (سیستم بازل). اچ-پی اینکورپوریت تأمین‌کننده‌ی انحصاری کامپیوترها و تجهیزات جانبی ارتش اسرائیل است. اچ-پی اینترپرایز تا سال ۲۰۱۷ تنها ارائه‌دهنده‌ی سرور برای ارتش اسرائیل بود تا آن‌که سیسکو این قرارداد را در سال ۲۰۱۷ برنده شد. [۱۲۵]

در سال ۱۹۶۴ شرکت موتورولا یک مرکز تحقیق و توسعه در اسرائیل تأسیس کرد که اولین مرکز این شرکت در خارج از ایالات متحده بود. موتورولا سولوشنز اسرائیل [۱۲۶] قراردادهایی به ارزش ۱۹۳ میلیون دلار برای تأمین سیستم نظارت بر مناطق وسی [۱۲۷] و گوشی‌های هوشمند رمزگذاری شده برای وزارت دفاع دارد. [۱۲۸] مایکروسافت در سال ۱۹۹۱ یک مرکز تحقیق و توسعه اسرائیلی تأسیس کرد و در سال ۲۰۰۶ آن را به طرز چشم‌گیری توسعه داد. بین سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۷ مایکروسافت پنج استارت‌آپ اسرائیلی را به قیمت حداقل ۵۵۰ میلیون دلار خریداری کرد. [۱۲۹]

پی‌پال [۱۳۰] در سال ۲۰۰۸ شرکت فراد ساینس [۱۳۱] را به مبلغ ۱۶۹ میلیون دلار خریداری کرد و حول آن یک مرکز تشخیص کلاهبرداری و ریسک در تل‌آویو ایجاد کرد. در سال ۲۰۱۵ پی‌پال شرکت سای‌اکتیو [۱۳۲] را به قیمت ۶۰ میلیون دلار خرید. این شرکت به پایگاه مرکز امنیت سایبری اسرائیل در نزدیکی بئر‌شبع بدل شد [۱۳۳]

پیوندهای شرکتی حتی در صنایع سنتی نیز گسترده است. تولیدکننده‌ی پوشاک اسرائیلی دلتا گالیل [۱۳۴] تأمین‌کننده‌ی اصلی برندهای ویکتوریا سیرکت، کلوین کلین، تامی، هیلفیگر، هوگوباس، نایکی و خرده‌فروشی‌هایی مانند الومارت و تارگت و دیگر شرکت‌هاست. [۱۳۵]

اسرائیل در سیاست ایالات متحده

در سال ۲۰۱۶ جی.جی. گدلبرگ، سردبیر پاره‌وقت [۱۳۶] و سردبیر سابق نشریه‌ی **فوروارد** [۱۳۷]، اظهار داشت که فهرست ارائه‌شده توسط **مرکز سیاست پاسخگو** [۱۳۸] از ۵۲۷ اهداکننده‌ی کمک مالی (نهادهای مستقل انتخاباتی) و کمیته‌های اقدام سیاسی بزرگ [۱۳۹] باعث شد «دود از کله‌ام بلند شود». [۱۴۰] «هشت نهاد از ۳۶ نهاد جمهوری خواه این فهرست یهودی بودند و از میان ۱۴ نهاد دموکرات این فهرست تنها یکی یهودی نبود.» [۱۴۱] در همین زمینه، استفانی شریوک [۱۴۲]، مدیر کمیته‌ی **فهرست امیلی** [۱۴۳]، که به زنان طرفدار حزب دموکراتی که برای مناسب انتخاباتی رقابت می‌کنند کمک مالی ارائه می‌کند، توضیح داد که چگونه پول و طرفداری از اسرائیل در حزب دموکرات به هم پیوند خورده‌اند:

«فرض کنیم} من کسی هستم که از پست مدیریت مالی کار خود را شروع کرده‌ام... و قصد دارم در رقابت برای کنگره شرکت کنم، من شبیه یک بچه‌ی بیست ساله هستم که چیزی از ورای مرزهای ایالتی نمی‌دانم، چه رسد به خارج از کشور. در این فکر هستی که برای فراهم کردن پولی که برای برنده شدن یک رقابت به آن نیاز داری به کجا باید رجوع کنی. نزد کارگران می‌روی، سراغ انجمن انتخابات می‌روی، و نیز سراغ جامعه‌ی یهودیان. اما قبل از این که سراغ جامعه یهودیان بروی، با مسئول کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل [AIPAC] در ایالت خودت گفت‌وگو می‌کنی و آنان به صراحت به تو خواهند گفت که به مقاله‌ای درباره‌ی اسرائیل نیاز دارند. و بنابراین تو با همه‌ی دوستان خود که قبلاً مقاله‌ای درباره‌ی اسرائیل داشته‌اند - که به تدبیر کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا اسرائیل نوشته و طراحی شده - تماس می‌گیری و ما این مقاله را برای تو فراهم می‌کنیم...

یک مدیر بی پول کمپین انتخاباتی، یا مدیر سیاست‌گذاری نزد من می‌آید و من [می‌گویم]: «بفرمایید این مقاله‌ی شما درباره‌ی اسرائیل. این سیاست ماست.» ما این مقاله را به سرتاسر کشور می‌فرستیم زیرا از این طریق است که پول جمع‌آوری می‌کنیم... این نامزدها که کشاورز، معلم مدرسه یا تاجر هستند، در نهایت بدون این که گفت‌وگوی مهمی با کسی داشته باشند، موضع اسرائیلی پیدا می‌کنند.» [۱۴۴]

آیا این داستان و داستان‌های مشابه به این معنی است که همه‌ی مطالبی که در صفحات قبل گفتیم زائد بوده، و رابطه‌ی آمریکا و اسرائیل توسط حامیان مالی سیاسی یهودی صهیونیست شکل می‌گیرد؟ نه دقیقاً. حضور یهودیان در میان فعالان سیاسی و اهداکنندگان به شکل نامتناسبی توزیع شده است. یک مطالعه تخمین زده است که در چرخه‌ی انتخابات ۲۰۱۶، یهودیان حدود ۵۰ درصد از کل پول جمع‌آوری شده توسط حزب دموکرات و ۲۵ درصد پول جمع‌آوری شده توسط حزب جمهوری خواه را اهدا کرده بودند. [۱۴۵] مبلغ دقیق غیرقابل تأیید اما قابل توجه است. بسیاری، و نه همه‌ی، حامیان مالی اصلی یهودی از نفوذ چشم‌گیر خود برای حفظ سیاستمداران مدافع جبهه‌ی اسرائیل استفاده می‌کنند.

شلدون ادلسون [۱۴۶] بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار حزب جمهوری خواه در انتخابات‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۶ بود. کمک او به مبلغ ۸۲/۵ میلیون دلار او را به دومین کمک‌کننده‌ی بزرگ در میان هر دو حزب در چرخه‌ی انتخابات ۲۰۱۶ تبدیل کرد. [۱۴۷] پل سینگر [۱۴۸]، دومین کمک‌کننده‌ی بزرگ یهودی حزب، ۲۶ میلیون دلار کمک اهدا کرد. ادلسون و سینگر، طرفدار اسرائیل هستند. کاندیداهای جمهوری خواه به خاطر کمک‌های دریافتی سرزنش شدند. اما این‌ها سیاست این حزب در قبال اسرائیل را به‌طور کامل توضیح نمی‌دهد.

پروتستان‌های اوانجلیست و تی‌پارتی به طرز تزلزل‌ناپذیری در معنای مدنظر خودشان (که اغلب یهودی‌ستیزانه است) مدافع اسرائیل هستند. **انجمن مسیحیان متحد برای اسرائیل** تاکنون بزرگ‌ترین سازمان طرفدار اسرائیل بوده است، که مدعی است در سال ۲۰۲۰، ۸ میلیون عضو داشته است. [۱۴۹] بسیاری از آن‌ها فعالان جمهوری خواه هستند. پایگاه اجتماعی حزب دموکرات و ایدئولوگ‌های نئومحافظه‌کار آن، خونسردی عصر آیزنهاور را تغییر داده و به استقبالی پرشور از اسرائیل تبدیل کرده است، به ویژه عناصر دست‌راستی که تقریباً از زمانی که بنیامین نتانیاهو برای نخستین بار در ۱۹۹۶ نخست وزیر شد تاکنون دست بالا را در سیاست داشته‌اند. این باند ترکیبی سمی است از تقدیرگرایی هزاره‌باور، حمایت از موضع نظامی تهاجمی آمریکا در جهان، ضدتروریسم جنگ‌طلب و اسلام‌هراسی، به‌ویژه ضدیت با ایران.

کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل بزرگ‌ترین عنصر لابی اسرائیل است که پایگاه آن جامعه‌ی یهودیان است. با این که کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل به لحاظ تاریخی دو حزبی {هم دموکرات و هم جمهوری خواه} بوده است، اقدامات پرحرارت برای شکست توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ با ایران و حمایت خروج ترامپ از این توافق در سال ۲۰۱۸، این نهاد را هرچه بیش‌تر با حزب جمهوری خواه همسو ساخت. با این وجود، طرفداران سرسخت اسرائیل در میان دموکرات‌ها، مانند سناتور چاک شومر [۱۵۰] هم‌چنان هواخواه پرشور کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل هستند. کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل مدعی است که بیش از ۱۰۰ هزار عضو و بودجه‌ی سالانه‌ای در حدود ۷۰ میلیون دلار دارد، که ۳/۵ میلیون دلار آن صرف لابی‌گری می‌شود. نفوذ سیاسی این کمیته از جهت‌دهی به کمیته‌های سیاسی اقدام مشترک و جمع‌آوری کنندگان کمک‌های مالی برای کارزارهای سیاسی متحدش برای تمرکز کمک‌های مالی به کاندیداهای تأییدشده ناشی می‌شود.

روشنفکران نومحافظه‌کار، از جمله یهودیانی که در دولت‌های جرج دبلیو بوش و/یا رونالد ریگان خدمت می‌کردند، تاثیر زیادی در جهت‌گیری مجدد حزب جمهوری خواه به سمت اسرائیل داشتند. برجسته‌ترین آن‌ها ویلیام کریستول [۱۵۱]، داگلاس فیث [۱۵۲]، الیوت آبرامز [۱۵۳]، و پل ولفوویتز [۱۵۴]، «مغزهای» پشت پرده‌ی حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ هستند. با این حال، برای این که یک میلیتاریست طرفدار اسرائیل باشید، نیازی نیست حتماً یهودی باشید. جان بولتون، پاتریک گافنی [۱۵۵]، گری بائر [۱۵۶] و مایکل فلین [۱۵۷] نیز عمدتاً همان نظرات هم‌کاران یهودی خود را دارند.

دیدگاه‌ها و کنش‌وران سیاسی نومحافظه‌کار میان اسرائیل و ایالات متحده در گردش هستند (درباره‌ی دموکرات‌ها و صهیونیست‌های لیبرال هم این نکته صادق است). ریچارد پرل [۱۵۸] در دولت ریگان خدمت کرد و تا زمانی که به دلیل رسوایی مالی در سال ۲۰۰۳ استعفا داد رئیس کمیته مشورتی هیئت سیاست

دفاعی [۱۵۹] بود. او رهبری یک گروه مطالعاتی را به سفارش یک اندیشکده‌ی اسرائیلی، مؤسسه مطالعات سیاسی و استراتژیک پیشرفته [۱۶۰]، برعهده داشت که گزارش بدنام «**یک گسست کامل: استراتژی جدید برای تامین امنیت قلمرو**» [۱۶۱] را به کمپین انتخاباتی بنیامین نتانیاھو در سال ۱۹۹۶ ارائه داد. گزارش پرل از کنار گذاشتن «فرایند صلح» فلسطینی-اسرائیلی و دیگر سیاست‌های تهاجمی، از جمله برکناری صدام حسین از قدرت، حمایت می‌کرد. شلدون ادلسون بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار پرتیراژترین روزنامه‌ی اسرائیلی، **اسرائیل هیوم (اسرائیل امروز)** [۱۶۲] (بر اساس گزارش‌ها این سرمایه‌گذاری ۵۰ میلیون دلار است) و همسرش، میریام ادلسون، ناشر آن است. سیاست سردبیری این نشریه در اولویت قرارداد ستایش نتانیاھو است و از رئیس جمهورشدن ترامپ حمایت می‌کرد. گزارش فرانک لانتز [۱۶۳]، مشاور سیاسی جمهوری خواه، با عنوان «**فرهنگ واژگان زبان جهانی پروژه‌ی اسرائیل در سال ۲۰۰۹**» [۱۶۴]، هم توسط دولت اسرائیل و هم توسط حامیان آمریکایی آن مورد استفاده قرار گرفته است. لانتز هم‌چنین با انجمن فرمانداران جمهوری خواه [۱۶۵] ملاقاتی داشت تا به آن‌ها در خصوص نحوه‌ی مقابله با جنبش اشغال وال استریت مشاوره دهد. [۱۶۶] آرتور فینکلشتاین [۱۶۷] فقید به بنیامین نتانیاھو، آریل شارون، آویگدور لیبرمن و نیر برکات [۱۶۸] شهردار اورشلیم و هم‌چنین تعدادی از جمهوری خواهان مشاوره می‌داد.

حمایت گرم حزب جمهوری خواه از اسرائیل عمدتاً به دلیل برنامه‌ی مشترک جناح راست جهانی است. اما رابطه‌ی حزب دموکرات با اسرائیل پیچیده‌تر است. یهودیان از دوران **نیودیل** بخشی از پایگاه اجتماعی اسرائیل بوده‌اند. باراک اوباما به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲، ۷۸ درصد و ۶۹ درصد از آرای یهودیان را از آن خود کرد. از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو، فقط آمریکایی‌های آفریقایی تبار آمار بالاتری در همسویی با دموکرات‌ها داشته‌اند.

فرهنگ عمومی آمریکا عمدتاً دولت اسرائیل را واکنش به هولوکاست و میراث‌دار اخلاقی قربانیان یهودی قتل‌عام نازی‌ها تلقی می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم، ایجاد پناهگاهی برای بازماندگان یهودی یک هدف ضدفاشیستی و بشردوستانه بود که بر طیف سیاسی چپ تمرکز داشت. حمایت رئیس‌جمهور ترومن از اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تا حد زیادی ابزاری بود. اما این حمایت برای شخصیت‌های نمادین اردوگاه چپ-لیبرال دوران او اعتقادی صادقانه بود: النور روزولت، بایارد راسین، راینهولد نیبور، والتر رویتز، هوبرت همفری، هنری والاس [۱۶۹]، و حزب ترقی خواه ایالات متحده. برای دموکرات‌های قدیمی‌تر، چه یهودی و چه غیریهودی، - جو بایدن، چاک شومر، دایان فاینشتاین، بن کاردین، باب مندز، ران وایدن، نانسی پلوسی، و استنی هویر [۱۷۰] - تلقی اسرائیل به‌عنوان پناه‌گاه یهودیان تحت آزار و اذیت به معنای دنباله‌روی

پرشور از مشارکت در کارزارهای انتخاباتی تحت هدایت کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل است. دموکرات‌های جوان‌تر که آمال و آرزوهای بالاتری دارند، مانند سناتورهای کوری بوکر، کامالا هریس، و جف مرکلی [۱۷۱] و شهرداران نیویورک و لس‌آنجلس، بیل دی بلازیو و اریک گارستی [۱۷۲]، احتمالاً به شکل ابزاری تری «طرفدار اسرائیل» هستند. هیچ‌یک از گروه‌ها **نکبت** فلسطین [۱۷۳] را به رسمیت نمی‌شناسند. طرفداری تزلزل‌ناپذیر هیلاری کلینتون از اسرائیل به کارزار انتخاباتی وی برای سنا در نیویورک در سال ۲۰۰۰ بازمی‌گردد. یهودیان طرفدار اسرائیل به مبارزات انتخاباتی او در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۶ کمک‌های زیادی کردند. حییم و شریل سبان [۱۷۴] از دوستان دیرینه‌ی کلینتون‌ها هستند. آن‌ها با ۱۶/۳ میلیون دلار نهمین مشارکت‌کننده‌ی بزرگ در مبارزات انتخاباتی حزب دموکرات در سال ۲۰۱۶ بودند. [۱۷۵] حییم سبان بی هیچ خجالتی اذعان می‌کند: «من یک مرد تک‌بعده‌ی هستم و تنها مسئله‌ی من اسرائیل است.» [۱۷۶] سبان و اهداکنندگان همفکر او نگران نفوذ فزاینده‌ی **کمپین جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل [BDS]** علیه اسرائیل بودند. کلینتون با نوشتن نامه‌ای به سبان که در آن وعده داده بود «مقابله با BDS را در اولویت کارزار انتخاباتی سال ۲۰۱۶ خود قرار می‌دهد» به دنبال آرام‌ساختن آن‌ها بود. [۱۷۷]

نتیجه‌گیری: این امپراطوری است، احمق جان!

از دهه‌ی ۱۹۴۰ تا به امروز، خرد متعارف در واشینگتن معتقد است که کنترل خاورمیانه و منابع هیدروکربنی آن برای حفظ امپراتوری غیررسمی جهانی آمریکا حیاتی است. هیچ کشور دیگری در منطقه نمی‌تواند همانند اسرائیل با ترکیبی از ظرفیت‌های فنی، اطلاعاتی و نظامی؛ شبکه‌ای از روابط شخصی، تجاری و نهادی؛ و اشتیاق تزلزل‌ناپذیر برای هژمونی آمریکا در خاورمیانه؛ از این هدف حمایت کند. عربستان سعودی با فاصله‌ی زیاد دومین کشور است. علاوه بر این، بخش‌هایی با نفوذ افکار عمومی داخلی، فعالانه اتحاد آمریکا و اسرائیل را ترویج می‌کنند.

تمامی روسای جمهور آمریکا، از نیکسون تا اوباما، اشغال کرانه‌ی باختری و نوار غزه توسط اسرائیل و نقض حقوق فلسطینیان را بی‌ثبات‌کننده می‌دانستند. از این رو، از توقف شهرک‌سازی و خروج اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی فلسطین حمایت می‌کردند. اگر نفوذ سیاسی لابی اسرائیل وجود نداشت، رؤسای جمهور آمریکا احتمالاً اسرائیل را برای سازش با فلسطینی‌ها تحت فشار بیش‌تری قرار می‌دادند. اما ارزش استراتژیک اسرائیل در طول جنگ سرد و جنگ جهانی علیه تروریسم و تداوم این سیاست در دوران اوباما، باعث تضمین مصونیت قابل توجه اسرائیل در برابر فشار برای پذیرش هرگونه توافقنامه‌ی صلحی شد که رهبران اسرائیل آن را غیرعاقلانه می‌دانستند.

اوباما با برجسته‌ساختن نقش اتحاد ایالات متحده و اسرائیل کاملاً به آن چه ویلیام اپلمن ویلیامز [۱۷۸] آن را «امپراتوری به مثابه‌ی یک روش زندگی» می‌خواند متعهد بود. [۱۷۹] با این حال، اوباما به‌رغم مخالفت‌های پر سر و صدای بنیامین نتانیا هو و حامیان آمریکایی‌اش، با امضای توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ تلاش کرد از رویارویی نظامی با ایران اجتناب کند. در مقابل، خروج ترامپ از این توافق و افتتاح سفارت ایالات متحده در اورشلیم، تعهد راهبردی دولت او و سرمایه‌گذار ارشد آن، شلدون ادلسون، را برای تغییر صف‌آرایی خاورمیانه حول یک جبهه‌ی متخاصم ضدایرانی از طریق پایگاه داخلی‌اش متشکل از نظامیان تندرو، ناسیونالیست‌های سفیدپوست، یهودیان و پروتستان‌های اوانجلیکی حزب لیکودی، و متحدان منطقه‌ای اسرائیل، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و مصر را نشان داد. ایالات متحده در کنار اسرائیل علیه حقوق فلسطینی‌ها ایستاده است و روابط گرم خود را با رژیم‌های خودکامه‌ی عرب (و ایران قبل از ۱۹۷۹) حفظ کرده است، زیرا به‌رغم هزینه‌های گاه قابل‌توجه آن، این روابط برای حفظ نظم طرفدار آمریکا در خاورمیانه ضروری بوده است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از فصل دهم کتاب زیر:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

The US-Israeli Alliance, by Joel Beinin عنوان اصلی مقاله:

یادداشت‌ها:

[۱]. در ۱۹۶۷ جنگ شش روزه (از ۵ ژوئن تا ۱۰ ژوئن) میان اسرائیل و کشورهای عربی مصر، سوریه و اردن رخ داد و با پیروزی مطلق اسرائیل به پایان رسید. این نبرد نقطه اوج بحرانی بود که از تاریخ ۱۵ مه تا ۱۲ ژوئن ۱۹۶۷ به درازا انجامید و در آن اسرائیل با شکست ارتش چند کشور عربی قسمتی از خاک آن‌ها را تصرف کرد - م.

[2]. Hilton Obenzinger, "In the Shadow of 'God's Sun-Dial': The Construction of American Christian Zionism and the Blackstone Memorial," *Stanford Humanities Review* 5, no. 1 (1995): 62.

[3]. World Zionist Organization (WZO)

[4]. William Blackstone

[5]. John B. Judis, *Genesis: Truman, American Jews, and the Origins of the Arab/Israeli Conflict* (New York: Farrar, Straus, and Giroux, 2014).

[6]. James Jesus Angleton

[7]. Meir Amit

[8]. Jefferson Morley, *The Ghost: The Secret Life of CIA Spymaster James Jesus Angleton* (New York: St. Martin's, 2017), 181.

[9]. Morley, *The Ghost*, 175–78; Roger J. Mattson, “The NUMEC Affair: Did Highly Enriched Uranium from the U.S. Aid Israel’s Nuclear Weapons Program?” National Security Archive, <https://nsarchive.gwu.edu/briefing-book/nuclear-vault/2016-11-02/numec-affair-did-highly-enriched-uranium-us-aid-israels>.

[10]. USS Liberty

[11]. Jewish Telegraphic Agency, “Potential Trump Defense Chief Saw ‘Military Security Price’ for US Support of Israel,” November 20, 2016,

<https://www.jta.org/2016/11/20/news-opinion/politics/possible-trump-pick-for-defense-secretary-said-the-u-s-pays-price-for-israel-support>;

Statement of General David H. Petraeus Before the Senate Armed Services Committee, March 16, 2010, 12,

<https://web.archive.org/web/20100331012029/http://armedservices.senate.gov/statemnt/2010/03%20March/Petraeus%2003-16-10.pdf>.

[12]. House Appropriations Subcommittee on Defense hearing, March 2, 2011, C-Span, <https://www.c-span.org/video/?298247-1/defense-department-fiscal-year-2012-budget-request>, at 2:01.

[13]. David Tal, “Symbol Not Substance? Israel’s Campaign to Acquire Hawk Missiles, 1960–1962,” *International History Review* 22, no. 2 (2000): 305.

[14]. Jeremy Sharp, *U.S. Foreign Aid to Israel* (Washington, DC: Congressional Research Service, 7 August 2019), 2,

https://www.everycrsreport.com/files/20190807_RL33222_54f0e84c97f844c91d228835e6cbbd1618f97a2d.pdf.

[15]. White House, Office of the Press Secretary, “Memorandum of Understanding Reached with Israel,” September 14, 2016,

<https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2016/09/14/fact-sheet-memorandum-understanding-reached-israel>.

[۱۶]. Foreign Military Sales (FMS) program. برنامه‌ی فروش نظامی خارجی وزارت دفاع ایالات متحده، که فروش تسلیحات، تجهیزات نظامی، خدمات دفاعی و آموزش نظامی آمریکا را به دولت‌های خارجی تسهیل می‌کند. خریدار مستقیماً با پیمانکار معامله نمی‌کند. در عوض، آژانس هم‌کاری امنیتی دفاعی (DSCA) به‌عنوان یک واسطه عمل می‌کند و تهیه و خرید، امور مربوط به لجستیک، و تحویل را انجام می‌دهد و اغلب پشتیبانی محصول، آموزش، و ساخت زیرساخت‌ها (مانند آشیانه‌ها، باند فرودگاه‌ها، تاسیسات و غیره) را هم برعهده می‌گیرد. - م.

[۱۷]. Qualitative Military Edge، سیاست «برتری کیفی نظامی» ایالات متحده در منطقه برتری اسرائیل در فن‌آوری نظامی نسبت به همسایگانش را تضمین می‌کند، قدمت این سیاست به دهه‌ی ۱۹۶۰ بازمی‌گردد، زمانی که دولت‌های عربی علیه اسرائیل متحد شدند. در سال‌های اخیر و تغییر معادلات منطقه، آمریکا به نوعی در پی بازبینی این سیاست نظامی با قدمت چندین دهه است تا دیگر متحدان خود در منطقه را نیز تقویت کند. - م.

[18]. Stephen Snyder, "A Massive US Weapons Deal with Israel Means More Weapons for Its Arab Neighbors, Too," *PRI's The World*, September 22, 2016, <https://www.pri.org/stories/2016-09-22/massive-us-weapons-deal-israel-means-more-weapons-its-arab-neighbors-too>.

[19]. Bruce Reidel, "The \$110 Billion Arms Deal to Saudi Arabia Is Fake News," *Brookings*, June 5, 2017, <https://www.brookings.edu/blog/markaz/2017/06/05/the-110-billion-arms-deal-to-saudi-arabia-is-fake-news/>.

[20]. William Quandt, *Decade of Decisions: American Policy Toward the Arab-Israeli Conflict, 1967–1976* (Berkeley: University of California Press, 1977), 106.

[21]. Clyde R. Mark, *Israel: U.S. Foreign Assistance* (Washington, DC: Congressional Research Service, updated April 26, 2005), 13.

[22]. Ronald Reagan, op-ed, *Washington Post*, August 15, 1979.

[23]. Mark, *Israel: U.S. Foreign Assistance*, updated May 27 1997, 9.

[24]. Associated Press, "Congress OKs Watered-down Bill on US-Israel Ties," December 4, 2014,

<https://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-4599523,00.html>.

[25]. the biennial Juniper Cobra war games

[26]. Barbara Opall-Rome, "US, Israel in 'Dress Rehearsal' for Joint Response Against Iran Missile Attack," *Defense News*, March 9, 2018,

<https://www.defensenews.com/global/mideast-africa/2018/03/08/us-israel-in-dress-rehearsal-for-joint-response-against-iran-missile-attack/>.

[27]. Illy Pe'ery, "What Has the IAF Learned from Defecting Pilots?" Israel Air Force, March 13, 2017, <http://www.iaf.org.il/4458-49076-en/IAF.aspx>; Jewish Telegraphic Agency, "Syrian Who Defected to Israel Teaches Israelis to Fly Mig Jet," January 31, 1990, <https://www.jta.org/1990/01/31/archive/syrian-who-defected-to-israel-teaches-israelis-to-fly-mig-jet>.

[28]. Israel Aerospace Industries

[29]. Rafael Advanced Defense Systems

[30]. Israel Weapons Industries

[31]. Elbit

[32]. Elisra Group

[33]. Yoram Gabison, "3 Reasons Why Israel's Largest Privately-Owned Defense Contractor Will Pay \$520m for IMI," *Haaretz*, March 12, 2018,

<https://www.haaretz.com/israel-news/business/three-reasons-why-elbit-is-ready-to-fork-over-520m-for-imi-1.5896205>.

[34]. Yaniv Kubovich, "Israel's Arms Exports Spike, Hitting Record \$9 Billion," *Haaretz*, May 2, 2018, <https://www.haaretz.com/israel-news/israel-s-defense-export-sales-exceed-record-9-billion-1.6052046>.

[35]. Eytan Halon, "Hi-tech Sector Exceeds 300,000 Workers for First Time," *Jerusalem Post*, August 27, 2019, <https://www.jpost.com/Israel-News/Hi-tech-sector-exceeds-300000-workers-for-first-time-599829>.

[36]. Sayeret Matkal

[37]. Benjamin Beit-Hallahmi, *The Israel Connection: Who Israel Arms and Why* (New York: Pantheon, 1987), 38–75.

[38]. Mobutu Sese Seko.

[39]. Beit-Hallahmi, *The Israel Connection*, 132–56; Leonard Weiss, "Flash from the Past: Why an Apparent Israeli Nuclear Test in 1979 Matters Today," *Bulletin of the Atomic Scientists*, September 8, 2015, <https://thebulletin.org/flash-past-why-apparentisraeli-nuclear-test-1979-matters-today8734>.

- [40]. Beit-Hallahmi, *The Israel Connection*, 85–86.
- [41]. Anastasio Somoza Debayle
- [42]. Beit-Hallahmi, *The Israel Connection*, 77.
- [43]. Boland Amendment
- [44]. Amir Oren, “The Truth About Israel, Iran and 1980s U.S. Arms Deals,” *Haaretz*, November 26, 2010, <https://www.haaretz.com/1.5145188>.
- [45]. Edo Konrad, “The Story Behind Israel’s Shady Military Exports,” +972, November 22, 2015, <https://972mag.com/who-will-stop-the-flow-of-israeli-arms-to-dictato-ships/114080/>; Alvite Ningthoujam, “Southeast Asia Can’t Get Enough of Israel’s Weapons,” *National Interest*, June 12, 2016, <http://nationalinterest.org/feature/southeast-asia-cant-get-enough-israels-weapons-16550>.
- [46]. Kubovich, “Israel’s Arms Exports Spike.”
- [47]. *Haaretz*, “Israel’s Largest Arms Clients: India, Azerbaijan and Vietnam,” March 15, 2018, <https://www.haaretz.com/israel-news/israel-s-largest-arms-clients-india-azerbaijan-and-vietnam-1.5909811>.
- [48]. Avner Cohen and William Burr, “What the U.S. Government Really Thought of Israel’s Apparent 1979 Nuclear Test,” *Politico*, December 8, 2016, <https://www.politico.com/magazine/story/2016/12/1979-vela-incident-nuclear-test-israel-south-africa-214507>.
- [49]. Boycott, Divestment and Sanctions
- [50]. P. R. Kumaraswamy. “At What Cost Israel-China Ties?” *Middle East Quarterly* 13, no. 2 (2006), <https://www.meforum.org/articles/2006/at-what-cost-israel-china-ties>.
- [51]. Nautilus
- [52]. Northrop Grumman
- [53]. William J. Broad, “U.S. and Israel Shelved Laser as a Defense,” *New York Times*, July 30, 2006,

<https://www.nytimes.com/2006/07/30/world/middleeast/30laser.html>.

[54]. Lockheed Martin

[55]. Sufa

[56]. British BAE

[57]. F-35 stealth fighter jet

[58]. F-35I Adir

[59]. Joint Helmet Mounted Cueing System (JHMCS)

[60]. Rockwell-Collins

[61]. Tyler Rogoway, “New ‘Digital Eye Piece’ Will Allow U.S. Fighter Pilots to Own the Night Like Never Before,” *The Drive*, February 8, 2018, <http://www.thedrive.com/the-war-zone/18358/new-digital-eyepiece-will-allow-u-s-fighter-pilots-to-own-the-night-like-never-before>.

[62]. Barbara Opall-Rome, “Lockheed VP: ‘There’s a Part of Israel in Every F-35,’” *Defense News*, May 4, 2017,

<https://www.defensenews.com/global/2017/05/04/lockheed-vp-theres-a-part-of-israel-in-every-f-35/>.

[63]. Bynet Data Communications Ltd

[64]. Israel Defense Forces (IDF) Intelligence Corp’s Negev technology campus

[65]. Yuval Azulai and Shmulik Shelach, “Lockheed Martin to Set Up Israeli Development Center,” *Globes*, June 4, 2013, <http://www.globes.co.il/en/article-1000849860>.

[66]. Yissum Research Development

[67]. Tova Cohen, “Lockheed Martin in Research Deal with Israel Tech Company Yissum,” *Reuters*, October 6, 2014, <https://www.reuters.com/article/us-lockheed-martin-israel-research-idUSKCN0HV0T620141006>.

[68]. Dell EMC

[69]. David Ivry

[70]. Boeing Israel, “Building the Future Together: Boeing in Israel,” 2019, https://www.boeing.com/resources/boeingdotcom/company/key_orgs/boeing-international/pdf/israelbackgrounder.pdf.

[71]. Elta

[72]. Nimrod

[73]. General Dynamics

[74]. Bradley Fighting Vehicle

[75]. Reactive Applique Armor Tiles

[76]. “\$37.8M Adds More Israeli Reactive Armor for M2/M3 Bradleys,” *Defense Industry Daily*, July 8, 2005, <https://www.defenseindustrydaily.com/378m-adds-more-israeli-reactive-armor-for-m2m3-bradleys-0823/>.

[77]. Skystar-180

[78]. Yaakov Katz, “US Army Using Israeli Surveillance Tech to Protect Troops,” *Jerusalem Post*, July 14, 2011, <https://www.jpost.com/International/US-Army-using-Israeli-surveillance-tech-to-protect-troops>; Yaakov Lappin, “US Army Approves Israeli Surveillance Balloon for Purchase,” *Jerusalem Post*, March 19, 2015, <https://www.jpost.com/Israel-News/US-Army-approves-Israeli-surveillance-balloon-for-purchase-394405>.

[79]. Yaakov Lappin, “Israel’s Elbit to Supply US Marines with Laser System,” *Jerusalem Post*, March 22, 2015, <https://www.jpost.com/Israel-News/Israels-Elbit-to-supply-US-Marines-with-laser-system-394739>.

[80]. Iron Fist Light Configuration

[81]. “U.S. Has Chosen Israeli Iron Fist Active Protection System to Secure Armoured Personnel Carrier,” *Army Recognition*, June 9, 2016, http://armyrecognition.com/june_2016_global_defense_security_news_industry/u.s.has.chosen.israeli.iron.fist.active.protection.system.to.secure.armour.ed.personnel.carrier.10906162.html.

[82]. The Jewish Virtual Library

[83]. Jewish Virtual Library, “Israeli Weapons Systems Employed by the U.S.,” <http://nointervention.com/archive/military/weapons/israelisystems.html>.

[84]. Adam Goldman and Ellen Nakashima, “CIA and Mossad Killed Senior Hezbollah Figure in Car Bombing,” *Washington Post*, January 30, 2015, https://www.washingtonpost.com/world/national-security/cia-and-mossad-killed-senior-hezbollah-figure-in-car-bombing/2015/01/30/ebb88682-968a-11e4-8005-1924ede3e54a_story.html; “Was Mughniyeh Hit Really a CIA Op? Israeli Sources Say It Was Mostly Mossad,” *Haaretz*, February 16, 2015, <https://www.haaretz.com/cia-mossad-bicker-over-credit-for-hit-on-imad-mughniyeh-1.5308266>.

[85]. David E. Sanger, “Obama Order Sped Up Wave of Cyberattacks Against Iran,” *New York Times*, June 1, 2012,

<https://www.nytimes.com/2012/06/01/world/middleeast/obama-ordered-wave-of-cyberattacks-against-iran.html>.

[86]. David E. Sanger and Eric Schmitt, “U.S. Cyberweapons, Used Against Iran and North Korea, Are a Disappointment Against ISIS,” *New York Times*, June 12, 2017, <https://www.nytimes.com/2017/06/12/world/middleeast/isis-cyber.html>.

[87]. Stephen Graham, *Cities Under Siege: The New Military Urbanism* (London: Verso, 2011); Jeff Halper, *War Against the People: Israel, the Palestinians and Global Pacification* (London: Pluto, 2015).

[88]. Neve Gordon, “The Political Economy of Israel’s Homeland Security/Surveillance

Industry,” (Queen’s University, Kingston, Canada: The New Transparency Project, Working Paper III, April 28, 2009), 8–9

<https://qspace.library.queensu.ca/bitstream/handle/1974/1941/The%2520Political%2520Economy%2520of%2520Israel%25E2%2580%2599s%2520Homeland%2520Security.pdf>.

[89]. The Cirlot Agency, “Elbit Systems of America Peregrine Video,”

<https://www.youtube.com/watch?v=Npu3LeYyRkA>.

[90]. “Hermes 450,”

http://www.israeliweapons.com/weapons/aircraft/uav/hermes_450/Hermes_450.html.

[91]. Kathleen Miller, “Elbit Systems Wins Homeland Security Contract,” *Bloomberg*, February 27, 2014, <https://www.bloomberg.com/news/articles/2014-02-27/israel-s-elbit-wins-u-s-border-surveillance-contract>.

[۹۲]. Krav Maga، یک سیستم رزمی دفاع شخصی و غیر رقابتی است که در اسرائیل ابداع شد. این رشته امروزه علاوه بر ارتش اسرائیل در نیروهای نظامی دیگری چون افبی‌آی، پلیس لس‌آنجلس و نیویورک و ارتش سوئد آموزش داده می‌شود -م.

[93]. Israel Weapons Industries, “IWI US Academy Classes Now Open,” January 2017, <https://iwi.us/iwi-us-training-division-classes-now-open/>.

[94]. Metropolitan College of New York, “MPA in Emergency and Disaster Management,” <https://www.mcnyc.edu/academics/school-public-affairs-administration/mpa-emergency-disaster-management/>.

مرجع آرشیو شده‌ی سفر سال ۲۰۰۵ در این لینک قابل دسترسی است. وبسایت کنونی به این مورد اشاره نمی‌کند.

<http://www.mcnyc.edu/publicaffairs/israelgallery.php>.

[95]. law enforcement

[96]. IMI Systems, “Training the Key to Success,”

<http://www.imisystems.com/wp-content/uploads/2017/01/IMI-Academy-for-Advanced-HLS-Training.pdf>.

[97]. Georgia State University, “Georgia International Law Enforcement Exchange (GILEE),” <http://gilee.gsu.edu/>; Anna Simonton, “Inside GILEE, the US-Israel Law Enforcement Training Program Seeking to Redefine Terrorism,” *Mondoweiss*, January 5, 2016, <http://mondoweiss.net/2016/01/enforcement-training-terrorism/>.

[98]. Simone Wilson, “LAPD Scopes Out Israeli Drones, ‘Big Data’ Solutions,” *Jewish Journal*, February 13, 2014,

<http://jewishjournal.com/news/nation/126816/>.

[99]. Sharon District – Kfar Saba

[100]. Margaret Hartmann, “NYPD Now Has an Israel Branch,” *New York Magazine*, September 6, 2012,

<http://nymag.com/daily/intelligencer/2012/09/nypd-now-has-an-israel-branch.html>.

[101]. Anti-Defamation League

[102]. ADL, “Partnering with Law Enforcement,” <https://www.adl.org/who-we-are/our-organization/signature-programs/partnering-with-law-enforcement>.

[103]. The Jewish Institute for National Security Affairs

[104]. JINSA, <http://www.jinsa.org/>.

[105]. Quoted in Jordan Crandall, ed., *Under Fire.1: The Organization and Representation of Violence* (Rotterdam: Witte de With Center for Contemporary Art, 2004), 84.

[106]. Graham, *Cities Under Siege*, 229.

[107]. Fort Bragg, North Carolina

[108]. Graham, *Cities Under Siege*, 229; Julian Borger, “Israel Trains US Assassination Squads in Iraq,” *The Guardian*, December 8, 2003,

<https://www.theguardian.com/world/2003/dec/09/iraq.israel>.

[109]. “Daily Alert,” Prepared for the Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations by the Jerusalem Center for Public Affairs, August 18, 2004, <http://www.dailyalert.org/archive/2004-08/2004-08-18.html>.

[110]. Lt. Gen. Michael Vane

[111]. US Army Training and Doctrine Command

[112]. Graham, *Cities Under Siege*, 229–30.

[113]. Tze'elim

[114]. Lt. Gen. H. Steven Blum

[115]. Graham, *Cities Under Siege*, 194.

[116]. Dan Williams, “Israel Provides Intelligence on Islamic State—Western Diplomat,” *Reuters*, September 8, 2014, <https://www.reuters.com/article/mideast-islamicstate-israel/israel-provides-intelligence-on-islamic-state-western-diplomat-idUSL5N0R93CH20140908>.

[117]. Association of America-Israel Chambers of Commerce,

<http://www.israeltrade.org/>.

[118]. Miriam Pollock, “The Sabras of Silicon Valley,” *The Tower* 19 (October 2014), <http://www.thetower.org/article/the-sabras-of-silicon-valley/>.

[119]. Leon Lazaroff, “China to Capitalize on Nasdaq Jump with Tech IPOs, BNY Says,” *Bloomberg*, May 7, 2012,

<https://www.bloomberg.com/news/articles/2012-05-07/china-to-take-advantage-of-nasdaq-jump-with-tech-ipos-bny-says>.

[۱۲۰]. Kiryat Gat, نام شهری در استان جنوبی اسرائیل است - م.

[۱۲۱]. Mobileye, شرکت خودروسازی اسرائیلی - م.

[122]. Steven Scheer, “US Intel Plans \$5 Bln Investment in Israeli Plant,” Reuters, February 21, 2018; Mark Scott, “Intel Buys Mobileye in \$15.3 Billion Bid to Lead Self-Driving Car Market,” *New York Times*, March 17, 2017,

<https://www.nytimes.com/2017/03/13/business/dealbook/intel-mobileye-autonomous-cars-israel.html>.

[123]. Hewlett-Packard Israel

[124]. H-P Enterprise and H-P Inc.

[125]. Investigate, “HP Inc.,” <http://investigate.afsc.org/company/hp-inc>.

[126]. Motorola Solutions Israel

[127]. Wide Area Surveillance System

[128]. Who Profits, “Motorola Solutions Israel,”

<https://whoprofits.org/company/motorola-solutions-israel>.

[129]. Yuval Azulai and Tzahi Hoffman, “Motorola Solutions to Provide IDF’s Battlefield Smartphone,” *Globes*, June 29, 2017,

<http://www.globes.co.il/en/article-1000906408>; Ferry Biedermann, “INVESTING IN: ISRAEL Microsoft Reportedly Buys Israeli Cybersecurity Firm Hexadite,” *CNBC*, May 24, 2017,

<https://www.cnn.com/2017/05/24/microsoft-reportedly-buys-israeli-cybersecurity-firm-hexadite.html>.

[130]. PayPal

[131]. Fraud Sciences

[132]. Cy- Active

[133]. Tova Cohen, "PayPal Sets Up Israeli Security Center, Buys CyActive," *Reuters*, March 11, 2015, <https://www.reuters.com/article/us-cyactive-m-a-ebay/paypal-sets-up-israeli-security-center-buys-cyactive-idUSKBN0M70VO20150311>.

[134]. Delta Galil

[135]. Who Profits, "Delta Galil Industries,"

<https://whoprofits.org/company/delta-galil-industries/>.

[۱۳۶]. editor-at-large. سردبیر پاره‌وقت روزنامه‌نگاری است که در تولید محتوای یک نشریه مشارکت دارد، اما برخلاف سردبیر اصلی که هر روز و تمام‌وقت بر کار یک نشریه نظارت دارد، به صورت نیمه‌منظم در ارائه‌ی محتوا دخیل است و کمتر در موضوعاتی مانند صفحه‌آرایی، انتخاب عکس‌ها یا مدیریت نشریه دخالت می‌کند. - م.

[137]. Forward

[138]. Center for Responsive Politics (CRP)

[139]. super-PAC

[140]. Philip Weiss, "'Forward' Columnist and Emily's List Leader Relate 'Gigantic,' 'Shocking' Role of Jewish Democratic Donors," *Mondoweiss*, April 19, 2016, <http://mondoweiss.net/2016/04/forward-columnist-and-emilys-list-leader-relate-gigantic-shocking-role-of-jewish-democratic-donors/>.

[141]. Center for Responsive Politics, "2016 Top Donors to Outside Spending Groups,"

<https://www.opensecrets.org/outsidespending/summ.php?cycle=2016&disp=D&type=V&superonly=N>.

گلدبرک از ۵۰ اهداکننده‌ی مالی بزرگ سخن به میان می‌آورد، اما لیست کمیته‌ی سیاست پاسخود اینک شامل ۱۰۰ اهداکننده‌ی بزرگ است.

[142]. Stephanie Schriock

[۱۴۳]. Emily's List، فهرست امیلی، یک کمیته اقدام سیاسی آمریکایی (PAC) است که هدف آن کمک به انتخاب نامزدهای زن دموکرات مدافع حق سقط جنین در مناصب حکومت است – م.

[144]. Weiss, “‘Forward’ Columnist and Emily’s List Leader Relate”.

[145]. Gil Troy, *The Jewish Vote: Political Power and Identity in US Elections*. RudermanProgram for American Jewish Studies, University of Haifa, 2016, 5,

<http://rudermanfoundation.org/wp-content/uploads/2017/11/Jewish-Vote-Ruderman-Program.pdf>.

[146]. Sheldon Adelson

[147]. Center for Responsive Politics, “Top Individual Contributors: All Federal Contributions,”

<https://www.opensecrets.org/overview/topindivs.php?cycle=2016&view=fc>.

[148]. Paul Singer

[149]. CUFI, homepage, www.cufi.org.

[150]. Chuck Schumer

[151]. William Kristol

[152]. Douglas Feith

[153]. Elliott Abrams

[154]. Paul Wolfowitz,

[155]. Patrick Gaffney

[156]. Gary Bauer

[157]. Michael Flynn

[158]. Richard Perle

[159]. Defense Policy Board Advisory Committee

[160]. Institute for Advanced Strategic and Political Studies

- [161]. *A Clean Break: A New Strategy for Securing the Realm*
- [162]. *Yisrael Hayom*
- [163]. Frank Luntz
- [164]. *The Israel Project's 2009 Global Language Dictionary*
- [165]. Republican Governors Association
- [166]. Chris Moody, "How Republicans Are Being Taught to Talk about Occupy Wall Street," *The Ticket*, December 1, 2011,
<https://www.yahoo.com/news/blogs/ticket/republicans-being-taught-talk-occupy-wall-street-133707949.html>.
- [167]. Arthur Finkelstein
- [168]. Nir Barkat
- [169]. Eleanor Roosevelt, Bayard Rustin, Reinhold Niebuhr, Walter Reuther, Hubert Humphrey, Henry Wallace.
- [170]. Joe Biden, Chuck Schumer, Diane Feinstein, Ben Cardin, Bob Menendez, Ron Wyden, Nancy Pelosi, and Steny Hoyer
- [171]. Cory Booker, Kamala Harris, and Jeff Merkley
- [172]. Bill De Blasio and Eric Garcetti
- [۱۷۳]. به عربی: النکبة، اشاره به تخریب جامعه، سرزمین فلسطین و مهاجرت دسته‌جمعی فلسطینی‌ها که در آن حدود صدها هزار عرب فلسطینی در طول جنگ ۱۹۴۸ اعراب با اسرائیل و جنگ داخلی پیش از آن، خانه‌های خود را ترک کردند، یا مجبور به فرار یا اخراج شدند. - م.
- [174]. Haim and Cheryl Saban
- [175]. Center for Responsive Politics, "Top Individual Contributors: All Federal Contributions."
- [176]. Connie Bruck, "The Influencer," *New Yorker*, May 10, 2010,
<https://www.newyorker.com/magazine/2010/05/10/the-influencer>.
- [177]. Clinton to Saban, July 2, 2015,

<https://www.documentcloud.org/documents/2158218-hillary-clintons-letter-to-haim-saban-against-bds.html>.

[178]. William Appleman Williams

[179]. William Appleman Williams, *Empire as a Way of Life: An Essay on the Causes and Character of America's Present Predicament, Along with a Few Thoughts About an Alternative* (New York: Oxford University Press, 1980).

<https://wp.me/p9vUft-2PW> : لینک مقاله در سایت «نقد»



روند انجی اوسازی در انقلاب سوریه

نوشته‌ی: جولیا هرن و عبدالسلام دلال

ترجمه‌ی: خورشید سیادتی

بهار عربی در مارس ۲۰۱۱ به سوریه رسید. مردم سوریه به مدت ۴۰ سال تحت توتالیتریسم خانوادگی اسد زندگی می‌کردند، ابتدا پدر — حافظ اسد (۲۰۰۰-۱۹۷۱) — و بعد پسر، بشار اسد. [۱] این برهه‌ی زمانی، شامل وضعیت اضطراری از ۱۹۶۳ به بعد می‌شود که شامل صدور احکام ننگین حبس، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی، و هم‌چنین قتل عام حما در ۱۹۸۲ است که ارتش سوریه ده‌ها هزار نفر را قتل عام کرد. [۲] بهار سوریه با اعتراض خودجوش در بازار الحرکه در قلب بخش قدیمی دمشق آغاز شد در ادامه با تجمعات کوچکی مقابل سفارت‌های تونس، مصر و لیبی به پیش رفت. در ۱۵ مارس ۲۰۱۱، تمامی این تجمع‌ها به سلسه تظاهراتی هم‌زمان در سراسر کشور، با نام «روز خشم» تبدیل شد و ادامه پیدا کرد. شهر درعا در جنوب غربی سوریه پس از تیراندازی مأموران دولت به تظاهرات صلح‌آمیز مردم و کشتن چهار نفر از معترضان «مهد

انقلاب» نامیده شد. این چهار نفر نخستین کشته‌شدگان قیام بودند که به‌جای تضعیف مقاومت آن را تقویت کردند. [۳]

شمار زیادی از مردم سوریه، به تأسی از انقلاب کرامت (ثورة الكرامة) در تونس و انقلاب ۲۵ ژانویه در مصر، این بسیج عظیم مردمی را «انقلاب سوریه» (الثورة السورية) نامیدند. انقلاب سوریه ظرف چهار ماه به‌رغم ۱۵۰۰ کشته و ۱۵۰۰۰ معترض بازداشت‌شده، یک میلیون معترض را به خیابان‌ها کشاند. یاسین الحاج صالح، انقلابی کهنه‌کار، در این‌باره نوشت: «سخن گفتن از انقلاب در این شرایط مناسب است، زیرا در عین حال که بخش زیادی از مردم سوریه خواهان تغییرات رادیکال برای خودشان هستند، هم‌زمان برای تغییر شرایط کشورشان و هم‌چنین نجات دیگر هموطنان سوری از یوغ سلطه نیز مبارزه می‌کنند.» [۴] افراد بسیاری پیرامون از هم گسیختن این «پادشاهی سکوت» نوشته‌اند، از جمله ریاض التکرک، رهبر برجسته‌ی اپوزیسیون، نوشت: «حالا خیابان سخن گفته است. انقلابی‌های جوان سخن گفتند... امروز مردم سکوتشان را شکسته‌اند و تیشه به ریشه‌ی دیوارهای پادشاهی سکوت زده‌اند.» [۵]

مردم سوریه نه فقط اسارت ترس و وحشت را شکسته بودند، بلکه تجدید حیات جمعی آفرینش و استعدادهای نهانی خود را نیز تجربه می‌کردند؛ یعنی همان لحظاتی تاریخی که ویژگی برجسته‌ی لحظات انقلابی است. یراح نصیر به یاد می‌آورد:

«آن‌زمان چنین فضای مثبتی به وجود آمده بود. باورنکردنی به‌نظر می‌رسید، اما ناگهان همه اخلاق خوبی داشتند. مردم کنار هم ایستادند. شعارها بسیار زیبا بودند. به یاد داشته باشید آن‌ها مردمی بودند که برای دهه‌ها شست‌وشوی مغزی شده و از هم دور شده بودند... در این بستر است که آن‌چه مردم انجام دادند شگفت‌انگیز بود.» [۶]

روبین یاسین کاسب و لیلا الشمعی نیز از مشاهداتشان چنین می‌گویند: «مردم سوریه از نو خود و کشورشان را کشف می‌کردند. حالا همه در خیابان خواهان انقلاب بودند و نه اصلاحات.» [۷] سازمان‌های زیر شکل گرفت: اتحاد هماهنگ‌کنندگان انقلاب سوریه (SYRCU)، شورای عالی انقلاب سوریه (SCSR)، کمیسیون عمومی انقلاب سوریه (SRGC)، ائتلاف ملی برای سوریه‌ی انقلابی و نیروهای اپوزیسیون (NCSROF). در سال ۲۰۱۹، شبکه‌ی انقلاب سوریه (SRN) در فیسبوک دو میلیون دنبال‌کننده و بیش از ۲۰۰ هزار دنبال‌کننده در توییتر داشت. هشتگ‌های هشتمین سالگرد انقلاب سوریه {در سال ۲۰۱۹}، #ثوره_وستقبی (#Arevolutionanditwillalwaysbe) بسیار مورد توجه قرار گرفت.

همه‌ی این‌ها نشانی است از ابعاد و چالش انقلاب سوریه که با خونین‌ترین ضد انقلاب منطقه مصادف شد. اعتراضات فقط ممنوع اعلام نشد بلکه بلافاصله نظامی شد و هنگامی که سربازان از شلیک به تظاهرات

صلح‌آمیز شهروندان سر باز زدند، تعدادی از نیروهای ارتش ترک خدمت کردند و معترضان مجبور شدند خود را مسلح کنند. به این ترتیب، ارتش آزاد سوریه (FSA) در ژوئیه ۲۰۱۱ توسط تعدادی از افسران رده بالا و میانی ارتش تشکیل شد. اواخر سال ۲۰۱۲، ارتش آزاد سوریه از بیش از ۱۰۰ هزار عضو در تیپ‌های مختلف، که با هدف سرنگونی بشار اسد متحد شده بودند، تشکیل شده بود. آن‌ها در آستانه‌ی پیروزی بودند و ۸۰ درصد از خاک کشور را در اختیار داشتند. [۸] انقلابیون سوریه، به‌رغم کشتار، بازداشت و شکنجه‌ی ارتش در مقیاس صنعتی در جامعه‌ای که نسل‌ها فقط اقتدارگرایی را می‌شناختند، اعتراضات مسالمت‌آمیزی و از پی آن خودسازمان‌دهی نظامی را شکل داده بودند که منجر به تصرف مناطق و شکل‌گیری ارگان‌نهایی خودگردانی یعنی حکومت محلی شد. [۹]

مجله‌ی *سوسیالیسم انترناسیونال* با مقاله‌ای در بهار ۲۰۱۱ تحت عنوان «بازگشت انقلاب عربی» و شش مقاله‌ی دیگر همراه با جزوه‌ای از نشریه‌ی *کارگر سوسیالیست* در ژوئیه ۲۰۱۶، به واکاوی این انقلاب از آغاز آن پرداخت. مقاله‌ی کنونی از این متن‌ها و همچنین مقاله‌ی خانم آن الکساندر در شماره‌ی پیشین *سوسیالیسم انترناسیونال* پیروی می‌کند. او در آن مقاله به کندوکاو درس‌هایی می‌پردازد که ما می‌توانیم از انقلاب‌های جدید سودان و الجزایر بیاموزیم. او نتیجه می‌گیرد که هدف جمعی ما باید این باشد: «درس‌گرفتن از تمام آموخته‌ها و تجربه‌ی متمرکزی که مردم عادی در «زمان انقلاب» پیرامون توانایی‌شان برای بازسازی جامعه — احساس‌شان از قدرتی که داشتند و زیبایی و هدفی که حاکمان ما از نابودی‌شان ناامید هستند — دریافت کردند و آن را برای نوبت بعدی حفظ کردند که دیگران نیز از آن بیاموزند.» [۱۰]

الکساندر، به دو وجه حیاتی برجسته برای تشکیلات انقلابی موفق اشاره می‌کند: متلاشی‌کردن ارتش و تشکیل شوراهای کارگری، یا «خودسازمان‌دهی» که به گفته‌ی لئون تروتسکی «بتواند به سرعت به «خودگردانی» رشد یابد.» [۱۱] در سوریه ما هر دو را دیدیم (اما همان‌طور که الکساندر خاطر نشان می‌کند، فقدان تعیین‌کننده‌ی قدرت اعتصابی کارگران، موضوعی است فی‌نفسه مهم). اواخر سال ۲۰۱۲ و در اوج اعتراضات، ما شاهد {شکل‌گیری} صدها شورای کارگری بودیم که به صورت ملموس، نشان می‌دادند چگونه «توانسته‌اند نطفه‌ی نوع کاملاً متفاوتی از دولت» را حتی در شرایط جنگی «شکل دهند.» [۱۲] این مقاله به تجربه‌ی منحصربه‌فرد خودگردانی انقلابی مردم سوریه می‌پردازد و فرایندهای سیاسی‌ای را بررسی می‌کند که کمک‌های غربی در ویرانی‌اش سهیم بودند.

این گرایش وجود دارد که سوریه را از منشور مطالعات امنیتی غرب، با تأکید بر تروریسم خاورمیانه‌ای، یا ژئوپلیتیک امپریالیسم، واکاوی کنند. با این حال، این مقاله به رویدادها از چشم‌انداز جنبش‌های اجتماعی مردم ساده، حرکت به سوی خودسازمان‌دهی انقلابی و تأثیر کمک‌های غرب بر آن می‌نگرد. ضدانقلاب اسد

به بزرگ‌ترین عملیات کمک‌رسانی سازمان ملل متحد، با رقم تخمینی ۳۰ میلیارد دلار، همراه با کمک‌های مستقیم ایالات متحد، انگلستان، فرانسه و دیگر کشورها منجر شد. از دهه‌ی ۱۹۸۰ روند کمک‌ها به‌طور فزاینده‌ای از طریق ارگان‌های غیردولتی (NGOs) به جای انتقال مستقیم به دولت‌ها هدایت شده بود. دانشگاهیان برای فهم پیامدهای این «زنجیره‌ی کمک» دولت‌ها مانند ان‌جی‌اوهای بین‌المللی، ان‌جی‌اوهای آوارگان و ان‌جی‌اوهای محلی، و به ویژه گنجاندن سازمان‌های مردم‌نهاد مستقل در نظام کمک‌رسانی رسمی، از اصطلاح ان‌جی‌اوسازی (NGOisation) استفاده می‌کنند. [۱۳] ما دریافتیم که کمک‌های بشردوستانه از کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس نیز نقش مهمی در سوریه ایفا می‌کند. به هر حال، به دلیل پویای سیاسی ناهمگون آن، ما توجه خود را در این‌جا فقط بر کمک‌های غرب متمرکز می‌کنیم.

ما تحقیق خود را با مستندسازی شوراها محلی (LCS) در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون، مثل ارگان‌های خودگردان آغاز می‌کنیم. پس از آن به بررسی پنج روشی که کمک‌های غرب موجب تضعیف این شوراها در قلب انقلاب شدند، می‌پردازیم. اول این که اکثریت قریب به اتفاق کمک‌های غرب نصیب رژیم اسد شد که تحت نظارت دقیق شاخه‌های امنیتی‌اش اطمینان یافت که این کمک‌ها بین مدافعان غیرنظامی آن توزیع می‌شود و نه مخالفانش. به این ترتیب، این کمک‌ها با موفقیت بودجه‌ی نیروهای ضدانقلابی وابسته به اسد را تأمین کرد. دوم، غربی‌هایی که کمک مالی کردند، تصمیم گرفتند به‌جای ساختار دولتی در حال تکوین اپوزیسیون، بودجه‌ی سازمان‌های غیردولتی را تأمین کنند، چرا که می‌خواستند از اتهام حمایت از تروریست‌ها یا ایفای نقش «سیاسی» {در سوریه} تبری بجویند. به عبارت دیگر، آن‌ها ساختار موازی کمک را در رقابت و با هدف تضعیف شوراها انقلابی ایجاد کردند. سوم، فرایندهای مستندشده‌ی فعالیت آنان در نهادسازی و حرفه‌ای‌کردن موجب تغییر اعتراض سیاسی به پروژه‌ی‌های کمک‌رسانی شد. چهارم، اعلام بی‌طرفی عامدانه‌ی گفتمان جهانی سازمان‌های غیردولتی، هم کارشان را سیاسی‌زدایی می‌کند و هم نموده‌های سیاسی انقلاب اجتماعی را به «بحرانی انسانی» و آگاهی انقلابیون جوانی را که برای کار نزد آنان آمده‌اند به آگاهی از «انسان‌دوستی خشی» تبدیل می‌کند. پنجم این که پراتیک ان‌جی‌اوها در «مدیریت از راه دور» با دور کردن قدرت تصمیم‌گیری از جانب کسانی که در میدان مبارزه بودند و انتقال آن به روسای تبعیدی در پایتخت‌های دوردست یعنی بیرون از گودنشین‌های خارج از کشور از سوریه‌ای‌ها سلب قدرت کرد، آن هم در مرحله‌ای که مردم سوریه خودمختاری‌شان را کشف کرده بودند.

استدلال ما این است که کمک‌های غربی، هدایت‌شده از طریق ان‌جی‌اوها، انقلاب را در روندی تضعیف کرده است که ما به آن به منزله‌ی ان‌جی‌اوسازی انقلاب سوریه ارجاع می‌دهیم. علاوه بر جنبه‌های کاملاً مستندشده‌ی ضدانقلاب سوریه، این عاملی است نادیده‌گرفته‌شده که در عدم‌بسیج برای ایجاد بدیل در مقابل حکومت اسد نقش داشته است. این عوامل شامل قوای نظامی ایران و روسیه، کمک‌های اقتصادی و رشد

سکتاریسم و تروریسم است که با حمایت درجه‌ی اول کشورهای مختلف حوزه خلیج فارس و دیگران تسهیل شد. [۱۴]

این مقاله از سویی ۸ سال تجربه‌ی دست اول کار در بخش کمک‌های سوریه در هشت ان‌جی‌او در خلال ویرانی و تخریب کشور و بی‌شمار بحث و گفت‌وگو بین انقلابیون سوری، و از سوی دیگر، ۲۵ سال تجربه‌ی تحقیق، انتشار، اشاعه و آموزش ان‌جی‌اوسازی در جنوب جهانی را گردآوری کرده است. هدف ما، فهم موضوع از چشم‌انداز انقلابی است و بنابراین می‌خواهیم نمایی نزدیک از صداهای انقلابیون سوری مختلف نظیر غیاث نس، عمر عزیز، یاسین الحاج صالح، لیلا الشمعی و روبین یاسین کاسب ارائه دهیم. تمرکز ما بر استان‌های تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون در مرز ترکیه و سوریه یعنی حلب و ادلب است، چرا که بیش‌تر شوراهای محلی هم‌راه با کمک‌هایی که از سراسر مرز می‌آمدند، در این نقاط جمع شدند. ما تجربه‌ی خودگردانی حزب اتحاد دموکراتیک (Democratic Union Party) در روژاوا را در این رسته قرار نمی‌دهیم، چرا که این حزب در اعتراضات علیه رژیم اسد در مارس ۲۰۱۱ شرکت نکرد. در مقابل، مانع اعتراضات انقلابیون گرد شد. سیاست‌های سرکوب‌گرانه و اپورتونیستی آن‌ها باعث شد بعد از این که رژیم، این مناطق را به آن‌ها بدهد، حاکم بالفعل اکثریت مناطق کردنشین شوند. [۱۵]

شوراهای محلی: تجربه‌های خودگردانی

در میانه‌ی سال ۲۰۱۲، استان‌های ادلب و حلب، شاهد شکست نظامی ارتش اسد، عقب‌نشینی دولت محلی رژیم و آغاز استراتژی زمین سوخته بود. رژیم، کنترل بخش‌های بزرگی از کشور را به نیروهای شورشی واگذار کرد، اما در عین حال کوشید با حملات مداوم هوایی و گلوله‌باران بی‌تمایز اهداف غیرنظامی آن مناطق را از سکنه خالی کند. [۱۷] سازمان انقلابیون غیرنظامی ابتدا با تشکیل شوراهای انقلابی یا (المجلس الثوریه) و بعدها معروف به شوراهای محلی (المجلس المحليه) شکل گرفت. این شوراها اغلب از کمیته‌های هماهنگی محلی (کمیته شوراهای محلی، لیجان تنسیق المحله یا «ال تنسیقیات») پدید آمدند که برای سازماندهی و مستندسازی از نخستین اعتراضات خواهان دموکراسی تشکیل شده بودند. [۱۷] انقلابیون، حالا دیگر توجه‌شان به برآورده کردن نیازهای اضطراری روستا یا شهری زیر بمباران معطوف بود. در ۲۰۱۶ گزارشی مفصل از سوی واحد شوراهای مدیریت محلی سوریه (Local Administration Councils Unit) و بنیاد صلح سوئیس بر مبنای ۵۰ مصاحبه تهیه شد:

«پاسخ‌دهندگان عموماً آن‌ها را نهادی یاری‌رسان دانستند که هدف اصلی آن تأمین خدمات اولیه برای ساکنان به‌منظور کاهش رنج ناشی از حملات مسلحانه است. گام کوچک و آغازین، تنها با تعداد اندکی از فعالان انقلابی و حامیان، با هدف اولیه‌ی ارائه تسهیلات موقت تا سرنگونی کامل دولت برداشته شد.» [۱۸]

نخستین شورای محلی، پیرامون اصل ۱۰۷ غیرمتمرکزسازی قوه مقننه که با فرمان اسد در اوت ۲۰۱۱ وضع شده بود، شکل گرفت که تا حد زیادی از اندیشه و عمل انقلابی عمر العزیز، آنارشویست فقید، الهام گرفته بود. در اوایل نوامبر ۲۰۱۱، عزیز در مقاله‌ای به دفاع از خودگردانی دموکراتیک و مستقل توده‌های مردم پرداخت و در ژانویه ۲۰۱۲ برای کمک به نخستین شورا به شهر الزبدانی و نیز شوراهای دیگر در برزه، داریا و دوما در استان دمشق رفت. [۱۹] عزیز پتانسیل دگرگون‌کننده‌ی انقلاب را درک کرده بود و در جملات آغازین مقاله‌اش نوشت: «انقلاب، رویدادی استثنایی است که تاریخ جوامع را تغییر می‌دهد، در حالی که خود بشر در حال تغییر خویش است.» [۲۰] او کمی پیش از بازداشت در نوامبر ۲۰۱۲ اعلام کرد: «ما از کارگران کمون پاریس کم‌تر نیستیم. آن‌ها ۷۰ روز مقاومت کردند و ما نزدیک به یک‌سال‌ونیم است که هنوز ایستاده‌ایم.» عزیز چند ماه بعد در زندان جان سپرد. [۲۱] در اواخر ۲۰۱۷، بیش از ۴۰۰ شورا تحت نظارت دوازده شورای استانی وجود داشت؛ اکثریت این شوراها در استان‌های حلب و ادلب بودند: تقریباً ۱۴۰ شورا در حلب و ۱۴۴ شورا در ادلب (معروف به مجلس محافظه ادلب و مجلس محافظه حلب). [۲۲]

غیاث نیس اظهار می‌کند که «این شکل‌های کنترل و اداره از پایین در انقلاب سوریه به نسبت دیگر فرآیندها در کشورهای منطقه از توسعه‌یافتگی بیش‌تری برخوردارند.» [۲۳] او در مصاحبه‌ای در ۲۰۱۶ چنین گفت: «نکته‌ی مهمی که در انقلاب سوریه مشخص شد، این بود که این انقلاب، قادر به آفرینش... ارگان‌های خودسازماندهی است... در سال‌های ۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و حتی برخی برهه‌های ۲۰۱۳، خودسازماندهی پدیده‌ای سترگ بود.» [۲۴] هم‌چنین لیلا الشمعی در ۲۰۱۶ ادعا کرد:

«در سراسر سوریه، ساختارهای سرکوب و سلسله‌مراتبی درهم شکسته شده‌اند و مردم آزادانه سازماندهی می‌کنند و به خودمدیریت جوامع‌شان می‌پردازند. از زمان انقلاب اسپانیا و جنگ داخلی در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰، هیچ کجا، چالشی بزرگ‌تر از سوریه در مقابل مفهوم دولت ملی وجود نداشته است.» [۲۵]

از نظر ما این دستاورد استثنایی شوراهای محلی بود که می‌توانست تهیه و ارائه‌ی خدمات ضروری در مقیاسی عظیم را در پیوند با پراکسیس سیاسی انقلابی مردمی، آن هم در شرایط جنگی چندین ساله ترکیب کند. بر اساس مستندسازی چز موریسون از شوراهای محلی، در شرایط فوق‌العاده‌ی محاصره‌ی شهری: «بسیاری از اعضای شورای محلی، مسئولیت خود را برای کمک به غیرنظامیان جدی می‌گیرند. به نظر می‌رسد که ایده‌آلیسم انقلابی عاملی مهم و انگیزه‌بخش است، چرا که این عامل را وجه جدایی‌ناپذیر مبارزه‌شان با رژیم رییس‌جمهور بشار اسد می‌دانند.» [۲۶]

در خلایی که رژیم باقی گذاشت، شوراهای محلی موارد زیر را سازماندهی کردند: ذخیره و تامین نان (انبارهای غلات، آسیاب‌ها، نانوايي‌ها)؛ آب و فاضلاب شهری؛ سوخت و انرژی برق؛ مراقبت‌های بهداشتی؛ آموزش؛ جاده‌ها و حمل و نقل؛ مسکن و امنیت و هم‌چنین بخش کمک‌های ضروری.» [۲۷] شوراها به این

منظور، به سازماندهی درونی خود در بخش‌های تخصصی تحت رهبری یک مسئول پرداختند. شورای ملی در تبعید سوریه (SNC) در نوامبر ۲۰۱۲ برای نیروهای انقلابی و اپوزیسیون و دولت انتقالی سوریه (SIG) تشکیل شدند و منابع مالی برای حمایت از شوراهای را از طریق واحد هماهنگی مساعدت (ACU) فراهم آوردند. [۲۸] همان‌طور که پیش‌تر دیده‌ایم، شوراهای محلی اولیه بر اساس تشکیلاتی افقی {شیوه‌ای از سازمان‌یابی سیاسی متکی بر خودمدیریتی فعالانه} و احساس مسئولیت متقابل، در مقابل حکومت اسد قرار گرفتند. در جایی که امکان داشت، انتخابات برای نخستین بار از سال ۱۹۵۴ برگزار شد و اغلب زنان تشویق شدند تا مناصب عمومی را به دست بگیرند.

عنان‌د گوپال با جزییات تکان‌دهنده‌ای داستان زندگی اسامه الحسین، رئیس اول شوراهای محلی، در شهر سراقب در استان ادلب را بازگو می‌کند. حسین به نخستین تظاهرات در سراقب پیوست و یکی از هشت عضو منتخب و اصلی کمیته‌های هماهنگی محلی در سال ۲۰۱۱ بود. پس از مدت کوتاهی، دستگیر، زندانی و شکنجه شد و پس از آزادی، به‌عنوان رئیس شورای محلی دوازده نفره در دسامبر ۲۰۱۲ انتخاب شد. «حسین روزهای بسیاری به احیای خدمات در سراقب مشغول بود و با فعالان در سایر شهرداری‌هایی که در تجربه‌ی خودگردانی مشارکت داشتند، رابطه داشت.» [۲۹] شهر سراقب تا سال ۲۰۱۶، پنج بار توسط رژیم، مورد هدف قرار گرفته بود، «اما برای تقریباً چهار سال از اقتدار دولتی رها شده بود و در آن روزها شکوفایی هنر و بحث‌های سیاسی را تجربه کرد.» [۳۰] هم‌چنین، سراقب یکی از معدود شوراهای محلی بود که در بستن مالیات موفق شد و به استقلال مالی دست یافت. حسین در ژوئیه ۲۰۱۷ نخستین انتخابات شهر را با مشارکت ۵۵ درصدی رای‌دهندگان برگزار کرد. [۳۱] با این حال، در زمان نگارش این مطلب، استان ادلب، و شهر سراقب، آخرین منطقه‌ی انقلابی است و بار دیگر زیر بمباران وحشیانه‌ی روسیه قرار گرفته است. [۳۲]

تدارکات و مدیریت شهر به عهده شوراهای محلی بود، هرچند این شوراهای محاصره شدند و از بمباران هوایی بی‌نصیب نماندند. بمباران به‌طور مشخص مراکز پزشکی، مدارس و غیرنظامیان را هدف قرار می‌داد که حاصل آن در نهایت آوارگی بیش از نیمی از جمعیت و دهشتاک‌ترین بحران انسانی بود. حقوق بین‌الملل بشردوستانه در ژوئن ۲۰۱۲ سوریه را در گروه نیازمند به دریافت کمک‌های بشردوستانه طبقه‌بندی کرد و در اواخر سال ۲۰۱۵، بیش از ۱۳/۵ میلیون سوریه‌ای، یعنی بیش از نیمی از جمعیت اصلی این کشور نیازمند دریافت کمک تخمین زده شدند. [۳۳] امید به زندگی نیز فقط در خلال چهارسال یک‌چهارم کاهش یافته بود، و از ۷۶ سال در ۲۰۱۰ به ۵۶ سال در ۲۰۱۴ رسیده بود. [۳۴] بنا به اطلاعاتی که پزشکان حقوق بشر گردآوری کردند، بین مارس ۲۰۱۱ و دسامبر ۲۰۱۸، ۵۵۰ حمله به مراکز خدمات درمانی صورت گرفته بود و تا اوت ۲۰۱۹، ۹۱۲ نفر از کارکنان بخش بهداشت و درمان کشته شده بودند. [۳۵] علاوه بر این، به تازگی

تخمین زده شد که بیش از ۱۰۰ هزار نفر از شهروندان سوریه بازداشت یا ناپدید شده بودند که بسیاری از آن‌ها فعالان سیاسی و خانواده‌های آنان، از جمله کارگران شوراهای محلی بودند. [۳۶]

خوزه سیرو مارتین و برنت انگ به چندین نمونه از دلایل استراتژیک سیاست جنگ تمام‌عیارِ اسد اشاره کرده‌اند؛ عواملی مانند پیروزی نظامی، جابه‌جایی جمعیت‌های اپوزیسیون، قصاص و مجازات کیفری برای معترضان؛ و تضمین این که در آینده دیگر هرگز شورشی شکل نخواهد گرفت. [۳۷] به هر حال، استدلال آن‌ها این است که محور هدف‌قراردادن زیرساخت‌های عمومی نظیر بیمارستان‌ها و ناوایی‌ها از سوی اسد همانا نابودی بدیل‌های سیاسی کارآمد است: «رژیم اسد با نابودی منظم نهادهای اجرایی و خدمات عمومی که روابط غیرنظامیان - شورشیان را شکل می‌دهد، از رقبای خود مشروعیت‌زدایی و از ظهور بدیل‌های منسجم جلوگیری می‌کند.» [۳۸] در گزارشی در سال ۲۰۱۴ آمده است که: «این‌ها نخستین تلاش‌های نیروهای انقلابی برای حکومت عملی بر قلمرو خود بودند. برداشت ما این است ... که اپوزیسیون روشی برای سازماندهی دولت در مناطق آزادشده پیاده کرد که می‌توانست هم‌چون الگویی در سراسر کشور اجرا شود.» [۳۹]

ما به‌عنوان نیروهای انقلابی، شوراهای محلی را چگونه معنا می‌کنیم؟ در ابتدایی‌ترین تعریف، شوراها عبارت‌اند از ابزاری عمل‌گرایانه برای حفظ بقا در شرایط جنگی. شوراهای محلی در سطح ایدئولوژیک و سیاسی واجد دیدگاه دموکراتیک و ارزش‌هایی هستند که هم اسد و هم جهادی‌ها را به‌چالش می‌کشد. همان‌گونه که یکی از مصاحبه‌کنندگان سوری اعلام کرد، بسیاری از شوراهای محلی «به مکانی منحصر‌به‌فرد، بین نهادهای انقلابی و عمومی تبدیل شده بودند.» [۴۰] در این‌جا ما با نتیجه‌گیری الشمعی هم‌نظر هستیم:

«من فکر می‌کنم یکی از موارد به‌واقع چشم‌گیر درباره‌ی انقلاب سوریه این است که ... مردم سوریه چگونه بدیل‌هایی را در مقابل خودکامگی به وجود می‌آورند، آن هم هنگامی که دولت خودشان آن‌ها را بمباران می‌کند، دولت‌های خارجی آن‌ها را بمباران می‌کند، اسلام‌گرایان افراطی به آن‌ها حمله می‌کنند، گرسنگی می‌کشند و با گازهای شیمیایی خفه می‌شوند؟» [۴۱]

ادامه‌ی این مقاله روایتی است ناگفته از این که چگونه این تجربه‌ها در خودگردانی نه‌تنها توسط ضدانقلاب نظامی و ایدئولوژیک که روسیه و ایران از سویی و چندین کشور حوزه خلیج‌فارس از سوی دیگر از آن حمایت مالی می‌کردند، بلکه به واسطه‌ی نظام کمک‌های غربی تضعیف شد. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، عزیز، آنارشویست سوری، در سال ۲۰۱۳ و قبل از مرگش در زندان اشاره کرد که لحظات انقلابی، آگاهی را دگرگون می‌کند. در این شش سال حمله، صاحبان مغازه‌های محلی ادلب، کالاها و خدمات خود را به رایگان به مردم

در حال فرارِ شهر غوطه ارائه می‌دادند. هم‌چنین، تظاهرکنندگانِ برهائی برای هم‌بستگی با دیگران حمل می‌کردند و امدادگران ویژه و کارکنان بخش بهداشت و درمان نیز مصرانه به نجات جان آن‌ها مشغول بودند و هم‌چنان یاد و خاطره‌ی جان‌باختگان را گرامی می‌داشتند. چگونه این آگاهی و عملکرد انقلابی با ورود کمک‌های غرب دگرگون شد؟

کمک‌های غرب و روند ان‌جی‌اوسازی

در شرقِ غوطه، نقل‌قولی منسوب به هوشی‌مین شنیدم: «اگر می‌خواهی انقلابی را از بین ببری، آن را غرق در پول کن!» در سوریه نیز پول، نقش بسیار مخربی داشت و روحیه‌ی ابتکار، کار داوطلبانه و شجاعتی را که در سال نخست انقلاب به‌وجود آمد، از بین برد (یا شروعی برای کُشتن آن بود). وجود این پول در پیوند با برنامه‌های احزاب خارجی «حامی» بود. [۴۲]

نوشته‌های مبسوطی پیرامون سیاست‌های بین‌المللی سرریزِ کمک‌رسانی در کشورهای جنوب جهانی، به‌ویژه از دهه‌ی ۱۹۸۰ و نقش آن در ترویج نئولیبرالیسم، ارائه شده‌اند. [۴۳] آن‌چه شاهد آن بودیم، حاکی از تغییری جامع و بنیادین در خط‌مشی توزیع کمک از سوی دولت‌های یاری‌رسان، در برابر جست‌وجو و تأمین مالی سازمان‌های غیردولتی است. ان‌جی‌اوها سازمان‌هایی را از ان‌جی‌اوهای بین‌المللی، که ارتباط تنگاتنگی با دولت‌های شمالی دارند، تا سازمان‌های مستقل مردمی جنوب را دربرمی‌گیرد. در آثار آکادمیک، اصطلاح ان‌جی‌اوسازی برای توصیف دو پدیده‌ی مرتبط به‌کار می‌رود. نخست، ظهور بی‌سابقه‌ی این سازمان‌ها با حمایت مالی ان‌جی‌اوهای کشورهای شمال در مرکز توسعه است که با افزایش چشم‌گیر نفوذشان هم‌راه بود. کاربرد این اصطلاح آکادمیک به‌منظور نشان‌دادن تاثیر «خارجی» ان‌جی‌اوها بر بافتار یک کشور و سیاست‌گذاری داخلی آن است. جولی هرن بیش از ۲۰ سال پیش این موضوع را مستند کرده که چگونه «دخالت بخش داوطلب و فعالان غیردولتی در نظام رسمی کمک‌رسانی ... پیامدهای عمده‌ای داشته است». [۴۴] دوم، این اصطلاح دانشگاهی، به‌ویژه در بافتارهای هند و آمریکای لاتین برای توصیف فرآیندی تعریف شد که در آن، کمک‌های دولت‌های شمال، آرایش **داخلی** و هویت ان‌جی‌اوهای جنوب را تغییر می‌داد و آن‌ها را از ریشه‌های جنبش اجتماعی‌شان دور می‌کرد. این روند ان‌جی‌اوسازی داخلی مخالفان شامل فرآیندهای تماماً مستند بوروکراسی‌سازی، حرفه‌ای‌سازی و سیاسی‌زدایی است که به «شرکتی‌سازی ان‌جی‌اوها» می‌انجامد. [۴۵] جولیس نیانگورو در بافتار آفریقا اظهار داشت که بسیاری از ان‌جی‌اوهای آفریقایی به «مدیران محلی پول خارجی کمک‌شده بدل شدند، و نه به مدیران فرآیندهای توسعه‌ی محلی آفریقا». [۴۶]

در برداشت نخست، دریافت پولِ بلاعوض می‌تواند این‌گونه فهم شود که این دقیقاً همان چیزی است که سازمان‌های مردم‌نهاد مترقی در جنوب جهانی به آن نیاز دارند. با این حال، این روند هرگز این‌قدر ساده

نیست. مفهوم ان‌جی‌اوسازی برای سنجش چرایی آن مفید است. در وهله‌ی اول، کمک‌های رسمی رایگان و بی‌چون و چرا نیست؛ بلکه با وزن باید و نبایدهای صنعت کمک‌های بین‌المللی همراه است و سازمان مربوطه را به فرهنگ تکنوکراتیک هژمونیک «پروژه‌گرایی» مشرف می‌کند. (حالا) بنر و پلاکاردهای اعتراضی جای خود را به پروژه می‌دهند و فعالان سیاسی از طریق بی‌شمار کارگاه‌های آموزشی به بوروکرات‌هایی کمک‌گیرنده بدل می‌شوند. کرسیتین جاکوبسون و استفان ساکنزبرگ درباره‌ی این مسئله که «سازمان‌های دارای کادر - اعضای عادی که قواعد بازی "بودجه‌گرفتن" را آموخته‌اند» می‌نویسند. این بازی مستلزم نگارش درخواست، مدیریت کمک‌های مالی، برآورده کردن نیازهای مرتبط با پاسخ‌گویی به اهداکنندگان غربی است.» این دو پژوهشگر ادامه می‌دهند:

«فرایند کمک‌های غربی آن‌ها را واداشت تا توجه خود را بر مسائل سازمانی (ان‌جی‌اوها) و نه بسیج توده‌ای متمرکز کنند. فرایندهای موازی نهادسازی و حرفه‌ای‌سازی مبتنی بر این است که سازمان‌های موجود در جامعه‌ی مدنی را به موجودیت‌هایی سلسله‌مراتبی، متمرکز و شرکتی تبدیل کنند که به‌جای تلاش برای بسیج جامعه، بر بقای خود تمرکز کنند.» [۴۷]

مونا آتیا و کاترین هرولد نظر مشابهی دارند که متکی است بر مصاحبه‌های اخیرشان با رهبران ۴۵ ان‌جی‌او محلی در فلسطین و مراکش:

«توسعه‌ی طرح‌های پیشنهادی پروژه‌محور با مدل‌های منطقی و نتایج سنجش‌پذیر، کار سازمان‌ها را به پروژه‌های کوتاه‌مدت مجزا با نتایج بلافاصله مشهود هدایت می‌کند و فضای اندکی برای خلاقیت، انعطاف‌پذیری و افق‌های بلندمدت باقی می‌گذارد که برای بسیج توده‌های مردمی یا درگیر شدن در فعالیت‌های جمعی پایدار لازم است.» [۴۸]

تشرف به تکنوکراسی دریافت کمک با از دست دادن استقلال و قدرت همراه است. فعالان سیاسی پس از دریافت بودجه خودمختاری خود را که به‌سختی به‌دست آورده بودند، دو دستی تقدیم می‌کنند و به‌گفته‌ی آتیا و هرولد به مشتریان یک نظام حمایت‌پرور بدل می‌شوند:

«ما برای وصف رابطه‌ی قدرت نابرابر بین ان‌جی‌اوها و تامین‌کنندگان مالی‌شان از اصطلاح «حمایت‌پروری» استفاده می‌کنیم... پیوند بین تامین‌کننده‌ی مالی و دریافت‌کننده‌ی کمک‌هزینه سلسله‌مراتبی است و "پیوندهای عمودی" بین حامیان و دریافت‌کنندگان این پول را به‌قیمت "پیوند افقی میان انجمن‌ها" تقویت می‌کند... روابط حمایت‌پروری زمانی رخ می‌دهد که سازمان‌ها استقلالشان را از دست می‌دهند، به تأمین‌کنندگان مالی خود وابسته می‌شوند و به‌شکل فزاینده‌ای مجری برنامه‌های حامیان مالی‌شان می‌شوند.» [۴۹]

جزء نهایی ان‌جی‌اوسازی همانا روند سیاسی‌زدایی است. آتیا و هرولد نتیجه می‌گیرند که «پس از حمایت‌پروری، ان‌جی‌اوها به واسطه‌ی آن‌چه از لحاظ سیاسی می‌توانند بگویند یا انجام دهند در قیدوبند قرار می‌گیرند و در کنش جمعی ستیزه‌جویانه کم‌تر دخالت می‌کنند.» کارکنان یک ان‌جی‌او فلسطینی به آن‌ها گفتند: «غرب به گروه‌هایی که انقلابی و شورشی هستند یا به تغییر وضعیت موجود فکر می‌کنند، کمک مالی نمی‌کند.» «ما فلسطینی‌ها خشمگین هستیم. این [روند ان‌جی‌اوسازی]، وضعیت ذهنی ما را از سازماندهی جامعه، خلاقیت و استقلال به وابستگی تغییر داده است.» [۵۰]

در سوریه، تا ماه مارس ۲۰۱۷، حدود ۳۹۵ ان‌جی‌او در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون، ۲۰۶ سازمان خارج از سوریه، ۱۷۰ مورد در مناطق تحت کنترل نیروهای کُرد (PYD)، ۱۲۶ مورد در مناطق تحت کنترل دولت سوریه و ۸ ان‌جی‌او در دیگر نقاط وجود داشت. [۵۱] در بخش‌های بعدی خواهیم دید که چگونه روند ان‌جی‌اوسازی، به‌شکلی متناقض، دولت اسد و حامیان آن را تقویت کرد، اما با تبدیل انقلابیون و فعالان سیاسی به «افراد دارای گرایش‌های بشردوستانه»، خودسازمان‌دهی انقلابی را در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون تضعیف کرد.

کمک‌های غرب و رژیم اسد

ان‌جی‌اوها در سوریه پدیده‌ای نسبتاً جدید هستند. سیاست‌ها و عملکرد حزب بعث، نقش سازمان‌های غیردولتی را در نازل‌ترین حد خود نگه داشته است. دولت به‌ویژه از دهه‌ی ۱۹۶۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰، در درک خود از قرارداد اجتماعی، تمامی مسئولیت‌های اجتماعی را با کمک اتحادیه‌های رسته‌ای توده‌ای دهقانان، کارگران و زنان برای مشروعیت‌بخشی به توسعه‌ی دولت‌محورِ پوپولیستی بر عهده گرفت. لرا رویز الویرا و تینا زنتل، مشاهدات خود را این‌گونه بیان کردند: «در سوریه نیز همانند سایر کشورهای عربی، موسسه‌های خیریه هم‌چون بازیگرانی اضافی و غیراقتصادی، تحت «سوسیالیسم عربی» تلقی می‌شدند.» [۵۲] با این حال، همه چیز تغییر کرد. همان‌طور که زینتل خاطر نشان می‌کند: «با این‌که صحبت از جامعه مدنی و ان‌جی‌اوها در دوران حکومت حافظ اسد تقریباً وجود نداشت، ما در دهه‌ی ۲۰۰۰ نه‌تنها شاهد افزایش چشم‌گیر این فعالیت‌ها به خودی‌خود بودیم، بلکه سخنرانی‌ها و پوشش خبری پیرامون این فعالیت‌ها نیز انجام می‌شد.» [۵۳] رویز الویرا و زینتل نشان می‌دهند که چگونه برنامه‌ی دهم پنج‌ساله برای سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ گذار از اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده به یک «اقتصاد بازار اجتماعی» را رسمیت بخشید که «نیازمند ایجاد یک قرارداد اجتماعی جدید، میان نیروهای حیاتی در جامعه سوریه بود. طرف‌های این قرارداد متشکل از دولت، بخش خصوصی و سازمان‌های جامعه مدنی بود.» [۵۴] بحران مالی دهه‌ی ۱۹۹۰ عامل عقب‌نشینی دولت و برون‌سپاری مسئولیت اجتماعی‌اش به بازیگران بخش خصوصی بود. تعداد سازمان‌های ثبت‌شده نزد

وزارت کار و امور اجتماعی (MOSAL) از ۵۵۵ در ۲۰۰۲ به ۱۴۸۵ در ۲۰۰۹ رسید و تقریباً سه برابر شد. [۵۵]

از همه مهم‌تر، این نسخه‌ای از جامعه مدنی تحت حمایت رژیم بود که از ان‌جی‌اوهای مدرن توسعه‌ای حرفه‌ای یا «ان‌جی‌اوهای دولت‌محور (GO-NGOs)» که بانوی اول سوریه، اسماء الاسد، پرچم‌دارش بود تشکیل می‌شد. [۵۶] «تراست سوریه‌ای برای توسعه» که اسما الاسد متولی آن بود، پلتفرمی بود از ان‌جی‌اوهای مختلف که پروژه‌ی مشترکی را با برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۱ با موفقیت راه‌اندازی شد. [۵۷] در حالی که «المجتمع المدني» (جامعه‌ی مدنی) مستقل مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت، «المجتمع الاهلی» (جامعه‌ی اشتراکی) وفادار از بالا تشویق می‌شد. [۵۸] بزرگ‌ترین و مردمی‌ترین سازمانی که تقریباً در همه‌ی شهرهای کوچک فعالیت داشت، هلال احمر عربی سوریه (SARC) بود که در کنترل رژیم بعثی سوریه بود. نقش سیاسی آن هم سر و شکل دادن به زیست مجامع و مدرن کردنِ ظواهرِ اقتدارگرایی بود. با شروع جنگ، هلال احمر عربی سوریه و زیرساخت‌های این ان‌جی‌او دولت‌محور برای کمک به بقای اسد در مقابل انقلاب ضروری بود.

تمامی کمک‌هزینه‌های بشردوستانه، چه منابع سازمان ملل و چه منابع غیر از آن، در ۲۰۱۷ معادل ۳۵ درصد از تولید ناخالص داخلی سوریه (GDP) بود. نقطه‌ی سیاه ماجرا این است که اسد در دریافتِ چنین منبع مهمی از سوی نهادهای سازمان ملل مستقر در دمشق برای تکمیل حمله‌ی نظامی خود ماهرانه عمل کرد. این کمک‌ها پیش از همه به مناطق تحت کنترل رژیم منتقل شدند. در ۲۰۱۵ کم‌تر از یک درصدِ کل بودجه‌ی کمک‌های سازمان ملل به سوریه، به مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون رسید. دوم این که در صنعت پُرسودِ کمک‌رسانی، قراردادهایی مانند مسکن‌سازی و ایجاد خطوط تلفن همراه نصیب حلقه‌ی نزدیکان اسد شد. در نهایت، اسد با ایجاد کمیته عالی امداد و تحت نظارت سرویس‌های اطلاعاتی و محدود کردن فهرست «ان‌جی‌اوهای ملی» که سازمان ملل می‌توانست با آن‌ها همکاری کند به ان‌جی‌اوهای دولت‌محوری که قبلاً اشاره شد، کنترل مطلق بر تلاش‌های امدادی اعمال کرد. این شامل شرکت‌های پوسته‌ای [۵۸-۱] که در پوشش خیریه‌ها ظاهر شده بودند، نظیر انجمن البوستان، متعلق به رامی مخلوق پسردهایی بشاراسد و میلیاردر مشهور نیز می‌شد. [۵۹] لیندرز و منصور نشان می‌دهند که کمک‌های بین‌المللی در تقویت ادعاهای رژیم پیرامون حاکمیت دولتی و تقویت ترمیم‌پذیری اقتدارگرایانه‌ی آن چقدر حیاتی بوده است. [۶۰] اعتراض به سازمان ملل نادیده گرفته شد و در حال حاضر، بخشی از نگرانی‌ها این است که اسد همین جعل‌سازی‌ها را در بودجه‌های بین‌المللی «بازسازی» مناطق ویران، اکنون و طی سال‌های آینده تکرار کند. [۶۱] در ادامه به تاثیر کمک‌های غرب در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون می‌پردازیم.

روند ان‌جی‌اوسازی در انقلاب سوریه

با شکست رژیم اسد در استان‌های ادلب و حلب در ۲۰۱۲، این دو استان در کنترل نیروهای اپوزیسیون قرار گرفتند و شوراهای محلی در آن‌جا تشکیل شدند. همان‌طور که روبین یاسین کاسب و لیل الشمعی خاطر نشان می‌کنند: «در ابتدا، بیش‌تر از طریق کمک‌های مالی از سوری‌های محلی یا خارج از کشور و هم‌چنین اخذ مالیات تأمین مالی انجام می‌شد. با افزایش نیازهای شوراهای آن‌ها به منابعی جایگزین و اغلب از سوی ان‌جی‌اوها یا دولت‌های خارجی وابسته شدند.» [۶۲]

فرانسه در اکتبر ۲۰۱۲ نشست بین‌المللی در پاریس برای شوراهای محلی برگزار کرد و در دسامبر ۲۰۱۲ صدها نماینده از سراسر سوریه، با حمایت وزارت خارجه‌ی ایالات متحد، در شهر آنکارا ترکیه گرد هم آمدند. [۶۳] «ائتلاف ملی سوریه برای نیروهای انقلابی و اپوزیسیون» و «دولت موقت سوریه» در نوامبر ۲۰۱۲ تشکیل شدند و بیش از ۱۳۰ کشور آن را به رسمیت شناختند. دولت موقت سوریه کمک‌های بین‌المللی را از طریق «واحد هماهنگی کمک‌رسانی» (ACU) به شوراهای محلی ارسال کرد. [۶۴] وجه مثبت مسئله این بود که چنین اقدامی امکان داد تا شوراهای محلی به حیات خود ادامه دهند. اما این روند با افزودن برنامه‌های خارجی و از دست دادن استقلال به دست آمد. در گزارشی درباره شوراهای اداری محلی (LACs) که مبتنی بر ۵۰ مصاحبه و پنج بحث گروهی متمرکز است، آمده است:

«بسیاری از پاسخ‌دهندگان بر نگرانی مشخصی اشاره کرده‌اند و آن نوع تاثیر نهادهای کمک‌کننده بر اولویت‌ها و فعالیت‌های اجرایی شوراهای اداری محلی است... گفته می‌شود که برخی از نهادهای یاری‌رسان، چنان که باید شوراهای اداری محلی را در فرآیند تصمیم‌گیری دخالت نمی‌دهند. در نتیجه، شوراهای اداری محلی تنها فضایی محدود برای تاثیر گذاشتن بر برنامه‌ریزی و اجرای پروژه‌های خود دارند.» [۶۵]

در این مرحله، برخی از قدرت‌های غربی با بدیل اسد لاس می‌زدند. با این حال، غرب تنها طرف ذینفع نبود و به سرعت از آشفتگی اوضاع در میدان سوریه هراسان شد، واقعیتی که رهبران انقلابی سوریه باید هر دم با آن کلنجار می‌رفتند و آن را هدایت می‌کردند. تجربه‌ی بسیار ارزش‌مند شورای استانی حلب (APC) که حیات سیاسی خود را به‌مثابه شورایی انقلابی آغاز کرد، این موضوع را به‌خوبی نمایان کرد. این شورا در مارس ۲۰۱۳، انتخابات یک ساله برای ۲۹ عضو خود را از میان یک کمیسیون انتخاباتی ۲۴۰ نفره برگزار کرد. «ایجاد شورای استانی به این معنی است که از این پس، مسائل و امور غیرنظامی در سطح یک نهاد سازماندهی خواهد شد و نه به صورت شخصی و توسط فعالان.» [۶۶] با این حال، در انتخابات ۲۰۱۴، بلوک اخوان المسلمین در همان زمانی که احمد تومه به‌عنوان هوادار اخوان المسلمین شناخته می‌شد و در رأس دولت موقت سوریه قرار گرفته بود، پیروز شد. [۶۷] برخی دیگر، فعالیت شوراهای استانی حلب را به چالش

کشیدند و برخی از اعضای سابق شورای استانی حلب، ان‌جی‌اوهای مستقل خودشان را راه‌اندازی کردند. کمک‌کنندگان غربی هم از ماهیت مناقشه‌برانگیز اپوزیسیون و هم از نفوذ فزاینده‌ی کشورهای منطقه‌ی داخل آن — به‌ویژه ترکیه و قطر — آشفته بودند.

با این حال، آن‌چه که به‌عنوان چرخش نهایی برای غرب مطرح شد، ظهور گروه‌های اسلام‌گرا در ۲۰۱۳ بود که کشورهای حوزه‌ی حاشیه خلیج‌فارس ابتدا آن‌ها را تأمین مالی می‌کردند تا زمانی که خود این گروه‌ها توانستند بودجه‌ی محلی خودشان را تأمین کنند. رواج سیاست‌های مقابله با تروریسم، کمک **دانسته** یا **ندانسته** به گروه‌هایی که فعالیتشان ممنوع اعلام شده بود را به یک جرم مجرمانه بدل کرد. [۶۸] در حالی که غرب از این نعمت برخوردار بود که خود را از این ماجرا دور کند، انقلابیون سوری به‌خود آمدند و دیدند که له و علیه سایر گروه‌های مسلح به فعالیت مشغولند. موریسون خاطرنشان می‌کند: «روابط بین این دفاتر شبه‌دولتی و گروه‌های مسلح بحث‌انگیز، تداخل‌یافته و متغیر است و هیچ توافق بین‌المللی پیرامون چگونگی تشخیص یک فعال مسلح از یک کارمند دولت موقت وجود ندارد.» [۶۹]

با کاهش شور و شوق غرب برای شوراهای محلی به‌عنوان دولت مردمی بدیل بعد از اسد، ابزار مالی جدیدی برای توزیع کمک‌های بشردوستانه در قالب ان‌جی‌اوها ظاهر شد. در ۲۰۱۲ هنگامی که نیروهای اپوزیسیون، استان‌های حلب و ادلب را به‌تصرف خود درآوردند، گذرگاه‌های مرزی با ترکیه را نیز تحت کنترل گرفتند. این بدان معنا بود که ان‌جی‌اوهای بین‌المللی، دیگر به‌اجبار، منتظر صدور مجوز از دمشق نبودند، بلکه می‌توانستند برای کمک‌رسانی به شمال سوریه حرکت کنند. این کار با انجمن پزشکان بدون مرز (MSF) در سپتامبر ۲۰۱۲ آغاز شد. پزشکان بدون مرز، فعالیت خود را با ایجاد و اجرای پروژه‌های درمانی در «باب السلامه» واقع در شمال استان حلب و «باب الهوی» در شمال غربی استان ادلب در نزدیکی مرز با ترکیه آغاز کرد. سپس جمعیت بین‌المللی پزشکی (IMC) همراه با هلال احمر قطر (QRC) کار خود را در سوریه با آوارگان داخلی در اردوگاه‌هایی که عمدتاً در مرز سوریه و ترکیه و هم‌چنین جمعیت‌های میزبان متمرکز بودند، آغاز کردند. از آن زمان، تعداد ان‌جی‌اوها با شدت افزایش یافته است. به‌موازات رشد قارچ‌گونه‌ی ان‌جی‌اوها، سازمان‌های غیردولتی و محلی سوریه (SLNGOs) اعلام وجود کردند. از آن زمان، چیزی در حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ گروه محلی ایجاد شده است. [۷۰]

در این‌جا ما چهار جنبه از روند تشکیل ان‌جی‌او در انقلاب سوریه را بررسی می‌کنیم. نخستین مورد آن، مختص تضعیف و حاشیه‌راندگی شوراهای محلی به‌عنوان بدیل شاخه‌های دولتی است. تعدادی از گزارش‌ها، بر رویه‌ی رقابت در جهت تأمین مالی بین شوراهای محلی و ان‌جی‌اوها صحنه می‌گذارند. اگنس فاویر خاطرنشان می‌کند که صندوق جمع‌آوری کمک‌های بشردوستانه‌ی سوریه که توسط دفتر سازمان ملل متحد

برای هماهنگی امور بشردوستانه (OCHA) در شهر قاضی آنتپ ترکیه اداره می‌شود، در اختیار آن‌جی‌اوه‌ای سوری قرار داشت، اما نه شوراهای محلی که «از سوی دفاتر سازمان ملل "ساختار سیاسی اپوزیسیون" به حساب می‌آیند» را شامل نمی‌شد. [۷۱] در نتیجه، شوراهای محلی از تامین مالی خود محروم بودند و نمی‌توانستند حقوق کارکنان خود را بپردازند، در حالی که آن‌جی‌اوه‌ا این توان مالی را در اختیار داشتند. نتیجه‌ی همین امر بود که اعضای شورای محلی را به سمت آن‌جی‌اوه‌ا جذب کرد. [۷۲] سپس این روند به چرخه‌ای تبدیل شد که طی آن، رویه‌ی ارجحیت کمک‌های غربی به آن‌جی‌اوه‌ا به جای شوراهای محلی، اولی را به زیان دومی تقویت کرد و یک ساختار سیاسی موازی رقابتی را جهت ارائه‌ی خدمات و مشروعیت‌بخشی آن ایجاد کرد. طنز ماجرا در این جا است که کمک‌های غربی مستقیماً برای ساختارهای سیاسی روزاوا فراهم شد، اما به مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون تعلق نگرفت. بدین سان، روند آن‌جی‌اوه‌ای مناطقی را که اسد و نیروهای PYD اداره می‌کرد تقویت کرد و در مقابل، مناطقی که دیدگاه مردمی و سراسری پس از (سقوط) اسد از سوریه را ارائه می‌داد، تضعیف کرد. مورد دوم، تبدیل فعالان به بوروکرات‌هایی کمک‌رسان از طریق منطق پروژه‌گرایی است. [۷۳] ایناسیو فرادایاس گارسیا با بررسی زندگی روزمره در مرکز امدادسانی قاضی آنتپ می‌گوید:

«بیش‌تر اوقات، ایمیل پشت‌ایمیل صرف نوشتن پیشنهادات، کنترل و نظارت بر پروژه‌ها، کنترل بودجه و ارتباط با هم‌تایان یا تیم‌های داخل سوریه، یا نهادهای کمک‌رسان و مدیران جهانی در مقر مرکزی شهرهای جهانی می‌شود. برخی از آن‌ها "کمک و همیاری" دیگری را دریافت می‌کنند، یا در جلساتی در سایر دفاتر آن‌جی‌اوه‌ا شرکت می‌کنند.» [۷۴]

نایلا منصور، فعال دانشگاهی سوری، پیش‌تر در ۲۰۱۳ هشدار داده بود:

«گروه‌های فعال — در درجه‌ی اول — برای تامین بودجه علیه قوانین و الزامات اولیه‌ی طرف اهداکننده مبارزه می‌کنند. ساختارهای سازمانی، فرآیندها، طرح برنامه‌ریزی، موارد قراردادی سخت‌گیرانه، تاکید بر استانداردهای با کیفیت بالا (که اغلب با شرایط محلی و وضعیت امنیتی و ناپایدار سازگار نیستند)... در این ساختار، فعال سیاسی جهت پاسخ‌گویی به سازوکارها و چارچوب سازمان کمک‌کننده به کار مشغول است؛ یک شغل تمام وقت که حواس او را از تمام مطالبات سیاسی اساسی که مردم برای آن قیام کردند، منحرف می‌کند.» [۷۵]

از این منظر، طرف دیگر بوروکراتیزاسیون کمک‌رسانی، سیاست‌زدایی است. انقلاب زدوده و از بین خواهد رفت و با ورد خوش‌خیالانه‌ی «بی‌طرفی، عدم‌جهت‌گیری، استقلال» جایگزین خواهد شد. رویز الویرا در تحقیقات خود مشاهده می‌کند که:

«برای تحقق خواست بی‌طرفی از سوی نهادهای کمک‌رسان، برخی از شبکه‌های اجتماعی سوری که در فعالیت‌های امدادی کار می‌کنند، با جایگزین کردن نام‌ها، شعارها و یا لوگوهای اصلی خود، با اسامی بی‌طرف‌تری که اشاره روشن و مستقیمی به قیام ندارند، به پایان رسید. در همین راستا، برخی از آن‌ها به سادگی پرچم انقلاب سوریه را از دفاتر خود حذف کردند.» [۷۶]

طبق تجربه‌ی ما، فعالان مشغول به کار در ان‌جی‌اوهای سوری که سابق بر این فعالان ضد رژیم و با زبانی تند و صریح بودند، کاور فیس‌بوک‌شان را به شعارهای «بشردوستانه» تغییر دادند. آن‌ها هم‌چنین هرگونه نشانه‌ی انقلابی را در جهت حفظ جریان تزریق بودجه و جلوگیری از آزرده‌خاطری نهاد کمک‌رسان خود حذف کردند. تعدادی از انقلابیون از کار یا تمدید قراردادهای کاری خود محروم شدند، چرا که از چنین اقداماتی توسط ان‌جی‌اوها انتقاد کردند.

رویز الویرا در مطالعه‌ی قوم‌نگاری خود درباره‌ی انقلابیون تبعیدی که اکنون در این کمک‌رسانی کار می‌کنند، به این نتیجه می‌رسد که «هویت جمعی انقلابی - انسانی مشترکی» وجود دارد که با تکنوکراسی کمک‌رسانی، به‌ویژه در اوضاع سیاسی حاد سوریه، تقابل می‌یابد. [۷۷] فرادایاس گارسیا مشاهده کرده بود که «در قاضی آنتپ، در جلسات اعضای ان‌جی‌اوها، گاهی اوقات شنیده می‌شد: "آی جماعت، ما حقوق بشری‌ایم، بحث سیاسی این‌جا ممنوع." (در این‌جا) برای یادآوری ارزش‌های مشترک به همگان، اسلوب و پرنسیب‌های کار بشردوستانه به کرات گفته می‌شود.» [۷۸] رویز الویرا به یکی از رهبران یک سازمان بشردوستانه استناد می‌کند که در ۲۰۱۷ می‌گفت: «روند ان‌جی‌اوسازی ما را از اصول خود منحرف می‌کند»، «ما آرمان خود را فراموش می‌کنیم»، «اکنون به یک زبان سیاسی تصحیح‌شده صحبت می‌کنیم»، «ما گفتمان خود را خنثی می‌کنیم.» [۷۹] در واقع انقلابیون مجبور شده بودند تا در ایفای نقش «سیاست‌گریزی» ماهر شوند، گرچه هنوز هم نیروی محرکه و پیش‌برنده‌شان سیاسی است. عمل کرد آن‌ها در چه نقطه‌ای بدل به واقعیت می‌شود؟ همان‌طور که یاسین السویحه گواهی می‌دهد: «تصور کنید که یک شورا در یک منطقه بمباران شود، هیچ‌کس جرأت نمی‌کند که کلمه‌ی "انقلاب" را در یک پروپزال و طرح پیشنهادی بنویسد، آن هم از ترس اینکه مبادا باعث ناراحتی شنوندگان حاضر در ان‌جی‌او شود.» [۸۰] در نهایت، خوار شمردن نهایی استقلال و خودمختاری، در قالب «مدیریت از راه دور»، به دست‌آژانس‌های کمک‌رسان غربی و سپس توسط همتایان سوری آن‌ها صورت گرفت. از آن‌جایی که در یک منطقه، شدت درگیری‌ها بسیار خطرناک می‌شود، تیم کمک‌رسان غربی، به دفاتر امن خارج از کشور، عقب‌نشینی می‌کند و «شریک‌های» محلی را در همان موقعیت تنها می‌گذراند تا بار خطر مرگ را به دوش بکشند، در همان حال نیز کماکان به آن‌ها می‌گوید که چگونه کار خود را انجام دهند و مهم‌تر از آن برای این هدف، نحوه‌ی تنظیم گزارش آن است که گوشزد می‌شود. سوری‌های بسیار متعهد، دارای تبحر و باتجربه‌ای که کار کمک‌رسانی را به‌عنوان بخش

جدایی ناپذیر از خودسازماندهی انقلابی و مبارزه علیه رژیم اسد، می‌دانستند و آغاز کردند، خود را در انتهای زنجیر مدیریت از راه دور یافتند و به سوژه‌ی دستورها (و نه عامل آن) تبدیل شدند. مدیریت از راه دور در افغانستان، عراق، سومالی، سریلانکا و سودان توسعه یافته است. بخش بشردوستانه، به‌جای «اقدام موقت یا آخرین راه‌حل در شرایط دشوار»، آن را به‌مثابه «رویکرد راهبردی عادی و یکپارچه» می‌فهمد که در آن، «قدرت در دست کارکنان بین‌المللی باقی می‌ماند.» [۸۱] کیمبرلی هاو و الیزابت استایتز خاطر نشان می‌کنند که «تا اواسط ۲۰۱۳، هدف قراردادن پیوسته‌ی عملیات کمک‌رسانی و کارکنان بخش بشردوستانه توسط رژیم بشار اسد و ظهور گروه‌های افراطی، منجر به خروج تقریباً کامل کارکنان بین‌المللی فعال در سوریه و آن سوی مرز ترکیه شده بود.» [۸۲]

جمع‌بندی

با گذشت هشت سال از انقلاب و انقلابیون سوریه، آن‌ها افرادی متلاشی شده و بدون هیچ امکان موثری برای پیشبرد مطالبات سیاسی خود هستند. این امر به چندین عامل ضدانقلاب داخلی و خارج برمی‌گردد. در سطح داخلی، ماشین کشتار اسد، خونین‌ترین عامل در تاریخ سوریه بود. در حالی که ارائه‌ی آمار دقیق تلفات برای منابع مستقل دشوار بوده است، اما مطابق با تخمین شبکه‌ی حقوق بشر سوریه و دیده‌بان حقوق بشر، حدود نیم میلیون سوری جان خود را از دست داده‌اند. با این حال، انقلابیون سوریه، بر این باورند که با در نظر گرفتن آمار نیروهای جنگی، کشته‌شدگان در دوره‌ی بازداشت و غرق‌شدگان در دریای مدیترانه، این تعداد بسیار بیش‌تر خواهد بود. علاوه بر این، آن‌جی‌اوها (چه در سطح بین‌المللی و چه محلی) به شدت با شوراهای محلی وابسته به دولت موقت سوریه، برای بدل شدن به تنها کمک‌رسان در محل، به رقابت پرداختند. در این میان، اجزای مختلف سیاسی نیروهای اپوزیسیون، شامل ائتلاف ملی سوریه (SNC) و دولت موقت سوریه (SIG)، به شکل ریشه‌ای از یک‌دیگر گسیخته شدند و برای بقا، آلت دست اهداف سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گشتند. مضحکه‌ی ماجرا در این جاست که اگر انقلابی در کار نبود، هیچ یک از این نهادها هم وجود نداشتند. با این حال، روی هم رفته، آن‌ها نتوانستند بدیلی را علیه رژیم اسد به پیش ببرند.

در سطح خارجی، «کمک‌های بشردوستانه» غربی، چه مالی و چه مادی که از طریق آن‌جی‌اوها ارسال شد، در خاموش کردن انقلاب سوریه نقشی کلیدی داشت. آن‌جی‌او، ماهیت انقلاب و هم‌چنین جامعه را در مناطق مخالف، عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. روند آن‌جی‌اوسازی انقلاب سوریه، روحیه‌ی هم‌بستگی را در میان نیروهای انقلابی از بین برد. آن‌جی‌اوسازی توانست از طریق فرآیندهای خود نظیر اعمال سلب قدرت، تقویت بوروکراسی، روند حرفه‌ای‌سازی و سیاست‌زدایی، انقلاب را به مثابه یک «بحران انسانی» تصویر کند که می‌توان از طریق پروژه‌های آن‌جی‌اویی به آن پرداخت. انقلابیونی که در «زمینه‌ی کمک‌های بشردوستانه» شرکت کرده‌اند، به

انقلاب سوریه خیانت کردند. تاثیر بلندمدت روند ان‌جی‌اوسازی، نیروهای اپوزیسیون را بدون نمایندگی سیاسی رها کرد و راه را برای مداخله‌ی ترکیه در مناطق شمالی سوریه، بی‌این‌که با هیچ اعتراض محلی نیز روبه‌رو شود، باز کرد. تنها بودجه‌ی خارجی ان‌جی‌اوها که بی‌هیچ چنگ و دندانی تامین می‌شد، مسئول ارائه‌ی خدمات به جمعیت‌های مردمی بودند. ترکیه به محض مداخله، شوراها را محلی دست‌نشانده‌ی خود را در مناطق روستایی حلب و ادلب ایجاد کرد تا آن‌ها را مدیریت کند. در روند تئوریزه شده‌ی ان‌جی‌اوها پیرامون انقلاب سوریه، هرگز نباید نقش عظیمی را که کمک‌های غرب، جهت کمک به رژیم اسد و هم‌زمان تضعیف نهادهای اپوزیسیون ایفا کرد فراموش کنیم. نحوه‌ی ورود مداخله‌ی «بشردوستانه» در مناطق اپوزیسیون، نه تنها بسیج مردمی علیه رژیم اسد را از میان برد، بلکه به ارتقای نقش مرکزیت و مشروعیت آن نیز کمک کرد. در حالی که ان‌جی‌اوها و دفاتر سازمان ملل در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون و تحت ادعای بی‌طرفی و استقلال از طریق نهادهای رژیم اسد کار می‌کردند، شاخه امدادی آن، هلال احمر سوریه (SARC) نیز در مناطق تحت کنترل رژیم قرار داشت. به این ترتیب، رژیم اسد، اهرم فشارش را از دست نداد و به‌رغم تحریم‌های بین‌المللی اعمال‌شده توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا سر جای خود باقی ماند.

آخرین نکته‌ای که قصد بازگو کردن آن را داریم، این است که انقلابیون سوریه می‌بایست به درک این مهم نائل آیند که پول واریز شده به‌دست ان‌جی‌اوها و کمک‌رسانان صرفاً به‌خاطر مردم سوریه نبوده است؛ (بلکه) همیشه اهداف سیاسی پشت آن بود. همان‌طور که یاسین الحاج صالح هشدار داد: «پول سیاسی» یکی از چهار عامل دگرگون‌کننده‌ی است که «به تخریب چارچوب ملی مبارزه‌ی سوریه کمک کرده است.» [۸۳] کمک‌های غرب در وهله‌ی نخست انقلابیون را خفه کرد و آن‌ها را در بخش ان‌جی‌اوها جای داد. اعطای پول رایگان ان‌جی‌اوها، سوری‌ها را از فعالیت سیاسی‌شان محروم کرد. فعالانی که به تاسیس ان‌جی‌او پرداختند یا برای آن‌ها کار می‌کردند، به نفع حفظ روند دریافت بودجه و بنابراین محافظت از مشاغل خود، به‌شدت غیرسیاسی شدند. علاوه بر این، از آنجایی که کمک‌های غرب از طریق ان‌جی‌اوها ارسال می‌شد، تعداد آن‌ها افزایش یافت. وابستگی کامل آن‌ها به منابع مالی خارجی، دو سوال اساسی را مطرح می‌کند: اول این‌که این ان‌جی‌اوها چقدر مستقل هستند؟ و دوم این‌که چقدر در کار خود موثر بودند؟ بدون شک، ان‌جی‌اوهایی که به این روش در سوریه کار می‌کنند، نه مستقل هستند و نه تاثیرگذار. وابستگی آن‌ها به منابع مالی خارجی، بر پایداری نتایج پروژه‌های آنان تأثیر می‌گذارد. یعنی به محض توقف واریز بودجه، فعالیت هم متوقف می‌شود. با توجه به این‌که ان‌جی‌او، یک موتور مهم تامین‌کننده‌ی شغل در مناطق تحت کنترل نیروهای اپوزیسیون هستند، هم غیرنظامیان و هم اقتصاد را به دریافت کمک‌های خارجی وابسته کردند. آژانس‌های سازمان ملل، اتحادیه اروپا و ان‌جی‌اوهایی بین‌المللی در ۲۰۱۷ بودجه‌ی خود را به ان‌جی‌اوهایی سوریه کاهش دادند که نتیجه‌ی آن افزایش نرخ بیکاری بود. مردم سوریه، از زمان ورود ان‌جی‌اوها در

۲۰۱۲، به صورت عمده با قواعد و ضوابط نهادهای کمک‌رسان، آن هم در جهت حفظ جریان واریز بودجه، موافقت کردند. به عنوان مثال، آن‌ها برای ظاهر شدن در عکس‌های حامل سبدهای غذایی، دریافت پول نقد و یا امضای اسناد، توافق کردند. کمبود بودجه، نه تنها مناطق تحت نیروهای اپوزیسیون را از دریافت خدمات محروم می‌کند و فقر را گسترش می‌دهد، بلکه به موازات آن به پیشرفت رژیم می‌انجامد. با ذکر این موضوع، انقلابیون سوریه ممکن است وادار به پذیرش یک مصالحه سیاسی شوند و نظر به موقعیت تحمیلی بالفعل پیشرفت اسد و کمبود بودجه، با هر راه‌حل سیاسی که نیازهای روزانه‌ی آن‌ها را برآورده و ارائه‌ی خدمات را تضمین کند، اعلام موافقت کنند.

همان‌گونه که نوشتیم، نیروهای رژیم اسد با حمایت نیروی هوایی روسیه و شبه نظامیان تحت حمایت ایران، کنترل مناطق کلیدی در شمال حما و ادلب جنوبی را در دست گرفته‌اند. این مناطق، شاهد ویرانگرترین بمباران در تاریخ انقلاب سوریه هستند. با این حال، ایالات متحد، نهادهای کمک‌رسان غربی و ان‌جی‌های بین‌المللی، به کاهش بودجه‌ی خود به این مناطق و سایر نقاط اپوزیسیون ادامه می‌دهند. به نظر می‌رسد که گرایش «بشردوستانه» در همان سمت هدف سیاسی بین‌المللی در قبال سوریه، یعنی حفظ رژیم اسد و جلوگیری از ایجاد هر گونه بدیلی در سطوح سیاسی، نظامی و ارائه خدمات توسط سوریه‌ها است.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *The “NGOisation” of the Syrian Revolution* نوشته‌ی Julie Abdulsalam Dalla و Hearn که در لینک زیر یافته می‌شود:

<http://isj.org.uk/the-ngoisation-of-the-syrian-revolution/>

جولیا هرن، مدرس حوزه‌ی سیاسی و یکی از اعضای حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا و عبدالسلام دلال دانشجوی مقطع دکتری است.

یادداشت‌ها

- [1]. We use the Arabic spelling of “al-Asad/Asad”—see Ruiz de Elvira 2019.
- [2]. Alexander and Bouharoun, 2016.
- [3]. Pearlman, 2019.
- [4]. Saleh, 2017, p30.
- [5]. Quoted in Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, pp54-55.
- [6]. Quoted in Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, p55.
- [7]. Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, pp55-56.
- [8]. Assaf, 2012, pp11-12.
- [9]. Naisse, 2013b.
- [10]. Alexander, 2019, p38.

- [11]. Alexander, 2019, pp35-36.
- [12]. Alexander, 2019, p35.
- [13]. Wallace, 2006; Hearn, 1998 and 2007.
- [14]. Alexander and Bouharoun, 2016.
- [15]. Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, pp74-76.
- [16]. Alexander and Bouharoun, 2016, p22.
- [17]. Saleh, 2018, p143.
- [18]. Hajjar and others, 2017, p7.
- [19]. Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, p68.
- [20]. Aziz, 2011, p1.
- [21]. Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, p69.
- [22]. Lister, 2017; Martínez and Eng, 2018, p242.
- [23]. Naisse, 2013a, p1.
- [24]. Naisse, 2016, pp64-65. See also Naisse, 2013b.
- [25]. Al-Shami, 2016, p4.
- [26]. Morrison, 2019, p2.
- [27]. Morrison, 2019, pp6-14.
- [28]. Go to www.acu-sy.org/en/identity/
- [29]. Gopal, 2018, p17.
- [30]. Gopal, 2018, p22.
- [31]. Gopal, 2018, p24.
- [32]. Dallal, 2019.
- [33]. Meininghaus, 2016, pp1454-1456
- [34]. Syrian Centre for Policy Research, 2015, p42.
- [35]. Physicians for Human Rights, 2019.
- [36]. UN Political and Peacebuilding Affairs, 2019.
- [37]. Martínez and Eng, 2018, p247.
- [38]. Martínez and Eng, 2018, p237.
- [39]. Centre for Humanitarian Dialogue, 2014, p4.
- [40]. Hajjar and others, 2017, p7.
- [41]. Ward, 2016.
- [42]. Saleh, 2017, p189, writing about April 2013.
- [43]. Ismail and Kamat, 2018.
- [44]. Hearn, 1998.
- [45]. Choudry and Kapoor, 2013; Jacobsson and Saxonburg, 2013, p7.
- [46]. Hearn, 2007, p1107.
- [47]. Jacobsson and Saxonburg, 2013, p6.
- [48]. Atia and Herrold, 2018, p1050.
- [49]. Atia and Herrold, 2018, p1045.
- [50]. Atia and Herrold, 2018, p1045.
- [51]. Citizens for Syria, 2017.
- [52]. Ruiz de Elvira and Zintl, 2014, p336.
- [53]. Zintl, 2012, p33.

[54]. Ruiz de Elvira and Zintl, 2014, p336.
[55]. Ruiz de Elvira and Zintl, 2012, p7.
[56]. Ruiz de Elvira and Zintl, 2014, p344.
[57]. Bosman, 2012, p4.
[58]. Ruiz de Elvira and Zintl, 2014, pp343-344.
[۵۸-۱]. شرکت پوسته (Shell Company) یا شرکت پوسته، به شرکت یا کمپانی‌هایی گفته می‌شود که فقط بر روی کاغذ وجود دارند و فاقد دفتر و کارمند هستند؛ اما ممکن است حساب بانکی یا سرمایه‌گذاری غیرفعال داشته باشند، تجارتی قانونی را دنبال کنند و به‌مدد فرار مالیاتی و امکان انتقال دارایی‌ها، بدهی‌های یکی از شرکت‌های در دست را به چنین شرکتی واگذار کنند. یکی از شیوه‌های رایج بین این شرکت‌ها، مبدل ساختن خود در ساحت یک خیریه است - م.

[59]. Sparrow, 2018.
[60]. Leenders and Mansour, 2018.
[61]. SJAC, 2019.
[62]. Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018 p 72.
[63]. Favier, 2016, p8; Reuter, 2013.
[64]. Go to www.acu-sy.org/en/
[65]. Hajjar and others, 2017, p20.
[66]. AFP, 2013.
[67]. Hokayem, 2014.
[68]. Howe and Stites, 2018, p3.
[69]. Morrison, 2019, p2.
[70]. Svoboda and Pantuliano, 2015, piii.
[71]. Favier, 2016, p12.
[72]. Hajjar and others, 2017, p9; Morrison, 2019.
[73]. Mansour, 2014.
[74]. Fradejas-García, 2019, pp292-293.
[75]. Mansour, 2014.
[76]. Ruiz de Elvira, 2019, p47.
[77]. Ruiz de Elvira, 2019, p45.
[78]. Fradejas-García, 2019, p299.
[79]. Ruiz de Elvira, 2019, pp12-13.
[80]. Yassin Swehat, cited in Yassin-Kassab and Al-Shami, 2018, p152.
[81]. Fradejas-García, 2019, p289.
[82]. Howe and Stites, 2018, p6.
[83]. Saleh, 2017, p190.

منابع

AFP, 2013, "Syria Opponents Vote for Aleppo Council" (3 March),
<https://www.nation.co.ke/News/world/Syria-opponents-vote-for-Aleppo-council/-/1068/1710478/-/bcnp0z/-/index.html>

Alexander, Anne, 2019, “Living on Revolution Time: Understanding the Dynamics of the Uprisings in Sudan and Algeria”, *International Socialism* 163 (summer), <http://isj.org.uk/living-on-revolution-time/>

Alexander, Anne, and Jad Bouharoun, 2016, *Syria: Revolution, Counter-revolution and War* (Socialist Worker).

Al-Shami, Leila, 2016, “Challenging the Nation State in Syria” *Fifth Estate* (summer), www.fifthestate.org/archive/396-summer-2016/challenging-the-nation-state-in-syria/

Assaf, Simon, 2012, “Syria’s Revolution: Bloodied but Unbowed”, *Socialist Review* (October), <http://socialistreview.org.uk/373/syrias-revolution-bloodied-unbowed>

Atia, Mona, and Catherine Herrold, 2018, “Governing through Patronage: The Rise of NGOs and the Fall of Civil Society in Palestine and Morocco”, *Voluntas: International Journal of Voluntary and Nonprofit Organizations*, volume 29, issue 5.

Aziz, Omar, 2011, “A Discussion Paper on Local Councils in Syria”, *The Anarchist Library*, <https://theanarchistlibrary.org/library/omar-aziz-a-discussion-paper-on-local-councils-in-syria>

Bosman, Marieke, 2012, “The NGO Sector in Syria—an Overview”, *INTRAC Briefing Paper* 30 (June), www.intrac.org/wpcms/wp-content/uploads/2016/09/Briefing-Paper-30-The-NGOsector-in-Syria.pdf

Centre for Humanitarian Dialogue, 2014, ‘Local Administration Structures in Opposition-held Areas in Syria’, *Research Report*, Centre for Humanitarian Dialogue.

Choudry, Aziz, and Dip Kapoor (eds), 2013, *NGOization: Complicity, Contradictions and Prospects* (Zed).

Citizens for Syria, 2017, “Syrian Civil Society Organisations: Reality and Challenges”, https://citizensforsyria.org/OrgLiterature/Syrian_CSOs_Reality_and_challenges_2017-CfS_EN.pdf

Dallal, Abdulsalam, 2019, “Last Stand of the Syrian Rebellion?”, *Middle East Solidarity* (13 July), <https://menasolidaritynetwork.com/2019/07/13/last-stand-of-the-syrian-rebellion/>

Favier, Agnes, 2016, “Local Governance Dynamics in Opposition-Controlled Areas in Syria”, in Luigi Narbone, Agnès Favier and Virginie Collombier (eds), *Inside Wars: Local Dynamics of Conflicts in Syria and Libya* (European University Institute), <https://isqatannizam.wordpress.com/2016/07/09/local-governance-dynamics-in-opposition-controlled-areas-in-syria/>

Fradejas-García, Ignacio, 2019, “Humanitarian Remoteness: Aid Work Practices from ‘Little Aleppo’”, *Social Anthropology*, volume 27, issue 2. Gopal, Anand, 2018, “Syria’s Last Bastion of Freedom”, *The New Yorker* (10 December), www.newyorker.com/magazine/2018/12/10/syrias-last-bastion-of-freedom

Hajjar, Bahjat, Corinne von Burg, Leila Hilal, Martina Santschi, Mazen Gharibah, and Mazhar Sharbaji, 2017, “Perceptions of Governance—The Experience of Local Administrative Councils in Opposition-held Syria”, Swiss Peace Foundation (January), www.swisspeace.ch/fileadmin/user_upload/pdf/Mediation/WOTRO_Report_The_Experience_of_Local_Administrative_Councils_in_Oppositionheld_Syria.pdf

Hearn, Julie, 1998, “The ‘NGO-isation’ of Kenyan Society: USAID and the Restructuring of

Health Care”, *Review of African Political Economy*, volume 25, number 75.

Hearn, Julie, 2007, “African NGOs: The New Compradors”, *Development and Change*, volume 38, issue 6.

Hokayem, Emile, 2014, “Iran, the Gulf States and the Syrian Civil War”, *Survival*, volume 56, issue 6.

Howe, Kimberly, and Elizabeth Stites, 2018, “Partners under Pressure: Humanitarian Action for the Syria Crisis”, *Disasters*, volume 43, issue 1.

Ismail, Feyzi, and Sangeeta Kamat, 2018, “NGOs, Social Movements and the Neoliberal State: Incorporation, Reinvention, Critique”, *Critical Sociology*, volume 44, issue 4-5.

Jacobsson, Kerstin, and Steven Saxonburg (eds), 2013, *Beyond NGO-ization: The Development of Social Movements in Central and Eastern Europe* (Routledge).

Leenders, Reinud, and Kholoud Mansour, 2018, “Humanitarianism, State Sovereignty, and Authoritarian Regime Maintenance in the Syrian War”, *Political Science Quarterly*, volume 133, issue 2.

Lister, Charles, 2017, “Turkey’s Idlib Incursion and the HTS Question: Understanding the Long Game in Syria”, *War on the Rocks* (31 October), <https://warontherocks.com/2017/10/turkeys-idlib-incursion-and-the-hts-questionunderstanding-the-long-game-in-syria/>

Mansour, Nayla, 2014, “My name is Kafranbel, and I Don’t Need Trainings in Needs Assessment”, *Al-Jumhuriya* (4 November, first published in Arabic May 2013), <https://tinyurl.com/y4ntfk37>

Martínez, José Ciro, and Brent Eng, 2018, “Stifling Stateness: The Assad Regime’s Campaign against Rebel Governance”, Security Dialogue, volume 49, issue 4.

Meininghaus, Esther, 2016, “Humanitarianism in Intra-state Conflict: Aid Inequality and Local Governance in Government- and Opposition-controlled Areas in the Syrian War”, Third World Quarterly, volume 37, issue 8.

Morrison, Chas, 2019, “Providing Basic Services Under Siege: Preliminary Insights from Interim Councils and Medical Providers in Besieged Urban Areas of Syria”, Environment and Urbanization, volume 31, issue 1.

Naisse, Ghayath, 2013a, “Self-organization in the Syrian People’s Revolution”, International Viewpoint (1 July), <http://internationalviewpoint.org/spip.php?article3025>

Naisse, Ghayath, 2013b, “Syria: A Revolt From Below”, Socialist Review (October), <http://socialistreview.org.uk/384/syria-revolt-below>

Naisse, Ghayath, 2016, “Interview: Lessons of the Syrian Revolution”, International Socialism 153 (winter), <http://isj.org.uk/interview-lessons-of-the-syrian-revolution/>

Pearlman, Wendy, 2019, “How the Syrian Uprising Began and Why it Matters”, The Conversation (14 March), <https://theconversation.com/how-the-syrian-uprising-began-andwhy-it-matters-112801>

Physicians for Human Rights, 2019, “Medical Personnel Are Targeted in Syria” (8 September), <https://phr.org/our-work/resources/medical-personnel-are-targeted-in-syria/>

Reuter, Christoph, 2013, “Syrian City Embodies Absurdity of Civil War”, Der Spiegel (23 April), www.spiegel.de/international/world/syrian-city-of-zabadani-embodies-absurdity-ofcivil-war-a-896009.html

Ruiz de Elvira, Laura, and Tina Zintl (eds), 2012, Civil Society and the State in Syria: The Outsourcing of Social Responsibility (Lynne Rienner).

Ruiz de Elvira, Laura, and Tina Zintl, 2014, “The End of the Ba’thist Social Contract in Bashar Al-Asad’s Syria: Reading Sociopolitical Transformations through Charities and Broader Benevolent Activism”, International Journal of Middle East Studies, volume 46, issue 2.

Ruiz de Elvira, Laura, 2019, “From Local Revolutionary Action to Exiled Humanitarian Work: Activism in Local Social Networks and Communities’ Formation in the Syrian post-2011 Context”, Social Movement Studies, volume 18, issue 1.

Saleh, Layla, 2018, "Civic Resilience During Conflict: Syria's Local Councils", Journal of Arab & Muslim Media Research, volume 11, number 2.

Saleh, Yassin al-Haj, 2017, The Impossible Revolution: Making Sense of Syrian Tragedy (Hurst).

Syria Justice and Accountability Centre, 2019, "Documents Obtained by SJAC Show Role of Syrian Intelligence in Directing Humanitarian Aid" (1 August), <https://syriaaccountability.org/updates/2019/08/01/documents-obtained-by-sjac-show-role-of-syrian-intelligence-in-directing-humanitarian-aid/>

Sparrow, Annie, 2018, "How UN Humanitarian Aid Has Propped Up Assad", Foreign Affairs (20 September), www.foreignaffairs.com/articles/syria/2018-09-20/how-un-humanitarian-aid-has-propped-up-assad

Svoboda, Eva, and Sara Pantuliano, 2015 "International and Local/Diaspora Actors in the

Syria Response: A Diverging Set of Systems?", Humanitarian Policy Group and Overseas Development Institute Working Paper (March), www.odi.org/sites/odi.org.uk/files/odiassets/publications-opinion-files/9523.pdf

Syrian Centre for Policy Research, 2015, "Syria: Alienation and Violence, Impact of the Syria Crisis Report" (30 March), www.scpr-syria.org/scpr-alienation-and-violence-report-2014-2/

UN Political and Peacebuilding Affairs, 2019, "Security Council Briefing on Detainees and Missing Persons in Syria, Under-Secretary-General Rosemary DiCarlo" (7 August), <https://dppa.un.org/en/security-council-briefing-detainees-and-missing-persons-syria-undersecretary-general-rosemary>

Wallace, Tina, 2006, The Aid Chain: Coercion and Commitment in Development NGOs (Intermediate Technology Publications).

Ward, Patrick, 2016, "Syria's Forgotten Revolutionaries: An Interview with Leila Al-Shami" (21 June), <https://tahriricn.wordpress.com/2016/06/21/syria-syrias-forgotten-revolutionaries-an-interview-with-leila-al-shami/>

Yassin-Kassab, Robin, and Leila Al-Shami, 2018, Burning Country: Syrians in Revolution and War (Pluto).

Zintl, Tina, 2012, "Modernization Theory II: Western-educated Syrians and the Authoritarian Upgrading of Civil Society", in, Laura Ruiz de Elvira and Tina Zintl (eds), Civil society and the State in Syria: The Outsourcing of Social Responsibility (Lynne Rienner)

<https://wp.me/p9vUft-2Vz>: لینک مقاله در سایت «نقد»



بازاندیشی طبقه و دولت در شورای هم‌کاری خلیج

نوشته‌ی: آدام هنیه

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان

پژوهش‌های انتقادی اخیر درباره‌ی کشورهای شورای هم‌کاری خلیج (GCC) (عربستان سعودی، امارات متحده‌ی عربی، قطر، بحرین، کویت و عمان) در جهات جدید و جالبی توسعه پیدا کرده است. دانش‌پژوهانی از دانش‌رشته‌های گوناگون رویکردهای روش‌شناختی سنتی درباره‌ی این منطقه را که گرایش به مستثنی‌سازی منطقه‌ی خلیج به‌عنوان بخشی متمایز از دیگر بخش‌های خاورمیانه یا روندهای گسترده‌تر جهانی داشتند به چالش کشیده‌اند. این بازاندیشی شامل امتناع از پذیرش دوره‌بندی‌هایی است که معتقد به گسستی قاطع میان دوران «پیشا» نفتی و «پسا» نفتی منطقه‌ی خلیج است، و در عوض بر پیوندهای پایدار منطقه‌ای و جهانی‌ای تأکید می‌کند که از دوران استعمار تا کنون جریان‌های جمعیت، کالاها، و ایده‌ها را به منطقه‌ی خلیج و در درون آن شکل داده است.^[۱] این مقاله نیز کوشیده است تا از تمرکز ساده بر نفت برای بررسی دیگر جوانب توسعه‌ی منطقه‌ی خلیج فراتر رود، جوانبی نظیر ماهیت بنادر، لجستیک، و شبکه‌های زیرساختی؛ تاریخچه‌ها و شکل‌های متفاوت شهرنشینی در منطقه‌ی خلیج؛ و دیاسپورا، تجارت

و جریان کاری که منطقه‌ی خلیج را به حوزه‌ی وسیع‌تر اقیانوس هند وصل می‌کند. [۲] این حساسیت به مسائل مربوط به فضا و مقیاس به این معناست که بسیاری از پژوهش‌های جدید درباره‌ی منطقه‌ی خلیج برای محققانی که درباره‌ی دیگر بخش‌های خاورمیانه پژوهش می‌کنند حاوی درس‌هایی روشن‌گر است. با این حال، در آثاری که درباره‌ی منطقه‌ی خلیج نوشته می‌شوند مسائل اقتصاد سیاسی کم‌تر مورد توجه هستند: مسائلی مانند روابط میان طبقات، انباشت سرمایه، و ماهیت قدرت دولتی. به‌رغم آن که اغلب از «سرمایه‌داری» در منطقه‌ی خلیج نام برده می‌شود، اما این سرمایه‌داری هم‌چنان نظریه‌پردازی نشده است، و دانش‌پژوهی درباره‌ی منطقه‌ی خلیج هم‌چنان گرایش به تاکید بر جغرافیا و تاریخ خاص منطقه‌ای دارد، و از بحث‌های اقتصاد سیاسی کم‌تر سخن به میان می‌آید. به‌ویژه مفهوم طبقه، اغلب نادیده گرفته می‌شود، یا ولنگارانه با برچسب‌های نادقیق و نابجا مانند «تجار» و «نخبگان» ادغام و حذف می‌شود. رزی بشیر که در این زمینه تا حدودی استثناست خاطرنشان می‌کند که «رژیم‌های استبدادی شبه جزیره‌ی [عرب] خارج از سیاست طبقاتی و فرآیندهای اقتصادی جهانی شکل نگرفتند. برعکس، صورت‌بندی طبقاتی و جهت‌گیری‌های مسلط سرمایه‌داری برای تولید و حفظ قدرت در شبه‌جزیره نیز به اندازه‌ی کشورهای مناطق دیگر دخیل بوده - و هست.» [۳] معنای کامل این نکته‌ی انتقادی هنوز به‌طور کامل مورد بررسی قرار نگرفته است.

حفره‌ی خالی حول موضوع طبقه و سرمایه‌داری شاید میراث ادامه‌دار مدل استاندارد اقتصادی سیاسی منطقه‌ی خلیج، یعنی **نظریه‌ی دولت رانتی (RST)** [۴] باشد. نظریه‌ی دولت رانتی، همان‌گونه که از نامش پیداست، بر نقش رانت‌هایی که از صادرات سوخت‌های هیدروکربنی و دیگر مواد معدنی استخراج می‌شود تمرکز دارد و روابطی علی میان «این موهبت رایگان طبیعت» [۵] و ساختارهای سیاسی و اقتصادی موجود در مناطقی مانند منطقه‌ی خلیج ترسیم می‌کند. این نظریه به‌عنوان یکی از «رهاورهای مهمی که مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه برای علوم سیاسی به ارمغان آورده است» توصیف می‌شود [۶] و از زمان تدوین اولیه‌اش توسط حسین مهدوی، اقتصاددان ایرانی، در ۱۹۷۰ موضوع شرح و تفسیرهای متعددی قرار گرفته که در بیرون از خاورمیانه نیز بازتاب گسترده‌ای داشته است (برای مثال در مطالعات دولت‌های آفریقایی سرشار از مواد معدنی). گرچه نقدهایی هم به نظریه‌ی دولت رانتی وجود داشته است، اما این نظریه هم‌چنان چارچوب مسلط برای درک منطقه‌ی خلیج است. مفروضات اصلی این نظریه، هم‌چنان برداشت بسیاری از محققان را از قدرت سیاسی و اقتصادی در منطقه‌ی خلیج شکل می‌دهد، حتی اگر به صراحت بیان نشود. یکی از ادعاهای تحلیلی اصلی نظریه‌ی دولت رانتی، و موضوع نظری محوری این مقاله، به ماهیت قدرت دولتی و رابطه‌ی آن با ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر مربوط می‌شود. از این نظر، رشته‌ای ثابت در تمام

رویکردهای نظریه‌ی دولت رانتی جریان دارد: دسترسی به رانت نفت باعث **استقلال** چشم‌گیر دولت‌های خلیج (و در نتیجه خانواده‌های حاکم) از جامعه شده است که به دولت اجازه می‌دهد تا بر تمام گروه‌های اجتماعی دیگر مسلط شود و آن‌ها را شکل دهد. بنا به این دیدگاه، پادشاهی‌های منطقه‌ی خلیج، که به واسطه‌ی درآمدهای نفتی از محدودیت‌های مالیاتی و نیاز به حسابرسی و پاسخگویی به فشارهای اجتماعی رها شده‌اند، یک «دولت قوی» کهن‌الگویی را شکل داده‌اند که از ظرفیت‌های افزایش‌یافته‌ی ویژه‌ای برای «نفوذ در جامعه، تنظیم مناسبات اجتماعی، استخراج منابع، و تصاحب یا استفاده از منابع به روش‌های معین» برخوردار است. [۷] مطالعات آکادمیکی که بر این مبحث تکیه می‌کنند اهمیت و برجستگی طبقه به مثابه‌ی یک مقوله‌ی مفهومی را انکار می‌کنند. آن‌ها از سرمایه‌ی خصوصی تصویری ضعیف و توسعه‌نیافته ارائه می‌دهند، یا اهمیت نیروی کار را نادیده می‌گیرند یا آن را یک چالش نظارتی یا تدبیری می‌دانند؛ به این ترتیب، تمرکز تحلیلی به جای آن که بر نحوه‌ی استفاده‌ی خانواده‌ها و دولت‌های حاکم از رانت‌هایشان باشد بر بافتار نوسانات بازارهای جهانی نفت معطوف می‌شود.

هدف من در این مقاله درگیری انتقادی با این دیدگاه‌هاست. در بخش نخست، خوانشی جایگزین از مناسبات طبقه - دولت ارائه می‌دهم. من در این جا بر رویکردهای مارکسی و نقد اقتصاد سیاسی تکیه می‌کنم که فرایندهای شکل‌گیری طبقات و انباشت سرمایه را به مثابه‌ی فرایندهای «از درون مرتبط» به قدرت دولتی برجسته می‌سازند. منظور من از به‌کارگیری این شیوه این است که دولت و طبقه به مثابه مقوله‌های مجزا، گسسته یا تیپ‌های ایده‌آل وجود ندارند. بلکه دولت شکلی نهادی است که ماهیت قدرت طبقاتی در منطقه‌ی خلیج در آن تجسد می‌یابد. روابط میان طبقه و دولت بخشی از چگونگی شکل‌گیری هر دوی این مقولات است. بنابراین لازم است که هرگونه تفسیر دوگانه‌انگار از دولت و طبقه در منطقه‌ی خلیج را رد کنیم. راز قدرت دولتی در منطقه‌ی خلیج در **قدرت** طبقات سرمایه‌دار آن نهفته است و نه آن‌گونه ادعا می‌شود در ضعف آن‌ها.

بخش دوم این مقاله این مشاهدات نظری را از طریق ترسیم نقشه‌ی ساختار طبقاتی منطقه‌ی خلیج نشان می‌دهد. طبقاً در این جا امکان بررسی جامع الگوهای انباشت و ویژگی‌های هر یک از کشورهای شورای هم‌کاری خلیج وجود ندارد. بنابراین، صرفاً خطوطی کلی از چگونگی سازمان‌یابی طبقه‌ی سرمایه‌دار و کنترل سرمایه را در منطقه‌ی خلیج معاصر؛ مکان‌های اصلی انباشت این طبقه؛ روابط میان خانواده‌های حاکم، سرمایه‌ی خصوصی، و دولت؛ و دست‌آخر تمایل فزاینده‌ی سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج به گسترش در بیرون از مرزهای خود ارائه می‌دهم. در بخش سوم به روی دیگر سکه‌ی ساختار طبقاتی منطقه‌ی خلیج، مسئله‌ی کار، باز می‌گردم. روایت‌های استاندارد از اقتصاد سیاسی خلیج اغلب نیروی کار را حذف می‌کنند یا به حاشیه می‌برند. با این حال، هر دریافتی از چگونگی تشکیل سرمایه و دولت در منطقه‌ی خلیج باید

اتکای شدید آن به نیروی کار ناشهروند و مهاجر را در نظر بگیرد. سرانجام، برخی از نتایج را درباره‌ی این که همه‌ی این‌ها برای آینده‌ی منطقه‌ی خلیج چه معنایی می‌تواند داشته باشد مطرح می‌کنم.

چارچوب طبقه و دولت

استدلال اصلی نظریه دولت رانتی این است که رانت‌های پیش‌بینی‌پذیر و درازمدتی که دولت‌ها از صادرات نفت و دیگر مواد معدنی به دست می‌آورند به‌طور علی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به شیوه‌ای زیان‌بار شکل می‌دهند. [۸] این جریان‌های مالی الگوهای گزینشی‌ای از توسعه ایجاد کرده‌اند زیرا به دولت‌ها اجازه می‌دهند که با محدودیت‌های موثر اندکی خرج کنند. مهدوی این وضعیت را «دولت‌سالاری تصادفی» [۹] توصیف می‌کند. [۱۰] این تحقیق فهرستی بلندبالا و متنوع از اثرات منفی احتمالی را ارائه می‌کند از جمله: «ذهنیتی رانتی» که مشخصه‌ی آن انفعال سیاسی و فقدان روحیه‌ی کارسالاری در میان شهروندان است؛ شکل‌های استبدادی حکومت، که به واسطه‌ی غیاب مالیات‌ستانی و افزایش ظرفیت‌های سرکوبگرانه که از طریق رانت تامین می‌شود امکان‌پذیر شده است؛ گرایشی در دولت‌ها در صرف هزینه برای مصرف به جای ترغیب تنوع تولید صنعتی؛ و اقتصاد غیررقابتی که مشخصه‌ی آن توسعه‌ی ضعیف تخصص‌های شغلی و آموزشی است. [۱۱]

پیش از پرداختن به این که این قبیل روایت‌ها مقولاتی مانند طبقه و دولت را چگونه به تصویر می‌کشند، مهم است که به مفاهیم «جهانی» و «ملی» مستتر در چارچوب نظریه‌ی دولت رانتی توجه کنیم. رویکردهای نظریه‌ی دولت رانتی امر ملی را به مثابه‌ی «ظرفی بدیهی برای مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» [۱۲] درک می‌کنند — یک واحد سرزمینی مجزا که از نظر مکانی از امر جهانی متمایز است. از آن‌جا که امر ملی به‌عنوان مخزنی محصور از روابط اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، رویکردهای نظریه‌ی دولت رانتی بر عوامل ظاهراً تعیین‌کننده‌ی دخیل در داخل مرزهای ملی — یعنی وجود رانت‌های نفت — تمرکز می‌کنند که سپس الگوهای توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی را شکل می‌دهند. گرچه ممکن است این رانت‌ها ناشی از تعامل بین امر ملی و امر جهانی باشند، اما این کار به شیوه‌ای از بیرون تصور شده انجام می‌شود. امر جهانی «در بیرون» وجود دارد و حضورش در مرزهای دولت‌ملت پایان می‌یابد. معنای این حرف به لحاظ مفهومی این است که امر جهانی در واقع در آن‌چه در درون کشور رخ می‌دهد ناپدید می‌شود. این ضعفی جدی در روایت‌های استاندارد نظریه‌ی دولت رانتی است: موضوعاتی چون امپریالیسم و جنگ، سرشت انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، و رقابت‌ها و وابستگی‌های متقابل میان دولت‌ها هیچ دخلی به هرگونه رابطه‌ی توضیحی ماهیت دولت در منطقه‌ی خلیج و فراتر از آن ندارد. [۱۳] درعوض جغرافیای تصادفی نفت و رانت‌های هم‌بسته با آن بدل به امدادی غیبی می‌شود که شکل‌های دولت و قدرت را

تعیین می‌کند. اگر بخواهیم یک نمونه‌ی بارز بیاوریم، آیا می‌توان خصلت خودکامه‌ی دولت سعودی را بدون اشاره به رابطه‌ی دیرینه‌ی این کشور با قدرت ایالات متحده در طول دوره‌ی پس از جنگ و اتحادهای نظامی و سیاسی خاصی که در پیرامون آن پدید آمده است درک کرد؟

در سطحی انتزاعی‌تر، این روایت‌ها به‌طور تلویحی شکلی از «بت‌وارگی کالایی» را برای کاربست مفهوم مولد مارکس می‌پذیرند. [۱۴] این شکل‌الگوهای توسعه‌ی اجتماعی را از طریق حضور (یا غیاب) یک کالا — به مثابه‌ی — یک «چیز» و نه رابطه‌ی اجتماعی‌ای که آن کالا در آن گنجانده شده است توضیح می‌دهد. [۱۵] برای مثال، درک رابطه‌ی منطقه‌ی خلیج با بازار جهانی مستلزم فراتر رفتن از صرف مسئله‌ی نفت به منظور بررسی پویه‌های بنیادی پنهان سرمایه‌داری جهانی است که به نفت به‌عنوان یک کالا معنا بخشیده و آن را در بازتولید کل نظام تا این اندازه محوری ساخته است. این امر مسائل زیادی را پدید آورده از جمله، بین‌المللی‌شدن عمیق تولید در چند دهه‌ی گذشته، رشد عظیم بازارهای مالی، و شکل‌های مختلف دموکراسی و قدرت دولتی که در طول قرن بیستم در سطح جهانی ظهور کرده‌اند. [۱۶] همه‌ی این عوامل با اهمیت نفت و شکل دادن به سیاست نفتی در مقیاس جهانی هم‌پوشانی و تلاقی پیدا می‌کند. به‌طور خلاصه، این ویژگی‌های درون‌ماندگار سرمایه‌داری زمینه‌ساز شکل‌گیری کشورهای خلیج و صادرات هیدروکربنی آن‌ها در درون پیکربندی‌های متغیر اقتصاد سیاسی جهانی در قرن گذشته بوده است.

فراتر از پرسش‌های مربوط به امر ملی و جهانی، روایت‌های استاندارد نظریه‌ی دولت رانتی مناسبات دولت — طبقه در منطقه‌ی خلیج را چگونه مفهوم‌پردازی می‌کنند؟ به رغم تنوع رویکردهای نظریه‌ی دولت رانتی، چارچوب نظری زیربنایی این رویکردها عموماً بر دو مقوله‌ی تحلیلی اصلی استوار است: دولت و جامعه‌ی مدنی (که اغلب به «جامعه» خلاصه می‌شود) در چارچوب علوم سیاسی و جامعه‌شناسی وبری درک می‌شوند. براساس تعریف معروف وبر، دولت با انحصار خود بر «استفاده مشروع از زور» در یک قلمرو مشخص تعریف می‌شود [۱۷] و از نهادهای گوناگون سیاسی ساخته شده که کشور را اداره می‌کنند. از طرف دیگر جامعه‌ی مدنی شامل «نهادهای مستقل از دولت است که فعالیت‌های منضبط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را تسهیل می‌کنند». [۱۸] این دو تیپ ایده‌آل، دولت و جامعه‌ی مدنی، به مثابه‌ی مقوله‌های ناسازگار [۱۹] به تصویر کشیده می‌شوند؛ دولت عبارت است از پیکری خودمختار که دارای درجه‌ی بالایی از آزادی است، «یک قلمرو عمومی مجزا از قلمرو خصوصی جامعه‌ی مدنی». [۲۰]

فرض روش‌شناختی «جدایی» (یا استقلال) دولت برای رویکردهای نظریه‌ی دولت رانتی منطقه‌ی خلیج فرضی بنیادین است. در این چارچوب، به‌طور معمول مفهوم طبقه‌ی سرمایه‌دار از قلم انداخته می‌شود، یا در ذیل جامعه‌ی مدنی قرار می‌گیرد، یا به یکی از بازیگران اجتماعی متفاوت (مانند کسب‌وکار خصوصی) فروکاسته می‌شود. با این حال در روایت‌های نظریه‌ی دولت رانتی، به رغم ناپدید شدن طبقه به مثابه‌ی یک

مقوله، این دیدگاه تلویحاً وجود دارد که دولتی که تحت سلطه‌ی پادشاهی‌های حاکم است حوزه‌ای مجزا یا دوگانه است که از سرمایه جداست — سرمایه ضعیف و در نهایت در برابر قدرت وسیع پادشاهی‌ها ناتوان در نظر گرفته می‌شود.

آشکار است که بحث‌های علمی پیرامون نظریه‌ی دولت رانتی عمدتاً هرگونه پرسش‌گری انتقادی درباره‌ی این مفروضات بنیادین مرتبط با دولت و طبقه را نادیده می‌گیرند. این شکاف به رغم بحث‌های پرمایه‌ای که حول نظریه‌ی دولت در آثار گسترده‌تر اقتصاد سیاسی وجود دارد همچنان به قوت خود باقی است. دانش‌پژوهان بسیاری علیه دوگانه‌سازی دولت و طبقه به بحث پرداخته‌اند و در عوض دولت را شکلی اجتماعی می‌بینند که به واسطه‌ی تولید و بازتولید خود جامعه پدیدار می‌شود. [۲۱] بنابراین، دولت‌ها همواره «دولت‌های طبقاتی» هستند که برای حفظ ساختارهای موجود قدرت طبقاتی و میانجی‌گری تقابلی که به طرز اجتناب‌ناپذیر بین طبقات و در درون آن‌ها پدید می‌آید وارد عمل می‌شوند. [۲۲] با این که دولت ممکن است یک نهاد سیاسی مستقل به نظر برسد اما در واقع یک رابطه‌ی اجتماعی است که، به قول اولمن فیلسوف، «مجموعه‌ای از شکل‌های نهادی را می‌سازد که از طریق آن طبقه‌ی حاکم با بقیه‌ی جامعه ارتباط برقرار می‌کند.» [۲۳] رابطه‌ی طبقه‌ی حاکم با دولت بخشی از چیزی است که آن را به مثابه‌ی یک طبقه می‌سازد؛ دولت و طبقه یک‌دیگر را متقابلاً می‌سازند و تقویت می‌کنند. طبقه شرایط وجود دولت را فراهم می‌کند.

این برداشت از طبقه و دولت به مثابه‌ی اموری که سازنده‌ی یک‌دیگرند، توجه ما را به طبقه و سرمایه‌داری معطوف می‌کند و به ما کمک می‌کند تا از تقابل‌های دوتایی بین امر سیاسی و امر اقتصادی، امر خصوصی و امر عمومی، دولت و بازار، فراتر برویم. برای منطقه‌ی خلیج، موضوع کلیدی ردیابی این نکته است که انباشت سرمایه چگونه و کجا رخ می‌دهد. این امر مستلزم ترسیم الگوهای مالکیت و کنترل سرمایه، و رابطه‌ی آن‌ها با دولت و خانواده‌های حاکم است. مهم‌تر از همه، این واکاوی می‌بایست دقیقاً شکل‌های کار را درون این الگوهای انباشت قرار دهد. رابطه‌ی کار/سرمایه همچنان برای چگونگی رخ دادن انباشت سرمایه در همه‌ی جوامع سرمایه‌داری از جمله در منطقه‌ی خلیج، حیاتی است. بی‌شک، این بحث به این معنا نیست که نقش حیاتی درآمد نفت را در شکل‌دادن به مسیرهای سرمایه‌داری خلیج انکار کنیم. نکته این‌جاست که از نتیجه‌گیری‌های قطعی و علی صرفاً مبتنی بر در دسترس بودن رانت‌های نفتی فاصله بگیریم و دست به این واکاوی بزنیم که شکل‌های طبقه و دولت در منطقه‌ی خلیج، و نیز نهادی مانند دولت، که به مثابه‌ی شکل اجتماعی میانجی مناسبات قدرت طبقاتی عمل می‌کند چگونه شکل گرفتند. این روش‌ها از بت‌وارگی کالایی سنخ‌نمای رویکردهای نظریه دولت رانتی پرهیز می‌کنند و نفت را از

«خصلت رازآمیز» عاری می‌سازند، خصلت رازآمیزی که ناگزیر هنگامی قدم به عرصه می‌گذارد که این کالا از مناسبات اجتماعی‌ای که در آن قرار گرفته است کنده شده باشد.

شکل‌گیری طبقه‌ی سرمایه‌دار در منطقه‌ی خلیج

پس ماهیت طبقه‌ی سرمایه‌دار در منطقه‌ی خلیج چیست و کنترل سرمایه چگونه سازماندهی می‌شود؟ به‌رغم مسیرهای متمایز شکل‌گیری طبقات در هر یک از کشورهای شورای هم‌کاری خلیج، اشتراکات نیرومندی در نحوه‌ی تشکیل سرمایه وجود دارد. در دوره‌ی معاصر، یکی از راه‌های مفید برای ترسیم نقشه‌ی این تشکیل سرمایه، بررسی سه عرصه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی انباشت سرمایه در منطقه است: (۱) صنعت، تولید، و حمل‌ونقل. (۲) محیط ساخته‌شده‌ی شهری؛ و (۳) بازارهای مالی. این سه عرصه دربردارنده‌ی فعالیت‌های اصلی‌ای هستند که در آن‌ها سرمایه‌ی خصوصی منطقه‌ی خلیج به‌رغم تولید بالادستی هیدروکربن‌ها فعال است. همان‌طور که خواهیم دید، دولت نقش مهمی در حمایت از شرکت‌های خصوصی در این لحظه‌های انباشت بازی می‌کند. این‌ها تنها انواع فعالیت اقتصادی موجود در منطقه‌ی خلیج نیستند، اما در مجموع چگونگی تولید و گردش کالاهای گوناگون و هم‌چنین لحظات خاصی را که انباشت در آن‌ها رخ می‌دهد نشان می‌دهند.

نخستین عرصه، یعنی صنعت، تولید و حمل‌ونقل، طیف وسیعی از کالاهای مختلف را دربرمی‌گیرد. در بخش تولید، چهار محصول به‌طور قابل‌توجهی برجسته هستند: آلومینیوم، فولاد، سیمان و پتروشیمی. هر یک از این کالاهای به مواد خام اولیه‌ی تولید شده در بخش هیدروکربن‌ها، یعنی مواد اولیه شیمیایی و انرژی ارزان بستگی دارد. در دسترس بودن این مواد خام به کشورهای شورای هم‌کاری خلیج مزیتی نسبی در سطح جهانی بخشیده است. سرمایه‌گذاری مشترک میان شرکت‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی کوچک‌تر برای حمایت از رشد این صنایع ضروری بوده است. توسعه‌ی صنایع پتروشیمی و آلومینیوم، به‌ویژه، ارتباط تنگاتنگی با تغییر موقعیت منطقه‌ی خلیج در اقتصاد جهانی داشته که به طرزی فزاینده صادرات این محصولات به بازارهای چین و شرق آسیا را هدف قرار داده است.

علاوه بر این کالاهای مرتبط با هیدروکربن‌ها، یکی دیگر از فعالیت‌های صنعتی مهم، کشاورزی صنعتی است. اگرچه بخش تولیدات پایه‌ای کشاورزی منطقه‌ی خلیج به دلیل کمبود زمین‌های زراعی و منابع آبی محدود، بسیار کوچک است، این‌جا نیز حمایت دولتی برای رشد شرکت‌ها و کسب‌وکارهای بزرگ کشاورزی، به‌ویژه در عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی، بسیار مهم بوده است. [۲۴] شرکت‌های بزرگ مستقر در منطقه‌ی مانند ساوولا، المرای، الدهرا، و آمریکانا محصولات کشاورزی و مواد غذایی فرآوری‌شده تولید می‌کنند. در بسیاری از موارد، این شرکت‌ها عمیقاً در فعالیت‌های کسب‌وکارهای

کشاورزی در گستره‌ی خاورمیانه دخیل هستند. دولت‌های شورای هم‌کاری خلیج این گسترش فرامرزی را از طریق مفهوم «امنیت غذایی» توجیه می‌کنند و مشوق خرید زمین و سرمایه‌گذاری در بخش‌های دیگر زنجیره‌ی ارزش کشاورزی از طریق وام‌ها و موافقت‌نامه‌های دولتی با دولت‌های خارجی هستند.

حمل‌ونقل و لجستیک نیز به مولفه‌های کلیدی اقتصادهای منطقه‌ی خلیج تبدیل شده‌اند. [۲۵] بنادر و فرودگاه‌های منطقه، به‌ویژه در امارت دبی، نقشی محوری در گردش کالا و افراد در سرتاسر اقتصاد جهانی دارند. منطقه‌ی خلیج اکنون میزبان شلوغ‌ترین فرودگاه جهان، فرودگاه بین‌المللی دبی، است و خطوط هوایی متعلق به منطقه‌ی خلیج به بازیگران اصلی بازار جهانی هوانوردی تبدیل شده‌اند. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۶، خطوط هوایی امارات مستقر در دبی هم در حمل‌ونقل بین‌المللی مسافر و هم در حمل‌ونقل بار، در رتبه‌ی اول جهان قرار گرفت، و خطوط هوایی قطر رتبه‌ی ششم را در جابه‌جایی مسافران بین‌المللی و رتبه‌ی سوم در حمل‌ونقل بار را به خود اختصاص داد. در بخش دریایی، بندر **جبل‌علی** دبی در حال حاضر چهارمین بندر بزرگ کانتینری در سطح جهان است که مرکز حیاتی حمل‌ونقل کالا برای جابجایی کالاها را در خاورمیانه و آفریقا و نیز در مسیرهای تجاری گسترده‌تر شرق به غرب شکل می‌دهد. جبل‌علی توسط **دی‌بی‌ورد** [۲۶] اداره می‌شود، شرکتی متعلق به دولت دبی که اکنون سومین اپراتور بزرگ ترمینال‌های کانتینری در جهان است. سایر کشورهای خلیج، به‌ویژه عربستان سعودی و عمان، در حال توسعه ظرفیت‌های دریایی و فرودگاهی هستند. علاوه بر این زیرساخت حمل‌ونقل، چندین شرکت لجستیک بسیار بزرگ منطقه‌ی خلیج مدیریت گردش و جابه‌جایی کالا را در سراسر کشورهای شورای هم‌کاری خلیج و مناطق مجاور برعهده دارند.

بسیاری از کالاهای تولیدشده در این صنایع اساساً از طریق دومین عرصه‌ی اصلی انباشت یعنی **محیط ساخته‌شده‌ی شهری** به گردش در می‌آیند. در آثار گوناگون به‌طور گسترده به این نکته اشاره شده است که مقیاس شهری برای توسعه‌ی سرمایه‌داری خلیج در سال‌های اخیر امری اساسی بوده است. مراکز تجاری، برج‌ها، و بلوک‌های مسکونی جدید برجستگی چشم‌گیری دارند که برای سبقت گرفتن از یک‌دیگر از حیث اندازه و اسراف در رقابت‌اند. [۲۷] سیاست‌های دولتی مانند اعطای زمین، مقررات منطقه‌بندی، و شاید تخیلی‌ترین آن‌ها، آبادسازی نوارهای بزرگی از آب‌های خلیج، در تسهیل این پیشرفت‌ها مهم بوده است. [۲۸] این پروژه‌ها جریان ثابتی از کار ساخت‌وساز، و هم‌چنین تحکیم و تقویت خرده‌فروشی و سایر فعالیت‌های تجاری را ممکن می‌کنند. از این نظر، یک عنصر دیرینه در انباشت سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج، واردات و توزیع کالاهای خارجی — خودرو، غذا، فناوری، کالاهای اساسی مصرفی و غیره — بوده است که برای بازتولید زندگی اجتماعی در این فضاها ضروری هستند. این تجارت وارداتی عمدتاً از طریق یک سیستم نمایندگی و حق امتیاز، با میانجی‌گری دولت، سازماندهی می‌شود که معمولاً حق مجوز

انحصاری برای توزیع کالاهای مصرفی در منطقه‌ی خلیج را فراهم می‌کند. در برخی موارد، این حقوق به کشورهای همسایه نیز گسترش می‌یابد (مانند شرکت **ماجد الفطیم** در امارات متحده عربی که دارای حق انحصاری برند **کارفور** [۲۹] در سراسر خاورمیانه و آسیای مرکزی است). در سال‌های اخیر، یکی دیگر از جنبه‌های حیاتی برای محیط ساخته‌شده‌ی شهری مرکزیت شرکت‌های مخابراتی و فناوری مانند **اتصالات** (امارات متحده عربی)، **اوریدو** (قطر)، و **زین** (کویت) بوده است. این شرکت‌ها نقش برجسته‌ای در برنامه‌ریزی واقعی فضاها‌ی شهری در منطقه‌ی خلیج داشته‌اند، که شاید به بهترین وجه در مفهوم همه‌گیر «شهرهای هوشمند» تجسم می‌یابد که اینک در اغلب استراتژی‌های برنامه‌ریزی شهری منطقه‌ی خلیج دیده می‌شود. اگرچه این شرکت‌های مخابراتی تحت سلطه‌ی مالکیت دولتی هستند، اما تمایل دارند تا حدودی در فهرست بازارهای سهام منطقه‌ای وارد شوند. از طریق این مسیر، سرمایه‌ی خصوصی کشورهای خلیج عمیقاً در ساختارهای مالکیت آن‌ها ادغام شده است.

آخرین عرصه‌ی انباشت عرصه‌ی **بازارهای مالی** و نهادهای مرتبط با آن‌ها هستند که نقشی حیاتی در حرکت مازاد سرمایه درون و در میان گروه‌های مختلف شرکتی و فعالیت‌های اقتصادی دارند. بازارهای مالی هم برای صنعت و هم برای محیط ساخته‌شده {شهری}، عرصه‌ای ضروری است تا شرکت‌های منطقه‌ی خلیج از سرمایه‌های مازاد بیش‌تری استفاده کنند (برای مثال، از طریق وارد شدن در فهرست بازارهای سهام)، و همچنین برای گسترش بیش‌تر (بازارهای بدهی) وام بدهند. از نظر نهادی، بانک‌های داخلی در کشورهای منطقه‌ی خلیج مسلط هستند و این بانک‌ها معمولاً نمایانگر ساختارهای مالکیتی هستند که افراد و شرکت‌های خصوصی مستقر در خلیج و همچنین صندوق‌های دولتی و نمایندگان دولتی را شامل می‌شوند. علاوه بر این، در دهه‌ی گذشته شاهد رشد وزن موسسات مالی جدید مانند شرکت‌های سهام خصوصی، نهادهای مالی اسلامی و سایر انواع شرکت‌های مدیریت دارایی بوده‌ایم. همانند ساختارهای بانکداری سنتی، ترکیبی از سرمایه دولتی و خصوصی خلیج بر این شکل‌های جدید سرمایه مالی تسلط دارد.

الگوهای مالکیت و کنترل سرمایه که مشخصه‌ی این وجوه مختلف انباشت هستند کدامند؟ اگرچه ممکن است ده‌ها هزار کسب‌وکار و شرکت کوچک در هر یک از این بخش‌ها در سراسر منطقه‌ی خلیج درگیر باشند، ویژگی بارز همه‌ی کشورهای شورای همکاری خلیج وزن غالب تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌های بزرگ متنوع است که بر همه‌ی این فعالیت‌های اقتصادی تسلط دارند. ساختار این شرکت‌های خوشه‌ای [۳۰] مشخصاً به صورت شرکت‌های هلدینگ با شبکه‌ی پیچیده‌ای از شرکت‌های تابعه و ساختارهای مالکیت درهم‌تنیده شکل گرفته است که به‌طور هم‌زمان فعالیت‌های صنعتی و تولیدی، املاک و مستغلات، بازرگانی، خرده‌فروشی، مالی و غیره را دربرمی‌گیرد. آن‌ها معمولاً توسط خانواده‌های بانفوذ

(اغلب از طبقه‌ی بازرگانان قدیمی‌تر) یا توسط خود اعضای خانواده‌های حاکم کنترل می‌شوند. شرکت‌های دولتی ممکن است در برخی از بخش‌ها مانند پتروشیمی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، املاک و مستغلات، و بانکداری نقش غالب را ایفا کنند. با این حال، حتی در چنین مواردی، شرکت‌های خوشه‌ای خصوصی بزرگ معمولاً در هیئت‌مدیره‌ی این شرکت‌های دولتی حضور دارند یا در سرمایه‌گذاری‌های مشترک یا فعالیت‌های فرعی در انتهای زنجیره‌ی ارزش شرکت دارند. در همه‌ی موارد، سرمایه‌گذاری دولتی و انواع دیگر حمایت‌های دولتی برای رشد شرکت‌های خوشه‌ای ضروری بوده است.

خانواده‌های حاکم در این ساختار خوشه‌ای، عمیقاً با سه عرصه‌ی انباشت ذکر شده در بالا مرتبط هستند، و با کنترل شرکت‌های اصلی گروه‌هایی را در دست دارند که هسته‌ی اصلی طبقه‌ی سرمایه‌دار را از طریق آن‌ها تشکیل می‌دهند. به‌عنوان مثال، در مورد قطر، ۸۰ درصد از تمام شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار قطر (سی‌وشس شرکت از چهل‌وپنج شرکت) حداقل یک عضو از خانواده‌ی حاکم آل ثانی را در هیئت‌مدیره‌ی خود دارند. اکثریت قریب به اتفاق این افراد جایگاه خود را در هیئت‌مدیره **به صورت خصوصی** و نه به‌عنوان نمایندگان نهادهای دولتی اشغال می‌کنند. [۳۱] به همین ترتیب، حاکم دبی، محمد بن راشد آل مکتوم، به‌طور خصوصی مالک مجموعه‌ی سرسام‌آوری از بزرگترین شرکت‌ها در امارت است — از جمله ۲۰ درصد از سهام شرکت Du (شرکت ارتباطات یکپارچه امارات)، شرکت اصلی مخابراتی دبی. این الگوها در سراسر کشورهای شورای همکاری خلیج حکم‌فرماست، حتی در کویت که در آن خاندان حاکم از لحاظ تاریخی در فعالیت‌های تجاری خصوصی کم‌تر شرکت داشته‌است. [۳۲]

بنابراین، خانواده‌های حاکم منطقه‌ی خلیج، در حالی که آشکارا بر قدرت دولتی تسلط دارند، بخشی از خود طبقه‌ی سرمایه‌دار خلیج هستند، نه صرفاً منبع قدرت سیاسی. از این رو هیچ تفکیک سفت و سختی بین سرمایه و دولت وجود ندارد. بسیاری از افراد خانواده‌های حاکم در دستگاه دولتی مناصبی را در اختیار دارند و در عین حال در جهت منافع تجاری خصوصی خود عمل می‌کنند. آن‌ها هم‌زمان در هر دو جایگاه «خصوصی» و «عمومی» عمل می‌کنند. منطقه‌ی خلیج در بین کشورهای سرمایه‌داری یک ناهنجاری نیست. این گونه نیست که در کشورهای شورای همکاری خلیج یک طبقه‌ی سرمایه‌دار «ضعیف» در برابر «دولت قوی و مستقل» قرار گرفته باشد. بلکه دولت در منطقه‌ی خلیج شکلی نهادی است که قدرت و منافع یک طبقه‌ی سرمایه‌دار قدرت‌مند را بیان و وساطت می‌کند. این طبقه دربرگیرنده‌ی خانواده‌های حاکم اما گسترده‌تر از آن است. دولت در منطقه‌ی خلیج مانند همه‌ی جوامع سرمایه‌داری، یک **دولت طبقاتی** است، نه نهادی خنثی یا انگلی که از روابط اجتماعی تولید و انباشت جدا شده باشد یا با «فشار خود» جای بخش خصوصی را «تنگ کرده باشد».

بین‌المللی شدن سرمایه‌ی خلیج

جدا از مسائل مربوط به مالکیت و کنترل، یکی دیگر از ویژگی‌های مهم انباشت سرمایه در منطقه‌ی خلیج گسترش فرامرزی این شرکت‌های خوشه‌ای متنوع در دو دهه‌ی گذشته است. در یک سطح، این بین‌المللی‌سازی سرمایه در مقیاس خود شورای هم‌کاری خلیج قابل مشاهده است، از جمله سرمایه‌گذاری‌های کشورهای حاشیه‌ی خلیج در حوزه‌هایی مانند پتروشیمی، ساخت‌وساز و امور مالی؛ ایجاد شرکت‌های تابعه در کشورهای همسایه‌ی خلیج؛ مالکیت سهام فرامرزی در بازارهای سهام منطقه‌ای؛ و گنجاندن چندین کشور خلیج در حقوق کارگزاری یک شرکت خوشه‌ای واحد. این قبیل سرمایه‌گذاری‌های فرامرزی نشان می‌دهند که چگونه در مقیاس شورای هم‌کاری خلیج و حاشیه‌ی خلیج می‌توان مدارهای سرمایه را بیش از پیش با مالکیت سهام و هیئت‌مدیره‌هایی که تمایل به ادغام و دخیل کردن شرکت‌های خوشه‌ای از کشورهای مختلف خلیج دارند توضیح داد. پیشرفته‌ترین شرکت‌ها در این زمینه شرکت‌های سهامی خاص هستند که ساختارهای شرکتی آن‌ها عموماً از ملیت‌های مختلف منطقه‌ی خلیج تشکیل می‌شوند. این بین‌المللی شدن سرمایه‌ی خلیج در داخل شورای هم‌کاری خلیج به معنای کاهش رقابت‌های ملی در منطقه‌ی خلیج نیست. در حقیقت، این فرایندی به شدت سلسله‌مراتبی است که عمدتاً تحت سلطه‌ی یک محور سعودی-اماراتی است. با این حال، بین‌المللی شدن به این معنی است که شرکت‌های خوشه‌ای اصلی منطقه‌ی خلیج به‌طور فراینده، انباشت را فراتر از مرزهای بازارهای منفرد داخلی تصور می‌کنند.

علاوه بر این، این گونه فرآیندهای بین‌المللی‌سازی در سراسر خاورمیانه برجسته است. این ویژگی منطقه در طول دهه‌ی ۲۰۰۰ به طرز چشم‌گیری آشکار شد. جریان سرمایه‌ی خلیج شروع به دربرگرفتن بخش‌های کلیدی اقتصادی در سایر کشورهای عربی، شامل املاک و مستغلات و توسعه شهری، کسب‌وکارهای کشاورزی، مخابرات، خرده‌فروشی، لجستیک، بانکداری و امور مالی کرد.^[۳۳] این گسترش منطقه‌ای سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج به شدت به پذیرش بسته‌های تعدیل ساختاری از سوی بسیاری از کشورهای عربی طی دهه‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، و متعاقباً لیبرال‌سازی و باز شدن جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی منوط بوده است. سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج یکی از ذینفعان اصلی چرخش نئولیبرالی در سراسر خاورمیانه بود و به‌طور تنگاتنگی در مالکیت و کنترل سرمایه در سراسر منطقه دخیل شد.

بین‌المللی شدن سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج پرسش‌های مهمی را درباره‌ی فرآیندهای نئولیبرال انباشت سرمایه و صورت‌بندی طبقات در سایر نقاط خاورمیانه پیش می‌کشد. دقیقاً به این سبب که گروه‌های سرمایه‌دار خلیج به‌طور فزاینده‌ای در ساختارهای طبقاتی سایر کشورهای عربی، از جمله و مهم‌تر از همه در بخش بسیار استراتژیک بانکی و مالی، درگیر می‌شوند، لازم است به این امر توجه بیش‌تری داشته

باشیم که چگونه پویه‌های انباشت منطقه‌ی خلیج در حال شکل‌دادن به اقتصاد سیاسی در سطح وسیع‌تر منطقه {خاورمیانه} است. به علاوه، مفاهیمی مانند «بورژوازی ملی» نیز که در سنت‌های معینی از اقتصاد سیاسی رایج بوده‌اند نیاز به بازاندیشی دارند. برای مثال با نگاهی به مصر، توجه به این نکته اهمیت دارد که چگونه بومی شدن سرمایه‌ی خلیج در ساختارهای طبقاتی مصر، برداشت‌های ساده از یک بورژوازی «مصری» را در هم می‌ریزد. نمونه‌های زیادی برای این موضوع وجود دارد - بیش از یک‌پنجم شرکت‌های املاک و مستغلات موجود در فهرست بازار سهام مصر به سرمایه‌ی شورای هم‌کاری خلیج پیوند دارند. [۳۴] نزدیک به ۶۰ درصد از بانک‌های غیردولتی مصر به شورای هم‌کاری خلیج مرتبط هستند. [۳۵] و شرکت‌های منطقه‌ی خلیج عوامل اصلی در بخش کسب‌وکارهای کشاورزی مصر هستند. [۳۶] این سخن به معنای تایید مفهوم خلاف‌قاعده یا قلمروزدایی شده‌ی «سرمایه‌ی فراملی» یا انکار اهمیت مرزهای ملی نیست. با این حال، ضروری است بر پیامدهای نفوذ و تداخل متقابل و مالکیت فرامرزی بر درک ما از مفهوم طبقه در خاورمیانه عمیق‌تر تأمل کنیم.

در خود منطقه‌ی خلیج، این گرایش به بین‌المللی‌شدن چالش دیگری برای رویکردهای استاندارد نظریه‌ی دولت رانتی ایجاد می‌کند. درآمدهای نفتی به وضوح هم‌چنان مولفه‌ی اصلی نحوه‌ی تأمین بودجه دولت‌های خلیج و تعیین سطوح مخارج اجتماعی است. اما مفهوم «رانت نفت»، فعالیت‌های متنوع خارج از مرزها را که ایجادکننده‌ی جریان‌های مالی به سوی منطقه‌ی خلیج است به‌طور کامل توضیح نمی‌دهد - در واقع، از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو، کویت از سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی خود بیش از صادرات نفت درآمد کسب می‌کند. سود حاصل از کسب‌وکارهای خطرپذیر خارجی، شرکت‌های تابعه و سرمایه‌گذاری‌ها هم در خاورمیانه و هم در بازارهای سنتی غرب، اکنون بخش مهمی از ترازنامه‌های کلی بسیاری از بزرگ‌ترین شرکت‌های شورای هم‌کاری خلیج را تشکیل می‌دهد. با توجه به این که سرمایه‌ی خصوصی به طرز فزاینده به سوی انباشت در فضاهای خارج از بازار داخلی می‌رود، جریان‌های مالی ورودی لزوماً توسط خود دولت تسخیر نمی‌شوند. این که تا چه میزان این امر صادق است سوالی است تجربی که ممکن است به دلیل محدودیت داده‌ها به هیچ‌وجه نتوان پاسخی ساده به آن داد، اما بی‌شک توانایی به‌ظاهر قدرقدرت‌گونه‌ی دولت کشورهای خلیج برای «نفوذ در جامعه [و] تنظیم روابط اجتماعی» را مشروط و محدود می‌کند. [۳۷]

کار و شهروندی در منطقه‌ی خلیج

همتای جدایی‌ناپذیر توسعه‌ی سرمایه در منطقه‌ی خلیج راه‌های منحصر به فردی بوده که از طریق آن‌ها جریان‌های مداوم و گسترده‌ی مهاجرت نیروی کار را شکل داده‌اند. امروزه، ۴۸ درصد از جمعیت

۴۹ میلیونی منطقه‌ی خلیج را افرادی با ملیت غیرخلیجی تشکیل می‌دهند. این نسبت برای نیروی کار حتی از این هم بالاتر است، و از ۵۶ تا ۸۲ درصد جمعیت شاغل در عربستان سعودی، عمان، بحرین و کویت، تا حدود ۹۳ تا ۹۴ درصد در کشورهای قطر و امارات در نوسان است. [۳۸] اگر کل منطقه‌ی خلیج را در نظر بگیریم ۷۰ درصد از کل جمعیت شاغل را افراد غیرملی تشکیل می‌دهند. این رقم بالاترین نسبت کارگران مهاجر در هر کشور یا منطقه‌ای در جهان است. اکثریت قریب به اتفاق این کارگران مهاجر، حدود ۸۸ درصد، در بخش خصوصی منطقه‌ی خلیج کار می‌کنند. این ارقام به منطقه‌ی خلیج موقعیت متمایزی در جریان مهاجرت جهانی می‌دهد. در حقیقت، شورای هم‌کاری خلیج بیش از هر منطقه دیگری در جنوب جهانی میزبان مهاجران است و امارات متحده عربی و عربستان سعودی پس از ایالات متحده، دومین و سومین منبع ارسال حواله‌های پولی در جهان هستند. [۳۹]

به‌کارگیری و مدیریت کارگران مهاجر خلیج از طریق نظام بدنام **کفاله** انجام می‌شود، نوعی تمهید برای ویزای کار که مهاجر را به یک حامی (معروف به کفیل) متصل می‌کند. این نظام کارگران را از جست‌وجوی شغل جایگزین منع و از خروج آن‌ها از کشور بدون اجازه‌ی کارفرما جلوگیری می‌کند. [۴۰] نظام کفاله ابزار قدرت‌مندی برای انضباط کاری فراهم می‌سازد و سنگ بنای ماهیت خاص شهروندی در منطقه‌ی خلیج است. از آن‌جایی که دولت حق وارد کردن کارگر را برای کفیل تضمین کرده و متعاقباً کفیل مسئول نظارت و مدیریت کارگران می‌شود، این فرایند وضعیتی را ایجاد می‌کند که در آن شهروندان و شرکت‌های منطقه‌ی خلیج به کنترل روزانه‌ی نیروی کار غیرشهروند گمارده می‌شوند. در واقع، دولت قدرت کنترل نیروی کار مهاجر را به تک‌تک شهروندان و کسب‌وکارها واگذار می‌کند. [۴۱] این امر جریان‌های درآمدی پرمفعتی را برای شهروندان از طریق فروش مجوزهای کار فراهم می‌کند و شهروندان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به خودی‌خود و به شکل درونی‌شده دست به مهار و اعمال انضباط بر نیروی کار بزنند. [۴۲] این نوع واگذاری، آسیب‌پذیری مهاجران را در برابر خشونت، سوءاستفاده و شرایط بد کاری افزایش می‌دهد. هم‌چنین نوعی منطق امنیتی‌سازی را در بین شهروندان پخش و درونی می‌کند؛ شهروندان خصوصی به بازوی سیاست دولتی تبدیل می‌شوند. علاوه بر این، رقابت بین شهروندان بر سر دسترسی به حق کفیل شدن باعث ایجاد تقسیم‌بندی عمودی اجتماعی و تشویق وفاداری حرفه‌ای و سرسپردگی به خانواده حاکم می‌شود. [۴۳] به این ترتیب، ساختارهای نهادی حاکم بر مهاجرت در منطقه‌ی خلیج هم تجربه‌ی زیسته مهاجران و هم یکپارچگی اجتماعی خود شهروندان خلیج را شکل می‌دهد.

در بسیاری از نوشته‌ها این ساختارها با کار مقید [۴۴] یا «غیرآزاد» مقایسه شده‌اند. کارگران به کارفرمایان خاصی گره خورده‌اند، از جابه‌جایی بین مشاغل محروم هستند، به کرات گذرنامه‌شان گرفته می‌شود، و اغلب در ساختار بدهی‌های ناشی از خرید مجوزهای کار گرفتار می‌شوند. کارگران مهاجر هم‌چنین از تشکیل

اتحادیه، اعتصاب یا شرکت در هر نوع فعالیت سیاسی منع شده‌اند.[۴۵] کارگران مهاجر با دستمزد پایین اغلب جدا از جمعیت شهری در کمپ‌های کاری که به‌طور ویژه برای این امر طراحی شده نگه داشته می‌شوند، و از طریق وسایل حمل‌ونقلی که کارفرما فراهم می‌کند به محل کار و برعکس رفت‌وآمد می‌کنند. محدودیت‌های جابه‌جایی نیز از موانع اقتصادی ناشی می‌شوند و به شدت نژادی هستند، به‌طوری که محل اقامت کارگران آگاهانه دور از فضاهای شهروندی یا توریستی قرار دارد. گاهی این محدودیت‌ها به صورت قانونی به اجرا در می‌آیند. برای مثال، در سال ۲۰۱۱، مقامات قطری کارگران مرد مهاجر (عمدتاً آسیای جنوبی و درگیر در ساخت‌وساز) را از زندگی در مناطق مسکونی منع کردند. کارگران خانگی زن به‌ویژه در معرض محدودیت‌های رفت‌وآمد هستند، زیرا آن‌ها معمولاً با کارفرمای خود زندگی می‌کنند که ممکن است آن‌ها را از خروج از خانه منع کند و مورد آزار جسمی، روانی و جنسی قرار دهد.

کارفرمایان از طریق چنین سازوکارهای قدرت کنترل قابل‌توجهی بر شرایط زندگی و کار دارند. این امر خود را در دستمزدهای پایین، ساعات طولانی کار، و شرایط پرخطر و غیراستاندارد کار، به‌ویژه در بخش‌های اقتصادی مهم مانند ساخت‌وساز نشان می‌دهد. در بخش خصوصی که اکثر مهاجران در آن کار می‌کنند حداقل دستمزد وجود ندارد. تفاوت فاحشی بین دستمزد نیروی کار شهروند و غیرشهروند وجود دارد. اگر هزینه‌های غیردستمزدی مانند دسترسی به آموزش، بهداشت و مسکن را در نظر بگیریم، این تفاوت‌ها بارزتر هم می‌شود. در برخی از بخش‌ها، به‌ویژه کار خانگی، دستمزدها با اصالت ملی مهاجر مرتبط است. این استثمار با گفتمانی شدیداً نژادپرستانه همراه است که در انواع مختلفی از «تهدیدات» — امنیتی، جمعیتی، فرهنگی یا جنسی — بازتاب می‌یابد، که بنا به گفته‌ی مهاجران، جوامع منطقه‌ی خلیج علیه آنان اعمال می‌کنند.[۴۶]

بخش عمده‌ی بحث مهاجرت به منطقه‌ی خلیج بر نقض حقوق بشر و بدرفتاری با مهاجران تاکید می‌کند و دلایل این موارد را در سیاست‌گذاری ضعیف، عدم آگاهی از هنجارهای بین‌المللی، اقدامات آژانس‌های غیرقانون‌مند استخدام نیروی کار، یا نظارت قانونی ضعیف می‌داند. این بحث نقش حیاتی نظام‌مندی را که این ساختار کار در بازتولید سرمایه‌داری منطقه‌ی خلیج ایفا می‌کند نادیده می‌گیرد. این نقش در چندین سطح عمل می‌کند. اولاً، هرگونه تلاش برای بسیج کارگری یا اعتراض سیاسی می‌تواند از نظر قانونی با خاتمه‌ی کار و اخراج فوری روبه‌رو شود و برای اکثریت طبقات کارگر خلیج بی‌ثباتی دائمی به بار آورد. این امر بی‌واسطه سنگ بنای انباشت شرکت‌های خوشه‌ای فوق‌الذکر، به‌ویژه در بخش ساخت‌وساز و املاک و مستغلات، بوده است. از این منظر، برج‌های سربه‌فلک کشیده و پروژه‌های وسیع املاک و مستغلات در سراسر منطقه‌ی خلیج، مظهر مادی ابراستثمار هستند. آن‌ها صرفاً پیامدهای تصادفی درآمدهای ناشی از «دلارهای نفتی» بادآورده یا دیدگاه‌های دوراندیشانه و مدرنیستی حاکمان منطقه‌ی خلیج نیستند.

دوم، ماهیت مهاجرت به منطقه‌ی خلیج ایزاری منحصر به فرد برای این کشورها برای مقابله با وجوه بحران و رکود اقتصادی فراهم می‌کند. در چنین مواقعی، کریدورهای مهاجرت و حواله می‌توانند به مثابه کمربند انتقال بحران عمل کنند و به کشورهای خلیج این امکان را می‌دهند که ضربه‌ی خود را به لحاظ مکانی به مناطق فقیرتر بازار جهانی منتقل کنند. عربستان سعودی در حال حاضر یک مثال واضح از این موضوع است. در پی آغاز کاهش قیمت جهانی نفت از اواسط سال ۲۰۱۴، این کشور برنامه‌ی ریاضت اقتصادی و کاهش هزینه‌های دولت در پروژه‌های زیرساختی و ساختمانی بزرگ را آغاز کرد. گرچه این اقدامات به طرز چشم‌گیری بر رشد اقتصادی پادشاهی عربستان تأثیر گذاشت، اما پیامدهای اصلی آن را می‌بایست به واسطه‌ی ساختار طبقاتی خاصی که در این‌جا شرح داده شد درک کرد. زمانی که شرکت‌های سعودی پروژه‌های ساختمانی را تعطیل کردند، صدها هزار کارگر مهاجر شغل خود را از دست دادند. کارزارهای اخراج تحت حمایت دولت در همان زمان آغاز شد و میلیون‌ها کارگر مهاجر توسط پلیس و نیروهای امنیتی جمع‌آوری و اخراج شدند. تا پایان سال ۲۰۱۵، وزارت کشور اعلام کرد که بیش از ۱/۲ میلیون کارگر از ابتدای سال ۲۰۱۴ از کشور اخراج شده‌اند. [۴۷] در مارس ۲۰۱۷، دولت دومین کارزار اخراج را اعلام کرد که هدفش اخراج یک میلیون کارگر مهاجر دیگر بود که حدود ۱۰ درصد از نیروی کار رسمی غیرشهروند را تشکیل می‌داد. تا پایان ژوئیه‌ی ۲۰۱۷، در نتیجه‌ی بخشی از کمپین جدید بیش از ۶۰۰ هزار کارگر کشور را ترک کردند. [۴۸] اگر این روند ادامه یابد، می‌تواند پیامدهای عمیقی برای کشورهای صادرکننده نیروی کار، به‌ویژه در جنوب آسیا، داشته باشد که وجوه ارسالی {از کشورهای دیگر} بخش قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی‌شان را تشکیل می‌دهد و کارگران خارج از کشور عمدتاً در منطقه‌ی خلیج مستقر هستند.

در نهایت، و شاید مهم‌تر از همه، این ساختار طبقاتی در جهت جلوگیری از ظهور جنبش‌های کارگری بومی که می‌توانند قدرت سیاسی پادشاهی‌های خلیج را به چالش بکشند، عمل کرده است. در واقع، این دلیل اصلی شکل‌گیری و توسعه‌ی ساختار کار منطقه‌ی خلیج به شیوه‌ی کنونی است. [۴۹] اکثریت نیروی کار را کارگران مهاجری تشکیل می‌دهند که فاقد هرگونه حق سازماندهی جمعی هستند. تفاوت‌های بارز و به‌شدت نژادپرستانه‌ای میان کارگران مهاجر و شهروندان وجود دارد. در نتیجه، برخلاف کشورهای همسایه مانند عراق و ایران، شکل‌گیری و توسعه‌ی معاصر اتحادیه‌های کارگری یا هر شکل دیگری از مبارزات کارگری تا حد زیادی مسدود شده است. تنها استثناء در این قاعده کشور بحرین است [۵۰] که حد مشخصی از پرولتریزه شدن در میان شهروندان موجب ایجاد یک جنبش فعال اتحادیه‌ای و یک چپ سازمان‌یافته شده است. الگویی از حاکمیت فرقه‌گرا (یک پادشاهی سنی و جمعیت بزرگ شیعه) که آگاهانه توسط رهبران این کشور به آن دامن زده می‌شود، سرکوب چنین جنبش‌هایی را تسهیل کرده است.

هیچ‌یک از این‌ها به این معنی نیست که اتکای منطقه‌ی خلیج به کارگران مهاجر باعث تناقضات مهمی نشده است. از جمله‌ی مهم‌ترین این تناقض‌ها سطح بسیار بالای بیکاری جوانان شهروند به‌ویژه در عمان و عربستان سعودی است که بر اساس تخمین سازمان جهانی کار در سال ۲۰۱۶ به ترتیب ۵۰/۸ درصد و ۳۰/۱ درصد از جوانان آن‌ها بیکار بودند. [۵۱] برای رسیدگی به این معضل، برنامه‌های به‌اصطلاح خلیجی‌سازی به اجرا گذاشته شده است که سهمیه‌هایی را برای اشتغال اتباع کشور در بخش خصوصی تعیین می‌کند. هدف افزایش اشتغال شهروندان و در عین حال کاهش سهم اشتغال کارگران مهاجر در بخش‌های خاص است. اما این سیاست‌ها تا حد زیادی شکست خورده است. شهروندان تمایلی به پذیرش دستمزدهای پایین و شرایط بد کاری مهاجران ندارند و بخش خصوصی هم‌چنان تقریباً منحصراً به نیروی کار خارجی کم‌دستمزد وابسته است. هیچ راه‌حل قانونی برای این معضل بدون دگرگونی شدید نظم سیاسی وجود ندارد؛ با توجه به نیاز مداوم و قاعده‌مند به نیروی کار ارزان و بی‌ثبات در منطقه‌ی خلیج، تصور تغییر کیفی در وضعیت موجود دشوار است.

تناقضاتی چون سطوح بالای بیکاری شهروندان، قطبی‌شدن فزاینده‌ی ثروت، و تمرکز شدید قدرت در دست خانواده‌های حاکم عوامل مهمی بودند که به اعتراض‌های سیاسی در کشورهای عضو شورای هم‌کاری خلیج در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، به‌ویژه در عمان و بحرین، دامن زدند. این جنبش‌ها پیش‌آهنگ مبارزات اولیه هستند و شاهدی بر رد مدعای جمعیت‌های منفعل و سکون سیاسی منتسب به جوامع خلیج. سرکوب خشونت‌آمیز این مبارزات، که با مداخله‌ی هماهنگ شورای هم‌کاری خلیج و کشورهای حاشیه خلیج پشتیبانی شد، روی دیگر سکه‌ی اقتصاد سیاسی منطقه‌ی خلیج را به ما یادآور می‌شود - دستگاه دولتی به‌شدت امنیتی که در حال گسترش است و شامل نظارت دقیق بر مردم (شهروندان و مهاجران) و به‌کارگیری زور در صورت لزوم است.

نتیجه‌گیری

توجه دوباره به فرآیندهای شکل‌گیری طبقات و دولت در کشورهای شورای هم‌کاری خلیج نشان می‌دهد که چگونه سرمایه، کار و دولت یک‌دیگر را می‌سازند. این چشم‌انداز تمرکز ما را از مازادهای نفتی فی‌نفسه دور می‌کند، و این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه این درآمد‌ها توسعه‌ی طبقات سرمایه‌دار قدرت‌مند را، که همواره در زمره‌ی خانواده‌های حاکم درک شده‌اند، تقویت کرده است، طبقاتی که فعالیت‌هایشان بخش‌های متنوعی را در عرصه‌های مختلف انباشت دربرمی‌گیرد. تمرکز عظیم قدرت و ثروت در منطقه‌ی خلیج نشان از ظهور این طبقه و گسترش داخلی و بین‌المللی آن در دو دهه‌ی اخیر است. دولت‌های منطقه‌ی خلیج نقش مهمی در تقویت این شرایط انباشت سرمایه، پشتیبانی از فرصت‌های اقتصادی از

طریق سرمایه‌گذاری‌های مشترک و سایر شکل‌های حمایت ایفا کرده‌اند. از این نظر، دولت قابله‌ی شکل‌گیری طبقه‌ی سرمایه‌دار است، و رویکردهایی که «دولت قوی» را در مقابل «سرمایه‌ی ضعیف» قرار می‌دهند، این رابطه اساسی را نادیده می‌گیرند.

به علاوه، ویژگی خاص نیروی کار مهاجر در این پویه‌های انباشت سرمایه یک عامل اصلی است. برخلاف روایت‌های استاندارد اقتصاد سیاسی منطقه‌ی خلیج که از روابط سلطه و استثمار منتزع شده‌اند، شکل‌های کار اهمیت کمی‌تری از وجود مازادهای دلارهای نفتی در تشکیل سرمایه و دولت در منطقه‌ی خلیج ندارند. طبقات کارگر مهاجر مستقیماً ویژگی خاص فضاها‌ی شهری خلیج را در دهه‌های اخیر ایجاد کرده‌اند، که سنگ بنای تجمع شرکت‌های خوشه‌ای منطقه‌ی خلیج است. از نظر سیاسی، شکاف شهروند/غیرشهروند میانجی این اتکا به نیروی کار مهاجر است و برای قدرت طبقه‌ی حاکم در منطقه‌ی خلیج بنیادی است. وفاداری باعث مقید شدن شهروندان به خانواده‌های برجسته‌ی منطقه و ساختارهای دولتی می‌شود. در دوره‌های نابسامانی‌های اقتصادی، حاکمان خلیج و کسب‌وکارهای برجسته از بی‌ثباتی کار مهاجران به‌عنوان وسیله‌ای برای تأثیرگذاری بر انتقال مکانی بحران استفاده می‌کنند. این امر بار مشکلات جهانی را به دوش کشورهای صادرکننده‌ی نیروی کار می‌اندازد. به همه‌ی این دلایل، مهاجران در منطقه‌ی خلیج یکی از مهم‌ترین و مغفول‌ترین اجزای طبقات کارگر خاورمیانه را تشکیل می‌دهند.

این استدلال‌ها پیامدهای مهمی برای تفسیر کاهش قیمت جهانی نفت از اواسط سال ۲۰۱۴ و تأثیر احتمالی آن بر مسیرهای آینده‌ی اقتصاد سیاسی منطقه‌ی خلیج دارند. کاهش قیمت نفت، همراه با نرخ رشد پایین و کسری قابل‌توجه حساب جاری از سال ۲۰۱۶ به بعد، چالش‌های اقتصادی بزرگی را برای همه‌ی کشورهای شورای همکاری خلیج به وجود آورده است. در پاسخ، دولت‌های خلیج، به رهبری عربستان سعودی، مجموعه‌ای از اسناد «چشم‌انداز» را ارائه کردند که حاکی از ایجاد تنوع استراتژیک غیرنفتی است. در زمان نگارش این مقاله، این برنامه‌ها هنوز در مراحل اولیه هستند و مشخص نیست که از نظر سیاسی کدام مسیر را در پیش می‌گیرند، یا در واقع، سمت‌وسوی آینده‌ی قیمت نفت چه خواهد بود. با وجود این پیش‌بینی‌ناپذیری، هدف منطق اصلی مندرج در این استراتژی‌های جدید اقتصادی گسترش دامنه‌ی دسترسی به بازار است. این شامل فشار بی‌سابقه در جهت خصوصی‌سازی و مشارکت بخش‌های دولتی و خصوصی (PPP) [۵۲] در حوزه‌هایی مانند انرژی، آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل، و لجستیک و همچنین کاهش گسترده‌ی هزینه‌های اجتماعی است.

گرچه به نظر می‌رسد این برنامه‌های استراتژیک واکنش‌هایی ظاهراً «تکنوکرات» به رکود اقتصادی هستند، اما در واقع بیان دیگری از چگونگی تداوم اولویت‌بندی کشورهای خلیج برای پیش‌برد مرزهای انباشت سرمایه هستند. این طرح‌ها ممکن است عناصر مدل اجتماعی خلیج را بی‌ثبات کنند. آن‌ها

شهروندان فقیرتر و کارگران مهاجر را که پیش‌تر موجی از اخراج و وخامت شدید شرایط زندگی را تجربه کرده‌اند، تهدید می‌کنند. این استراتژی‌های اقتصادی جدید هم‌چنین ممکن است باعث ایجاد تمایز فزاینده درون طبقات سرمایه‌دار خلیج شوند. شواهد اولیه‌ی نرخ سود شرکت‌های موجود در فهرست بازارهای سهام کشورهای شورای همکاری خلیج تسلط فزاینده‌ی بزرگ‌ترین شرکت‌ها و تضعیف هم‌زمان سرمایه در مقیاس کوچک‌تر را تأیید می‌کنند. [۵۳] صرف‌نظر از این عدم قطعیت‌ها، منطق اساسی این طرح‌ها موید این دیدگاه است که دولت‌های خلیج نهادهای سیاسی مستقلی نیستند که از طریق سرمایه‌های بادآورده‌ی فراوان دلارهای نفتی بر جامعه سوار شده باشند، بلکه دولت‌هایی طبقاتی هستند که در جهت میانجی‌گری و بازتولید قدرت سرمایه عمل می‌کنند.

* این مقاله ترجمه‌ای است از فصل پنجم کتاب زیر:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

عنوان اصلی مقاله:

Rethinking Class and State in the Gulf Cooperation Council, by Adam Hanieh.

یادداشت‌ها

- [1]. Nelida Fuccaro, "Rethinking the History of Port Cities in the Gulf," in *The Persian Gulf in Modern Times: People, Ports, and History*, ed. L. Porter (New York: Palgrave-Macmillan, 2014).
- [2]. Ahmad Kanna, *Dubai: The City as Corporation* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2011); Pascal Menoret, *Joyriding in Riyadh: Oil, Urbanism, and Road Revolt in Saudi Arabia* (Cambridge: Cambridge University Press, 2014); Farah Al-Nakib, *Kuwait Transformed: A History of Oil and Urban Life* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2016); Johan Mathew, *Margins of the Market Trafficking and Capitalism across the Arabian Sea* (Berkeley: University of California Press, 2016).
- [3]. Rosie Bsheer "W(h)ither Arabian Peninsula Studies?" in *Handbook of Contemporary Middle East and North African History*, ed. Jens Hansen and Amal Ghazal (Oxford: Oxford University Press, 2017).
- [4]. Rentier State Theory
- [5]. Hossein Mahdavy, "The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran," in *Studies in the Economic History of the Middle East*, ed. M. Cook. (London: Oxford University Press, 1970), 429.

- [6]. Lisa Anderson, "The State in the Middle East and North Africa," *Comparative Politics* 20, no. 1 (October 1987): 9.
- [7]. Joel Migdal, *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988), 4.
- [8]. Mahdavy, "Patterns and Problems," 428.
- [9]. fortuitous étatism
- [10]. Mahdavy, "Patterns and Problems," 436.
- [11]. Hazem Beblawi and Giacomo Luciani, eds., *The Rentier State: Nation, State and the Integration of the Arab World* (London: Croom Helm, 1987); Theda Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," *Theory and Society* 11, no. 3 (1982): 46–82; M. Ross, "Does Oil Hinder Democracy?" *World Politics* 53, no. 3 (April 2001): 325–61.
- [12]. M. Goswami, "Rethinking the Modular Nation Form: Toward a Sociohistorical Conception of Nationalism," *Comparative Studies in Society and History* 44, no. 4 (2002): 794.
- [13]. See Robert Vitalis, *America's Kingdom: Mythmaking on the Saudi Oil Frontier* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2007); Timothy Mitchell, *Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil* (London: Verso, 2011); Adam Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies: The Gulf Cooperation Council and the Political Economy of the Contemporary Middle East* (Cambridge: Cambridge University Press, 2018); David Spiro, *The Hidden Hand of American Hegemony: Petrodollar Recycling and International Markets* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999).
- [14]. Karl Marx, *Capital* (London: Penguin, 1990), vol. 1, chapter 1, section 4, "The Fetishism of Commodities and its Secret," 163–77.

[۱۵]. من این بینش را از دیوید مک‌نلی وام گرفته‌ام.

"Staples Theory as Commodity Fetishism: Marx, Innis and Canadian Political Economy," *Studies in Political Economy* 6 (Autumn 1981): 35–64.

[16]. Mitchell, *Carbon Democracy*; Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*.

[17]. Max Weber, *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology* (Berkeley: University of California Press, 1978), 54–55.

[18]. Richard Norton, *Civil Society in the Middle East*, vol. 2 (Brill: Leiden, 2001), x.

[۱۹]. mutually exclusive، پیشامدهای ناسازگار، اصطلاحی در منطق و نظریه‌ی احتمالات است و به پیشامدهایی گفته می‌شود که اشتراکشان تهی است، به این معنی که رخدادن هم‌زمان آن‌ها محال است. -م.

- [20]. Hugo Radice, "The Developmental State under Global Neoliberalism," *Third World Quarterly* 29, no. 6 (2008): 1157.
- [21]. Derek Sayer, *The Violence of Abstraction: The Analytic Foundations of Historical Materialism* (Oxford: Basil Blackwell, 1987), 96–111.
- [22]. Neil Davidson, "The Necessity of Multiple Nation-States for Capital," *Rethinking Marxism: A Journal of Economics, Culture & Society* 24, no. 1 (2012): 26–46.
- [23]. Bertell Ollman, *Dance of the Dialectic: Steps in Marx's Method* (Urbana, IL: University of Illinois Press, 2003), 202.
- [24]. Toby Jones, *Desert Kingdom: How Oil and Water Forged Modern Saudi Arabia* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2010).
- [25]. Laleh Khalili, *Sinews of War and Trade: Shipping and Capitalism in the Arabian Peninsula* (London: Verso, 2020).
- [26]. DP World
- [27]. Yasser Elsheshtawy, *The Evolving Arab City: Tradition, Modernity and Urban Development* (Routledge: New York, 2008); Kanna, Dubai.
- [28]. Omar Shehabi and S. Suroor, "Unpacking 'Accumulation by Dispossession,' 'Fictitious Commodification,' and 'Fictitious Capital Formation': Tracing the Dynamics of Bahrain's Land Reclamation," *Antipode* 4, no. 1 (2015): 835–56.
- [29]. Carrefour
- [۳۰]. Conglomerate company. شرکت‌های خوشه‌ای یا کنگلومرا به ترکیبی از دو یا چند شرکت درگیر در کسب‌وکار کاملاً متفاوت می‌گویند، که تحت یک ساختار سازمانی، معمولاً مربوط به شرکت مادر فعالیت می‌کنند. در واقع شرکت‌های خوشه‌ای مجموعه‌های صنعتی یا تجارتي بزرگی هستند که از چند شرکت و واحد تولیدی در زمینه‌های مختلف تشکیل شده‌اند - م.
- [31]. Calculated by author from an analysis of Qatar Stock Exchange data.
- [32]. Jill Crystal, *Oil and Politics in the Gulf: Rulers and Merchants in Kuwait and Qatar* (Glasgow: Cambridge University Press, 1995).
- [33]. Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*.
- [34]. Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*, 157.
- [35]. Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*, 187.
- [36]. Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*, 136–38.
- [37]. Migdal, *Strong Societies and Weak States*, 5.

[38]. Gulf Labour Markets and Migration, “Percentage of Nationals and Non-nationals in Employed Population in GCC Countries,” <http://gulfmigration.eu/percentage-of-nationals-and-non-nationals-in-employed-population-in-gcc-countries-national-statistics-latest-year-or-period-available/>.

[39]. World Bank Group, “Migration and Remittances: Recent Developments and Outlook,” Migration and Development Brief, no. 31, April (Washington DC: World Bank, 2017), 4.

[40]. Mohammed Dito, “Kafala: Foundations of Migrant Exclusion in GCC Labour Markets,” in *Transit States: Labour, Migration and Citizenship in the Gulf*, ed. Abdulhadi Khalaf, Omar AlShehabi, and Adam Hanieh (London: Pluto, 2014).

[41]. A. N. Longva, *Walls Built on Sand: Migration, Exclusion and Society in Kuwait* (Boulder, CO: Westview, 1997), 100.

[42]. Dito, “Kafala”

[43]. Abdulhadi Khalaf, “The Politics of Migration,” in *Transit States: Labour, Migration and Citizenship in the Gulf*, ed. Abdulhadi Khalaf, Omar AlShehabi, and Adam Hanieh (London: Pluto, 2014).

[44]. bonded labor

[۴۵]. در بحرین و کویت، کارگران مهاجر مجاز به پیوستن به اتحادیه‌های موجود (اما نه تشکیل اتحادیه) هستند. با این حال، در عمل، بی‌میلی زیادی از سوی این اتحادیه‌ها برای عضوگیری یا اتحاد با کارگران مهاجر وجود دارد.

[46]. Michelle Buckley, “Construction Work, ‘Bachelor’ Builders and the Intersectional Politics of Urbanisation in Dubai,” in *Transit States: Labour, Migration and Citizenship in the Gulf*, ed. Abdulhadi Khalaf, Omar AlShehabi, and Adam Hanieh (London: Pluto, 2014).

[47]. Akhbar24, “al-dakhli: tarhil 1.2 milyun makhalif wa-mukhalafa” [Interior Ministry: Deportation of 1.2 Million Violators], Akhbar24, July 30, 2015, <https://akhbaar24.argaam.com/article/detail/227266/>.

[48]. R. Anderson, “Illegal Workers in Saudi Face Prison, SAR50,000 Fine as Crackdown Begins,” *Gulf News*, July 30, 2017, <http://gulfbusiness.com/illegal-workers-saudi-face-prison-sar50000-fine-crackdown-begins/>.

[49]. Vitalis, *America’s Kingdom*.

[50]. Abdulhadi Khalaf, “Labor Movements in Bahrain,” *MERIP Reports* 132 (1985):24–29.

[51]. These figures record the percentage of the labor force aged 15–24 out of work but actively seeking a job. World Development Indicators Database, databank.worldbank.org.

[52]. public-private partnerships

[53]. See Hanieh, *Money, Markets, and Monarchies*, ch. 7.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2Y2>



دلار نفتی و یک رویا

نوشته‌ی: آدام هنیه

ترجمه‌ی: خورشید سیادتی

هرگونه تغییر و واژگونی نئولیبرالیسم در خاورمیانه نیازمند به‌چالش کشیدن کشورهای قدرت‌مند حوزه‌ی خلیج است. ویژگی برجسته‌ی عملاً همه‌ی تحولات سیاسی در جهان عرب امروز معطوف به نقش محوری شش کشور عضو شورای هم‌کاری خلیج (GCC) یعنی عربستان سعودی، قطر، کویت، امارات متحده‌ی عربی، بحرین و عمان است. این دولت‌ها - به‌ویژه عربستان سعودی و قطر - از همان آغاز خیزش‌های عربی در اواخر سال ۲۰۱۰، در دامنه‌ای از اقدامات چشم‌گیر مالی، دیپلماتیک و نظامی دخالت داشتند و در مقام مهم‌ترین مجاری سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و اروپا در میان اعراب عمل می‌کنند و در تضعیف و کنترل سمت‌وسوی مبارزات در سراسر منطقه می‌کوشند.

سه کشور حوزه‌ی خلیج فارس - عربستان سعودی، عمان و مهم‌تر از همه، بحرین - اعتراضاتی بسیار گسترده را تجربه کردند که با سرکوب خشونت‌آمیز دولتی و ضمانت‌های بی‌سروصدای دولت‌های غربی از

تداوم حمایت از وضعیت موجود روبه‌رو شدند. پشتیبانی نامحدود غرب از کشورهای پادشاهی نفت‌خیز که متقابلاً در نقش اساسی خلیج در پشتیبانی از سیاست‌های ایالات متحده و اروپا در منطقه پاسخ می‌گیرد، پرده از الگوی منافع مشترک حاکم بر خاورمیانه‌ی امروز برمی‌دارد. این محور قدرت است که می‌بایست در هر فهمی از سیاست‌های خاورمیانه‌ی مدرن جایگاه محوری داشته باشد.

یکی از پیامدهای اهمیت نوظهور خلیج، همانا علاقه‌ی فزاینده‌ی بسیاری از چپ‌ها به ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خلیج است. این امر، گسستی خوشایند از گذشته است، چرا که خلیج توجه اندکی را خارج از دایره‌ی محدود متخصصان آکادمیک به خود جلب می‌کرد که آن‌ها نیز غالباً شیفته‌ی استعاره‌های شرق‌شناسان پیرامون زندگی ایللیاتی در شبه‌جزیره‌ی عربستان بودند. به هر حال، به‌رغم این دغدغه‌ی رو به گسترش، بسیاری از تحلیل‌ها پیرامون خلیج و نقش آن در منطقه هنوز بر نظریه‌های ساده‌گرایانه‌ی «دولت‌های رانتی» و عوامل مذهبی و قبیله‌ای و یا فرض ظهور فرقه‌گرایی استوار است و به کرات با حکایت‌های هولناک از انحطاط سلطنتی و ثروت بی‌حدوحساب پُر شده است.

این روایت‌های مرسوم که غالباً به‌صورت ناخودآگاه، بازتاب کلیشه‌های یافته‌شده در سراسر رسانه‌های شرکتی هستند فاقد شناختی عمیق از تغییرات گسترده در اقتصاد سیاسی کل منطقه هستند. درک چگونگی عملکرد این اقتصاد سیاسی منطقه‌ای و تغییرات آن در دهه‌های اخیر برای توضیح و تفسیر قدرت سیاسی رو به رشد خلیج ضروری است.

هم‌چون بسیاری از موارد دیگر در خاورمیانه‌ی امروزین موضوع اصلی در سرآغاز فهم این مسئله‌ی منطقه‌ای همانا پذیرش تقریباً فراگیر سیاست‌های نئولیبرالی توسط دولت‌های عربی از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد است. تأثیر این سیاست‌ها بر ساختارهای گوناگون طبقاتی و دولتی گوناگون در سطح ملی به‌خوبی مستند شده است. با این حال، چیزی که کمتر می‌دانیم این است که چنین سیاست‌هایی به‌صورت هم‌زمان برای بازیکربندی الگوهای انباشت در مقیاس منطقه‌ای اجرا شدند. به‌طور مشخص، دگرگونی نئولیبرال هم‌گام با بین‌المللی‌سازی سرمایه‌ی خلیج به‌وقوع پیوست.

سرمایه‌گذاران خلیج که از مزادهای نفت در سراسر دهه‌ی نخست سال ۲۰۰۰ باد در غنغب انداخته بودند، کوشیدند تا در بازارهای همسایه گسترش یابند. از آن‌جایی که زمین‌های کشاورزی و مناطق روستایی، صنایع، بنادر، مخابرات و مؤسسات مالی به تاراج رفت و کشورهای عربی به روی سرمایه‌گذاران خارجی گشوده شدند، سرمایه‌ی مستقر در خلیج، به‌عنوان یکی از ذی‌نفعان اصلی آزادسازی، دامنه‌ی دسترسی خود را در سراسر منطقه گسترش داد.

ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اعلام شده توسط سرمایه‌گذاران عرب خلیج در کشورهای حوزه‌ی مدیترانه در سراسر دوره‌ی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ از هر منطقه‌ی دیگری فراتر رفت. بیش از ۶۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های خلیج در حوزه‌ی مدیترانه به اردن، لبنان، مصر، فلسطین و سوریه سرازیر شد و ارزش سرمایه‌گذاری‌های خلیج در این پنج کشور، بیش از سه برابر سرمایه‌گذاری‌های اتحادیه‌ی اروپا و دوازده برابر آمریکای شمالی بود. با این که سرعت این جریان‌های سرمایه‌گذاری در پی بحران اقتصادی جهانی کاهش یافت، کماکان خلیج بزرگ‌ترین ارزش کل پروژه‌های سرمایه‌گذاری اعلام‌شده در مصر، لبنان، اردن، فلسطین، لیبی و تونس را طی دوره‌ی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ در اختیار داشت. به‌علاوه، این ارقام به‌شکل چشم‌گیری میزان مداخله‌ی خلیج در اقتصادهای همسایه را کم‌تر از واقعیت موجود نشان می‌دهد، چرا که این آمار شامل به‌اصطلاح سرمایه‌گذاری‌های غیرمستقیم [سرمایه‌گذاری در سهام و خرید اوراق بهادار] در بازارهای سهام منطقه و یا وام‌های دوجانبه‌ی مستقیم و کمک‌های ارائه شده به دولت‌ها نیست.

بررسی تأثیرات این جریان‌های سرمایه‌ی مستلزم آن است که در هر نوع ارزیابی نئولیبرالیسم در جهان عرب گنجانده شود. تجدید ساختار چشم‌گیر مناسبات طبقاتی که به‌صورت پیاپی با اصلاحات نئولیبرال به‌وقوع پیوست نه تنها طبقات سرمایه‌دار ملی را که از حمایت دولت‌های خودکامه برخوردار بودند غنی کرد، بلکه در جهت تقویت موقعیت کشورهای حوزه‌ی خلیج در نظم منطقه‌ای گسترده‌تر نیز عمل کرد. سرمایه‌ی خلیج تا گستره‌ی عمیقی در ساختارهای طبقاتی ملی نهادینه شده و بر بسیاری از بخش‌های اقتصادی اصلی جهان عرب تسلط یافته است. به همین دلیل نمی‌بایست خاورمیانه را به مثابه توده‌ای محدود از دولت‌های قائم به ذات محدودی در نظر گرفت که در آن، بخش ملی کاملاً از بخش بین‌المللی جدا شده است.

این ویژگی بارز آن چیزی است که به‌عنوان «ناسیونالیسم روش‌مندانه» توصیف شده است، نوعی اولویت قائل شدن برای فضای ملی به‌عنوان دیدگاه مسلطی که از آن پدیده‌های اجتماعی تفسیر می‌شوند. مشکل اصلی این رویکرد این است که مناسبات اجتماعی مرتب و منظم در مرزهای ملی محصور نشدند؛ جریان‌های سرمایه و کار و چارچوب‌های مختلف سیاست‌گذاری که میانجی آن‌ها هستند، موجب می‌شوند که فضاهاى مختلف، درون کلیتی که از هر دولتی فراتر می‌رود، در هم تنیده شوند. بی‌گمان، مرزهای ملی هنوز نقش مهمی مانند گذشته ایفا می‌کنند، اما مناسبات اجتماعی که ما عادت کرده‌ایم درون «مرزهای ملی» ببینیم می‌بایست به معنای واقعی کلمه در حکم بخشی جدایی‌ناپذیر از کلیت فراملی و منطقه‌ای تلقی شود.

قطبی‌سازی منطقه‌ای و توسعه‌ی ناموزون

این چشم‌انداز یک ویژگی برجسته‌ی جهان عرب معاصر را نشان می‌دهد: گسترش مداوم ناموزونی در اقتصاد سیاسی منطقه‌ای که به شدیدترین وجهی در قطبی‌سازی قدرت و ثروت بین خلیج و مابقی جهان عرب، بروز پیدا کرده است. به‌رغم ترکیدن ابتدایی حساب‌های بخش مستغلات در شهرهایی نظیر دبی، کشورهای خلیج از بحران جهانی ۲۰۰۹ - ۲۰۰۸ جان سالم به در بردند و از آن زمان به انباشت ذخایر روبه‌رشد سرمایه‌ی مازاد در کنار افزایش مجدد قیمت هیدروکربن‌ها از سال ۲۰۱۰ به بعد ادامه داده‌اند.

از سوی دیگر، رکود مداوم بازارهای جهانی - به‌ویژه در ارتباط با مهم‌ترین شریک تجاری منطقه، یعنی اتحادیه‌ی اروپا - و بحران‌های سیاسی و اجتماعی که کشورهای نظیر مصر، تونس و سوریه را عذاب می‌دهد سلسله‌مراتب منطقه‌ای را شدت بخشیده‌اند. این مسیرهای مختلف به ما یادآوری می‌کند که بحران‌ها هرگز به‌صورت یک‌سان احساس نمی‌شوند و فقدان چالش‌های سیاسی غالباً برای کسانی که در مناصب مختلف قدرت هستند نوعی موهبت است.

شاخص‌های آماری بسیاری از این تباین فزاینده وجود دارد. بر اساس گزارش اخیر موسسه مالی بین‌المللی (IMF) نهاد اصلی بزرگترین بانک‌ها و مؤسسات مالی جهان، دارایی‌های خالص خارجی (دارایی‌های ناخالص خارجی بدون بدهی خارجی) کشورهای شورای هم‌کاری خلیج از ۸۷۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ به ۱/۷۹ تریلیون دلار در پایان سال ۲۰۱۲ افزایش یافت. پیش‌بینی شده است که تا پایان سال ۲۰۱۳ این رقم به بیش از ۲ تریلیون دلار برسد که رقمی معادل بیش از ۱۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی خلیج است. در عین حال، خالص دارایی‌های خارجی مصر، سوریه، اردن، لبنان، تونس و مراکش از مازاد ۲۰/۴ میلیارد دلار به کسری ۲۴/۳ میلیارد دلار سقوط کرده است.

همین تفاوت‌ها در مانده حساب‌های جاری نیز دیده شده است. تخمین زده شد که در سال ۲۰۱۲، شش کشور شورای هم‌کاری خلیج حدود ۴۰۰ میلیارد دلار مازاد کل حساب جاری را در دست داشتند که بیش از دو برابر میانگین سالیانه‌ی آن‌ها از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ بوده است (و نکته‌ی روشن‌گرانه این که این مازاد، بیش از دو برابر مازاد کل حساب جاری چین در سال ۲۰۱۲ است). در حالی که مازادهای خلیج به این درجات بی‌سابقه رسیده بود، مابقی کشورهای عربی ترازنامه‌ی مالی خود را با سقوط خطرناکی رویت کردند. مجموع تراز حساب جاری مصر، سوریه، اردن، لبنان، تونس و مراکش در سال ۲۰۱۲ به کسری ۳۵ میلیارد دلاری رسید که بیش از سه برابر میانگین کسری در دوره‌ی ۲۰۱۰ - ۲۰۰۶ بود.

برخلاف باورهای غلط و رایج، ذخایر عظیم سرمایه در خلیج صرفاً در اختیار موسسات دولتی یا صندوق‌های ثروت ملی (SWFs) قرار ندارد. **فایننشال تایمز** در اواسط سال ۲۰۱۳ گزارشی ارائه کرد که سطح ثروت بانک‌های شورای همکاری خلیج، شرکت‌های خصوصی و ثروت‌مندترین افراد و خانواده‌ها به ۳ تریلیون دلار رسیده است، رقمی که شامل ثروت صندوق ثروت ملی نمی‌شود. ثروت بخش خصوصی خلیج در خلال سال گذشته ۷ درصد رشد کرد و اکنون در سطح ۱۰ درصد بالاتر از سال ۲۰۰۷ - اوج سال‌های رونق قبل از رکود جهانی - قرار دارد. یکی از شاخص‌های قابل توجه این موضوع نسبت خانواده‌های میلیونر خلیج است. بر اساس گزارش اخیر گروه مشورتی بوستون، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج از منظر گستردگی نسبت خانواده‌های میلیونر در سطح جهانی، پنج رتبه از یازده رتبه‌ی نخست را به خود اختصاص داده‌اند و قطر بسیار کوچک در رتبه‌ی اول جهان (۱۴/۳ درصد از خانواده‌ها) قرار دارد.

البته این ثروت به‌شيوه‌ی منصفانه در سرتاسر شورای همکاری خلیج توزیع نمی‌شود و مهم‌تر از همه، این ارقام حضور میلیون‌ها کارگر مهاجر نیمه‌وقت و با دستمزد ناچیز که اکثریت قریب به اتفاق نیروی کار خلیج را تشکیل می‌دهند نادیده می‌گیرد. در واقعیت امر، یکی از دلایل اصلی قطبی شدن ثروت در جهان عرب موقعیت این کارگران در خلیج است. در مواجهه با بحران ۲۰۰۸ الی ۲۰۰۹ و فروپاشی رونق املاک و مستغلات در دبی و دیگر مناطق، کشورهای خلیج توانستند از اتکای شدید خود به نیروی کار مهاجر موقت - یعنی معادل حداقل نیمی از نیروی کار در همه‌ی کشورهای شورای همکاری خلیج - استفاده کنند تا بتوانند بدترین تأثیرات بحران را بر سر کشورهای همسایه خالی کنند که نیروی کار به‌راحتی اخراج پذیر و بسیار قابل استثمار خود را در اختیار این منطقه قرار دادند.

هنگامی که استخدام کارگران جدید در پی بحران، کاهش چشم‌گیری یافت، هزاران کارگر مهاجر موقت از خلیج به خانه فرستاده شدند. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ آمار خروج کارگران هندی از امارات متحده عربی ۶۲/۷ درصد، بحرین ۴۵ درصد و قطر، ۴۴ درصد سقوط کرد. در مورد بنگلادش، تعداد کارگرانی که به عربستان سعودی و امارات متحده عربی (یعنی مقصد بیش از ۶۰ درصد کارگران خارج از کشور بنگلادشی) سفر می‌کنند به ترتیب در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ به میزان ۸۹ درصد و ۳۸ درصد کاهش یافت. در مورد پاکستان، تعداد کارگران ثبت‌نام شده‌ی خارج از کشور در خلیج نیز به شدت کاهش یافت - برای کارگرانی که با هدف کار به امارات می‌روند (بزرگ‌ترین مقصد کارگران پاکستانی خارج از کشور) - با کاهش ۳۶ درصدی، قطر ۶۰ درصد و کویت ۷۵ درصد در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ همراه بوده است. در جهان عرب یکی از نشانه‌های

توانایی خلیج در جابه‌جایی اثرات بحران به محیط پیرامونی‌اش در کاهش انتقال کارگران به یمن (کاهش ۱۷/۷ درصدی) و اردن (۵/۲ درصد) در خلال سال ۲۰۰۹ مشهود شد.

این ارقام در تایید شیوه‌ای است که واکنش ساختارهای طبقاتی زیربنای سرمایه‌داری خلیج به بحران جهانی شکل داده شد. برخلاف سایر کشورهای منطقه که در داخل مرزهای خود می‌بایست با فشارهای فزاینده‌ی بیکاری و کسادِ بازارهای صادراتی دست‌وپنجه نرم کنند، کشورهای حاشیه‌ی خلیج توانستند بدترین اثرات بحران را به کشورهای مجاور منتقل کنند که خطوط عرضه‌ی نیروی کارِ موقت و عظیمی را فراهم کرده بود و طبقات در خلیج را شکل می‌داد. این انعطاف‌پذیری بازار کار نشانه‌ای از آرمان‌شهرزدایی از ابرسرمایه‌داری بود که در پس تصویر درخشان خلیج به‌مثابه زمین بازی ابرثروت‌مندان پنهان شده است.

پرسش سیاسی

جایگاه محوری کشورهای خلیج در ساختار قدرت امپریالیستی، بدون شک، روکش کردن این الگوهای منطقه‌ای است. با تثبیت کامل سرمایه‌داری جهانی متکی بر نفت در پی جنگ جهانی دوم، خلیج آگاهانه به‌عنوان ستون اصلی درون بنای سلطه‌ی ایالات متحده که در آن دوره به وجود آمده بود ادغام شد. دو ویژگی مهم سرمایه‌داری معاصر - روند بین‌المللی شدن و مالیه‌شدن سرمایه - به صادرات کالا و مازاد مالی خلیج، وزن استراتژیک عظیمی در اقتصاد سیاسی جهانی بخشید. بر مبنای این دلایل، در قرن بیست و یکم کنترل و تسلط بر خاورمیانه هدف اساسی قدرت‌های غربی باقی مانده است. ایالات متحده، بریتانیا و سایر کشورها در ازای ضمانت مستمر جریان بی‌وقفه‌ی هیدروکربن‌ها با قیمت مناسب به بازار جهانی و هدایت مجدد مازاد دلارهای نفتی به بازارهای مالی غرب (از همه مهم‌تر خزانه‌داری ایالات متحده)، حمایت‌های نظامی و سیاسی بی‌چون و چرایی به پادشاهی‌های خلیج ارائه کردند.

این ویژگی‌های رابطه با خلیج در زمره‌ی نگرانی‌های اصلی امروزین، خاصه در زمینه‌ی رشد رقباى بالقوه نزد قدرت ایالات متحده باقی مانده است. اتکای این قدرت‌های نوظهور به نفت خلیج (و نیز گاز و پتروشیمی) به معنای آن است که امروزه تسلط ایالات متحده بر منطقه اهمیت به مراتب بیش‌تری پیدا می‌کند. به‌عنوان مثال، هند در ژوئیه‌ی ۲۰۱۳، ۴۴ درصد نفت خامش را از عربستان سعودی، کویت، قطر و امارات وارد کرد که این رقم بالاتر از ۳۶ درصد ۲۰۱۱ بود. اکنون چین برای یک‌چهارم وارداتش به کشورهای حاشیه‌ی خلیج متکی است، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۷، ۲۱ درصد بود. در حالی که وابستگی‌های متقابلی که بین اقتصاد ایالات متحده و چین وجود دارد به این معنا است که نمی‌توان صرفاً روابط آن‌ها را به

رابطه‌ی رقابت‌تقلیل داد، اما با این وجود، سلطه‌ی مستمر ایالات متحده بر خاورمیانه، در صورت نیاز، منبع بالقوه‌ی قدرت‌مندی از نفوذ را به آن اعطا می‌کند.

هم‌چنین خلیج به‌عنوان یک بازار عمده برای کشورهای غربی، به‌ویژه فروش تسلیحات و قراردادهای مختلف ساخت‌وساز و بخش مهندسی، اهمیتی حیاتی دارد. در سال ۲۰۱۱ فروش جهانی تسلیحات ایالات متحده سه برابر شد و به رقم ۶۶/۳ میلیارد دلار رسید، رکودی بالا که بیش از سه‌چهارم بازار جنگ‌افزارهای جهان را به خود اختصاص می‌داد. دلیل اصلی چنین جهشی در فروش کاملاً به وجود کشورهای حاشیه‌ی خلیج مربوط می‌شود، چرا که با امضای قرارداد عظیم عربستان سعودی برای خرید ۳۳/۴ میلیارد دلار تسلیحات از ایالات متحده - که آن را بزرگ‌ترین مشتری ایالات متحده در جهان (۹۹ درصد خرید تسلیحات عربستان از آمریکا بود) رده‌بندی کرد. در همان سال امارات متحده عربی رتبه‌ی سوم خرید از ایالات متحده (۴/۵ میلیارد دلار) را به خود اختصاص داد. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ عربستان سعودی رتبه‌ی نخست خرید تسلیحات جهانی به‌نسبت تمامی کشورهای جنوب جهانی را دارد که بیش از یک‌چهارم کل توافق‌نامه‌های انتقال تسلیحات در این چهار سال بود.

آمریکا تنها کشور غربی نیست که از این بازارِ سترگ تسلیحات سود می‌برد. روزنامه‌های آلمان در اوت ۲۰۱۳ گزارش دادند که فروش نظامی این کشور به خلیج و به‌صورت عمده قطر در آن سال به‌سطوح بی‌سابقه‌ای رسید. هم‌چنین بریتانیا به‌دلیل بازار فروش خود در زمینه‌ی تجهیزات کنترل جمعیت، اسلحه و مهمات به بحرین، آن هم در حالی که پادشاهی این کشور سرگرم سرکوب شدید اعتراضات داخلی بود، مورد انتقاد شدید قرار گرفته بود.

بندِ نافی که کشورهای خلیج را به قدرت غرب پیوند می‌دهد از دگرگونی نئولیبرالی منطقه که پیش‌تر در بالا مورد بحث قرار گرفت جدا نیست؛ هر دو نشان‌دهنده‌ی شیوه‌های متفاوتی از راه(های) گنجانده‌شدن خاورمیانه در بازار جهانی هستند. سهم خلیج در حفظ رابطه‌ی خود با امپریالیسم و تداوم توسعه‌ی ناهم‌گون و ترکیبی منطقه پیامدهای سیاسی بنیادینی را به‌همراه دارد. به همین دلیل است که کشورهای اصلی شورای همکاری خلیج - به‌ویژه عربستان سعودی، قطر، کویت و امارات متحده عربی - نقش بسیار تهاجمی‌تری را در تلاش برای هدایت نتایج شورش‌هایی که جهان عرب را در سه سال گذشته به لرزه درآورده است ایفا کرده‌اند.

منافع غرب در منطقه در حال حاضر عمدتاً از طریق کشورهای حاشیه‌ی خلیج، هم به لحاظ سیاسی و هم از منظر اقتصادی مطرح می‌شود. این بدان معنا نیست که هیچ رقابت یا دیدگاه‌های متفاوتی بین کشورهای

خلیج و کشورهای غربی یا درون خود خلیج وجود ندارد، اما این رقابت‌ها را باید در چارچوب منافع مشترکی قرار داد که جایگاه خلیج را در راس سلسله مراتب منطقه‌ای در حکم نتیجه‌ی همان فرآیندهایی به رسمیت می‌شناسد که در وهله‌ی نخست، شرایط را برای خیزش‌های توده‌ای ایجاد کرده است.

مصر و سوریه

به‌وضوح می‌توان این پویاها را در مصر و سوریه دید. در هر دو کشور شورش علیه رژیم‌های استبدادی ریشه‌های یک‌سانی دارد؛ سلب مالکیت و محرومیت اکثریت توده‌ی مردم که نتیجه‌ی اصلاحات نئولیبرالی است و ثروت‌مندشدن قشر کوچکی از نخبگان که ارتباط نزدیکی با رژیم‌های مستبد دارند تحت تأثیر یک بحران جهانی و به‌صورتی قابل‌توجه، قطبی شدن ثروت و قدرت را عمیق‌تر کرد.

کشورهای خلیج از زمان برکناری حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ با هدف تلاش در جهت خاموش کردن دامنه‌ی تغییرات سیاسی و اقتصادی نقشی راهبردی در مصر ایفا کردند. در مرحله‌ی نخست، این امر با حمایت سرسختانه و ناشیانه‌ی قطر از اخوان‌المسلمین (MB) صورت گرفت که رهبری آن تلاش کرد تا در همان مسیر نئولیبرالی رژیم مبارک پیش رود و اعتصابات، تظاهرات و سایر بسیج توده‌های مردمی را غیرقانونی اعلام کرد. در مرحله‌ی دوم، پس از سرنگونی اخوان‌المسلمین توسط ارتش مصر در میانه‌ی سال ۲۰۱۳، هجوم کمک‌ها و حمایت‌های سیاسی از سوی عربستان سعودی، امارات متحده عربی و سایر کشورهای حاشیه‌ی خلیج به تداوم حمایت از سرکوب نظامی حامیان اخوان‌المسلمین و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر دامن می‌زند. در هر دو مرحله، هدف اصلی قدرت سیاسی و اقتصادی خلیج بازگرداندن مصر به وضعیت فعلی بازسازی شده از طریق خنثی نمودن هرگونه تلاش برای رسیدگی به اعتراضاتی بوده که جرقه‌ی قیام‌ها را برافروخته است.

در ارتباط با مورد سوریه کشورهای خلیج، به‌ویژه عربستان سعودی، در تلاشی مداوم برای ایجاد نفوذ و حمایت از نیروهایی هستند که برای سرنگونی رژیم اسد مبارزه می‌کنند. اخیراً، گزارش‌هایی مبنی بر موافقت پادشاهی سعودی با تامین مالی و سازماندهی آموزش سپاه اسلام (از طریق پاکستان)، نیرویی که اواخر سپتامبر از طریق گرد هم آمدن بیش از چهل گروه شورشی سوری تاسیس گشت، منتشر شده است.

با این وجود، در حالی که عربستان سعودی، قطر و دیگر کشورهای خلیج همواره در جست‌وجوی گسترش نفوذ خود بر گروه‌های مسلح مختلف سوریه بوده‌اند، اما این رویه نمی‌بایست بدین معنا باشد که خود قیام را می‌توان به دروغ به‌عنوان بسط آن دولت‌ها (امپریالیسم آمریکا خیلی کم‌تر) ترسیم کرد. جنبش برای

سرنگونی رژیم اسد، که در روند آن گروهک «بنیادگرایان اسلامی» یک اقلیت محسوب می‌شوند (هرچند به نظر می‌رسد در حال رشد هستند)، هم با قوای مسلحانه‌ی رژیم و هم با تلاش جهت ایجاد شکاف‌های فرقه‌ای مواجه است.

خلیج بازرگاری اصلی در زمینه‌ی اخیر است و از این جهت قیام سوریه با دو مبارزه‌ی بسیار دشوار روبه‌رو است، یکی علیه خود رژیم و دیگری علیه نفوذ مخرب نیروهای متحد خلیج. استراتژی عامدانه‌ی اعمال وحشی‌گری و سلب مالکیت توسط دولت در این بافتار به این معنی است که زمانه با سرنوشت قیام بد تا کرده است. چنین درکی به تبیین شرح نزدیکی آشکار ایالات متحده و روسیه بر سر نوع نگرش نسبت به دولت اسد کمک می‌کند و به نظر می‌رسد که هر دو قدرت جهانی در جست‌وجوی نوعی تداوم رژیم حداقل برای آینده هستند.

در درازمدت احتمال آن می‌رود که همه‌ی نیروهای خارجی برای برداشت خودشان از وضعیتی که پس از قیام در یمن رخ‌نمایی کرد، برای یک تغییر تا حد زیادی بزرگ‌شده که اسد را حذف اما هسته‌ی اصلی دولت سرکوبگرش و توانایی آن برای دفاع از منافع نخبگان داخلی و توازن قدرت منطقه‌ای را حفظ می‌کند سر و دست می‌شکنند.

جدال‌ها

در پیوند با اجماع عیان منافی که نمایان‌گر کشورهای خلیج و قدرت غربی در خاورمیانه است - که آن هم نهایتاً ریشه در شیوه‌ی توسعه‌ی منطقه در دوره‌ی نئولیبرالی اخیر و مرکزیت همیشگی آن در موازنه‌ی قدرت جهانی دارد - رقابت‌ها و جدال‌هایی کماکان بین دولت‌های مختلف وجود دارد. این رویه با شدتی حداکثری از داخل خود شورای خلیج در جنگ سیاسی میان قطر و عربستان همراه با پشتیبانی متفاوت هر دو دولت در مخالفت با جنبش‌های اسلامی در سراسر منطقه (قطر، اخوان المسلمین، عربستان سعودی و سایر سویه‌های سلفی‌گری) نمود پیدا کرده است.

وقایع سال ۲۰۱۳ در مصر نشانه‌ی روشنی از این جدال‌های بین شورای هم‌کاری خلیج بود. قطر سرنگونی محمد مرسی از حزب اخوان المسلمین را توسط ارتش مصر محکوم کرد، در حالی که عربستان سعودی، کویت و امارات به شدت هرچه تمام‌تر از اقدامات ارتش حمایت کردند. در واقعیت امر بیش از ۱۲ میلیارد دلار کمک به دولت نظامی جدید در شکل‌های مختلف، آن هم بلافاصله پس از کودتا، توسط سه کشور نام‌برده در خلیج مهیا شد.

در موردی مشابه پیرامون ایالات متحده و خلیج گرم‌شدن عیان روابط دولت آمریکا با جمهوری اسلامی ایران با واکنش منفی مقامات عربستان سعودی (و همچنین از سوی اسرائیل، در نمایشی آشکار از سوبیه‌ی دیگر منافع مشترکی که در سراسر منطقه وجود دارد) مواجه شده است. این درگیری‌ها زمانی برجسته شد که عربستان سعودی در نوامبر ۲۰۱۳ کرسی دو ساله‌ی شورای امنیت سازمان ملل را رد کرد. مقامات سعودی دلایل عدم پذیرش کرسی را با اشاره به عدم مداخله‌ی بین‌المللی در سوریه و همچنین تنش با آمریکا بر سر از سرگیری مذاکرات با ایران برشماردند.

علی‌رغم این که این تنش‌های انکارناپذیر واقعی هستند، اما چنین امری نمی‌بایست توجه را از این واقعیت برجسته منحرف کند که همه‌ی کشورهای خلیج و ایالات متحده دیدگاه مشترکی در ارتباط با کل منطقه دارند. هیچ نشانه‌ای دال بر این که حتی یکی از کشورهای حاشیه‌ی خلیج اساساً درباره‌ی خط سیر نتولیرالیسم در مصر، چه توسط اخوان المسلمین یا دولتی تحت رهبری نظامی‌ها یا ماهیت نظم منطقه‌ای برآمده توسط دولت‌های غربی طی چند دهه گذشته، اختلاف نظری داشته باشند وجود ندارد. ما نمی‌بایست اختلاف عقاید زودگذر یا حقیقت جاری جدال‌های ملی با هرگونه تباین استراتژیک بنیادین بر فراز آینده‌ی منطقه را به مثابه یک کل اشتباه بفهمیم. در واقعیت امر از بسیاری جهات، هم‌زیستی جهت‌گیری‌های تاکتیکی و متفاوت این قدرت‌های مختلف باعث تقویت تکثر آن‌ها در یک مسیر کلی مشترک می‌شود و به محور قدرت «ایالات متحده-خلیج» اجازه می‌دهد تا خود را به‌عنوان یک نیروی هژمونیک بازتولید کند.

به چالش کشیدن قدرت خلیج

نتیجه‌گیری عمده‌ای که از این روایت حاصل می‌شود این است که هرگونه تغییر الگوهای توسعه‌ی نتولیرالی در خاورمیانه و تبعیت منطقه از قدرت غربی، لزوماً با به چالش کشیدن خود خلیج در ارتباط است. به همین دلیل، مبارزات سیاسی در خلیج بسیار مهم است و پیوند مستقیمی با مبارزاتی دارد که در سایر نقاط خاورمیانه نمایان می‌شود. در این زمینه، مورد بحرین به‌وضوح برجسته است که با وجود سرکوب شدید رژیم آل خلیفه، جنبش‌های اعتراضی هم‌چنان در سراسر کشور بسیج می‌شوند. طی سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۱، تظاهرات‌هایی در عربستان سعودی، عمان و کویت با حضور شهروندانی که از منظر سیاسی و اقتصادی از ثروت عظیم این دولت‌ها محروم هستند به‌راه افتاد. این مبارزات در داخل و خارج از منطقه مورد توجه (و هم‌بستگی) بسیار کمی قرار گرفته است. اما فراتر از این تحرکات، عنصر اساسی چالش برانگیز سرمایه و دولت در خلیج می‌بایست دفاع از کارگران مهاجر منطقه باشد. استثمار این کارگران بخش جدایی‌ناپذیری از نحوه‌ی

شکل‌گیری طبقات کارگر در خاورمیانه است و برای روش‌هایی که سرمایه‌داری خلیج هم‌چنان قدرت خود را به نمایش می‌گذارد و با بحران‌ها مقابله می‌کند ضروری است.

بسیار لازم است تا تلاش جدی جهت ایجاد کمپین‌های فرامنطقه‌ای با کارگرانی که از خارج از خاورمیانه آمدند، با هدف گسترش حقوق شهروندی، حق سازماندهی و ارتقای شرایط کار صورت پذیرد. کارگران هند و فیلیپین بخشی از طبقات کارگر منطقه هستند نه خارجی، «کارگر مهمان» و یا «کارگر خانگی». موانع بزرگی بر سر راه چنین کارزارهایی وجود دارد (موانعی نظیر دشواری‌های زبانی، فرهنگی، و سیاسی - بگذریم از نژادپرستی ریشه‌دار علیه مهاجران که در بسیاری از کشورهای عربی وجود دارد)، اما نادیده‌گرفتن این مبارزه تنها منجر به تقویت هرچه بیش‌تر شکاف هم‌بستگی طبقاتی در سراسر منطقه می‌شود. شایان ذکر است که به‌عنوان نمونه، قتل دو کارگر مهاجر در عربستان سعودی در اوایل نوامبر و در جریان کارزار اخراج کارگران که دستگیری ده‌ها هزار کارگر مهاجر در آن مشاهده شد واکنش کمی را از داخل یا خارج از خلیج برانگیخت. تخمین زده می‌شود که یک میلیون کارگر مهاجر تنها در سه ماه گذشته مجبور به ترک عربستان سعودی (دومین منبع بزرگ انتقال پول جهان پس از ایالات متحده از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲) شدند. هیچ‌گونه راه‌حل ملی و بلندمدتی برای مشکلات پیش روی خاورمیانه وجود ندارد، مادامی که کنترل چنین ثروت هنگفتی را به دست افراد بسیار کمی می‌سپارند. البته این بدان معنا نیست که جنبش‌های انقلابی بلافاصله در مقیاس منطقه‌ای و بدون عبور از رویارویی با طبقات حاکم ملی آغاز می‌شود؛ اما موضوع این است که مقیاس‌های مختلف مبارزه را تفکیک‌ناپذیر بدانیم. بدون جهت‌گیری منطقه‌ای که به‌صورت استراتژیک به مقابله با موقعیت و قدرت پادشاهی‌های خلیج اشاره کند هیچ‌گونه تغییر اساسی در منطقه ایجاد نخواهد شد.

* این مقاله ترجمه‌ی *A Petrodollar and a Dream* از Adam Hanieh است که در لینک زیر یافته می‌شود:

<https://www.jacobinmag.com/2014/01/a-petrodollar-and-a-dream>

** آدام هنیه، مدرس ارشد دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) دانشگاه لندن و نویسنده‌ی کتاب *مسائل*

سرمایه‌داری معاصر در خاورمیانه است.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-2Ze>



ده گزاره درباره‌ی نفت

نوشته‌ی: تیموتی میچل

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان

توضیح مترجم: برانداختن نظام‌های کهنه و ساختن سازوکارهایی نو در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که تضمین‌کننده‌ی زندگی آزاد و برابر باشند، افزون بر تلاش برای واژگون ساختن نظام‌های مسلط، مستلزم اندیشیدن به بدیل‌های وضعیت موجود است. بدون ترسیم خطوط کلی بدیل در مسیر و فرایند دگرگونی در بطن امروز، خطر بازتولید مکانیسم‌های پیشین انقیاد و سلطه در آینده وجود دارد. اما فرارفتن از وضعیت موجود و ترسیم طرحی از بدیل‌های احتمالی، در گام نخست مستلزم شناخت وضعیت کنونی و سازوکارهای حاکم بر آن است. مقاله‌ی پیش‌رو به اقتصاد سیاسی نفت و جایگاه آن در شکل‌گیری و دوام دولت‌های منطقه‌ی خاورمیانه و مناسبات جهانی می‌پردازد و گزاره‌های مرسوم درباره‌ی مسئله‌ی نفت به‌ویژه «نظریه‌ی دولت رانتی» را که بسیاری برای توصیف و تحلیل حکومت‌های کشورهای نفت‌خیز از جمله جمهوری اسلامی ایران به آن تکیه می‌کنند به نقد می‌کشد.

به نظر می‌رسد که اهمیت نفت در شیوه‌ی زندگی ما تعیین‌کننده‌ی شرایط اندیشیدن مان درباره‌ی آن است. به نظر می‌رسد نفت به‌عنوان امری حیاتی برای جامعه‌ی صنعتی و تجارت جهانی، و منبع ثروت فوق‌العاده‌ی دولتی، شرکتی و خصوصی، تلاش‌های ما را برای درک آن اغلب تحت الشعاع قرار می‌دهد. از آن‌جا که سازمان‌دهی زندگی صنعتی به عرضه‌ی نفت بستگی دارد، فرضمان بر این است که امنیت عرضه‌ی آن می‌بایست پیوسته تأمین باشد. این آسیب‌پذیری عرضه، خطرات مکرر درگیری و جنگ را به همراه دارد، به‌ویژه در خاورمیانه، منطقه‌ای که بزرگ‌ترین ذخایر هیدروکربنی جهان را داراست. نفت بخش اعظم اقتصاد سیاسی خاورمیانه را تعیین کرده است، اقتصاد سیاسی منطقه از این طرز تفکر ناشی می‌شود و شکل‌های دولت‌های خاورمیانه را ایجاد کرده است.

این جبرگرایی انرژی مفید نیست. از یک سو، قدرتی بیش از حد به نفت اعطا می‌کند: چنین قدرتی ناگزیر باید ساخته می‌شد و شکل می‌گرفت، مسیرهای معینی را می‌بایست طی می‌کرد و مسیرهای دیگر را نه. از سوی دیگر، این جبرگرایی درباره‌ی خود نفت چیز چندانی به ما نمی‌گوید — این که چگونه استخراج، پالایش، حمل و فروخته می‌شود، چگونه استفاده می‌شود، و توسط چه کسانی. این نگاه برای جهان ساخته‌شده بر پایه‌ی انرژی نفت، هیچ بدیلی قائل نیست، بدیل‌هایی که اگر می‌خواهیم جهان برای شکوفایی انسان‌ها هم‌چنان مساعد بماند، باید به سرعت در دستور کار قرار بگیرند. به نظر می‌رسد چیزی که برای شیوه‌ی زندگی ما «حیاتی» تلقی می‌شود، تهدیدی برای ادامه‌ی زندگی است.

این فصل[*] ده گزاره برای مطالعه‌ی موضوع نفت در خاورمیانه ارائه می‌کند که با مثال‌هایی از رویدادهای مختلفی از تاریخ و سیاست منطقه شرح داده خواهند شد. این ده نکته را نباید روایتی همه‌جانبه و جامع تلقی کرد؛ هدف از این گزاره‌ها برجسته ساختن موضوعات بحث، یا نقاطی است که درک متعارف می‌تواند مورد پرسش یا بازنگری قرار گیرد.

سه استدلال نخست به ترتیبات حاکم بر تولید نفت در خاورمیانه در نیمه‌ی اول قرن بیستم می‌پردازد، زمانی که تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌های نفتی غربی این صنعت را کنترل می‌کردند. استدلال‌های چهارم و پنجم به این موضوع می‌پردازند که چگونه این ترتیبات انحصاری در نیمه‌ی دوم قرن بیستم ابتدا توسط کسانی که در این صنعت کار می‌کردند و سپس توسط دولت‌هایی که برای حکمرانی مناطق تولیدکننده و کنترل و حفظ نظم در برابر مبارزه‌طلبی‌های نیروی کار شکل گرفته بودند، به چالش کشیده شد. این دولت‌ها موفق شدند کنترل تولید نفت را در دست بگیرند. چهار استدلال بعدی، اقتصاد سیاسی نفت را در دهه‌های پس از ملی‌سازی‌های گسترده‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ پوشش می‌دهند. گزاره‌ی مورد بحث

آخر به چگونگی تدوین یک اقتصاد سیاسی تاریخی نفت در مواجهه با تغییرات فاجعه‌بار اقلیمی می‌پردازد. این گزاره، این مسئله را پیش می‌کشد که چگونه به جای این که تاریخ درک ما را از نفت شکل دهد، این نفت است که درک ما از تاریخ را شکل داده است.

یک - مشکل نفت آسیب‌پذیری عرضه‌ی آن نیست، بلکه مشکل این است که نفت می‌تواند به راحتی جریان یابد

برای درک اقتصاد سیاسی نفت، نباید از این فرض شروع کنیم که نفت منبع آسیب‌پذیری است - یعنی این فرض که نفت آن‌چنان برای شیوه‌ی زندگی ما حیاتی است که عرضه‌ی آن دائماً در معرض خطر یا ریسک است. برعکس، عامل مهم‌تری که اقتصاد سیاسی نفت را شکل می‌دهد این است که در بیش‌تر دهه‌های قرن گذشته، نفت به مقدار زیاد وجود داشته است. به‌عنوان مثال می‌توان به تگزاس شرقی در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، دوره‌ی سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت (اوپک) در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، و تلاش‌های اخیر برای محدود کردن تولید اشاره کرد. تهدید معمول، به‌ویژه برای کسانی که میادین نفتی خاورمیانه را کنترل می‌کنند، این نبوده که ممکن است عرضه‌ی نفت قطع شود، بلکه تهدید این بوده است که جریان نفت ممکن است خیلی آزادانه صورت گیرد. مشکل مازاد نشان‌دهنده‌ی نیازهای جامعه‌ی صنعتی نیست - که برآورده کردنشان نسبتاً آسان بوده - بلکه نشان‌گر فرصت‌های سرمایه است.

نفت در مطالعات اقتصاد سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارد. در طول قرن بیستم، زندگی صنعتی به عرضه‌ی نفت به‌عنوان منبع انرژی و ماده خام ضروری برای ساخت پلاستیک، مواد شیمیایی و کودهای کشاورزی وابسته شد. این کالا به بزرگ‌ترین کالا در تجارت جهانی تبدیل شد، تنها کالایی که قیمت و عرضه‌ی آن به‌طور منظم در صفحات اول روزنامه‌ها ظاهر می‌شد، و نیز تنها کالایی که به‌نظر می‌رسد شایستگی دارد که یک فصل از کتابی مانند کتاب حاضر را به خود اختصاص دهد. از آن‌جایی که بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان در خاورمیانه یافت می‌شود، این منطقه با کشمکش بر سر کنترل و حفاظت از عرضه‌ی جهانی نفت شناخته شده است. به نظر می‌رسد که نیاز به تأمین این منابع و آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر اختلال، خاورمیانه را در مرکز رقابت‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی قرار داده است.

وابستگی به نفت، جمعیت‌های انسانی را چندان در معرض خطر قطع ناگهانی و غیرمجاز عرضه نفت قرار نداده است، بلکه آنان را در معرض قدرت ثابت و مجاز کسانی قرار داده که راه‌هایی برای محدود کردن یا کاهش سرعت تولید ایجاد کردند. با محدود کردن عرضه، می‌توان قیمت مبادله‌ی نفت خام را افزایش داد و سطوح فوق‌العاده‌ای از مازاد (یا سود) به دست آورد. ابعاد این مازاد را امروزه می‌توان در عراق دید که

روش‌های مختلفی را برای مزایده‌ی قراردادهای تولید نفت تجربه کرده است. قراردادهای امضا شده در سال ۲۰۱۸ میانگین هزینه‌ی تولید را، که هم شامل هزینه‌های سرمایه‌ای و هزینه‌های عملیاتی است و هم برخی از میدین دشوارتر را در بر می‌گیرد، ۶ دلار در هر بشکه برآورد می‌کنند. پس با نفتی که به قیمتی بیش از ده برابر این رقم به فروش می‌رسید، مازاد تصاحب‌شده توسط دولت عراق ۹۵ درصد تخمین زده شد. [۱] اقتصاد سیاسی نفت در واقع مطالعه‌ی این سازوکار فوق‌العاده‌ی مازاد است: نحوه‌ی ایجاد و بدین‌سان، کشمکش برای تصاحب، گسترش و محافظت از آن.

توانایی محدود کردن عرضه‌ی نفت اغلب با ظهور کارتل تولیدکننده‌ی اوپک همراه بوده است. کشورهای عمده‌ی صادرکننده از دهه‌ی ۱۹۷۰ تلاش کردند تا سهمیه‌های تولید را برای تنظیم و محدود کردن عرضه تعیین کنند، اگرچه در دهه‌های بعدی مجموعه‌ای از جنگ‌ها و رژیم‌های تحریم محدودیت‌های مؤثرتری را ایجاد کردند. از سال ۲۰۱۶ عربستان سعودی با همکاری سایر اعضای اوپک و روسیه، برای ایجاد مجدد سهمیه‌های تولید به منظور محدود کردن عرضه و افزایش سطح درآمد مازاد تلاش کرد. با این حال، سازماندهی محدودیت عرضه و به دست آوردن یک مازاد عظیم، چیزی نبود که در دهه‌ی ۱۹۷۰ اختراع شده باشد. این امر تقریباً یک قرن قبل از این که اوپک به عاملی در رژیم تولید نفت خاورمیانه تبدیل شود، آغازگاه صنعت نفت شرکتی را شکل داد.

تولید نفت در مقیاس صنعتی ابتدا در ایالات متحده توسعه یافت. از آنجایی که نفت در مکان‌های نسبتاً کمی در دسترس بود، تنها یک شرکت به نام **استاندارد اویل** که تحت کنترل راکفلر بود، بر تولید مسلط شد و به انحصاری تقریبی بر بخش عمده‌ی عرضه‌ی جهان دست یافت. با کشف نفت در مناطق جدید، از جمله خاورمیانه، و با تغییر کاربری اصلی نفت از ساخت نفت سفید برای روشنایی به تولید سوخت برای حمل‌ونقل، تعداد انگشت‌شماری شرکت بزرگ ظهور کردند و کنترل را به دست گرفتند. این شرکت‌ها برای محدود کردن عرضه‌ی نفت و حفظ قیمت‌های انحصاری با یک‌دیگر همکاری می‌کردند. [۲]

آغازگاه صنعت نفت در خاورمیانه را معمولاً سال ۱۹۰۱ می‌دانند، زمانی که دولت ایران حق انحصاری خرید نفت در سراسر نیمه‌ی جنوبی ایران را به شرکتی انگلیسی اعطا کرد. این شرکت که به نام شرکت نفت آنگلو-پرسیان [Anglo-Persian] (بعدها شرکت نفت انگلیس و ایران [Anglo-Iranian]) شناخته شد، اولین میدان نفتی خود را در سال ۱۹۰۸ کشف کرد. در همان دوره مذاکراتی برای حق انحصاری تمام ذخایر نفتی امپراتوری عثمانی در جریان بود که در آستانه‌ی جنگ جهانی اول به گروهی از سرمایه‌گذاران

مستقر در لندن اعطا شد. با این حال، انگیزه‌ی این تمهیدات هم محدود کردن تولید نفت بود و هم توسعه‌ی ذخایر جدید.

برای مثال در مورد عراق، پس از جنگ جهانی اول، کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی غربی، انحصار نفت این کشور را به دست گرفت. این کنسرسیوم^۳ اکتشاف را به چند منطقه محدود و توسعه‌ی صنعت نفت را کند کرد، گاهی اوقات عمداً چاه‌های کم‌عمق حفر می‌کرد یا چاه‌هایی را که به نفت می‌رسیدند مسدود می‌کرد تا تولید را محدود کند. [۳] در عربستان سعودی، یک کنسرسیوم آمریکایی در سال ۱۹۳۳ حق انحصاری نفت را به دست آورد و پنج سال بعد موفق به کشف نفت در مقادیر تجاری شد. اما گسترش تولید نفت در طول جنگ جهانی اول متوقف شد و تولید در مقیاس بزرگ تنها یک دهه پس از کشف آن آغاز شد. [۴] چنین تاخیرهایی به ایالات متحده، که اعمال محدودیت‌هایی از این دست در آن دشوارتر بود، اجازه داد بر تولید نفت جهان مسلط شود.

دو - نیاز به نفت ویژگی ضروری زندگی صنعتی نیست، بلکه نتیجه‌ی اتخاذ‌امدانه‌ی مسیرهایی در جهت روش‌های زیست مبتنی بر حجم بالای کربن است

نفت برای سازماندهی جامعه‌ی صنعتی در قرن بیستم اهمیت داشت، به‌ویژه ابداع موتور احتراق داخلی و ایجاد جوامعی در غرب بر اساس مالکیت انبوه خودروها. با این حال، اهمیت نفت به‌واقع پیامد اجتناب‌ناپذیر رشد زندگی صنعتی نبود. [۵] شرکت‌های نفتی و کسب‌وکارهای مرتبط — بانک‌داری و املاک، پتروشیمی و کشاورزی، خودروسازی و شرکت‌های ساختمانی — نیاز به نفت را از طریق ساخت و ترویج روش‌های زیست مبتنی بر حجم بالای کربن به وجود آوردند. ایجاد شهرک‌ها در حومه‌ی شهرها به بهای حفظ شهرهای زیست‌پذیر، کاهش بودجه‌ی حمل‌ونقل عمومی به نفع بزرگ‌راه‌های عوارضی برای خودروهای شخصی، استفاده از کالاهای پلاستیکی که هزینه‌های زیست‌محیطی‌شان در قیمت‌شان لحاظ نشده است به جای مواد چندبارمصرف، ترویج کشاورزی مبتنی بر مصرف بالای مواد شیمیایی و سوخت با محوریت تولید گوشت به جای گزینه‌های پایدار: این سیاست‌ها و سیاست‌های دیگر تقاضا برای نفت را به قلب شیوه‌ی زیستی بدل کرد که مشخصه‌ی گروهی از کشورهای صنعتی است که به‌لحاظ تاریخی بیش‌ترین مصرف نفت جهان را به خود اختصاص داده‌اند. این سیاست‌ها به‌ویژه در ایالات متحده که سرانه‌ی مصرف نفت در آن نرخی دو برابر دیگر کشورهای صنعتی داشت برجسته بود. در نتیجه، در دهه‌ی ۱۹۵۰، ایالات متحده به تنهایی ۶۰ درصد کل نفت تولیدی را مصرف می‌کرد و حتی در همین دوران اخیر، در ۲۰۰۵، بیش از یک چهارم مصرف سالانه‌ی جهان را به خود اختصاص داد. [۶] خود صنعت نفت، هدر دادن

یک منبع تجدیدناپذیر را به شدت ترویج کرد.[۷] در عین حال، هنگامی که شرکت‌های بزرگ نفتی ایالات متحده شواهد بسیاری از تأثیر فاجعه‌بار سوزاندن سوخت‌های فسیلی بر تعادل اکولوژیکی زمین به دست آوردند، به طور سیستماتیک مردم را درباره‌ی حقایق تغییرات اقلیمی گمراه کردند تا نگذارند این حقایق افزایش مصرف را تهدید کند.[۸]

در دهه‌های اخیر، برخی از بالاترین سطوح مصرف سرانه‌ی نفت در میان کشورهای صادرکننده‌ی نفت مانند عربستان سعودی و سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج دیده می‌شود. از آن جایی که مصرف داخلی این کشورها به سرعت افزایش یافته است، این کشورها به نسبت نفت کم‌تری برای صادرات در اختیار داشته‌اند. مسئله‌ی جدی‌تر این است که طی سه تا پنج دهه‌ی آینده، که جهان مسیر حذف سوخت‌های فسیلی را دنبال می‌کند، این کشورها (همراه با ایالات متحده) دوچندان متأثر خواهند شد. این کشورها در مقایسه با کشورهای دیگر که مصرف سرانه‌ی بسیار کم‌تری دارند، برای کنار گذاشتن استفاده از نفت با هزینه‌های بیش‌تری مواجه خواهند بود، در حالی که درآمد آن‌ها از تولید نفت احتمالاً به سرعت کاهش می‌یابد و سرانجام به کل ناپدید می‌شود.

وابستگی به نفت پیامد عجیبی داشت: آن چه مهم بود نه جریان آزاد نفت ارزان، بلکه توانایی محدود کردن جریان آن و کسب سودهای فوق‌العاده بود. به عبارت دیگر، صرفاً تقاضا برای انرژی — تقاضایی که با ایجاد الگوهای مختلف انرژی تغییر عظیمی کرد — سیاست نفت را شکل نداد، بلکه فرصت‌های سرمایه در شکل دادن به این سیاست دخیل بود.

سه - شرکت چندملیتی نه برای پاسخ‌گویی به نیازهای تولید نفت، بلکه برای سازمان‌دهی امکان محدود کردن عرضه و کسب سودهای فوق‌العاده پدید آمدند

برای درک رابطه‌ی نفت با سرمایه می‌توان آن را با سایر صنایع استخراجی که جامعه‌ی صنعتی به آن‌ها وابسته است مقایسه کرد. به عنوان مثال، استخراج شن و ماسه، مواد مورد استفاده برای ساخت بتن، برای ساخت شهرها و حمل‌ونقل اساسی بوده است. این مواد که در اکثر کشورهای روی زمین یافت می‌شوند، هم فراوان‌اند و هم در همه جا یافت می‌شوند. در مقایسه، نفت به وفور وجود دارد اما کم‌یاب و غیرمعمول است، یعنی در مقادیر فوق‌العاده عظیم یافت می‌شود اما محدود به مکان‌های نسبتاً کمی در سراسر جهان است. محدودیت جغرافیایی در دسترس بودن نفت، به‌ویژه در دهه‌های اولیه و میانی قرن گذشته، این امکان را برای تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌ها فراهم کرد تا تولید را در سراسر جهان به انحصار درآورند. با کنترل و محدود کردن عرضه، این شرکت‌ها می‌توانستند سودهای فوق‌العاده‌ای به دست آورند

— درآمدهایی که بسیار بیش‌تر از هزینه‌ی تولید بود. این ابرسودها همیشه در برابر ورود عرضه‌های جدید {نفت} که ممکن بود قیمت‌های انحصاری را تحت شعاع قرار دهند آسیب‌پذیر بودند، از این روست که فراوانی تهدید مداومی به حساب می‌آید.

ظهور یک عامل متمایز سیاست قرن بیستم، یعنی شرکت‌های نفت چندملیتی را می‌توان بر اساس این شرایط توضیح داد. اغلب تصور می‌شود شرکت‌های نفتی عظیم غربی (به اصطلاح هفت خواهر دوران پس از جنگ جهانی دوم، که امروزه ادغام شده و به چهار شرکت اکسون موبیل، شل، بریتیش پترولیوم و شورون تبدیل شده‌اند) اندازه‌ی عظیم خود را مرهون پیچیدگی‌های فنی یک صنعت جدید هستند که در مقیاس جهانی عمل می‌کند، یا مرهون مقدار سرمایه مورد نیاز آن [۹] اما بهتر است این موضوع را برعکس ببینیم: مقیاس سود ارائه‌شده توسط تولید نفت تنها با ساده‌سازی تولید در تعداد معدودی از شرکت‌ها تضمین می‌شود.

بین ماهیت تولید نفت و اندازه‌ی عظیم شرکت‌های چندملیتی که بر آن مسلط شدند ارتباط بیش‌تری وجود دارد. تولید نفت نه فقط به دلیل مقیاس درآمدی که تولید می‌کرد، بلکه به دلیل مدت زمان استمرار آن نیز قابل توجه بود. در میدان بزرگ نفتی، به‌ویژه میدان خاورمیانه، ذخایر انرژی به قدری فراوان بودند که می‌شد انتظار داشت نه برای سال‌ها، بلکه برای دهه‌ها درآمدزایی داشته باشند. کنترل یک میدان نفتی منبع درآمدی ایجاد می‌کند که تا آینده‌ی بسیار طولانی دوام خواهد داشت. شرکت نفت که به شکل یک شرکت سهامی سازمان‌دهی شده بود، در زمان حال به وسیله‌ای برای سود بردن از این آینده بدل شد. این شرکت فرصت خرید و معامله‌ی سهام خود را برای سرمایه‌گذاران فراهم کرد که به معنای ادعا در مورد ارزش درآمد آتی آن بود. تا قبل از ظهور شرکت‌های فناوری اینترنتی در اوایل قرن بیست‌ویکم، شرکت‌های نفتی تا حد زیادی بزرگ‌ترین شرکت‌های سهامی عام در جهان بودند که نه تنها با درآمدهای جاری بلکه بر اساس ارزش بازار ارزش‌گذاری می‌شدند — یعنی بر اساس ارزش کنونی درآمدهای آینده.

شرکت نفت نوع خاصی از ماشین مالی بود که می‌توانست مدعی آینده‌ای بادوام باشد و از آن سود ببرد. دوام درآمدهای آینده تا حدی به طول عمر جریان هیدروکربن‌ها از میدان عظیم نفتی خاورمیانه بستگی داشت. هم‌چنین به قابل اطمینان بودن نیروی کار، خطوط لوله، ترتیبات توزیع و کنترل سیاسی وابسته بود که این آینده‌ی بلندمدت را تضمین کند. مکانیسم به دست گرفتن شرکت نفت به همان اندازه که مالی بود، سیاسی نیز بود. شرکت نفت فقط یک شرکت تجاری نبود که برای برآمدن از پس نیازهای فنی تولید

نفت بسیار بزرگ شده باشد. بلکه این سازوکاری متمایز بود که برای تصاحب مازاد از مقیاس {بزرگ} تولید نفت و نیز از دوام تولید آن، سازماندهی شده بود.

چهار - اگر زغال سنگ کارگران را قادر به ایجاد دموکراسی توده‌ای کرد، نفت به محدود کردن آن کمک کرده است

تمهیدات انحصاری‌ای که برای کنترل نفت خاورمیانه در نیمه‌ی نخست قرن بیستم ایجاد شد، در نیمه‌ی دوم این قرن با دو تهدید فزاینده روبه‌رو شد. یکی تهدید از سوی کسانی که در این صنعت کار می‌کردند، و دیگری از سوی دولت‌هایی که برای اداره و حکمرانی مناطق تولیدکننده پدید آمده بودند.

کارگران نفت در خاورمیانه مانند کارگران صنعتی در سایر بخش‌های جهان، در معرض شرایط کاری بد و گاه خطرناک بودند و حقوق اجتماعی و سیاسی‌شان یا هیچ یا اندک بود. استخدام و مسکن معمولاً بر اساس خطوط تمایز نژادی تفکیک و تعیین می‌شدند، به طوری که نیروی کار محلی عرب یا ایرانی معمولاً به مشاغل کم‌درآمد محدود می‌شدند و مجبور بودند ابتدایی‌ترین شرایط زندگی را تحمل کنند. اعتراضات علیه این شرایط در دهه‌های اولیه‌ی صنعت آغاز شد. در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، کارگران در اکثر کشورهای تولیدکننده‌ی نفت شروع به سازمان‌دهی خود کردند و بهبود شرایط را خواستار شدند. اعتصاب‌های کارگری که اغلب به دنبال این سازمان‌دهی‌ها به راه می‌افتاد در پی شرایط بهتر کار و زندگی و همچنین حق تشکیل اتحادیه و خواستار حقوق سیاسی گسترده‌تر بود.

از آن‌جا که تولید انرژی برای سازماندهی جوامع صنعتی جایگاهی بنیادین یافته بود، کارگران بخش انرژی اغلب مسیر مبارزات سیاسی و اجتماعی را شکل داده‌اند. مقایسه‌ی سرنوشت مطالبات کارگران نفت در خاورمیانه با مطالبات مشابهی که در اوایل قرن بیستم کارگران اروپا - که در آن‌جا هم جنبش کارگری به‌ویژه در میان دست‌اندرکاران تولید انرژی نیرومند بود - مطرح کردند، می‌تواند آموزنده باشد. در اروپا، به جای نفت، تولید زغال سنگ مکانیسمی را برای پیشبرد مطالبات برای حقوق کارگران و آزادی‌های سیاسی گسترده‌تر فراهم کرد. در بریتانیا، فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، کارگران زغال سنگ، هم‌راه با کسانی که راه‌آهن‌ها و اسکله‌ها را اداره می‌کردند - که گلوگاه‌های حرکت انرژی کربنی بودند - توانستند از وابستگی کشورشان به زغال سنگ برای دستیابی به یک قدرت سیاسی غیرمعمول استفاده کنند. آنان از طریق سازمان‌دهی اعتصابات در گره‌گاه‌های شبکه‌هایی که زغال سنگ از طریق آن‌ها حمل می‌شد، می‌توانستند منبع اصلی انرژی یک کشور را قطع کنند. این قدرت یا تهدید به استفاده از آن، طبقات کارگر غرب را قادر ساخت تا حقوق اساسی دموکراتیک و اجتماعی کسب کنند.

در مورد کشورهای تولیدکننده نفت، وضعیت متفاوت بود. این تفاوت تا حدی بازتاب تفاوت بین زغال سنگ و نفت بود. برخلاف زغال سنگ، نفت سیالی است که تحت فشار خود از زمین خارج می‌شود. بنابراین، کارگران برای استخراج آن به زیرزمین فرستاده نمی‌شوند، بلکه در سطح زمین می‌مانند، و در قیاس با تولید زغال سنگ، تولید نفت با تعداد کمتری کارگر و تحت نظارت دقیق‌تر مدیران انجام می‌شود. این امر استقلال نیروی کار را کاهش داد و سازمان‌دهی آن را دشوارتر کرد. نفت را به‌عنوان یک سیال، می‌توان از طریق خط لوله جابه‌جا کرد، که هم‌چنین نیاز به کارگران کمتری نسبت به راه‌آهن دارد که معمولاً برای جابه‌جایی زغال سنگ استفاده می‌شود و ایجاد اختلال در آن از حمل‌ونقل ریلی دشوارتر است. در نهایت، نفت را می‌توان به راحتی با تانکرها در اقیانوس‌ها جابه‌جا کرد، و شرکت‌های حمل‌کننده نفت راحت‌تر می‌توانند از تهدید اعتراضات کارگری فرار یا آن‌ها را مغلوب کنند. از آن‌جا که نفت از خاورمیانه عمدتاً به مناطقی که قبلاً با استفاده از زغال سنگ صنعتی شده بودند، به‌ویژه به اروپا، حمل می‌شد، تولید انرژی با فاصله‌ای زیاد از سایت‌هایی که در آن مصرف می‌شد جدا شده بود، امری که اتحاد با کارگران در محل‌های مصرف را برای کارگران تولیدکننده نفت دشوار می‌کرد. از این نظر، غرب توانست مدت‌ها پیش از شروع برون‌سپاری تولید {کارخانه‌ای} (به مناطقی که کنترل نیروی کار آسان‌تر بود) تولید انرژی را برون‌سپاری کند. به همه‌ی این دلایل، طرح‌ریزی سازوکاری برای به کرسی‌نشاندن مطالبات موثر سیاسی برای کارگران نفت در خاورمیانه بسیار دشوارتر از سایر کارگران بخش انرژی کربنی بود. [۱۰]

پنج - توانایی به چالش کشیدن قدرت شرکت‌های نفتی بین‌المللی در نهایت با مقاومت

دولت‌ها در برابر کودتاها به دست آمدن نه توسط کارگران

تهدید دیگر برای انحصار شرکت‌های غربی از سوی دولت‌های مستقلی بود که برای کنترل مناطق تولیدکننده به وجود آمده بودند. ظهور این قدرت‌های متمرکز از دل الگوهای قبلی امپراتوری، دولت‌های شهری، و اقتدار روستایی، نتیجه‌ی فرآیندهایی بلندمدت بود. اما نظم سیاسی در کشورهای اصلی صادرکننده نفت - ایران، عراق، عربستان سعودی و کشورهای کوچک‌تر خلیج، و دو تولیدکننده شمال آفریقا، لیبی و الجزایر - توسط صنایع نفت در حال توسعه‌ی این کشورها شکل گرفت. از همان آغاز، اختیارات دولت در نزاع بر سر شرایط امتیازات نفتی تعریف شد. این امر سیاست ملی نوظهور را به‌مثابه‌ی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی شکل داد. در نتیجه، دولت‌ها توانستند مناقشات کارگری و سیاست‌های گسترده‌تر طبقه‌ی کارگر را به نبرد علیه شرایط امتیازات نفتی و کنترل خارجی نفت بدل سازند، مانند ایران در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ و در مقاطع دیگر در عراق، لیبی، الجزایر و سایر کشورهای صادرکننده نفت. [۱۱]

در ابتدا، بریتانیا و ایالات متحده با کمک به تضعیف و سرنگونی دولت‌های ملی‌گرا با این تهدیدات مقابله کردند. رویارویی‌های قاطع در ایران و عراق — دو تولیدکننده نفت پرجمعیت و مولد با قوی‌ترین جنبش‌های کارگری و اجتماعی — رخ داد. در سال ۱۹۵۳، ایالات متحده و انگلیس در ایران برای سرنگونی دولت ملی‌گرا به رهبری محمد مصدق کودتایی نظامی ترتیب دادند. دولت مصدق هم حقوق شرکت نفت انگلیس و ایران (بعدها بریتیش پترولیوم) متعلق به بریتانیا و هم قدرت استبدادی شاه را به چالش کشیده بود. در عراق، انقلاب ۱۹۵۸ پادشاهی تحت حمایت بریتانیا را سرنگون کرد و عبدالکریم قاسم را به قدرت رساند که دولت وی برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را آغاز کرد و اقداماتی را برای ایجاد صنعت نفت ملی و کاهش کنترل و قدرت شرکت‌های نفتی بین‌المللی انجام داد. این شرکت‌ها با محدود کردن تولید نفت به منظور تضعیف قاسم واکنش نشان دادند؛ دولت قاسم در سال ۱۹۶۳ توسط یک رژیم نظامی جدید سرنگون شد که ایالات متحد از آن استقبال کرد و احتمالاً در کسب قدرت به آن رژیم کمک کرد. [۱۲] در تعدادی از موارد دیگر، بریتانیا یا ایالات متحده از نفوذ سیاسی و عملیات مخفیانه برای جلوگیری از تلاش برای ایجاد کنترل ملی بیش‌تر بر تولید نفت استفاده کردند.

تلاش برای جلوگیری از کنترل محلی تولید نفت توسط کشورهای خاورمیانه تنها در دهه‌ی ۱۹۶۰ موفقیت‌آمیز بود. پس از آن، رژیم‌های خاورمیانه یا دست به ایجاد دستگاه‌های امنیتی‌ای زدند که آن‌ها را در برابر کودتاهای نظامی مورد حمایت ایالات متحده مصون نگه می‌داشت، یا مایل بودند ضمن کنترل بیش‌تر دولت با منافع ایالات متحده نیز همراهی کنند. تولیدکنندگان کوچک‌تر مانند سوریه، الجزایر و لیبی نخستین کشورهای بودند که تولید را ملی کردند و با شرکت‌های مستقل نفتی خارجی که انحصار شرکت‌های بزرگ نفتی را به چالش می‌کشیدند هم‌کاری کردند. گام تعیین‌کننده توسط عراق برداشته شد. تا سال ۱۹۷۰، بغداد که با شرکت‌های نفتی مستقل نیز هم‌کاری می‌کرد، توانایی تولید و بازاریابی نفت خود را خارج از کنترل شرکت‌های بزرگ توسعه داد. در سال ۱۹۷۲، این کشور **شرکت نفت عراق** را که در دست خارجی‌ها بود ملی کرد. [۱۳] در سال بعد، ایران و عربستان سعودی شرکت‌های نفتی بین‌المللی را مجبور کردند که مالکیت و کنترل ملی صنعت نفت را بپذیرند، تحولی که در سراسر منطقه طی یک دهه تکمیل شد.

در سرتاسر جهان، تلاش‌ها برای محدود کردن قدرت شرکت‌های بزرگ برای جذب مازاد فرآیندهای بزرگ‌مقیاس صنعتی، نبرد کلیدی زیست سیاسی قرن بیستم بود. کارگران در هر کشوری در این نبردها نقش داشتند. اما در مورد صنعت بین‌المللی نفت، این دولت‌های ملی نوظهور بودند که به جای سازمان‌های

کارگری توانایی تعیین‌کننده‌ای برای به چالش کشیدن کنترل شرکت‌ها به دست آوردند. از این رویارویی، نوع جدیدی از قدرت در خاورمیانه پدید آمد، یعنی دولت نفتی.

شش - مفهوم «دولت رانتی» اکنون کاربرد محدودی دارد

برقراری کنترل ملی بر منابع کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه این کشورها را متحول کرد. اما اقتصاد سیاسی دولت‌های نفتی با الگوی مورد انتظار مطابقت نداشت. تا دهه‌ی ۱۹۶۰ عموماً تصور می‌شد که مانع اصلی توسعه‌ی اقتصادی موفق در کشورهای جنوب جهانی، کمبود سرمایه برای سرمایه‌گذاری است. در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، کشورهای تولیدکننده نفت مانند ایران درآمدهای قابل توجهی از رانت نفت — پرداخت‌هایی که از شرکت‌های نفتی بین‌المللی دریافت می‌کردند — به دست آوردند. با این حال، این کشورها به‌رغم این دسترسی به سرمایه‌ی فراوان نتوانستند به‌طور گسترده صنعتی شوند یا به رشد سریع‌تری در تولید اقتصادی دست یابند. در سال ۱۹۷۰، حسین مهدوی، اقتصاددان ایرانی، شروع به بررسی این مشکل کرد که او آن را «دولت رانتی» می‌نامید. [۱۴] او این دیدگاه را مطرح کرد که صادرکنندگان نفت شکل خاصی از دولت توسعه‌مدار را ایجاد کردند. صنعت نفت یک بخش صنعتی پدید آورد که معطوف به صادرات و وابسته به واردات بود و در نتیجه قادر به ایجاد پیوند با سایر فعالیت‌های تولیدی، چه در کشاورزی و چه در تولید، و یا تحریک روابط بیناصنعتی قوی‌تر نبود. به این دلایل، توسعه‌ی این کشورها از الگوی صنعتی‌سازی‌های موفق متأخر، مانند ژاپن که فقدان رانت منابع طبیعی کشور را در مسیر صنعتی شدن سوق داده بود، پیروی نکرد.

بحث‌های بعدی درباره‌ی مسئله‌ی دولت رانتی اغلب بینش‌های مهدوی را کم‌رنگ و کم‌عمق کردند و این موضوع را به یک مشکل عمومی دولت‌هایی با درآمدهای مازاد زیاد بدل ساختند، نه مجموعه تمهیداتی که به‌طور خاص به ماهیت محصور در قلمرو تولید نفت و ارتباط آن با سایر بخش‌های تولیدی مرتبط باشد. با در دست گرفتن درآمدهای تولید نفت توسط دولت‌های تولیدکننده و سرمایه‌گذاری آن‌ها، این مناطق به مراکز رفاهی تبدیل شدند که به روش‌های خاصی سازمان یافته بودند، که مازاد اغلب در املاک و مستغلات سوداگرانه و هزینه‌های نظامی به گردش درمی‌آید. همان‌طور که آدام هنیه در فصل خود در این کتاب [۱۴-۱] و جاهای دیگر اشاره می‌کند، درآمد نفت در انحصار دولت نبود، بلکه منجر به ظهور طبقه‌ای متمایز از کارسالاران شد که شرکت‌های بزرگی را در ساخت‌وساز، واردات و توزیع کالاهای مصرفی، بانک‌داری، و دیگر حوزه‌ها تأسیس کردند. [۱۵]

دیدگاه دولت رانتی در ادامه به بحثی درباره‌ی نفت و دموکراسی تبدیل شد. پژوهش‌گران از این اصطلاح برای توضیح الگوهای توسعه‌ی سیاسی، و نه اقتصادی، استفاده کردند. آن‌ها استدلال کردند که کشورهای صادرکننده‌ی نفت به دلیل روشی که تولید نفت درآمد را در دست دولت کانالیزه می‌کند، توانسته‌اند از فشار برای افزایش آزادی‌های سیاسی اجتناب کنند. این رژیم‌ها می‌توانند از این منابع یا در جهت حمایت برای ایجاد یک دولت سرکوب‌گر غیرمتعارف استفاده کنند، یا برای خلاصی از نیاز به مالیات‌ستانی از جمعیت و اعطای حقوق سیاسی در ازای آن. [۱۶]

این استدلال‌ها اغلب بر فرضیات لیبرالی درباره‌ی خاستگاه‌های دموکراسی استوار است که هم مبارزات خاصی که دموکراسی توده‌ای را در جاهای دیگر ایجاد کرد نادیده می‌گیرد و هم نقش برون‌سپاری تولید انرژی به مناطق نفتی را در تضعیف سیاست‌های دموکراتیک حتی در غرب. [۱۷] با در نظر گرفتن تفاوت‌های مادی و فنی بین تاریخ پیشین زغال‌سنگ و رشد تولید نفت در خاورمیانه، بهتر می‌توان به مسئله‌ی نفت و دموکراسی پرداخت. هر روایتی از نفت و دموکراسی نه فقط ریشه در بحث‌های مربوط به «دولت در خاورمیانه» دارد بلکه بر مجموعه‌ای از فرض‌ها درباره‌ی منشأ و منابع سیاست دموکراتیک در مناطق دیگر نیز استوار است.

هفت - «بازار» نفت و «قیمت» آن، تحولاتی نسبتاً متأخر هستند

در دوره‌ای که نفت تحت انحصار چند شرکت بزرگ نفتی بود، مصرف‌کنندگان یا دولت‌ها چیزی به نام «بازار نفت» بین‌المللی و «قیمت» نفت خام نمی‌شناختند. قیمت‌ها و بازارها ویژگی ضروری تولید انرژی نیستند، بلکه نتیجه‌ی جدال بر سر کنترل درآمدهای نفتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ بودند.

از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، تهدید ملی شدن و تحقق تدریجی آن به کشورهای تولیدکننده اجازه داد تا سهم بیش‌تری از درآمدهای نفتی کسب کنند. اما این افزایش درآمد از کاهش درآمدهای شرکت‌های نفتی غربی حاصل نشد، چرا که این شرکت‌ها به رشد خود ادامه دادند، بلکه از طریق انتقال هزینه‌ها به مصرف‌کنندگان نفت محقق شد. بازسامان‌یابی عمده‌ی هزینه‌ها از طریق رویدادهایی به نام «بحران نفتی» ۱۹۷۳-۱۹۷۴ رخ داد. آن وقایع که منجر به کمبود ناگهانی عرضه‌ی نفت در پمپ بنزین‌ها در ایالات متحده و دیگر کشورها و چهار برابر شدن ناگهانی قیمت آن شد، طرز فکر مصرف‌کنندگان و دولت‌هایشان را درباره‌ی مسئله‌ی انرژی تغییر داد. این بحث‌ها امروز هم‌چنان ادامه دارد. اما آن‌چه واقعاً رخ داد اغلب درست فهمیده نشده است.

این بحران اغلب به گونه‌ای گمراه‌کننده به افزایش قیمت اوپک منتسب می‌شود. روایت‌های متداول و عامه‌پسند می‌گویند که کشورهای اوپک به دنبال افزایش قیمت نفت، عرضه به غرب را قطع کردند. این برداشت به سه دلیل اشتباه است. اولاً، اقدامات اوپک که طی چندین سال گسترش یافته بود، مربوط به قیمت نفت نبود، بلکه استفاده از مالیات برای توزیع مجدد درآمدهایش بود. دوم، افزایش سریع قیمت‌ها در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴ نه واکنشی به تصمیم‌های اوپک، بلکه واکنشی به اقدامات متحدان ایالات متحده، به‌ویژه عربستان سعودی، در مناقشه بر سر ممانعت ایالات متحده برای حل و فصل مسئله‌ی فلسطین بود. سوم، کمبود عرضه در پمپ بنزین‌ها ناشی از عوامل دیگری بود که با اقدامات اوپک یا عربستان سعودی ارتباط نداشت. روایت‌های استاندارد «افزایش قیمت اوپک» مسئله‌ی ادعا بر درآمد را با مسئله‌ی قیمت اشتباه می‌گیرد، اختلاف با اوپک و درگیری بر سر فلسطین را در هم می‌آمیزند و نقش سیاست‌های نفتی دولت ایالات متحده در آسیب‌پذیر کردن این کشور در برابر تهدید کاهش ذخایر را نادیده می‌گیرند. [۱۸]

خلط قیمت نفت و توزیع درآمدهای آن قبلاً ممکن بود زیرا تا قبل از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ هیچ راهی برای اطلاع از قیمت واقعی نفت وجود نداشت. بر خلاف سایر کالاهای عمده، نفت هیچ بورس بازرگانی نداشت که در آن تجار خرید و فروش کنند. به جای بازار بین‌المللی، نفت عمدتاً در داخل و بین شرکت‌های چندملیتی که عرضه‌ی آن را کنترل می‌کردند، با قیمت‌هایی که در داخل تعیین می‌شد و/یا مشروط به قراردادهای عرضه‌ی بلندمدت بود مبادله می‌شد. یکی از مزایای این روش برای شرکت‌های نفتی این بود که وقتی کشورهای تولیدکننده در مناطقی مانند خاورمیانه تلاش می‌کردند مالیات بر درآمد شرکت‌ها را افزایش دهند، راهی برای اطلاع از قیمت هر بشکه نفت و در نتیجه درآمد واقعی مشمول مالیات نداشتند. در عوض، این مالیات بر اساس یک معیار ثابت، معروف به «قیمت ارسال‌شده» تعیین می‌شد. از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، زمانی که تورم پرشتاب ارزش دلار آمریکا را زیر سوال برد، کشورهای تولیدکننده به دنبال حفظ یا افزایش سهم خود از درآمدهای نفتی از طریق افزایش سطح مالیات بودند. مذاکرات آن‌ها با شرکت‌های بزرگ نفتی به شکل درخواست افزایش معیار یا قیمت اعلام‌شده بود. از آن‌جا که در ظاهر بحث‌ها نه «مالیات» بلکه به سطح «قیمت» مربوط می‌شد، شرکت‌های نفتی و رسانه‌ها توانستند این مسئله را به‌عنوان اختلاف بر سر قیمت نفت به تصویر بکشند و نه توزیع درآمدهای آن. این شرکت‌ها به جای افزایش مالیات بر سودهای فوق‌العاده به‌دست‌آمده از نفت خاورمیانه، توانستند این مالیات را به افزایش قیمت محصولات نفتی تبدیل کنند.

هنگامی که مناقشه بر سر توزیع درآمدهای نفتی آشکار شد، وجود یک «بحران» برای توجیه افزایش قیمت‌ها برای مصرف‌کنندگان لازم بود. این توجیه توسط جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ فراهم شد. با این حال، تحریم عرضه‌ی نفت به ایالات متحده که عربستان سعودی در واکنش به ناسازگاری و سخت‌گیری ایالات متحده در خصوص مسئله‌ی فلسطین به اجرا گذاشت، دلیل کمبودهای بعدی در پمپ بنزین‌های ایالات متحده نبود. از جمله دلایل این کمبودها عدم سرمایه‌گذاری در ظرفیت پالایشگاه‌های ایالات متحده و اعمال کنترل قیمت توسط رئیس‌جمهور نیکسون بود. [۱۹]

پس از این بحران، اقتصاددانان برای نخستین بار شروع به توسعه‌ی مدل‌هایی برای «توضیح» قیمت نفت کردند؛ و از آن‌جا که گول‌های نفتی دیگر قادر به انحصار عرضه‌ی جهانی نفت نبودند، بازار کالایی پدید آمد که در آن قراردادهای نفتی منعقد می‌شد و سرمایه‌داران و شرکت‌های نفتی می‌توانستند در تغییرات قیمت‌های نفت گمانه‌زنی کنند. این دنیای قیمت‌ها، بازارها و گمانه‌زنی‌ها یکی از ویژگی‌های ضروری استفاده از انرژی نبود، بلکه تمهید جدیدی بود که پس از بیش از یک قرن تولید نفت ایجاد شد — تمهیدی که بر قرن دوم و احتمالاً آخرین قرن استفاده‌ی گسترده از نفت حاکم خواهد بود.

هشت - هزینه‌های نظامی اساساً برای محافظت از جریان نفت نیست، بلکه برای ایجاد امکان گردش درآمدهای نفتی و تولید پول اعتباری به کار گرفته می‌شود

با این شرایط، رابطه‌ی میان نفت، نظامی‌گری و امنیت را می‌توان به بهترین وجه مورد بررسی قرار داد — و نه از منظر «تهدیدات» فرضی برای امنیت عرضه، که در ابتدا به جاه‌طلبی‌های شوروی و بعداً به «دولت‌های سرکش» ایران و عراق نسبت داده می‌شد.

حتی اگر اتحاد جماهیر شوروی در دهه‌های جنگ سرد یک مشکل بود، برای بازار نفت تهدیدی به شمار نمی‌آمد. برعکس، وقتی قرار شد راهی برای حمایت از تولید نفت خارج از کنترل شرکت‌های بزرگ نفتی پیدا شود، اتحاد جماهیر شوروی تهدید به ایجاد یک بازار نفت کرد. این کشور تلاش کرد تا این کار را تا حدی از طریق یافتن راه‌هایی برای صادرات نفت و گاز خود به غرب انجام دهد (که ایالات متحده پیوسته سعی در جلوگیری از آن داشت)، و تا حدی هم با کمک به تلاش‌های برخی کشورهای تولیدکننده مانند عراق برای توسعه‌ی صنعت نفت رها از سلطه‌ی فنی و مالی شرکت‌های نفتی غربی. بعدها، زمانی که عراق و ایران این استقلال فنی را به دست آوردند، این دو کشور تهدید مشابهی را به وجود آوردند — توانایی عرضه‌ی مقادیر زیادی نفت خارج از ترتیبات مدیریت شده توسط شرکت‌های نفتی بین‌المللی.

مدعای «تهدید» اتحاد جماهیر شوروی برای تأمین نفت فایده‌ی دیگری داشت. به نظر می‌رسد این مدعا توجیهی برای سطوح بالای هزینه‌های نظامی دولت‌های اصلی تولیدکننده‌ی نفت بود.

درآمدهای نفتی را می‌توان از منظر سودمندی خاص هزینه‌های تسلیحاتی برای مسئله‌ی سرمایه به نظامی‌گری در خاورمیانه مرتبط کرد. این امر در دو چارچوب زمانی عمل می‌کند. نخست، زمانی که کشورهای تولیدکننده شروع به کسب سهم بسیار بیش‌تری از درآمدهای نفتی کردند، فرصتی برای سطوح فوق‌العاده خرید از غرب به وجود آمد و کانال‌هایی را برای شرکت‌ها، دلال‌ها، تأمین‌کنندگان و مقامات فراهم کرد تا درآمد نفت را به هزینه‌ها و پرداخت‌ها تبدیل کنند. بخشی از درآمدهای جدید صرف ساخت زیرساخت‌های شهری، مستغلات و واردات کالاهای مصرفی و ایجاد ثروت خصوصی برای بسیاری از افراد و مشاغل مرتبط با آن‌ها شد. اما چنین سرمایه‌گذاری‌های می‌تواند به سرعت به سرحدات خود برسد، به‌ویژه در جایی که جمعیت کم است و درآمدها به‌طور نابرابر توزیع می‌شود. هزینه‌های نظامی این محدودیت را برطرف می‌کند. در مقایسه حتی با خریدهای لوکس مصرف‌کنندگان و املاک و مستغلات، هزینه‌ی تجهیزات نظامی نجومی است. یک مورد نسبتاً کوچک مانند یک جت جنگنده می‌تواند ۱۰۰ میلیون دلار هزینه داشته باشد. علاوه بر این، بر خلاف اکثر کالاهای مصرفی، توجیه خرید تجهیزات نظامی نیازی به استفاده عملی از آن ندارد. بنابراین در مقایسه با مثلاً خودروها یا آپارتمان‌های لوکس، کالاهای نظامی ابزار بسیار مؤثرتری برای سازمان‌دهی جریان هزینه‌ها و فرصتی برای {تبدیل به} هزینه‌ها و پرداخت‌ها فراهم می‌کنند.

دوم، درآمد کشورهای تولیدکننده‌ی نفت نه تنها مازادی در زمان حال، بلکه درآمدی در آینده بود که فرصت‌هایی برای ایجاد سطوح جدید اعتبار در برابر کشورهای غربی قرار می‌داد. درآمدهای نفتی کشورهای تولیدکننده منبعی غیرمعارف، امن و بلندمدت برای پرداخت‌هاست. غرب یک نظام مالی ابداع کرده بود که در آن شرکت‌های خصوصی — بانک‌های بزرگ و بین‌المللی — قدرت خلق پول در مقیاس بزرگ را از طریق گسترش اعتبار داشتند که بانک‌ها از طریق پرداخت بهره و کارمزد از آن سود می‌بردند. اما خلق پول اعتباری نیازمند سازوکاری برای جذب درآمد است که وعده‌ی بازپرداخت قابل اعتماد را بدهد. قابلیت اطمینان درآمدهای نفتی آتی، همراه با مقیاس سرمایه‌گذاری‌ای که به واسطه‌ی آن هزینه‌های تسلیحاتی افزایش می‌یافت، به‌ویژه برای فراهم آوردن این مکانیسم مناسب بود.

گردش درآمدهای نفتی مازاد خاورمیانه و تبدیل آن به مخارج نظامی بخشی از باز سازماندهی مالی بین‌المللی بود که با تغییرات کنترل نفت در دهه‌ی ۱۹۷۰ امکان‌پذیر شد. درآمدهای نفتی گسترده‌ی خلیج

فارس که به آن دلارهای نفتی گفته می‌شود، در بانک‌های نیویورک و لندن سپرده‌گذاری و باعث گسترش سریع در بازارهای مالی خصوصی شد که سیستم کنترل بر جابه‌جایی سرمایه بین‌المللی توسط بانک‌های مرکزی پس از جنگ جهانی را تحت تأثیر قرار داد. سیالیت جدید مالی، که به حرکت ماده‌ی سیال دیگری، یعنی نفت، گره خورده است، شکل‌هایی از مقررات‌زدایی، مالی‌سازی، و حمله به تمهیدات حمایتی استانداردهای زندگی را آغاز کرد که به نولیبرالیسم معروف شد. [۲۰]

نه - نفت عامل جنگ نیست، بلکه منطق جنگ را فراهم می‌کند

در پنجاه سال بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۶۸، شرکت‌های نفتی غربی کنترل ذخایر نفت خاورمیانه را به دست گرفتند و برای حفظ سلطه‌ی خود بر این منابع و کمک به سرکوب یا سرنگونی تهدیدهای محلی علیه این سلطه، به ایالات متحده و متحدانش متکی بودند. ایالات متحده بدون نیاز به پایگاه‌های نظامی، جنگ‌های بزرگ یا از دست دادن سربازان در نبرد، این پشتیبانی را ارائه می‌کرد. [۲۱] در پنجاه سال پس از ۱۹۶۸، ایالات متحده از یک سری تهاجم و اشغال حمایت کرد، جنگ‌های خود را در افغانستان و عراق به راه انداخت و راه‌هایی برای طولانی کردن و تشدید جنگ‌های دیگر یافت. این کشور مجموعه‌ای از پایگاه‌های نظامی را در سراسر منطقه ساخت و در دهه‌های اولیه قرن بیست‌ویکم در حداقل نیم دوجین کشور خاورمیانه درگیر جنگ بود. خشونت‌ی که به قیمت جان صدها هزار نفر تمام شد.

آیا نفت عامل این تشدید خشونت بود؟ این استدلال بیش از حد ساده‌انگارانه است. زمانی که شرکت‌های آمریکایی از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ کنترل مستقیم بر تولید و عرضه‌ی نفت را از دست دادند، دولت ایالات متحده شروع به ایجاد ائتلاف نزدیک‌تر با نیروهایی در منطقه کرد که برنامه‌های خاص خود را داشتند: صهیونیسم اسرائیل، وهابیت عربستان سعودی و بسیاری دیگر. در عین حال، ایالات متحده که قادر به حفظ هژمونی خود به‌طور مستقیم نبود، در عوض خود را درگیر حمایت از جنگ‌های فرسایشی و درگیری‌های طولانی کرد تا قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران و عراق را که اقتدار آمریکا را نمی‌پذیرند، تضعیف کند. این درگیری‌ها از عرضه‌ی نفت محافظت نکرد. در هر صورت، این جنگ‌ها با تضعیف دو تا از سه تولیدکننده‌ی بزرگ نفت در منطقه به‌طور غیرمستقیم به مقابله با مشکل مازاد عرضه کمک کردند. اما مقیاس ذخایر نفت منطقه و ادعای مکرر مبنی بر این که این امر امنیت ایالات متحده را به خطر می‌اندازد، منطقی بود که برای این خشونت تقریباً بی‌پایان به کار گرفته شد.

ده - بحران اقلیمی ایده‌ی کنونی اقتصاد سیاسی را به چالش می‌کشد

درک تاریخی نفت می‌تواند کمک کند تا ببینیم اقتصاد سیاسی کنونی نفت چگونه توسعه یافته است. اما جهان خلق شده توسط مصرف فزاینده‌ی نفت در طول قرن گذشته، خود این مفاهیم تاریخ و اقتصاد سیاسی را به چالش می‌کشد، مفاهیمی که امروز خود موضوع نگرانی‌اند. ما معمولاً تاریخ را به مثابه‌ی مطالعه درباره‌ی چگونگی ساختن و بازسازی جهان توسط عوامل انسانی، فردی یا جمعی، تسخیر آرام طبیعت، توسعه‌ی منابع و ساختن جوامعی پیوسته پیچیده‌تر و از نظر فنی با قابلیت‌تر به نگارش درآورده‌ایم. اما احتراق انرژی کربنی که این فرآیندها بر آن متکی است، باعث گرم شدن نظام اقلیمی زمین شده و تغییراتی را در جو زمین و اقیانوس‌ها به راه انداخته که می‌توان آن‌ها را کاهش داد، اما نمی‌توان معکوشان کرد. این تغییرات، همراه با انقراض دسته‌جمعی گونه‌ها که به واسطه‌ی درنوردیدن زمین با سوخت‌های کربنی رخ داده، نه تنها امکان‌پذیری زیست جوامع بشری را در معرض تهدید قرار داده است، بلکه تهدیدی است در جهت فروپاشی پوشش نازک فرآیندهای بیوژئوشیمیایی - پوسته‌ی شکننده و متخلخلی که اتمسفر پایینی را به خاک زیرسطحی و سنگ‌های مادر زیربستر آن متصل می‌کند - که در درون آن تبادلاتی رخ می‌دهد که به شکل‌های حیات اجازه‌ی رشد و بالندگی می‌دهد. [۲۲] ما دیگر نمی‌توانیم از طبیعت به مثابه‌ی چیزی جدا از جامعه، از منابع به مثابه‌ی موادی صرف برای توسعه، از سیاست به مثابه‌ی سازمان‌دهی کاردانی و کفایت روبه‌رشد فنی، یا از آینده‌ی جمعی خود به‌عنوان توسعه‌ی مداوم پتانسیل‌های انسانی سخن بگوییم.

آینده اکنون متفاوت است: برای داشتن شانس برای دست‌کم تخفیف پیامدهای فاجعه‌باری که زمین با آن مواجه است، جهان باید تا سال ۲۰۵۰ تا حد زیادی کربن‌زدایی شود. این هدفی بود که در **توافق‌نامه‌ی اقلیمی پاریس** در سال ۲۰۱۵ برای محدود کردن افزایش میانگین دمای جهانی تا ۱/۵ درجه‌ی سانتی‌گراد بالاتر از سطوح ماقبل صنعتی، ذکر شد و در سال ۲۰۱۸ نیز در **هیئت بین‌دولتی تغییرات اقلیمی** بیان شد. [۲۳] اگر قرار باشد به این هدف نزدیک شویم، طی یک نسل، خاورمیانه می‌بایست دست‌خوش بازسازمان‌دهی بنیادین زندگی سیاسی و اقتصادی خود شود. برخی از تغییرات در حال حاضر در حال انجام است: به‌رغم افزایش تقریباً ۵۰ درصدی تولید، این منطقه امروز نفت بیش‌تری نسبت به چهل سال پیش صادر نمی‌کند. در بسیاری از کشورهای تولیدکننده‌ی کوچک‌تر منطقه، تولید نفت به تعادل رسیده یا در حال کاهش است. بزرگ‌ترین تولیدکننده، عربستان سعودی، مجبور شده است تولید

خود را محدود کند که بخشی از آن به دلیل کاهش درازمدت مصرف نفت در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است.

اما حتی اگر این کربن‌زدایی حاصل شود، عواقب فاجعه‌بار ممکن است اجتناب‌ناپذیر باشد. از سال ۱۹۹۸، این منطقه، تا حدی به دلیل گرمایش زمین، خشک‌سالی را تجربه کرده است و کم‌ترین میزان بارندگی را نه در سال‌های اخیر، بلکه دست‌کم در نهمصد سال گذشته داشته است. [۲۴] در سوریه و یمن، خشک‌سالی عامل مستقیم فروپاشی و درگیری اجتماعی است. در ایران تهدیدی جدی برای معیشت است. در پایان قرن بیست‌ویکم، خشک‌سالی همراه با انحراف آب‌های باقی‌مانده به مخازن ممکن است باعث ناپدید شدن رودخانه‌هایی شود که **هلال حاصل‌خیز** منطقه را تشکیل می‌دهند. در عراق، کمپین فعالان «عراق بدون رودخانه» گزارش می‌دهد که حتی همین امروز به دلیل از دست رفتن آب رودها و افزایش سطح نمک در آن‌چه از رودخانه‌ها باقی مانده است، ۲۵ درصد از سطح آبی کشور دیگر مناسب کشت نیست. [۲۵] افزایش سطح آب دریاها همراه با تأثیر مخازن بالادست، تأثیر مشابهی بر دشت کشاورزی دلتای نیل دارد. [۲۶] در درازمدت، افزایش سطح آب دریاها، تمام شهرهای ساحلی و مناطق داخلی منطقه را به خطر می‌اندازد. سطوح رطوبت در آینده، مناطقی از خلیج فارس را برای سکونت انسان بیش از اندازه گرم می‌کند.

همه‌ی این‌ها این پرسش را پیش می‌کشد که چگونه می‌توان به اقتصاد سیاسی نفت در مواجهه با تغییرات فاجعه‌بار اقلیمی پرداخت. مسئله این نیست که چگونه تاریخ درک ما از نفت را شکل می‌دهد، بلکه این است که چگونه نفت درک ما از تاریخ را شکل داده است. ما در یک شیوه‌ی هستی‌تاریخی به سر می‌بریم و خود را محصول فرآیندهای تاریخی آشکاری می‌بینیم که توسط کنش اجتماعی و سیاسی انسانی هدایت می‌شود. این شیوه‌ی هستی‌تاریخی را نیروهای خارق‌العاده‌ای ممکن کردند که در دوران کوتاه دست‌رسی تقریباً نامحدود به سوخت‌های فسیلی به رویمان گشوده شده بودند. دوام آینده‌ای که انسان‌ها هنوز در آن جایگاهی داشته باشند، منوط به پایان بخشیدن به آن دوران، کاهش تولید جهانی نفت و گاز به سطح تقریباً صفر تا سال ۲۰۵۰ است، زمانی که اکنون بسیار نزدیک‌تر از مثلاً دوران گسترش عظیم کشورهای تولیدکننده‌ی نفت خاورمیانه در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ است. این نه تنها مستلزم یافتن رویکردهایی جدید برای اقتصاد سیاسی نفت است، بلکه اگر منظرگاه خاورمیانه و شمال آفریقا را آغازگاه قرار دهیم، مستلزم شناخت محدودیت‌های برداشت‌های معمول‌مان از امر اقتصادی و امر سیاسی است.

* این مقاله ترجمه‌ای است *Ten Propositions on Oil* نوشته‌ی Timothy Mitchell که فصل سوم کتاب زیر است:

A Critical Political Economy of the Middle East and North Africa, Edited by Joel Beinin, Bassam Haddad, and Sherene Seikaly, Stanford University Press, Stanford, California, 2021.

یادداشت‌ها:

[1]. Pedro van Meurs, “Iraq 5th Bid Round: Summary and Preview,” June 1, 2018, <https://vanmeursenergy.com/documents/Iraq-Fifth-Bid-Round-Summary.pdf>

میانگین هزینه‌های تولید در همه‌ی میداین در سه تولیدکننده‌ی بزرگ منا – ایران، عراق و عربستان سعودی – حدود ۱۰ دلار آمریکا در هر بشکه برآورد می‌شود. بنگرید به:

<http://graphics.wsj.com/oil-barrel-breakdown/>

[2]. Gregory Nowell, *Mercantile States and the World Oil Cartel, 1900–1939* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1994); Stephen Longrigg, *Oil in the Middle East: Its Discovery and Development*, 3rd ed. (London: Oxford University Press, 1968); Daniel Yergin, *The Prize: The Epic Quest for Oil, Money, and Power* (New York: Simon & Schuster, 1991).

[3]. John Blair, *The Control of Oil* (New York: Pantheon, 1976), 81–85; Nowell, *Mercantile States*, 270–75.

[4]. Robert Vitalis, *America’s Kingdom: Mythmaking on the Saudi Oil Frontier*, 2nd ed. (London: Verso, 2009).

[5]. Christopher F. Jones, *Routes of Power: Energy and Modern America* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2014); Matthew Huber, *Lifblood: Oil, Freedom, and the Forces of Capital* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2013).

[6]. Calculated from BP Statistical Review of World Energy, 1st ed., 1951, and 67th ed., 2018, <https://www.bp.com/en/global/corporate/energy-economics/statistical-review-of-world-energy.html>.

[7]. Huber, *Lifblood*.

[8]. Geoffrey Supran and Naomi Oreskes, “Assessing ExxonMobil’s Climate Change Communications (1977–2014),” *Environmental Research Letters* 12, no. 8 (2017).

[۹]. گاهی در کنار این چهار شرکت بزرگ، از سه شرکت دیگر توتال، کونوکو-فیلیپس (Conoco-Philips) و انی (Eni)، نیز به‌عنوان «غول»‌ها یاد می‌شود. امروزه شرکت‌های بزرگ دولتی – عربستان سعودی، کویت و ایران، در

کنار دو شرکت چینی – و شرکت تولیدکننده‌ی خصوصی روسی لوک اویل (Lukoil) رقیب شرکت‌های چندملیتی آمریکا و اروپایی هستند یا از نظر اندازه از آن‌ها پیشی گرفته‌اند.

[10]. Timothy Mitchell, *Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil* (London: Verso, 2012).

[۱۱]. برای بررسی دقیق‌تر مبارزات نفت ایران، که سیاست نفتی بقیه‌ی منطقه را شکل داد، بنگرید به:

Katayoun Shafiee, *Machineries of Oil: An Infrastructural History of BP in Iran* (Cambridge, MA: MIT Press, 2018); Mark Gasiorowski, ed., *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2004); and Ervand Abrahamian, *The Coup: 1953, the CIA, and the Roots of Modern U.S.-Iranian Relations* (New York: New Press, 2013).

[12]. Brandon Wolfe-Hunnicut, “Embracing Regime Change in Iraq: American Foreign Policy and the 1963 Coup d’état in Baghdad,” *Diplomatic History*, 39, no 1 (2015): 98–125.

[13]. Samir Saul, “Masterly Inactivity as Brinkmanship: The Iraq Petroleum Company’s Road to Nationalization,” *International History Review* 29 (2007): 746–92; Christopher Dietrich, “‘Arab Oil Belongs to the Arabs’: Raw Material Sovereignty, Cold War Boundaries, and the Nationalisation of the Iraq Petroleum Company, 1967–1973,” *Diplomacy and Statecraft* 22, no 3 (2011): 450–79.

[14]. Hossein Mahdavy, “The Pattern and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran,” in *Studies in the Economic History of the Middle East*, ed. M. A. Cook (Oxford: Oxford University Press, 1970).

[۱۴-۱]. این فصل از کتاب با عنوان «بازاندیشی طبقه و دولت در شورای همکاری خلیج» نوشته‌ی آدام هنیه پیش‌تر در سایت نقد ترجمه و منتشر شده و در لینک زیر در دسترس است: <https://wp.me/p9vUft-2Y2>

[15]. Adam Hanieh, *Capitalism and Class in the Gulf Arab States* (New York: Palgrave Macmillan, 2011).

[16]. Hazem Beblawi and Giacomo Luciani, eds., *The Rentier State* (New York: Croom Helm, 1987); Kiren Aziz Chaudhry, *The Price of Wealth: Economies and Institutions in the Middle East* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1997); Jill Crystal, *Oil and Politics in the Gulf: Rulers and Merchants in Kuwait and Qatar*, 2nd ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 1995); Lisa Anderson, “The State in the Middle East and North Africa,” *Comparative Politics* 20, no. 1 (October 1987): 9.

که معتقد است مفهوم دولت رانتی یکی از مفاهیم مهمی است که پژوهش‌گران خاورمیانه در رشته‌ی علوم سیاسی وارد کرده‌اند.

[17]. Mitchell, *Carbon Democracy*.

[18]. Mitchell, *Carbon Democracy*, 173–99.

[19]. Huber, *Lifeblood*, 97–127; Abbas Alnasrawi, *Arab Nationalism, Oil, and the Political Economy of Dependency* (Westport, CT: Greenwood, 1991).

[20]. Peter Gowan, *The Global Gamble: Washington's Faustian Bid for World Dominance* (London: Verso, 1999); Robert Meister, "Liquidity," in Benjamin Lee and Randy Martin, eds., *Derivatives and the Wealth of Societies* (Chicago: University of Chicago Press, 2016), 143–73; Dick Bryan and Michael Rafferty, *Capitalism with Derivatives: A Political Economy of Financial Derivatives, Capital and Class* (New York: Palgrave Macmillan, 2006).

[21]. Andrew J. Bacevich, *America's War for the Greater Middle East: A Military History* (New York: Random House, 2016).

[۲۲]. برای آگاهی از ضرورت راه‌های نو برای بازنمایی و تصور نقش انسان در این «ناحیه حیاتی» غشامانند بنگرید به:

Alexandra Arènes, Bruno Latour, and Jérôme Gaillardet, "Giving Depth to the Surface: An Exercise in the Gaia-graphy of Critical Zones," *Anthropocene Review* 5, no. 2 (2018): 120–35.

[23]. Intergovernmental Panel on Climate Change, "Global Warming of 1.5°C: An IPCC Special Report," <http://www.ipcc.ch/report/sr15/>.

برای رسیدن به «صفر مطلق» تا سال ۲۰۵۰، هر گونه انتشار دی‌اکسیدکربن باقیمانده ناشی از انسان باید با حذف CO₂ از هوا، با استفاده از تکنیک‌هایی که اثربخشی‌شان هنوز در مقیاس بزرگ ثابت نشده است، به تعادل برسد.

[24]. Ellen Gray, "NASA Finds Drought in Eastern Mediterranean Worst of Past 900 Years," March 1, 2016, <https://www.nasa.gov/feature/goddard/2016/nasa-finds-drought-in-eastern-mediterranean-worst-of-past-900-years>.

[25]. Save the Tigris, "Iraq Without Rivers: Disaster Becomes a Reality," March 18, 2018, <http://www.savethetigris.org/iraq-without-rivers-disaster-becomes-a-reality/>.

[26]. Jean-Daniel Stanley and Pablo L. Clemente, "Increased Land Subsidence and Sea-Level Rise are Submerging Egypt's Nile Delta Coastal Margin," *GSA Today* 27, no. 5 (May 2017): 4–11, <http://www.geosociety.org/gsatoday/archive/27/5/article/GSATG312A.1.htm>.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-3fd>



دینامیسم معاصر امپریالیسم در خاورمیانه

واکاوی مقدماتی

نوشته‌ی: آن الکساندر

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان

ماه‌های اخیر [*] سرشار از نشانه‌های شوم تعمیق کشمکش میان بازی‌گران اصلی عرصه‌ای بوده است که الکس کالینیکوس آن را «بازی شطرنج چندسطحی» ژئوپلیتیک خاورمیانه می‌نامد. [۱] در مارس ۲۰۱۸، نیروهای ترکیه به سوریه وارد شدند و ده‌ها هزار نفر را مجبور به فرار از منطقه‌ی عفرین کردند که کردها جمعیت عمده‌ی آن را تشکیل می‌دهند. [۲] چند هفته بعد، حملات موشکی بیش‌تری به اهدافی در سوریه که به ادعای سخن‌گویان اسرائیلی متعلق به ایران بودند صورت گرفت. [۳] کشمکش درازمدت در سوریه کوره‌ی بسیاری از این تحولات بوده است. اما مسیرهای جنگ داخلی و مداخله‌ی نظامی خارجی در سوریه و یمن بازتاب فرآیندهای پنهان تغییر در موازنه‌ی قدرت بین دولت‌ها و سرمایه‌ها در سطوح منطقه‌ای و جهانی است. دلیل تغییر خط‌مشی به‌ظاهر مختل‌کننده‌ی دونالد ترامپ — مانند انتقال سفارت ایالات متحده به اورشلیم و خروج از توافق هسته‌ای با ایران — اغلب (از سوی خود رئیس‌جمهور و دیگران) به شخصیت

دمدمی مزاج یا فشارهای وارده از سوی حوزه‌های انتخاباتی او نسبت داده می‌شود. [۴] اما تغییر دینامیسم رقابت امپریالیستی در منطقه و در سطح جهانی که طبقه‌ی حاکم ایالات متحده در تلاش است خود را با آن وفق دهد نیز در شکل‌گیری این تصمیمات موثرند.

این مقاله به پیروی از آثار نویسندگان سنت این مجله {سوسیالیسم بین‌الملل}، مانند کریس هارمن و الکس کالینیکوس، و نسل‌های پیشین متفکران مارکسیست، از جمله لنین و بوخارین، ریشه‌ی انگیزه‌ی حرکت به سوی جنگ را در دینامیسم خود انباشت سرمایه می‌داند. رقابت میان سرمایه‌ها و در نتیجه میان دولت‌هایی که از نظر ساختاری به سرمایه‌ها وابسته هستند، منجر به آمیزش فرآیندهای رقابت نظامی و اقتصادی بین قدرت‌مندترین دولت‌های سرمایه‌داری می‌شود. [۵] این سخن نه فقط به معنای در نظر گرفتن برهم‌کنش‌های قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه است (در درجه‌ی نخست ایالات متحده، قدرت‌های اروپایی، مانند فرانسه و بریتانیا، و روسیه)، بلکه دولت‌های منطقه‌ای را باید به حساب آورد که در چارچوب نظامی خرده‌امپریالیستی (sub-imperial system) قرار گرفته‌اند که «نسخه‌ای از همان دینامیسمی را که در بدو امر منجر به ظهور امپریالیسم سرمایه‌داری شد باز تولید می‌کنند.» [۶] امپریالیسم صرفاً برچسبی برای رفتار غارت‌گرانه قدرت‌مندترین دولت‌ها نیست. این فقط امتیاز ویژه‌ی ایالات متحده و متحدانش نیست. به‌علاوه، منطق انباشت سرمایه به این معناست که «مقاومت» طبقات حاکم دولت‌های سرمایه‌داری ضعیف‌تر در برابر غارت‌های قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی، ناگزیر فرآیندهای امپریالیسم را در سطوح پایین‌تر نظام باز تولید می‌کند. این بدان معنا نیست که سوسیالیست‌ها می‌توانند موضع ندانم‌گویی در رابطه با این‌گونه کشمکش‌ها اتخاذ کنند. در عوض، آن‌چه اغلب ضرورت دارد اعتلای ظرفیت دفاع اصولی از ضعیفان در برابر حملات اقویاست، و در عین حال مفصل‌بندی استراتژی چگونگی ایجاد مقاومت واقعی در برابر امپریالیسم، که باید از پایین توسعه یابد و در نهایت مستلزم کوتاه کردن دست محفل ژنرال‌ها و بازرگانان (خواه خود را جمهوری خواه یا طرف‌دار سلطنت بخوانند) از قدرت است، آنان که ایادی‌شان منطقه را به سمت جنگ‌های بیش‌تر هدایت می‌کنند. [۷]

توسعه‌ی نظام خرده‌امپریالیستی مبتنی بر ظهور مراکز انباشت سرمایه در خارج از هسته‌ی تاریخی نظام سرمایه‌داری است؛ خود نظام سرمایه‌داری اغلب به طبقات حاکم دولت‌های «پیرامونی» نظام {سرمایه} متکی است که از نظم سیاسی و اقتصادی استعماری می‌گریزند، نظمی که آن‌ها را در نقش تولیدکنندگان مواد خام و بازارهای اجباری کالاهای تولیدی در کشورهای امپریالیستی «مادر» به دام انداخته بود. البته این بدان معنا نیست که آن‌ها توانسته‌اند به تمامی از امپریالیسم فرار کنند. همان‌طور که کالینیکوس خاطرنشان می‌کند، در طول قرن‌های بیستم و بیست‌ویکم، طبقه‌ی حاکم ایالات متحده به‌طور کلی ایجاد نوعی امپراتوری را دنبال کرده است که هژمونی آن بر مناطق وسیعی از کره‌ی زمین در بیرون از مرزهای این امپراتوری، به ایجاد مستعمرات وابسته نبوده یا مستلزم حاکمیت مستقیم نبوده است. بلکه به راه‌های دیگری متوسل شده است تا دولت‌های سرمایه‌داری درجه‌ی دوم و سوم را وادار به تمکین به خواست و

اراده‌ی خود کند.[۸] با این حال، عاملیت بیش‌تری که این مراکز نوظهور انباشت سرمایه نسبت به یک‌دیگر، و نسبت به قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، دارند، نشان‌گر مهمی است از تفاوت میان مرحله‌ی امپریالیسمی که لنین و بوخارین در اوایل قرن بیستم ترسیم کردند و مراحل بعدی امپریالیسم.[۹]

توسعه‌ی یک نظام خرده‌امپریالیستی در خاورمیانه[۱۰] را پیش و بیش از هر چیز باید از دریچه‌ی نابرابری میان سرمایه‌های رقیب و دولت‌های «آن‌ها» درک کرد. ساختار این نابرابری توسط طیفی از عوامل، از جمله روشی که در آن سرمایه‌داری ابتدا در یک بخش از جهان (و نه همه جا به‌طور هم‌زمان) ظهور کرد، و نیز به واسطه‌ی موقعیت‌های همیشگی در حال تغییر بازی‌گران مختلف در این بازی، شکل گرفته است. نظام خرده‌امپریالیستی در خاورمیانه هم به واسطه‌ی دینامیسم رقابت میان قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری شکل گرفته است — مانند افول قدرت‌های استعماری «قدیمی»، بریتانیا و فرانسه در اوایل قرن بیستم و در پی آن ظهور قدرت‌های امپریالیستی جهانی «جدید» ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی، و افول و در نهایت فروپاشی قدرت شوروی در اواخر قرن بیستم — و هم با دینامیسمی مشابه میان دولت‌های سرمایه‌داری نوظهور منطقه. توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی قدرت‌های نوظهور، و در نتیجه ظرفیت نظامی آن‌ها، همواره اساساً به واسطه‌ی محدودیت‌های عمل در سیستمی شکل می‌گیرد که در آن داوران نهایی قدرت‌های اصلی امپریالیستی هستند. با این حال، این بدان معنا نیست که آن قدرت‌ها همیشه قادر به اعمال نفوذ مداوم در سطوح پایین‌تر این نظام هستند. در واقع، ویژگی ساختاری فراگیر نظام خرده‌امپریالیستی کنونی در خاورمیانه در یک دهه و نیم گذشته، به عقب‌نشینی نسبی قدرت ایالات‌متحده پس از پیروزی شکست‌آمیز [۱۰-۱] این کشور بر صدام حسین در عراق در سال ۲۰۰۳ مرتبط بوده است. فاجعه‌ی سیاست ایالات متحده در قبال عراق نشان می‌دهد که چگونه فرآیندها در سیستم‌های خرده‌امپریالیستی می‌توانند گرایش‌هایی را در سطح جهانی تسریع کنند. روسیه یکی از ذینفعان افول نسبی ایالات متحده بوده است، کشوری که از نظر اقتصادی یک بازی‌گر جزء محسوب می‌شود، اما دارای میراث نظامی و دیپلماتیک اتحاد جماهیر شوروی است و در رقابت ژئوپلیتیکی با ایالات متحده و متحدانش در اروپای شرقی و در سوریه بیش از پیش مدعی است.

جدول شماره ۱: پنج کشور برتر خاورمیانه (به استثنای شمال آفریقا، شامل ایران و ترکیه) بر مبنای تولید ناخالص داخلی (بر مبنای دلار فعلی آمریکا)، بر حسب دهه - منبع: بانک جهانی

۱۹۷۰	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۱۰	۲۰۱۶
ترکیه	عربستان سعودی	عراق	ترکیه	ترکیه	ترکیه
ایران	ایران	ترکیه	عربستان سعودی	عربستان سعودی	عربستان سعودی
مصر	ترکیه	ایران	اسرائیل	ایران	ایران
اسرائیل	عراق	عربستان سعودی	ایران	امارات متحده عربی	امارات متحده عربی
عربستان سعودی	امارات متحده عربی	اسرائیل	امارات متحده عربی	اسرائیل	مصر

دومین ویژگی ساختاری این نظام، که همانا تعمیق رقابت بر سر هژمونی منطقه‌ای میان ایران و متحدانش از یک سو و عربستان سعودی و متحدانش از سوی دیگر است، از هم‌زمانی و تقاطع فرآیندها در «رأس» و سطوح «میانی» نظام سرمایه‌داری جهانی ناشی می‌شود. ظهور عربستان سعودی بازتابی از ظهور یک مرکز جدید انباشت سرمایه در منطقه‌ی خلیج است، در حالی که ظهور مجدد ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای به بازیابی تدریجی (و اغلب همراه با سکتته) سرمایه‌داری ایران از شکست فاجعه‌بار در جنگ با عراق در دهه‌ی ۱۹۸۰ پیوند خورده است. دو نکته‌ی دیگر در این‌جا مهم است. نخست آن که تجاوز نظامی ایالات متحده به عراق نیز باید در چارچوب فرآیندی بسیار طولانی‌مدت درک شود: افول آهسته‌ی سلطه‌ی اقتصادی جهانی ایالات متحده با ظهور چین در قلب منطقه‌ی انباشت سرمایه در شرق آسیا. [۱۱] دوم، فاجعه‌ای که آمریکا در عراق متحمل شد یادآوری مهمی است که باید عاملیت دولت‌ها یا حتی طبقات حاکم آن‌ها را در نظر گرفت: آمریکا صدام و طبقه‌ی حاکم دولت بعث را درهم شکست و نابود کرد، اما در این روند شورشی را به راه انداخت که قدرت خود را از لایه‌های بسیار گسترده‌تری از جامعه‌ی عراق می‌گرفت (از جمله هواداران شیعه‌ی طبقه‌ی کارگر که بستر جنبش مقتدی صدر را تشکیل می‌دادند و به سمت ناسیونالیست‌های عراقی متمایل شدند و نه سیاست‌های اسلام‌گرایان شیعه طرفدار ایران). [۱۲]

سومین ویژگی ساختاری، نقشی است که اسرائیل در معماری خرده‌امپریالیسم خاورمیانه ایفا می‌کند. این دولت شهرک‌نشین - استعماری و به‌شدت نظامی، ساکنان منطقه را از طریق خشونت مثال‌زدنی خود علیه

فلسطینی‌ها از یک سو و مزیت منطقه‌ای بی‌مانندش در فناوری نظامی از سوی دیگر، نظم می‌دهد. خنثی‌سازی سیاسی و نظامی مصر با مرحله‌ی اولیه‌ی ظهور اسرائیل مرتبط بود. شکست مصر در سال ۱۹۶۷ ابتدا با پذیرش برنامه‌ی اقتصادی نئولیبرالی واشنگتن و مدت کوتاهی پس از آن با معاهده‌ی صلحی که در کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ با اسرائیل به امضا رسید، دنبال شد. طبقه‌ی حاکم مصر بارها فرصت‌هایش را برای رفتن به مرحله‌ی پیشرفته‌تر توسعه‌ی صنعتی از دست داد، و جریان عظیم کمک‌های نظامی بیش‌تر برای تضمین نقش ارتش مصر به‌عنوان ژاندارم داخلی طرح‌ریزی شده بود تا تبدیل شدن به نیروی هژمون منطقه‌ای. در مقابل، اسرائیل به جرگه‌ی کشورهای «توسعه‌یافته» سوق داده شده است که زیربنای مشارکت متقابل سودآور اقتصادی و نظامی میان طبقات حاکم اسرائیل و ایالات متحده است.

نقش ایران به‌عنوان قدرت منطقه‌ای را می‌توان عنصری از تداوم دوره‌های قبل دانست، دورانی که خاندان پهلوی یکی از «ستون‌های دوقلوی» هژمونی آمریکا در خاورمیانه را تشکیل می‌داد. البته، انقلاب ۱۹۷۹ به‌طور ناگهانی ایران را از حوزه‌ی نفوذ ایالات متحده خارج کرد، نکته‌ای که کمک می‌کند درک کنیم چرا اسرائیل برای دفاع از منافع ایالات متحده بسیار حیاتی است. بر اساس دکترین نیکسون، «ستون» دیگر هژمونی آمریکا، عربستان سعودی بود که اکنون با تأخیر به‌عنوان یک قدرت خرده‌امپریالیستی در نوع خود به بلوغ رسیده است.

عربستان سعودی و ظهور سرمایه‌ی منطقه‌ی خلیج

عربستان سعودی در چند سال گذشته به‌طور ناگهانی از اعمال قدرت نرم به سوی قدرت سخت در خارج تغییر جهت داده است. پادشاهی عربستان در پی بسیجی نیرومند در خدمت ضدانقلاب منطقه‌ای در سال ۲۰۱۱ یعنی حمله به بحرین برای سرکوب جنبش اعتراضی توده‌ای نوظهور در مارس ۲۰۱۱، و حمایت مالی از کودتای نظامی به رهبری عبدالفتاح السیسی در مصر در ژوئیه ۲۰۱۳، از سال ۲۰۱۵ به این سو نقشی مهم در فاجعه‌ی انسانی‌ای داشته که یمن را در نتیجه‌ی بمباران شدید سعودی‌ها به کام خود کشیده است. این نقش جدید به‌مثابه یک قدرت خرده‌امپریالیستی ریشه در فرایندهای بلندمدت دگرگونی در اقتصاد این کشور و اقتصاد منطقه‌ی خلیج به‌طور کلی دارد. در واقع، همان‌گونه که آدام هنیه تأکید کرده است، تشکیل طبقه‌ی سرمایه‌دار **خلیجی** که اعضای شورای هم‌کاری خلیج (GCC) را دربرمی‌گیرد عاملی حیاتی در توسعه‌ی یک مرکز مستقل انباشت سرمایه در منطقه‌ی خلیج در چهار دهه‌ی گذشته بوده است. [۱۳] با این حال، ما در این جا بر عربستان سعودی به‌عنوان مؤلفه‌ی محوری سرمایه‌ی خلیج از حیث اندازه‌ی اقتصاد، جمعیت و جاه‌طلبی‌های کنونی رهبران آن برای تبدیل توسعه‌ی سرمایه‌داری به قدرت نظامی تمرکز خواهیم کرد. [۱۴]

از «شوک نفتی» دهه‌ی ۱۹۷۰ در نتیجه‌ی افزایش شدید قیمت‌ها اغلب به‌عنوان نقطه عطفی در اقتصاد سیاسی انرژی منطقه نام برده می‌شود. با این حال، تثبیت کنترل دولتی بر تولید بالادستی نفت (اکتشاف

و استخراج نفت خام) نشان از تغییر مهم و دائمی تری در رابطه‌ی بین دولت و سرمایه‌ی بین‌المللی و محلی دارد. در مورد عربستان سعودی، کنترل دولتی اکتشاف و استخراج نفت خام در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ رخ داد و بنیان توسعه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار سعودی را ایجاد کرد که فعالیت‌های خود را بر صنایع پایین‌دستی نفت (به‌ویژه پتروشیمی)، بخش‌های انرژی بر مانند تولید آلومینیوم، فولاد و سیمان، ساخت‌وساز، واردات و صادرات مجدد، پروژه‌های خرده‌فروشی عظیم در قالب هایپرمارکت‌ها و مراکز خرید و امور مالی، متمرکز کرد. [۱۵]

فرآیندهای درهم‌تنیده‌ی انباشت سرمایه و تشکیل طبقات در منطقه‌ی خلیج از طریق چرخش نئولیبرالی در اقتصاد جهانی شکل گرفت و به آن یاری رساند. آن‌ها با حصول اطمینان از این‌که بازارهای نفت براساس دلار عمل می‌کنند به تحکیم هژمونی ایالات متحده کمک کردند، همان دلارهای نفتی را از طریق بانک‌های اروپایی و آمریکایی دوباره به گردش درآوردند و امکان تبدیل آن‌ها به اشکال جدید بردگی در جنوب جهانی را فراهم کردند، و به روندهای مالی شدن سرمایه در سراسر نظام را شتاب بخشیدند. [۱۶]

نقش مناسبات با طبقه‌ی حاکم ایالات متحده در ظهور سرمایه‌ی خلیج پیچیده‌تر از چیزی است که در ابتدا به‌نظر می‌رسد. به وضوح اشتباه است که سرمایه‌ی عربستان سعودی را صرفاً امتدادی از سرمایه‌ی ایالات متحده بدانیم. بلکه این دو سرمایه در رابطه‌ای قرار دارند که ساختار آن با تضاد میان اجتناب‌ناپذیری رقابت در تولید نفت، و توانایی ایالات متحده برای مهار و مدیریت پیشگیرانه‌ی این رقابت به نفع خود به سبب توسعه‌یافته‌تر بودنش و تامین ضمانت نظامی برای عربستان سعودی شکل گرفته است. خط مشی ایالات متحده در قبال عربستان سعودی البته در ابتدا بر منطق رقابت با امپریالیسم قدیمی‌تر، یعنی امپریالیسم بریتانیا استوار بود. با این حال، از دهه‌ی ۱۹۷۰ مسیر بنیادین نهفته در خط مشی ایالات متحده، پروراندن توسعه‌ی عربستان سعودی به‌عنوان یک متحد سرمایه‌داری تابع {آمریکا} بوده است. ترکیب انقلاب در ایران و نتیجه‌ی جنگ ایران و عراق، این سیاست را از تعادل خارج کرد و منجر به تثبیت حضور نظامی مستقیم و گسترده‌ی ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج شد، از جمله راه‌اندازی پایگاه‌های ایالات متحده در عربستان سعودی برای نخستین بار پس از ۱۹۹۱. [۱۷] این مسئله جرقه‌ی اولین چالش بزرگ سیاسی خاندان حاکم از درون جامعه‌ی عربستان سعودی را شعله‌ور کرد و البته واکنش نهایی به آن ده سال بعد در قالب حملات القاعده به خود ایالات متحده بروز کرد.

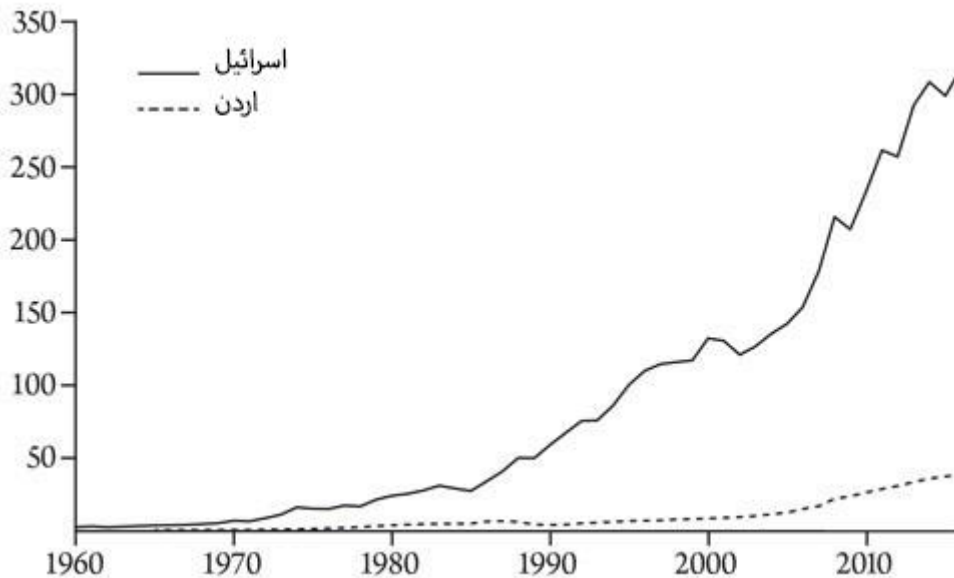
به نظر می‌رسد که تلاش‌های طبقه‌ی حاکم سعودی برای توسعه‌ی استراتژی‌های جدید برای مقابله با این تغییرات تا حدی در شخص محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان، و سیاست‌های او تجسد یافته است. محمد بن سلمان که دوست دارد او را به نام خودمانی‌اش «ام.بی.اس» (Mbs) بشناسند، از زمان انتصابش در سال ۲۰۱۷ به شهرت جهانی دست یافته است. او با راه‌اندازی یک برنامه‌ی «ضد فساد» که اقوام رقیب را به راحتی برکنار می‌کند یا تنزل مقام می‌دهد برای خود اعتبار کسب کرده است، برنامه‌ای که به زبان

«دورنمای» تنوع‌بخشی به اقتصاد عربستان سعودی و دورشدن از وابستگی به نفت و لغو ممنوعیت رانندگی زنان به بیان در می‌آید. [۱۸] او در مقام وزیر دفاع بر مداخله‌ی نظامی عربستان سعودی در یمن نظارت داشته است — که ثابت شده که برای مردم یمن فاجعه بار بوده و اکثریت کشور را بر اثر سوء تغذیه و وبا به نابودی کشانده و به کمک‌های بشردوستانه وابسته کرده است. پاکسازی رهبری ارتش سعودی در مارس امسال نشان داد که چگونه بن سلمان در راستای استراتژی کلی خود برای تنوع اقتصادی در حال ایجاد تغییرات در کارکنان است. اعلام تغییر رئیس ستاد و روسای نیروهای زمینی و هوایی عربستان هم‌زمان بود با آغاز سیاست‌هایی که در جهت توسعه‌ی صنعت تسلیحات داخلی عربستان با مشارکت سرمایه‌ی نظامی بین‌المللی طراحی شده بود. [۱۹] در همین حال، کارزار پرنرژری بن سلمان در جهت اصلاحات اقتصادی با الگوی نئولیبرال، از جمله تغییر در سیستم قانونی، مجوزها و مقررات کسب‌وکار، مورد تایید صندوق بین‌المللی پول قرار گرفته است. [۲۰]

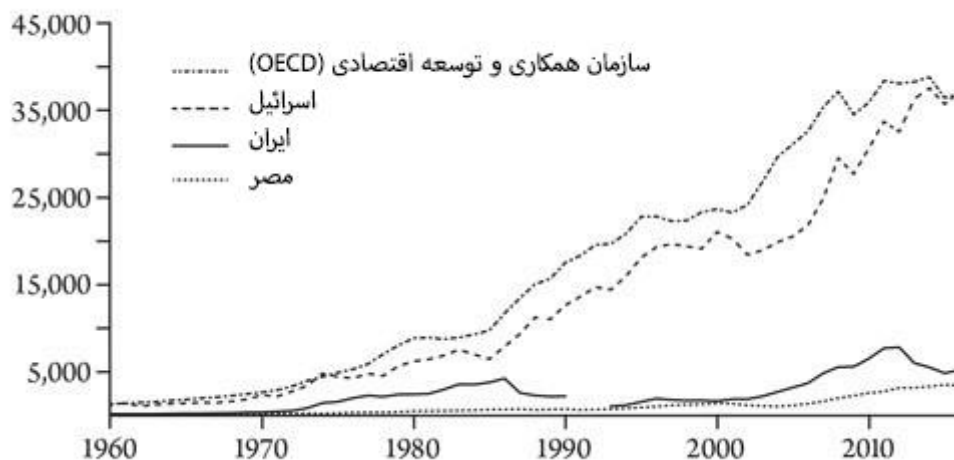
اسرائیل: نظامی‌گری دیجیتال در آغوش صهیونیسم مسیحی

اسرائیل مدت‌هاست نقش مهمی در دینامیسم امپریالیسم در خاورمیانه ایفا می‌کند، حتی اگر رابطه‌ی این کشور با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در طول دهه‌ها تغییر کرده باشد. تخم پروژه‌ی صهیونیستی را امپراتوری بریتانیا کاشت، اما پس از ایجاد کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸، ایالات متحده نقش حامی امپریالیستی را بر عهده گرفت. در ۷۰ سال پس از ایجاد اسرائیل، کمک‌های اقتصادی و نظامی ایالات متحده در مجموع بیش از ۱۳۱ میلیارد دلار (بر حسب قیمت فعلی) دلار بوده است. [۲۱] کمک‌های مستقیم اقتصادی، که نقشی مهم در حفظ اقتصاد اسرائیل در مواجهه با تورم شدید و افزایش هزینه‌های نظامی پس از شکست تقریبی در جنگ ۱۹۷۳ با مصر و سوریه داشت، به تدریج حذف شده است. در عین حال، تولید ناخالص داخلی و سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی اسرائیل نیز رشد قابل توجهی داشته است (بنگرید به شکل‌های ۱ و ۲)، و ظهور یک بخش جدید فناوری پیشرفته، که حدود ۱۵ درصد از سرمایه‌گذاری ریسک‌پذیر جهان در بخش امنیت سایبری را جذب می‌کند، نام تازه‌ای برای اسرائیل به‌عنوان «ملتی نوپا» که دست و پا کرده است که می‌تواند مستقیماً به «اقتصاد دیجیتالی» جهانی در حال شکوفایی تزریق شود. [۲۲]

شکل ۱: تولید ناخالص داخلی اسرائیل و اردن (میلیارد دلار - بر حسب دلار فعلی آمریکا)
منبع: بانک جهانی



شکل ۲: تولید ناخالص داخلی سرانه (بر حسب دلار فعلی آمریکا)
منبع: بانک جهانی



همه‌ی این‌ها در بستر افزایش همکاری نظامی آمریکا و اسرائیل صورت گرفته است. کمک‌های نظامی ایالات متحده برای حفظ سیاست «برتری کیفی نظامی» (QME) اسرائیل [۲۲-۱] در برابر رقبای منطقه‌ای‌اش طراحی شده است. از سال ۲۰۰۸، قراردادهای فروش تسلیحات ایالات متحده به دیگر کشورهای منطقه نمی‌تواند منعقد شود، مگر این‌که دولت بتواند ثابت کند که این سلاح‌ها بر اسرائیل تأثیر منفی نمی‌گذارد. [۲۳] همان که جدول شماره‌ی ۲ نشان می‌دهد، ارزش کل کمک‌های مالی عظیم و بلندمدت به واسطه‌ی یادداشت‌های تفاهم (MoU) متوالی در طول چند دوره‌ی متناوب جابه‌جایی قدرت میان دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه در کاخ سفید به‌طور بی‌وقفه در حال افزایش بوده است. بخش

قابل توجهی از این کمک‌های نظامی در قالب توافق‌نامه‌های همکاری مشترک عرضه شده است، مانند قرارداد ۲۰۱۴ که بر اساس آن تولیدکنندگان سلاح آمریکایی و صنایع نظامی اسرائیل توافق کردند تا برای توسعه‌ی سیستم دفاع موشکی گنبد آهنین (Iron Dome) با یک‌دیگر همکاری کنند.

جدول شماره‌ی ۲: یادداشت‌های تفاهم آمریکا و اسرائیل

منبع: Sharp, 2018

کل ارزش تفاهم‌نامه	دوران ریاست‌جمهوری امضای یادداشت تفاهم	تاریخ اجرای یادداشت تفاهم
۲۶/۷ میلیارد دلار	بیل کلینتون	۱۹۹۹-۲۰۰۸
۳۰ میلیارد دلار	جورج دبلیو بوش	۲۰۰۹-۲۰۱۸
۳۸ میلیارد دلار	باراک اوباما	۲۰۱۹-۲۰۲۸

در عین حال، سیاست‌های مهاجرت نیروی کار جدید از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، پس از **انتفاضه ۱۹۸۷** فلسطین، کارگران خارجی از کشورهای در حال توسعه را در بخش‌هایی مانند کشاورزی، ساخت‌وساز و خدمات مراقبتی جای‌گزین کارگران روزمزد فلسطینی از سرزمین‌های اشغالی کرده است. در طول دهه‌ی ۱۹۹۰، تعداد کارگران غیرشهروند غیرفلسطینی از تعداد کل فلسطینی‌هایی که تا به حال در اسرائیل کار کرده بودند پیشی گرفت. [۲۴] در همین حال، «فرایند صلح» اسلو و ایجاد تشکیلات خودگردان فلسطین به رهبری یاسر عرفات، دستگاه جدیدی از مقامات فلسطینی را در همکاری مستقیم با دولت اسرائیل به‌وجود آورد که در پدیدآمدن یک تشکیلات کوچک‌شده‌ی فلسطینی کاملاً تحت سلطه‌ی اقتصادی و نظامی اسرائیل هم‌دست بودند.

سیاست ایالات متحده برای افزایش حمایت نظامی از اسرائیل طی چندین دهه شتاب گرفته است. حتی تصمیم برای انتقال سفارت ایالات متحده به اورشلیم ابتدا توسط کنگره‌ی ایالات متحده تحت سلطه‌ی جمهوری خواهان در سال ۱۹۹۵ تصویب شد، اگرچه کلینتون و جانشینان وی معافیت‌های شش ماهه‌ای را امضا کردند که اجرای این قانون را به تاخیر انداخت. روی کار آمدن ترامپ چندین گرایش را بیش از پیش همسو ساخته و فشارها را برای تسلیم شدن فلسطینی‌ها تشدید کرده است. اولین مورد از این گرایش‌ها پیوند نامقدس اوانجلیکی‌های آمریکا و راست‌های صهیونیست است. ترامپ و بنیامین نتانیاهو حتی یک حامی سیاسی مشترک دارند: شلدون ادلسون، غول متنفذ صنعت کازینو. [۲۵] ترامپ و مشاورانی که در حال حاضر سیاست آمریکا در خاورمیانه را اداره می‌کنند (داماد رئیس‌جمهور، جرد کوشنر، سفیر

ایالات متحده در سازمان ملل، نیکی هیلی، و وکیل او جیسون گرینبلات، که اکنون مشاور اسرائیل است) سیاست‌هایی را به اجرا درآورده‌اند که نوایش به گوش راست اسرائیلی خوش‌آهنگ است، از جمله کاهش بودجه‌ی ایالات متحده برای **آژانس امدادرسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک** (اونروا-UNRWA) که به صدها هزار پناهنده‌ی فلسطینی ثبت‌شده در سراسر منطقه خدمات آموزشی و بهداشتی ارائه می‌دهد.

ادعاهای ترامپ برای تضمین «توافق نهایی» برای پایان دادن به درگیری اسرائیل و فلسطین را باید در این زمینه‌ی وسیع‌تر درک کرد. افتتاح سفارت جدید و حمله به بودجه‌ی **اونروا**، هر دو را می‌توان اقداماتی پیش‌گیرانه برای مقابله با دو موضوع مسئله‌ساز در «وضعیت نهایی» خواند که به نظر می‌رسد طبقه‌ی حاکم ایالات متحده اکنون می‌خواهد با جلب رضایت عربستان سعودی و منطقه‌ی خلیج آن‌ها را به نفع اسرائیل حل و فصل کند: مسئله‌ی حاکمیت بر بیت‌المقدس و حق بازگشت آوارگان فلسطینی. مکانیسم‌های دستیابی به این امر در کوتاه‌مدت شامل سیاست چماق و هویج است؛ یا بهتر است بگوییم از یک سو گلوله‌های واقعی شلیک‌شده به انبوه معترضان غیرمسلح فلسطینی و رگبارهای موشکی علیه اهداف فرضی ایرانی در سوریه، و از سوی دیگر ارائه‌ی چشم‌انداز سهمی از یک منافع بازسازی غزه‌ی آسیب‌دیده برای کسانی از **الفتح** که مایل به بازی در این عرصه هستند.

نشست‌های بروکسل در اوایل سال جاری، پنجره‌ای است به راه‌هایی برای استفاده از آب آشامیدنی و برق برای ساکنان غزه به‌عنوان ابزار چانه‌زنی در این فرآیند. نمایندگان اسرائیل طرحی یک میلیارد دلاری برای بازسازی غزه ارائه کردند که شامل نیروگاه‌های نمک‌زدایی، زیرساخت‌های جدید برق، خط لوله‌ی گاز و ارتقای منطقه‌ی صنعتی در گذرگاه ایرز [۲۵-۱] می‌شود. [۲۶] پیش‌شرط پایان محاصره و آغاز بازسازی، برکناری حماس از قدرت و برقراری مجدد کنترل خودگردان فلسطین بر غزه است، روندی که از زمان محاصره‌ی قطر به رهبری عربستان سعودی (که در ژوئن ۲۰۱۷ آغاز شد) سرعت گرفته است و حاکی از فقدان متحدان جنبش اسلام‌گرا در سطح منطقه‌ای است. [۲۷]

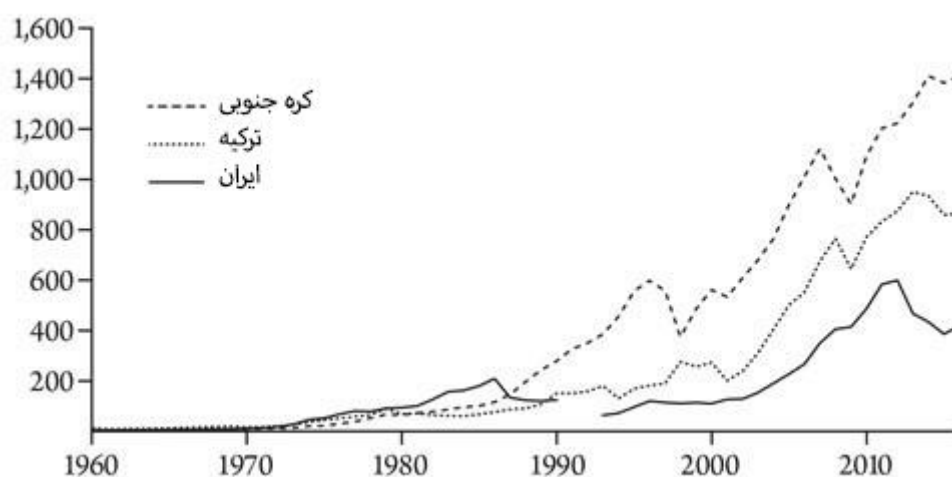
ایران: بیداری دوباره‌ی یک قدرت منطقه‌ای؟

ایران از دیرباز نقش مهمی در اقتصاد سیاسی منطقه داشته است. با کشف نفت در این کشور در سال ۱۹۰۸ بود که مسابقه برای تقسیم ذخایر نفت خاورمیانه میان قدرت‌های استعماری اروپایی آغاز شد و بریتانیا نقش اصلی را در ادعای مالکیت میادین نفتی ایران بر عهده گرفت. با این حال، بر خلاف منطقه‌ی خلیج، کشاورزی از طریق تولید محصولات صادراتی مانند پنبه نیز نقش مهمی در ادغام ایران در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ایفا کرده است. با بلوغ سرمایه‌داری در مقیاس جهانی، به‌نظر می‌رسید که ایران دارای عناصر زیادی است که می‌تواند اقتصاد این کشور را به مرحله‌ی بعدی توسعه سوق دهد. در ۱۹۷۰ با توجه به کل تولید ناخالص داخلی و سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی، پیش‌بینی این که ایران، یا همسایه‌اش ترکیه،

یا کره جنوبي، كشوري با جمعيت نسبتاً يكسان با ايران آن زمان كه در مرحله‌ي نسبتاً مشابهي از توسعه‌ي اقتصادي قرار داشت، در رتبه‌بندی جهاني به چه جايگاهي خواهند رسيد دشوار بود (شكل ۳).

بر اساس روايت سياست‌گذاران غربي و دانشگاهيان جريان اصلي، سرنگوني رژيم سلطنتي در انقلاب ۱۹۷۹ و متعاقب آن، تغيير به سمت سياست‌هاي سرمايه‌داري دولتي (در مخالفت آشكار با روندهاي جهاني به سمت نئوليبراليسم) توضيح مي‌دهد كه چرا ايران نتوانست همان مسير کره را طی کند. [۲۸] با اين حال، اين مبارزه براي بقا بود، نه اعتقاد ايدئولوژيك، كه رهبري جمهوري اسلامي را به مسير توسعه‌ي سرمايه‌داري دولتي نسبتاً خودكامه در دهه‌ي ۱۹۸۰ سوق داد، زيرا ايالات متحده با مداخله براي حمايت از عراق عليه ايران در جنگ سال‌هاي ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به دنبال جبران شكستي بود كه به واسطه‌ي انقلابي مردمی متحمل شده بود. [۲۹] اگر از دريچه‌ي نسبتاً خام داده‌هاي توليد ناخالص داخلي در شكل ۳ بنگريم، سال ۱۹۸۶ لحظه‌اي بود كه مسير اقتصادي ايران به وضوح تغيير كرد و در سال پس از آن بود كه توليد ناخالص داخلي و سرانه‌ي توليد ناخالص داخلي کره‌ي جنوبي براي اولين بار از ايران پيشي گرفت.

شكل ۳: توليد ناخالص داخلي کره جنوبي، تركيه و ايران (مليارد دلار - بر حسب دلار فعلي آمريكا)
منبع: بانك جهاني



از اواسط دهه‌ي ۱۹۸۰، اقتصاد ايران با عبور از مراحل مختلف سياست دولتي، كه توسط بورژوازي جديدي هدايت مي‌شد كه در دوره‌ي گلخانه‌اي خودكامگي نسبي اعمال شده به واسطه‌ي جنگ با عراق و خصومت ايالات متحده به وجود آمده بود، شاهد بهبودي آهسته بوده است. همان طور كه پيمان جعفري اشاره کرده است، دوران پس از انقلاب هم‌چنان در شكل دهه‌ي سرمايه‌داري ايراني داراي اهميتي حياتي است. [۳۰] اقتصاد جنگي سرمايه‌داري دولتي آن دوران **بنیادها** را به وجود آورد، «بنیادهای» دولتي عظيمي كه توزيع

منابع و خدمات به فقراى شهرى و روستايى را سازماندهى کردند و به ايجاد پايگاهى اجتماعى براى رژيم جديد و بسيج ايدئولوژيک لازم براى عمليات جنگى کمک کردند.

اصلاحات نئولبرالى در دوره‌هاى بعدى از اهميت **بنیادها** در اقتصاد و دولت نکاست. بلکه اين بنيادها شکل دورگه‌ى «نئولبراليسم واقعاً موجود» را شکل دادند که ويژگى‌هاى نئولبراليسم و سرمايه‌دارى دولتى را با هم ترکيب کرده است. [۳۱] خط سیر بلندمدت توسعه‌ى اقتصادى ايران با تضادهای اساسی بین قدرت اقتصادى بالقوه و واقعيت ژئوپوليتيک انزوا و آسیب‌پذيرى طبقه‌ى حاکم ايران مشخص مى‌شود. در طول ۴۰ سال گذشته بارها و بارها، شوک‌هاى ژئوپوليتيک که به‌طور موقت اقتصاد را تغيير داده است، اين نکته را به حاکمان ايران يادآورى کرده است. جديدترين اين شوک‌ها معکوس شدن روند سريع رشد دهه‌ى ۲۰۰۰ پس از اعمال تحریم‌ها در ۲۰۱۱-۲۰۱۲ بود. با از دست دادن بازارهاى صادراتى ايران در اروپا، توليد ناخالص داخلى به شدت کاهش يافت.

اما طبقه‌ى حاکم ايران نيز از موفقيت و شکست سياست ايالات متحده در عراق سود ناخواسته‌اى برده است. شکست نظامى صدام حسين در سال ۱۹۹۱ و به دنبال آن تحریم‌ها و در نهايت سرنگونى رژيم او توسط نيروهاى آمريكايى در سال ۲۰۰۳، تهديد از سوى يک همسايه‌ى متخاصم براى ايران را مرتفع کرد. رژيم ايران هم‌چنين از روابط ديرينه با گروه‌هاى مخالف اسلام‌گراى شيعه‌ى سابق عراق مانند **حزب الدعوة و شورای عالی انقلاب اسلامى در عراق** بهره مى‌برد که در نهايت به نظام سياسى فرقه‌اى که توسط ايالات متحده پرورانده مى‌شد انجاميد. اين عوامل باعث شد که نفوذ ايران در عراق در اواخر دهه‌ى ۲۰۰۰ افزايش يابد. [۳۲] ناکامى‌هاى آمريکا در ميدان نبرد نيز راه را براى گسترش نفوذ نظامى ايران باز کرد. «فوران» نيروها در سال‌هاى ۲۰۰۸-۲۰۰۶ که لاف زيادى درباره‌ى آن زده شد (و اساساً منجر به تسخير مجدد کشور توسط نيروهاى آمريكايى شد) زمينه را براى از دست دادن فاجعه‌بار موصل و بسيارى از مناطق شمال غرب عراق به دست داعش در سال ۲۰۱۴ آماده کرد. [۳۳] نفوذ نظامى ايران در عراق عمدتاً از طريق توسعه‌ى نيروهاى شبه‌نظامى فرقه‌اى گوناگون مرتبط با احزاب سياسى اسلام‌گراى شيعه هدايت شده است.

طبقه‌ى حاکم ايالات متحده رويکردهاى متناوبى را در رابطه با ايران (البته در يک چشم‌انداز کلى خصومت و سوءظن) دنبال کرده است. توافق بر سر برنامه‌ى هسته‌اى ايران که توسط باراک اوباما در سال ۲۰۱۵ به سرانجام رسيد، بر اين فرض استوار بود که ايالات متحده مى‌تواند با ايجاد اتحادى ضمنى با عناصرى از طبقه‌ى حاکم ايران، در نهايت مسير بازگشت آن‌ها به بازار جهانى را با چراغ سبز ايالات متحده (و البته طبق شروط ايالات متحده) هموار کند. خروج ناگهانى ترامپ از اين توافق (به گفته‌ى **نيويورک تايمز**) بر اين «شرطبندى پرمخاطره» استوار است که طبقه‌ى حاکم ايران نيروى اقتصادى و اراده‌ى سياسى لازم

برای توسعه‌ی تسلیحات هسته‌ای را نخواهد داشت (و اگر چنین کند توانایی نظامی خود آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش، اسرائیل و عربستان سعودی، برای خنثی کردن این تهدید کافی خواهد بود). [۳۴]

معجزه‌ی اقتصادی و مخمصه‌ی ژئوپلیتیک ترکیه

در طول سه دهه‌ی گذشته، اقتصاد ترکیه به‌مثابه‌ی بزرگترین اقتصاد در منطقه ظهور کرده است و از سال ۲۰۰۰ به‌رغم واردات ۹۰ درصدی نفت و گاز، این کشور به راحتی از عربستان سعودی پیشی گرفته است. رشد تولید ناشی از گسترش تولید بوده است و تولیدکنندگان صنعتی کوچک‌تر، به ویژه آن‌هایی که در ایالت‌های دیگری به غیر از بخش سنتی «تجارت بزرگ» در آنکارا و استانبول، مستقر هستند بیش‌ترین سود را می‌برند. گسترش سرمایه‌های صنعتی ایالتی و کوچک-متوسط یکی از عوامل گسترش توانایی **حزب عدالت و توسعه** تحت رهبری رجب طیب اردوغان برای تاب‌آوردن در برابر فشارهای بخش‌هایی از دولت ترکیه و شرکت‌های بزرگ که به سیاست‌های اسلام‌گرایانه‌ی حزب عدالت و توسعه معترضند و پیوسته در حال سازماندهی برای محدود کردن دسترسی افراد دارای جهان بینی اسلام‌گرا به اهرم‌های قدرت هستند، بوده است. موفقیت انتخاباتی حزب عدالت و توسعه در خلال دهه‌ی ۲۰۰۰ نیز احتمالاً به رشد اقتصادی بالای ترکیه مرتبط است که درصد جمعیت زیر خط فقر ملی را از ۲۸/۸ درصد در سال ۲۰۰۳ به ۱/۶ درصد در سال ۲۰۱۴ کاهش داده است. [۳۵] این دست‌آمارها نابرابری ادامه‌دار اجتماعی و مشکلات بهره‌وری پایین در بخش‌های «غیررسمی» تولید را پنهان می‌کند. اما این ایده که یک دولت اسلام‌گرا برای بخش نسبتاً گسترده‌ای از مردم «رونق» به ارمغان آورده است، به توضیح این نکته کمک می‌کند که چگونه پایگاه اجتماعی عمیقاً متناقض حزب عدالت و توسعه، طبقه‌ی کارگر و حوزه‌های انتخاباتی فقیر را با بخش‌های بیش از پیش پرمدعا و ثروتمند سرمایه‌ی ترکیه که از طریق انجمن مستقل صنعت‌گران و بازرگانان (MÜSİAD) سازمان می‌یابند، درهم می‌آمیزد.

سرنوشت «معجزه‌ی اقتصادی» ترکیه در یک دهه و نیم گذشته به‌طرزی جدایی‌ناپذیری با دینامیسم رقابت ژئوپلیتیک مرتبط است. موقعیت ترکیه به‌عنوان دروازه‌ی نفت شمال عراق به جهان به این معنی است که طبقه‌ی حاکم این کشور بسیار تحت تاثیر این مسئله است که چه کسی بر کرکوک و موصل حکومت می‌کند (و هر دو شهر به بازارهای صادراتی مهم برای کالاهای ترکیه تبدیل شده‌اند). مرز شرقی ترکیه نیز به ایران متصل می‌شود که در سال گذشته عراق را به‌عنوان بزرگ‌ترین تامین‌کننده‌ی نفت خام ترکیه پشت سر گذاشته است. [۳۶]

سرکوب مردم کرد در سمت ترکیه از مدت‌ها پیش عامل پیچیده‌ای در روابط ترکیه با عراق بوده است. در طول دهه‌ی ۲۰۰۰ طبقه‌ی حاکم ترکیه روند صلح بلندمدتی را که برای پایان دادن به شورش به رهبری حزب کارگران کردستان (پک‌ک) در داخل ترکیه طراحی شده بود دنبال کرد و در عین حال توانایی پک‌ک را برای استفاده از کشورهای همسایه به‌عنوان یک منطقه‌ی درونی یا منبع حمایت دیپلماتیک و

سیاسی محدود کرد. این یکی از دلایل روابط قوی دولت ترکیه با رژیم بشار اسد در سوریه (باز کردن بازارهای سوریه به روی صادرات ترکیه یکی دیگر از دلایل این امر است)، و روابط صمیمانه‌ی شگفت‌انگیز ترکیه و دولت اقلیم کردستان در اربیل (که توسط حزب دموکرات کردستان اداره می‌شود، و به هیچ‌وجه با پکک روابط دوستانه‌ای ندارد) بود.

سر باز کردن درگیری چندجانبه در سوریه که از حمله‌ی نظامی رژیم اسد علیه خیزش مردمی در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، چشم‌انداز ژئوپلیتیک مرزهای جنوبی و شرقی ترکیه را به‌طور اساسی تغییر داد. ترکیه میزبان ۵۶ درصد از پناهنجویان سوری است که از این کشور گریخته‌اند. رژیم اسد تقریباً یک شبه از دوست به دشمن تبدیل شد، یک نهاد کرد جدید در منطقه‌ی روژاوا بین ترکیه و سوریه پدید آمد و نیروهای نظامی حزب اتحاد دموکراتیک سوریه {PYD} (که بر خلاف حزب دموکرات کردستان عراق متحد پکک است) نقشی مهم به‌عنوان نیروهای زمینی برای ایالات متحده در تلاش برای نابودی داعش ایفا کرده‌اند. این تحولات در پس‌رہاسازی ناگهانی روند صلح با پکک و از سرگیری جنگ در استان‌های شرقی از سوی دولت ترکیه نهفته است. نیروهای ترکیه اخیراً به‌عفرین در شمال سوریه حمله کردند و در تلاش برای جلوگیری از پیوند این کانتون با سایر مناطق تشکیل‌دهنده‌ی منطقه‌ی روژاوا، هزاران نفر از ساکنان کرد را به تبعید راندند. [۳۷]

سوریه: از جنگ داخلی تا جنگ منطقه‌ای؟

سوریه عرصه‌ای است که در حال حاضر دینامیسم رقابت بین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای به‌ترسناک‌ترین شکل در آن تلاقی می‌کنند. نیروهای نظامی متخاصم از هر «سطح» نظام جهانی در حال حاضر در درگیری‌های متعدد این کشور فعال هستند. گزارش شده است ایالات متحده که از سال ۲۰۱۵، ۲۰۰۰ نفر از نیروی زمینی خود را در سوریه مستقر کرده است، در حال برنامه‌ریزی برای ایجاد «حضور نظامی بدون پایان در سوریه» است. [۳۸] نیروی هوایی و دریایی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه به‌طور متناوب اهدافی را در سوریه بمباران می‌کنند، در حالی به‌طور کلی این توافق وجود دارد که نیروی هوایی روسیه تعادل نظامی در جنگ سوریه را به نفع رژیم اسد تغییر داده است. روسیه پایگاه جدیدی در فرودگاه حمیمیم ایجاد کرده و قراردادهای بلندمدت استفاده از تاسیسات دریایی موجود خود را در طرطوس تمدید کرده است. [۳۹] قدرت‌های منطقه‌ای نیز در درگیری‌های نظامی مختلف سوریه فعال هستند؛ ایران از اسد حمایت می‌کند و از حضور مستقیم نظامی و نیز پشتیبانی از متحدش، جنبش لبنانی حزب‌الله، پشتیبانی می‌کند. پس از تهاجم به‌عفرین، دولت ترکیه با عصبانیت به اعلامیه‌ی ایالات متحده، متحدش در ناتو، در مورد برنامه‌هایی برای آموزش «نیروی مرزی» تحت حمایت نیروهای دموکراتیک سوریه (SDF) به رهبری کردها واکنش نشان داد. [۴۰] در نهایت، چندین بازی‌گر رقیب نظامی در سطح محلی وجود دارند که می‌توان آن‌ها را در تلاشی دشوار برای درک نمای دگرگون‌شونده‌ی ائتلاف‌های بی‌ثبات و جبهه‌های

پیوسته در حال تغییر، تحت عناوین «کردها»، «جهادگرایان سنی»، «اپوزیسیون» یا «طرفداران دولت» (از جمله واحدهای ارتش عادی و سازمان‌های شبه‌نظامی) دسته‌بندی کرد.

دلایل زیادی وجود دارد که چرا جنگی که اسد علیه خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ آغاز کرد، به طرز ماریپیچ‌وار به درگیری‌ای تبدیل شد که نه تنها سوریه را از هم پاشاند، بلکه شوک‌هایی را به نظام‌های امپریالیستی منطقه‌ای و جهانی وارد کرد. در این جا فرصت بررسی کامل این پویه‌ها وجود ندارد، اما دست کم می‌توانیم طرح کلی سه مسئله را مطرح کنیم که در این فرآیندهای درهم‌تنیده برجسته هستند. یکی از آن‌ها تأثیر فاجعه‌ای است که عراق، کشور همسایه سوریه، را فرا گرفت. چرخه‌های متوالی جنگ، محاصره، تهاجم، اشغال، شورش و درگیری‌های فرقه‌ای در عراق، به روش‌های متعدد سوریه را تحت تأثیر قرار داده است، از جمله تکه‌تکه شدن اقتدار دولتی در مرز مشترک، جابه‌جایی گسترده‌ی پناهندگان از عراق به سوریه، مداخله‌ی سازمان‌های شبه‌نظامی عراقی در درگیری‌های سوریه (شامل نه تنها گروه‌های سنی مانند داعش، بلکه شبه‌نظامیان فرقه‌ای شیعه که توسط رژیم اسد استخدام شده‌اند). فروپاشی اقتدار دولت عراق در مناطقی با اکثریت کردنشین شمال منجر به ظهور یک دولت غیررسمی مستقل کرد شد که فشار به سمت خودمختاری منطقه‌ای در مناطق کردنشین سوریه را تسریع کرد.

اما این عوامل بر استراتژی ضدانقلابی‌ای که رژیم اسد دنبال می‌کرد، متقابلاً تأثیر گذاشت. همان‌طور که در جاهای دیگر با جزئیات بیش‌تر بحث شده است، تصمیم اسد برای برخورد با مناطقی که در سال ۲۰۱۱ علیه او شورش کردند به‌عنوان «سرزمین دشمن»، و بمباران هوایی و در محاصره قرار دادن این مناطق، پیامدهای عمیقی داشت. [۴۱] استراتژی بقای رژیم هم‌چنین مبتنی بر توانایی آن در جنگ‌افروزی از طریق فرقه‌گرایی بود – که ژست محافظ اقلیت‌ها در برابر جهادگرایی سنی را به خود می‌گرفت، درحالی‌که متحدان خود را بر مبنای فرقه‌گرایی بسیج می‌کرد و جنایات فرقه‌ای را مرتکب می‌شد یا امکان چنین جنایاتی را فراهم می‌کرد تا وحدت بین فرقه‌ای ایجاد شده روزهای اولیه قیام را در هم بشکند. از آن‌جا که در ظاهر گذاری بدون مرز مشخص از قیام به شورش مسلحانه و در نهایت جنگ داخلی رخ داده است، اغلب فراموش می‌شود که هژمون شدن نظامی نیروهای جهادی سنی در جبهه‌ی ضددولتی در نتیجه‌ی شکست جنبش اعتراضی مردمی در بازه‌ی سال ۲۰۱۱ به وقوع پیوست. ظهور داعش و تصرف رقه و موصل بعدها رخ داد و در سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۵ به اوج خود رسید. ناتوانی رهبران داعش در تثبیت دستاوردهای نظامی خود، تا حدی به سبب صلبیت ایدئولوژیک‌شان که مانع جنبه‌های عمل‌گرایانه‌ی دولت‌سازی شد، مرحله جدیدی را در چرخه‌ی این جنگ به ظاهر بی‌پایان گشوده است (اگرچه همان‌طور که پاتریک کاکبرن اخیراً هشدار داده است، هنوز خیلی زود است که داعش را به‌طور کامل یک نیروی نظامی حذف شده بپنداریم). [۴۲] علاوه بر این، با ادامه‌ی فرساینده‌ی روند آهسته اما بی‌رحمانه‌ی محو مناطق اصلی باقی‌مانده تحت کنترل مخالفان توسط رژیم اسد، هویت برندگان و بازندگان احتمالی در سطح منطقه‌ای آشکارتر می‌شود.

در پس پرده‌ی غبار آلود ادعاهای متقابل، روشن است که نفوذ نظامی و سیاسی ایران به‌طور چشم‌گیری در عراق و سوریه گسترش یافته است. متحد ایران، حزب الله، نقش نظامی عمده‌ای در حمایت از حملات اسد علیه نیروهای مخالف داشته است. گروه‌های شبه‌نظامی شیعه عراقی تحت حمایت ایران به نمایندگی از رژیم اسد بسیج شدند. گفته می‌شود که نفوذ ایران در دولت سوریه، از طریق نقش مستشارانی که نیروهای شبه‌نظامی قدرت‌مند طرفدار دولت را ایجاد کرده‌اند، عمیقاً تثبیت شده است. [۴۳] باند سرمایه‌ی ایران که بیش‌ترین ارتباط را با نهادهای دولتی مانند سپاه پاسداران دارد و سیاست مداخله در عراق و سوریه را رهبری می‌کند نیز امیدوار است که از بازسازی پس از جنگ منتفع شود. [۴۴]

این احتمال که نتیجه‌ی جنگ داخلی سوریه تقویت موقعیت ایران در نظام خرده‌امپریالیستی منطقه‌ای باشد، عامل اصلی در پس خروج ترامپ از توافق هسته‌ای است. حمله‌ی نظامی و دیپلماتیک هماهنگ اسرائیل، حملات موشکی مکرر به «پایگاه‌های» منتسب به «ایران» در داخل سوریه را با افزایش تبلیغات رسمی ترکیب کرده است که جاه‌طلبی رژیم ایران برای کسب هژمونی منطقه‌ای و حمایت از «تروریسم» را برجسته می‌کند. نتانیاهو رهبری این حملات را بر عهده دارد: برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی با افشای اطلاعات «محرمانه» در خصوص ادعای نقض مفاد توافق توسط ایران و لابی نیرومند ترامپ برای خروج از آن. [۴۵] محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی به گروه محکوم‌کنندگان ایران پیوسته و جمهوری اسلامی را با همین خط محکوم کرده است.

با این حال، مهم است که در تجدید حیات ایران اغراق نکنیم. این مداخله‌ی ولادیمیر پوتین بود که مسیر نظامی جنگ را به‌طور قاطع تغییر داد، زیرا روسیه بر اساس منطق رقابت امپریالیستی با ایالات متحده، هم برای دفاع از متحد فعلی خود در رژیم اسد، و هم برای استفاده از فرصت برای گشودن عرصه‌ی جدیدی برای مداخله نظامی و دیپلماتیک روسیه، حرکت می‌کرد. علاوه بر این، اشتباه است که گمان کنیم که به رغم تعهد مشترک ایران و روسیه به تضمین بقای رژیم اسد، فشارهای اعمال شده بر روسیه و ایران در رابطه با سوریه یک‌سان است. حملات موشکی اخیر اسرائیل ممکن است تلاشی باشد برای ارسال سیگنالی مبنی بر این که روسیه در ازای مهار و مدیریت حضور ایران در سوریه، از فرصتی برای تثبیت «دستاوردهای» خود برخوردار خواهد شد که می‌تواند توسط آتش‌افروزی منطقه‌ای اسرائیل و ایران به خطر بیفتد. [۴۶]

* این مقاله ترجمه‌ای است از *The contemporary dynamics of imperialism in the Middle East: a preliminary analysis* نوشته‌ی Anne Alexander که در ژوئن ۲۰۱۸ در مجله‌ی *سوسیالیسم بین‌المللی* منتشر شده است. اصل مقاله در لینک زیر در دسترس است:

<http://isj.org.uk/issue-159/>

از آن جا که این مقاله در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است، برخی از نتیجه‌گیری‌ها و ارزیابی‌های پایانی آن با توجه به جنگ اوکراین، تشدید درگیری‌های امپریالیستی روسیه و غرب، اوج گرفتن تنش هسته‌ای غرب با جمهوری اسلامی و تضعیف اقتصادی ایران اینک تغییر کرده است. با این حال طرح کلی ارائه شده از دینامیسم امپریالیستی منطقه همچنان مفید است. گرچه بررسی تغییر روندها و دگرگونی‌های رخ داده در همین مدت کوتاه نیز در نوع خود می‌تواند جالب توجه باشد. - م.

*{ نوشته‌های داخل } افزوده‌های مترجم است.

یادداشت‌ها

[1]. Callinicos, 2018, p9.

با سپاس از الکس کالینیکوس، جاد بوهارون، فیل مارفلیت و جان روز برای نقطه‌نظرها و پیشنهادهایشان در نسخه‌ی پیش‌نویس این مقاله.

[2]. Margulies, 2018.

[3]. Sanchez, 2018a.

[4]. Smith, 2018.

[۵]. در خصوص رابطه‌ی میان سرمایه‌ها و دولت‌ها بنگرید به

Harman, 1991

درباره‌ی امپریالیسم بنگرید به:

Bukharin, 1967, Callinicos, Rees, Haynes and Harman, 1994 and Callinicos, 2009.

[6]. Callinicos, 2009, p185.

[۷]. در این جا فرصتی برای بررسی دقیق این موارد وجود ندارد، اما مباحثات در میان جریان چپ درباره‌ی چگونگی درک دینامیسم امپریالیسم در خاورمیانه در خلال جنگ ایران و عراق در دهه‌ی ۱۹۸۰ نقطه‌ی مرجع مفیدی برای بحث درباره‌ی خرده‌امپریالیسم امروزی در منطقه است. برای مروری بر موضع نویسندگان در سنت این مجله (سوسیالیسم بین‌المللی) در آن زمان، بنگرید به:

Callinicos, 1988.

[8]. Callinicos, 2009, p166.

[۹]. برای آگاهی از بحثی مفصل درباره‌ی این نکته بنگرید به:

Callinicos, 2009.

[۱۰]. واکاوی بسط‌یافته در این مقاله بر دینامیسم امپریالیسم بر کشورهای با اکثریت عرب‌زبان خلیج، شام و مصر (با

ادعان به اینکه برخی از کشورهای منطقه‌ی شام دارای اقلیت‌های کرد قابل توجه هستند)، ایران، ترکیه و اسرائیل متمرکز است. کمبود فرصت مانع از بحث درباره‌ی شمال آفریقا/مغرب شده است.

[۱۰-۱]. Pyrrhic victory. پیروزی شکست‌آمیز یا پیروزی پیروسی به گونه‌ای از پیروزی گفته می‌شود که هزینه و آثار زیان‌بار آن به اندازه‌ای است که نمی‌توان آن را به‌راستی یک پیروزی به‌شمار آورد. پیروزی‌ای که ارزش بردن را ندارد زیرا برنده با بردن آن بسیار ضرر کرده است. این کلمه از نام Pyrrhus، پادشاه قدیمی اپیروس گرفته شده است که در

سال ۲۷۹ ق.م با تلفات و هزینه‌های سنگین وارد تارانتوی ایتالیا شد و با وجود پیروزی در نهایت ناچار شد در ۲۷۵ ق.م به اپيروس بازگردد- م.

[11]. Callinicos, 2018.

[۱۲]. برای آشنایی با مراحل اولیه‌ی این فرایند بنگرید به:

Alexander and Assaf, 2005a and 2005b

و نیز

Herring and Rangwala, 2006.

[13]. Hanieh, 2011.

[۱۴]. این بدان معنا نیست که تلاش‌های حاکمان عربستان سعودی برای اعمال رهبری خود بر بقیه‌ی خلیج همیشه موفقیت‌آمیز بوده است. محاصره‌ی قطر که در ژوئن ۲۰۱۷ آغاز شد نمونه‌ای از این موارد است. پس از یک سال تحریم اقتصادی و دیپلماتیک، به نظر می‌رسد قطر مقهور نشده، و طبقه‌ی حاکم این کشور به جای آن که زیر فشار همسایگان بزرگ‌تر خود فروپاشد، روابط استراتژیک خود را با چین و ایران عمیق‌تر کرده است. در خصوص روابط با چین برای نمونه بنگرید به:

Chowdhury, 2018

[15]. Hanieh, 2011.

[16]. Hanieh, 2011, p47.

[17]. Smith, 1991.

[18]. Stancati and Malsin, 2018.

[19]. Carey, 2018.

[20]. Al-Baqmi, 2018.

[21]. Thomas, 2017.

[22]. Economist, 2017.

[۲۲-۱]. Qualitative Military Edge، سیاست «برتری کیفی نظامی» ایالات متحده در منطقه، برتری اسرائیل را در فن‌آوری نظامی نسبت به همسایگانش تضمین می‌کند، قدمت این سیاست به دهه‌ی ۱۹۶۰ بازمی‌گردد، زمانی که دولت‌های عربی علیه اسرائیل متحد شدند - م.

[23]. Thomas, 2017.

[24]. Population and Immigration Authority, 2016, p11.

[25]. Clifton, 2017.

[۲۵-۱]. Erez Crossing، گذرگاه اریز که به عربی معبر بیت حانون خوانده می‌شود، یک گذرگاه مرزی بین نوار غزه و اسرائیل است. این منطقه در انتهای شمالی نوار غزه، بین کیبوتص اسرائیلی اریز و شهر فلسطینی بیت حانون واقع شده است - م.

[26]. Landau, 2018; Chair of the Ad Hoc Liaison Committee, 2018.

[27]. Williams, 2018.

[28]. Maloney, 2015.

[29]. Callinicos, 1988.

[30]. Jafari, 2009.

[31]. Jafari, 2009; Afary, 2017.

[32]. Nader, 2015.

[33]. Alexander, 2016.

[34]. Sanger and Kirkpatrick, 2018.

- [35]. OECD, 2016, p18.
 [36]. Tiryakioglu, 2018.
 [37]. Margulies, 2018.
 [38]. BBC News, 2018.
 [39]. Tass, 2017.
 [40]. BBC News, 2018.
 [41]. Alexander and Bouharoun, 2016.
 [42]. Cockburn, 2018.
 [43]. See Sinjab, 2017 for an example of analysis in this vein.
 [43]. Blanche, 2017.
 [45]. Sanger and Kirkpatrick, 2018.
 [46]. Sanchez, 2018b.

منابع

- Afary, Frieda, 2017, “The Particular Features of the Islamic Republic’s Capitalism and the Need for a Humanist Alternative to Capitalism/Militarism”, Alliance of Middle Eastern Socialists (28 June), <https://tinyurl.com/ya9yw4ah>
- Al-Baqmi, Shuja, 2018, “IMF Expects Saudi Growth, Lauds Reforms”, Asharq al-Awsat (24 May), <https://aawsat.com/english/home/article/1278521/imf-expects-saudi-economic-growth-lauds-reforms>
- Alexander, Anne, 2016, “ISIS, Imperialism and the War in Syria”, *International Socialism* 149 (winter), <http://isj.org.uk/isis-imperialism-and-the-war-in-syria/>
- Alexander, Anne, and Simon Assaf, 2005a, “Iraq: Rise of the Resistance”, *International Socialism* 105 (winter), <http://isj.org.uk/iraq-the-rise-of-the-resistance/>
- Alexander, Anne, and Simon Assaf, 2005b, “Elections and the Resistance in Iraq”, *International Socialism* 106 (spring), <http://isj.org.uk/the-elections-and-the-resistance-in-iraq/>
- Alexander, Anne, and Jad Bouharoun, 2016, *Syria: Revolution, Counter-revolution and War* (Socialist Workers Party).
- BBC News, 2018, “US Plans Open-ended Military Presence in Syria” (18 January), www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-42731222
- Blanche, Ed, 2017, “In Syria, IRGC Banks on Reconstruction Boom”, *Arab Weekly* (19 March), <https://the arabweekly.com/syria-irgc-banks-reconstruction-boom>
- Bukharin, Nikolai, 1967 [1917], *Imperialism and World Economy* (H Fertig).

Callinicos, Alex, 1988, “An Imperialist Peace?”, *Socialist Worker Review*, issue 112, www.marxisme.dk/arkiv/callinic/1988/09/iraniraq.htm

Callinicos, Alex, 2009, *Imperialism and Global Political Economy* (Polity Press).

Callinicos, Alex, 2018, “Trump gets Serious”, *International Socialism* 158 (spring), <http://isj.org.uk/trump-gets-serious/>

Callinicos, Alex, John Rees, Mike Haynes and Chris Harman, 1994, *Marxism and the New Imperialism* (Bookmarks).

Carey, Glen, 2018, “Saudi Prince’s Big Military Revamp Means Billions to Business”, *Bloomberg* (1 March), www.bloomberg.com/news/articles/2018-03-01/saudi-military-gets-the-mbs-treatment

Chair of the Ad Hoc Liaison Committee, 2018, “Meeting of the Ad Hoc Liaison Committee—Chair’s Summary”, Norwegian Foreign Ministry (20 March), www.regjeringen.no/contentassets/da90bc8f385a4394b368a181085dfa06/summary_ahlc1803_ny.pdf

Chowdhury, Debasish Roy, 2018, “China a Pillar of Strength in Qatar’s Fightback Against Arab Blockade”, *South China Morning Post* (9 June), www.scmp.com/week-asia/geopolitics/article/2149915/china-pillar-strength-qatars-fightback-against-arab-blockade

Clifton, Eli, 2017, “Is Sheldon Adelson Behind Trump’s Decision on Jerusalem?” +972mag (5 December), <https://972mag.com/is-sheldon-adelson-behind-trumps-decision-on-jerusalem/131218/>

Cockburn, Patrick, 2018, “Inside Syria: With its Enemies Diverted or Fighting Each Other, Isis is Making a Swift and Deadly Comeback”, *Independent* (4 March), <https://tinyurl.com/ya4bpsw9>

Economist, 2017, “Israel’s Economy is a Study in Contrasts” (18 May), www.economist.com/special-report/2017/05/18/israels-economy-is-a-study-in-contrasts

Hanieh, Adam, 2011, *Capitalism and Class in the Gulf Arab States* (Palgrave Macmillan).

Harman, Chris, 1991, “The State and Capitalism Today”, *International Socialism* 51 (summer), www.marxists.org/archive/harman/1991/xx/statcap.htm

Herring, Eric, and Glen Rangwala, 2006, *Iraq in Fragments: The Occupation and its Legacy* (Hurst).

Jafari, Peyman, 2009, “Rupture and Revolt in Iran”, *International Socialism* 124 (autumn), <http://isj.org.uk/rupture-and-revolt-in-iran/>

Landau, Noa, 2018, Israel Presents \$1 Billion Rehabilitation Plan for Gaza, but Demands Palestinian Authority Take Over, *Haaretz* (1 February), www.haaretz.com/israel-news/.premium-israel-offers-1-billion-rehab-plan-for-gaza-at-emergency-confab-1.5784390

Maloney, Suzanne, 2015, *Iran’s Political Economy Since the Revolution* (Cambridge University Press).

Margulies, Ron, 2018, “Why Turkish Troops are in Syria”, *International Socialism* 158 (spring), <http://isj.org.uk/why-turkish-troops-are-in-syria/>

Nader, Alireza, 2015, “Iran’s Role in Iraq: Room for Cooperation?”, RAND Corporation, www.rand.org/pubs/perspectives/PE151.html

OECD, 2016, “Turkey”, OECD Economic Surveys (July), https://read.oecd-ilibrary.org/economics/oecd-economic-surveys-turkey-2016_eco_surveys-tur-2016-en#page1

Population and Immigration Authority, 2016, “Labour Migration to Israel”, www.gov.il/BlobFolder/reports/foreign_workers_in_israel_2016_report/he/foreign_workers_israel_review_0916.pdf

Sanchez, Raf, 2018a, “Israel Strikes Back Against Syrian Targets and Threatens ‘Storm’ on Iran after Golan Heights Attack”, *Telegraph* (11 May), www.telegraph.co.uk/news/2018/05/10/israel-fires-barrage-missiles-syria-accusing-iranian-forces/

Sanchez, Raf, 2018b, “Israel Sees an Opportunity to Drive Iran out of Syria as Russia Looks to its Own Interests”, *Telegraph* (29 May), www.telegraph.co.uk/news/2018/05/28/israel-sees-opportunity-drive-wedge-iran-russia-syria/

Sanger, David and David Kirkpatrick, 2018, “Behind Trump’s Termination of Iran Deal is a Risky Bet”, *New York Times* (8 May), www.nytimes.com/2018/05/08/us/politics/trump-iran-nuclear-deal-news-analysis-.html

Sharp, Jeremy, 2018, “US Foreign Aid to Israel”, Congressional Research Service Briefing (10 April), <https://fas.org/sgp/crs/mideast/RL33222.pdf>

Sinjab, Lina, 2017, “Iran is Building a New Source of Shia Influence Inside Syria”, Chatham House (November), <https://tinyurl.com/yag59bez>

Smith, David, 1991 “The Postwar Gulf: Return to Twin Pillars?”, Defense Technical Information Centre, www.dtic.mil/dtic/tr/fulltext/u2/a528003.pdf

Smith, David, 2018, “Pastors at Embassy Opening Highlight Evangelicals’ Deal with The Donald”, *Guardian* (15 May), <https://tinyurl.com/y8g8ruh9>

Stancati, Margherita, and Jared Malsin, 2018, “Saudi Crown Prince Turns from Turmoil at Home to Diplomacy Abroad”, *Wall Street Journal* (4 March), www.wsj.com/articles/saudi-crown-prince-turns-from-turmoil-at-home-to-diplomacy-abroad-1520179615

Tass, 2017, “Moscow Cements Deal with Damascus to keep 49-year Presence at Syrian Naval and Air Bases”, Tass (20 January), <http://tass.com/defense/926348>

Thomas, Clayton 2017, “Arms Sales in the Middle East”, Congressional Research Service (11 October), <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R44984.pdf>

Tiryakioglu, Muhsin, 2018, “Iran Keeps Top Position as Crude Oil Exporter to Turkey”, Anadolu (30 May), www.aa.com.tr/en/economy/iran-keeps-top-position-as-crude-oil-exporter-to-turkey/1160729

Williams, Dan, 2018, “Qatar says Gaza aid Spares Israel War, shows Doha does not back Hamas”, Reuters (22 February), www.reuters.com/article/us-qatar-israel-diplomacy/qatar-says-gaza-aid-spares-israel-war-shows-doha-does-not-back-hamas-idUSKCN1G62JR

<https://wp.me/p9vUft-32W> : لینک مقاله در سایت «نقد»



نقش کارگران در خیزش‌های مردمی کشورهای عربی در ۲۰۱۱

نوشته‌ی: جوئل بنین

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی

کارگران مراکشی، بحرینی، اردنی و حتی بیش‌تر از آن مصری و تونس‌ی نقشی اساسی در خیزش‌های مردمی کشورهای عربی در ۲۰۱۱ ایفا کردند. آنان همانند بسیاری از هم‌وطنان خود از تحقیر، توهین و شکنجه‌ی نیروهای امنیت داخلی و فساد که گریبان همه‌ی سپهرهای دولت را گرفته بود، تورم و افزایش نابرابری، وخیم‌شدن خدمات اجتماعی و سیاست خارجی تابع ایالات متحد که شکاف بین دولت و مردم را تشدید می‌کرد به خشم آمدند. مشارکت کارگران در خیزش‌ها هم‌چنین تحت‌تأثیر میراث دهه‌ها مبارزه علیه بازسازی نئولیبرالی اقتصادهای منطقه بود که ملازم آن بی‌کاری زیاد، به‌ویژه میان جوانان، حذف صدها هزار شغل دولتی و بی‌ثبات‌کاری شاغلان بود. زنان به تناسب از بی‌کاری و زوال بخش دولتی آسیب بیش‌تری دیده‌اند، زیرا سیاست‌های اشتغال بخش دولتی نسبتاً برای آن‌ها مطلوب‌تر است. [۱] بنابراین، برای کارگران، خیزش‌های ۲۰۱۱ چیزی بیش از یک شورش برای بازپس‌گیری کرامت خود از دیکتاتوری

بود. نگرانی آن‌ها در شعارهایی که در تونس و قاهره طنین‌انداز شد نیز شنیده می‌شد: «نان، آب، بن علی، نه»، «کار، آزادی، عزت ملی» یا «نان، آزادی، عدالت اجتماعی».

این شعارها تلویحاً بیان‌گر رد نئولیبرالیسمی بود که خود را در همه جای کره‌ی زمین تحمیل می‌کند، «سرمایه‌داری وحشی» ای که در سیاست‌های «اجماع واشنگتن» تجسم یافته بود: کاهش ارزش پولی، کاهش بودجه‌ی دولتی، حذف یارانه‌ها برای مایحتاج اساسی، آزادسازی بازار و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی — همه‌ی اقداماتی که «تثلیث نفرین‌شده» (صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی) به‌شدت در کشورهای جنوب از دهه‌ی ۱۹۷۰ ترویج کرده است. [۲] شرکای اصلی آن‌ها در جهان عرب، رؤسای جمهور انوار السادات (۱۹۸۱-۱۹۷۰) و حسنی مبارک (۲۰۱۱-۱۹۸۱) در مصر و زین‌العابدین بن‌علی (۲۰۱۱-۱۹۸۷) در تونس بودند، بدون این‌که پادشاهی‌های مراکش و اردن را کنار بگذاریم.

در این کشورها مزدهای واقعی در صنعت در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ مشابه یا کم‌تر از مزدهای سال ۱۹۷۰ بود. [۳] مزدهای واقعی مصری‌ها در ۲۰۰۶، در مقایسه با سال ۱۹۸۸، کاهش بیش‌تری یافته بود. [۴] مزدها در تونس، بین سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ تنها ۲ درصد در سال افزایش یافت، در حالی که بی‌کاری در سطوح بالا باقی مانده بود. [۵] طغیان اعتراضات علیه اقدامات ریاضتی، که اغلب به‌عنوان «شورش‌های ضد صندوق بین‌المللی پول» شناخته می‌شوند، در مصر (۲۰۰۸، ۱۹۹۷)، تونس (۱۹۸۴، ۱۹۷۸)، مراکش (۱۹۹۰، ۱۹۸۴، ۱۹۸۱، ۱۹۷۸، ۱۹۶۵)، سودان (۱۹۸۵، ۱۹۸۲، ۱۹۷۹)، الجزایر (۱۹۸۸) و اردن (۱۹۹۶، ۱۹۸۹) رخ داد. [۶]

با این‌که برخی از این جنبش‌ها شکل شورش‌های مردمی را به خود گرفتند، با این حال، ابعاد سیاسی مهمی داشتند. کنش‌های جمعی کارگران و محافل مرتبط با آن‌ها که از شدت بی‌سابقه‌ای برخوردار بود، مقدم بر سقوط زین‌العابدین بن‌علی و حسنی مبارک به ترتیب در تونس و حتی بیش‌تر از آن در مصر بود. این اقدامات نه شورش محض بود و نه آن‌چه بیات «ناجنبش‌ها» می‌نامد، یعنی اقدامات خودجوش اما سازمان‌دهی‌نشده‌ی روزانه از سوی حاشیه‌نشینان شهری که به فضای شهر دست‌درازی می‌کنند، زنانی که بر حضور خود در فضای عمومی اصرار می‌ورزند یا جوانانی که از حق خود برای «تفریح‌کردن» استفاده می‌کنند. [۷] خیر، این اعتراضات با هدف محکوم‌کردن وخامت شرایط زندگی از زمان تصویب «برنامه‌های اصلاحات اقتصادی و تعدیل ساختاری» توسط تونس در سال ۱۹۸۶ و سپس مصر در سال ۱۹۹۱، با تعریف تیلی و تارو از یک جنبش اجتماعی مطابقت دارد: «کارزار پایدار طرفداری که از بازنمایی‌های مکرر استفاده

می‌کند تا خود را به گسترده‌ترین مخاطبان ممکن بشناساند و بر سازمان‌ها، شبکه‌ها، سنت‌ها و هم‌بستگی‌ها متکی است.» [۸]

به دلیل ضعف کارگران در مواجهه با این رژیم‌ها، بسیج‌های یادشده عمدتاً جنبه‌ی دفاعی داشتند و به شبکه‌های محلی غیررسمی متکی بودند. درگیری مستقیم با رژیم نادر بود. کارگران به‌جای این که آشکارا قدرت قانونی را به چالش بگیرند، اغلب سعی می‌کردند با دعوت از نماینده‌ای از دولت برای شنیدن نارضایتی‌هایشان آن‌ها را به سوی خود جلب کنند. مطابق با تز تیلی — «جنبش‌ها اغلب حول محور منافع و درگیری‌های خاصی شکل می‌گیرند، و نه بر اساس خواستی برای دموکراسی‌سازی به‌خودی‌خود» — این جنبش‌ها به ندرت خواستار دموکراسی یا تغییر رژیم بودند. [۹]

نظریه‌ی جنبش اجتماعی و کارگران عرب

مک‌آدام، تارو و تیلی، رهبران جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد، در کتاب **دینامیک جدال** نگاهی انتقادی به محدودیت‌های مفهیمی انداخته‌اند که در آثار قبلی خود بسط داده بودند. [۱۰] آنان اکنون به جای مدل ساختارگرایی پیشین خود رویکرد «رابطه‌ای» را مطرح می‌کنند که «شبکه‌های میان افراد» را در مرکز بسیج‌ها جای می‌دهد. این چشم‌انداز جدید بر درک فرصت‌ها و خطرات عاملان اعتراض تأکید می‌کند و نه امکانات سیاسی موجود؛ «تصاحب فعالانه‌ی محل‌های بسیج» به جای ساختارهای موجود؛ بر ساخت دینامیکی چارچوب‌های کنش جمعی؛ نوآوری در ذخایر بسیج؛ «مرحله‌بندی اعتراض» به جای شیوه‌های ثابت؛ و از همه گسترده‌تر تحلیل بسیج هم‌چون یک فرایند به جای جست‌وجو برای یافتن خاستگاه‌های دقیق اقدامات اعتراضی.

این رویکرد را می‌توان با مفهوم «شبکه‌های متراکم» که توسط برودبنت مطرح شد غنی کرد؛ او معتقد بود که تراکم شبکه‌های اجتماعی امکان بسیج جنبش اعتراضی زیست‌محیطی را در ژاپن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فراهم کرد. برودبنت معترضان را شورشیان «هم‌رنگ جماعت» می‌دانست که اعتقاد نداشتند و نمی‌خواستند به افراد کاملاً خودمختاری بدل شوند که از شبکه‌ی متراکم خانواده و دوستانی که به زندگی آن‌ها معنا می‌بخشد جدا شوند. از نظر او «آخرین عنصر لازم برای اعتراض رهبری از درون جامعه‌ای که جایگاه رفیعی دارد.» این توجه به «جنبه‌ی اجتماعی قدرت» (یعنی بافتار شبکه‌ها و روابط قدرتی که آن‌ها را تجسم می‌بخشد) به ما اجازه می‌دهد تا بر تنگنای غیرقابل قبول عقلانیت فردی متکی بر عوامل مادی یا عوامل سوپرناتو و فرهنگی غلبه کنیم. [۱۱] چنین دیدگاهی در خصوص جنبش‌های کارگری مصر و تونس صدق می‌کند. همین افراد یا در خانه‌های شرکتی یا در محله‌های

کارگری کار می‌کنند و با هم زندگی می‌کنند. فرزندان آن‌ها با هم به مدرسه می‌روند، با یک‌دیگر ازدواج می‌کنند و به دلیل روابط خانوادگی در این یا آن محل کار استخدام می‌شوند. [۱۲]

شورش‌های عربی در میان رژیم‌های استبدادی ریشه‌داری پدید آمدند که فقط «فرصت‌های سیاسی» بسیار محدود یا نامطمئن در اختیار مردم می‌گذاشتند. جنبش‌های مخالف مصر و تونس، به استثنای اخوان المسلمین و النهضه، عموماً منابع کمی برای بسیج و ساختارهای سازمانی بسیار ضعیفی داشتند. علاوه بر این، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری که مدعی نمایندگی منافع کارگران بودند، با سرکوب و وفاداری خود به رژیم تضعیف شدند.

کارگران در مصر نئولیبرالی

اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر (ETUF) از زمان تأسیس آن توسط رژیم جمال عبدالناصر (۱۹۵۴-۱۹۷۰) در سال ۱۹۵۷ یک نهاد دولتی بوده است. این اتحادیه اگرچه در دوران سوسیالیسم عربی متولد شد، با سیاست جدید «گشایش» اقتصادی که رئیس‌جمهور سادات در مارس ۱۹۷۴ اعلام کرد، و سپس با تشدید این سیاست در زمان مبارک سازگار شد. کارگران و سایر بخش‌های طبقات مردمی در پاسخ مرتباً علیه عقب‌نشینی از پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی حاصل‌شده در دوران ناصر سخن می‌گفتند. مسلماً، سیاست‌های اتحادیه‌های کارگری ناصر غیردموکراتیک و رسته‌گرا بود، اما رژیم او هر قدر هم اقتدارگرا و پوپولیستی بود، سطح زندگی بسیاری از کارگران را بهبود بخشیده بود که از او به نیکی یاد می‌کردند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، کم‌پیش نمی‌آمد که تظاهرکنندگان نام او را سر می‌دادند یا فریاد می‌زدند: «عبدالناصر گفت: "به فکر کارگران باشید."»

سه چرخه‌ی اعتراضی از زمان اعلام سیاست گشایش اقتصادی رخ داد: ۱۹۷۷-۱۹۷۵، ۱۹۹۴-۱۹۸۴ و از اواخر دهه ۱۹۹۰ تا به امروز. [۱۳] تقریباً در همه‌ی موارد، اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر علیه کارگرانی که قرار بود نماینده‌ی آن‌ها باشد در کنار رژیم قرار گرفت. در سال ۱۹۷۵، سادات یک نظام چندحزبی محدود و کاملاً کنترل‌شده را تأسیس کرد. حزب اتحادگرای ملی مترقی (تجمع) تنها حزب مجاز چپ شد. اعضای آن گه‌گاه در حرکت‌های کارگری دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شرکت می‌کردند، اما چپ به دلیل هژمونی سوسیالیسم عرب ناصری و با انحلال دو حزب کمونیست در ۱۹۶۵ به شدت تضعیف شده بود. حزب کمونیست مصر دوباره در سال ۱۹۷۵ تأسیس شد، و سازمان‌های مارکسیستی که از چپ دانشجویی جدید پدید آمدند، فقط از حمایت محدودی میان کارگران برخوردار بودند. کهنه‌سربازان مبارزات کارگری، فعال در شرکت‌ها یا بازنشسته، عضو حزب یا مستقل، سنت اتحادیه‌گرایی مستقل کارگری را که بین پایان دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۵۲ شکوفا شده بود، بهتر از احزاب سیاسی حفظ کردند.

هیئتی از صندوق بین‌المللی پول در پاییز ۱۹۷۶ از مصر بازدید کرد و بنا به «اجماع واشنگتن» توصیه کرد که دولت یارانه‌های خود را برای نیازهای اساسی تا ۵۰ درصد کاهش دهد. دولت موافقت کرد و در ۱۸ و ۱۹ ژانویه ۱۹۷۷ اعلام این کاهش‌ها باعث شورش‌های گسترده شد. کارگران صنعتی نقشی اساسی در برپایی و تداوم این شورش داشتند که بنا به نظر برخی چیزی نمانده بود که رژیم را سرنگون کند. اما برخلاف آنچه در اعتصابات ۱۹۷۶-۱۹۷۵ رخ داده بود، چپ‌نهادگرا در حاشیه‌ی این جنبش‌ها باقی ماند. [۱۴]

خشم مردم از افول سوسیالیسم عربی در خلال «هفت سال گاو فربه» که اقتصاد را با افزایش قیمت جهانی نفت، انتقال درآمد کارگران مهاجر به خلیج فارس یا لیبی، عوارض مربوط به بازگشایی کانال سوئز در سال ۱۹۷۵ و افزایش درآمد دولت از صادرات ناچیز نفت سرپا نگه داشته شد، فروکش کرد. پس از امضای معاهده‌ی صلح اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹، جریان پیوسته‌ی کمک‌های ایالات متحده در طول دوران رونق نفت و پس از آن، رانت استراتژیک جدیدی را برای مصر فراهم کرد. اما پایان این رونق آغاز چرخه‌ی اعتراضی جدیدی بود که از ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۴ ادامه یافت. اگر داده‌های بعضاً متناقض را ترکیب کنیم، میانگین سالانه‌ی تعداد کنش‌های جمعی بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳ (اوج موج) حدود سی و سه کنش بود که بالاترین میانگین سالانه از ۱۹۵۲ به بعد به شمار می‌آید، اما از تعداد کنش‌های جمعی مشاهده‌شده از آغاز دهه‌ی ۲۰۰۰ به نحو مشخصی پایین‌تر است. [۱۵]

این چرخه‌ی اعتراضی با واکنش‌های شدید به قانونی که در تابستان ۸۴ سهم کارمندان را در نظام سلامت و بازنشستگی دو برابر کرد، آغاز شد. رهبری اتحادیه‌ی عمومی سندیکا‌های کارگران مصر با این اصلاح موافقت کرده بود، اما کارمندان در چندین شرکت از دریافت حقوق‌شان خودداری کردند — رویه‌ای که متعلق به سنت دوره‌ی ناصری بود که کارگران معترض برای نشان دادن میهن‌پرستی خود به تولید ادامه می‌دادند. در سپتامبر تا اکتبر، زمانی که قانون جدید در کفر الدعوار (شهری که بیش از ۸۰ هزار کارگر نساجی را در حدود پانزده کیلومتری جنوب شرقی اسکندریه در خود جای داده بود) اعمال شد، انبوه کارگران و مردم شهر خطوط تلفن را قطع کردند، آتش‌سوزی ایجاد کردند، حمل‌ونقل را مسدود کردند و به تاراج واگن‌های قطار طی سه روز شورش پرداختند. نظم تنها زمانی برگشت که نیروهای امنیتی با سرکوب شدید سه تظاهرکننده را کشتند و بیش از ۲۲۰ نفر را دستگیر کردند. [۱۶]

در ژانویه و فوریه ۱۹۸۶، نزدیک به ۴۰ هزار نفر از کارگران شرکت‌های نساجی ایسکو در شبره الخیمه و شرکت ریسندگی و بافندگی مصر در محله الکبری (کارخانه معروف به غزل المحله) دست به اعتصاب گسترده زدند و خواستار مرخصی هفتگی با حقوق در روزهای جمعه شدند، مرخصی‌ای که با وجود

قانون ۱۹۸۱ که آن را برای کارکنان بخش دولتی صنعتی مجاز می‌کرد، هنوز از آن بهره‌مند نشده بودند. دستگاه امنیتی در هر دو مورد با خشونت پاسخ داد. اما تمام کارگران شرکت‌های دولتی در این بخش در نهایت مرخصی هفتگی با حقوق دریافت کردند. در سپتامبر ۱۹۸۸، لغو کمک هزینه‌ای که در آغاز سال تحصیلی به کارمندان بخش دولتی پرداخت می‌شد تا آن‌ها بتوانند لباس و لوازم موردنیاز فرزندان خود را بخرند، منجر به اعتصاب کارگران غزل‌المحله شد که کارخانه را به مدت سه روز تعطیل کرد.[۱۷]

دو تحصن در مجتمع فولاد هلوان در ژوئیه و اوت ۱۹۸۹ اوج خشونت‌آمیز این چرخه‌ی اعتراضی را رقم زد.[۱۸] پلیس ضدشورش مسلح به گلوله‌های لاستیکی و گاز اشک‌آور به کارخانه‌ی اشغال‌شده توسط اعتصاب‌کنندگان که خواستار افزایش دستمزد و یک وعده‌ی غذایی در طول روز کاری خود بودند، یورش بردند. یک کارگر کشته، صدها نفر مجروح و صدها نفر دستگیر شدند. کمال عباس، رهبری برجسته، به دلیل شرکت در یک اعتصاب غیرقانونی بارها دستگیر، شکنجه و در نهایت اخراج شد. او در سال ۱۹۹۰، مسئول هماهنگی عمومی در مرکز اتحادیه‌های کارگری و خدمات کارگری (CTUWS) شد که طی بیست سال پس از آن به سازمان غیردولتی پیشرو کارگری بدل شد.

رخداد‌های اعتراضی دوره ۱۹۹۴-۱۹۸۴ با رسیدن حزب تجمع {حزب التجمع الوطنی التقدمی الوحدوی} به اوج نفوذ خود آغاز شد. این حزب در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، حدود ۱۵۰ هزار عضو و هسته‌ای متشکل از ۲۰ هزار کنشگر فعال، از جمله تعداد زیادی کارگر، داشت. تیراژ هفته‌ی نامه آن، **الاهلی**، ۱۲۰ هزار نسخه بود. در آن زمان، این حزب با ارائه‌ی یک پلاتفرم و در برخی موارد، با سازمان‌دهی کمک‌های مادی و حقوقی از کنش‌های صنعتی حمایت می‌کرد. اما اعضای آن به‌ندرت خود مبتکر این اقدامات بودند. کارگران در عوض عموماً به سازمان‌های خود تکیه می‌کردند که در واکنش به مرکز رسمی اتحادیه‌ی کارگری، اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر، ایجاد شده بودند. بدین‌سان، دادستان عمومی اعتصاب‌کنندگانی را که در سال ۱۹۸۴ در کفر الدعوار دستگیر شده بودند، از هرگونه دخالت سیاسی بی‌گناه اعلام کرد. نه سازمان صنایه («کارگران») در مجتمع آهن و فولاد هلوان، و نه اتحادیه‌ی کارگران راه‌آهن، که اعتصاب بزرگی را توسط رانندگان قطار در ژوئیه ۱۹۸۶ به راه انداخت، به حزب تجمع مرتبط نبودند. کمیته‌ی دفاع کارگران غزل‌المحله که رهبری اعتصاب ۱۹۸۶ را بر عهده داشت، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ تحت حمایت حزب تجمع ایجاد شده بود، اما در زمان اعتصاب، ارتباطات خود را با آن قطع و مواضع رادیکال‌تری اتخاذ کرد.[۱۹]

با این وجود، چندین مستمری‌بگیر که از لحاظ نظری عضو یا هوادار حزب تجمع بودند، نقش اساسی در اتحادیه‌های محلی داشتند. طه سعد عثمان و محمد متولی‌الچراوی، مبارزان سابق اتحادیه‌ی کارگران

نساچی، از سردبیران **صوت العمل** (صدای کارگر) بودند که انتشارش در ۱۹۸۵ آغاز شد. **صوت العمل** با انتقاد از سلطه‌ی رسته‌ای رژیم ناصر بر جنبش اتحادیه‌ای، سلسله مقالاتی را در دفاع از بی‌گناهی کارگران کارخانه نساچی کفر الدعور منتشر کرد که اعتصاب‌شان در ۱۲ و ۱۳ اوت ۱۹۵۲ توسط رژیم جدید افسران آزاد به طرز وحشیانه‌ای سرکوب شده بود. این مواضع روزنامه را در تقابل با بسیاری از روشنفکران حزب تجمع قرار داد که نسبت به ناصر نرمش بیش‌تری نشان می‌دادند.

پایگاه شبه‌نظامی حزب تجمع در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ زمانی که رهبر واقعی آن، رفعت السعید، و هم‌چنین حزب کمونیست که او تا زمان استعفایش تأثیرگذارترین عضو آن نیز بود، در کنار رژیم مبارک قرار گرفت و سپس با شورش اسلام‌گرایان در مصر علیا و در شهرک‌های غیررسمی قاهره به مبارزه پرداخت، فروپاشید. بسیاری از روشنفکران چپ شهری در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، از سیاست حزبی روی گرداندند و سازمان‌های غیردولتی حقوق بشری را تأسیس کردند. با وجود این که دستگاه امنیتی از اعطای وضعیت سازمان غیردولتی به مرکز اتحادیه‌های کارگری و خدمات کارگری خودداری و آن را برای یک سال در ۲۰۰۷ تعطیل کرد، این مرکز هم‌چنان نقطه‌ی اصلی ارتباط روشنفکران و کارگران مبارز در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بود.

به سوی تشدید نئولیبرالیسم

دولت حسنی مبارک در ژوئن ۱۹۹۱ توافق‌نامه‌هایی را با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی درباره‌ی «طرح تجدید ساختار اقتصادی و تعدیل ساختاری» امضا کرد. قانون ۲۰۳ مصوب همان سال چارچوبی را برای خصوصی‌سازی ۳۱۴ شرکت دولتی تعریف کرد. اتحادیه‌ی عمومی سندیکا‌های کارگران مصر این اقدامات را پذیرفت و در نهایت با اصلاح قانون کار در سال ۲۰۰۳ نیز موافقت کرد که به‌طور اساسی شرایط تصدی کارکنان را پس از یک دوره‌ی آزمایشی ۲۰ ساله تغییر می‌داد. [۲۰] از این پس، شرکت‌ها می‌توانستند کارمندان را به‌طور نامحدود بر اساس قراردادهای موقتی با مدت معین استخدام کنند و در پایان یکی از این قراردادهای آن‌ها را هر طور که صلاح می‌دانند اخراج کنند. این ماده که امنیت شغلی را که کارگران «حق» خود می‌دانستند لغو می‌کرد و با پیشرفت خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی باعث درگیری‌های متعددی شد.

در ژوئیه‌ی ۲۰۰۴، «دولت صاحبان کسب‌وکار»، همان‌طور که نام مستعار آن بود، روی کار آمد. مأموریت نخست‌وزیر احمد نظیف تسریع دگرگونی نئولیبرالی اقتصاد مصر و انحلال بخش عمومی بود. او تا حد زیادی موفق شد: برای سه سال متوالی، بانک جهانی مصر را در میان ده کشوری که بیش‌ترین پیشرفت را داشته‌اند، معرفی کرد. [۲۱] اقداماتی که نظیف به اجرا درآورد، آتش‌بیار معرکه شد و جنبش اعتراضی را

که پیش‌تر برانگیخته شده بود به نسبت بی‌سابقه‌ای تشدید کرد. اقدامات اعتراضی جمعی که قبلاً هم پرشمار بود، اینک چند برابر شد. بین سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳، به‌طور میانگین ۱۱۸ اقدام جمعی اعتراضی در سال رخ داد؛ این رقم در سال ۲۰۰۴، ۲۶۵ مورد بود. [۲۲] بین سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۱۰، دست‌کم دو میلیون کارگر (رقم واقعی احتمالاً نزدیک به چهار میلیون نفر است) تقریباً در ۳۴۰۰ یا ۴۰۰۰ اعتصاب و سایر اقدامات جمعی شرکت کردند. [۲۳] اگرچه جنبش ۲۰۰۷ بر صنعت نساجی متمرکز بود که هدف آن خصوصی‌سازی بود، تقریباً بر سایر بخش‌های اقتصاد نیز تأثیر گذاشت.

اقدامات جمعی علاوه بر اوجی که در سال ۲۰۰۴ به آن رسید، نسبت به موج‌های قبلی چرخشی مبارزه‌جویانه‌تر پیدا کرد. اعتصابات (برخلاف اشغال کارخانه‌ها، بدون وقفه در تولید) زیادتر و هم‌چنین طولانی‌تر بودند و برخی ماه‌های متمادی ادامه داشتند. [۲۴] در حالی که اقدامات جمعی قبلی عمدتاً مربوط به شرکت‌های دولتی بود که کارکنان آن به دنبال حفظ دستاوردهای اجتماعی دوران ناصر بودند، از سال ۲۰۰۴ به بعد، تعداد فزاینده‌ای از کارمندان بخش خصوصی به‌نحو گسترده‌ای به آن پیوستند. در سال ۲۰۰۹، ۳۷ درصد از اقدامات جمعی مربوط به بخش خصوصی بود. در سال ۲۰۱۰ این رقم به ۴۶ درصد رسید. [۲۵] زنانی که در گذشته فقط در کارکردهای کمکی در اقدامات جمعی شرکت می‌کردند، اینک بیش از پیش خود را مطرح کردند. برخی از آن‌ها رهبری این اقدامات را برعهده گرفتند و حتی سخنگوی آن شدند. [۲۶] اما برخلاف آنچه در دوره‌های قبلی اعتراضات رخ داده بود، هیچ سازمان سیاسی در این جنبش‌ها نقشی نداشت. حمایت روشنفکران شهری، به جز تعداد انگشت‌شماری روزنامه‌نگار، محدود و نامنظم بود.

تعطیلی کارخانه ریسندگی ایسکو در قلیوب، شمال قاهره، یکی از نخستین نمونه‌های تجلی روحیه‌ی جدید اقدام جمعی در مخالفت با خصوصی‌سازی شتابان بخش دولتی بود. [۲۷] این شرکت بخشی از یک شرکت هلدینگ دولتی بود که زمانی ۲۴ هزار کارمند در استخدام داشت. در سال ۲۰۰۳، یک سرمایه‌گذار مصری، هاشم الدغری، آن را به مدت سه سال به مبلغ ۲/۵ میلیون پوند مصری در سال اجاره کرد. یک سال بعد، او آن را به قیمت ۴ میلیون خرید. در اکتبر ۲۰۰۴، چهارصد کارمند آخر قلیوب — نیروی کار شرکت به دلیل فروش آن کاهش چشم‌گیری یافته بود — برای مدت کوتاهی اعتصاب کردند تا شرکت‌شان خصوصی نشود. در غیر این صورت، می‌خواستند شغل‌شان تضمین شود. و اگر این امکان وجود نداشت، آن‌ها خواستار یک برنامه‌ی صحیح بازنشستگی پیش از موعد شدند. هنگامی که نتوانستند مطالبات خود را تحقق بخشند، برای بار دوم در ۱۳ فوریه ۲۰۰۵ اعتصاب کردند.

مدت کوتاهی بعد، از طریق روزنامه‌نگاری متخصص در مسائل کارگری که از جلب توجه مردم به جنبش آن‌ها ناامید شده بود از این اعتصاب اطلاع یافتیم و از اعتصاب‌کنندگان بازدید کردم. آن‌ها معتقد بودند این شرکت متعلق به آن‌ها و مردم مصر است و نه به مدیران دولتی منصوب‌شده. جمال چابان، کارگر ماهری که بیست و سه سال سابقه کار داشت، می‌پرسید: «این فروش به چه حقی انجام شد؟» در واقع با کارکنان شرکت که ۱۰ درصد سهام آن را در اختیار داشتند، هیچ مشورتی نشد. «[محسن عبدالوهاب] گیلانی [مدیر عامل هلدینگ پنبه و منسوجات] با فروش موافقت کرد. آیا شرکت مال او بود یا مال مردم؟» هسته‌ی فعال اعتصاب‌کنندگان موافقت خود را با این تصور ناصری از بنگاه دولتی ابراز کرد و از من خواستند تا از آن‌ها در پای مجسمه جمال عبدالناصر در حیاط کارخانه عکس بگیرم. پس از اعتصاب غذا و دو روز اشغال محوطه‌ی اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر، در اعتراض به عدم حمایت اتحادیه، اعتصاب با پیروزی نسبی پایان یافت: دستاورد اصلی پرداخت پاداش ۱۰ هزار پوندی برای هر کارمند (تقریباً ۱۳۷۰ یورو) به جای طرح بازنشستگی پیش از موعد و همچنین پرداخت حقوق معوقه سه ماهه اعتصاب بود. [۲۸] این پیروزی باعث اعتصابات متعددی شد که خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی ایجاد کرد: مطمئناً کارکنان ایسکو نتوانسته بودند مانع فروش شرکت خود شوند و به آن‌ها مبلغی کم‌تر از پاداش بازنشستگی پیش از موعدهی دادند که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ ارائه شده بود، اما نیروهای امنیتی این جنبش را سرکوب نکردند که دستاوردهای بسیار بیش‌تری از اکثر اعتصاب دهه‌های ۱۹۸۰ یا ۱۹۹۰ به دست آوردند. علاوه بر این، آن‌ها دولت را مجبور به داوری در مناقشه کرده بودند، هر چند که شرکت قبلاً فروخته شده بود. سایر کارگران این پیام را دریافت کردند: اقدام جمعی می‌تواند به نتایج ملموس منجر شود.

بسیج با منابع محدود

ضعف منابع و ظرفیت‌های سازمانی جنبش کارگری مصر خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که درست در لحظه‌ای که موج بی‌سابقه‌ای از اعتراضات شکل گرفت، فقط دو سازمان برخاسته از جنبش اجتماعی عمدتاً در حوزه‌ی اتحادیه‌های کارگری کار می‌کردند و کم‌تر از نیم دوجین کارمند دائمی داشتند: مرکز اتحادیه‌های کارگری و خدمات کارگری و کمیته‌ی هماهنگ‌کننده حقوق و آزادی‌های اتحادیه‌های کارگری. این آخری برای کنترل انتخابات کارکنان در سال ۲۰۰۰ در قالب یک انجمن ماهانه برای تبادل اطلاعات و مشاوره ایجاد شده بود. در سال ۲۰۱۰، این کمیته به بخشی از مرکز مصری برای حقوق اقتصادی و اجتماعی (CEDES) به سرپرستی خالد علی، وکیل خستگی‌ناپذیر در حوزه‌ی کارگری، بدل شد.

در حالی که کارگران می‌توانستند اقدامات محلی قدرت‌مندی را سازمان‌دهی کنند، تنها موردی که در آن اقدام بخشی باعث ایجاد یک نهاد ماندگار شد اتحادیه‌ی عمومی کارکنان بخش مالیات بر زمین (IGURETA) بود که نماینده‌ی کارمندان مالیات‌بگیری بود که مقامات محلی به کار می‌گرفتند. [۲۹] جنبش آن‌ها در پاییز ۲۰۰۷ که کمیته‌ی اعتصاب ملی را به رهبری کمال ابوعیتا تشکیل دادند، آغاز شد. هدف سازمان‌دهی کارزاری برای دستیابی به برابری مزدها با مقامات مالیاتی بود که مستقیماً وابسته به وزارت دارایی بودند و حقوق‌های بسیار بالاتری دریافت می‌کردند. این نابرابری از چند سال قبل ظاهر شده بود که مقامات محلی با بازسازمان‌دهی خدمات، دسته‌ای از کارگزاران را با مزد ناچیزی شکل دادند که امکانات کم‌تری نسبت به کارمندان دولت مرکزی داشتند. در دسامبر ۲۰۰۷، این کارزار در اشغال یازده روزه‌ی خیابانی اوج گرفت که دفتر نخست وزیر در مرکز قاهره در آن قرار داشت. ۵ هزار کارمند و خانواده‌هایشان تصمیم گرفتند تا زمانی که درخواست آن‌ها برای هم‌سویی حقوق شنیده شود، در محل اردو بزنند. در کمال تعجب، یوسف بوتروس غالی وزیر دارایی تسلیم شد و این کارگزاران ۳۲۵ درصد افزایش حقوق دریافت کردند.

کمیته‌ی اعتصاب با تکیه بر این پیروزی سال بعد را صرف تشکیل یک اتحادیه‌ی مستقل کرد. و در دسامبر ۲۰۰۸، بیش از ۳۰ هزار نفر از ۵۰ هزار کارمند مالیاتی که توسط دولت‌های محلی در سراسر مصر استخدام شده بودند، اتحادیه‌ی وابسته به اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر را ترک کردند تا به اتحادیه‌ی عمومی کارکنان بخش مالیات بر زمین بپیوندند. وزارت کار و مهاجرت به‌طور غیرمنتظره‌ای این اتحادیه‌ی جدید را در آوریل ۲۰۰۹ به رسمیت شناخت و آن را به اولین اتحادیه‌ی مستقل برای بیش از نیم قرن تبدیل کرد. اتحادیه‌های مستقل دیگر، بسیار کوچک‌تر و نه چندان باسابقه (اتحادیه‌ی تکنسین‌های بهداشت، اتحادیه‌ی معلمان) نیز پیش از پایان سال ۲۰۱۰ به وجود آمدند. مقامات مالیاتی گذشته‌ای طولانی از فعالیت در پشت خود نداشتند، اما کمال ابوعیتا یکی از اعضای برجسته‌ی حزب ناصری، حزب الکرامه (کرامت)، بود که به رسمیت نمی‌شناختند. ابوعیتا که در گیزه، آن سوی نیل از قاهره، ساکن بود به اماکن حزب و پشتیبانی لجستیکی دسترسی داشت. روشنفکران نزدیک به اپوزیسیون می‌توانستند با سهولت نسبی به رهبران اتحادیه‌ی عمومی کارکنان بخش مالیات بر زمین دسترسی داشته باشند و مطالبات اتحادیه را می‌دانستند، زیرا مرکز ثقل اعتصاب ۲۰۰۷ در مرکز شهر قاهره بود و نه در شهرهای منسوجات دلتای نیل که دورتر بود.

از سوی دیگر، کارگران غزل‌المحله به‌رغم داشتن یک سنت تاریخی مبارزاتی نتوانستند اتحادیه‌ی مستقلی را ایجاد کنند یا هیچ‌گونه هماهنگی منطقه‌ای بین کارگران کارخانه‌های نساجی دلتا برقرار سازند و این با وجود تلاش‌های متعددی بود که در پی دو اعتصاب چشم‌گیر و موفقیت‌آمیز در دسامبر ۲۰۰۶ و

سپتامبر ۲۰۰۷ رخ داده بود. [۳۰] ابتکار ملی اصلی کارگران غزل المحله – فراخوان برای اعتصاب عمومی در ۶ آوریل ۲۰۰۸ برای حداقل مزد ماهانه ۱۲۰۰ پوند یا حدود ۱۶۱ یورو، با دانستن اینکه حداقل موجود در آن زمان ۱۹ یورو بود – هم‌چنین یک شکست بود، شکستی که هفته‌ها قبل از تاریخ برنامه‌ریزی شده برای توقف کار رخ داده بود. نیروهای امنیتی در محله، با استفاده از سیاست هویج و چماق، این پروژه را به نحو موثری در نطفه خفه کردند. رژیم حدومرزی را تعیین کرد که نباید از آن عبور می‌شد: ممنوعیت ایجاد ارتباط بین مطالبات محلی بزرگترین کارخانه در مصر که گذشته‌ی ناسیونالیستی‌اش جنبه‌ی افسانه‌ای داشت، و سیاست اقتصادی ملی. [۳۱]

مبارزه برای حداقل دستمزد ماهیانه ۱۲۰۰ پوند توسط تعداد نسبتاً کمی از رهبران اتحادیه که در دهه‌ی قبل با همکاری با خالد علی، مرکز مصری برای حقوق اقتصادی و اجتماعی و روشنفکران دلسوز نامی برای خود به هم زده بودند، آغاز شد. مثلاً خالد علی از ناگوی راشاد، کارگر کارخانجات آرد جنوب در قاهره، در پرونده‌ای حقوقی دفاع کرد که در دادگاهی در مارس ۲۰۱۰ منجر به صدور حکمی شد که از دولت خواسته بود تا حداقل دستمزد «منصفانه» را مشخص کند. شورای ملی دستمزد پیشنهاد افزایش حقوق پایه را به ۴۰۰ پوند مصری (حدود ۵۳/۸۰ یورو) داد که هرچند کافی نبود، افزایش چشم‌گیری را نشان می‌داد. اما دولت این افزایش را به تعویق انداخت. در واکنش، در یکم می ۲۰۱۰، چند صد نفر تظاهرکننده در مقابل پارلمان تجمع کردند تا از دولت بخواهند حکم دادگاه را اجرا و حداقل دستمزد ماهانه ۱۲۰۰ پوند را تعیین کند – رقمی که از زمان اعتصاب ناکام در سال ۲۰۰۸ در غزل المحله رواج یافته بود. شعارهای تظاهرکنندگان چنین بود: «حداقل دستمزد منصفانه، یا این دولت به خانه برود» و «سرنگون باد مبارک و همه‌ی کسانی که قیمت‌ها را افزایش می‌دهند!». خالد علی به مطبوعات گفت: «این دولت نماینده‌ی اتحاد قدرت و پول است – و این اتحاد باید منحل شود. ما خواهان استعفای دولت احمد نظیف هستیم زیرا این دولت فقط برای بازرگانان کار می‌کند بدون این که نگران عدالت اجتماعی باشند.» [۳۲] چنین احساساتی گاهی در جریان اعتصابات به ویژه در غزل المحله در سپتامبر ۲۰۰۷ شنیده می‌شد. در گذشته، روشنفکران تظاهرات و جلسات هم‌بستگی با اعتصاب‌کنندگان را سازمان‌دهی می‌کردند یا کمک حقوقی در اختیار فعالان اخراجی قرار می‌دادند. با این وجود، جنبش سندیکایی هرگز نتوانست در بیان مطالبات اقتصادی محلی با سیاست ملی، یا در اتحاد با اپوزیسیون روشنفکر، فراتر از این پیش برود. ماهیت محلی شبکه‌ها، که نقطه قوت این جنبش‌ها در دهه‌ی ۲۰۰۰ بود، اکنون مانع از نفوذ و تاثیر آن‌ها بر مسائل ملی شده بود. این شبکه‌ها که نمی‌توانستند بزرگ‌تر شوند، به روشنفکران نیز با بی‌اعتمادی خاصی نگاه می‌کردند. جنبش کارگری که قادر به ایجاد پیوند فراتر از سطح محلی نبود، در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ بدون سازمان یا رهبر ملی،

با برنامه اقتصادی حداقلی وارد عمل شد: گذار به حداقل مزد ۱۲۰۰ پوندی در ماه. همانطور که خالد علی به لوموند دیپلماتیک گفت:

«این کارگران نبودند که جنبش ۲۵ ژانویه را برپا کردند، زیرا آن‌ها ساختاری ندارند که بتواند خود را سازمان‌دهی کنند. [اما] یکی از نقاط عطف این انقلاب زمانی بود که علاوه بر مطالبات سیاسی دست به اعتراض زدند و به انقلاب رنگ اقتصادی و اجتماعی دادند.» [۳۳]

با این حال، کارگران به محض اینکه امواج اعتراضات در نهایت مبارک را سرنگون کرد، به سرعت بسیج شدند. فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر (EFITU) نخستین نهادی بود که از این قیام بیرون آمد. ایجاد آن در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۱ طی یک کنفرانس مطبوعاتی در میدان التحریر، مرکز قیام علیه مبارک، اعلام شد. فدراسیون جدید با بهره‌مندی از حمایت مرکز اتحادیه‌های کارگری و خدمات کارگری، اتحادیه‌ی عمومی کارکنان بخش مالیات بر زمین و اتحادیه‌های کوچک مستقلی را که از تکنسین‌های بهداشت و معلمان دفاع می‌کردند گرد هم آورد. در اوایل فوریه، تعطیلی تمام مشاغل توسط دولت به بسیاری از کارگران اجازه داد تا به صورت فردی در خیزش مردمی شرکت کنند. در ۶ فوریه، کارگران به سر کار بازگشتند، اما تا هشتم فوریه، ده‌ها هزار نفر از آن‌ها که در شرکت‌های استراتژیک بزرگ مانند اداره‌ی حمل‌ونقل عمومی قاهره، شرکت راه‌آهن مصر، شرکت‌های تابعه اداره کانال سوئز، شرکت برق سراسری یا غزل المحله کار می‌کردند، در طول سه روز که با سقوط مبارک در ۱۱ فوریه به اوج خود رسید، در تقریباً شصت اعتصاب و اقدام اعتراضی شرکت کردند.

کارگران مصری در دوران پس از مبارک

تنها در فوریه ۲۰۱۱، حدود ۱۵۰ هزار کارگر در ۴۸۹ اعتصاب و سایر اقدامات اعتراضی شرکت کردند. [۳۴] کادرها و مبارزان فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر برای فراتر رفتن از افق محلی که در دهه‌ی قبل افق کارگران را تشکیل می‌داد، شروع به طرح مطالبات سیاسی کردند: مسئله‌ی برقراری دموکراسی در عمق بود و نه فقط تغییر چهره‌ی رژیم. در فوریه، چهل نفر از آن‌ها اعلامیه‌ای را تصویب کردند («مطالبات کارگران در انقلاب») که به‌ویژه خواستار حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری، حق اعتصاب و هم‌چنین انحلال اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر، «یکی از نمادهای اصلی فساد رژیم پیشین» بودند. آن‌ها که پژواک احساسات گسترده در میان کارگران و فقرا بودند، تاکید کردند: «اگر این انقلاب به توزیع عادلانه‌ی ثروت منجر نشود، بی‌ارزش است. آزادی بدون آزادی‌های اجتماعی کامل نیست. حق رأی طبیعتاً وابسته به حق نان است.» [۳۵]

بسیاری از فعالان انقلابی، به‌ویژه جوانان ترقی‌خواه لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط که تجربه‌ی سیاسی نسبتاً محدودی داشتند، این مطالبات را به‌عنوان مطالبات «صنفي» و نه کاملاً «ملی» می‌نگریستند و از حمایت از آن‌ها خودداری کردند. احمد ماهر، بنیانگذار جنبش جوانان ۶ آوریل، تا آن‌جا پیش رفت که گفت: «کارگران هیچ نقشی در انقلاب نداشتند. آن‌ها از آن دور بودند.» [۳۶] این امر مانع از دفاع و حمایت برخی از روشنفکران از سندیکالیست‌های مستقل نشد. در ۲ مارس، رهبری فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر کنفرانسی را با موضوع «آن‌چه کارگران از انقلاب انتظار دارند» تشکیل داد. این کنفرانس خواستار انتصاب احمد حسن البورایی، استاد حقوق کار در دانشگاه قاهره به‌عنوان وزیر اشتغال و مهاجرت (یعنی کار) شد؛ البورایی سال‌ها در دانشگاه قاهره از کثرت‌گرایی اتحادیه‌های کارگری حمایت می‌کرد. چون مصر پیمان‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار را تأیید کرده بود که آزادی تشکل و حمایت از حق سازمان‌دهی (پیمان‌نامه‌ی شماره‌ی ۸۷)، و همچنین حق سازمان‌دهی و چانه‌زنی جمعی (پیمان‌نامه‌ی شماره‌ی ۹۸) را تضمین می‌کرد، البورایی استدلال کرد که این پیمان‌نامه‌ها به این ترتیب به تعهداتی برخاسته از معاهدات بین‌المللی تبدیل شده‌اند و بنابراین بر قوانین ملی که اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر را تنها اتحادیه مجاز معرفی می‌کرد، اولویت دارند. در نتیجه، او فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر و صدها اتحادیه مستقل شرکتی را که به‌تازگی ایجاد شده بودند به رسمیت شناخت. با این حال، نه شورای عالی نیروهای مسلح، که عملاً برای هجده ماه بعد کشور را اداره کرد، و نه پارلمان تحت تسلط اخوان‌المسلمین، که برای مدت کوتاهی قبل از انحلال در سال ۲۰۱۲ تشکیل جلسه داد، قانون اصلاح اتحادیه‌های کارگری را که توسط وزارت البورایی تهیه شده بود تصویب نکردند، قانونی که به‌طور کامل تکثر اتحادیه‌های کارگری را قانونی می‌کرد و به کنترل اتحادیه‌های کارگری توسط دولت پایان می‌داد.

به‌سوی نهادی شدن جنبش کارگری

کسب جایگاه قانونی رسمی و وجهه‌ی مرتبط با نقش آشکاری که جنبش کارگری در برکناری مبارک ایفا کرد، خصوصیت جنبش کارگری را تغییر داد. اکنون امکان ایجاد نهادهای مستقل یعنی اتحادیه‌ها و فدراسیون‌ها وجود داشت. با این وجود، بنا به نظر منتقدان مایر زالد، جان مک‌کارتی و سایر نظریه‌پردازانی که نقشی تعیین‌کننده برای حرفه‌ای شدن «سازمان‌های جنبش اجتماعی» قائل هستند، ایجاد چنین سازمان‌هایی عموماً باعث قطع ارتباط رهبران جنبش‌های کارگری از بدنه‌ی خود می‌شود. [۳۷] این اتفاق باعث ایجاد اختلاف بین مقامات مسئول در خصوص بحث‌های استراتژیکی شد که در دوران مبارک تصورناپذیر بود.

فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر در خلال تابستان ۲۰۱۱ به دلیل اختلاف نظر پیرامون استراتژی اتخاذ شده به دو گرایش تقسیم شد. کمال ابوعیتا و حامیانش بر این باور بودند که این فدراسیون، حتی قبل از این که اتحادیه‌های محلی به نحو استواری تأسیس شوند، باید به سرعت به‌عنوان نماینده‌ی کارگران مصر عمل کند تا با ارتش و سایر بازیگران سیاسی در موقعیتی قدرت‌مند برخورد کند. او خود قبلاً در سیاست‌های ملی در حزب الکراره شرکت کرده بود. حزب الکراره در انتخابات پارلمانی دسامبر ۲۰۱۱- ژانویه ۲۰۱۲، به ائتلاف دموکراتیک به رهبری اخوان المسلمین پیوست و کمال ابوعیتا تحت این عنوان کرسی پارلمان را به دست آورد. با توجه به کارکنان و منابع محدود در دسترس فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر، اولویت دادن به مشارکت در انتخابات قانون‌گذاری و بحث سیاسی ملی به معنای صرف زمان کم‌تر برای تقویت اتحادیه‌های بنگاه‌های عضو این فدراسیون یا آموزش رهبران آنها بود.

کنگره‌ی مؤسس فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر در ژانویه‌ی ۲۰۱۲ ابوعیتا را به ریاست آن انتخاب کرد، فدراسیونی که ادعا می‌کرد نماینده‌ی حدود ۲۰۰ اتحادیه و دو میلیون کارگر و کارمند اداری است، رقمی که قطعاً اغراق‌آمیز بود. اعضای اصلی آن اتحادیه‌های کارمندان خدمات عمومی بودند که قبلاً به اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر وابسته بودند؛ اتحادیه‌ی عمومی کارکنان بخش مالیات بر زمین و اتحادیه معلمان، اداره‌ی حمل و نقل عمومی قاهره، مخابرات مصر، اداره‌ی پست، خلبانان و کارکنان بخش هوانوردی [۳۷]. کمال عباس و مرکز اتحادیه‌های کارگری و خدمات کارگری به جای درگیر شدن در سیاست‌های درازمدت، ترجیح دادند بر آموزش کارگران در اتحادیه‌های کارگری دموکراتیک از طریق کار مردمی تمرکز کنند. حامیان آنها فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر را ترک کردند و از ۲۴ تا ۲۶ آوریل ۲۰۱۳، کنگره‌ی دموکراتیک کار مصر (EDLC) نخستین کنگره‌ی خود را برگزار کرد. این حزب یسری معروف را که به دلیل رهبری اعتصاب در شرکت حمل‌ونقل کانتینر و محموله‌ی اسکندریه در مارس ۲۰۱۲ برکنار شده بود، به‌عنوان رهبر خود انتخاب کرد — در ژوئن ۲۰۱۳، حکم دادگاه او را دوباره به کار خود بازگرداند. بسیاری از ۳۰۰ اتحادیه‌ی مؤسس کنگره‌ی دموکراتیک کار مصر اخیراً در شرکت‌های خصوصی در مناطق آزاد ایجاد شده‌اند. [۳۹]

بسیج محلی و ضعف ملی

انشعابی که باعث به وجود آمدن دو فدراسیون مستقل شد، مانع از ادامه‌ی جنبش‌های اعتراضی نشد که مطالبات، رهبران و شبکه‌های آنها هنوز ریشه‌های محلی داشتند. در سال ۲۰۱۱، بیش از ۱۴۰۰ اقدام جمعی شامل حداقل ۶۰۰ هزار کارگر — دو تا سه برابر بیش‌تر از هر سال در دهه‌ی گذشته — وجود داشت.

صدها اتحادیه‌ی مستقل در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ تشکیل شد. [۴۰] اما همه‌ی کارکنان شرکت‌هایی که در آن‌ها اتحادیه ایجاد شده به آن ملحق نشدند. ترس از انتقام از سوی کارفرمایان، مانع بزرگی برای تشکیل اتحادیه و هر گونه اعتراض بوده است. علاوه بر این، مستمری‌های بازنشستگی و سایر مزایای اجتماعی دریافتی توسط بسیاری از کارکنان شرکت‌های دولتی مشروط به عضویت آن‌ها در اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر است. بنابراین گسست از اتحادیه رسمی هزینه‌ی مالی چشم‌گیری دارد. ضعف در نمایندگی کارگران در نخستین پارلمان پس از مبارک — پارلمانی که پس از کم‌تر از شش ماه منحل شد بدون این که دستاورد زیادی داشته باشد — نشان می‌دهد که قدرت جنبش هنوز در همان جایی است که در دهه‌ی آخر حکومت مبارک بود یعنی در ریشه‌های محلی آن. در صحنه‌ی سیاسی ملی که این چالش شامل تصویب قانون جدید درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری، انتخاب نمایندگان مجلس و اجبار نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲ به بررسی مسائل اتحادیه‌ی کارگری و تعهدات بود، فدراسیون اتحادیه‌های مستقل کارگری مصر و کنگره‌ی دموکراتیک کار مصر ثابت کردند بسیار ضعیف‌تر از شورای عالی نیروهای مسلح، اخوان المسلمین یا اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر و دستگاه بوروکراتیک آن عمل می‌کنند. اتحادیه‌های مستقل تا اواسط سال ۲۰۱۳ نتوانسته بودند جنبش اجتماعی محلی را به نیروی سیاسی ملی تبدیل کنند.

بسیج کارگران مصری که در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شد، داستانی است که پایان آن باید نوشته شود. سال ۲۰۱۲ با اقدامات جمعی مشخص شد. [۴۱] در اواسط ژوئیه، حدود ۳۵ هزار کارگر کارخانه نساجی غزل المحله و سایر شرکت‌ها اعتصاب کردند. مطالبات آن‌ها مانند دهه‌ی ۲۰۰۰ عمدتاً اقتصادی بود: افزایش مشارکت در سود، افزایش حق سنوات خدمت و حداقل دستمزد ماهانه ۱۲۰۰ پوند. کارمندان غزل المحله هم‌چنین خواستار برکناری فؤاد عبدالعلیم مدیر این هلدینگ عمومی و هم‌چنین سایر مدیرانی شدند که متهم به بی‌کفایتی و فساد بودند. بسیاری این بسیج گسترده در یک بخش حیاتی را تنها دو هفته پس از تحلیف محمد مرسی به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور منتخب آزادانه‌ی مصر به‌سان چالشی برای رئیس‌جمهور جدید، حزب آزادی و عدالت او و اخوان المسلمین که از آن‌ها حمایت کردند، تلقی کردند. در واقع، برخی اعتصاب‌کنندگان تمایل خود را برای نبرد با مرسی با عباراتی ابراز کرده‌اند که به‌ندرت پیش از فوریه ۲۰۱۱ آشکارا استفاده می‌شد. محمد عزالدین در سخنان خود کوتاه نیامد: «ما در سقوط مبارک سهیم بودیم و حاضریم هر ظالم دیگری که حقوق ما را پایمال کند از میان برداریم.» [۴۲]

کارگران در تونس نولیبرال

اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس (UGTT) که در سال ۱۹۴۶ تأسیس شد، نقش رهبری را در جنبش استقلال داشت. بدین‌سان، رشد توازن قوا گاهی به آن اجازه می‌داد تا در مقایسه با اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر استقلال بیش‌تری از رژیم داشته باشد. عامل دیگری که روابط بین اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و دولت تک‌حزبی را پیچیده می‌کرد این بود که اتحادیه‌های مشاغلی که حقوق‌های بیش‌تری دریافت می‌کردند و از تحصیلات حرفه‌ای‌تر برخوردار بودند (اساتید دانشگاه و دبیران دبیرستان، مهندسان، کارمندان بانک یا اداره پست) اغلب قاطعیت بیش‌تری نسبت به رهبری ملی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس نشان می‌دادند. برخی از اعضای این اتحادیه‌ها به حزب کمونیست (اکنون حرکة التجدید) یا حزب کمونیست کارگران تونس (اکنون حزب کارگران تونس) نزدیک بودند. فقر شدید حوضه‌ی فسفات قفصه و سایر مناطق جنوب نیز جنبش‌هایی را برانگیخت که چک سفید اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس را دریافت نکرده بودند.

صندوق بین‌المللی پول در اولین مداخله‌ی خود در تونس در ۱۹۶۴ به دولت توصیه کرد که ارزش دینار را ۲۵ درصد کاهش دهد که منجر به کاهش قابل‌توجهی در مزدهای واقعی شد. اگرچه تونس در آن زمان در بحبوحه‌ی «آزمایش سوسیالیستی» کوتاه‌مدت خود بود، اما دولت تمایل داشت از این امر پیروی کند. دبیرکل اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس، حبیب عاشور، وفادار به بورقییه و حزب حاکم (حزب سوسیالیست دستوری یا PSD)، اما از پذیرش کاهش ارزش پول که با افزایش مزدها جبران نمی‌شد، خودداری کرد. این نمود استقلال‌طلبی باعث خشم رئیس‌جمهور بورقییه شد. عاشور برای چندین سال به زندان فرستاده شد تا این‌که او را در ۱۹۷۰ به مقام قبلی بازگرداندند. [۴۳]

از آن زمان، نگرانی اصلی کارگران تونسی تورم و بی‌کاری بوده است. در خلال دهه‌ی ۱۹۷۰، فعالان اعتصابات غیرمجاز زیادی را که بی‌سابقه بود به امید وادار کردن رهبری اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس برای به چالش کشیدن دولت در هر دو زمینه‌ی اقتصادی و سیاسی به راه انداختند. این موج اعتصابات منجر به افزایش قابل‌توجه مزدها شد، اما اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس تخمین زد که این افزایش تنها نیمی از افزایش هزینه‌های زندگی بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ را جبران می‌کرد. [۴۴] «قرارداد اجتماعی» که بین اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و رژیم در ژانویه‌ی ۱۹۷۷ امضا شد نتوانست به اعتصابات پایان دهد. صدها نفر از نمایندگان کنگره‌ی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس در مارس ۱۹۷۷ با آن مخالفت کردند. در ماه اکتبر، ۱۲۰۰ کارمند کارخانه دولتی نساجی کسار هلال در اعتراض به انتصاب

مدیریت جدید که اهل منطقه نبود، محل را اشغال کردند. سرکوب آن‌ها سه روز شورش را دامن زد. ماه بعد، اعتصاب معدن چیان شرکت فسفات قفصه، که متعلق به دولت نیز بود، منجر به پیروزی مهمی شد.

دولت در ژانویه ۱۹۷۸ در مواجهه با اعتصابات سرسختی جدیدی نشان داد. مدیریت مرکزی به منظور مقابله با سرکوب و حفظ استقلال اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس خواستار توقف کار در ۲۶ ژانویه شده بود که اولین اعتصاب عمومی پس از استقلال به شمار می‌آمد. چنین ابتکاری حاکی از گسست بین اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و حزب سوسیالیست دستوری بود که رژیم نتوانست آن را تحمل کند. در جریان «پنجشنبه سیاه»، ارتش و پلیس به اعتصاب‌کنندگان حمله کردند، ده‌ها نفر را کشتند، صدها نفر را زخمی کردند و بیش از هزار نفر را دستگیر کردند، به‌ویژه عاشور، و نیز همهی اعضای رهبری اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس به جز دو نفر را دستگیر کردند. [۴۵] پس از آن رژیم یک کمیته‌ی جدید «دست‌نشانده» را در رأس اتحادیه نصب کرد.

دولت محمد مزالی (۱۹۸۰-۱۹۸۶) تلاش کرد تا از درگیری با اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس اجتناب کند، اما توصیه‌ی هیئت صندوق بین‌المللی پول را که در پاییز ۱۹۸۳ از تونس بازدید کرده بود، پذیرفت: کاهش کسری بودجه از طریق کاهش یارانه‌های مواد غذایی اصلی. در اول ژانویه ۱۹۸۴، حتی قبل از اعلام رسمی افزایش ۷۰ درصدی قیمت ماکارونی و بلغور و ۱۰۸ درصدی قیمت نان، تظاهرات در شهرهای جنوبی، در قفصه و قابس آغاز شد: سناریویی که در مصر هفت سال قبل چیده شده بود تقریباً به همان شکل در تونس تکرار شد. تظاهرات در سراسر تونس گسترش یافت و شهروندان سنگرهایی را در خیابان‌ها برپا کردند. حکومت نظامی در ۳ ژانویه اعلام شد و نظم تا زمانی که بورقیبه لغو افزایش قیمت‌ها را در ۶ ژانویه اعلام کرد برقرار نشد. تعداد تظاهرکنندگان و آشوب‌گران پانصد هزار نفر تخمین زده می‌شود که ده برابر بیش‌تر از اعتصاب عمومی سال ۱۹۷۸ بود.

اکثر رهبران اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس تا ۱۹۸۶ در زندان بودند، بنابراین دولت زمانی که خود را قادر به پرداخت سررسید بدهی خارجی‌اش نمی‌دید، دست بازتری داشت. دولت تونس به ازای دریافت وام ۱۸۰ میلیون دلاری از صندوق بین‌المللی پول، برنامه‌ی اصلاحات اقتصادی و تعدیل ساختاری را مطابق با «اجماع واشنگتن» به تصویب رساند. اولین اولویت رژیمی که با «کودتای پزشکی» ژنرال زین‌العابدین بن‌علی در ۷ نوامبر ۱۹۸۷ تأسیس شد، اجرای طرح صندوق بین‌المللی پول بود. در نتیجه، شش سال بعد با ۲۵۸۶ اعتصاب همراه بود که بسیار بیش‌تر از ۱۷۶۱ اعتصاب ثبت‌شده در هفت سال قبل از اعتصاب عمومی ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ بود. [۴۶] اکثر آن‌ها تأییدیه‌ی کمیته مرکزی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس را نداشتند.

در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، ظهور جنبش گرایش اسلامی و سپس جانشین آن النهضه به‌عنوان نیروی اصلی اپوزیسیون رژیم بن‌علی، کادرهای اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس را بر آن داشت تا بر مبنای این اصل که اقتدارگرایی را بر اسلام‌گرایی ترجیح می‌دهند وارد «مشارکت با دولت» شوند. [۴۷] تقریباً در همان زمان، حزب تجمع مصری مصر نیز سیاست مشابهی را در پیش گرفت. اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس در حالی که به دفاع از حق چانه‌زنی جمعی در شرکت‌ها ادامه می‌داد، مقاومت در برابر اصلاحات نئولیبرالی را متوقف کرد و با ملایمت از بن‌علی در انتخابات متقلبانه پی‌درپی حمایت کرد. با این وجود، اتحادیه‌های معلمان، کارمندان پست و کارمندان دولت، کانون‌های اتحادیه‌های کارگری و رادیکالیسم سیاسی باقی ماندند.

نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (بین ۳ تا ۶ درصد در سال) در طول دهه‌ی ۲۰۰۰، و کاهش نرخ فقر باعث تمجید مداوم تونس از سوی مؤسسات مالی بین‌المللی شد. [۴۸] با این حال، حدود ۸۰ درصد از تولید ناخالص داخلی در ناحیه‌ی ساحلی تولید می‌شود و به بخش‌هایی با ارزش افزوده پایین بستگی دارد که نیروی کار ارزان و کم‌مهارت را به کار می‌گیرند — نساجی و پوشاک، کشاورزی، تجارت، گردش‌گری، همه بخش‌هایی که شغل کافی برای فارغ‌التحصیلان فراهم نمی‌کنند. [۴۹] در دهه‌ی ۲۰۰۰ نرخ بی‌کاری در سطح کشور رسماً ۱۵ درصد بود (در واقعیت شاید ۲۰ درصد) اما این میزان در حوضه‌ی معدنی قفصه به ۴۰ درصد افزایش یافت که ۷۲ درصد از بی‌کاران زیر ۳۰ سال سن داشتند. از آنجایی که فقر در مناطق مرکز-غربی، جنوب غربی و شمال غربی متمرکز است، عملاً «یک تونس با دو سرعت» وجود دارد: یک تونس نسبتاً مرفه در ناحیه‌ی ساحلی و یک تونس فقیر در سرزمین‌های داخلی. در این شرایط جای تعجب نیست که اولین لرزه‌های شورش علیه رژیم بن‌علی از قفصه و سیدی بوزید بود.

در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، رهبری اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس به‌طور فزاینده‌ای با رژیم هم‌دست شد. اما، همان‌طور که بئاتریس هیبو پیشنهاد می‌کند، اتحادیه «نه کاملاً» «تسلیم» شد و نه کاملاً «هم‌سو» بود، تا حدی به این دلیل که در درون آن «همزیستی ناپایداری بین یک رهبری خنثی و یک پایگاه کنترل نشده» وجود داشت. [۵۰] اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس زیر نظر نظارت دولت هر سه سال یک بار با اتحادیه‌ی صنعت، بازرگانی و صنایع دستی تونس درباره‌ی توافقنامه‌های حقوق مذاکره می‌کردند که مانع مبارزه‌جویی اعتصاب‌های غیرمجاز یا اعتصاب غذا نمی‌شد. برخلاف مصر در دهه‌ی ۲۰۰۰، مطبوعات در مورد این اقدامات گزارشی ندادند و بنابراین تخمین قابل اعتمادی از تعداد آن‌ها وجود ندارد. اما، مانند مصر، شکافی میان خواسته‌های محلی و عادی اکثر کارگران (که خواستار شغل و رفتار شایسته بودند) و گفتمان اتحادیه‌ی حقوق بشر تونس، شورای ملی آزادی‌ها در تونس و تجمع برای بدیل بین‌المللی توسعه،

یعنی سه سازمان غیردولتی که در دهه‌ی ۲۰۰۰ مبارزه‌جوتر شدند و نگرانی‌های کارگران را به انتقاد خود از رژیم و نئولیبرالیسم جهانی پیوند زدند، وجود نداشت. [۵۱]

در ژانویه ۲۰۰۸، تقریباً سه سال پیش از این که خودسوزی محمد بوعزیزی اعتراضی را در تونس و جهان عرب برانگیخت، اعتراضات خیابانی در قفصه و شهر مجاور آن الردیف به راه افتاده بود. [۵۲] از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰، شرکت فسفات قفصه یا CPG حدود ۱۰۰۰۰ شغل را کاهش داد، تا جایی که در سال ۲۰۱۰ کم‌تر از ۵ هزار نفر را استخدام کرد (۳ هزار شغل از آن زمان دوباره ایجاد شده است). [۵۳] با این حال، کارگران شرکت فسفات قفصه را متهم کردند که با هم‌دستی مقامات محلی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس در استخدام خود نوجه‌پروری می‌کند. اعتراض در سراسر استان قفصه گسترش یافت زیرا معلمان، زنان، جوانان و برخی از شاخه‌های اتحادیه محلی به جنبش پیوستند تا نه تنها شیوه‌های استخدام عادلانه در معادن، بلکه هم‌چنین برنامه‌ای جامع برای استخدام را مطالبه کنند. مطبوعات مخالف، رادیکال‌های دانشجویی از شهرهای مرفه‌تر ساحلی و دیاسپورای تونس در فرانسه و موترال حمایت خود را اعلام کردند.

اگرچه تظاهرات وحشیانه سرکوب شد، [۵۴] اما حمایت از مردم قفصه افزایش یافت و جنبشی اجتماعی را به وجود آورد که از پایگاه وسیعی برخوردار بود. در ۴ آوریل، همسران معدن‌چیان زندانی در الردیف تظاهرات کردند در حالی که حامیان آن اقدامات هم‌بستگی را سازمان دادند. نیروهای امنیتی قفصه و الردیف را اشغال کردند. درگیری‌ها برای چندین ماه ادامه یافت و در ماه ژوئن یک واحد پلیس نظامی یک معترض را به ضرب گلوله کشت. در ماه سپتامبر، دومین نفر بر اثر جراحات جان خود را از دست داد. فعالان از اینترنت استفاده کردند تا آن‌چه را که در شهرهای معدنی اتفاق می‌افتد، به اطلاع عموم برسانند. رژیم سرانجام در ماه اوت دسترسی به فیس‌بوک را مسدود کرد. شورش قفصه در آن زمان مهمترین جنبش اجتماعی از زمان شورش نان در ژانویه‌ی ۱۹۸۴ بود. تفاوت این بود که در سال ۱۹۸۴ اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس از اعتراض حمایت کرد، در حالی که جنبش ۲۰۰۸ که توسط فعالان اتحادیه، بیکاران و خانواده‌های آن‌ها آغاز شد، هم اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و هم رژیم را هدف قرار داد.

موج بزرگ بعدی اعتراض در دسامبر ۲۰۱۰ و پس از خودکشی بوعزیزی آغاز شد. رهبری اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس تحت فشار پایگاه خود، به تدریج گفتمان خود را تغییر داد: پس از درخواست برای «گفت‌وگو»، بیانیه‌هایی در مخالفت با سرکوب تظاهرات منتشر کرد و در نهایت تنها چند روز قبل از سقوط بن‌علی از جنبش حمایت کرد. بن‌علی در سخنرانی ۱۰ ژانویه خود با تحقیر مخالفان خود را «عناصر متخاصمی که از خارج پول می‌گیرند و روح خود را به افراط‌گرایی و تروریسم فروخته‌اند» توصیف کرد. در پاسخ، سی اعتصاب‌کننده دفاتر شعبه‌ی منطقه‌ای اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس در قفصه را تصرف

کردند و از مقامات محلی خواستند از تظاهرات حمایت کنند. ناشنوی بن علی فدراسیون ملی را وادار کرد تا در ۱۱ ژانویه اعتصابات عمومی منطقه‌ای در صفاقس، اَلْقَيْرَوَان و توزر و سپس اعتصاب عمومی سراسری را در ۱۴ ژانویه، روز خروج بن علی، صادر کند.

رهبران اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس که دهه‌ها پشت سر هواداران خود قرار داشتند، عملاً زمانی که اوضاع برگشت، دست به کار شدند. سه نماینده‌ی اتحادیه در اولین دولت انتقالی پست‌های وزارتی داشتند. استعفای آن‌ها تنها پس از یک روز، به این دلیل که برخی از اعضای حزب حاکم سابق (حزب تجمع قانون اساسی دموکراتیک یا RDC) نفوذ بیش از حد خود را حفظ کردند، منجر به تشکیل دولت جدید و انحلال حزب تجمع قانون اساسی دموکراتیک در ۹ مارس شد. در دسامبر ۲۰۱۱، کنگره‌ی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس رهبران جدیدی، از جمله بسیاری از فعالان تاریخاً مرتبط با چپ، را انتخاب کرد. با این حال، هیچ یک از آن‌ها زن نبودند که یک نقص عمده دموکراتیک را تشکیل می‌دهد.

همانند مصر، چرخه‌ی اعتراضی که در سیدی بوزید در دسامبر ۲۰۱۰ آغاز شد، هنوز آثار خود را به پایان نرسانده است. تنگنای اقتصادی که خاستگاه جنبش مردمی تونس بود عمیق‌تر از همیشه است. نرخ بی‌کاری در شهرهای جنوبی مانند سیدی بوزید، تالّه و القصرین هنوز حدود ۴۰ درصد است. کشور حداقل ۳۵۰ اعتصاب را در سال پس از سقوط بن علی شاهد بود. [۵۵] اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و مناطق جنوبی، که شورش مردمی علیه بن علی را آغاز کرده بودند، هم‌چنین کانون‌های اعتراضی شدید علیه دولت انتقالی به رهبری النهضه هستند. جمل، بیست و هفت ساله، که اصالتاً جنوبی است، فارغ‌التحصیل دانشگاه و بی‌کار، در همان حال و هوای خود باقی ماند: «هیچ چیز تغییر نکرده است، النهضه‌ای‌ها به وعده‌های خود عمل نکرده‌اند. ما آن‌ها را انتخاب کردیم، اما می‌توانیم آن‌ها را نیز استیضاح کنیم.» [۵۶]

چند نتیجه‌گیری

کارگرانی که در تونس و مصر قیام کردند با نارضایتی‌ها و تهدیدهای محلی برانگیخته شدند. آن‌ها برای بسیج نیازی به ایدئولوژی مشترکی نداشتند و پس از سرنگونی دیکتاتورها هیچ برنامه‌ی سیاسی برای بازسازی کشور نداشتند. ریشه‌ی ضعف گذشته و حال آن‌ها در مقابل سایر نیروها به ویژه اسلام‌گرایان از این جاست.

با این وجود، توانایی اعضای عادی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس برای وادار کردن کادرهای خود به پیوستن به جنبش ضد بن علی — در حالی که اتحادیه‌ی عمومی سندیکاهای کارگران مصر در مصر پناه‌گاه آخرین بقایای رژیم مبارک بود — پیامدهای مهمی را نه فقط برای کارگران بلکه برای کل تونس به همراه داشته است. اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس که نماینده‌ی ۵۱۷ هزار کارمند از مجموع

۳/۸ میلیون نفر است، بزرگترین سازمان مدنی در کشور است. احزاب چپ‌گرای کارگری ۱۳ درصد از کرسی‌های مجلس مؤسسان را که در اکتبر ۲۰۱۱ انتخاب شد، به دست آوردند؛ این رقم تقریباً دو برابر بیش‌تر از احزاب مشابه مصر در اولین پارلمان پس از مبارک است که دو ماه بعد انتخاب شد. نه تونس و نه مصر هنوز نتوانسته اند اقتصاد خود را بازسازی کنند، مشکل بی‌کاری جوانان را حل کنند یا ثروت کشور را عادلانه‌تر توزیع کنند. منصف مرزوقی رئیس‌جمهور موقت تونس گفت:

«این انقلابیون نیستند که ثمره‌ی انقلاب را درو می‌کنند. بعد از دوران انقلابیون، دوران اپورتونیست‌ها می‌آید. پس از حماسه، زمان امیدهای سرخورده فرا می‌رسد. فقرای سیدی بوزید به فقر خود باز می‌گردند و ساکنان قبرستان‌های قاهره به گورستان‌های خود. [۵۷] هیچ راه‌حل ریشه‌ای برای مشکلات آنها وجود ندارد، فقط انبوهی از وعده‌ها که یا عملی می‌شوند یا نمی‌شوند. [۵۸]

جنبش‌های اعتراضی کارگری قبل از سقوط رهبران اقتدارگرای تونس و مصر را می‌توان با نقش اتحادیه‌ی کارگری هم‌بستگی در سقوط رژیم کمونیستی لهستان در سال ۱۹۸۹ مقایسه کرد. پس‌زمینه‌ی ملی و بین‌المللی برای لهستانی‌ها نسبت به کارگران عرب در سال ۲۰۱۱ بسیار مطلوب‌تر بود، اما اشتراکات واقعی وجود دارد. در لهستان، ایدئولوژی مارکسیستی، اگرچه اقتدارگرا و متحجرانه بود، برای کارگران به‌عنوان نیروی سیاسی در درجه اول ارزش قائل بود. در هیچ کجای جهان عرب نمی‌توانید چیزی قابل مقایسه پیدا کنید. کارگران کارخانه‌های کشتی‌سازی لهستان نسبت به کارگران صنایع نساجی مصر یا تونس یا جمعیت حاشیه‌نشین جنوب تونس ماهرار، در کار خود مستقل‌تر و تحصیل‌کرده‌تر بودند.

علاوه بر این، زمینه بین‌المللی تا حد زیادی توضیح می‌دهد که چرا، برخلاف جنبش کارگری لهستان، غرب به جنبش‌های کارگری عرب، چه قبل و چه پس از ۲۰۱۱، توجه اندکی نشان داد. در حالی که جنبش هم‌بستگی در بحبوحه‌ی جنگ سرد با یک رژیم کمونیستی مخالف بود، کارگران عرب به‌طور ضمنی و گاهی به‌طور صریح با نئولیبرالیسم مخالفت می‌کنند که برای نخبگان غربی مشکل‌ساز است. لخ والسا و حامیان در هم‌بستگی از «شوک درمانی» بدنام مورد حمایت جفری ساکس برای تبدیل اقتصاد لهستان به سرمایه‌داری حمایت کردند. اما در میان اعضای عادی اتحادیه‌های عربی، بسیاری این دستور کار نئولیبرالی را رد کردند. کارخانه‌های کشتی‌سازی بالتیک، جایی که هم‌بستگی متولد شد، همانند صنعت نساجی مصر هدف برنامه‌های تعطیلی یا خصوصی‌سازی قرار گرفتند؛ در تونس، صنعت نساجی دستخوش رقابت با چینی‌ها بود و شرکت فسفات قفصه دیگر مانند سابق نیست. در هر سه مورد، کارگران در مواجهه با خطراتی که ثبات شغلی، حقوق اجتماعی و موقعیت اجتماعی آن‌ها را تهدید می‌کرد، در کانون جنبش‌های اعتراضی قرار گرفتند و راه‌حل خصوصی‌سازی یا انحلال شرکت خود را رد کردند.

با این همه، کارگران لهستانی دو دهه فرصت داشتند تا شیوه‌های اعتراضی خود را توسعه دهند و آن‌ها را هدف سیاسی قرار دهند. عناصر کلیدی کارنامه‌ی جنبش هم‌بستگی (تحصن‌ها، تشکیل کمیته‌های اعتصاب بین شرکتی، فراخوان برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری مستقل از حزب کمونیست) که در اوایل دسامبر ۱۹۷۰ در جریان اعتصابات تداوم‌یافته شد که کارخانه‌های کشتی‌سازی گدانسک، گدینا و شچچین را در واکنش به اعلام افزایش قیمت به لرزه آورد، ده سال قبل از تأسیس هم‌بستگی به‌عنوان یک سازمان ملی و بیست سال قبل از سقوط رژیم تشکیل شده بود. در سال ۱۹۷۸، گروه‌هایی از فعالان شروع به فراخوان برای اتحادیه‌های کارگری مستقل در سیلسیا و منطقه رادوم کردند و کمیته‌ای برای اتحادیه‌های کارگری مستقل در سواحل بالتیک تأسیس شد. رهبر آینده‌ی هم‌بستگی لخ والسا از بنیانگذاران آن بود. هم‌بستگی با روشنفکران ضد رژیم مانند یاسک کورون و آدام میک‌نیک که کمیته‌ی دفاع از کارگران را در سپتامبر ۱۹۷۶ تأسیس کرده بودند، اتحاد مؤثری تشکیل داد. فراخوان برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری مستقل به وضوح یک چالش سیاسی برای رژیم بود.

در تونس و مصر، این نوع مطالبات تنها زمانی پدیدار شد که دوران سلطنت بن‌علی و مبارک رو به پایان بود. بنابراین زمانی برای محبوبیت آن‌ها یا ایجاد شبکه‌های ملی برای تبلیغ آن‌ها وجود نداشت. در مصر، روشنفکران تنها پس از اعتصاب غزل‌المحله در دسامبر ۲۰۰۶ و به‌ویژه پس از اعتصاب ناقص ۶ آوریل ۲۰۰۸، جنبش کارگری را دیر هنگام کشف کردند. در تونس، روشنفکران به سرعت به جنبش‌هایی پیوستند که در قفسه در سال ۲۰۰۸ و سیدی بوزید در سال ۲۰۱۰ آغاز شد. تاریخچه‌ی خودمختاری سیاسی نسبی اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس و تبدیل آن به نیروی مخالف بن‌علی به کارگران تونس ظرفیتی برای کنش سیاسی برتر از همتایان مصری خود داد، اما این ظرفیت بسیار کم‌تر از آن‌چه کارگران لهستان داشتند باقی ماند.

در هر سه مورد، کارگران مستقل از نخبگان فکری عمل کردند. برخلاف آن‌چه تیموتی گارتون‌اش، آلن تورن، آدام پرژورسکی و دیگران پیشنهاد کرده‌اند، موفقیت هم‌بستگی به دلیل تسلیم شدن اتحادیه به رهبری روشنفکران طرفدار دموکراسی نبود. برعکس، رومن لا با نشان می‌دهد که مکانیسم‌های بسیج، کارنامه‌ی اعتراضی هم‌بستگی و مخالفت آن با رژیم کاملاً مستقل تنظیم شده بود و کارگران گاهی اوقات رادیکال‌تر از روشنفکران بودند. [۵۹] استقلال سیاسی کارگران مصری، تونس‌ی و لهستانی در این جنبش‌ها نتیجه‌ی اصلی این بررسی را نشان می‌دهد. با وجود تسلط فزاینده نئولیبرالیسم بر اقتصادهای سراسر جهان، طبقه‌ی کارگر به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی هم‌چنان پابرجاست. البته نتیجه نمی‌شود که کارگران طبیعتاً پیشاهنگ انقلابی هستند یا این که نتیجه‌ی اقدامات اعتراضی که آن‌ها در آن شرکت می‌کنند از پیش تعیین شده است.

LE RÔLE DES OUVRIERS DANS LES SOULÈVEMENTS POPULAIRES ARABES DE 2011

نوشته‌ی Joel Beinin که در لینک زیر یافت می‌شود:

<https://www.cairn.info/revue-le-mouvement-social1-2014-1-page-7.htm>

یادداشت‌ها

- [1]. R. Assaad, "Introduction", in R. Assaad (ed.), *Egypt's Labor Market Revisited*, Le Caire, American University in Cairo Press, 2009, p. 8-11.
- [2]. R. Peet, *Unholy Trinity: he IMF, World Bank, and the WTO*, Londres, Zed Books, 2009.
- [3]. Banque mondiale, *Will Arab Workers Prosper or Be Left Out in the Twenty-First Century?*, Washington, he World Bank, 1995, p. 4.
- [4]. M. Said, "he Fall and Rise of Earnings and Inequality in Egypt", in R. Assaad (ed.), *The Egyptian Labor Market Revisited*, *op. cit.*, p. 54-55.
- [5]. International Labor Organization, "ILO supports Tunisia in its efforts to make quality employment the goal of economic growth", 4 octobre 2011, http://www.ilo.org/global/about-the-ilo/newsroom/news/WCMS_164543/lang--en/index.htm.
- [6]. J. Walton et D. Seddon, *Free Markets and Food Riots: he Politics of Global Adjustment*, Oxford, Blackwell, 1994, p. 172.
- [7]. A. Bayat, *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*, Stanford, Stanford University Press, 2e éd., 2013.
- [8]. Ch. Tilly et S. G. Tarrow, *Politique(s) du conlit: de la grève à la révolution*, Paris, Presses de Sciences Po, 2008, p. 27.
- [9]. Ch. Tilly, *Social Movements, 1768-2004*, Boulder, Paradigm Publishers, 2004, p. 126.
- [10]. D. McAdam, S. G. Tarrow et Ch. Tilly, *Dynamics of Contention*, Cambridge; New York, Cambridge University Press, 2001, p. 22, 41-50.
- [11]. J. Broadbent, "Movement in Context: hick Networks and Japanese Environmental Protest", in M. Diani et D. McAdam (ed.), *Social Movements*

and Networks: Relational Approaches to Collective Action, Oxford, Oxford University Press, 2003, p. 222, 225.

[12]. M. Duboc, « La contestation sociale en Égypte depuis 2004 : précarisation et mobilisation locale des ouvriers de l'industrie textile », *Revue Tiers Monde*, « Protestations sociales, révolutions civiles : transformations du politique dans la Méditerranée arabe », 2011, n°5, hors série, p. 95-115, http://aucegypt.academia.edu/MarieDuboc/Papers/1047635/La_contestation_sociale_en_Egypte_depuis_2004._Precarisation_et_mobilisation_locale_des_ouvriers_de_lindustrie_textile_Revue_Tiers-Monde_Avril_2011. B. Hibou, *La force de l'obéissance. Économie politique de la répression en Tunisie*, Paris, La Découverte, 2006,

اشاره می کند که در صنعت نساجی، زنان جوان اغلب از محله یا از طریق کارگرانی که قبلاً در کارخانه حضور دارند، استخدام می شوند (ص ۲۰۴).

[13]. J. Beinin, “Will the Real Egyptian Working Class Please Stand Up?”, in Z. Lockman (ed.), *Workers and Working Classes in the Middle East: Struggles, Histories, Historiographies*, Albany, State University of New York Press, 1994, p. 252-253 ; O. El Shafei, “Workers, Trade Unions, and the State in Egypt: 1984-1989”, *Cairo Papers in Social Science*, vol. 18, n°2, 1995 ; N. C. Pratt, *The Legacy of the Corporatist State: Explaining Workers' Responses to Economic Liberalisation in Egypt*, Durham, University of Durham, Centre for Middle Eastern and Islamic Studies, 1998 ; M. P. Posusney, *Labor and the State in Egypt: Workers, Unions, and Economic Restructuring, 1952-1996*, New York, Columbia University Press, 1997. Pour plus de détails sur les deux premiers cycles, voir: H. D. Aidi, *Redeploying the State: Corporatism, Neoliberalism, and Coalition Politics*, New York, Palgrave Macmillan, 2009; H. ‘Adli Ruman, « al-Haraka al-ihitijajiyya l’il-tabaqa al-‘amila al-misriyya, 1982-1991 », in A. Abd Allah (dir.), *Humum misr wa-azmat al-‘uqul al-shabba*, Le Caire, Markaz al-Jil l’il-Dirasat al-Shababiyya wa’l-Ijtima‘ iyya, 1994.

[14]. L. Al-Khuli, « Jamahir yanayir bayna al-hukuma wa’l-yasar », *al-Tali‘a*, vol. 13, n°2, février 1977, p. 7-10 ; H. ‘Abd Al-Raziq, *Misr i 18 wa 19 yanayir : dirasa siyasiyya watha’iqiyya*, Beyrouth, 1979 ; A. Sadiq Sa‘d, « Hajatuna ila istratijiyya ishtirakiyya jadida : qira’a thaniya i ahdath yanayir 1977 », *al-Tariq*, vol. 46, n°4, 1986, p. 10-47. Pour mon analyse, voir “Will the Real Egyptian Working Class Please Stand Up?”, art. cité.

[15]. M. P. Posusney, *Labor and the State in Egypt...*, *op. cit.*, p. 139; H. D. Aidi, *Redeploying the State...*, *op. cit.*, p. 142-143; H. A. Ruman, « al-Haraka al-ihitijajiyya... », art. cité, p. 173-96; N. C. Pratt, *he Legacy of the Corporatist State...*, *op. cit.*, p. 70; O. El Shafei, “Workers, Trade Unions, and the State in Egypt: 1984-1989”, art. cité, p. 19.

- [16]. O. El Shafei, “Workers, Trade Unions, and the State in Egypt: 1984-1989”, art. cité, p. 22-25.
- [17]. *Ibid.*, p. 25-28; M. P. Posusney, *Labor and the State in Egypt...*, *op. cit.*, p. 144.
- [18]. O. El Shafei, “Workers, Trade Unions, and the State in Egypt, 1984-1989”, art. cité, p. 33-36.
- [19]. *Ibid.*, p. 52.
- [20]. M. P. Posusney, *Labor and the State in Egypt...*, *op. cit.*, p. 180-230.
- [21]. Banque mondiale, *Doing Business 2010*, Washington, Banque mondiale, 2010; *ID.*, *Doing Business 2009*, Washington, Banque mondiale, 2009; *ID.*, *Doing Business 2008*, Washington, Banque mondiale, 2009.
- [22]. J. Beinin et M. Duboc, “A Workers’ Social Movement...”, art. cité.
- [23]. *Ibid.*
- [24]. M. Al-Basyuni et U. Sa’id, *Rayat al-idrab i sama’ misr: 2007, haraka ’ummaliyya jadida*, Le Caire, Markaz al-Dirasat al-Ishtirakiyya, 2007, p. 13, 15, 19.
- [25]. J. Beinin et M. Duboc, “A Workers’ Social Movement...”, art. cité.
- [26]. F. Ricciardone, *Gendering Worker Contestation in Egypt*, these de 3e cycle, Université américaine du Caire, 2008; J. Beinin, *he Struggle for Worker Rights in Egypt...*, *op. cit.*, p. 71-72.

[27]. برای بررسی کامل تر اعتصاب بنگرید به:

- J. Beinin, “Popular Social Movements and the Future of Egyptian Politics”, *Middle East Report Online*, 2005, <http://www.merip.org/mero/mero031005>.
- [28]. F. Rady, “Esco Ordeal Ends”, *Al-Ahram Weekly Online*, 2005, <http://weekly.ahram.org.eg/2005/745/eg9.htm> (consulté le 11 juin 2013).
- [29]. J. Lachapelle, “Lessons from Egypt’s Tax Collectors”, *Middle East Report*, n°264, 2012, p. 38-41.
- [30]. J. Beinin et H. El-Hamalawy, “Egyptian Textile Workers Confront the New Economic Order”, *Middle East Report Online*, 2007, <http://www.merip.org/mero/mero032507>; J. Beinin, “he Militancy of Mahalla

al-Kubra”, *Middle East Report Online*, 2007,
<http://www.merip.org/mero/mero092907>.

[31]. J. Beinin, « L’Égypte des ventres vides », *Le Monde diplomatique*, mai 2008.

[32]. L. Atallah, “Workers, Activists Demand National Minimum Wage”, *Egypt Independent*, 2 mai 2010.

[33]. R. Kempf, « Racines ouvrières du soulèvement égyptien », *Le Monde diplomatique*, mars 2011.

[34]. Mu’Assasat Al-Ard Li-Huquq Al-Insan [Land Center for Human Rights], « 186 i’tisaman wa-77 idraban wa- tazahura wa-48 waqfa ihtijajiyya wa-27 tajamuran wa-fasl wa-tashrid 4205 ‘amilan hisad al-haraka al-‘ummaliyya i shahr ibrayir », <http://www.e-socialists.net/node/6689>.

[35]. K. Abu ‘Ayta *et al.*, « Matalib al-‘ummal f’il-thawra », *al-Ishtirakiyya al-hawriyya*, 19 février 2011, <http://www.e-socialists.net/node/6509>.

[36]. R. Kempf, « Racines ouvrières du soulèvement égyptien », art. cité.

37. M. N. Zald et J. D. McCarthy, *Social Movements in an Organizational Society: Collected Essays*, New Brunswick, Transaction Books, 1987; J. C. Jenkins et C. M. Eckert, “Channeling Black Insurgency: Elite Patronage and Professional Social Movement Organizations in the Development of the Black Movement”, *American Sociological Review*, vol. 51, n°6, 1986, p. 812-829.

[38]. J. Charbel, “A Year in Review: he Labor Battle Continues”, *Egypt Independent*, 31 décembre 2011, www.egyptindependent.com/news/year-review-labor-battle-continues ; A. Alexander, “The Egyptian Workers’ Movement and the 25 January Revolution”, *International Socialism*, n°133, 2012, <http://www.isj.org.uk/index.php4?id=778&issue=133> ; ID., “he Workers’ Movement in Egypt”, *Socialist Review*, mars 2012, <http://socialistworker.org/print/blog/critical-reading/2012/03/09/where-egyptian-revolution-goin> ; B. Moxham, “Egypt’s New Labor Movement Comes of Age”, AFL-CIO Blog, 1^{er} février 2012, www.alcio.org/Blog/Organizing-Bargaining/Egypt-s-New-Labor-Movement-Comes-of-Age.

[39]. « al-Mu’tamar al-ta’sisi li-mu’tamar ‘ummal misr al-dimuqrati », <http://www.ctuws.com/programs/default.aspx?item=1286>

[40]. من از وب سایت های مختلف گزارش های ماهانه Land Center for Human Rights را برای سال ۲۰۱۱ گردآوری کردم و تخمین هایی از تعداد شرکت کنندگان در اقدامات جمعی انجام دادم.

[41]. I. Al-Mirghani *et al.*, *al-Ihtijajat al-'ummaliyya i misr*, 2012, Le Caire, al-Markaz al-Misri li'l-Huquq al-Ijtima'iyya wa'l-Iqtisadiyya, 2013, p. 1, 7.

ارقام مربوط به سال های ۲۰۰۰، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ توسط سازمان های غیردولتی مختلف جمع آوری شد که از روش های مختلفی برای طبقه بندی اقدامات جمعی استفاده کردند.

[42]. J. Charbel, "Mahalla Resurgent: Workers Assert Political Independence", *Egypt Independent*, 19 juillet 2012, <https://www.egyptindependent.com/mahalla-resurgent-workers-assert-political-independence/>.

[43]. E. Bellin, *Stalled Democracy: Capital, Labor, and the Paradox of State-Sponsored Development*, Ithaca, Cornell University Press, 2002, p. 95-96.

[44]. *Ibid.*, p. 103-104.

[45]. J. Beinin, *Workers and Peasants in the Modern Middle East*, Cambridge, Cambridge University Press, 2001, p. 155.

[46]. *Ibid.*, p. 156.

[47]. N. Disney, "The Working Class Revolt in Tunisia", *MERIP Reports*, n°67, 1978.

[48]. K. Pfeifer, "How Tunisia, Morocco, Jordan and Even Egypt Became IMF 'Success Stories' in the 1990s", *Middle East Report*, n°210, 1999.

[49]. L. Achy, *Trading High Unemployment for Bad Jobs: Employment Challenges in the Maghreb*, Washington, Carnegie Endowment for International Peace, 2010.

[50]. B. Hibou, *La force de l'obéissance...*, *op. cit.*, p. 151. Pour une analyse indulgente des relations qui unissaient l'UGTT et le régime, voir C. Toensing, "Tunisian Labor Leaders Relect Upon Revolt", *Middle East Report*, n°258, 2011.

[51]. B. Hibou, *La force de l'obéissance...*, *op. cit.*, p. 276.

[52]. A. Allal, « Réformes néo-libérales, clientélismes et protestations en situation autoritaire : les mouvements contestataires dans le bassin de Gafsa en Tunisie (2008) », *Politique Africaine*, n°117, mars 2010 ; L. Chomiak et J. P. Entelis, "The Making of North Africa's Intifadas", *Middle East Report*, n°259, 2011.

[53]. Banque africaine de développement, *Perspectives économiques en Afrique 2013 – Transformations structurelles et ressources naturelles*, 27 mai 2013, <http://www.africaneconomicoutlook.org/fr/pays/afrique-du-nord/tunisie/>.

[54]. Amnesty International, «La Tunisie libere des prisonniers incarcérés dans le cadre des manifestations de Gafsa», 6 novembre 2009, <http://www.amnesty.org/fr/news-and-updates/good-news/tunisia-releases-prisoners-held-over-gafsa-protests-20091106>.

[55]. A. Thédrel, « A Kasserine la frondeuse, les jeunes désœuvrés revent d'autres lendemains », *Le Figaro*, 16 janvier 2012.

[56]. *Ibid.*

[۵۷]. صدها هزار قاهره‌ای، از میان فقیرترین‌ها، در «شهرهای مردگان» زندگی می‌کنند.

[58]. M. Marzouki, «al-Afaq al-mur'iba wa'l-mudhhila li'l-thawra al-'arabiyya », AlJazeera.net, <http://www.aljazeera.net/pointofview/pages/ebf247b6-88f4-4a6d-97da-e701bc004dc4>. Traduction française dans G. Achcar, « Les opportunistes et la révolution », *À l'encontre*, 28 janvier 2012, <http://alencontre.org/moyenorient/les-opportunistes-et-la-revolution.html>.

[59]. R. Laba, *he Roots of Solidarity: A Political Sociology of Poland's Working-Class Democratization*, Princeton, Princeton University Press, 1991, p. 3-6, 11, 99, 100, 104.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-3hF>



روایت رنج و خشم - ابعاد غیرطبیعی زلزله‌ی ترکیه و سوریه

نوشته‌ی: آرش اسدی

آنچه در میان تصاویر زلزله‌ی اخیر ترکیه و سوریه [۱] بیش از همه جلب نظر می‌کند، سرنوشت غم‌بار «روایت انقلاب» مردم سوریه است. انقلابی که اکنون بخشی از بازماندگان آن با فاجعه‌ای طبیعی به عینی‌ترین شکل ممکن حذف و ناپدید شده‌اند، در اعماق زمین و گوشه‌های تاریک تاریخ فرو بلعیده شده‌اند. گشوده شدن زمین، تجسد رنج و خشمی است که عمق و انتهای وادی آن ناپیداست.

«روایت انقلاب» مردم سوریه در طول تاریخ ۱۲ ساله‌ی آن در مقاطع مختلف انقلاب، کنترل گفتمان خود را به ضدانقلاب سوریه واگذار کرد. با افول تدریجی انقلاب، «روایت انقلاب» سوریه در بنگاه‌های خبری به داعش، سکولاربودن حداقلی رژیم اسد در قیاس با مخالفان جهادی‌اش، غرق شدن زنان و مردان سوری در دریا، کوچ عظیم پناهندگان و... تقلیل یافت. در زبان دیپلماتیک و رسانه‌ای «روایت انقلاب» مردم سوریه به دال اعظم ویرانی و تلاشی یا جاه‌طلبی مردمانی ناشکیبا بدل شد؛ این که انقلاب یعنی تباهی، و هر انقلابی به انهدام و قحطی و خشک‌سالی سیاسی می‌انجامد؛ این که مردم سوریه به جای انقلاب باید

به اصلاحات سیاسی رژیم اسد دل می‌بستند و بدین طریق از بازار هزارساله‌ی حلبِ زیبا، تلی آوار نمی‌ساختند. از شوراهای انقلاب در منبیح یا درعا تنها «روایت» تباهی و شکست و ویرانی برجای ماند. ما شاهدان دور انقلاب سوریه، آگاهانه و ناآگاهانه **روایتِ رژیم جمهوری اسلامی، رژیم اسد و پروپاگانداي روسیه** را پذیرفتیم که تمامی این هیاهو برای هیچ بود، که مردم سوریه از اساس مسلمانانی افراطی هستند، که تمام بازماندگان و آوارگان سوری هواداران فعال داعش بوده و هستند و لاجرم مستحق مرگ و عقوبت‌اند. به این ترتیب از نگاه رسانه‌ای و بی‌طرف، از نگاه «روایت رسمی» از انقلاب سوریه، عجیب نیست که زلزله این میراث شکست را به زیر خاک کشید؛ گویا طبیعت در پی تطهیر پلشتی‌های تاریخ معاصر خاورمیانه بوده است. از این جهت، «روایت رسمی» انقلاب سوریه، بیان سکولار باوری مذهبی به جبر مکانیکی تاریخ است، این که «تقدیر» با ایجاد بلا و جنگ و مصیبت نهایتاً تعیین‌کننده‌ی غایی است.

روایت‌های فردی [۲] با هر فراز و فرودی رَدای ناخواستنی اجبار و سکوت را کنار می‌زنند و لحظه‌ای از روایت جمعی سرکوب‌شده یا به‌حاشیه‌رفته را آشکار می‌کنند. اگر که کامیاب باشند به تجسم تصویری کوچک یا بزرگ در ذهن مخاطبان خود یاری می‌دهند. اما زمانی که دست قهار شرایط راویان را می‌بلعد، چه کسی زحمت یادآوری قصه‌ی گاه پرنج بازماندگان را به خود می‌دهد؟ چه بستری برای مبارزه‌ی علیه فراموشی بر جای می‌ماند؟ پس از اندک زمانی، داستان کسانی مثل یارا و باسل از آن دنیای دیگری می‌شود، بی‌ربط به زندگی روزمره‌ی دیگران و به‌آهستگی بی‌اهمیت و فراموش می‌شود.

می‌توان به‌حق در مواجهه با فاجعه‌ای چنین عظیم [۳]، مبهوتِ قدرتِ افسارناپذیرِ مرگ و شکست‌های پی‌درپی ما مردمانِ خاورمیانه شد. می‌توان در لَج‌بازیِ غریبِ بازگشتِ بی‌امانِ بلا، چه رژیم اسد باشد، چه داعش، چه پناهندگی و کاروان مرگ در دریا یا حتی زلزله، تأمل کرد. می‌توان به «روایت رسمی» از انقلاب سوریه تن داد و در ساده‌سازی تاریخ پرماجرا و پیچیده‌ی آن، به عبث بودن هر مقاومتی علیه تقدیر تاریخی منطقه‌ی خاورمیانه ایمان آورد.

در طبیعی بودن زلزله و خسارات ناشی از آن تردیدی وجود ندارد، مسئله اما ابعاد گسترده‌ی این فاجعه‌ی طبیعی است. هزاران سال است که انسان‌ها در این منطقه سکونت داشته‌اند و بارها زلزله را تجربه کرده‌اند، آیا تبعات این زلزله را باید تنها به ساحت فیزیک طبیعت محدود کرد؟ به نظر می‌رسد که زلزله و پیامدهای

آن، تنها به اموری طبیعی و خارج از اراده و کنترل بشر خلاصه نمی‌شوند. نقش عمده‌ی دولت‌ها در این میان چیست؟

شاید برجسته ساختن یا اشاره به وجوه غیرطبیعی زلزله‌ی اخیر به تلاش برای بازیابی «روایت انقلاب» مردم سوریه کمک کند. نشان دادن ابعاد غیرطبیعی این زلزله و تمایز نهادن میان **شکست انقلابی** و **بی‌حاصل بودن انقلاب** (فرمول روایت رسمی) گام برداشتن در مسیر برهم زدن معادل بدشگون و افواهی از قیام مردم سوریه است، این که «انقلاب سوریه معادل شوم تباهی است». اشارات کوچکی که ابعاد مصنوعی و ساخته‌شده‌ی این زلزله را نشان دهند، تلاشی است بی‌اندازه ناچیز برای بازیابی روایت‌های فردی جان‌باختگان این زلزله؛ کوششی است برای نشانه رفتن رنج و خشم آن‌ها، اما نه به سوی انقلاب بلکه به سوی شرایط هم‌چنان پابرجایی که زمینه‌ساز انقلاب شدند.

این جستار کوتاه توان و امکان بررسی همه‌جانبه و دقیق ابعاد غیرطبیعی زلزله‌ی اخیر را ندارد، پرداختن به تبعات سیاست‌های سرمایه‌داری در ترکیه که منجر به این فاجعه‌ی بزرگ شد خارج از توان این مقاله است. در این جا موضوع بحث تنها به برجسته ساختن نقش رژیم ترکیه و پروژه‌ی اشغال‌گری این رژیم [۴] در تعمیق فاجعه‌ی اخیر در جغرافیای سوریه محدود می‌شود.

ابعاد فاجعه

در روز ۶ فوریه، زلزله‌ای ۷/۸ ریشتری مرکز و جنوب ترکیه، شمال و غرب سوریه را لرزاند. کانون زلزله‌ی اصلی در اطراف شهر غازی عینتاب [۵] واقع شده است. این زلزله و پس‌لرزه‌های آن که برخی از آن‌ها به قدرت زلزله‌ی اصلی بودند، احتمالاً یکی از مرگ‌بارترین زلزله‌های ثبت شده‌ی دهه‌های اخیر محسوب می‌شود. [۶] سردی هوا (گاه زیر صفر درجه) و بارش برف و باران در مناطق آسیب‌دیده، احتمال سرمازدگی بازماندگان و آوارگان زلزله را افزایش داده است.

نقاط اصلی وقوع زلزله در ترکیه، از استان دیاربکر تا استان هاتای [۷]، مناطقی اغلب کردنشین یا اقلیت مذهبی علوی را در بر می‌گیرند. [۸] در سمت سوریه، آمار جان‌باختگان (تا زمان نگارش این متن) بنا به منابع رسمی رژیم سوریه و سازمان ملل به ۶۰۰۰ نفر می‌رسد. در مناطق تحت کنترل رژیم، استان‌های لاذقیه و حلب بیش‌ترین تلفات را داشته‌اند. در مناطق تحت کنترل اپوزیسیون اسد، آن‌چه که از آن با نام‌های «دولت نجات» [۹] و «دولت انتقالی سوریه» [۱۰] یاد می‌شود، شهرهای جن‌دیرس [۱۱] و اتارب [۱۲]

بیشترین آسیب را متحمل شده‌اند. در برخی نقاط، جاری شدن سیل پس از ترک خوردن سدهای محلی نیز به تخلیه‌ی منازل مسکونی منجر شده است.

تاکنون جنازه‌ی حدود ۱۷۰۰ سوری از حدود ۳۸۰۰ پناهنده‌ی جان‌باخته (تا زمان نگارش این متن) از ترکیه به سوریه بازگردانده شده است. این جنازه‌ها از آن بخشی از پناهندگان سوری بودند که در طی سال‌ها آوارگی، نهایتاً در کمپ‌های پناهندگان در جنوب ترکیه سکنی داشتند. پناهندگانی که گاه یازده بار بی‌خانمان شده‌اند، چه در سوریه و چه خارج از آن. احتمال آن که تمامی این آمارها محتاطانه و کم‌تر از ارقام واقعی باشند بسیار زیاد است، خصوصاً که هنوز آواربرداری به اتمام نرسیده است و در سمت سوریه، دسترسی بی‌طرفانه به مناطق تحت کنترل رژیم اسد و مخالفان آن میسر نیست.

برای درک بهتر رابطه‌ی رژیم اسد با مردم سوریه شاید اشاره به بمباران مناطق زلزله‌زده، تنها دو ساعت پس از زلزله در حالی که مردم محلی مشغول جست‌وجوی قربانیان در زیر تل آوار هستند، گویا باشد. رژیم اسد تاکنون تنها اجازه‌ی عبور یک کاروان کمک‌های سازمان ملل به مناطق تحت کنترل مخالفان را داده است. اما گذشته‌ی این رژیم در برخورد با مردم سوریه در طول ۱۲ سال گذشته هر نوع اعتمادی به آن جهت کمک‌رسانی به ۴/۵ میلیون نفر ساکن مناطق شمال غربی سوریه (تحت کنترل مخالفان اسد) را با تردید روبه‌رو می‌سازد. احتمالاً (بنا به بمباران مناطق تحت کنترل مخالفان پس از زلزله) این زلزله می‌تواند فرصت مناسبی برای کنترل رژیم اسد بر تمام سوریه باشد.

در میان سه منطقه‌ی سیاسی وقوع زلزله یعنی ترکیه، رژیم اسد و مخالفان اسد در شمال غربی سوریه، احتمالاً فاجعه‌ی انسانی‌ای که در حال تکوین است، بیش از دیگر مناطق، دامن‌گیر مردم ساکن در شمال غرب سوریه و تحت سلطه‌ی مخالفان اسد شود. این منطقه بیش از مناطق تحت کنترل رژیم، در اثر زلزله آسیب دیده است. بنا به گزارش سازمان عفو بین‌الملل بیش از ۲/۸ میلیون نفر از مردم ساکن در شمال غرب سوریه (تحت کنترل مخالفان)، آوارگان داخلی سوریه هستند و عمدتاً از شهرها یا استان‌های دیگر سوریه به این منطقه تبعید شده‌اند و ۱/۷ میلیون نفر از این آوارگان تا پیش از زلزله، در کمپ‌های موقت ساکن بودند. تا پیش از زلزله چندان چشم‌انداز روشنی از زندگی خود در کمپ‌های پناهندگان یا ویرانه‌های جنگ در میان بمباران مداوم منطقه از سوی رژیم اسد و قیومیت اشغال‌گران ترکیه یا باندهای جهادی مسلط نداشتند. [۱۳] به نظر می‌رسد که مردم آسیب‌دیده‌ی سوریه در زلزله‌ی اخیر، به بی‌واسطه‌ترین شکل ممکن قربانی توازن مناسبات استعماری منطقه‌ای و رژیم اسد شده‌اند. سازمان ملل متحد با ارسال

کمک‌های بین‌المللی به رژیم سوریه و به رسمیت شناختن ناگهانی رژیم اجازه می‌دهد که این رژیم از کمک‌های ارسالی چون سلاحی علیه مردم آسیب‌دیده‌ی شمال غرب سوریه در جهت منافعش استفاده کند. مردمی که حتا پیش از این زلزله نیز چیزی نداشتند، در روزها و هفته‌های پیش‌رو برای زنده ماندن باید به تنهایی و احتمالاً با دستانی خالی بجنگند.

در این نوشته سعی می‌شود که این پرسش تا حدی روشن یا برجسته شود: چه روندی در جریان اجرای پروژه‌ی اشغال‌گری رژیم ترکیه رخ داد که ابعاد این فاجعه را بسیار مهیب‌تر از آن چه می‌توانست باشد ساخت؟

مخالفان اسد در استان‌های حلب و ادلب

بخش‌هایی از دو استان ادلب و حلب دو منطقه‌ی عمده‌ای هستند که هنوز به‌طور کامل در اختیار رژیم اسد قرار نگرفته‌اند. دو دولت خودخوانده یکی به نام «دولت انتقالی سوریه» و دیگری به نام «دولت نجات» بر شمال غرب سوریه مسلط‌اند. «دولت انتقالی سوریه» زائده‌ی سیاسی رژیم ترکیه است که پوششی برای حضور **ارتش و دولت** ترکیه در منطقه را فراهم کرده است. «دولت نجات» بقایای برجای مانده از شاخه‌های القاعده در نواحی غربی ادلب است که شاخه‌ی نظامی آن حتا از جانب دولت ترکیه نیز به‌عنوان سازمان تروریستی دسته‌بندی شده است. این دو ساختار سیاسی مسؤولیت مدیریت اجتماعی و سیاسی ۴/۵ میلیون نفر در شمال غرب سوریه را بر عهده دارند. مواجهه با زلزله و برنامه‌ریزی و اسکان بازماندگان زلزله یکی از تازه‌ترین مسؤولیت‌های آنان است.

برای شناخت بهتر رابطه‌ی رژیم ترکیه و شمال سوریه، اشاره‌ای گذرا به حضور نظامی ترکیه در این منطقه و سازمان‌های مسلح فعال در شمال غرب سوریه لازم است. [۱۴]

تشکیل ارتش آزاد به‌عنوان چتر تشکیلاتی سازمان‌های مسلح مخالف رژیم در ماه‌های نخست انقلاب سوریه، پاسخی دفاعی به توحش فزاینده و غیرقابل‌کنترل رژیم اسد بود. مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم خصلتی دفاعی و نه تهاجمی داشت و در ابتدا جهت محافظت از تظاهرکنندگان در خیابان یا دفاع از تجمعات مردم در مراسم سوگواری علیه حملات رژیم بود. [۱۵] در کنار عوامل متعدد دیگری (بررسی آن‌ها خارج از توان این مقاله است) که به استحاله و مرگ تدریجی و جوه نسبتاً مترقی آغازین ارتش آزاد منجر شدند، باید بر دو عامل تاکید کرد: **حضور نظامی ایران** و حزب الله با هدف فرقه‌ای ساختن محتوای انقلاب و برجسته شدن هویت دینی، **وابستگی بیش از پیش مالی و لجستیکی** به خارج

از سوریه و در این مورد خاص به رژیم ترکیه. در کنار بخش‌های میانه‌رو ارتش آزاد، سازمان‌های جهادی و اسلام‌گرایی در زمین سیاست سوریه پیدا شدند که برای مدتی طولانی ناپدید شده بودند. جهادگرایان ارتباطات بهتری با خارج از سوریه داشتند و بالطبع ساختار نظامی کارآمدتری. برای حامیان خارجی جهادگرایان پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای‌شان از این طریق کم‌در دسترتر بود، عبث نیست که رژیم ترکیه تا مدت‌ها از داعش نیز حمایت می‌کرده است. تجهیزات سنگین و امکانات مالی بهتر جهادگرایان در روندی فرسایشی ارتش آزاد و ساختارهای برجای مانده از آن را به جریانی جهادی و وابسته به ترکیه بدل کرد. سرنوشت برخی از بنیان‌گذاران ارتش آزاد نمایان‌گر چنین روندی است. [۱۶]

در پاسخ به این پرسش که چه روندی طی شد که رژیم ترکیه بخش‌های قابل توجهی از مخالفان اسد را به کنترل خود درآورد، شاید بتوان دو تحول عمده را در کنار یک‌دیگر در نظر گرفت: تمرکز و حضور مخالفان سیاسی و تبعیدی سوریه در ترکیه (و بالطبع دسترسی ساده‌تر سازمان امنیت ترکیه به مخالفان و جهت‌دهی آنان) و موفقیت سازمان‌های جهادی و داعش در شمال و غرب سوریه (که بخش‌هایی از آنان از ابتدا توسط ترکیه و دولت‌های حاشیه‌ی خلیج حمایت می‌شدند). از این‌که در سوریه جنبش انقلابی به سمت رودررویی مسلحانه چرخید نباید نتیجه گرفت که تمام گرایش‌های موجود در انقلاب سوریه در نبرد مسلحانه دخیل بودند. بی‌تاثیر شدن گرایش‌های غیرمسلحانه در روند انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر بود. در حالی که گروه‌های سیاسی در خارج از کشور دولت در تبعید برای داخل سوریه ایجاد می‌کردند، به مرور زمان و تغییر شکل جنگ مسلحانه به جنگ داخلی در سوریه، وزن سیاسی چنین اقداماتی ناچیز شد. نیروی پیش‌برنده‌ی مبارزه علیه اسد افراد مسلحی بودند که در داخل سوریه می‌جنگیدند، نه کسانی که در خارج از سوریه به نشست‌های بین‌المللی دعوت می‌شدند.

در ماه‌های آغازین شکل‌گیری ارتش آزاد، مخالفان تبعیدی تلاش می‌کردند صدای انقلاب و خصوصاً ارتش آزاد باشند. این کارکرد اما با ایجاد شکاف طبیعی بین نیروهای نظامی داخل و نیروهای سیاسی تبعیدی (در ترکیه) به مرور محو شد. چرا که ارتش آزاد یک تشکیلات متمرکز و یک‌دست نبود و از سوی دیگر، نیروهای جهادی‌ای که گاه خارج از این تشکیلات بودند در مبارزه‌ی نظامی دست بالا را گرفتند. باقی‌مانده‌ی ارتش آزاد یا به تدریج از بین رفت یا در نیروهای جهادی با نام‌های تازه ادغام شد. [۱۷]

به این ترتیب در طی چند سال، حضور سیاسی مخالفان سوری در ترکیه هم‌گام با کم‌وزن شدن آن‌ها و قدرت گرفتن نیروهای جهادی در جنگ داخلی همراه بود. در اواخر سال ۲۰۱۱ اولین چتر سیاسی مخالفان

اسد با نام **شورای ملی سوریه** [۱۸] در استانبول اعلام موجودیت کرد. این تشکیلات مدتی بعد **دولت انتقالی در تبعید** خود را در استانبول تاسیس کرد، دولتی که صرفاً وجهی نمادین در جریان سال نخست انقلاب سوریه داشت. در نتیجه‌ی ائتلاف **شورای ملی سوریه** در نوامبر ۲۰۱۲ با چند گروه سیاسی دیگر از اپوزیسیون، تشکیلات جدید و فراگیرتری به نام **ائتلاف ملی سوریه** [۱۹] در قطر اعلام موجودیت کرد. **ائتلاف ملی سوریه** با کمک رژیم ترکیه و حمایت مالی ایالات متحده، این بار **دولت انتقالی سوریه** [۲۰] را تاسیس کرد. پس از اشغال بخش‌هایی از سوریه در سال ۲۰۱۶ توسط رژیم ترکیه، **دولت انتقالی سوریه** از استانبول به سوریه تغییر مکان داد. نیروهای نظامی‌ای که زیر پرچم **دولت انتقالی سوریه** متشکل شده‌اند و توسط رژیم ترکیه سازمان‌دهی، آموزش و مسلح شده‌اند، تحت نام **ارتش ملی سوریه** [۲۱] عمل می‌کنند. **ارتش ملی سوریه** در جریان یورش سال ۲۰۱۹ رژیم ترکیه به شمال سوریه/روژاوا نیروی زمینی این عملیات بودند. **دولت انتقالی سوریه** هم اکنون به‌طور صوری کنترل سیاسی مناطقی را که رژیم ترکیه اشغال نظامی کرده است بر عهده دارد، یعنی مناطق سابقاً کردنشین و بخش‌هایی از استان حلب. [۲۲]

برای اشاره به «دولت نجات» که کنترل بخش‌هایی از استان ادلب را در اختیار دارد باید به پیشینه‌ی نظامی آن اشاره شود. رژیم اسد در اواسط سال ۲۰۱۱ شماری از نیروهای جهادی زندانی را مشمول عفو کرد و از زندان آزاد ساخت. مثلاً زهران علوش فرماندهی شناخته شده‌ی جهادی/سلفی و بنیان‌گذار جیش الاسلام. در کنار این افراد هسته‌های جهادی دیگری نیز به مرور وارد سوریه شدند. این هسته‌ها بعدها یا در تشکیلاتی ادغام شدند که از آن با نام دولت اسلامی عراق و شام یاد می‌شود یا جذب دیگر گروه‌های در حال رشد جهادی مثل احرار الشام شدند. یکی از شناخته‌شده‌ترین و البته موفق‌ترین (از نظر نظامی) سازمان‌های جهادی در طی جنگ داخلی سوریه جبهه النصره است. زندانیان سابق جهادی در اواسط سال ۲۰۱۱ در حال جنگ با رژیم بودند که هسته‌ای از نیروهای جهادی/سلفی مرتبط با القاعده به کمک آنان سازمان جهادی تازه‌ای ایجاد کرد که جبهه النصره نامیده شد. [۲۳] در طول ماه‌های پس از تشکیل این گروه و همراه با موفقیت‌های میدانی جبهه النصره، این گروه به یکی از مؤثرترین نیروهای نظامی در جنگ داخلی سوریه تبدیل شد. این گروه به‌عنوان شاخه‌ی سوری القاعده شناخته می‌شد و در رقابتی سیاسی در مواردی علیه داعش و دیگر گروه‌های جهادی (هم‌چنین ارتش آزاد) عملیات نظامی انجام داده است. جبهه النصره بنا به بدنامی سازمانی و گنجدیده شدن در اکثر لیست‌های تروریستی در ائتلاف با دیگر

گروه‌های جهادی چند بار تغییر نام داده است. پس از تغییر نام [۲۴] به جبهه الفتح الشام و فاصله گرفتن اسمی از القاعده، در پی ائتلاف با بخش‌هایی از احرار الشام و چند گروه جهادی دیگر در سال ۲۰۱۷ موجودیت هویت تازه‌ای به نام هیئت تحریر الشام را اعلام کرد. رهبر این تشکیلات همان رهبر جبهه النصره سابق و جبهه الفتح الشام است، ابو محمد الجولانی. در همان سال **دولت نجات سوریه** [۲۵] توسط هیئت تحریر الشام در مناطقی از استان ادلب که تحت کنترل این گروه است تشکیل شد. نیروهای هیئت تحریر الشام در استان ادلب، در درگیری با نیروهای ارتش آزاد وابسته به ترکیه یا **دولت انتقالی سوریه**، مناطقی را که پیشتر تحت کنترل آنان بود را تصرف کرده است و آن‌ها را (حرکت نورالدین زنگی) از استان ادلب عقب رانده است.

هدف از این اشاره‌ی مختصر به پیشینه‌ی سازمانی دو تشکیلات سیاسی مخالفان در استان‌های حلب و ادلب (**دولت انتقالی سوریه و دولت نجات سوریه**)، روشن ساختن جهان ذهنی حاکم بر این مناطق است. پیش از پرداختن به نقش ترکیه در اسفناک‌تر ساختن این شرایط باید به سرنوشت غم‌انگیز ارتش آزاد نیز اشاره شود.

با پراکندگی و کم‌اثر شدن تدریجی ارتش آزاد شمار بسیاری از جنگ‌جویان آن به تدریج جذب داعش یا دیگر گروه‌های جهادی شدند. اما پرچم ارتش آزاد که زمانی نماد مقاومت علیه رژیم اسد بود همچنان در دسترس بود و وجه نمادین خود را از دست نداده بود. رژیم ترکیه میزبان بخش عمده‌ی مخالفان سیاسی اسد بود که به مرور ارتباطات لجستیکی خود را با ارتش آزاد از دست داده بودند. برنامه‌های بعدی رژیم ترکیه که شامل تصرف مناطقی از سوریه و محاصره و عقب راندن نیروهای ی.پ.گ از این مناطق بود، در عرف سیاسی بین‌المللی بدون حضور نمادین مخالفان اسد وجه مناسبی نداشت.

به مرور پرچم ارتش آزاد به دیگر گروه‌های جهادی هم تسری یافت. در همان حین، تلاش‌های ترکیه برای انسجام مخالفان نظامی اسد از آموزش نظامی و حمایت مالی فراتر رفت. رژیم ترکیه بازماندگان اسمی ارتش آزاد و دیگر گروه‌های جهادی‌ای که نامشان در لیست‌های تروریستی وارد نشده بود (با تلاش ترکیه) را بار دیگر و اما این بار برای اهداف مشخص نظامی و سیاسی خود متشکل کرد. ایده‌ی تشکیل نیروی نظامی فراگیری از تمام بازماندگان ارتش آزاد تحت عنوان **ارتش ملی سوریه** نخستین بار توسط شورای اسلامی سوریه [۲۶] در استانبول طرح شد.

جریان تماماً جهادی/سلفی دیگری که از سال ۲۰۱۸ و توسط احرار الشام، حرکت نورالدین زَنکی، جیش الاسلام به نام **جبهه آزادیبخش سوریه** [۲۷] در مناطقی از ادلب و حلب فعالیت می‌کرد، به **درخواست رژیم ترکیه** ۵ روز پیش از آغاز یورش ارتش ترکیه به شهر کردنشین سربکانی در اکتبر سال ۲۰۱۹ در **ارتش ملی سوریه** ادغام شد و بخشی از نیروی زمینی این عملیات شد. **ارتش ملی سوریه**، به‌عنوان وزارت دفاع **دولت انتقالی سوریه** در مناطق اشغالی شمال و شمال غرب سوریه عمل می‌کند. سربازان **ارتش ملی سوریه** یونیفرم یک‌دستی که توسط ترکیه پیشنهاد شده به تن دارند.

بنا به گزارش‌هایی سربازان **ارتش ملی سوریه** از دولت ترکیه **ماهانه ۵۰۰ دلار** حقوق می‌گیرند. رژیم ترکیه از سربازان **ارتش ملی سوریه** بنا به اقتضای شرایط در جبهه‌های مختلف جهان استفاده می‌کند. بلندپروازی‌های منطقه‌ای، رژیم ترکیه را به جنگ داخلی در لیبی کشانده است. سربازان **سوری ارتش ملی سوریه** ارزان‌ترین نیروهایی هستند که می‌توان **به لیبی اعزام** کرد. [۲۸] اگر میان آذربایجان و ارمنستان جنگ درمی‌گیرد، **سربازان ارتش ملی سوریه** هم به آن منطقه اعزام می‌شوند. در شمال عراق و درگیری با نیروهای پ.ک.ک، ارتش ترکیه که به نیروی زمینی نیاز دارد از این سربازان استفاده می‌کند. اصولاً **ارتش ملی سوریه** به **جریان مزدور** نظامی رژیم ترکیه بدل شده است. به نظر می‌رسد که تشخیص تمایزات این گروه‌های مسلح از داعش یا القاعده کار آسانی نیست، گذشته از این که سیالیت ائتلاف‌ها و نام‌ها و آرم‌های سازمانی چندان دلیل قاطعی بر تفاوت ماهوی جنگ‌جویان این سازمان‌ها با سازمان‌های خَلَف آن مثل داعش و النصره نیست. تغییر سازمان و عضویت در سازمان رقیب در سوریه چندان خلاف عادت نبود.

این اشاره‌ی گذرا به پیشینه‌ی جریان‌های نظامی و سیاسی مستقر در دو منطقه‌ی زلزله‌زده‌ی ادلب و حلب برای ایجاد تصویری روشن‌تر از وضعیت مردم ساکن در این مناطق ضروری بود. اما با توجه به این پیشینه، رژیم ترکیه در این مناطق چه اقداماتی انجام داده است که زلزله این منطقه را بیش از دیگر نقاط آسیب‌دیده به مخاطره انداخته است؟

سوی دیگر رود

همان‌طور که رژیم اسد پس از زلزله، شهرهای زلزله‌زده را بمباران کرد، رژیم ترکیه نیز از دستور کار عمده‌ی خود در منطقه، یعنی سرکوب و کشتار مردم کرد منحرف نشد و یک روز پس از زلزله [مناطق از شمال سوریه/روژاوا](#) را بمباران کرد. [۲۹]

از آغاز انقلاب سوریه، یکی از اولویت‌های رژیم ترکیه در تحلیل و مواجهه با این انقلاب موضوعی بوده است که از آن با عنوان «مسئله‌ی کُرد» نام برده می‌شود. به این معنا که در هر تناسب و توازن قدرت، مردم کرد و خواست‌های ملی مردم کرد چه جایگاهی خواهد داشت؟ اولویت رژیم ترکیه در داخل ترکیه چاره‌یابی برای «مسئله‌ی کرد» است، بنابراین در برخورد و حمایت از مخالفان اسد و انقلاب سوریه، از بدو امر در پی نهادینه کردن ارزیابی خود از «مسئله‌ی کرد» در این جریان‌ات سیاسی بوده است. باید اذعان کرد که رژیم ترکیه در این مورد خاص تاکنون موفق بوده است. متأسفانه موضع عمده‌ی اپوزیسیون سوریه در مورد ملت کرد (بزرگترین اقلیت ملی ساکن در سوریه) و دهه‌ها ناشهروندی قریب به ۳۰۰ هزار نفر از کردهای ساکن در سوریه که از آنان با نام‌های «أجانب محافظة الحسكة» و «مکتوم القید» یاد می‌شد [۳۰]، عملاً همان موضع رژیم ترکیه و البته رژیم اسد است؛ هم‌چنان که تا امروز، نام‌های دولت‌های خودخوانده‌ی جهادی در شمال غرب سوریه «جمهوری عربی سوریه» است، همان نام حکومتی رژیم اسد.

زیستگاه ملت کرد ساکن در سوریه به شکل تاریخی در شرق، شمال و غرب سوریه بوده است. پس از انقلاب و امکان تحقق خواست‌های ملی مردم کرد و تشکیل ساختار سیاسی **فدراسیون دموکراتیک روژاوا-شمال سوریه** [۳۱]، مناطقی در شمال شرق، شمال و شمال غربی سوریه تحت کنترل خودمدیریتی این ساختار درآمد. [۳۲] رود فرات شکاف طبیعی میان دو کانتون (جزیره و کوبانی) و کانتون عفرین در استان حلب (شمال غرب سوریه) بوده است. این رود از نظر رژیم ترکیه باید به‌عنوان مرز سیاسی **روژاوا** شناخته شود و گسترش **روژاوا** یا اتصال کانتون‌های آن (کوبانی به عفرین) از همان بدو امر خط قرمز ترکیه محسوب می‌شد. رژیم ترکیه در موارد متعددی [اعلام کرده است](#) که از نظر این رژیم شرق فرات یا سوی دیگر رود، مرز قابل تحمل روژاوا برای ترکیه است. تلاش ترکیه برای مهار یا تضعیف نظامی **روژاوا** از طریق [حمایت مستقیم و غیرمستقیم داعش](#) در جبهه‌های جنگ چندان موفقیت‌آمیز نبود. هم‌پیمانی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا با نیروهای ی.پ.گ [۳۳] در جنگ علیه داعش کارایی این نیروها را در آزادسازی مناطق تحت کنترل داعش ثابت کرد. بر خلاف اکثر نیروهای نظامی دخیل در جنگ

داخلی سوریه، وجوه مترقی جنبش روژاوا و اهمیت مرکزی حضور زنان در عرصه‌های نظامی و سیاسی [۳۴] این جنبش را به یکی از اتفاقات مهم در انقلاب سوریه بدل کرده است.

در ترکیه بنا به ایدئولوژی کمالیسم تنها یک ملت و تنها یک زبان وجود دارد، ملت ترک و زبان ترکی. بستر مشترک شووینیسم حزب بعث و خصوصاً تأکید بر ناموجودیت دیگران در سوریه (فارق از آن که کرد، آشوری یا ارمنی باشند) با کمالیسم ترکیه در این مورد اشتراکات فراوانی دارد. اپوزیسیون اسد که در ترکیه و تنگاتنگ در ارتباط با سازمان امنیت ترکیه فعالیت می‌کرد، ساده‌تر از آنچه به نظر می‌رسد منش ایدئولوژیک رژیم ترکیه پیرامون ملت کرد و کردستیزی کمالیسم را در خود بازتولید کرد. شووینیسم عربی در تقاطع با کمالیسم ترکیه به هیولاهای دست‌ساز بدل شد که مناطق بسیاری را برای ملت کرد سکونت‌ناپذیر (نه تنها اشغال) کرد.

در تابستان سال ۲۰۱۶ نیروهای ی.پ.گ شهر استراتژیک منبیج در سوی دیگر رود فرات را از داعش آزاد کردند. رژیم ترکیه در طول این عملیات بارها به نیروهای ی.پ.گ هشدار داده بود. پس از آزادسازی منبیج، در حالی که ی.پ.گ شهر جرابلس را از دو سوی جنوب و شرق محاصره کرده بود [۳۵] نیروهای ترکیه و ارتش آزاد وابسته به ترکیه وارد شهر شدند. در همان سال، **دولت انتقالی سوریه** برای اولین بار تحت ضمانت ارتش ترکیه وارد سوریه شد و در اعزاز مستقر شد. در سال‌های بعدی به بهانه‌ی جنگ با داعش و «تروریستی بودن ی.پ.گ»، ترکیه مناطقی در شمال حلب، ادلب و میان کوبانی و قامیشلو را تصرف کرده است.

به‌طور رسمی رژیم ترکیه دو هدف را دنبال می‌کرده است: ۱) عقب راندن خطرات «تروریستی نیروهای کرد» ۲) چاره‌یابی برای «مسئله‌ی پناهندگان سوری» در ترکیه. ماجرا تنها به عقب راندن نیروی ی.پ.گ از مناطق مورد نظر رژیم ترکیه محدود نمی‌شود، ماجرای اصلی که درهم‌تنیده با ساختارهای سیاسی اپوزیسیون اسد (در ترکیه) است، تغییر جمعیتی این منطقه است. اردوغان پیش از یورش سوم ارتش ترکیه به شمال سوریه، در سال ۲۰۱۹ در **مصاحبه‌ای** تأکید می‌کند که این مناطق با سبک زندگی کردها هماهنگ نیست و در عوض مناسب عرب‌هاست.

برنامه‌ی اصلی رژیم ترکیه در پی اشغال کانتون عفرین و سپس شهرهای سریکانی و تل ابیض و... در ۲۰۱۹، **اسکان سه میلیون پناهنده‌ی سوری** مقیم ترکیه در این مناطق سابقاً کردنشین، فارغ از خاستگاه آنان بوده است. شهرهای اشغال شده توسط ترکیه، مثل عفرین، جندیرس و سریکانی، عمدتاً کردنشین

بودند، در حالی که پس از اشغال این مناطق، مهاجرت اجباری ساکنان کرد این مناطق همراه بود با گسیل (تا کنون غیراجباری) پناهندگان عرب از نقاط مختلف سوریه به این شهرهای شمالی. به این ترتیب، مردم اطراف غوطه یا دیرالزور به شهرهای عفرین، سریکانی یا تل ابیض انتقال داده شده و صاحب خانه‌های ساکنین کرد شده‌اند. [۳۶] در ادبیات رسانه‌ای آواره‌سازی مردم کرد در این مناطق با عنوان «پاک‌سازی منطقه از تروریست‌ها» یاد می‌شود. ارتش ملی سوریه با حمایت ارتش ترکیه در این مناطق بازماندگان کرد و ایزدی را تحت تعقیب و در مواردی مجاب به تغییر دین کرده‌اند. بنا به گزارش‌هایی حدود ۴۵۰ هزار نفر از مناطق دیگر پس از اشغال عفرین به این منطقه منتقل و اسکان داده شده‌اند. تعدی، تجاوز و قتل زنان کرد و ایزدی در این مناطق توسط ارتش ملی سوریه، بخشی از سیاست سیستماتیک رژیم ترکیه و نیروهای جهادی حاضر در منطقه است، جهت عقب راندن زنان بنا به قوانین شریعت به داخل خانه و حذف اجتماعی آنان، این اتفاقات مواردی تصادفی نیست و تماماً بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر است، پروژه‌ای ترک‌سازی مردم مناطق اشغالی سوریه.

یکی از فوری‌ترین اقدامات رژیم ترکیه در این مناطق، فارغ از نصب پرچم رسمی ترکیه در اماکن غیرنظامی، گشودن و گسترش مدارس مذهبی و آموزش اجباری زبان ترکی در مدارس مناطق اشغالی است. در سطح شهرهای اشغالی، نمادها و اسامی ترکی مثل میدان رجب طیب اردوغان [۳۷]، پارک ملت عثمانی و نام‌های سلاطین عثمانی بر روی گردان‌های جهادی منطقه، تماماً بخشی از پروژه‌ای تغییر جمعیتی منطقه و دست‌کاری جمعیتی بالغ بر ۴/۵ میلیون نفر است. [۳۸] در سال ۲۰۲۰ دولت انتقالی سوریه اعلام کرد که واحد پول مناطق تحت کنترل خود را از پوند سوری به لیره (واحد پول رژیم ترکیه)، تغییر داده است. این تغییر به سهولت پیش‌برد پروژه‌های ساخت و ساز از همان جنسی که در جنوب ترکیه در جریان بود کمک کرد. با این تفاوت که نظارتی بر استانداردهای آن نخواهد بود. [۳۹] تصاویر ماهواره‌ای از شهر جن‌دیرس نشان می‌دهد که ویرانی ساختمان‌هایی که پس از اشغال این منطقه و توسط رژیم ترکیه در شهر ساخته شده‌اند، بسیار بیش‌تر از آن چیزی است که تصور می‌شده است و رسانه‌ها عمدتاً درباره‌ی آن و پیشینه‌ی اشغال شدن منطقه و چند جنگ خونین دولتی سکوت می‌کنند. با توجه به منش و بینش رژیم ترکیه و باندهای جهادی مسلح در مناطق زلزله‌زده، قابل پیش‌بینی است که عملیات نجات در مناطق اشغالی و تحت کنترل جهادی‌ها، در مورد مردم کرد با تبعیض همراه خواهد بود.

رژیم ترکیه تاکنون «مسئله‌ی کرد» را در داخل ترکیه با آسیمیلاسیون و در خارج از ترکیه (مرزهایی جنوبی) با جابه‌جایی و ریشه‌کنی محلات و مناطق کردنشین به پیش برده است. حتا تا پیش از این زلزله از ساکنین کرد در مناطق اشغالی (بیش‌ترین مورد در عفرین) در فرایندی چند ساله سلب مالکیت عمومی کرده است. باندهای گانگستری جهادی مسئولیت اجرای چنین پروژه‌ای را بر عهده داشتند. پس از این زلزله، پروژه‌ی تغییر جمعیتی مناطق شمالی سوریه بسیار ساده‌تر از پیش تحقق می‌یابد. رژیم ترکیه این بار خانه‌هایی خواهد ساخت که ساکنین آن را خودش انتخاب کرده است. به این ترتیب هم «مسئله‌ی پناهندگان سوری» مقیم ترکیه حل خواهد شد، هم «مسئله‌ی کرد» در سوریه.

باید تاکید کرد که اجرا و به پیش بردن پروژه‌ی سیاسی ترک‌سازی از یک سو و ریشه‌کن ساختن مردم کرد از زیستگاه‌های طبیعی‌شان از سوی دیگر، تنها به مردم کرد ساکن در سوریه آسیب نخواهد زد. زخم‌ها و شکاف‌هایی که تحقیر استعماری در شمال سوریه می‌کارد، انباشت رنج و خشمی است که دیگر راهی برای التیام آن باقی نمانده است.

رنج و خشم

برای بسیاری، ماجرای سوریه مدت‌هاست که از یادها محو شده است. به نظر می‌رسد که گاهی اوقات، جنگ‌ها به پایان نمی‌رسند، تنها اولویت رسانه‌ها تغییر می‌کند. در لایه‌های چندگانه‌ی ستم که مردم سوریه متحمل آن شد، یکی از دردناک‌ترین آن‌ها بی‌اهمیت شدن رنجی است که متحمل شده بودند و می‌شوند. این زلزله در منطقه‌ای اتفاق افتاد که ممکن است بار دیگر نمایه‌ای از رنج مردم سوریه را عیان کند. شاید از طریق این زلزله بتوان بار دیگر برخی از تجارب انقلاب سوریه را مرور کرد، از ناچیز انگاشتن **ستم ملی** تا وابستگی به دولت‌های خارجی، از بی‌توجهی به جناح راست و ضد انقلابی جهادی تا ناتوانی در ساخت گفتمانی غیر از گفتمان متداول رژیم ایران و خاندان اسد از «روایت انقلاب» مردم سوریه. این درس‌ها شاید حاوی نکات جالبی باشند، اما هرچه هست باید تلاش کرد تا رنج و خشم مردم سوریه را درک کرد.

در پائیز سال ۲۰۱۱ هنگامی که مردم سوریه در زیر بمباران و حملات وحشیانه‌ی رژیم ایران و اسد رها شده بودند، شعارها و پلاکاردهایشان در تظاهرات گوناگون روز به روز تلخ‌تر می‌شد. در یک پلاکارد (که بعدها در سراسر سوریه شهره شد) نوشته بودند: «مرگ بر رژیم و اپوزیسیون، مرگ بر دولت‌های عرب و اسلامی، مرگ بر شورای امنیت، مرگ بر جهان، مرگ بر همه چیز!» [۴۰] یازده سال از آن زمان می‌گذرد

و اتفاقات بسیار دیگری افتاد که برخی از آن‌ها دهشت‌ناک و فاجعه‌آمیز بودند. باید پرسید: امروز چه احساسی دارند؟ [۴۱]

یادداشت‌ها:

[۱]. بنا به گزارش سازمان ملل فارغ از تعداد جان‌باختگان و آسیب‌دیدگان زلزله، بیش‌ترین آسیب در شمال غرب سوریه گزارش شده است و تاکنون قریب به ۱۰/۹ میلیون نفر در سراسر سوریه تحت تاثیر این زلزله قرار گرفته‌اند، یعنی تقریباً نیمی از جمعیت این کشور.

[۲]. در این مورد خاص می‌توان به کسانی اندیشید که بارها آوارگی را تجربه کردند. چه در سوریه و چه خارج از آن. و حالا پس از این زلزله، در حالی جنازه‌هایشان به سوریه باز می‌گردد که دوران تبعید خود را در ترکیه می‌گذراندند.

[۳]. تا زمان نگارش این مقاله، آمار جان‌باختگان زلزله به بیش از ۴۷ هزار نفر رسیده است. پیش‌بینی می‌شود که در پی این زلزله، بیش از ۵/۳ میلیون نفر در سوریه بی‌خانمان شده‌اند. آمارهای جان‌باختگان در سمت سوریه، به مدت چند روز هم‌چنان ثابت مانده است. احتمال آن که این ارقام رسمی با واقعیت فاصله‌ی زیادی، خصوصاً در سوریه و مناطق غیرقابل دسترس آن داشته باشند، بالاست.

[۴]. برای رفع هر سوتفاهمی باید تاکید کرد که بررسی و اشاره به پروژه‌ی اشغال‌گری رژیم ترکیه مطلقاً به معنای چشم‌پوشی یا ناچیزانگاشتن پروژه‌ی استعماری رژیم جمهوری اسلامی در دفاع از خاندان اسد و کشتار و قتل عام مردم سوریه و سرکوب انقلاب سوریه نیست.

[5]. Gaziantep

[۶]. این زلزله یکی از شدیدترین زلزله‌های ثبت شده در ترکیه است. احتمالاً پس از زلزله‌ی ۱۶۶۸ در شمال آناتولی.

[۷]. استان هاتای Hatay Province منطقه‌ای است با ساکنانی عمدتاً عرب‌تبار. استان هاتای یکی از موضوعات مشاجره‌ی دیپلماتیک میان رژیم سوریه و ترکیه بوده است. بنا به ادعای رژیم سوریه این منطقه به غصب از سوریه جدا شده است. در سوی دیگر مرز، منطقه‌ی عفرین واقع شده است.

[۸]. با این وجود رژیم ترکیه تاکنون از انتشار یک بیانیه‌ی رسمی به زبان کردی در مورد زلزله‌ی اخیر خودداری کرده است.

[9]. Salvation Government

[10]. Syrian Interim Government

[۱۱]. با نام کردی Cindirêş دومین شهر بزرگ کردنشین در کانتون عفرین بود. این شهر در جریان یورش ارتش ترکیه در سال ۲۰۱۸ یکی از کانون‌های پرافتخار مقاومت علیه اشغال‌گران بود.

[12]. Atarib

[۱۳]. بنا به گزارش دبیر کل سازمان ملل در مورد سوریه، بیش از ۹۰ درصد از مردم ساکن در شمال غرب سوریه به کمک‌های فوری نیازمندند.

[۱۴]. بررسی دقیق تاریخ انقلاب سوریه و درگیری‌های نظامی قدرت‌های منطقه‌ای خارج از توان این نوشتار است و در این جا تنها برای روشن شدن تاریخ این موضوع، به شکلی گذرا به آن اشاره می‌شود.

[۱۵]. برای آشنایی با شکل‌گیری و گسترش ارتش آزاد و انقلاب سوریه تحلیل‌های یاسین الحاج صالح، روشنفکر سوری روشنگر هستند.

The Impossible Revolution: Making Sense of the Syrian Tragedy, Yassin al-Haj Saleh, 2017

[۱۶]. سرهنگ ریاض الاسعد که از بنیان‌گذاران ارتش آزاد در سال ۲۰۱۲ است، در سال ۲۰۱۷ به‌عنوان قائم مقام نخست وزیر «دولت نجات» (در امور نظامی) در ادلب انتخاب شد. «دولت نجات» نام دیگر و دیپلماتیک تشکیلات سیاسی هیئت **تحریر الشام** است. تشکیلاتی که از ادغام جبهه النصره و دیگر سازمان‌های منتسب به القاعده در ادلب کنترل سیاسی امور را در دست دارد.

[۱۷]. هر نوع بررسی و دقت نظر در سرنوشت ارتش آزاد همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، خارج از توان این نوشته است. اما اشاره به روند اضمحلال ارتش آزاد و کنترل نظامی و سیاسی رژیم ترکیه بر مخالفان اسد هدف این نوشته است. باید در نظر داشت که در ماه‌های آغازین اعلام موجودیت ارتش آزاد، ائتلاف فرماندهی‌ای برای هماهنگی و تسهیل ارتباطات میان گردان‌های پراکنده‌ی ارتش آزاد ایجاد شد، **شورای عالی نظامی** یا Supreme Military Council. در این شورا تا اواخر سال ۲۰۱۳ حتا گروه‌های جهادی/سلفی مثل احرار الشام و جیش الاسلام حضور داشتند. اما پس از مدتی سازمان‌های جهادی از زیر چتر ارتش آزاد خارج شدند و جبهه‌های خود را تشکیل دادند، مثل **جبهه‌ی اسلامی** که در سال ۲۰۱۳ اعلام موجودیت کرد.

[18]. Syrian National Council

[19]. Syrian National Coalition

[20]. Syrian Interim Government

[21]. Syrian National Army

[۲۲]. این مناطق شامل کانتون عفرین (یکی از کانتون‌های اداره‌ی خودگردان روژاوا) که در یورش سال ۲۰۱۸ اشغال شد و شهرهای تل ابیض، سلوک، سربکانی و مناطقی که عمدتاً کردنشین بودند و در نتیجه‌ی یورش ۲۰۱۹ به اشغال رژیم ترکیه درآمدند.

[۲۳]. به نظر می‌رسد که هسته‌ی اصلی جبهه النصره از جنگ‌جویان سازمان منتسب به ابومصعب الزرقاوی بوده‌اند. تجربه‌ی نظامی اعضای این گروه در عراق و افغانستان یکی از عوامل موفقیت‌های نظامی و میدانی آن بوده است. برای آشنایی بیشتر با پیشینه‌ی این سازمان جهادی به اثر زیر مراجعه کنید:

Profiling Jabhat al-Nusra, Charles Lister, 2016 Brookings Institution

[۲۴]. به نظر می‌رسد که تغییر نام‌های سازمان‌های فعال در سوریه و ائتلاف‌های سیال آن‌ها با یک‌دیگر به شدت متاثر از شرایط بی‌ثباتی است که **منفعت گروهی مهمترین چشم‌انداز** پیش رو و هدف از هر اتحادی است.

[۲۵]. Syrian Salvation Government. پرچم دولت نجات و آرم سازمانی آن متشکل از عبارت لا اله الا الله به جای سه ستاره‌ی سرخ بر روی پرچم استقلال سوریه است.

[۲۶]. Syrian Islamic Council یک سازمان [متشکل از روحانیون سنی](#) سوری در استانبول است. ارائه‌ی چنین پیشنهادی از سوی مجمعی از معممین خود گواه محتوای **ارتش ملی سوریه** است.

[۲۷]. National Front for Liberation، لازم به ذکر است که احرار الشام و جیش الاسلام دو جریان جهادی/سلفی هستند که مانند داعش، القاعده، جبهه النصره و دیگران در پی تاسیس دولتی اسلام با حکم‌رانی قوانین شرع هستند. فرماندهی جیش الاسلام زهران علوش نام داشت و یکی از شناخته‌شده‌ترین نیروهای جهادی در سوریه بود. تنها یک فقره از جرائم جیش الاسلام در زمان حکومت بر دوما (در استان ریف دمشق)، ربودن و ناپدید ساختن چهار فعال مدنی شناخته شده‌ی و حقوق زنان سوریه به نام‌های سمیرا خلیل (همسر یاسین الحاج صالح)، رزان زیتونه، وائل حماده و ناظم حمادی است. جیش الاسلام امروز در **ارتش ملی سوریه** ادغام شده است.

[۲۸]. [برخی گزارش‌ها](#) شمار مزدوران اعزامی به لیبی از سوی ترکیه را به ۱۶۵۰۰ نفر تخمین می‌زنند که حدود ۵۰۰ نفر از آنان کشته شده‌اند.

[۲۹]. در حالی که پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) پس از زلزله، بنا به ضرورت کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان، [به‌طور یک‌جانبه اعلام آتش‌بس](#) موقتی کرده است.

[۳۰]. [در سوریه تا پیش از انقلاب ۲۰۱۱](#) سه شکل از شهروندی وجود داشت. ۱) شهروندان سوریه، ۲) «أجانب محافظه الحسکه» یا بیگانگان استان حسکه که شهروندان کردی هستند که در سرشماری‌های جمعیتی دولتی تحت عنوان بیگانگان ساکن در استان حسکه سرشماری شده‌اند اما شهروند رسمی نیستند و ۳) «مکتوم القید» یا ناشهروندان که در سرشماری‌های دولتی گزارش نشده‌اند. استدلال رژیم بعث این بود که در سوریه تنها عرب وجود دارد و کردها مهاجران خارجی هستند که از ترکیه به کشور عربی سوریه وارد شده‌اند، لذا شهروندان سوریه نیستند. هرچند که آمار رسمی جمعیت دو گروه آخر مشخص نیست، به‌طور غیررسمی به بیش از ۳۰۰ هزار نفر می‌رسید. اما در ابتدای انقلاب سوریه، دولت بشار اسد برای نخستین بار به ۲۰۰ هزار نفر از این افراد شناسنامه‌ی و هویت سوری اعطا کرد. «اجانب» و «مکتوم القید» از عمده‌ی حقوق شهروندی متداول در سوریه محروم و منع شده بودند و هستند؛ مثلاً حق تحصیل در دانشگاه، کار در ادارات دولتی، دریافت پاسپورت و خروج از کشور و ثبت رسمی ازدواج خود در دادگاه‌های دولتی سوریه.

[31]. Federaliya Demokratîk a Rojava – Bakurê Sûriyê

[۳۲]. بررسی و ارزیابی ساختار سیاسی روزاوا موضوع این نوشتار نیست. با تمامی انتقادات به جا به این نظام سیاسی باید همچنان تاکید کرد که چشم‌اندازهای سیاسی مترقی و سکولار آن (دست‌کم در سطح چشم‌انداز) بسیار گسترده‌تر از رژیم اسد، نیروهای گانگستری جهادی و کمالیسم ترکیه است. در این جا تنها به دنبال روشن ساختن مکانیسم‌های استعماری ترکیه در شمال سوریه و پاک‌سازی‌های قومی‌ای که رژیم ترکیه علیه مردم کرد به کار بسته است هستیم.

[۳۳]. یگان‌های مدافع خلق (YPG) شاخه‌ی نظامی حزب PYD در روزاوا است. از سال ۲۰۱۶ ی.پ.گ در ائتلاف با سازمان‌های نظامی ترکمن، آسوری، عرب تشکیلات نظامی جدیدی به نام نیروهای سوریه دموکراتیک ایجاد کرد که هم‌چنان مهم‌ترین بخش این تشکیلات ی.پ.گ و ی.پ.ژ هستند.

[۳۴]. داوری و ارزیابی جنبش روژاوا موضوع این نوشته نیست. هم‌چنان باید تاکید کرد که با انتقادات جدی‌ای که بر این جنبش وجود دارد، موضع دفاع انتقادی از آن هرگز به معنای تخریب دست‌آوردهای ارزش‌مند آن در این سال‌ها نیست. دست‌کم بی‌واسطه‌ترین و مهم‌ترین دست‌آورد جنبش روژاوا برای ما شعار محوری زن، زندگی، آزادی است.

[۳۵]. شهر جرابلس شهری در مرز ترکیه و سوریه است و در زمان مورد بحث تحت کنترل داعش بود. ی.پ.گ به ۱۱ کیلومتری جرابلس رسیده بود که ارتش ترکیه وارد شهر شد. پس از دو ساعت تبادل آتش با داعش، نیروهای داعش و خانواده‌هایشان شهر را به سمت الباب ترک کردند.

[۳۶]. پس از اشغال عفرین ۱۶۷ هزار نفر از جمعیت حدوداً ۳۰۰ هزار نفری عفرین از این شهر گریخته‌اند.

[۳۷]. در شهر عفرین پس از اشغال شهر، نام میدان **کاوه‌ی آهنگر به میدان رجب طیب اردوغان** تغییر کرده است.

[۳۸]. در این جا برای رفع سوءتفاهم احتمالی باید تاکید کرد که البته در سطح سوریه، این اولین نمود تغییر جمعیتی نیست، پیش از رژیم ایران و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن در استان ریف دمشق و دیرالزور به درجاتی شدیدتر پروژه‌ی سیاسی تغییرات جمعیتی منطقه را پیش بردند. از بحث مشخص این متن در مورد روند حضور استعماری رژیم ترکیه در شمال سوریه نباید نتیجه‌ای به نفع رژیم ایران گرفت.

[۳۹]. در واقع در سال ۲۰۱۹ با اعلام حمله‌ی رژیم ترکیه به روژاوا، قیمت سیمان در ترکیه به سرعت افزایش پیدا کرد.

[40]. The Impossible Revolution: Making Sense of the Syrian Tragedy, Yassin al-Haj Saleh, 2017, p.80

[۴۱]. سرانجام بی‌مناسبت نیست به ترجمه‌ی دیوانه‌نوشته‌ی روی آوارهای تصویر ابتدای این مقاله اشاره کنیم: «ما مردیم ... سپاس از یاری نکردن تان.»

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-3pC>



ترمیم‌پذیری اردوغان

نوشته‌ی: جیهان توغال

ترجمه‌ی: مهرداد امامی

مقدمه‌ی مترجم

همه‌چیز، همه‌چیز برای تو

دعاهایم، احساساتم ...

به کسانی که صدایم را می‌شنوند و نمی‌شنوند

به کسانی که می‌پرسند و نمی‌پرسند

ما آن [ترکیه] را دوست داریم، خیلی زیاد! [۱]

انتخاب مجدد اردوغان به ریاست جمهوری ترکیه یک بار دیگر نشان داد که اسلام‌گرایی ناسیونالیستی یا رویای نوع‌ثمنی‌گری به‌رغم تمام فلاکت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و بوم‌شناختی ناشی از سیاست‌های دولت‌های اردوغان طی سالیان اخیر، همچنان خاطرخواهان فراوانی در بخش‌های نسبتاً گسترده‌ای از طبقات مردمی این کشور دارد، کسانی که خود را تاریخاً «فرودستان» نظم جمهوری سکولار ترکیه می‌دانند و با ظهور شخص اردوغان و حزب عدالت و توسعه توانسته‌اند صدای خود را بازیابی کنند. متن پیش‌رو نوشته‌ی جیهان توغال، نیاز به توضیحاتی دارد که بافتار ائتلاف‌های ایجادشده در سیاست ترکیه را کمی توضیح دهد.

در یک سو، «ائتلاف جمهور» (تأسیس در ۲۰۱۸) به رهبری حزب حاکم عدالت و توسعه (AKP) متشکل از حزب فاشیستی «حرکت ملی» (MHP) حزب «اتحاد بزرگ» (BBP)، حزب «رفاه دوباره» (YRP)، حزبی به رهبری فاتح اربکان فرزند نجب‌الدین اربکان، نخستین نخست‌وزیر اسلام‌گرای ترکیه در دهه‌ی ۹۰ میلادی) و حزب «آرمان آزاد» (HÜDA PAR، «حزب‌الله» ترکیه، حزب کردهای مسلمان و اُمّت‌گرا و شدیداً زن‌ستیز و دگرباش‌ستیز) قرار دارد. حزب «دموکراتیک چپ» (DSP) و حزب «وطن» (VP)، به رهبری دوغو پرینچک، توابع چپ سابق و ناسیونالیست دواتشه‌ی کنونی) هم خارج از این ائتلاف حمایت خود را از نامزد این ائتلاف یعنی رجب طیب اردوغان اعلام کردند.

«ائتلاف جمهور» در انتخابات پارلمانی ۱۴ مه توانست ۳۲۳ نماینده را وارد مجلس کند. حزب عدالت و توسعه ۳۵/۶۱ درصد و حزب «حرکت ملی» ۱۰/۰۷ درصد آرا را کسب کردند. حزب «حرکت ملی» در این انتخابات بیش‌ترین افزایش آرا را در میان طرفداران خود داشت و توانست ۵۰ نماینده را وارد پارلمان کند. در این میان، نامزدهای احزاب کوچک راست اسلام‌گرا مثل حزب «رفاه جدید» (بعد از ۲۰ سال) و حزب «آرمان آزاد» (برای اولین بار) توانسته‌اند وارد پارلمان شوند و این خود به معنی هرچه ارتجاعی‌ترین شدن سیاست‌ها در دوران پیش‌روست. شاهد این گفته اظهارات رهبران این دو حزب در رابطه با حقوق زنان، ازدواج کودکان، مبارزه با حقوق ال‌جی‌بی‌تی+ و منع آزادی‌های جنسی (مثل «جرم‌انگاری از زنا») است. علاوه بر این، رابطه‌ی حزب «آرمان آزاد» با «حزب‌الله» ترکیه (گروهی اکنون «تروریستی» که در سال ۱۹۷۹ در دیاربکر تحت تأثیر انقلاب و با کمک مالی ایران و ارتش ترکیه برای سرکوب و کشتار کردها، مشخصاً اعضا و طرفداران پ.ک.ک. تشکیل شد و نقش زیادی در ترور، شکنجه و ناپدیدسازی مخالفان داشت) و همچنین سابقه‌ی نزدیکی فکری و حزبی فاتح اربکان، دبیرکل حزب «رفاه جدید» به عدنان اُکتای (رهبر اکنون زندانی یکی از فرقه‌های مذهبی مهدویت‌گرا، در عین حال فردی با پرونده‌های قضایی مختلف مثل تعرض و تهاجم جنسی به کودکان و زنان، اخاذی و غیره) به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد سیاست ترکیه در این دوره به نحو هر چه فزاینده‌تری در معرض مداخلات اسلام‌گرایان و

ملی‌گرایان افراطی قرار گرفته است. طبق نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی (برتری اردوغان و اکثریت پارلمانی ائتلاف او) به نظر می‌رسد بخش هم‌چنان قابل توجهی از رأی‌دهندگان ترکیه به‌رغم تمام بحران‌ها و فلاکت‌هایی که اردوغان و متحدانش در آن نقش داشته‌اند، هم‌چنان پاسخی به غیر از او را ترجیح نمی‌دهند. در عین حال، افزایش اقبال راست افراطی (ناسیونالیست‌ها و اسلام‌گرایان افراطی) در ترکیه زنگ خطری برای مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی است. هم‌چنین نباید فراموش کرد که اردوغان هم‌چنان متحد اصلی بورژوازی اسلام‌گرای نسبتاً نوظهوری است که از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو توانسته شکافی عمیق در بورژوازی بزرگ ترکیه ایجاد کند.[۲]

در سوی دیگر، «ائتلاف ملت» یا «میز شش‌تایی» (تأسیس در ۲۰۱۸) به رهبری حزب «جمهوری‌خواه خلق» (CHP) در کنار حزب «نیک» (İYİ) به رهبری مرال آکشنر، حزب ملی-محافظه‌کار به اصطلاح دموکراتیک‌شده‌ی منشعب از حزب فاشیستی حرکت ملی؛ حزب «سعادت» (SP) به رهبری تمل کاراملواوغلو، از اسلام‌گرایان دوآتشه‌ی سابق و شهردار شهر سیواس در زمان قتل‌عام هتل مادیماک که به آتش‌سوزی این هتل و کشتار ۳۳ روشن‌فکر و نویسنده‌ی علوی منجر شد؛ حزب «دموکرات» (DP)، حزب «دموکراسی و پیشرفت» (DEVA) به رهبری علی باباجان، وزیر امور خارجه و وزیر اقتصاد دولت‌های اردوغان بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۵؛ و حزب «آینده» (Gelecek)، به رهبری احمد داووداوغلو، نخست‌وزیر ترکیه بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ و نظریه‌پرداز دکتربین «عمق استراتژیک» جریان اصلی مخالفان اردوغان را تشکیل می‌دهد. نامزد ریاست‌جمهوری این ائتلاف، رهبر حزب جمهوری‌خواه خلق، کمال قلیچ‌داراوغلو است. این ائتلاف در انتخابات ۱۴ مه توانست ۲۱۲ نماینده را وارد پارلمان کند که در میان آن‌ها ۲۵/۳۳ درصد آرا متعلق به حزب جمهوری‌خواه خلق و ۹/۶۸ درصد برای حزب نیک است. گفته می‌شود که به جز حزب جمهوری‌خواه خلق و حزب نیک، چهار حزب دیگر این ائتلاف عملاً تأثیری در نتایج انتخابات به نفع «ائتلاف ملت» نداشته‌اند. چیزی که در این ائتلاف اهمیت دارد، نزدیکی بیش از پیش حزب به اصطلاح سوسیال دموکرات جمهوری‌خواه خلق به احزاب راست میانه (ملی-محافظه‌کاران و اسلام‌گرایان است، احزابی که دبیرکل‌های آن‌ها در سال‌های گذشته چه پیش و چه پس از اردوغان بخشی از وزرای دولت ترکیه بوده‌اند).

ائتلاف سومی هم تحت عنوان «ائتلاف کار و آزادی» (Emek ve Özgürlük) متشکل از احزاب کُرد و سوسیالیست به رهبری حزب «دموکراتیک خلق‌ها» (HDP) وجود دارد که اخیراً به سبب احتمال ممنوعیت این حزب اعلام کردند از لیست انتخاباتی حزب «چپ سبز» (Yeşil Sol Parti) نمایندگان خود را برای انتخابات پارلمانی می‌فرستند. در این ائتلاف پس از حزب کُردها، «حزب کارگر ترکیه» (TİP)، منشعب از حزب کمونیست ترکیه و احیاکننده‌ی حزب تاریخی کارگر؛ حزب «کار» (EMEP)، حزب

انورخوجه ایست؛ حزب «جنبش زحمت‌کشان» (EHP مارکسیست-لنینیست)، حزب «آزادی اجتماعی» (TÖP، مارکسیست-لنینیست، خط انقلابی مشهور، دکتر حکمت کیویلجیملی) و «فدراسیون مجالس سوسیالیستی» (SMF) قرار دارند و پس از مدت‌ها رایزنی این ائتلاف تصمیم گرفت نامزد مستقل خود را برای انتخابات سراسری نداشته باشد و در عوض از نامزد «ائتلاف ملت» یعنی قیلیچ‌داراوغلو حمایت کند. این ائتلاف در انتخابات ۱۴ مه ۱۰/۵۵ درصد آرا را کسب کرد و توانست ۶۵ نماینده را وارد پارلمان کند. حزب «چپ سبز» با کسب ۸/۸۲ درصد آرا (۶۱ نماینده) و حزب کارگر ترکیه هم با کسب ۱/۷۳ درصد آرا (۴ نماینده) خود را وارد پارلمان کردند. البته حزب کارگر در بعضی از شهرها از طریق فهرست مشترک با حزب چپ سبز و در بعضی از شهرهایی که خودشان احتمال رأی آوردن می‌دادند، با نامزدها و لوگوی خود وارد انتخابات شد. همین مسئله یکی از جدی‌ترین نقدهایی است که به حزب کارگر می‌شود: این که حضور مستقل حزب کارگر در چندین شهر موجب از دست دادن امکان انتخاب نامزدهای حزب چپ سبز شده و اصطلاحاً «رأی‌ها را شکسته است» و این چیزی نیست به جز «خودخواهی چپ ترکیه و بی‌توجهی آن به منافع کردها».

در چپ ترکیه، ائتلاف دیگری هم به نام «اتحاد نیروی سوسیالیستی» (Sosyalist Güç Birliği) متشکل از حزب «کمونیست ترکیه» (TKP، متفاوت از حزب کمونیست تاریخی)، حزب «چپ» (SOL)، «جنبش کمونیستی ترکیه» (TKH)، «جنبش انقلاب» (DH) و حزب «کارگر سوسیالیستی ترکیه» (TSİP، تروتسکیست) وجود دارد. این احزاب هم با فهرست‌های خود وارد انتخابات پارلمانی شدند اما نتوانستند موفقیتی داشته باشند. نقد اصلی این ائتلاف به دیگر ائتلاف کردها و چپ‌ها (ائتلاف «کار و آزادی») این است که آن‌ها درگیر نوعی سیاست هویتی و پوپولیسم به پیروی از حزب دموکراتیک خلق‌ها هستند و عملاً با بخشی از «نیروهای بورژوا و پروامپریالیست» و «مدافع وضع موجود» ائتلاف کرده‌اند. اگرچه احزاب تشکیل‌دهنده این ائتلاف در انتخابات ۱۴ مه نتوانستند نماینده‌ای را وارد پارلمان کنند، با این حال تعداد آرای «حزب چپ» نسبت به سایرین افزایش بیش‌تری داشته است (البته گفته می‌شود در مواردی بعضی از رأی‌دهندگان به خاطر تشابه اسمی بین حزب چپ (Sol) و حزب چپ سبز (Yeşil Sol) اولی را به جای دومی اشتباه گرفته‌اند).

ائتلاف چهارمی هم به نام «ائتلاف آتا» (ATA) متشکل از «حزب ظفر» (ZP) به رهبری امید اوزداغ، از شخصیت‌های برجسته و اخراجی حزب فاشیستی حرکت ملی که حزب جدید خود را بر اساس کمپین‌های خارجی‌ستیز و سوری‌ستیز بنیان گذاشت، «حزب عدالت» و «حزب اولکم» تشکیل می‌شود که در دور اول انتخابات، نامزدشان سینان اوغان، نماینده مجلس سابق از حزب حرکت ملی بود. اوغان در دور اول انتخابات حدود ۵/۸ درصد و ائتلاف «آتا» ۲ درصد آرای پارلمانی را کسب کردند. حزب خارجی‌ستیز «ظفر»

هم ۲/۲۳ درصد رأی آورد اما نماینده‌ای را راهی پارلمان نکرد. ظرف سال‌های اخیر شخص امید اوزداغ دبیرکل این حزب کمپین‌های زیادی را حول اخراج (بازگردانی) جمعی میلیون‌ها پناهجوی سوری و افغانستانی به راه انداخته و توانسته سوژه‌ی نابی برای بیان عواطف دیگرستیزانه‌ی ملی‌گرایان ترکیه باشد. در دور دوم انتخابات، سینان اوغان از اردوغان اعلام حمایت کرد و مابقی اجزای این «ائتلاف آتا» از جمله امید اوزداغ از قلیچ‌داراوغلو حمایت کردند. جالب این‌جاست که «عمومی دموکرات» (لقبی که طرف‌داران کمال قلیچ‌داراوغلو به وی داده‌اند) در فاصله‌ی زمانی بین دور اول و دوم انتخابات برای کسب آرای ملی‌گرایان افراطی ترک از هیچ کوششی دریغ نکرد و حتی با امید اوزداغ پروتکلی را به امضا رساند که وعده‌ی اخراج دسته‌جمعی پناهندگان سوری را می‌داد و حتی زمزمه می‌شد در صورت پیروزی «ائتلاف ملت»، امید اوزداغ وزیر پیشنهادی کشور خواهد بود.

پیروزی اردوغان و ائتلافش معنایی جز این ندارد: بازسازی جمهوری بر اساس رویای نعثمانی‌گری در آغاز سده‌ی دوم تاریخ دولت-ملت ترکیه. بی‌شک اردوغان معمار «نظم نوینی» است که پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ عملاً توانست با رخنه‌ی تدریجی در تمام نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جمهوری سکولار زمینه‌ای را برای اقتدارگرایی‌اش که دیگ درهم‌جوشی از اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی محافظه‌کارانه است، فراهم کند. تغییر از نظام ریاستی به نظام پارلمانی در فروردین سال ۲۰۱۸ عملاً موجب تمرکز شدید قدرت در دستان شخص اردوغان و بی‌اثر شدن پارلمان و سایر نهادهای اصلی مثل بانک مرکزی شده است (به‌عنوان مثال، پارلمان ترکیه در سیستم جدید صلاحیت استیضاح وزرای کابینه را ندارد). تصفیه‌های گسترده در تمام ارکان کشوری و لشکری به بهانه‌ی مبارزه با «تروریسم» (عمدتاً جماعت گولن) موجب شد کادرهای حزب عدالت و توسعه بیش از هر زمان دیگری در مناصب دولتی جای بگیرند.

پروپاگاندا‌ی اصلی اردوغان و ائتلافش با تأکید زیاد بر توسعه‌ی صنایع دفاعی/تهاجمی ملی (مخصوصاً پهبادهای رزمی معروف به بایراکتار تی بی ۲)، مبارزه با تروریسم (پ.ک.ک، داعش، جماعت گولن)، کشف مخازن نفتی و گازی جدید در دریای سیاه، تأسیس جاده‌ها، پل‌ها، فرودگاه‌ها، صنایع اصلی و پروژه‌های نوسازی

شهری و خانه‌سازی شخص اردوغان را ناجی ترکیه و احیاگر ارزش‌های ملی و معنوی این کشور معرفی کردند. در عین حال، این ائتلاف با متهم کردن رقبای خود به ضدیت با اسلام و «رابطه با تروریسم» (به علت حضور حزب کردها و روابط آن با پ.ک.ک.) شکست انتخاباتی را به‌عنوان پیروزی «شراب‌خوارها/بی‌دین‌ها/«تروریست‌ها» بر «مومنان/فرزندان وطن» توصیف کرده‌اند.

در طرف مقابل، مخالفان اردوغان در ائتلاف «ملت» با متهم کردن اردوغان و حزبش به استبداد، بی‌کفایتی، وطن‌فروشی، غارت منابع طبیعی و زیست‌محیطی، فساد و مواردی از این دست نامزد انتخاباتی خود را ناجی ترکیه از این شرایط می‌دانند. تأکید بر شفافیت، دموکراسی، تفکیک قوا، استقلال بانک مرکزی، توسعه‌ی متوازن، احیای دولت اجتماعی کینزی، سیاست خارجی کم‌تنش، احترام به آزادی عقاید و باورها و البته بازگرداندن پناهجویان و ممنوعیت فروش ملک به اتباع خارجی از اصلی‌ترین عناصر تبلیغات جریان اصلی مخالفان بود. سایر مخالفان اردوغان مثل حزب دموکراتیک خلق‌ها و احزاب چپ این بار با اعلام حمایت از قلیچ‌داراوغلو و عدم معرفی نامزد مستقل خود (که در انتخابات قبلی صلاح‌الدین دمیرتاش بود) عملاً در کنار «گارد قدیم جمهوری» صف‌آرایی کردند و موجبات ناامیدی و دل‌سردی نیروهای مترقی در این کشور را فراهم آوردند. البته این موضوع یعنی سیاست انتخاباتی احزاب کُرد و چپ مجال دیگری می‌طلبد. جیهان توغال، دانش‌یار جامعه‌شناسی در دانشگاه برکلی، در متن حاضر می‌کوشد دلایل پایداری و ترمیم‌پذیری رژیم ترکیه به رهبری اردوغان را شناسایی کند.

ترکیه در آستانه‌ی روزهای دشواری قرار دارد. رجب طیب اردوغان برای سومین مرتبه در دور دوم انتخابات در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۲۳ با کسب ۵۲ درصد آرای مردمی بار دیگر رئیس‌جمهور شد، در حالی که نامزد مخالفان، کمال قلیچ‌داراوغلو توانست ۴۸ درصد رأی بیاورد. اگرچه اغلب نظرسنجی‌های معتبر پیش‌بینی می‌کردند ائتلاف حاکم اسلام‌گرا-ناسیونالیست اکثریت خود را از دست خواهد داد، این ائتلاف اینک بیش از ۳۲۰ کرسی از ۶۰۰ صندلی پارلمانی را در اختیار دارد (البته پیش‌تر تعداد نمایندگان آن ۳۴۴ بود). و اگرچه آرای ریاست‌جمهوری قلیچ‌داراوغلو بیش از سایر رقیبان قبلی اردوغان بود، حزب جمهوری‌خواه خلق (CHP) انتظارات را برآورده نکرد و در مقایسه با ۳۰ درصد آرای که در انتخابات محلی ۲۰۱۹ کسب کرده بود، توانست تنها ۲۵ درصد آرای پارلمانی را از آن خود کند. مخالفان پس از یک دوره تورم غیرمعمول بالا و تلاش‌های امدادی مرتبط با زلزله‌ی فاجعه‌بار متقاعد شده بودند که زمان انتخابات به نفع آنان خواهد بود. چرا امیدهای مخالفان بر باد رفت؟

دلایل نهادی واضحی برای ترمیم‌پذیری اردوغانیسم وجود دارند. دولت اردوغان سال‌ها تلاش کرد تا رسانه‌های جریان اصلی و دستگاه قضایی را به انحصار خود درآورد. زندان‌ها مملو از فعالان، روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران هستند. مخالفان کُرد، تنها نیروی غیردست‌راستی واقعاً سازمان‌یافته در کشور، شاهد جای‌گزینی شهرداران منتخب دموکراتیک خود با مقامات انتصابی از جانب دولت بوده‌اند، کسانی که حکمرانی دولت بر استان‌های شرقی و جنوب شرقی را تحکیم کرده‌اند. با این حال، این فقط نوک کوه یخ

است. سرسختی رژیم صرفاً پیامد اقتدارگرایی آن نیست؛ محبوبیتش بسیار عمیق‌تر از آن است. برای فهم محبوبیت رژیم اردوغان باید سه عامل اساسی را درک کنیم که اغلب تحلیل‌گران و سیاست‌مداران مخالف از تصدیق آن‌ها امتناع می‌ورزند.

نخستین عامل اقتصادی است. دولت اردوغان علاوه بر استفاده از طرح‌های رفاهی برای ایجاد اعتماد در میان بخش‌های فقیرتر جمعیت، ابزارهای سرمایه‌داری دولتی را در برنامه‌ی نولیبرالی خود ادغام کرد. این آمیزه ترکیه را در مسیری نامتعارف اما هم‌چنان تاحدی پایدار نگه داشته است. رژیم اردوغان دست به بسیج صندوق‌های ثروت ملی، جای‌گزینی واردات و مشوق‌های گزینشی برای بخش‌های معینی مثل امنیت و صنایع دفاعی زد. هم‌چنین نرخ‌های بهره را کاهش و تولید را در صنایع دارای فناوری سطح پایین مثل صنعت ساخت‌وساز ساختمانی افزایش داد. این اقدامات در حالی که موجب ناخشنودی اقتصاددانان ارتدوکس و طبقات متخصص شد، سیطره‌ی حزب عدالت و توسعه بر کسب‌وکارهای کوچک تا متوسط‌مقیاس و سرمایه‌داران وابسته به دولت را در کنار کارگزارانشان شدیدتر کرد.

عامل دوم ژئوپولیتیکی است. سیاست خارجی دولت — که هدف آن تثبیت ترکیه هم‌چون قدرتی بزرگ و یک واسطه‌ی مستقل بین شرق و غرب است — ناسیونالیسم اقتصادی آن را تکمیل می‌کند. البته در واقعیت، ترکیه فاقد زمینه‌ای مادی برای تغییر توازن قوای جهانی است. با این حال، حامیان اردوغان او را هم‌چون شاه‌نشانی قدرت‌مند و متوهم‌ترین ایدئولوگ‌ها وی را هم‌چون پیامبر امپراتوری اسلامی آتی در نظر می‌گیرند. این امر به حفظ هاله‌ی اردوغان و افزایش مشروعیت او به‌ویژه در میان پایگاه دست‌راستی حزب عدالت و توسعه کمک کرده است.

رکن سوم قدرت رژیم اردوغان اجتماعی-سیاسی است: توانایی آن برای سازمان‌دهی توده‌ای. حزب عدالت و توسعه دارای نمایندگان محلی قوی است و مجموعه‌ای از انجمن‌های مدنی را شامل می‌شود: خیریه‌ها، سندیکا‌های حرفه‌ای، باشگاه‌های جوانان، اتحادیه‌های کارگری. این حزب هم‌چنین از ائتلاف خود با حزب ناسیونالیست افراطی «حرکت ملی» (MHP) بهره می‌برد که جناح پارلمانی آن — «کانون‌های ایدئال» (Ülkü Ocakları) [گرگ‌های خاکستری.م.فا] — جای پاهایی در ارتش، بخش آموزش عالی و محله‌های سنی طبقه کارگری دارد. این گروه‌ها به طبقات مردمی احساس قدرت، ثبات، پایایی و اغلب مزایایی مادی، حتی در دوره‌های بحران اقتصادی می‌دهند. این گروه‌ها تنها با سازمان‌های توده‌ای کردها شانه به شانه می‌زنند (که به دست متحدان سوسیالیست در مناطق غیرکردی تقویت شده‌اند). با این حال، رواج احساسات ضدکردی تا کنون مانع از تشکیل بلوکی ضدّهژمونیک متشکل از هم‌تُرک‌ها و هم‌کردها شده است.

به مدت بیش از یک سال، کارزار انتخاباتی ترکیه، موجب شده مهم‌ترین مسائل پیش‌روی کشور پنهان بمانند و حتی وخیم‌تر شوند. جریان اصلی مخالفان متشکل از احزاب سکولار و راست میانه است که عموماً به‌عنوان «میز شش‌تایی» شناخته می‌شوند. رهبری این احزاب در کنار هم، برعهده‌ی حزب جمهوری‌خواه خلق کمال قلیچ‌داراوغلو — حزب مؤسس جمهوری ترکیه — است. اگرچه حزب جمهوری‌خواه خلق در دهه‌ی ۱۹۶۰ به چپ‌گرایی یافت، از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو هم در سیاست اقتصادی و هم در موضع خود حول مسئله‌ی کُردی به راست‌گراییده است. دومین حزب بزرگ این ائتلاف، «حزب نیک» (İYİ)، شاخه‌ی سکولار حزب «حرکت ملی» است، که به خود می‌بالد به همان اندازه ناسیونالیست است اما در مقابل استفاده از خشونت سیاسی به همان نحو ایستادگی می‌کند. دو تا از احزاب کوچک‌تر این ائتلاف، منشعبانی از حزب عدالت و توسعه هستند، یکی به رهبری معاون نخست‌وزیر سابق، علی باباجان، و دیگری به رهبری نخست‌وزیر سابق، احمد داووداوغلو. آن‌ها به‌رغم پایگاه رأی کوچکشان، تأثیر چشم‌گیری بر دستور کار مخالفان داشته‌اند.

طی کارزار انتخابات، «میز شش‌تایی» از بحث حول تأثیر اجتماعی و بوم‌شناختی اصلاحات بازار آزادی ترکیه در طول چهل سال گذشته خودداری کرد؛ هزینه‌های وابستگی به قدرت‌های غربی را نادیده گرفت (که با نزدیکی بیش از پیش اردوغان به روسیه چندان تغییری نکرده)؛ و عمدتاً در رابطه با مسئله‌ی کُردی سکوت پیشه کرد. «میز شش‌تایی» با نادیده گرفتن هر یک از این مسائل خطیر، در عوض وعده داد که طلوع‌دار «ترمیمی» عظیم شود که ظاهراً قرار است تمام بیماری‌های ترکیه را درمان کند. واضح‌ترین بخش‌های این برنامه بازگشت به حکومت قانون و اصلاح نهادهای دولتی با به‌کارگیری مدیران شایسته به جای بله‌قربان‌گویان اردوغان بود.

با این حال، هدف ضمنی مخالفان بازگشت به استراتژی توسعه‌ی کشور تا پیش از سال ۲۰۱۰ و برقراری مجدد روابط مثبت با غرب بود. الگوی اقتصادی دهه‌ی ۲۰۰۰ که معمار آن علی باباجان، شخصیت برجسته‌ی آن دوران در حزب عدالت و توسعه بود، بر خصوصی‌سازی سریع، جریان‌های سرمایه‌ی خارجی و بدهی عمومی افزایش‌یابنده ابتن داشت. اگرچه قلیچ‌داراوغلو سخنرانی‌های خود را به وعده‌های مبهم مبتنی بر بازتوزیع مزین کرد، این هسته‌ی مرکزی پیشنهاد داخلی وی بود.

سیاست خارجی قلیچ‌داراوغلو نیز ضعیف بود. «میز شش‌تایی» خطی عموماً حامی غرب و ضد روسیه را اتخاذ کرد که عملاً به منزله‌ی پذیرش هژمونی ایالات متحد بر خاورمیانه بود. «میز شش‌تایی» در عین حال، مبرم‌ترین مسائل منطقه‌ای از قبیل تهاجم‌های ترکیه به عراق و سوریه را نادیده گرفت. زمانی که از قلیچ‌داراوغلو در رابطه با این مسائل سوال شد، وی مدعی شد که نهادهای دولتی مثل ارتش کاملاً مستقل

هستند، بنابراین احتمالاً او نمی‌تواند از طرف آن‌ها قولی بدهد. در مقابل، ائتلاف اسلام‌گرا-ناسیونالیست، به احساسات ضدغربی دامن زد و متعهد شد که نفوذ ترکیه را در صحنه‌ی جهانی نشان دهد. کارزار این ائتلاف مبتنی بر ترویج توهّمات ملی در رابطه با نوزایی عثمانی بود.

مخالفان امید داشتند که تورم بالا و سوءمدیریت دولت، از جمله در مورد زلزله، اعتبار دولت را نابود خواهد کرد. اما در نهایت، ناامیدی از این مسائل برای سرنگونی رئیس‌جمهور کافی نبود. به همین دلیل، دیدگاهی بدیل — اساسی، مردمی، انضمامی — لازم بود. «میز شش‌تایی» اما چنین دیدگاهی نداشت. برنامه‌ی سست و بی‌انگیزه‌ی آن سرنوشتش را تعیین کرد.

خار دیگر در چشم مخالفان، جنبش‌گردی بود. کردها از ابتدا از «میز شش‌نفره» بیرون گذاشته شدند، اگرچه واضح بود که قلیچ‌داراوغلو بدون آرای کردها نمی‌تواند پیروز شود. هرچند حزب جمهوری‌خواه خلق و متحدانش از تهاجم‌های نظامی اردوغان به سوریه و عراق حمایت کردند، نگاه اغلب کردها به آن‌ها همچون «شرّ کم‌تر» بود. از این رو، حزب‌گردی «چپ سبز» و متحدان سوسیالیست آن حمایت خود را از قلیچ‌داراوغلو چند هفته پیش از انتخابات اعلام کردند. با این حال، مذاکرات با کردها موجب شکاف‌هایی درون مخالفان شد (رهبر «حزب نیک»، مرال آک‌شنر، مدتی پیش از بیانیه‌ی «حزب چپ سبز» از «میش شش‌تایی» خارج شد و سپس چند روز بعد به آن بازگشت). زمانی که نتایج دور اول انتخابات اعلام شد و اردوغان با اختلاف ۵ درصدی در انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌تاز بود، بسیاری از تحلیل‌گران خاطر نشان کردند که تلاش‌های قلیچ‌داراوغلو برای کسب حمایت کردها موجب از دست دادن پایگاه رأی ناسیونالیست‌ها برای وی شد. در واقع، داده‌ها حکایت از آن داشت که شمار زیادی از رأی‌دهندگان «حزب نیک» از حزب خود در انتخابات پارلمانی حمایت کردند اما از رأی به قلیچ‌داراوغلو برای ریاست‌جمهوری خودداری نمودند.

در واکنش، مخالفان در طول دو هفته فاصله‌ی زمانی بین دور اول و دوم انتخابات با امید به جذب رأی‌دهندگان ضدسوری و ضدگرد، در حالی که به نوعی کردها را در کنار خود نگه داشتند، به سمت راست افراطی گرویدند. این استراتژی مبتنی بر جذب آن ۵ درصد رأیی بود که از آن نامزد افراطی ضد‌مهاجران، سینان اوغان، عضو سابق «حزب حرکت ملی» و تنها رقیب دیگر در دور اول انتخابات ریاست‌جمهوری شد. قلیچ‌داراوغلو که نتوانست حمایت اوغان را به دست آورد، با یکی از حامیان برجسته‌ی اوغان، یعنی امید اوزداغ پیمانی را امضا کرد که متعهد می‌شد تمام مهاجران نامطلوب را اخراج کند — قلیچ‌داراوغلو رقم آن را ۱۰ میلیون نفر اعلام کرد — و سیاست‌های ضدگردی اردوغان را حفظ کند. لیبرال‌ها مدعی شدند که این تاکتیکی انتخاباتی بود و نه تعهدی راستین؛ به هر ترتیب این تاکتیک نتوانست نتایجی به همراه

آورد. تنها نیمی از آرای راست افراطی در دور دوم به قلیچ‌داراوغلو رسید، این در حالی است که به نظر می‌رسید مقدمه‌چینی‌های قلیچ‌داراوغلو در قبال ناسیونالیسم افراطی، از کردها بسیج‌زدایی کرد زیرا مشارکت مردم در استان‌های شرقی و جنوب شرقی کاهش یافت.

اکنون در پی شکست جریان اصلی مخالفان، آن‌ها بین لیبرالیسمی که دیگر دوام‌پذیر نیست و ناسیونالیسمی که از کنترل آن‌ها خارج است، گیر افتاده‌اند. این لیبرالیسم مبتنی بر شماری چشم‌اندازهای واهی است: عضویت در اتحادیه‌ی اروپا برای ترکیه، صلح آمریکایی برای خاورمیانه و یک الگوی اقتصادی داخلی مبتنی بر اعتبارات ارزان. پررونق‌ترین دهه‌ی ترکیه یعنی دهه‌ی ۲۰۰۰، بر جریان «پول داغ» از غرب و سطوح بالای بدهی عمومی و خصوصی اتکا داشت. این الگو زمانی که جریان‌های پولی جهانی پس از افزایش نرخ بهره در غرب به میزان قابل توجهی کاهش یافتند، ناپایدار شد. چرخش ناسیونالیستی حزب عدالت و توسعه در دهه‌ی ۲۰۱۰ واکنشی به این تغییرات بود. صنایع جنگی این حزب و سیاست‌های جای‌گزینی واردات آن زمینه‌ی مادی را برای طعنه‌های عمومی آن علیه غرب از یک سو و کردها از سوی دیگر فراهم آورد. ناسیونالیسم مخالفان جریان اصلی بدون برخورداری از زمینه‌ی مادی مشابهی پوچ است. جریان اصلی مخالفان پیش از دور دوم انتخابات متوجه شد که نمی‌تواند با لفاظی ضد‌کردی دولت رقابت کند و در عوض کوشید بر احساسات ضدسوری متمرکز شود. با این حال، این ترفند بدون توانایی‌های ناسیونالیستی رژیم هرگز نمی‌توانست موفق شود. تنها تأثیر آن طبیعی‌سازی بیش‌تر احساسات راست افراطی و تقویت بنیان‌های ایدئولوژیک اردوغانیسم بود.

مسئله‌ی ترکیه این است که آیا امیدی به ایجاد یک بدیل غیرلیبرال و غیرناسیونالیست که رو به سوی آینده داشته باشد و نه گذشته، وجود دارد یا نه. در طول سومین دوره‌ی ریاست‌جمهوری، ناسیونالیسم اقتصادی صادرات‌محور اردوغان وابسته به تشدید استثمار کار ارزان خواهد بود. در سطح نظری، این امر فرصتی را برای سازمان‌دهی طبقات فرودستی فراهم می‌کند که مدت‌هاست تمام احزاب جریان اصلی آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. نیروهای مخالف اردوغان به جای تقلید از سیاست‌های طردکننده‌ی دولت می‌توانستند در جهت ادغام هم‌کارگران و هم‌کردها در ائتلاف خود بکوشند. مخالفان با مشاهده‌ی این‌که نمی‌توانند از ناسیونالیسم پیشی بگیرند، می‌توانند در عوض هدف خود را داخل کردن جنبش‌کردی در قلمروی سیاست «قابل قبول» تعیین کنند. تا کنون، آن‌ها تا حد بسیار زیادی در نبردشان علیه پوپولیسم اقتدارگرایانه‌ی اردوغان به طبقات متوسط، بوروکرات‌ها و «متخصصان» اتکا کرده‌اند. شکست سرنوشت‌ساز ۲۰۲۳ حاکی از آن است که هرگونه اپوزیسیون پایدار باید پایگاه [مردمی] گسترده‌تری ایجاد کند.

* مقاله‌ی زیر ترجمه‌ای است از Erdoğan's Resilience از Cihan Tuğal (۳۱ مه ۲۰۲۳) که در لینک زیر یافت می‌شود:

<https://newleftreview.org/sidecar/posts/erdogans-resilience>

یادداشت‌ها

[۱]. بخشی از ترانه‌ای با صدای چنگیز کورت‌اوغلو و هاکان آلتون که در میتینگ‌های انتخاباتی اردوغان از طرف او هم‌خوانی می‌شود و در آن به جای ضمیر اول شخص مفرد از اول شخص جمع و به جای معشوق از ترکیه استفاده می‌کند.

[۲]. در این رابطه بنگرید به فصل‌های سوم تا پنجم کتاب *نولیبرالیسم، ظهور سرمایه‌ی اسلام‌گرا و حزب عدالت و توسعه*، ویراستاران: نشه‌جان بالکان، ارول بالکان، احمد اونجو، ترجمه مهرداد امامی، خرداد ۱۳۹۹، منجنیق.

لینک مقاله در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-3vx>



naghd.site@gmail.com



www.facebook.com/naghd.site



www.t.me/naghd_com



www.twitter.com/naghd_site



http://instagram.com/naghd_com